

ایم کربلہ است حق تعالیٰ عز
صورت نگار محمود بابر کاتب
کتابخانه کربلا ۱۹۱۱

هَذَا كِتَابُنَا أَنْظَرْنَا عَلَيْكَ بِرَأْسِ الْحَقِّ

بِكَلِمَاتٍ مَوْرُودَةٍ بِالْحَقِّ

أَرْجُو أَنْ يَكُونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ عَمْرًا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ الْبَيْتِ مِنْ الشَّيْءِ

بخش سوم از
بخشهای نگارخانه کتاب ظهور الحق

در بیان معظم و مشهور از مؤمنین و شهداء دوره

نقطه البیان و نیز در شرح احوال مهین و شاه پیر عدا

و تبیین مآکن مهمه و سایر امور و آثار مستغنیه آند دوره و قسام این بخش

بترتیب حروف الفبای فارسی تنظیم شد تا بهر امری از امور مذکره در ابداً خطه

اول باشد در مقام مخصوص آن بهسولت توان یافت و باین

رعایت ترتیب زمانی و یا رتبه ایمانی و یا اهمیت ایشان

اغری در امور منظوم شد و در آغاز این بخش

نیز تیمنا و تبرکات به نسبت و جیزه از

بیانات مقدسه انحضرت

افتتاح می گردد

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

(حرف الف)

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۷۴	ابواب الهدی	۳۸۹	حاجی ملا ابراهیم محلاتی
۲۶۸	مشهدی ابوالقاسم لباف شیرازی	۲۰۴	ملا ابراهیم
۴۴۹	ملا ابوالقاسم	۹۶	میرزا ابراهیم
۱۸۶	کربلای ابو محمد	۴۵۵	حاجی سید ابراهیم
۵۳	ملا احمد ابدال مراغه	۳۸	آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی
۳۹۳	آقا سید احمد نراقی	۲۳۳	شیخ ابوتراب اشتیاردی
۱۸۷	آقا سید احمد شه میرزادی	۲۶۵	شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز
۱۷۵	آقا احمد	۴۵۵	ملا ابوالحسن گلپایگانی
۱۸۶	میرزا احمد	۲۶۷	حاجی ابوالحسن شیرازی
۴۵۹	آقا سید احمد یزدی	۱۸۴	میرزا ابوالحسن خان شیرازی مشیرالملک
۴۰۲	حاجی آقا احمد مجتهد کرمانی	۷۳	آقا سید ابوالحسن زنوزی
۱۵۳	میرزا احمد ازغندی	۱۰۴	ابوالحسن چیت ساز اصفهانی
۱۵۷	ملا احمد حصاری	۱۸۷	آقا سید ابوطالب شه میرزادی
۱۷۴	ملا احمد	۲۰۶	میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
۵	میرزا احمد امام جمعه تبریز	۶	میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام تبریز
۴۱	حاجی احمد میلانی	۳۹۳	حاجی میرزا ابوالقاسم کاشانی
۴۷۷	آقا سید احمد بن وحید	۱۵۸	ملا ابوالقاسم
۲۱۷	حضرت اخت	۱۸۷	آقا سید ابوالقاسم
۱	آذربایجان	۳۹۴	آقا ابوالقاسم کاشانی
۴۶	ارومیه	۱۸۹	ابوالقاسم

فهرست مندرجات

بقرتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۱۳	میرزا اشرف کندی	۱۶	ارک تبریز
۱۱۲	اشرف مازندران	۴۵۰	باغ ارم
۳۰۰	اصطهبانات	۴۲۲	آزادبن
۸۹	اصفهان	۱۵۳	ازغند
۲۶۸	میرزا آقا رکاب ساز شیرازی	۶۴	میرزا اسدالله دیان خوئی
۱۶۳	آقا سید آقا طیب	۴۴	ملا اسدالله سیستانی
۷۶	حاجی میرزا آقاسی	۴۴	حاجی اسدالله سیستانی
۴۴۹	شیخ میرزا آقا	۴۴	آقا اسد سیستانی
۷۳	اق ایوان	۳۷۱	حاجی اسدالله فرهادی
۲۴	حاجی اللهیارخان	۶۲	حاجی ملا اسکندر خوئی
۴۴۹	ملا امینا مازندرانی	۶۴	ملا اسکندر خوئی
۴۵۲	آمل	۴۷۷	سید اسمعیل بن وحید
۶۲	امان الله خان	۱۰۴	آقا سید اسمعیل ذبیح زواره
۱۵۸	قریه هرود	۲۲۶	حاجی ملا اسمعیل قومی
۴۵۶	ایلدرم میرزا	۳۸۶	آقا سید اسمعیل کدخدا
۴۵۰	حرف ب	۵	میرزا اسمعیل بن ملا محمد مامقانی
۴۷۰	ملا میرزا بابا شهید	۱۸۶	ملا اسمعیل
۴۵۰	ملا آقابابائی	۳۹۲	حاجی محمد اسمعیل (ذبیح) کاشانی
۴۵۰	بارفروش مازندران (بابل)	۲۹۶	مشهدی اسمعیل اصطهباناتی
۱۴۴	اسامی عده از بایمان بشرویه	۲۳۳	اشتهارد
۴۰	باغ همیشه تبریز		

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۴۵۳	سید بصیر هندی	۱۴۲	میرزا محمد باقر بشرویه
۲۳۵	بغداد	۱۶۰	میرزا محمد باقر قائمی
۳۹۳	بگم کوچک (بیگم)	۴۷۰	آقاسید محمد باقر شه میرزادی
۱۰۲	آغابگم	۱۹	ملا باقر حرف حی تبریزی
۱۱۲	بندر جز	۴۸۱	حاجی ملا باقر اردکانی
۲۹۱	بوشهر	۱۸۵	حاجی ملا باقر سنگسری
۱	بهمن میرزا قاجار	۲۱۳	ملا باقر کندی
۴۴۷	بهنمیر	۵	حاجی میرزا باقر مجتهد تبریزی
۴۷۱	حاجی بی بی صاحب	۳۹۴	عمو باقر جوشقانی
	حرف ت	۳۹۳	ملا باقر جفری
۴۵۰	تا کر (نور)	۱۳۴	محمد باقر کلاهدوز علی آبادی
۱	تبریز	۴۸	آقا بالابیک شیشوانی
۲۲۸	میدان تخته پل	۱۶۳	سید بدیع الله
۴۱	حاجی محمد تقی میلانی	۱۶۳	آقا بزرك بدیع
۲۲۷	حاجی محمد تقی کرمانی	۱۶۲	ابا بدیع
۲۹۲	حاجی محمد تقی (ایوب) تبریزی	۱۰۹	بدشت
۴۳۳	میرزا محمد تقی	۱۰۴	استاد آقا بزرك اصفهانی
۱۶۲	میرزا محمد تقی جوینی	۳۸۶	کر بلائی آقا بزرك چیت ساز
۴۳۳	میرزا محمد تقی مجتهد ساروی (ستون کفر)	۱۰۵	بسطام
۳۹۳	آقا محمد تقی نواب کاشانی	۱۴۴	بشرویه

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۲۳	توقیع مبارک خطاب بجناب خال	۱۰۵	آقا محمد تقی بیدآبادی
۳۰۵	» » بمیرزا محمد علی قزوینی	۷۳	ملا محمد تقی هشترودی
۴۰۲	» » بملا محمد جعفر کرمانی	۹۶	ملا محمد تقی هرروی
۴۰۷	سه توقیع از حضرت قدوس بملا سعید سعید العلماء، صورت قسمتی از توقیعات مبارک که از فتم مبارک تا یوم مهاجرت از شیراز باصفهان صدور یافته	۵	شیخ محمد تقی مجتهد تبریزی بن ملا محمد تقی
۲۸۸	صورت توقیعات مبارک که در سفر حج سرقت شده	۳۸۶	کر بلائی محمد تقی قزوینی
۲۸۸	صورت توقیعات مبارک که در سفر حج سرقت شده	۱۰۵	محمد تقی اصفهانی پسر آقا محمد علی یزدی
۲۶۸	مناجات	۳۰۶	حاجی ملا تقی برغانی
۲۷۰	مناجات و قسمتهائی از توقیعات مبارک که مقداری از کلمات مبارک حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ایهی در شان جناب وحید و پدرش سید جعفر کشفی	۳۸۴	ملا تقی قزوینی
۴۷۸	حرف ج	۲۰۷	میرزا تقی خان امیر کبیر
۳۹۲	حاجی میرزا جانی کلاشانی	۸۲	توقیع مبارک خطاب بمحمد شاه
۳۸۳	ملا جعفر قزوینی	۸۵	» » خطاب به حاجی میرزا آقاسی
۱۰۴	ملا جعفر گندم پاك كن اصفهانی	۱۲۲	» » در باب نصره باب الباب خطاب با حباب
۳۹۵	ملا جعفر نراقی	۱۳	توقیع مبارک در محوت و فناء بساحت کبریا
۴۰۱	ملا محمد جعفر کرمانی	۱۴۰	» » در حق باب الباب
۳۹۲	ملا جعفر جوشقانی	۷۰	» » خطاب بملا محمد تقی هرروی
۴۷۱	میرزا جعفر	۱۴۹	» » خطاب بجناب ملا صادق مقدس
۴۶۱	آقاسید جعفر کشفی	۵۳	» » بملا احمد ابدال در مودت ذوی القربی
۴۷۱	آقاسید جعفر	۱۶۴	» » خطاب بشیخ عظیم در دعوی قائمیت
۲۹۳	آقاسید جعفر یزدی	۱۷۲	» » به حاجی ملا عبد الخالق
		۲۰	» » مبارک شامل آخربین و صایای مهم

فهرست مندرجات

بقرتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۸۵	حاجی حسن	۴۲	محمد جعفر میلانی
۴۷۰	ملا حسن	۱۳۴	کربلانی محمد جعفر کلاهدوز بارفروشی
۱۶۹	ملا حسن بجمستانی	۱۰۴	استاد جعفر بنای اصفهانی
۳۸۷	ملا حسن کله دره قزوینی	۷۴	جغتو
۲۹۷	ملا حسن نیری	۴۷	ملا جلیل ارومیه
۴	میرزا حسن خان وزیر نظام	۲۳۸	حاجی سید جواد کربلانی
۱۴۲	میرزا محمد حسن بشرویه	۹۹	حاجی سید جواد اصفهانی
۱۵۳	میرزا محمد حسن برادر مقدس خراسانی	۳۷۷	آقا محمد جواد فرهادی
۴۲	محمد حسن میلانی	۱۰۲	آقا محمد جواد
۳۸۶	حاجی محمد حسن جباری	۳۸۷	میرزا جواد خوار ولیانی
۳۸۵	کربلانی محمد حسن فتی قزوینی	۳۹۴	جوشقان
۴۳۹	شیخ محمد حسن شیخ کبیر		(حرف چ)
۲۳۶	شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام	۴۴۹	چاله زمین
۱۴۵	ملا محمد حسن بشرویه	۷۳	چهریق
۴۴۹	آقا حسن		(حرف ح)
۴۵۷	آقا سید حسن یزدی	۳۷	میرزا حسن زنوزی
۶۷	حاج حسنعلی سلماسی	۴۸۲	میرزا حسن آقا فاضل یزدی
۷۷	حسنعلی میرزا شجاع السلطنه	۱۱۷	میرزا حسن گوهر
۲۶۳	حسین شامی	۲۱۶	میرزا حسن تفرشی
۵۸	حسین پاشاخان	۱۶۹	حاج میرزا حسن خراسانی

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۱۴۵	ملا محمد حسین بشرویه	۲۶۴	حسینخان اجود انباشی
۴۷۰	حاجی ملا محمد حسین بیدکی	۴۴	حسین میلانی
۲۹۶	خواجہ محمد حسین نئی ریزی	۴۴	آقا حسین میلانی
۲۲۸	آقا محمد حسین مراغه	۱۸۴	آقا حسین سرباز زنجانی
ضمیمه اوضاع صفهان	آقا محمد حسین اردستانی	۴۴۹	مشهدی حسین
۲۱۷	میرزا محمد حسین کرمانی	۴۵۹	آقا سید حسین کاتب یزدی
۳۹۲	میرزا محمد حسین متولی قمی	۴۷۰	آقا سید حسین
۲۶۶	شیخ حسین ظالم	۴۷۱	آقا سید حسین
۱۰۴	آقا حسینعلی اصفهانی	۲۹۷	آقا سید حسین
۱۵۷	اوضاع حصار	۲۲۸	آقا سید حسین ترشیزی
۱۶۰	معاریف مؤمنین حصار و نامق خراسان	۴۸۲	میرزا سید حسین
۴	حمزه میرزا حشمت الدوله	۴۷۱	حاجی سید حسین
۴۳	کربلایی محمد حمزه	۱۱۲	جناب ملا حسین بشرویه
۵۸	کربلایی حمدالله	۵۴	ملا حسین دخیل مراغه
۴۲۱	حیدر برادر حضرت قدوس	۱۷۴	ملا حسین
۱۰۳	میرزا حیدر علی اردستانی (حرف خ)	۶۴	ملا حسین خوئی
۳۷۴	خاتون جان خانم فرهادی	۱۰۵	ملا حسین روضه خوان اصفهانی
۱۷۱	ملا خدا بخش قوچانی	۱۸۴	میرزا حسین زنجانی ابن حجت
		۳۹۳	حاجی محمد حسین نور

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۱۴۵	میرزا رحیم بشرویه	۱۴۴	خدیدجه خواهر جناب باب‌الباب
۳۹۵	حاجی محمد رحیم	۱۸۳	خدیدجه زن جناب حجت زنجانی
۱۳۴	سید رزاق بار فروشی	۱۱۲	خراسان (ارض الخاء)
۴۷۱	رساله استدلالیه حضرت وحید	۲۶۲	حاجی سید خلیل مدائنی
۳۰۱	مشهدی رستم هندیجانی	۹۹	خورشید بیگم شمس الضحی
۱۸۲	رستمعلی (شاه صنم زنجانیه)	۶۲	خوی
۴۴۷	آقا رسول بهنمیری		(حرف د)
۲۱۲	رضا خان بن محمدخان ترکمان	۲۱۷	مدرسه دارالشفاء
۲۱۶	رضاخان سردار	۱۱۲	دزوار
۷۴	رضاقلیخان افشار	۷۳	دلایل السبع
۴۴۵	ملا رضای شاه	۱۵۵	دوغ آباد
۳۹۴	ملا رضای روضه خان	۴۵۷	دولت راجه هندی
۴۷۰	شاطر رضا	۶۷	دیلمقان
۱۴۵	سید رضا بشرویه	۱۸۲	دین محمد زنجانی
۱۰۴	میرزا محمد رضای پاقلعه		(حرف ذ)
۱۷۴	میرزا محمد رضاء و تمن السلطنه مستوفی خراسان	۱۴۸	مسجد ذوالفقار
۴۷۰	آقا میرزا محمد رضای طبیب	۱۳۴	(حرف ر)
۱۰۵	محمد رضا اصفهانی ابن آقا محمدعلی یزدی	۴۳۲	سید ربیع عجم رستاقی
۴۷۰	ملا محمد رضا رضی الروح	۱۰۵	سید ربیع
۳۹۲	حاجی میرزا محمد رضا	۲۶۸	ملا رجبعلی (قهیر) اصفهانی
			میرزا رحیم خماز

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۶۱	سعید جباوی	۳۹۵	حاجی محمد رضا
۲۴۴	شیخ سلطان کربلائی	۱۰۱	حاجی محمد رضا اصفهانی
۱۴۵	ملا سلطان حسین بشرویه	۱۹۰	آقا سعید محمد رضا شه میرزادی
۱۸۳	سلطان خانم	۱۰۳	رقیه زوجه میرزا یحیی ازل (حرف ز)
۳۰۱	شیخ سلمان هندبجانی	۷۴	زرینه رود
۶۶	سلماس	۴۴۷	حاجی زکی
۲۳	سلیمانخان تبریزی	۴۵۰	مدرسه میرزا زکی
۷۴	حاجی سلیمانخان افشار	۲۰۵	ملا حاجی زمان شه میرزادی
۲۱۳	میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمن نوری	۴۷۱	محمد زمان تاجر شیرازی
۱۸۵	سنگسر و شه میرزاد	۱۷۵	زنجان (ارض الزآء)
۴۴۹	سوادکوه	۲۹۱	میرزا زین العابدین خان
۴۴	سیسان (آذربایجان)	۱۹۹	ملا زین العابدین شه میرزادی
۴۷۷	آقا سعید سینا	۲۹۶	آقا سعید زین العابدین اصطهباناتی (حرف س)
۴۵۳	شاهی مازندران (علی آباد سابق)	۴۵۱	ساری مازندران
۱۱۲	شاهرود	۱۷	سربازخانه مشهد اعلی در تبریز
۱۱۲	شاهکوه	۴۵۳	شیخ سعید هندی
۷۳	شدید (چهریق)	۴۴۸	ملا سعید زره کناری
۵	حاجی ملا شریف شیروانی	۴۳۰	ملا سعید سعید العلماء بارفروشی
۳۱۶	شهادت کتبی مفتی بغداد در حق جناب طاهره	۴۴۹	میرزا سعید واسکسی

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۱۱	حضرت طاهره قره العین و آثارش و نظمش	۲۶۳	شیراز (بلد الامن)
۴۵۲	قلعه طبرسی	۳۷۳	شیرین خانم فرهادی
۲۰۵	طهران	۴۸	شیشوان
۶۱	طهماسب میرزا و مؤیدالدوله (حرف ع)	۷۴	(حرف ص) صائین قلعه
۲۶۳	شیخ عابد	۳۷۷	صاحبہ خانم فرهادی
۴۳	عباس میلانی	۱۴۵	ملا صادق مقدس خراسانی
۱۰۷	شیخ عباس عرب	۴۲۲	آقا محمد صادق برادر حضرت قدوس
۷۷	عباس میرزا نایب السلطنه	۴۷۱	آقا محمد صادق صوف باف
۱۸۸	عباسعلی	۳۸۵	حاجی محمد صادق
۱۳۰	عباسقلی خان لاریجانی	۶۷	حاجی صادق سلماسی
۴۰۵	آقا میرزا عبدالله غوغا	۳۸۶	درویش صادقعلی
۳۲۰	ملا عبدالله مجتهد کرمانشاهی	۲۶۱	شیخ صالح کریمی
۴۰	میرزا عبدالله خان سررشته دار	۳۰۹	حاجی ملا صالح قزوینی
۳۸۶	میرزا عبدالله	۲۳۰	مدرسه میرزا صالح صحنه
۲۷	حاجی میرزا عبدالله زنوزی	۳۲۲	صغری زوجه حضرت وحید
۱۰۴	میرزا عبدالله اصفهانی	۴۷۷	صغری زوجه حضرت وحید
۱۷۵	قریه عبدالله آباد	۱۸۸	صغریعلی (حرف ط)
۳۸۶	کربلانی عبدالله		

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۴۷۱	حاجی عبدالغفور	۳۹۳	میر عبدالباقی صباغ کاشانی
۱۶۰	ملا عبدالغنی حصاری	۳۹۳	حاجی ملا عبدالباقی
۳۰۳	حاجی عبدالکریم قزوینی	۱۸۸	عبدالجبار
۳۶۹	ملا عبدالکریم قزوینی	۲۹۵	ملا عبدالحسین نیریزی
۲۶۸	میرزا عبدالکریم کلید دار شیرازی	۳۸۴	ملا عبدالحسین قزوینی
۶۷	ملا عبدالکریم چاوش	۱۷۰	آقا سید عبدالحسین
۱۶۲	حاجی عبدالمجید نیشابوری	۳۷۱	آقا عبدالحمید قزوینی
۲۳۵	سایطان عبدالمجید خان عثمانی	۱۰۴	آقا عبدالحمید خلف ملاجعفر گندم پاک کن اصفهانی
۱۷۴	عبد مؤمن	۱۷۱	ملا عبدالخالق یزدی
۱۶۳	میرزا عبدالوهاب ترشیزی	۱۰۱	آقا سید عبدالرحیم اصفهانی
۳۰۴	حاجی میرزا عبدالوهاب قزوینی	۴۵۵	آقا سید عبدالرحیم
۳۸۴	آقا سید عبدالهادی قزوینی	۴۷۱	حاجی عبدالرحیم
۱۰۷	عبدالهادی عرب	۷۶	ملا عبدالصمد
۴۴۷	عرب خیل	۳۸۶	آقا عبدالصمد
۲۳۴	عراق عرب	۱۸۸	عبدالعظیم
۱۰۷	اسامی عده از بایبان عراق عرب	۴۶۹	آقا سید عبدالعظیم
۳۸۶	حاجی عزیز خان قزوینی	۸۰	شاهزاده عبدالعظیم ع
۱۶۳	ملا علی عظیم	۶۰	عبدالعلی خان مراغه سرهنگ توپخانه
۱۰۵	ملا علی بسطامی	۲۹۴	شیخ عبدالعلی نیریزی
۱۷۰	ملا علی بچستانی	۱۴۵	کر بلائی عبدالعلی

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۶۷	شیخعلی میرزا شیرازی	۳۰۶	حاجی ملا علی برغانی
۷۷	علیشاه ظل السلطان	۶۷	ملاعلی سلماسی
۴۵۲	علی آباد	۱۵۸	ملاعلی حصاری
۱۸۶	کربلانی علی کلاهدوز	۵۴	ملاعلی مراغه
۶	میرزا علی اصغر شیخ الاسلام تبریز	۴۴	حاجی علی میلانی
۱۶۱	ملا علی اصغر	۵۹	میرزاعلی سیاح مراغه (ملا آدی گوزل)
۱۸۸	ملاعلی اصغر عارف	۳۸۵	آقاعلی زرگر قزوینی
۲۹۷	ملاعلی اکبر اصطهباناتی	۴۴۹	آقا علی
۴۷۰	ملاعلی اکبر	۱۸۸	علی خان
۱۸۸	ملاعلی اکبر مقدس	۶۹	علی خان ماکوئی
۱۰۳	ملاعلی اکبر اردستانی	۴۶۰	حاجی علی خان حاجب الدوله
۴۸	حاجی ملاعلی اکبر شه میرزادی	۴۸۳	حاجی سیدعلی مهریزی
۵۲	حاجی ملاعلی اکبر مراغه	۲۲۱	حاجی میرزا سیدعلی خال
۴۷۱	آقا علی اکبر	۱۰۷	سیدعلی بشر
۳۸۶	مشهدی علی اکبر	۴۷۰	حاجی سید علی
۱۴۵	کربلانی علی اکبر رباطی	۱۸۸	سیدعلی زرگر
۲۶۸	میرزاعلی اکبر شیرازی	۲۷	آقا سیدعلی زنوزی
۱۸۸	علی احمد مقنی	۴۷۰	آقا شیخعلی گمنام
۳۰۱	آقاعلی بخش هندیجانی	۱۸۱	شیخعلی زنجانی
۱۶۰	کربلانی علی جمعه	۱۷۳	شیخعلی ابن حاجی ملاعبدالخالق یزدی

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۷۷	فتحعلیشاه قاجار	۱۷۴	میرزا علیرضاخان مستوفی خراسان
۴۰	آقا فرج آقا تبریزی	۱۷۴	آقا علیرضا تاجر شیرازی
۲۶	فرخ خان	۴۰	حاجی علی عسگر تبریزی
۴۳۲	ملا فضل الله مازندرانی	۱۰۵	ملا علی محمد سراج اصفهانی
۳۷۸	آقا فیض الله قزوینی	۱۸۸	ملاعلیمحمد
	(حرف ق)	۴۷۱	ملا علینقی روضه خوان
۴۸	ملك قاسم میرزا	۲۹۵	ملاعلینقی نیریزی
۱۸۶	امامزاده قاسم	۱۰۹	ملا عیسی بقیة السیف
۱۰۵	آقا محمد قاسم اصفهانی		(حرف غ)
۲۹۵	حاجی قاسم نیریزی	۴۰۵	آقا غلامحسین شوشتری
۷	قائمی دالان	۴۷۰	آقا غلامحسین برادر رضی الروح
۷۶	میرزا قاسم ابروانی	۱۴۵	غلامرضا بیک بشرویه
۴۰۵	حضرت قدوس	۱۷۵	ملا غلامعلی
۳	قرباغ قفقاز		(حرف ف)
۸۱	ملا قربان بیدل رودباری	۲۶۳	فارس
۲۲۵	میرزا قربانعلی درویش	۱۰۵	فاطمه اصفهانیه
۱۰۴	استاد قربانعلی معمار اصفهانی	۱۵۹	ملا فاطمه
۳۱۱	قوة العین حضرت طاهره	۴۷۱	بی بی فاطمه مهد علیا
۳۰۱	قزوین	۱۰۲	آقا فتاح
۲۹۵	خواجه قطبا نیریزی	۱۸	فتحعلیخان صاحب بوان شیرازی

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۸۶	میرزا کلبعلی قزوینی	۳۹۱	قم
۳۹۶	حاجی میرزا کمال الدین نراقی (حرف ق)	۳۹۳	قمصر
۳۰۱	مشمودی گله محمد هندیجانی	۳۸۴	ملا قنبر رودباری (حرف ک)
۸	گاو صاحب الزمان (حرف ل)	۳۹۲	کاشان
۲۶۷	لطفعلی میرزا افشار	۱۸۱	حاجی کاظم زنجانی
۶۶	میرزا لطفعلی سلماسی	۴۳۵	مدرسه حاجی کاظم بیگ
۳۸۵	کربلایی لطفعلی حلاج قزوینی	۳۹۸	ملا کاظم کرمانی
۲۹۸	لطفعلی قائد نیریزی (حرف م)	۱۸۵	حاجی سید کاظم زنجانی
۳۹۴	مازکان	۱۶۱	میرزا محمد کاظم بن میرزا محمد باقرهراتی
۴۰۵	دازندران (ارض المیم)	۳۹۶	کرمان
۶۹	ماکو	۴۰۵	کرمانشاهان
۱۰	مجلس باخه و محاکمه حضرت اعلی در تبریز	۳۱۹	کرنه
۱۰۷	سید محسن کاظمی	۳۸۵	کریه خان مافی متخلص به هجت
۴۷۷	آقا سید محسن	۳۹۶	حاجی محمد کریم خان کرمانی
۱۴۵	میرزا محسن	۲۶۷	آقا محمد کریم تاجر شیرازی
۶۶	حاجی ملا محمد سلماسی	۲۹۷	ملا کریم نیریزی
۴۳۴	حاجی ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر بارفروشی	۱۴۵	میرزا کریم بشرویه
		۴۴۹	کفشگر کلا
		۳۸۹	کله دره

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۰۴	استاد محمد عسگری	ضمیمه اوضاع اصفهان	حاجی ملامحمد خوانساری
۱۴۵	کربلانی حاجی محمد ملک	۴۷۰	ملاحاجی محمد مجتهد منشادی
۱۸۹	حاجی محمد عرب	۳۱۱	ملامحمد شوهر جناب طاهره
۲۶۸	حاجی محمد بساط شیرازی	۱۷۴	ملا محمد
۲۶۱	حاجی محمد عرب کراچی	۱۷۴	ملامحمد پیشنماز
۱۵۸	آقا شیخ محمد فانی	۲۹۸	ملا محمد نیریزی
۳۷۹	حاجی شیخ محمد نبیل قروینی	۲۱۶	ملا محمد معلم نوری
۲۹۶	میر محمد عابد نیریزی	۵	ملا محمد ممقانی
۱۸۰	شیخ محمد زنجانی	۳۸۴	حاجی میرزا محمد
۲۵۹	شیخ محمد شبل بغدادی	۱۵۴	ملا میرزا محمد فروغی
۲۰۶	محمد شاه قاجار	۴۷۱	آقا میرزا محمد یزدی (ملبک)
۲۶۳	محمد شامی	۲۹۸	میرزا محمد نیریزی
۷۷	محمد میرزا	۴۵۸	میرزا محمد
۲۲۲	حاجی سید محمد خال اکبر	۴۵۰	میرزا محمد خان
۹۴	میر سید محمد امام جمعه اصفهان	۳۹	محمد بیک چاباچی
۱۴۵	سید محمد خطیب	۱۶۰	حاجی محمد بیک نامقی
۱۰۴	سید محمد اصفهانی	۱۴۵	میر محمد بیک بشرویه
۴۷۷	آقا سید محمد امین التجار	۴۴۹	آقا محمد کلاهدوز
۱۴۵	میر محمد حسن بیک بشرویه	۱۰۵	آقا محمد حنا ساب
		۱۹۷	آقا محمد سنگسری

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۱۰۷	ملا محمود عرب	۹۶	میر محمد حسین امام جمعه اصفهان
۶۳	ملا محمود خوئی	۱۸۴	میر محمد حسین پسر حجة زنجانی
۵	حاجی ملا محمود نظام العلما	۱۰۴	آقا محمد علی اصفهانی
۴۴۹	آقا محمود	۴۷۱	آقا محمد علی
۱۶۳	میرزا محمود مجتهد	۴۵۹	میرزا محمد علی
۴۸	میرزا محمود	۳۰۴	میرزا محمد علی فروزینی و توفیق مبارک در حق وی
۱۶۰	کربلایی محمود حصاری	۹۶	آقا میرزا محمد علی نهری
۳۹۳	حاجی سید محمود کاشی	۲۷	آقا میرزا محمد علی انیس زنوزی
۳۱۶	سید محمود الوسی مفتی بغداد	۱۵۵	آقا میرزا محمد علی طیب زنجانی
۲۳۰	محمود خان نوری کلانتر تهران		و پدرش حاجی میرزا معصوم
۳۰۱	کربلایی مدد هندیجانی	۱۴۵	میرزا محمد علی بشرویه پیشنماز
۵۲	مراغه	۴۰۵	حضرت حاجی میرزا محمد علی قدوس
۳۸۶	مرتضی قلی ارباب	۱۷۵	جناب ملا محمد علی حجت زنجانی
۲۲۸	آقا سید مرتضی زنجانی	۳۸۶	حاجی ملا محمد علی لهادی قزوینی
۵۰	سید مرتضی قزوینی	۱۸۶	آقا میر محمد علی شه میرزادی
۱۰۹	ملا مردانعلی	۱۸۹	محمد علی
۳۱۱	مرضیه خواهر جناب طاهره	۷۷	محمد علی میرزا دولت شاه
۴۲۱	مریم خواهر حضرت قدوس	۲۶۰	آقا محمد مصطفی بغدادی
۷	مسجد صاحب الزمان در تبریز	۱۷۴	ملا محمد مهدی
۲۱۶	میرزا مسیح نوری	۱۸۸	محمد مهدی

فهرست مندرجات بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۶۸	میرزا مهدی صابر شیرازی	۱۱۳	مشهد خراسان
۳۷۷	آقا مهدی فرهادی	۴۰	ملا مصطفی باغمیشه
۳۹۴	آقا مهدی کاشی	۲۰۳	حاجی مصطفی خان هزارجریبی
۲۰۷	آقا سید مهدی امام جمعه طهران	۱۱۵	مکتوب حاجی سید کاظم رشتی بجناب باب‌الباب
۱۸۷	آقا میر مهدی سنگسری	۱۳۶	قسمتی از مکتوب جناب باب‌الباب در تفسیر بسم الله
۱۸۴	مهدی پسر جناب حجت زنجانی	۱۶۶	برخی از مکاتیب شیخ عظیم‌بابیان
۱۷۴	قریه مهنه	۲۴۵	مکتوب شیخ سلطان که از کربلا نوشته
۴۱	قریه میلان	۳۰۹	مکتوب حاجی ملا علی قزوینی
	حرف ن	۳۳۴	بعضی از مکاتیب خصوصی و عمومی جناب ظاهره
۳	ناصرالدین میرزا	۹۰	منوچهر خان معتمد الدوله
۱۶۰	نامق	۲۳۱	آقا میرزا موسی کلیم
۴۶	شیخ نجف لیوانی	۳۹۱	حاجی میرزا موسی قمی
۱۰۷	شیخ نجف بن شیخ جعفر	۲۰۵	ملا مولی
۱۶۰	نجفعلی وکیل	۱۱۹	آقا سید مؤمن
۱۸۳	آقا نجفعلی زنجانی	۱۰۲	میرزا مؤمن کاشی
۴۶	کربلایی نجف قلی سیستانی	۱۰۴	مهبجور زواره
۲۳۵	نجیب پاشا	۶۳	ملا مهدی خوئی
۳۹۵	نراق	۲۱۳	ملا مهدی کندی
۹۱	نریمانخان برادرزاده منوچهرخان	۱۴۵	حاجی میرزا مهدی بشرویه
۳۸۰	حاجی نصیر قزوینی	۲۴	حاجی میرزا مهدی کلاتر تبریز

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۹۳	حاجی ملا هاشم	۳۸۶	میرزا نظر علی قزوینی
۳۸۶	هاشم خان	۴۵۲	ملا نعمت الله آملی
۱۴۵	کربلائی هاشم بشرویه	۴۵۰	نور مازندران
۴۲	میرزا هاشم میلانی	۱۴۵	نورعلی بشرویه
۲۶۶	حاجی شیخ هاشم	۷۵	نوروز علی
۷۳	هشترود	۱۱۲	نیالا
۷۶	همدان	۲۹۱	نی ریز
۳۸۶	همت علیخان		(حرف واو)
۴۵۳	هندوستان	۳۹۴	وادقان
۳۰۱	هندیجان	۴۵۳	واسکس
	(حرف ی)	۴۶۱	حضرت وحید
۴۶۹	جناب آقا سیدیجیی وحید	۴۸	جناب ورقا
۴۵۸	یزد	۱۴۴	ورقة الفردوس
۱۵۸	یعقوبیه	۱۳۴	ملا ولی الله آملی مازندرانی
۴۹	ملا یوسف اردبیلی	۱۴۵	میر محمد ولی بیک بشرویه
۲۹۷	آقا شیخ یوسف نیریزی	۲۶۴	مسجد وکیل
۱۶۰	یوسف علی نامقی		(حرف ه)
		۳۷۳	آقا هادی فرهادی
		۳۰۴	ملا هادی قزوینی
		۹۶	میرزا هادی نهری

بخش سوم از
بخشنامه‌ی نه‌گانه کتاب ظهور الحق
در بیان معظم و مشهور از مؤمنین و شهدای دوره

نقطه‌البسیان و نیز در شرح احوال مهین و شاه‌پیر اعدا،
و تبیین مآکن مهمه و سایر امور و آثار متعلقه با آن دوره و قسام این بخش
بر ترتیب حروف الفبای فارسی تنظیم شد تا بهر امری از امور مذکور در این ملاحظه
اول باشد در مقام مخصوص آن به سولت توان یافت و این
رعایت ترتیب زمانی و یا ترتیب ایمانی و یا اهمیت ایشان
اغری در امور منظور نشد و در آغاز این بخش
نیز تیناً و تبرکاً به ثبت و حیره از
بیانات مقدّمه مختصر
افتتاح می‌گردد

مقدمه

گرچه درمطاوی مندرجات بخش دوم بیان قسمتی مهم از احوال مؤمنین و نیز اعمال برخی از معارضین و بعضی از آثار آن دوره حسب اقتضای مقام شد ولی از آنجائیکه بسط مقال و تفصیل اجمال در هر يك از امور مذکوره موجب قطع تسلسل و تواصل بیان واقعات وارده بر حضرت نقطه اولی میگردید این بخش برای اكمال مقصود تخصیص داده گشت و مهما ممکن از تکرار احوالی که در طی مباحث بخش سابق مذکور گردید احتراز نمودیم و لذا برای استفاده تامه از مطالب مندرجه در هر يك از این دو بخش باید از مطالعه بخش دیگر استمداد کرد و این امور معدوده را نیز در نظر داشت

اولاً چون تفصیل احوال بعضی بحد معلوم در بخش سابق گذشت در این بخش تکرار نکردیم و برخی دیگر که عمده واقعات ایامشان متعلق بدوره های بعد از دوره اولی است شرح احوالشان را در قسمتهای بعد مسطور میداریم

ثانی هر گاه در مواقعی از مندرجات این بخش اندک تفاوتی با مجملات مسطوره در بخش سابق که برای اعتماد بتاریخ مشهور نبیل زرنندی تطبیق و تنظیم شده مشاهده شود مدارك را نیز نشان دادیم تا موجب توسعه اطلاعات خوانندگان کتاب گردد

ثالثاً برای شدت تضییقات و فقدان وسائل و مقتضیات در ایام پر از آلام دوره اولی تفصیل احوال بسیاری از مؤمنین و شهداء و سائر امور متعلقه بآندوره مقفود بلکه اسامی کثیری از ایشان منسی و نامعدود ماند

رابعاً چون ایام حیات جمعی از احباب و اصحاب این دوره خصوصاً خانواده

و اخلافشان ممتد بدوره های آتیه شده تمامت سرگذشتشان را محض احتراز از تشبیت اذهان قارئین در بخشهای دیگر میآوریم و لذا قارئین کتاب برای مراجعه و تحصیل خانمه واقعات ناچار از مطالعه بخشهای آتیه میباشند

خامساً چون در طی شرح اوضاع هر يك از ایالات و ولایات مملکت ناچار بهراکمال اطلاعات شرح اوضاع بلاد و نیز ترجمه حیات ساکنین آنجا را میآوریم برای سهولت پیدا کردن محل ذکر هر امری بفرست که بترتیب الفبای فارسی مرتب گشته رجوع شود

سادساً در بیان بعضی از واقعات مهمه درره نقطهالبیان اولاً در بخش سابق تفصیل وقایع را بنوع درجه ابتدائیه از نظر مطالعه کنندگان گذرانندیم و در این بخش اکمال مطالب نموده جواهر اسرار و وقایع را آوردیم تا برای اطلاع و انسی که حاصل نمودند سوء تفاهم و اندهاش از مسائل غامضه خطیره نیابند

سابعاً چنانچه در مقدمه بخش سابق اشاره کردیم در بعضی از مواقع آثار مقدسه که درین بخش ثبت نمودیم ممکن است با برخی از نسخ تفاوت دیده شود و علت همان است که نسخه اصل و یا خطوط کاتبین موثقیین دوره اولی بغایت کمیاب میباشد

هو العلى المتكبر البديع

سبحان الذى يعلم ما فى السموات و ما فى الارض و انه لا اله الا هو العزيز الحكيم
هو الذى يدع ما يشاء بامرہ و ان الذين كفروا بالله و آياته فاولئك هم الخاسرون
وان الذين آمنوا بالله و آياته و اتبعوا النور الذى يهدى الناس الى صراط قويم فاولئك
هم على هدى من ربهم كتاب الله و اولئك هم الوارثون جنات عدن لا عدل لها فى
كتاب ربك و فيها قد اعدت باذن ربك كل ما اشتهدت انفسهم و ان ذكر الله اكبر فيها
عما كان الناس يسئلون و ان اليوم لو كشف الغطاء عن بصائرهم ليشهدون بان ذكر الله
فيهم اولى بهم من انفسهم و انه لا كبر فى كتاب الله عما كان الناس يعملون تلك آيات
بينات للذين آمنوا بها و الذين كفروا بآيات الله لهم عذاب شديد حرم فى الكتاب
على الناس شرب الدخان و الخمر و ما جعل الله شفاء فيهما و ان الذين يحكمون بهما
لبعض الناس قد حكموا بحكم الطاغوت و ما يشربون هؤلاء الاحميم جهنم لو كانوا
يشعرون قل يا ايها الناس اتقوا الله و لا تكذبوا الذى يهدىكم الى صراط مستقيم و ان
قوائم الدين لا يرفع الا به و انه بيت الحرام ان كنتم تعلمون هو الذى بنور اهتديتم
من قبل و انتم يوم القيمة عنه تسئلون و ان اليوم لا يقبل عمل احد منكم الا و ان تومنوا
بذكرايم ربكم ثم انتم تعدلون قل اتقوا الله من يوم انتم فيه تبعثون ثم انتم فيه الى الله
تحشرون يومئذ تقومون بين يدي الله ثم انتم عليه تعرضون يومئذ يقضى الله ربك
بين الناس بالحق بما اكتسبت ايديهم و ما لله ربك بغافل عما يعملون هو الذى
يعلم غيب السموات و الارض و يهدى من يشاء و ما يضل الا القوم الغافلين ان الذين
يفترون على الله كذباً ثم على الذين آمنوا بالله و آياته بما اتبعوا اهوائهم فاولئك هم
الافاحون لا يتمتعون فى الحيوۃ الدنيا الا قليلاً و انهم اذا ماتوا ليعذبون فى النار

و لا ينصرون وان الذين يحكمون بغير حكم ما فصل في الكتاب من قبل و يظلمون
على الذين استضعفوا في الارض بغير حق فاولئك لا يفلحون قل ان العزة لله والقدرة
في يده يفعل ما يشاء و انه الغالب على خلقه يحكم بينهم بالقسط و انه لاشد بأساً
للظالمين ثم اشد تنكيلاً رب احكم بيني و بين الناس بالحق و افرغ على صبراً
وارفعني اليك والحقني بالمقربين وان استشعر احد بتلك الايات ليجاهد في سبيل الله
بالحق و لا يخافن من احد ولا ياخذنه لومة لائم و لا يعمل الا لله و يكون في دين الله
من الشاهدين لو اجتمع الناس على ان يتوا بمثل تلك الايات لن يستطيعن ولن
يقدرن ولو كان الكل على الكل ظهيراً تلك حجة كاملة من كتاب الله لمن على الارض
كلها وكفى بالله على العالمين شهيداً

حرف الالف

(۱)

آذربایجان - ارض الالف - ایالت غربی ایران از مهمترین قسمتهای تاریخیه این امر محسوب است چه حضرت نقطه اولی در اکثر از نصف اخیر سنین دعوت جدیده در آن قسمت دچار حبس و توقیف و تبعید و مشقت و تعزیر و تحدید بودند و احکام دولتی برای تمام امور مذکوره در طهران صادر و در تبریز جاری شد و بالاخره تبریز محل وقوع فاجعه شهادت کبری گردید که نیر درّی طالع از جنوب شرقی ایران در آن مغرب شمالی غروب نمود و نیز عده از متقدمین اصحاب اولین و مهمین شجعان مؤمنین از اهل آن بلاد و دیار بشمارند و یک قسمت مهمتر از بیانات و تعالیم بدیعه در آن خطه صدور یافت و بلادش محل ذهاب و ایاب متواتر احباب گشت و چون در دوره سلطنت قاجاریه مقامی عظیم در سیاست دولت و ریاست مملکت داشته حکامش غالباً از ولات عهد سلطنت و یا از شاهزادگان با قدرت و عظمت و درباریانشان از رجال با کفایت معین می شدند شاهزاده بهمن میرزا در آغاز ورود حضرت در آن حدود حکمرانی مینمود و او برادر محمد شاه و از کبار فرمان گذاران دولتی معدود بود و آفتاب عمر برادر را در سنین اخیره سلطنتش که یوماً فیوماً مرض نفرس اشتداد مییافت بشرف افول دید و ناصرالدین میرزا ولیعهد را که در صغر سن بود لایق تصدی سلطنت ندانسته نقشه سلطنت برای خویش کشید و گروهی از رجال دولت را نیز بخود متوجه ساخت و چنانچه در بخش سابق آوردیم حضرت نقطه اولی از یوم ورود بمیانج اولین معموره خاك آذربایجان الی یوم عزیمت از تبریز برای ما کوچندین بار توسط محمدیك چا پارچی و نیز در ضمن توقیعی مخصوص ابلاغ پیام کرده حجت را اکمال و اتمام نمودند

که اولی چنین است آن مظلوم را در تبریز نگهداشته نصرت کرده از ابعاد بماکو که صرف اراده مستبده حاجی میرزا آغاسی موجب شد صرف نظر نماید و مانند



منوچهر خان معتمد -
الدولة بر آن قبیل
فرمان مهر امضاء و
اجراء نهد و اگر چنین
کند متعهد سعادت
استقبالش می باشند
و گرنه مورد انتقام و
عذاب الهی شده سخط
شاهی رو آورده مجبور
بفرار از مملکت ایران
والتجاء باجنیان گردد
و او بموجب نخوت و
غرور جوابی به پیام
و توقیع نداد و آن
مظلوم را بماکوروانه
داشت و پس از ایامی

بوبال و خسروانی افتاد که تفصیلات در کتب تواریخ مطبوعه ثبت است و مجمل واقعه اینکه چون فراهم داشتن مقتضیات داخلیه و روابط خارجیه و اائق و مغرور گردید دستورات در بعضی از کتب جدید التالیف ویرا بولیعهدی شاه نامبرده ستودند و در تبریز طبع و نشر نمودند و دشمنان او و حامیان ناصرالدین میرزارا بیانه و

وسيله بدست آمده خبر به حاجی میرزا آغاسی داده نسخه از کتاب نزدش فرستادند و حاجی از ملاحظه آن احوال بر آشفته از سوء مآل بیندیشید و سخنانی وقیح و فضح که عادتش بود نسبت بهممن میرزا بر زبان راند و شاه را از ماجری با خبر ساخته بآتش غضب بر افروخت تا ویرابطهران حاضر کرده مورد عتاب و بازخواست شدید نمودند و او بییم کرده خود را ناگهان بعمارت سفارت روس افکنده متحصن گشت و بالاخره بحمايت و شفاعت سفارت مذکوره رخصت و اجازت هجرت بروسیه گرفته باعائله در تحت حفظ و مراقبت قزاقان و سپاهیان روسی رهسپار شده در قرا باغ از قفقازسکنی جست و تابعیت دولت روس را قبول نمود و اولاد و اخلافش در شمار سپاهیان روسیه منظم و موظف گشتند* و پس از بهممن میرزا حکمرانی آذربایجان بمهدی ناصرالدین میرزا فرزند ارشد و ولیعهد محمدشاه مفوض شد و او در آن هنگام هفده ساله و گرفتار زلف دلداری و سرگرم پیاله بود و خالویش امیر ارسلان خان پیشکاری او را آذربایجان را بعهده گرفته ولیعهد نوخاسته از مهد را بغرور جوانی و وفور کمرانی وا گذاشت و در چنین احوال و ایام واقعه مکالمه و محاکمه و تحقیر و تعزیر آنحضرت در محضر ولیعهد و علما وقوع یافت و چون محمدشاه وفات نمود

* در این سال ۱۲۶۳ امیرزاده بهممن میرزا بتحریر يك آصف الدوله طریقه وفاق بانفاق آمیخته باره خیالات فاسده بخود راه داده در آنچنین خسروخان گرجی مأمور بگرفتن والی کردستان آمد امیرزاده بهممن میرزا بواهمه اینکه شاید عطف عنان کند و باذربایجان آید خود عازم دربار سپهر اقتدار شد بخانه وزیر مختار روسیه پناه برد و بدولت امپراطور خواهشمند شفاعت گردید وزیر مختار در حضرت شهریار با اقتدار شفیع شد باجابت مقرون آمد امیرزاده بامشیان از راه کیلان بگرجستان شتافت در قرا باغ رحل اقامت انداخت پس از این مقدمات ولیعهد دولت ابد مدت شاهزاده ناصرالدین میرزا بحکمرانی مملکت آذربایجان و میرزا فضل الله نصیرالملک بوزارتش و میرزا جعفرخان مشیرالدوله بنظم مهام امور دول خارجه با جمعی دیگر از اعظام و اعیان مأمور گردیدند در شهر صفر عازم مقر حکمرانی شدند حقایق الاخبار ناصری

و ولیعهد با ارکان واعوانش از تبریز بطهران رانده وارث تخت وتاج پدر گشت
وحکمرانی آذربایجان را ببرد دیگر محمدشاه حمزه میرزا حشمت الدوله سپرد
واو از اعظام رجال دولت بود ودر ایام حکومتش فرمان شهادت عظمی از طهران



ناصرالدین میرزای ولیعهد و ارکان دولت محمدشاه

از راست بچپ ۱- وزیر دفتر ۲- سپهسالار ۳- نظام الملک ۴- حاجی میرزا آغاسی ۵- ولیعهد
۶- میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ۷- آغا باشی ۸- میرزا ابوالحسن خان ایلچی
۹- منوچهر خان معتمدالدوله

صدور یافت ولی چون بسنین حکمرانی درخراسان واشتغال بسرکوبی گردنکشان
با ملا حسین باب الباب و برخی دیگر از اصحاب ملاقات کرده مقام عظمت حضرت
باب و مؤمنین عالمقدار را دانست از مداخله در قتل آنمظلوم استنکاف ورزید و
فرمان بی امان را میرزا حسنخان وزیر نظام برادر میرزا تقیخان امیر نظام اجراء

نمود و اما مشاهیر علمای تبریز که معاندت با آنحضرت کرده مهیج ملت و دولت شدند و مقابله و مجادله و تحقیر و تعزیر نموده بالاخره فتوای قتل آنمظلوم دادند نخست ملا محمد مہقانی بود که از کبار علماء شیخیه بشمار رفت و از اعظام تلامذہ و اصحاب شیخ احساسی و سید رشتی محسوب گشت و در تبریز بر مسند قضا و فتوی نشست و بعد از وفات سید مدعی نیابت و خلافت از او شده جمعی کثیر از علمای شیخیه در تبریز و سائر بلاد آذربایجان تبعیت و اطاعت نمودند و با علمای بابیه مناظره و مشاجره و باحضرت احتجاج و انتقاد و رد و ایراد کرد و فریفته علوم ظاہریہ خود گشته بالاخره حکم بر کفر و قتل آنمظلوم داده مهر و امضاء نهاد و دیگران باو تاسی کردند و در سال ۱۲۶۸ در گذشت و او را سه پسر و یک دختر بود که ہمگی از علما و پیشوایان انام شدند و در معاندت و معارضت با این امر بیدر اقتدا جستند و یکی از ایشان میرزا محمد تقی رسالہ در رد این آئین نگاشت و فقط پسرش میرزا اسمعیل محب و مصدق گردید و دیگر میرزا احمد امام جمعہ از فقہاء معروف در ایام محمد شاه بود و پسرش حاجی میرزا باقر مجتہد کہ بر پدر تفوق و بر سائر مجتہدین تبریز تقدم داشت و چندان مغرور بود کہ با آنحضرت مواجه نشده فتوی بر قتل داد و دیگر علماء اصولیین از قبیل حاجی ملا شریف شیروانی و غیرہ باو تاسی کردند و نیز حاجی ملا محمود نظام العلماء معلم ناصر الدین میرزا از علماء شیخیه بود کہ ولیعهد ویرا در مجلس گفتگوی باحضرت برای سؤال و جواب معین نمود و او بطریق استکبار و استہزاء بازخواست و اعتراض کرد و صورت مکالمات مجلس را با ضمیمہ مفہومات و معلومات خود بشکل رسالہ ترتیب و نشر نمود و رضاقلیخان ہدایت مورخ و مداح خاندان قاجاریہ در قسمت قاجاریہ از کتاب روضۃ الصفاء ناصری صورت مناظرات مجلس را از رسالہ مذکورہ گرفته محض تطیب خاطر شاہانہ شیرین بیانیہای خود را بر آن افزود ولی شیخ محمد تقی مجتہد

مذکور این ارشد ملا محمد مقانی در رساله ردیه که بخط و نیز مهر و امضایش در چند محل موجود است و برای ارضاء خاطر ناصرالدین شاه در شرح مکالمات مجلس بازخواست و در بیان احوال حضرت نوشت و ما شمه از آنرا لفظاً بلفظ در بخش سابق نقل کردیم اعتراضات خود را بر ملا محمود میرهن داشته اظهار تعجب و تحیر در بعضی اکاذیب و مفتریاتش نمود و علو مقام استقامت حضرت را در آخرین مکالمه با ملا محمد که اظهار امر و اقامه حجت را بیابان رساندند و ملا محمد فتوی بر قتل داد و شیخ محمد تقی خود حاضر بوده دید و شنید و نیز نبذه از جذبات جمال حضرت را اعتراف و وصف کرد و ملا محمود^(۱) بعداً نسخ رساله خود را از دست این و آن گرفته ناپود ساخت و ازو رساله دیگری نیز بظهور رسید که دولت امر بضبط تمام نسخ و منع از نشرش کرد چه حکایات و روایات مستنکره فضیحه و عبارات رکیکه شدیده قبیحه در بیان احوال عایشه زوجه پیغمبر نوشت و عاقبت در سال ۱۲۷۱ در گذشت و اغرب از کل علمای تبریز میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و پسر برادرش میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام از طبقه علماء شیخیه محسوب بودند و سید ابوالقاسم مذکور هنگامی که توفیق حضرت خطاباً للعلماء به تبریز رسید رساله ردیه نگاشته موسوم بقلع الباب نمود و سید علی اصغر چنانچه در بخش سابق شرح دادیم بدست خود پاهای آنمظلوم را با چوب ضرب نمود و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف

(۱) ملا محمد نبیل زرنندی ضمن روایت شمه از بیانات شفاهیه جمال ابوی راجع بکیفیت حبس سال ۱۲۶۸ در طهران که در بخش لاحق میآوریم با این مضمون نوشت که فرمودند چون مرا بانبار شاهی برده زنجیر کردند روزی ملاباشی و معیر الممالک و بعضی دیگر نزد من آمدند معیر الممالک با احترام دو زانو نشست و دلداری داده گفت خطائی از شما بروز نکرده که موجب حبس شود و این گرفتاری بجهت امر دین است و ملاباشی هم در نهایت ادب حرکت کرد اگر چه در مجلس ولیعهدی در تبریز و قنیکه حضرت در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون بطهران آمد ساکت شد و بدی از او بظهور نرسید انتهی

احوال دو شیخ الاسلام مذکور را باین مضمون آورد میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که عامی و عالم ویرا از برادرزاده اش میرزا ابوالقاسم کهتر در مقام علم می شمردند از عهده قرائت آثار فارسیه بدشواری بر می آمد و امور شرعیة محکمه اش را ملا محمد نامی که محررش بود عهده کرده برای انجام این خدمت مبالغ بسیار از نفود و غیرها بنوع راتبه و هدیه می گرفت و معهدا قریحه شگفت آوری در کنایت و جعلیت قصص کاذبه داشت چنانکه در محاضره و مناظره با افراد و جماعت اکاذیب واضح البطلانی بالبداهة نسج و سرد کرده بی اختجال و انفعال بعنوان واقعات حقیقه متسلسل احکایت می نمود و نیز فاجع و شریر بود چنانچه حاجی رجبعلی قزوینی شهنه با کفایت و سیاست تبریز را که با فسکار و اعمال قاسیه اش مخالفت داشت شبانه در حجره یکی از تجار تبریز دستور داد جمعی از اشرار هجوم و حمله نموده با خنجر و شمشیر ریز ریز کردند و لذا حاجی سلیمان خان افشار با عده سوار جرار شاهسون بامر دولت او را در باغی دستگیر کرده پناخت کشیدند والی کنون محل قتل مذکور در تبریز بنام قانلی دالان اشتهار دارد و بالجمله آندو شیخ الاسلام سردسته اشرار خونریز تبریز بوده و تسلط بر جان و مال اهالی داشتند و از جمله اعمال عجیبه شان قضیه مشهوره گاو است که شمه از آن با مراعات مقتضیات وقت در قسمت مذکور از روضه الصفا مسطور می باشد و حاجی معین السلطنه تبریزی باین مضمون شرح و تفصیل داد که در تبریز از زمان دیرین در آنجا که بنام مقام صاحب الامر معروف است مسجد کوچکی برقرار بود تا در ایام حکمرانی خوانین دنبلی که از عشائر و اکراد صفحات خوی و سلماس بوده چندی در آذربایجان بر تخت فرمانروائی مستقر و مستقل شدند و در تبریز آثار نیکی برجای گذاشتند و قلعه و خندق و دروازه های آن شهر که اکنون از آثار قدیمه شمرده میشود و نیز ابنیه و عمارات سلطنتی که بنام عالی قاپو اشتهار دارد از ایشان است زمانی که نجفقلی خان دنبلی حکومت میکرد یکی از صالحای تبریز

حضرت حجت موعود صاحب الزمان منتظر را در خواب دید که در مسجد کوچک مزبور مشغول اداء صلوٰة است و بنجقلی خان از جهت اعتمادی که بآن مرد صالح داشت بتعمیر مسجد پرداخته بر وسعتش بیفزود و حائظ بر اطرافش کشید و خادم و کلیددار معین کرد و این قضیه شهرت گرفته مردم فوج فوج بزیارت آن مکان شتافتند و نذورات و هدایا بردند و در شبهای جمعه و سائر لیالی متبر که چراغدانهای عدیده نهاده روشن داشتند و آنجا بمقام صاحب الامر معروف شد و حضرت نقطه اولی نوبتی بد آنجا رفته نماز و دعا بجای آوردند و بهمراهان فرمودند که بدین حکمت و مصلحت است تا شتهار بنام مذکور صدق یابد و چون صیت و صوت آن بزرگوار در اطراف آذربایجان نشر یافت و اهالی بطلب و جستجو برخاستند ملایان تبریز پیوسته برای اخفاء انوار و دفع انتشار این امر تدبیر نمودند تا بسالی بعد از واقعه شهادت کبری چنین واقع شد که حیدر نامی قصاب در میدانی که جنب مسجد صاحب الامر و بازار گاه عمومی است خواست گاوی ذبح نماید و گاو از دست قصاب رها شده بمحوطه مسجد رفت و حیدر بتعاقب گاو روان شد تا از مسجد بیرون کشیده بعمل ذبح مشغول شود ولی کلیددار و خادم مسجد ممانعت کردند و باو چنین گفتند که حیوان از ظلم تو پناه باین مکان آورد و باید بحال خود مأمون و محفوظ ماند و تنازع و تشاجر فیما بینشان شدید شده یکدیگر را بسیار زدند و در آنحال جمعی از ارازل و اخلاط ناس بحمایت و معاونت کلیددار برخاستند و حیدر را بی نیل بمرام از حوالی مسجد راندند و او از اتباع و اشیاع میرزا علی اصغر و میرزا ابوالقاسم موصوف بود و خبر و شکایت نزد موالی خود برد و آنان فرصت را غنیمت شمردند و نیرنگ جدیدی ریختند حیدر را پنهان کرده شبانه بسمتی فرستادند و فی الحال بملاها پیام کردند و نزد عامه شهرت دادند که حیدر قصاب چون گاو پناهنده بصاحب الامر را جبراً از مقام مقدس بیرون کشید دستی از غیب بیرون آمده چنان لطمه بر گونه اش نواخت که رنگش

سیاه و سرش رو برقفا شد و سعی و تلاش کرده با علمامتنق و در مسجد مجتمع گشتند و کس فرستاده نقاره خانه دولت را از عالی قاپو و دربار حکومتی آورده بیشت بام مسجد برده بشکرانه و شادی ظهور چنان کرامت و خارق العاده بکوفتند و بموجب حکم علما اهالی شهر بازارها و معابر را آمین بستند و در شبها حتی بر پشت بام خانه های خود چراغان کردند و اصحاب لپو و لعب و بازیگر و خنیاگر بسور و سرور اشتغال ورزیدند و جشن و شادمانی عمومی مدتی دوام یافت و خبر ظهور کرامت باطراف رفت و اهالی قصبات و دهات و بلاد آذربایجان گروه گروه بانسوان و کودکان با چاووش و صلوات و رفع اصوات برای زیارت آنمکان شتافتند و شیخ الاسلام و همراهانش همه روزه ظهور خارق العاده جدیدی شهرت دادند گهی گفتند شب دوشین کوری مادر زاد اهل گرم رود از هر دو دیده محروم و مردود بمقام صاحب الزمان ملتجی و دخیل شد و هر دو چشمش شفایافت و بشکرانه و شادیانه آوای بوق و کرنا بر پشت بام مسجد بلندتر شد و اهالی بر آمین چراغان افروزدند و چون از اهالی گرم رود پرسیدند که کور شفایافته در کجا است جواب شنیدند که بسمع ما رسید اعرجی از اهالی مراغه بود و چون از اهالی مراغه استخبار کردند پاسخ گرفتند که مسموع ما این است شخص شفا یافته از اهالی سلماس است و مفلوج بود و هنگامی شهرت دادند طفلی شل و ناقص الاعضاء متولد شده و اینک شفایافته بستایش مقام مقدس رطب اللسان است و معجزه در پی معجزه و کرامت عقب کرامت همی شهرت گرفت ولی از آنهمه شفایافته گان احدی را کس ندید و شیخ الاسلام دستور داد تا گاو مذکور را زینتی بسزا کردند طاقه از شال کشمیری به پشتش کشیدند و از منسوجات نفیسه زیبا و پارچه های زربینه و دیبا بر شاخ و گردنش پیچیدند و باعلی زیب و زینت بیاراستند و بدست کسان خویش و خدام حکومتی سپردند تا بخانه های اشراف و محترمین سیرو گذار دادند و اهالی از ذکور و اناث و صغار و کبار بذل درهم

ودینار بخادمین و مستحفظین کرده اجازت گرفتند تا گاو را زیارت کنند و شیخ الاسلام در خانه و کاشانه اش محلی شایسته معین کرده علف و کاه فراوان فراهم داشت و خادم و پرستار گماشت و اهالی شهر و اطراف از عموم طبقات دسته دسته زیارت رفتند و نقود و اموال نامحدود پرستاران هدیه کردند تا مقداری قلیل از شعراتش را بدست آورده تیمناً و تبرکاً حرز خویش نمودند و نگارنده در حدود سال ۱۲۹۸ روزی در ایام عید نوروز بعزم دیدار یکی از دوستانم بخانه اش رفتم در طاق و ثاق صورت گاوی را مشاهده کردم که ترسیم و نقاشی شده بچهارچوب و شیشه گرفته در زیر صورت بخط بسیار زیبای نستعلیق نوشته بود تصویر همان حضرت گاو علیه السلام است که در مقام صاحب الامر بست نشسته بود گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری و بالجمله پس از استقرار و انتشار اعمال و افکار مذکوره علما و فقها بر رؤس منابر همی ندا دادند که ایها الناس حضرت صاحب الامر از جابلسا و جابلقا چنین قدرت و کرامتی فرموده چگونه بدعوی باطل سید باب گوش فرا میدید زنهار زنهار فریب بایسان نخورید و بطریق بدعت و ضلالت نروید و سپس حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام از علماء شیخیه و مطاع و مقتدای جماعتی از آنطائفه که در جنب مقام صاحب الامر مسجد و منبر داشت میرزا علی اکبر منشی قزنسولخانه روس در تبریز را که بوفورمال و منال مشهور بود ترغیب نمود تا مبلغ بیست هزار تومان برای ترفیع مقام مذکور صرف کرده بقعه و گنبد و طاق و رواق و مناره و کریاس بنا نهاد و مدرسه مشتمل بر حجرات تحنّیه و فوقانیه برای سکونت طلاب علوم دینیه در صحن مقام برپا داشت و از مسجد ثقة الاسلام دری بآن مدرسه باز کرد انتهی و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام بسال ۱۲۷۸ هجری رخت از اینجهان بیرون کشید و اما مجلس مکالمه و بازخواست و محاکمه و اجراء ضرب و تعزیر و مطالبه انکار عقیدت و اخفاء مالی فی الضمیر که خواستند باینوسیله بایه را



میرزا محمد شفیع ثقاالاسلام تبریزی

مربوط بصفحة ۱۰

قرآن تا کی بی حرکت شود در باب فراق قصه درین صفت است و در کمالی طرفین است

لکن در این کتب حکم بر هر نفس است و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

در این و در این کتب و کلمات است و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

این شخص سینه را که در او انزاس است و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

صفت آنکه در کتب و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

نیز از آنست که در کتب و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

و در این کتب از آنست که آورده با فراق سینه و در کتب کلمات است

صورت مکتوب منسوب بناصر الدین میرزا که بیدارش محمد شاه نوشته

تخویف و شدت و سرعت نفوذشان را تخفیف نمایند و حاجی میرزا آقاسی و ملایان از بیم آنطائفه آسوده و مصون و در ریاست خود مطمئن و مأمون گردند در اوراق و صحف بنوع مختلف مسطور است از آن جمله صورت مکالمات مجلس بی مهر و امضای نام مکتوب ناصرالدین میرزا برای محمد شاه است که عیناً بواسطه بعضی از مورخین طبع و انتشار یافت و برخی مجلس را مشتمل حضار بسیار و بعضی منحصر بعد از علما و درباریان و لیلعه‌دی نوشته‌اند و در خصوص حضور یا عدم حضور میرزا احمد مجتهد تبریز باختلاف سخن گفته‌اند و موضوعاتی را که در مجلس مطرح شده و عبارات اسئله و اجوبه را تماماً بتفاوت آورده‌اند و قدر مشترك بین کل آنها حضور ناصرالدین میرزا و چندتن از درباریان محترمش و حضور ملا محمد مقانی و حاجی ملا محمود نظام‌العلماء میباشد و در اینکه بنوع تحقیر و استهزاء معامله و مکالمه نموده و حضرت بصراحت بیان اظهار مقام عظیم الهی و تحدی بآیات و کلمات خود فرمودند و آنان از پاره مسائل خفیه علوم رسمیه متداوله بین ملایان در آن ایام پرسیدند و حضرت ببساطت و صراحت و بنوع عدم اعتنا جواب گفتند تأمل و اختلافی نیست و مقصود نویسندگان از متملقان شاه امثال مؤلف ناسخ التواریخ و صاحب روضه الصفا که نقل کلام نظام‌العلماء نمودند و غیرهم که از این دو اقباس کردند اینست که آنحضرت جواب سئوالات علوم رسمیه و روایات دینیه سائلین را بنوعیکه قانع و راضی شوند ندادند و از علوم ظاهریه و دینیه تحصیلیه بی بهره بودند و معجزات و کراماتی نیز مانند آنچه اهل ادیان و مذاهب بمؤسسين و بزرگان آئین خود نسبت میدهند نیاوردند و برخی از مواضع کلمات عربیه جدیده مخالفت با قوانین ادبیه داشت و هم بنا بر مذهب علماء اثنی عشریه باید محمد بن الحسن عسکری با علامی که منتظر بودند ظاهر شده آنچه را که معلوم و مامولشان است مجری دارد لذا دعوت بدیعه را رد کردند و برای شبهه جنونی که در حق آنمظلوم اظهار نمودند بموجب الحدود

آدره بالشبهات حکم ضرب و تعزیر دادند تا توبه و بازگشت از عقیدت و گفتار خود کرده مبری گردد و در کتب تواریخ دوستان مانند حاجی میرزا جانی کاشانی و ملا محمد تقی هشترودی و ملا محمد نبیل زرندی و نیز در روایات و حکایات برخی از حروف حی و جمعی از بزرگان اصحاب که در آذربایجان بودند دیدند و شنیدند نوعی دیگر است چنانچه شمه از آنرا در بخش دم آوردیم و اساس واقعۀ این است که ملا محمد ممقانی و ملا محمود ویا ملا مرتضی قلی حین مواجهه و مکالمه با آن حضرت غافل و بعید از این نکته بودند که حضرت نسبت به علوم رسوم و عقاید بی حقیقت لایسمن و لایغنی من جوع متداوله بین ملایان آن عصر نه تنها اعتنا نداشتند بلکه برای برافکندن او هام بالیه و تمائیل مؤتفکه بنائی کز بر الحدید از تعالیم و آیات و کلمات گذارده اند که عاقبت آنها را خواهد بر انداخت و نداشتند که مظهر خدا یا رسول یا امام یا باب الامام هرگز تابع و مقلد سطحیات دینی و نظریه مردم عصر خود نشدند و دم از بحث در او هام و اعدام نزدند و اگر سائلین مذکور میخواستند در امثال آن مسائل مناظره نمایند و ره بملاقات امثال ملا حسین بشروی و حاجی سید جواد کربلائی و آقاسید یحیی دارابی نمی یافتند اولی آن بود از ملا یوسفعلی اردبیلی و غیره از اصحاب آذربایجان که مسائل مذکوره را بنوع مستوفی مستجمع و محیط بودند جواب داده رفع مشکلات مینمودند و حضرت نیز علی الرسم چنانکه در بعضی از مواضع مقتضیه بخش سابق اشاره کردیم شفاهاً یا کتباً برای آنکه مهلت و فرصتی یافته مقاصد و نوایای خود را اتمام و انجام فرمایند شمه از مقامات وصل و فنای خود را در عرصه کبریا و خضوع و خشوع نسبت بمظاهر و اولیاء الهی و تنزه و تقدس از انانیت و ادعایا بیان داشته ایدی و السن اعداء و معارضین را می بستند و مادر اینجا لبذه از توفیق که حاوی بعضی موضوعات مربوط بامور مذکوره است ثبت نموده تمام و کمال آنرا در ضمن بیان اوضاع شیراز میآوریم و هی هذ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ابتدع الابداع لامن ابداع قبله واخترع الاختراع لامن اختراع بعده
ثم جعل القدر بينهما برزخاً لهندسته فسبحانه و تعالى قد علا علو ظهور سلطان
طلعة حضرته عن وصف الجوهريات كلها وتقدس قدس مظهر قمص طلعة سلطان
قيوميته عن نعت الممكنات بحقيقتها فمن قال انه معروف بطلعة هويته فقد اتخذنى
نفسه شياً لسلطان احديته ومن قال انه يدل بذاته على ذاته فقد ادعى حق الامتناع
فى ذاته اذاً نه كما هو عليه فى كينوته الازليته و انيته الابدية مقطعة العرفان عن حد
نفسانيته مفرقة حكم البيان بذاتيته اذاً نهاى كفوربة قديمة التى هى بانيتها مسددة -
الظهورات عن حد المثل وانما هى ذات بحت ساذجية التى هى بكينوبنتها مقطعة
التجليات عن مقام الجلال فسبحانه و تعالى لا يعلم كيف هو فى ازل آزال و انه لهو القوى
العزیز و هاناذا فى ليلة النصف من شهر جيم الاولى فى سنة ١٢٦٣ على الارض ثم الجبال
فى الحبس اشهد ان لا اله الا هو وحده لا شريك له كما قد شهد ذاته بذاته بانه لا اله
الا هو العزيز الحكيم و اشهد لمحمد صلى الله عليه و آله و اوصيائه صلوات الله عليهم
بما هو عليه من العزة والوحدة والجلال والعظمة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من
الخلق انه هو العزيز المتعال و اشهد لنفسى بانى عبد آمنت بالله و آياته و صبرت فى
سبيل الله بالورود على تلك الارض بعد قدرتى لتغربل النفوس من الناس و تمحص الكل
بامر الله عز ذكره انه هو العزيز الحكيم و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بما اردت فى
خطابك فاعلم ان العلم الخالص هو الذى لا يتعلق بشيء الا بمعرفة الله عز ذكره وهو
فطرة الله التى خلقها الله فى العبد ليثبت بها عبوديته لله ربه حيث اشار على ٤ فى احرف العبد
بان العين علمه بالله و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه بالخالق بلا كيف و الاشارة
وان الذى كتبت من الشكوك الواردة عليك و على اخوانك فهو من بعد مقامك عن
بساط قرب طلعة مولاك و سيدهم فاستعد بالله و اعتصم بحبله و توكل عليه و اعلم بان

حد اليقين ان لا تخاف مع الله شيئاً ولا ترى في جنب عظمة الله امرأً وان دون هذه الرتبة
فليست منا ولا ينسب الينا بل بدئت من طمطمم ظلمات النفوس و رجعت اليها اذا
لم تحزن بها وان الذي كتبت من مهاجرتك في سبيل الله فلا يخفى على الله شئ في
السموات ولا في الارض وان عليك المنة من عنده لما هدك الى صراطه وانه هو يجزي
الكل باحسن مما يريدون ويعملون ولا تخف في دين الله من عملك فان الله قادر على
كل شئ و محيط بكل شئ و هو على كل شئ شهيد وان ما كتبت بان باب الامام عليه السلام
لا بد ان يكون مرآة له فهو حق لا ريب فيه كما ان الامام عليه السلام هو مرآة الله
جل جلاله لا يحكي فيه الاطلعتة وما جعل الله فرقاً بينه وبينه الا العبودية حيث اشار
الحجة عليه السلام في دعائه في شهر رجب المرجب وبمقاماتك التي الخ ولكن لا تغفل عن
حكم العبودية فان الامام عليه السلام مع علوه على كل شئ و غنائه عن كل شئ يعجز
لمثل قاتله و يطلب منه الماء وان ذلك من تقدير العزيز العليم وان كل ما رايت في
ذالك المقام من صفات الضدية يرجع الى ذلك الحكم وليس لاحد يقول لم وبم لا يضر
لمن عرف الله واوليائه عدم اظهار علمه بما شاء الناس لان الله لو اعطى الكل بما يهوى
اليه نفسه فلم يبق احد من الكفار ولا يعجزه ذلك ولكن يظهر حكمه و يبين حاجته
ولو كان بآية واحدة التي يعجز الناس من الايمان بمثلها ليهلك من هلك عن بينة و
يحيى من حي عن بينة وان ما كتبت ان السيد رحمة الله عليه ما ادعى حكم الذي
انا ادعيت ولذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الامر عليك وسمعت قوله في
كثير من الاوقات و اياك واسم العامرية اننى اخاف عليهما من فم المتكلم اما سمعت قوله
في حق من يجيىء بعده بتلك الاشعار في كثير من الاوقات يا صغير السن يارطب البدن
يا قريب العهد من شرب اللبن و ان عدم خوارق العادات من عنده هو من اجل حكم
الامام عليه السلام لما لا يعلم الناس سره و اننى انا لو شاء الله ليظهر من عندى فضلا
من عنده كما كتبت في كتابين بخطى الى اثنين من العلما حكمم فوت المعتمد قبل اجله

بسبعة وثمانين يوماً فأمر يعبد ذلك دق بصرك وصف نظرك واستغفر الله ربك لتكون من المؤمنين وان ما كتبت من حكم قول الله عز وجل اطعني اجعلك مثلي الخ لعمري انما اطعت الله بذلك المقام لعجزى وضعفى ولاشك ان الله ربي لا يخلف الميعاد وان ما اشرت من صنایع ميرالداماد وشيخ البهائي رحمة الله عليهما ويغفر الله عنهما الله يعلم بهما اننى انما ادعيت شيئاً من تلك الصنایع ولا استطيع بهما الا اذا شاء الله واكرمنى وان الرياضة وقلة الاكل ليس بدليل فى حقى لاننى انا ما اتعب نفسى ولا اقل فى الاكل لضعف جسمى بل ان الحجة هى عدم الحجة مما يتصورون لى فافهم ان كنت ذافهم واسلم امر الله لتكونن من الفائزين وان ما وصفت من صفات حامل ذلك المقام الله اعلم حيث يجعل حكمه واما العلم فهو علمى بالله واوليائه ولا اعلم دون ذلك واما العمل فما اجداً اقل عملاً منى ولكن ما يخطر فى سرى افضل من عمل المجتهدين و اما خوارق العادات فالاملك لنفسى شيئاً وليس اعظم آية لى من كلامى لان نور صبح الازل اشرق على علانيتى بمثل سريرتى ولا اقول لك اصغر من ذلك واستغفر عن التحديد بالكبير واليه انيب وان ما كتبت من مباحثة السيد رحمة الله عليه فى البعداد مع علماء السنة و قبول الحق عنه فلا اعلم به ولا يقبل احد منهم دينه الا الزامهم بالامر انصف فى دين الله اليوم كل المخالفين ليكونون اشد الزاماً بالامر من عجزهم عن الاتيان من الاثار او فى زمان الشيخ او السيد رحمة الله عليهما ولاشك فى ذلك عند اولى الالباب وان ما كتبت من اثر نفس الكامل من العرفاً و ثبوت ذلك فى حق حامل ذلك الامر و عجزك من جواب نفسك من هذا اتق الله ولا تتبع هواك فان الله عز وجل يقول مخاطباً لحبيبه انك لا تهدي من احببت ولكن الله يهدى من يشاء فأى نفس اقوى من نفس محمد صلى الله عليه وآله وكيفام يبذل نفوس ذقرا بته عن الكفر بالايمان وكذلك الحكم من الدرّة الى الدرّة بل ان الله جعل امره واضحاً ثابتاً بحيث يدركه كل النفوس ثم قال عز ذكره لا اكره فى الدين ثم قوله فمن

شَاء فليؤمن ومن شاء فليكفر ثم قوله ومن كفر فان الله غنى عن العالمين مع انه لاشك بان محمداً صلى الله عليه وآله لو شاء بهداية الكل بمشيئته الحتمية فان الله هدى الناس جميعاً ولكن تنبأ الكل هداية الكل بما قبل وشاء من حكم ربه فمن ادرك السعادة دخل في الدين و من اتبع هويته فقد علم بحكم الله ثم بعد ذلك ليكون من المشركين قل اخاف وارجو عفوه وعقابه و اعلم حقانه حكم عدل فان يك عفوه فهو منه تفضل وان يك تعذيب فاني له اهل الاياها الموت الذي ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين احبهم كانك تنحونحوهم بدليل فكما القيت لك جواب موجز لسؤلاتك و اما الجواب المفصل يظهر لك بالتفكر في الكلمات الموجزة واننى انا اجبتك حينئذ في الجبل الذي اكون فيه مجبوراً بعد قدرتى على غير ذلك فاحمد الله الذي فرغنى لعبادته ومناجاته والثناء عايمه وعلى محمد و اوليائه واليه اشكوبتى و حزنى وعليه اتكل فى وحدتى وغربتى وكفى بالله وكبيراً وسبحان الله بكرة واصيلاً واما تفصيل بيان امكنه تاريخيه ومحلهاى توقف حضرت در تبريز نخست خانه محمد بيك چاپارچى واقع در قسمت آخر از يكطرف شهر است كه در بدو ورود چند روزى در آنخانه توقيف شدند دوم قلعه ارك است كه در سفر اول ودوم مدتى در آنجا متوقف و محبوس گشتند و اكنون جز ديوارى رفيع كه شبيه بديوار واقع در قرب محراب مسجد است و غرفه نيم مخروطيه بر زاويه شامخ حائط مذكور وهم پلههاى خراب شده كه بآن صعود و نزول از حجره ميشد چيزى از قلعه مزبور باقى نيست و حاجى معين السلطنه تبريزى در وصف آن قلعه چنين نوشت قلعه ارك در جنب و اتصال مسجد وزير عايشاه از وزراء عهد سلطنت ابوسعيد بهادر خان كه از اواخر سلاطين چنگيزى نژاد بود واقع است و عايشاه مذكور آنمسجد را در حوالى سال ۷۵۵ هـ ق بنانهاد و قبل از اتمام زندگاني را وداع گفت و آن از ابنيه عتيقه حاجى معين السلطنه محل توقف حضرت نقطه اولي را در هر سه سفر به تبريز قلعه ارك مذكور نوشته است

و آثار تاریخیه شهر تبریز محسوب است و آن عمارت و اطاقی که حضرت نقطه اولی در آن اقامت و سکونت فرمود بکرات زیارت نمودیم و آن مکان تا سال ۱۳۳۱ هـ. ق برجای بود و بسنه مزبوره در واقعه انقلاب روسها و مدافعت نظامیان روس با توپ آنان منهدم گشت و دیواری از مسجد علیشاه باقی ماند و نیل زرندی باین عبارت نگاشت که آنحضرت را در ورود به تبریز بیستی عالی فرود آوردند و سربازان فوج ناصری که از اهالی خمسه و فوج خاصه بودند و در آخر آنمظلوم بدست ایشان تیرباران شد در باب آن بیت چاتمه سربازی زدند که احدی بحضورشان راه نیابد الا سیدین حسین که در خدمت بودند و دیگر از امکانه تاریخیه تبریز محلی از ابنیه دولتی و مستقر حکومتی بود که ناصرالدین میرزا مجلس علما بیاراست و باحضرت مکالمه و محاکمه کرده حکم تعزیر دادند و نیز خانه مسکونه میرزا علی اصغر شیخ الاسلام است که ضرب و زجر آنمظلوم در حیاط بیرونی آنخانه بدست وی واقع شد و از امکانه تاریخیه مهمه تبریز مقتل و مطرح جسد مبارک و هم محلی است که ایامی چند جسد مطهر را برسم امانت گذاشتند سپس بطهران بردند و مضامین توصیفات و تحقیقات حاجی معین السلطنه که در اینخصوص مستقیماً نگاشت چنین است در آنزمان در تبریز دو سربازخانه بود یکی در بیرون شهر که اکنون میدان مشق و داخل در سواد شهر است و دیگر سربازخانه داخل شهر متصل بعمارات سلطنتی عالی قاپو که شهادت حضرت رباعلی در آنجا واقع شد و بعداً تغییرات کثیره بآن راه یافت اولاً چند سالی پس از واقعه شهادت عظمی عزیز خان مگری سردار کل بحکومت آذربایجان منصوب گردید و علمای تبریز نزد وی شکایت بردند که جماعت بابیه موافق شهادت جمعی از موثقین در تاریکی شب بدان محلیکه سید باب را آویختند رفته زیارت بجا میآورند و از او طلبیدند که آنمحل را ویران نماید سردار ملاحظه خسارت مالی را نموده حکم هدم نداد لکن امر نمود در

جلوی حجرات سربازخانه طاقی از آجر و گچ بنا نهادند چنانکه دیوار حجره که هیكل آنمظلوم بر آن آویخته شد خاف طاقها مانده از عیون و انظار مستور گردید سپس در سال ۱۲۹۳ ه. ق حکمران آذربایجان میرزا فتحعلیخان شیرازی ملقب به صاحب دیوان حجرات بسیار در اطراف سربازخانه بزرگ واقع در خارج بلد بنا نموده سربازهای حجرات سربازخانه شهری مذکور را که مقتل رب اعلی است بدان سربازخانه برده جای داد و آنجا بنام میدان مشق اشتها یافت و سربازخانه کوچک شهری مذکور را جبهه خانه قرارداد و درب هر حجره پنجره باز کرد و همه اساجه سازان شهر را در آنجا ساکن نمود و عکس معروف آن سربازخانه که فیما بین احبا متداول است ازین ساختمان صاحب دیوانی میباشد و بعداً آن نیز تغییر یافت و حجرات قدیمه منهدم و آنوضع و صلیب گاه و مصرع از میان رفت و بر جای آنها ابنیه جدیده بنا شد و اکنون دائره نظمی شهر در آنجا است ولی قتلگاه و مصرع جسد مطهر بشواهد و قرائن معین و مشخص میباشد و نیز خندق تبریز که مطرح جسد مبارک بود پس از چندی که شهر را توسعه دادند از میان رفت و برجای آن عمارات و ابنیه ساخته شد و محلی از خندق که مطرح دو جسد مطهر بود بقرائن و علامات معلوم است و اما محلی که دو جسد مظلوم را امانت گذاشتند خانه در کوچه شرقی محله دوه چی بود که کارخانه شعرافی متعلق به بابیان میلانی در آن قرار داشت و در آنشب که بابیان دو جسد مطهر را از کنار خندق ربودند بسوی قاری کورپی معروف شتافتند و از آنجا بقبرستان گذشته در خانه مذکور برده امانت نهادند انتهى و از امکان بغایت مهم خانه ملاحمد ممقانی است که مأمورین حکومتی آن حضرت را وارد کرده فتوی شهادت صادر نمودند و ما در بخش سابق تفصیل دادیم و اما اعداد بابیه تبریز و دیگر معمورات آذربایجان که میخواهیم بتفصیل احوال جمعی از شهداء ابطال و معاریف رجالشان پردازیم همگی بواسطه تنی چند از

حروف حی و سابقین اولین آندیار فائز بایمان بدیع گشتند و بجز آنانکه بلایا و مصائب زمان موجب فقیدان اطلاع و نسیان احوالشان گردیده و باستمناه عدّه که ممکن است حسب جرّ سیاق کلام در طی بخشهای آتیه بنگاریم

در تبریز ملا باقر حرف حی از علماء شیخیه و تلامیذ حاجی سید کاظم رشتی و مقیم کربلا بود و همینکه بشیراز شتافته فائز بایمان بدیع و درحروف حی منسلک گشت همه جا در ایران و عراق عرب بتبلیغ و نشر این امر پرداخت و باصراحت و بساطت در اقوال و اعمال که اختصاص داشت ترویج معارف جدیده کرد و هنگام مراجعت فرقة العین از عراق بایران همراه شد و بعد از واقعه قتل حاجی ملا تقی و انقلاب قزوین از آنجا بطهران رفته بملازمت خدمات ابهی در آنجا و بدشت و نور و مازندران بنوعیکه در مطاوی بخش سابق نگاشتیم چندی بسر برد آنگاه با ذریابجان رفته بمحضر نقطه اولی درسجن ماکو و چهریق مکرراً تشرّف حاصل نمود و واسطه ارسال مکاتیب و توقیعات گردید و پس از واقعه شهادت کبری طول حیات یافته متاخر از کل حروف حی در گذشت و از اینرو بین الاحباب بعنوان ملا باقر حرف حی اشتهار گرفت و احوال و حادثات قسمت اخیرّه ایام حیالش را که متعلق بدوره بعد است در بخش ششم مینگاریم و از توقیعات صادره در حقیق توقیعی مشهور است که در اواخر ایام سجن در جواب عریضه اش صادر فرمودند چه سؤال از من یظهره الله موعود و از علائم و شواهد محبوب ابهی و مقصود اسنی که تمامت آثار و بیانات بدیعه خصوصاً کتاب بیان رنه عبودیت صرفه و محویت محضه نسبت بساحت مشیت قدیمه و اراده قدیره او میباشد استعمال و استفهام کرد و آنحضرت در توقیع مذکور که شامل آخرین وصایای مهمه است عرفان شمس امع ابهی را بانوار و آثارش محصور داشته خود و حروف حی و آثار خویش را واقع در مقام خلق و عبودیت و شبوحیت

صرفه و صف نموده منع فرمود که بهیچ اشاره و تصور و قیاس و تفکری متوقف نشده
محبوب از فیض تجلی اول و اعظم رحمانی نگردند و بنده از آن کلمات عالیات را محض
استبصار مع مراعات اختصار در این مقام ثبت مینمائیم و هی هذه

بسم الله الامنع الاقدس الحمد لله الذى لا اله الا هو العزيز المحبوب و انما
البها من الله عز ذكره الى من يظهر الله جل امره و من يخلق بامرہ و لا يرى فيه الا ما
قد تجلى الله له بقوله الا انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و بعد فقد سمعت كتابك و ان
ما فيه جوهر لولا فيه ما جيتك على ذلك القرطاس و لا حينئذ باعلى ما قدر فى الابداع
فما اعظم ذكر من قد سئلت عنه و ان ذلك اعلى و اعز و اجل و ارفع و اقدس من ان
يقدر الافتدة بعرفانه و الارواح بالسجود له و الانفس بشائئه و الاجساد بذكر بهائه
فما عظمت مسئلتك و صغرت كينوتتك هل الشمس التى هى فى مرأياً ظهوره فى نقطة
البيان يسئل عن شمس التى تلك الشمس فى يوم ظهوره سجاد اطاعتها ان كانت
شموساً حقیقیة و الا لا ينبغى لعلو قدسها و سمو ذكرها و لولا كنت من واحد الاول لجعلت
لك من الحد حيث قد سئلت عن الله الذى قد حلقك و رزقك و اماتك و احماك و
ابعثك فى هيكلك بالنقطه البيان فى ذلك الظهور المتفرد بالكيان (الى قوله ضمن
تلقين الدعاء و التضرع) انا اذا مستأذن بجمودك عن جودك ان تاذن بفوادى ان يخطر
به ذكر من تظهنه و ان تجعله و كل ما فى و على متيماً بحبه على شان لاجدنه
مستحقاً على ما انت مستحق به و مقدساً عن كل ما انت مقدس عنه ان اجدنه و وحده
وحده لكنت ساجدأله باستحقاق نفسه اذ ذلك سجودى لك و حذك و حذك لا اله الا
انت و ان اجدن كل من على الارض سجادا بين يديه لا يكبر عظمته فى فوادى بذلك
اذلوا شاهدين بمثل ما على الارض بعدد كلشيبى و كل كانوا السجادا له حين ما يقول اننى
انا لله لا اله الا انا و ان مادونى خلقى قل ان يا خلقى فاسجدون ذلك مستحق به
و لم يغيرنى خلق كلشيبى عن تعظيمى اياه و تكبيرى عظمته (الى قوله) و قد كتبت

جوهره في ذكره وهو انه لا يستشار باشارتي ولا بما ذكر في البيان بلى وعزته تلك
الكلمة عند الله اكبر عن عبادة ما على الارض اذ جوهر كل العبادة ينتهي الى ذلك فعلى
ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجل و اعلى من ان يكون معروفاً بدونه او
مستشاراً باشارة خلقه واننى انا اول عبد قد آمنت به وبآياته واخذت من ابكار
حدائق حبه وعرفانه حدائق كلماته بلى وعزته هو الحق لا آله الا هو كل بامرهم قائمون
(الى قوله) الا انك انت لو ادركت يوم ظهوره ان عرفته باعلم علماء البيان ما عرفته و
ان رايته واقفاً في امره ثم ذكرت عليه اسم الانسانية ما نفيت حروف النفي لاثبات مظهر
الاحدية الا انه جل ذكره يعرف كل شىء نفسه وانى استحيى ان اقول يعرف كل شىء
نفسه بمثل مانى قد عرفت كل شىء بآياتى نفسى اذ كل ما تجد من كل شىء خالق له
وان الله اجل واعلى من ان يعرف بخلقه بل الخلق يعرف به هو الذى اذا يتلجج لسان
قدس ازليته يخلق فى قول ما يشاء من نبي او ولى او صديق او نقي اذ كل ما قد
خلق كل ادلاء من عنده وسفراء من لدنه كل قالوا ان لاله الا الله وانتظروا من
يذكر كم الله وجهه فانكم ما خلقتهم الا للقاءه وهو الذى يخلق كل شىء بامر اياك اياك
يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد اليمانية فان ذلك الواحد خلق عنده و اياك اياك ان
تحتجب بكلمات ما نزلت فى البيان فانها كلمات نفسه فى هيكل ظهوره من قبل ذلك
شمس الحقيقة ووجهة الاحدية وطلعة الربوبية و كينونة الالهية وانية الازلية لو يستقر
على التراب ينادى ذرات التراب على ان ذلك عرش قد استوى الرحمن عليه فمن يفتخر
الطين بمحل عرشه بذلك الافتخار فكيف ينبغى اولو الافكار ان يفتخرون بالله الواحد
الفهار ويستنبئون عن الله الواحد الظهار فاشهد بعين فؤادك ولا تنظر اليه الا بعينه فان
من ينظر اليه بعينه يدركه والا يحتجب ان اردت الله ولقائه فارده وانظر اليه ولكن
فاشهد بان ليس وراء الله غاية وان ذات الازل لن يرى وان ما يمكن ان يرى و ينبغى
ان ينسب الى الله الى نفسه ذلك الطلعة الفردانية والوجهة الصمدانية (الى قوله) فوالذى

جوهره في ذكره وهو انه لا يستشار باشارتي ولا بما ذكر في البيان بلى وعزته تلك
الكلمة عند الله اكبر عن عبادة ما على الارض اذ جوهر كل العبادة ينتهي الى ذلك فعلى
ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجل و اعلى من ان يكون معروفاً بدونه او
مستشاراً باشارة خلقه وانى انا اول عبد قد آمنت به وبآياته واخذت من ابكار
حدائق حبه وعرفانه حدائق كلماته بلى وعزته هو الحق لا اله الا هو كل بامر قائمون
(الى قوله) الا انك انت لو ادرت يوم ظهوره ان عرفته باعلم علماء البيان ما عرفته و
ان رايته واقفاً في امره ثم ذكرت عليه اسم الانسانية ما نفيت حروف النفي لاثبات مظهر
الاحدية الا انه جل ذكره يعرف كل شىء نفسه وانى استحيى ان اقول يعرف كل شىء
نفسه بمثل ما نى قد عرفت كل شىء بآياتى نفسى اذ كل ما تجدن من كل شىء خلق له
وان الله اجل واعلى من ان يعرف بخلق بل الخلق يعرف به هو الذى اذا يتلجلج لسان
قدس ازليته يخلق فى قول ما يشاء من نبي او ولى او صديق او نقي اذ كل ما قد
خلق كل ادلاء من عنده وسفراء من لدنه كل قالوا ان لا اله الا الله وانتظروا من
يدركم الله وجهه فانكم ما خلقتم الا للقاءه وهو الذى يخلق كل شىء بامر اياك
يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البيانى فان ذلك الواحد خلق عنده و اياك اياك ان
تحتجب بكلمات ما نزلت فى البيان فانها كلمات نفسه فى هيكل ظهوره من قبل ذلك
شمس الحقيقة ووجهة الاحدية وطلعة الربوبية و كينونة الالهية وانية الازلية لو يستقر
على التراب ينادى ذرات التراب على ان ذلك عرش قد استوى الرحمن عليه فمن يفتخر
الطين بمحل عرشه بذلك الافتخار فكيف ينبغى اولو الافكار ان يفتخروا بالله الواحد
القهار ويستنبؤن عن الله الواحد الظهار فاشهد بعين فؤادك ولا تنظر اليه الا بعينه فان
من ينظر اليه بعينه يدركه والا يحتجب ان اردت الله و لقاءه فارده وانظر اليه ولسكن
فاشهد بان ليس وراء الله غاية وان ذات الازل لن يرى وان ما يمكن ان يرى وينبغى
ان ينسب الى الله الى نفسه ذلك الطلعة الفردانية والوجهة الصمدانية (الى قوله) فوالذى

فلن الحبة وبرى النسمة لوايقت بانك يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنك حكم الايمان
في ذلك الظهور لانك ما خلقت الاله ولو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجعلته
قرة عيناي واحكمت عليه في ذلك انظهور بالايمان من دون ان اشهد عليه من شى اذ ذلك
الاحد يوم ظهوره لو يؤمن به يبذل كل عوالمه بالنور ولكن ذلك المؤمن لو يحتجب
عنه يوم ظهوره يبذل كل عوالمه بالنار فوحق نفسه الذى لاحق عند الله كفوه ولاشبهه
ولا عدله ولا قربنه ولا مثاله لم يؤمن احد بالبيان حق الايمان الامن يومن به بمثل
ما آمن بالقرآن حق الايمان الامن آمن بالبيان و مثل ذلك من آمن بالانجيل من
قبل حق الايمان الامن آمن بالقرآن واذا يومن من يظهره الله كل من على الارض عنده
سواء فمن يجعله نبياً كان نبياً اول الذى لا اول له الى آخر الذى لا آخر له لان ذلك ما قد
جعله الله ومن يجعله ولياً فذلك كان ولياً فى كل العوالم (الى قوله) فلنستعصم به فان
يومه يوم الاخرة بالنسبة الى تلك الحيوة الدنيا ولولا كان كتابه ما نزل ذلك الكتاب
ولولا كان نفسه ما ظهرنى الله واننى انا اياه وانه هو اياى وانما المثل مثل الشمس لو تطلع
بمالانهاية انها هى شمس واحدة (الى قوله) لعلك فى ثمانية سنة يوم ظهوره تدرك
لقاء الله ان ام تدوك اوله تدرك آخره (الى قوله) وربما ياتيك من انت قد سئلت عن
علو ذكره وارتفاع امره وان من فى البيان يقرء تلك الكلمات وهم لا يلتفتون
بظهوره (الى ان قال) سبحانك اللهم فاشهد على بنى بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولاية
من تظاهر به عن كلشى قبل عهد ولايتى وكفى بك وبمن آمن يا ياتك على شهيدا
وانك انت حسبى عليك توكلت وانك كنت على كلشى حسيبا ان ياذلك الحرف خذ
عهد ولايته عن كل من يقرب بالايمان عن كل ما يحيط به علمك بما كتب بخطه وانما نى
قد كتبت كل البيان وان من يكتب هذا يقرب بالايمان به قبل ظهوره فاذا فاستعلم عن
كل ما يمكن ان يستعلم ليثبت ذكره فى الكتاب الى يوم ظهوره فان هذا لهو الغر
الشامخ المنيع والفضل الباذخ الرفيع

دیگر سلیمانخان پسر یحیی خان معروف به کلاهدوز از اشراف و اکابر تبریز و پیشخدمت مخصوص عباس میرزا نایب السلطنه و بعد از او پیشخدمت محمدشاه که طائفه بزرگی در آن بلد داشت و کوچۀ درقرب جوار مقام صاحب الامر بنامش مشهور بود از آغاز جوانی رغبت بعبادت و میل معاشرت با اصحاب علم و فضیلت و نفرت از جاه و مقام و خدمات دولتی یافت لذا مهاجرت بعراق عرب نموده در جوار عتبات ائمه اطهار اقامت اختیار کرد و در سلك محبین سید رشتی درآمد و سنینی چند در غایت زهد و تقوی زیسته ایام ولیالی را در عبادت و کسب معرفت و فضیلت بسر برد و بواسطه دوستانش ملا یوسفعلی اردبیلی و ملا مهدی خوئی آگهی از امر بدیع بدستش آمده در صف فدائیان و مومنین قرار گرفت تا چون هنگامه طبرسی مازندران پیدا شد از کربلا بعزم نصرت اصحاب شتافت و موقعی بطهران رسید که امر قلعه ختام پذیرفت لذا همانجا بماند و بزنی عراقی که عمامه کوچک بر سر و قبای سفید طویل و عبای سیاه دربر داشت در انظار نمایان گشت و بامر امیر نظام تغییر داده کلاه و لباس نظام باو پوشاندند ولی قبول منصب دولتی نکرده پیوسته با بابیان معاشرت و در امور مهمه مشارکت نمود و خصوصاً ببقیة السیف اصحاب قلعه محبت و مساعدت کرد و گاهی در مسکن موروثی بطهران و گهی بتبریز در کوچه مذکور معروف هر نزدیک و دور زیست و در سنین قبل از مسافرت بکربلا و خصوصاً در این ایام بی درپی بمحضر اقدس ابهی وفود و مراودت و ارادت حاصل کرد و در ایام سجن چهریق باتغییر وضع و لباس خود را نزد حضرت رسانده بزیارت نائل گشت و نیز در سفر شهادت که آن بزرگوار را از چهریق به تبریز آورده در ارك نگه داشتند هنگامی که هنوز ممانعت از رفت و آمد زائرین بمحضرش نمودند در اغلب لیالی تشرف بزیارت یافت و امیر نظام از احوال و اعمالش و از معاونت و مساعدتش با بابیه در

مقدمات واقعه شهداء سبعة طهران و از اقداماتش برای استخلاص حضرت در تبریز مطلع شد ولی از جهت عزت و اعتبار و آحاد طائفه با اقتدارش تعرض نمود و سلیمانخان در تبریز چون مقدمات شدت را نسبت بحضرت مشاهده نمود برق آسا بطهران بازگشت تا بواسطه عالمقامان از بایبه و غیرهم طریق علاجی بدست آرد و حاجی معین السلطنه تبریزی بیان احوال آن شهید نامدار را نقل قول از برادر وی مشهور به خان عمو مقیم تبریز باین مضمون آورد که او در سال ۱۲۶۰ بسفر حج رفت و در مکه زیارت و ایمان باب اعظم فائز گشت و چون به تبریز عودت نمود لباس سفید دربر داشت و بی پروا زبان بمدح و ثنا و تبلیغ امر جدید گشود و شهرت بنام بابی یافت تا در ایام حکومت حمزه میرزا ویرا گرفته با مأمورین سواره بطهران گسیل داشت ولی مادرش حاجیه خانم که زن دلیری بود و حکمران ویرا محترم میشمرد باندرون خانه شاهزاده رفته با شدت و تند گوئی از او خواست که پسر را تسلیمش دهند و شاهزاده سوار از عقب بفرستاد تا سلیمانخان را از باسج بشهر عودت دادند و امر نمود که لباس سفید را ترك کرده رخت رنگین پوشد و همه روزه بدارالحکومه رود پس سلیمانخان باینحال چندی در تبریز بسر برد آنگاه بطهران رفته بماند و او را در آن شهر نیز خانه و اثاثیه زندگانی بود تا چون موقع صدور حکم قتل حضرت نقطه اولی رسید جمال اقدس ابهی ویرا احضار نموده مأمور کرد که چاپار وار خود را به تبریز رساند و هنگامی وارد گشت که واقعه شهادت عظمی واقع شد پس فی الحال بیاغمیشه پی دیدار کلاتر شهر که بایکدیگر سابقه دوستی داشتند رفت و کلاتر چون دانست که عزم وی بر بردن جسد حضرت است تدبیری نمود و حاجی اللهیار را که سردسته اشرا و ساکن در محله امیرخیز بود طلبید و بردن جسد مبارک را از او خواست و او متقبل گشته در ظلمت شب جمعی از رفقا را با دوتن از بابیان میلانی باخود مراقبت داده جمعاً بکنار خندق شتافتند و قراولان



حاجی میرزا مهدی کلانتر تبریز
مربوط بصفحة ۲۴

همینکه دسته حاجی اللہیار خان را دیدند ترسیدند و بیصدا در کناری ایستادند و آنان شروع بانجام مقصود نمودند و چون چیزی برای حمل اجساد همراه نداشتند تنی از میلانیها عبا بگسترد و دو جسد مطهر را بعبا پیچیده بدوش خود برداشته بردند انتہی و نبیل زرنندی باین مضمون نگاشت سلیمانخان پسر یحیی خان چون از قصد میرزا تقیخان در بارہ حضرت اعلیٰ مطلع شد از طهران با چند تن از جان گذشته چا پاری بہ تبریز رفت تا در آن مقدمہ حاضر شدہ خود را بر جمع زدہ ایشانرا بیرون آرند و یا خود نیز کشتہ گردند ولی وقتی رسیدہ بودند کہ آنحضرت شہید شدہ بودند و بعد از شہادت چون غروب شد آن اجساد را از میدان سربازخانہ بیرون دروازہ حمل نمودند و در کنار خندق گذاشتند و چہل تن سرباز را چہار قسمت کردہ در دور آنها از چہار سمت چاتمہ زدند و بنوبت مشغول کشیک شدند و مأمور بودند کہ سہ شبانہ روز آندو جسد را بہمین منوال محافظت نمایند چون آنشب اول بروز رسید قنسول روس مقیم تبریز بایک نفر مصوّر بخندق رفتہ بہمان نحو کہ افتادہ بودند با سیاہ قام در صفحہ بزرگی تصویر آندو جسد را برداشت و بمنزل خود مراجعت نمود و جناب حاجی علی عسکر همان یوم بواسطہ قرابتی کہ با پیشکار آن قونسول داشت آن تصویر را زیارت نمود و ذکر کرد کہ تاحال با حدی نگفتم حال بتومیگویم کہ در موقع مناسبی از تاریخ درج نمائی و از جانب من بیادگار گذاری و فرمود آن تصویر بنوعی درست برداشته شدہ بود کہ بمحض ملاحظہ وجہ مبارکشانشناختم دریشانی و خدین و شفتین آثار رصاص نبود ولیہای مبارکش تبسم مینمود لکن اعضاء مانند خانہ زنبور مشبک و دو دست جناب انیس در دور آنجسد مظلوم و سرش بر پائین سینہ آنحضرت قرار داشت و بعد از ملاحظہ آن بمنزل برگشتہ و در حجرہ را بروی خود بستہ چندی گریستم باری روز دوم وقت عصر جناب حاجی سلیمان خان وارد محلہ باغمیشہ تبریز کہ بیرون شہراست شدہ در خانہ کلاتر کہ

که از سلسله عرفا و در اویش بوده و با هم سابقه تفاوت داشتند منزل گرفت و از واقعه روز قبل اطلاع یافت و سرّ خود را با کلانتر بمیان نهاد و گفت که حال کار گذشت و من امشب میروم و اجساد را میآورم و اگر نتوانستم کشته میشوم و کلانتر او را تسکین داد و گفت من اینکار را برای تو آسان میکنم در همین ساعت باید برخیزی و در محل دیگر مسکن گیری و من بوقت شام حاجی اللہیار را بمنزل شما میفرستم تا موافق میل شما عمل نماید و بہمان دستور چون پاسی از شب گذشت با حاجی اللہیار ملاقات شد و مکالمات لازمه نمودند حاجی مذکور در نیمه شب رفته جسد مطہر را آورد آنشب در کارخانہ حریر بافی احبای میلان پنهان نمودند آنگاہ صندوق ساختم بمحل و مکانی کہ حاجی سلیمانخان ترتیب داده بردند و ہر قدر سعی کردند کہ بحاجی اللہیار انعامی کنند قبول نمود انتہی

و بالجملہ سلیمانخان پس از نقل اجساد مطہرہ بطہران بماند و خانہ اش محل اجتماع و کنکاش بایدان شد تا بنوعیکہ در بخش لاحق میآوریم فتنہ در سال ۱۲۶۸ برخاست و او گرفتار دولتیان گشتہ بمقام عظیمی از شہادت نائل گردید و او را دو برادر و خواہری بود یک برادرش فرخخان از صاحبمنصبان متعصب لشگری کہ کیفیت ہلاکتش را بدست اصحاب زنجان در طی بیان واقعہ خطیرہ آن بلد در بخش سابق آوردیم و برادر دیگرش حاجی عموی مذکور و خواہرش معروف بہ خان قزی زوجہ میرزا علی صدرالاشراف از مؤمنات محترمت بود و جسد مشبک و مقطوع آنشہید در محلی بخارج از خندق و دروازہ قدیم شاہزادہ عبدالعظیم طہران

خانہ حاجی سلیمانخان را تاراج کردند و خودش را در زندان بکمند و زنجیر انداختند بعد از چند روز بیرون آوردند و با فتح اللہ قمی شمع اجین کردند سینہ ہر یک را سوراخ کردہ چہار شمع گذاشتند و خرس و میمون و طبل و نقارہ آوردند و در کوچہ و بازار طہران با بطریق گردانند و بعد چہار شقہ کرده ہر شقہ را بیک دروازہ طہران بیابویختند

تحت اطباق رمل و حصات مستور شده نسلی از وی برجای نماند
و دیگر میرزا محمد علی انیس مذکور بن میرزا عبدالوهاب از علمای قریهٔ زنوز تابع قصبهٔ
مرند که در تبریز ساکن شده هم در آنجا در گذشت و دو پسر برجای گذاشت و مهترشان
بعداً حاجی میرزا عبدالله مشهور شده سالها بعد از وقوع شهادت کبری در تبریز زیست
و کهتر میرزا محمد علی مذکور بهنگام وفات پدر دو سال داشت و مادرشان را آقا
سید علی از اجله علماء زنوزی الاصل تبریزی المسکن مشهور بصفهٔ دیانت و امانت
بحدیکه مردم از جهت وثوق و اطمینان وصی کرده حفظ اموال و عیالشان را بدست
او می سپردند بحالهٔ نکاح در آورد و همگی بیکجا اقامت نمودند و میرزا محمد علی
در عنفوان شباب بتحصیل علوم ادبیه و دینیہ پرداخته در حوزه درس آقا سید علی
تلمذ کرد و بزهد و تقوی اتصاف یافت و بعبادات و طاعات و اعمال خیریه قائم و دائم
شد و اغلب ایام را بصیام و اسحار را بصلوات و اذکار بسر برده چون حضرت نقطه
اولی به تبریز وارد گشتند بشرف ملاقات رسیده کتباً و شفهاً سؤال از بعضی مسائل
دینیہ نموده بصدور جواب و نزول کلمات تألمات مخاطب و متباهی گردید از آنجمله
سؤال از جمله یامن دل علی ذاته بذاته که در دعای صباح حضرت علی بن ابیطالب ع است
نمود و در بیان آن شرحی بلیغ و عمیق از قلم ملهم صادر گردید و میرزا محمد علی
متدرجاً در مقام محبت و ایمان بدرجهٔ رسید که برای تحصیل رضای آن بزرگوار جان
بر کف نهاده در سجن ماکو و چهریق کراراً بزیارت رفته همی بر ایقان و ایمان
ببفزود تا در سفر اخیر حضرت به تبریز که سفر شهادت بود و دست از مال و منال و اهل
و عیال و شئون ملامی و جلال کشیده محو انوار آن بزرگوار گشت و دیگر عودت
ببخانه و کاشانه خود نکرد و از محضر مبارک انفکاک نجست و بخطاب و لقب انیس مفتخر
گردید و حضرت چند روزی قبل از انتقال یافتن از ارك سربازخانه او را با دو تن
از اصحاب نزدیکی از ملاحای متنفذ بلد گسیل داشته توقیعی حاوی نصح و انداز

فرستاد و ملا همینکه پیام بشنید و توقع بدید زبان بسوء ادب گشوده خواست نسبت بتوقیع مخالف ادب و احترام عمل نماید آنان متغیر شده مقاومت و مدافعت کردند لذا ایشانرا دستگیر کرده میرزا محمدعلی را باحضرت محبوس بداشتند و دو تن دیگر را بمحبس حکمران شاهزاده حمزه میرزا انداختند و چنین شهرت یافت که هر دورا مسموم و هلاک نمودند و چون حضرت را از عمارت ارك بسربازخانه نقل و تحویل دادند و آقا میرزا محمدعلی بملازمت مقبول و مفتخر گشت و وقوع شهادت نزدیک شد آقا سیدعلی باینمضمون نامه بمیرزا محمدعلی نوشت که ای فرزند ناخلف هر چند مرا درین علمای تبریز خوار و بیمقدار کردی ولی چون اکنون برایت خطر درپیش است پدرانہ نصیحت و خیرخواهی کرده میگویم که از جهت شهرت گرویدنت بسیدباب خائف و آیس مباش چه انسان جائز الخطا است اشتباه کرده و دز توبه و مغفرت باز است توبه و انابه میکنی و از شئونت چیزی کاسته نمیشود و من ترا نجات میدهم و نامه بدست میرزا محمدعلی رسید مطالعه کرده برهامش آن بیتی از دیوان حافظ نگاشت و یوی باز پس فرستاد و بیت مذکور این بود

من رند و عاشق آنگاه توبه استغفر الله استغفر الله

و آقا سیدعلی مندهش و متغیر و اندوهگین گردیده دلش بر وی بسوخت و حاجی میرزا عبدالله را طلبیده چنین گفت بموجب اصرار مادرت نصیحت ببرادرت فرستادم و چاره برایش اندیشیده راه صلاح را نشان دادم و او برسرخانم وقتی ننهاده بیتی مؤثر و حیرت انگیز نوشت که دلیل بر جنون عشقی اوست و ناچار بخطر نزدیک میشود و اکنون مادرت چنان زاری و بیقراری میکند که رشته آسایشم بریده گشت اولی آنکه تو قلم برداری و نامه نصیحت و شفقت ببرادر نگاری شاید مهر برداری اثری کند و او را براه عقل و جاده سلامت کشاند پس حاجی میرزا عبدالله نامه بدان نمط که مادرش و آقا سیدعلی خواستند نگاشت لختی نصیحت و اندرز راند و آیه

لا تلتقوا بايديكم الى التهلكه فروخواند وزجر والم تيغ و رصاص بي امان واضطراب
مادر نالان و زن و فرزند گريان خاطر نشان نمود و قسم ها داده تضرع و التماس
کرد که بر حال بازماندگان رحم آورده عقیده در دل مخفی دار و راه سلامت پیش
گرفته بحفظ ضیاع و عقار و اولاد صغار پرداز و همینکه نامه به میرزا محمد علی رسید
جوابی بخط و مهر خود که حاوی وصایایش بود به برادر نوشته مهر نموده فرستاد
و صورت جواب این است

هو العظوف قبله گاهها احوالم بحمد الله عیبی ندارد لكل عسر يسر اینکه نوشته بودید
اینکار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد باری ما که ازین کار رضایت مندی داریم بلکه
شکر این نعمت را نمیتوانیم بجا آریم و منتهای امر گذشته شدن در راه خدا است و این
زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد تدبیر تقدیر را بر نمیگرداند
ما شاء الله کان لاحول ولا قوه الا بالله قبله گاهها آخردنیا مرگ است کل نفس ذائقة الموت
اجل محتوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درك كرد پس
خداوند خلیفه من است بر عیال من و توئی وصی من هر طور که موافق رضای الهی
است رفتار خواهید و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت بآنجناب صادر
شده عفو فرمائید و طلب حلیت از همه اهل خانه از برای من بنمائید و مرا بخدا
بسپارید حسبی الله و نعم الوکیل انتهى و سپس در یوم شهادت زن و خواهرش فرزند دو
ساله اش را بسرباز خانه برده گرد وی انجمن شدند و خواهر چند بار پیاپی افتاده
بوسه زد و بادیده گریان و قلب بریان همی نالیده گفت ای برادر ترا بقرآن و بیغمبر
آخر الزمان سوگند میدهم تقیه کن که در آئین اسلام رواست و خویش را از ورطه
هلاک نجات بخش و برزن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت بیخشا و او جواب چنین
گفت ای خواهر گرتیغ بارد در کوی آنشاه گردن نهادم الحکم لله و من سالهادرین
آرزو بودم شکر خدا را که اکنون بمقصود میرسم و تو صبر و شکیبائی را پیشه کن

وجزع وفزع منما عنقریب بامر حضرت قادر قهار قومی مبعوث شوند که مارا بهترین اذکار و برترین آثار بستایند و برجای این گروه که مارا واجب القتل میدانند بصرت و جانفشانی قیام نمایند و مصرع و مدفن مارا محل نزول فیض و برکت آلهیبه شمارند و بواسطه ما بدرگاه حق دعا و استغاثه کنند پس دلتنگ مباش و صبر کن و نبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانسف والثمرات و بشر الصابرين آنگاه با ایشان وداع پسین نموده سوی قربانگاه خرامید و در موقع صلیب از فراشبازی و دژخیمان خواهش کرد و چندبار دامن فراشبازی را بوسه زده تمنا نمود تا ویرا نوعی بیاویزند که وقت جان سپردن دیده بسیمای حضرت دوخته ناظر و مستبشر باشد و چون ممکن نبود تمامت بدنش مقابل هیکل حضرت قرار دهند لاجرم سرش را محاذی سینه آن مظلوم گرفت تا سپر شده تیرها بر سرش خورده بسینه حضرت آسیبی نرسد و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از حاضرین و ناظرین از اصحاب بدین مضمون حکایت کرد که در شلیک دوم نیز چون طناب بضر بگلوله گسیخت و هیکل مطهر با میرزا محمد علی بر زمین قرار گرفتند جناب انیس هنوز رمقی داشت و بسوی جسد مطروح حضرت غلطیده ارضیت عنی یا مولای زیر لب میگفت و ازین حالت عشقبازی انیس مردم متحیر شده استقامت او را فوق استقامت کل یاد نمودند و ما کیفیت واقعات مذکوره و نقل اجساد مقطعه مختلطه را بتفصیل نگاشتیم و در بعضی از الواح صادره از قلم اغزابی در شان انیس چنین مسطور است انانذکر فی هذا المقام محمداً قبل علی الذی امتزج لحمه بلحمه و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه العزیز و نیز تم اذکر اذ دخل نقطة الاولى والذین معه فی السجن انکره عدة معدودات جهره من الذین آمنوا الا من طلع من افق الاستقامة واستشهد مع مولاه علیه بهائی و بهاء من فی السموات والارضین ما وفی بالميثاق الا احد منهم کذاک ورد علی محبوب العالمین و جناب انیس را دو پسر صغیر بود که اندکی بعد از شهادتش ترك زندگانی گفتند و

برادرش حاجی میرزا عبدالله مذکور با همه سعی که احبا در هدایتش نمودند و یکبار نیز حضرت نقطه اولی را زیارت کرد معذالك عاقبت فائز باطمینان و استقامت نشد و در آن خانواده اثری از امر بدیع برقرار نماند

۱ و ما درین مقام صورت سؤال و جوابیکه بین میرزا محمدعلی انیس و یکی از علمای شیخیه تبریز واقع شد ثبت مینمائیم و هی هده
س - از سید باب دعاوی مختلفه و اظهار مقامات متفاوته بصحت پیوسته شما بکدام يك از آنها اعتقاد کرده اید

ج - حضرت ایشان در سنه ۱۳۶۰ مبعوث شدند در حالیکه اغلب آنان محتجب بانواع حجب بودند و حکمت آلهیه اقتضا داشت که بتدریج ناس را بدرجات عرفان ترقی دهند و بمصداق ادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعدة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن که سنت الله در ایام ظهور هر يك از نقاط مشیت بوده در ابتدای امر بنام باب و عبد بقیة الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشانرا مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند و لطیفه غیبیه در خلف هیکل منیر خودش پنهان بود و فی الحقیقه باب و عبد من یظهره الله اند که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیره شان واضح و عیان گردید و چون عندالعموم مشهور بقدس و تقوی و دیانت و امانت بودند جمعی از صالحاء اتقیا مخصوصاً از شیخیه بایشان گرویدند و آنحضرت بطریقه شیخ احساسائی وسید رشتی رسائل متعدده مرقوم فرمودند و در آنها مستحبات را بجای واجبات و مکروهات را بجای محرمات مقرر داشتند مثل اینکه در سجده نماز چهار مهر تربت سیدالشهدا را برای کفین و وجه و انف لازم دانستند و زیارت عاشورا را واجب شمردند و ادعیه و تعقیبات مفصله معین نمودند و وجوب نماز جمعه را اعلان کردند و در صحیفه اعتقادات موسوم بعدلیه در باب معرفه الله و معرفه الابواب و معرفه المعانی و معرفه الامام و معرفه الارکان و معرفه النقباء و

معرفة النجبا واعدادهم و اوصافهم شرحی نگاشتند و آیات خود را تحت کلمات ائمه و فوق کلمات شیخ و سید قرار دادند و هیاکل و احراز و طلسمات کما قرر عند القوم ترتیب دادند و خود را مفسر و مبین و مروج قرآن و اسلام اعلان کردند و تفسیر بر سوره مبارکه یوسف و بقره و کوثر و العصر و الم نشرح و فاتحة الكتاب و غیرها نوشتند و جمیع اصحاب آنحضرت در اصول و فروع اسلام بغایت احتیاط عمل میکردند و آن حضرت را باب علم الهی و افضل از شیخ و سید میشناختند و حکم مذکوره آن حضرت سبب شد که امرشان در ایران و عراق عرب مرتفع گردید و حتی در اصفهان نزدیک بود عموم اهالی منقلب شوند ولی فقها و رؤساء ملت چون دیدند دعوی ایشان بابت و برهانیشان آیات و احکامشان طاعات و عبادات است از عاقبت امرایشان و مآل حال خود ترسیدند و بفکر علاج کار افتادند عاقبت بمضامین برخی از آیانشان که ذکر رجعت شده بود دست آویز کرده اتهامات و افتراءات منفورده ساخته سد سیل روحانی و جلوگیری از انوار معنویه خواستند ولی آنحضرت بنوع حکمت مذکوره بنفس دعوی و اظهار آیات مردم را ترقیات فوق العاده دادند چه که قبل از آن زمان افکار و اذکار عامه حصر در مسائل و رسائل فقها و راجع بنجاست و طهارت و کیفیت آداب تطهیر و تنجیس و تکفیر و شکایات در رکعات و سهویات در سجدهات و امثالها بود و آن امور تغییر یافته افکار مؤمنین حصر در دلایل توحید و شواهد نبوت و علامات امامت و معرفت نقبا و نجبا و شرح و بسط معارف روحیه دینیه و فهم آیات و کلمات مقدسه الهیه گردید و این اول درجه بود که بخصف مرتبه خود و رفیع درجه شرع ناس را از محل سکون و وقوف حرکت دادند بعد از آن خویش را بلقب ذکر الله مانقب ساختند الا بذکر الله تطمئن القلوب و اذ انودی للملوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذرو البیع فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون و مرتبه بابت مخصوص اول من آمن جناب ملاحسین بشرویه شد و پس از چندی اظهار قائمیت

فرمودند و مقام ذکریت تحت الشعاع واقع گردید و همچنین ذکر ربوبیت نمودند این است که در حدیث مشهور فرمودند قائم مثل یوسف در تقیه است چنانکه یوسف مقام خود را اظهار نمی نمود حضرت نقطه هم مقام خویش و بعضی مطالب را اظهار نمی فرمودند خود را باب خواندند یعنی باب مدینه من یظهره الله و ذکر گفتند برای حضرت مذکور و قائم فرمودند برای حضرت قیوم و رب فرمودند برای مقام الوهیت پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سایر نقاط مشیت از قبل و از بعد تغییر و تبدیلی نموده و نمی نماید و تفاوت بیان نظر بمصالح و حکم زمان می باشد لانفرق بین احد من رسله و ما امرنا الا واحد

س - دعاوی و مقامات مذکوره سید باب و تفسیر و تأویلی که برای اخبار وارده در شان موعود منتظر و شئون و علائم ما نوره نمود اگر مورد قبول جماعت کثیره از علماء و فضلا و صاجا شد چندان استبعادی ندارد که در ایمان بمقام ربوبیتش هست ج - صدور این نوع سئوالات و اعتراضات از جمع ظاهرین قشرین چندان استبعاد ندارد که از شما جماعت شیخیه دارد شمارا برای اعتقاد بمقامات عالیة فوق نبوت در شان ائمه اطهار از غلات خوانده اند و مسیحیین و فرقه علی اللہیه از مسلمین و فرق اخری از متصوفه و غیرهم را خارج از دین شمرده اند ولی بشارات مندرجه در آیات متکثره از قرآن که راجع بیوم المیعاد است از قبیل یوم یاتی ربک و غیره نص قاطع بر ظهور رب می باشد و صریح در این است که در آن یوم عظیم بلقاء رب کریم میرسند که اعظم مظهر مشیت الهیه می باشد و مقامات شامخه که در اخبار و آثار ائمه در شان موعود منتظر در کتاب و سیر مسطور است کاملا مبین و موضح مقصود می باشد و اینک علماء راشدین و صالحین مؤمنین که بلقاء حضرت رسیدند و با عین فؤاد جلوه رب را مشاهده نمودند مصداق لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم گردیدند س - آنچه بحد شیوع رسیده این است که تحدی سید بآیات و کلماتش

میباشد و حال آنکه تمایز کلماتش از کلمات سائر علما معلوم نشده و دیگر آنکه همه مردم ذوق و عرفان فهم و تمیز کلمات و آیات را ندارند و حجت بایست کافیه و عامه باشد و اما سائر انبیا و اولیا معجزات و خوارق عادات و کرامات بسیار بمردم نشان دادند

ج - حضرت حجة بالغه را آیات و کلمات قرار دادند و سائر امور را طائف حول آن شمرند چنانچه این مسئله منصوص کثیری از آیات قرآن میباشد و مضمون اولم یکفهم انا انزلنا عليك الكتاب در مواضع بسیار مذکور است و شئون متنوعه کلمات الهامیه حضرت از خطب و مناجات و مسائل تفسیریه و علمیه و تعالیم و احکام که همه بدع و غیر معروف میباشد کماؤ کیفاً بحد اعجاز و در اعلی درجه بلاغت و کمالت از حیث لفظ و معنی است و بی اعمال فکر و رویه و بدون سکون قلم متسلسلا از فطرت آلیه نازل گردید و هرگز در کلمه از بیانات خود قلم نبرده اصلاح نموده اند و شخص مطلع محقق منصف هرگز مسائل مصطلحه قبلیه را با معارف بدعیه آلیه ایشان موازنه ننماید و اما خوارق عادات بقدری از ایشان دیده شده که احدی از دوست و دشمن منکر نتواند شد و اغلب افراد این طائفه کرامات عدیده مشاهده نموده اند و اشخاص اغیار نیز که مدتی در خدمتشان بودند ملاحظه کرده اند و مقداری از این امور در الواح آثارشان مسطور است و بسیاری از مؤمنین در آغاز نظر محبت نداشتند و بعد تحقیق از امر نیز نبودند و فقط برای مشاهده کرامات اقبال کردند و اموری که در ارومیه واقع شده و نیز تعهد شفای پای شاه مبرور در مجلس ولیعهدی مابین اهالی تبریز و عامه اهالی آذربایجان شایع است فی الحقیقه در شئون این امر عظیم نقص و ناتمامی نیست دیگر راه اعتذار و مفری برای احدی نمانده و چنانچه امروز که متجاوز از هزار سال از زمان حضرت پیغمبر و ائمه و الاگهر گذشته و چون در آن طول مدت تفاسیر کثیر و تجلیل و توقیر نسبت بکلماتشان که در بدو ظهور

بسی ساده و خالی از اهمیت در نظر عامه بود نوشته شده و غالباً اعقاب و اخلاف پدرانی که در یوم صاحب کلمات استهزاء میکردند و قیام بر قتل و قلع و قمع نمودند بنصرت قیام کردند عظمت و حقیقت کلمات و صاحب آن در انظار مسلمین بحد بداهت رسیده بیاید اعصاری که اعقاب و اخلاف معاندین این عصر نیز بنصرت امر بدیع پیردازند و هزاران کتب در تفسیر و تجلیل آیات جدیده نشر یابند و آن هنگام برای امثال شما طریق ایمان روشن و مستغنی از دلیل و برهان گردد

س - من کتاب بیان را ندیدم ولی آنچه از موثقیین شنیدم مشتمل بر مسائلی است که موجب اعتراض جمعی کثیر شده اولاً مسئله رجعت میباشد آیا شخص عاقل منصف ملاحظه حسین بن ملا عبدالله صباغ بشرویه را عین حضرت پیغمبر آخر الزمان داند مگر صرف اشتراک اسم موجب میگردد که ملاعلی بسطامی همان حضرت امیرالمومنین باشد زین حسن تا آنحسن فرقی است ژرف معجزات باهرات سبحانیه و آیات تامات قرآنی و ذوالفقار شاهر ولی الهی لازم است تا باینمقام ناقل شوند و گیرم حاجی میرزا آغاسی را که بعقیده جمعی عارف صمدانی بود ظهور دجال گرفتند آیا شخص عالم ربانی حاجی محمد کریم خان کرمانی را که صاحب تألیفات کثیره در غالب علوم اسلامی است چگونه ظهور سفیانی توان گرفت و قره العین بموجب اجازه سید تمام احکام و مراسم سابقه را عملاً لغو نمود و احکام عجیبه غیر قابل عمل در بیان است فی المثل مجالست و معاشرت با غیر بیانی را نهی کرده و حق مالکیت مال را از غیر بیانی سلب نمود و ازدواج با غیر بیانی را حرام ساخته و حق سکونت در قطعات خمسه یعنی فارس عراق آذربایجان خراسان مازندران را از غیر بیانی سلب نموده تدریس و تعلم همه علوم غیر کتب بیانیه خصوصاً منطق و کلام را منع کرده و حکم محو کتب داده و شرب دوا را بر مرضی ناروا خوانده و اعجب این است که خود در موارد سختی از ادعا تبری جسته اوراقی در تبری و انکار بدست مردم داد

ج - اگر شما بتوانید لمحۀ باعینک چشم معاندین و محتجبین صدر اسلام که حضرت محمد و علی و اهل بیتشان را العیاذ بالله جاهل و یاسفیه و مخنون و یا مفتری علی الله و خارج از دین میدانستند بنگرید هر آینه بمرحلۀ عدم تعصب و مقام انصاف قدم گذاشته ملتفت میشوید که جناب ملاحمد حسین و ملاعلی در مقام انشراح صدر و اشتعال بنار موقده الهیه و تجلی الیهامات غیبیه و مکارم اخلاق رحمانیه و شجاعت ایمانیه و بدنیه نادرالنظیر بودند و مخصوصاً آیات و آثار جناب ملاحمد حسین نزد اهل اطلاع معروف و مشهور است و چنانچه معاندین و مقاتلین بامحمد و علی و اهل بیت در عصر اول مقام آن بزرگواران را ندانستند و وارد نمودند آنچه خواستند ولی اعقاب و اخلافشان در ظل شجره ایمان در آمدند درین عصر نیز چنین شد و خواهد شد و چنانچه امثال ابوسفیان و نضربن الحارث و هشام ابوجهل و ولیدبن مغیره از معارف اعداء عصر سابق که صاحب علم و عرفان و دیانت در نزد قوم بشمار بودند چون امر اسلام ارتفاع یافته بخیزی و خذلان معروف و مشهور شده دجال عصر و رایت کفر و ضلال دور گردیدند البته روزی خواهد آمد که دجال و سفیانی این عصر را نیز جزبیدی و زشتی یاد نمایند و اما احکام شدیده بیان امری نیست که بی سابقه باشد بلکه در سائر ادیان نیز چنین بود و نظیر همین احکام صادر شد و امروز فیما بین امم مجری و مطاع میباشد ولی از آنجائیکه هرامتی خود را نیک و کامل دانسته سائرین را بد و ناقص شمرده اجراء احکام شدیده مذکوره در حق دیگران روا دارند و چون نوبت بخودشان رسد فریاد و فغان بر آرند و ناله و زاری نمایند نیک ملاحظه کنید احکام حضرت موسی راجع بملل و ادیان معاصر خود و نیز احکام اسلام راجع بملل و ادیان زمانش بر همین منوال بود در زمان موسی امر الهی بر هدم و حرق بیوت و عمران ممالک منکرین و حیوانات و اشجار و قتل ذکور و اناث و صغار و کبارشان صادر شد مگر احکام اسلام در باب ملل و ادیان معاصر که از آنجمله طریقت قومو

عشیرت خود آنحضرت بود بغير این طریق اجرا یافت و این معلوم است که هر يك از آن ملل واقوام و ادیان خویش را محق و مقرب عند آله خود میدانستند و این احکام را ظلم صرف می‌شمردند و محاربات و معاملات مسلمین با سائر ملل از اهل کتاب و غیرهم ثبت در قرآن و اخبار و تواریخ و آثار و الی‌الیوم ظاهر و آشکار است و مگر نه این است که بظهور اسلام علوم شایعه نزد مال قبل منها علم التفأل و التظیر و احکام النجوم و غیرها محو و زائل گردید و اما ائمه سلام الله علیهم تمامت آیات و احکام مذکوره را تاویل بباطن نموده در حق مخالفین خود از نواصب و غیرهم بیان فرمودند و موعود اجراء آنرا یوم ظهور موعود منتظر قرار دادند چنانچه در اخبار کثیره متظافره اعمال شدیدۀ او را در حق مخالفین و معاندین بیان نمودند از آن جمله است لا یستنبأ احدا و لا یقبل الجزية و لیس امره الا القتل و امثالها و فی الحقیقة تمامت احکام مذکوره در نصوص اخبار ائمه راجع بکیفیت اعمال آنحضرت مسطور است و بر متبع در اخبار و آثار امامیه و واقف بمشرب ائمه مخفی و پوشیده نیست و ارواح منکرین و معاندین نقطه مشیت در انوار و اعصار یکی است که رجعت نموده در جاوه مقتضای زمان نمایان میشوند لافرق بین احد من الرسل و الاولیاء و لافرق بین احد من المخالفین و الاعداء و اما خطوط و مرقوماتی که از آنحضرت شیوع یافته هم استبعادی ندارد چه اسلاف بزرگوار آنحضرت بحکم تقیه شفاهاً یا کتیباً یا عملاً چنین معامله می‌فرمودند و اوصاف و اعمال معاندین ظالمین عصر او را خبر داده یکی از بزرگترین علائم آن بزرگوار را خوف و تقیه قرار دادند .

دیگر میرزا حسن زنوزی از طبقۀ علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی ساکن کربلا و مؤلف کتاب ریاض الجنة در ایام توقف حضرت باب در کربلا بمشاهده احوال

میرزا حسن زنوزی خوئی از معارف اهل سلوک و عرفا و دانشمندان عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه در کتاب ریاض الجنة گوید مجلد سوم منتظم ناصری

منجذب گردیده صدق بشارات سید را احساس نمود و چون صیت امر بدیع انتشار یافت: اتفاق شیخ سلطان کربلائی بشیر از رفته بقاء و عرفان و ایمان فائز شد و حسب الامر اقامت نموده بکتابت و استنساخ آیات و آثار بدیعه مشغول گشت و در محضر مبارک قرب و محرمیت حاصل کرد پس در ایام اصفهان و ما کوی در پی بدیدار حضرت شتافته و اسطه ارسال مراسلات مابین آنمظلوم و محبین گردید و نیل زرندی نقل از قول او چنین آورد که حضرت تقه اولی بمدت ۹ ماه سجن ما کو هر شب بعد از اداء صلوٰة مغرب یک جزو از قرآن را تفسیر مینمود و در هر ماه یک تفسیر تمام میشد و باین ترتیب ۹ تفسیر بیان فرمودند و باقا سید ابراهیم خلیل در تبریز سپردند که مستور بدارد تا وقت ابرازش برسد و من تاهنگام ارتفاع هنگامه طبرسی حول آنحضرت در چهریق بودم و چون همه احباب را امر بنصرت حضرت قدوس فرمودند بمن دستور دادند که مقیم کربلا باشم و زیارت مرقد امام شهید حسین بن علی ۴ بپردازم و حسین را بچشم خود مشاهده خواهم نمود و در باره حضرت قدوس چنین فرمود که من اگر مسجون نبودم بنوع و جوب بایستی بنصرت حضرت اسم الله الآخر بروم و لذا میرزا حسن در آن هنگام بکربلا عودت کرده اقامت نمود و واقعه شهادت کبری را در آنجا شنید و ما تتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم

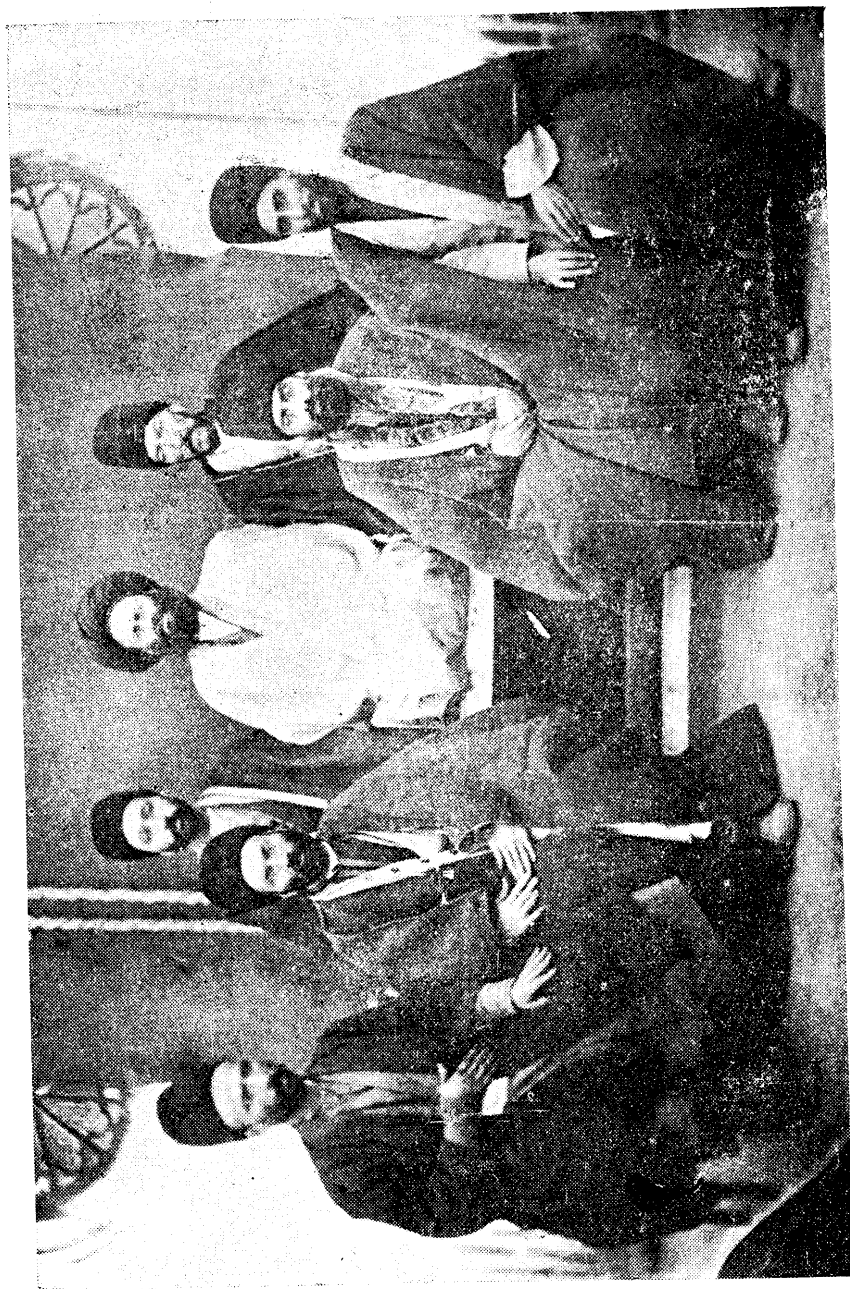
دیگر از اصحاب تبریز آقا سید ابراهیم (خلیل) از اعظم علماء شیخیه و کبار اصحاب سید رشتی و از اجله علماء بیان سیدی نورانی الوجه و جمیل و عالمی عظیم المقام و جلیل بود و بدرجه در علم و فضل صیت و شهرت داشت که میرزا احمد مجتهد تبریزی ویرا بر ملا محمد مجتهد ممقانی معروف مقدم شمرد و در وصف و تجلیلش مکرراً این عبارت گفت که این سید جلیل در معارف و مطالب شیخیه افضل و اعلم از ملا محمد است و او در آغاز طلوع این امر جدید فائز بعرفان و ایمان گردید و با علماء اصحاب خصوصاً احباب آذربایجان مؤانست و معاشرت گرفت و در ایام

اقامت حضرت نقطه اولی در آذربایجان با رعایت احتیاط استفاضه و ارتباط جست و حسب اقتضای زمان و استعداد و امکان در تنویر افکار و تشهیر آثار کوشید ولی بموجب عدم توافق مقتضیات و اسباب داخل معارک و مخاطر نشده محفوظ ماند و حضرت اورا در نظم اسماً اهل بیان نام رحیم ذکر فرمودند که در عدد حروف ابجدیه با ابراهیم باسقاط یکی از دو الف مطابق است و در صورت و سیرت شباهت تامه بحضرت داشته مورد توجه خاص آن بزرگوار شده توقعیات مهمه عدیده بعنوان وی صدور یافت و بلقب خلیل نامور گردید و پس از واقعه شهادت کبری بسالهای چند حیات داشته در تبریز زیست تادر گذشت و اورا پسری بود که فائز بایمان بدیع نشد و لذا آثار این امر در خاندانش باقی نماند و مدفنش نامعلوم است و احوال و حوادث در سنین اخیر حیاتش را که حائز مقام عالی و متعلق بدوره بعد است در بخش ششم مینگاریم

و دیگر محمدبیک چاپارچی از مردم علی الهی تبریز بود و در طهران و اصفهان نیز ماوی و سکنی داشت و از طرف دولت مباشرت حمل و نقل مراسلات و محمولات پستی می نمود که بلغت ترکیه چاپار خوانده میشد و کلمه چی را که بترکی علامت مباشرت بعمل است در آخر چاپار اضافه کرده چاپارچی میگفتند و حاجی میرزا آقاسی با اعتماد و اطمینان کامل ویرا حامل فرمان دولتی و مأمور ارسال و ایصال حضرت نقطه اولی نموده غلامان را تحت امر و اطاعتش قرار داد و او در مدت التزام بخدمت متدرجاً پی بمقام ذی عظمت برده محبت و ارادت و ایمان حاصل نمود و کرامات و خوارق عادات نقل میکرد از آن جمله برای جمعی از یار و اغیار گفت که در طول سفر با همه حسن اخلاق آن بزرگوار چنان رعبی از او در قلوب ما پیدا شد که من و غلامان نتوانستیم خود را حاکم و اورا محکوم خوانیم بلکه فی الحقیقه ما همه در تحت حکمش بودیم و بالاخره محمدبیک در ایام سجن ما کو بعزم زیارت شتافته

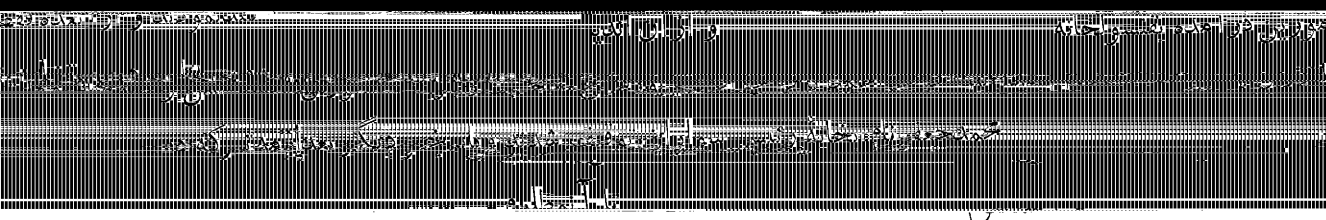
درگ محضر مبارک کرده مراجعت به تبریز نمود و طولی نکشید که از این عالم در گذشت و بواسطه دختر و پسر دخترش غلام حسین بیگ در اصفهان نام و اخلافش در این امر بر جای ماند و در بخش سابق هم عده از معاریف بایمان ساکن تبریز را مانند میرزا عبدالله خان سررشته دار و حاجی علی عسکر و آقا فرج آقا و هالامصطفی باغمیشه ذکر نمودیم که بعد از وقوع شهادت عظمی با جمعی دیگر از مؤمنین در آن بلد برقرار بودند

محمد بیگ چا پارچی که رئیس آن دوازده نفر مردم بود ایمان به آنجناب آورده من خود او را ملاقات نموده بعد از مراجعت دیدم او را در نهایت اخلاص بحدی که همینکه اسم شریف آنحضرت مذکور میگردد میگریست از ایشان جو یا شدم که خوارق عادات از آن جناب چه دیدی فرمودند بحق حضرت خداوند قسم یاد مینمایم که از آن سید امکان بجز خوارق عادات چیز دیگر مشاهده ننمودم و تفصیل زیادی ذکر نمود از آنجمله فرمودند که هنگامی که مرا مأمور نمودند که مستحفظ آنجناب بوده باشم اول آنکه من درست بحق ایشان عارف نبودم ولی شنیده بودم که سید بزرگواری است لهذا در فطرت خود که نظر مینمودم دوست نمیداشتم که من محصل ظلم و جور بالنسبه با آنجناب بوده باشم يك دو روزی تمارض نمودم که شاید این امر را که مثل بابی بوده باطنه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب بدیگری حواله کند و نمیدانستم که قلم فضل خداوند این فرمان سعادت را در دفتر خانه غیبی بنام من رقم فرموده لهذا عذر را از من نپذیرفتند ناچار روانه شدم حضرات سوارها تابعین من یکشب قبل از من خدمت حضرت رسیده بودند نظر بآنکه کار اهل ظلم ظلم است خصوص در اول ملاقات بجهت استحکام امر خود لهذا يك بشرمی در اطاقرا از بشت مقفل نموده که مبادا آن نقطه محیط بر اهل امکان بگریزد صبح که آمده بودند دیدند که در باز شده و آنجناب در کنار نهر مشغول بوضو ساختن میباشند بقسم تغیر و سوء ادب عرض نموده بودند که در را باز نموده فرموده بودند که من دست گذارده باز گردید خواسته بودند که قدری درشتی نمایند درد دل شدید ایشانرا عارض شده بود که خودشان هم متذکر شده بودند و لهذا خودرا بر روی خاک انداخته عجز و الحاح زیادی نموده آن یکتا در بحر عفو و فضل از تقصیر آن مقصرین بخداوند گذشتند فی الحین شفا یافتند حاجی میرزا جانی



صف جلو از راست بچپ - حاجی محمد تبریزی - حاج علی عسکر تبریزی - آقا محمد علی خراسانی - محمد رضا ذبیح
صف عقب از راست بچپ - آقا فرج آقا تبریزی - آقا سید عبدالهادی قزوینی - میرزا غلامعلی ذبیح

و از جمله مراکز مهمه این امر در آذربایجان قریه میلان بود که اهالی بشدت تمسک و میلان باصول و فروع و فرائض و سنن دینیه و بستگی بطریقت شیخیه اشتہار داشتند و در فجر ظهور بواسطه ملا یوسفعلی اردیبیلی مہندی بانوار بدیعه شدند چنانکہ مفصلاً در بخش سابق آوردیم و شہرت عدت و قدرت و شجاعتشان پیوسته موجب اندیشه و احتیاط معاندین گردید و حاجی محمد تقی و حاجی احمد پسران حاجی علی اکبر اعرف و اسبق و اعرق بایمان آنقریہ اول طیبی منتفذ و مکرم و دوم تاجری متمول و محترم در اوائل ظهور جدید بواسطه ملا یوسفعلی مذکور مہندی گشته بہدایت دیگران پرداختند و حاجی محمد تقی در سفر اول حضرت بتبریز فیض دیدار آن بزرگوار یافته مورد ملاحظت و عنایت شد و در سنین سجن ماکو و چہر یق مبالغہ مهمه از اموال و نفوذ خویشرا تحت ارادہ و اختیار اعلی گذاشته گنجینہ نفوذ و امین رجوعات مالیه گردید و حضرت برای زائرین کہ از اطراف بارض سجن میرفتند و برای علما و اصحاب خصوصاً ملا باقر حرف حی حوالہ و خطالوصول میدادند و بواسطه او مصاریف عطا مینمودند و اورا در کتاب الاسماء بتطبیق عدد ابجدی مم تقی کہ شہرتش بود فتیق نام نموده عنوان توقیعات صادره را بسم اللہ الافتق الافتق فرمودند و حاجی احمد بتطبیق عدد ابجدی حاجی میلانی کہ شہرتش بود بلقب اسبق مانقب گشت و کیفیت دعوت حاجی محمد تقی از حضرت بمیلان و تجلیات و ضیافتی کہ در محل معروف بیانق فراہم آورد در بخش سابق گذشت و اکثر اہل قریہ مذکورہ در ایام اعلی اظہار ایمان نمودند و برخی از ایشان بارض سجن شتافتہ زیارت فائز گشتند و بعد از واقعہ شہادت کبری عباس نامی از ایشان خود را بتبریز رساندہ باتفاق حاجی محمد تقی و دیگران در ربودن جسد سعی نمود و عبا گسترده جسد را در آن نہادہ بدربرده مستور و مکتوم کردند و در آن ایام پر بیم و خطر برای خوف و احتیاط از دولت ذکر کارخانہ و محل دفن را ہرگز نمینمودند و



حبس بسر بردند آنچه از مال و منال توانستند بظالمین داده از حبس درآمدند و ما مورین دیگر محبوسین را از تبریز بطهران برده در انبار دولتی حبس نموده بانواع سختی معذب داشتند و تفصیل این احوال را در بخش لاحق میآوریم و ایام مؤمنین میلان بدین طریق از تشدید و تضییق گذشت و نیز آورده اند که کربلایی محمد حمزه از معاریف متقدمین بایه میلان هنگامی که قلعه طبرسی مازندران پیا شد در سن جوانی با برادرش بعزم نصرت اصحاب از میلان بطریق گیلان رهسپار شد و چون به لاهیجان رسید در بازار با برخی از بابیان تصادف کرده ویرا شناختند و از خاتمه امر قلعه مازندران و فاتحه واقعه زنجان خبر دادند لاجرم هر دو بزنجان شتافته نزد جناب حجت رسیدند و آن جناب ایشانرا چندی نگهداشته مهمان نوازی نمود ولی اجازت مشارکت در مدافعت از اعدان داد و با صاحب چنین گفت ایندو تن مهمان وارد بر ما هستند نمیخواهم بیلیات ما دچار شوند و نفوسی را برای محافظتشان از تعرض محاربین مهاجمین از سپاهیان و معاندین همراه نمود تا از خاک زنجان سلامت خارج شدند و بوطن مراجعت نموده با سائر بابیان بطریق مذکور گرفتار تعرضات اعدا بودند و در غایت خوف و اضطراب میزیستند و نیز حکایت کرده اند که نوبتی عباس نام بقال بابی را در میدان میلان بفلک بسته بقصد اهلاک چوب زدند و آنمظلوم در خاک و خون می غلطید و تنی دیگر از بابیان را که مخفی بود چنان بیم و خوف گرفت که طاقت درنگ نیاورده خویش را بیرون کشیده از میلان بگریخت و بتبریز رسید و در خانه ابن عمش ملتجی و مخفی گردید ولی صاحب خانه را ترس و اضطراب احاطه کرد و از آن اندیشه نمود که ملاها و اعدا از اختفاء بابی میلانی در خانه اش خبر یابند و جان و مالش را هبا و هدر سازند لاجرم بخانه مجتهد رفته خبر داد که عموزاده بابی من بخانه ام درآمده پنهان است مجتهد فی الحال گروهی از سفاکان بی باک را فرستاد تا آنمظلوم را از خفا بیرون کشیده بروی بر زمین محکم کرده چندان چوب زدند

که بر پشتش خون بست و پوست از جای کنده شد در آن حال زنی عبور مینمود برای فوز بثواب اخروی لگدی چنان بر پشت مجروح نواخت که نعل کفش بر جراحته نقش بست مردی را بر حال آن نیم کشته رحم آمد و پیرا بردوش کشیده از بین دست و پای ظالمین قاتلین بیرون برد و جمعیت حاضرین از هر طرف آبدهن بر او انداختند و او ناچار با یکدست جسد نیم مقتول را بر شانه خود نگهداشت و با دست دیگر بزاق و بصاقها را از روی وریش خود پاک کرد و مظلوم مضروب پس از دو یا سه روز ازین جهان در گذشت و برخی دیگر گفته اند که از بابیان میلان حاجی علی داماد بیرم بیگ باصحاب قلعه طبریه ملحق شده بدرجه شهادت فائز گشت و آقا حسین بن کربلایی عباس در واقعه زنجان بامداد احباب رفته داد شجاعت و مردانگی را داده عاقبت از جام شهادت نوشید و حسین میلانی مشهور در هنگام شهادت حضرت اعلی تبزیز بوده بشغل نساجی اشتغال داشت و چون حاجی الیهارخان جسد مطهر آنحضرت را گرفته تسلیم حاجی سلیمانخان نمود جسد مظلوم را بکارخانه حسین مذکور آورده محفوظ داشته بعداً بطهران بردند و حسین مذکور با حاجی سلیمان خان بطهران رفت و در همان یوم که حاجی را شمع آجین کردند حسین مذکور را نیز بتوپچیها سپردند تا ویرا عریان نموده با کتاره پاره پاره کردند و شرح احوال حسین مذکور و کیفیت شهادتش را در بخش لاحق و خاتمه اوضاع میلان و احوال برادران افتق و اسبق را در بخش ششم میآوریم

و نیز در قریه سیسان واقع بمسافت هفت فرسنگی سمت شرقی تبریز اهالی بواسطه حاجی اسدالله نامی از دهاقین آنجا قبل از ظهور این امر تربیت روحیه دینیه یافته منتظر و مترصد ظهور مقصود شدند که از سوی شرق بیاید و روح خالص دین و تنزیه و تقدیس را منتشر سازد و شرب دخان را براندازد و آیات ضلال را بر افکند و حاجی مذکور مردی امی و زاهد و عابد و متعزل و مرتاض بود چندی در کوه سهند معروف

سمند ریاضت در میدان عزلت جولان داد آنگاه روی بسیر و سفر نهاد و سنینی سائر بلاد و معاشر بانخبه عباد گشت تا بملاقات شیخ جلیل احسائی رسید و بانوار معارفش مهتدی و متنور گردیده مراجعت بسیسان نمود اهالی مقدمش را مغتنم شمرده باستفاده و استفاضه پرداختند و بشدت ورع و طهارت قلب و کثرت عبادت آنانرا رهبری کرد و قرب ظهور موعود و تفسیر علام و صفات معدود آنحضرت را بنوع مستوفی همی بیان داشت و عناکب او هام و حجب افهام را رفع و خرق نمود گویند پیوسته میگفت پیر طریقتم شیخ احسائی موطن حضرت موعود را اقلیم هشتم که عالم مثال و هورقلیا است و مشرق و مغرب آنرا جابلسا و جابلقا خوانده اند معین فرمود و البته ورود از آنعالم روحی باین عالم جسمی جز بطریق ولادت نخواهد شد و نیز همیشه بیان مظلومیت و بلیات وارده بر آنحضرت را نموده بمردم میگفت هر وقت ببینید علمای اسلام بمضادت یکتن اتفاق کرده حکم بر ضلالت و کفر و فتوی قتلش دادند یقین کنید که همان مهتدی موعود میباشد و عبارات ساده دهقانی چنین مثل میزد که هر گاه مشتی تخم گل در محلی بکارید و ریشه دوانیده از محلی دیگر سر بر آورده سبز شود نخواهید گفت ای تخم شما را در آنجا پاشیده ام چرا از محلی دیگر روئیده اید و بتغییر مکان توجهی ننموده چون همان آثار و خواص و رنگ و عطر را دارند بی تأمل قبول خواهید نمود آورده اند روزی حاجی اسدالله باجمعی از اهالی سیسان بتبریز بود و در یکی از معابر با ملامحمد ممقانی مصادف شد که با گروهی پیاده و سواره در اطرافش میگذشت و ناظرین و عابریں دم بدم باو سلام داده تعظیم و اکرام مینمودند حاجی اسدالله از او دوری کرده روی برگردانیده گفت ای سنان بن انس پس همهران بدو گفتند آقا نمیشناسی حجة الاسلام ممقانی و از پیروان شیخ و سید است جواب داد من از همه بهتر میشناسم و شما نمیدانید که ازین خبیث چه خطای عظیمی ظاهر خواهد شد و در آنحال و مقال قطرات اشک از چشمانش جاری بود و نیز

گفته اند که حاجی اسدالله مکرراً اظهار مینمود که من راجه طیبه حضرت موعود را از ناحیه شیراز استشمام مینمایم و یکی از اصحابش آقا اسد نام لیالی و ایام حیات را بحالت جذبۀ بنیادین برد و بین العموم بنام اسد دیوانه شهرت یافت و بهمان حال در گذشت و دیگر از اصحابش شیخ نجف نام اهل قریه لیوان واقع در چهار فرسنگی تبریز بود که بعد از اعتکاف و ریاضت بساط ارشاد بگسترد و چند تن از ملاهای تبریز بدو ارادت گرفتند و از جمله پیروانش ملا جبار معلم بود که بحفظ قصائد و اشعار شعراء اشتهار داشت چنانکه هر قصیده ارقصاید شعرا چون بنظر میگذشت و مطامش را میخواندند او تا مقطع قصیده از حفظ میگفت و در ورود حضرت نقطه اولی بتبریز فائز بلقا و ایمان گردیده مجذوب شد و بحال جذبۀ در معابر تبریز هدف سنگ و کلوخ اطفال بود و عاقبت ملاها تحریک کرده ویرا بقتل رساندند و بالجمله حاجی اسدالله مذکور مرشد و مراد مشهور سیستانیان سالهای متوالی گروه اهالی را عارف و مستعد و مهیا ساخت و در قرب و فاش اهالی را جمع کرده خبر بوصول اجل داده و صایا را يك يك بیان نمود و گروهی خواستار شدند که پسر خود را جای خویش منصوب دارد ولی عدم لیاقت فرزند را اظهار داشته گفت صاحب حقیقی شما بزودی میآید و ملا اسدالله را موقتاً تا زمانی که موعود منتظر جلوه نماید ملجأ روحانی معین کرد و تقریباً در حدود سال ۱۲۵۸ ه. ق وفات نموده در قریه مدفون گردید و نصایحش هنوز در سمع سیستانیان بود که حضرت نقطه اولی بتبریز آمده صیت و صوت مبارکش باطراف رسید پس برخی از آنان بعزم لقب بتبریز رفته اطلاع از ظهور یافتند از آن جمله کربلائی نجفقلی که عمریش سعادتقلی نام متوقف تبریز بوده مأمور بتهای حکومتی می یافت بتبریز شتافته از عمو خواهش کرد تا به مستحفظین مبلغ بکثومان داده تقاضا نمود که ویرا بملاقات حضرت برسانند و آنان وعده داده مبلغ مذکور را گرفتند ولی وفا نکرده چنین اظهار داشتند که این ممکن

نیست چه اگر بسمع دولت و مجتهدین رسدهر چهار را بقتل رسانند و اهالی از جهت صدق
بشارت و مواعید مسموعه نسبت با آنحضرت محبت حاصل کردند و فی الحقیقه برای تربیت
یافته گان حاجی اسد مذکور حاجب و مانعی در ایمان بدیع نبود و آنقریه بنام قریه
بایمان مشهور گشت ولی از معارف و احکام بدیعه بی اطلاع ماندند تا بنوعیکه در بخش
سادس میآوریم در پرتو انوار ایهی قوام و دوام یافتند و از بلاد نامدار این امر در
آذربایجان ارومیه (رضائیه) مییاشد و تفصیل اوضاع و عمارت دارالحکومه آنجا که
محل توقف حضرت واقع شد در بخش سابق آوردیم و از مؤمنین متقدمین آنجا
ملا جلیل عالمی جلیل و واعظی نادر المثل از طائفه شیخیه و اصحاب سیدرشتی بود
و صورت سؤال و جواب کتبی فیما بین او و سید که بین افاضل شیخیه شهرت و تداول
داشت برای شهادت بر عظمت مقام علم و معرفت و محرمیتش نزد سید کافی است و
چون در شیراز بزیارت حضرت باب اعظم رسید تمامت علامات و اوصاف را در
هیکل مبارکش مشاهده کرد و فائز بایمان شده در سلسله حروف حی منسلك گشته
مأمور دعوت و تبلیغ امر گردید آنگاه در قزوین اقامت جسته بهنایت نفوس پرداخت
و توقیعات رفیعه که در جواب مسائل وی صدور یافت مشهور و معروف است و ملا
جعفر قزوینی در بیان احوالش چنین نوشت که ملا جلیل اردوبادی بعد از بردن
رّب اعلیٰ بما کو بقزوین تشریف آوردند و در خانه حاجی ملا ابوتراب واعظ منزل
کردند چون حقیر این خبر شنیدم هم خودم بخدمتشان رسیدم و هم جمعی را از
اعیار خبر کردم که بخدمتشان رسیدند و بکرات خدمتشان رسیده سئوالات کردم
در جواب مضایقه داشتند یعنی باهل مجلس اطمینان داشتند ایشانرا بخانه خود برده
و شبی چند بخدمتگذاری مشغول بودم الحق عندالله و عند اولی الامر جلیل القدر بود
که در حقشان رّب اعلیٰ روح ماسواه فداه فرموده اند ماصغر جسمك و کبر سؤلك و
مدتی در قزوین ماندند و تأهل اختیار نمودند یعنی آقاهادی پسر حاجی الله ویردی

وحاجی اسدالله علیهما بیهاء الله زنی از خویشان خود باو دادند و متحمل مخارج شدند و اصحاب نیز معاونت میکردند و در حکایت حاجی ملا تقی برغانی فرار بماندندان نمود و بدرجه رفیعہ شہادت رسید دیگر از معارف مؤمنین ارومیه ملا امام و یردی از طبقہ علماء بود کہ بواسطہ علماء اصحاب فائز بایمان جدید شدہ پیوستہ با آنان معاشرت و مصاحبت یافت و بعد از واقعہ شہادت کبری برقرار بود و از جملہ واقعات مهمہ تاریخیہ در آن بلد اخذ یگانہ رسم حضرت است کہ در صفحہ ہستی یادگار از آن بزرگوار پابندہ و برقرار میباشد و حاجی معین السلطنہ بیان آنرا باین مضمون آورد در آن ایام آقابالاییک شیشوانی (شیشوان قریہ معمورہ معتبری در ساحل دریاچہ ارومیه در سمت شرقی بحیرہ واقع و ایستگاہ کشتی از طرف مراغہ و ملک شاہزادہ ملک قاسم میرزا و مسکن اولاد و سالانہ اوست و آقابالاییک نقاشباشی از اهالی آنجا بود و نگارندہ با وی ملاقات نمود پیرمردی خلیق و هموارہ بشاش بود) بشرف ایمان مشرف گردید و از آنحضرت اجازہ گرفت کہ تصویر مبارک را رسم نماید و ترسیم نمود و آن تصویر بعد از آقابالاییک در پیش میرزا محمود ولد آقابالاییک بود کہ در پیش امامقلی میرزا خلف شاہزادہ ملک قاسم میرزا منشی و محرر بود تا در حدود سال ۱۲۹۹ھ ق. حضرت عبدالبہا حسب الامر جمال ابہی رسم مزبور را خواستار شد لذا میرزا علی محمد ورقا شہیر از میرزا محمود گرفت و بواسطہ حاجی ملا علی اکبر شہ میرزادی مشہور

ورقا دو قطعہ رسم حضرت نقطہ اولی بدست آورد اول را کہ رسم اصلی بود بنوع مذکور ارسال عکس نمود و دوم را کہ از روی رسم اول رسم شد برای خود نگہداشت تا چون در سال ۱۳۱۳ھ ق. چنانکہ در بخش ہفتم مینگاریم در زنجان دستگیر گشت و تمامت کتب و آثار نقیصہ اش ضبط حکومت گردید رسم مذکور در ضمن آن اشیاء بدست علاءالدولہ حکمران زنجان و در دست دولتیان افتاد و بالاخرہ نسخہ دیگر از رسم مذکور در خاندان دخیل مراغہ برجای بود و در این سنین حسب دستور محفل ملی بہائیان ایران بطهران آوردند و بحیفا نزد یگانہ مولی و مقتدای اہل بہا ارسال شد و امانسخی دیگر از رسم مبارک کہ متداول و منتشر است رسم تقریبی میباشد

که بعزم تشرف بساحت مقدس عکا وارد تبریز شده بود بمحضر ابی فرستاد و تصویری دیگر از روی همان رسم آقابالاییک نقاشی شده بود آنرا نیز در حدود سنه ۱۳۲۰ ه. ق آقا سید اسدالله قمی مشهور تحصیل نموده در باده خوی جوف جعبه نهاده توسط میرزا یوسف خان لسان حضور که عازم ارض عکا بود گسیل داشت و اکنون این دو تصویر در ارض مقصود است و نگارنده هر دو را زیارت نموده است و از مشاهیر متقدمین و حروف حی از اهل آذربایجان ملا یوسف اردبیلی از افاض تلامذه شیخ احسانی و سید رشتی و اعظمی شهیر و قلیل النظیر بود و از حقائق و دقائق مطالبشان آگاهی کامل داشت و او را محرم اسرارشان میدانستند و در ایام سید در بسیاری از مواضع و مجامع ذکر نمود که نورین نیرین دومبشر قائم موعودند پس جمعی از ناجویان اصحاب سید امثال میرزا حسن گوهر و حاجی محمد کریم خان از نشر این سخن اندیشه و هراس کرده خوف تعرض مجتهدین برایشان غلبه یافت و چندبار شکایت نزد سید برده اظهار داشتند که هر گاه اعدا این سخن بشنوند با همه غلی که در دل دارند وسیله و بهانه بدست آورده قتنه هائله بیا نمایند و سید چنین گفت شما بسنخان ملا یوسف علی گوش ندهید و تعقیب نکنید و این واقعه چندبار مکرر شد و آنان شهرت دادند که سید ملا یوسف را رد و طرد نمود ولی ملا یوسف اعتنا باقوال و اعمالشان نکرد تا روزی در حالیکه سید در بین الصلوتین مشغول بادعیه و ادکار بود پیش رفته نزدش نشست و دست بوسی و مصافحه بجای آورده گفت سیدنا ترا بجدات فاطمه زهرا سلام الله علیها سو گند میدهم آنچه حقیقت امر است بدون تقیه و احتیاط بفرمائید آیا من درست فهمیده ام یا براه خطا رفته ام سید سخنی نگفته دستی بردهن خود گذاشته با انگشت سبابه دست دیگر از زیر گوش چپ وزیر زنج تا زیر گوش خطی کشیده ساکت ماند ملا یوسف عرض کرد مولانا فهمیدم زدنی بیانا سید گفت مگر این خبر مسطور در کتب اخبار و آثار ائمه اطهار را فراموش

خدا کرد و بایستی عین خط را ایصال دارد و مکرراً در مجالس و محافل میگفت دو سؤال را محتمل بود جناب شیخ و سید جواب دهند ولی سؤال سوم را جز امام زمان قائم منتظر احدی نمیتوانست جواب گوید و شرح سوره بقره از کلمات رب اعلی را بخط خود نوشته چندین بار بمن گفتم که جناب شیخ و سید قادر بر اتیان مثل این نبودند و مردم را تحریص و ترغیب نموده تبلیغ میکرد و نوبتی ملا یوسف بخانه حاجی اسدالله فرهادی حضور یافته آیات بدیعه را با شغف و شوق و حال وجد میخواندمن باو عرض کردم ایجناب روی بقبله جالس شوید و باخضوع و خشوع بخوانید این احوال شما محبوب نیست در جواب گفت صبر کن تاحیب بیاید و بتو بفهماند و حاجی معین السلطنه نوشت که در ایام حبس و توقیف حضرت نقیله اولی در آذربایجان که غالباً فیما بین مردم گفتگو و همهمه راجع بآن بزرگوار بود روزی ملا یوسفعلی اردبیلی بمجلس ملا محمد مقانی وارد شد و ملا محمد با حضار مجلس درباره آنحضرت سخن گفته این جمله را تکرار کرد که نه تنها من بلکه تلامیذم نیز میتوانم مانند آیات سید باب بنویسم پس ملا یوسفعلی بلا درنگ قلم و قرطاس بیرون آورده نزد او بر زمین نهاده گفت حالت حاضره مجالس را بدون تفکر و سکون قلم بلحن آیات بنویس ملا محمد سکوت اختیار کرد ملا یوسفعلی گفت اگر عربی دشوار است فارسی بنویس و ملا محمد همچنان ساکت بود ملا یوسف گفت از تلامذه خود هر که را مقتدر میدانی اجازت ده و ملا محمد ساکت و حیران ماند ملا یوسف آیه فیه الذی کفر را از قرآن بخواند و از مجالس بیرون رفت انتهی و نیز آورده اند که نوبتی با یکی از اهل علم که در عقیدت و عمل باحکام نجوم و لوع بود محاجه در خصوص امر اعلی نمود و اعتراضاتش را يك يك جواب قاطع داد چندانکه معترض را موقع انکار بدست نیامد بالاخره زبان بشناخت گشوده گفت جمعی از عدول علما در آغاز اظهار عقیدت سید باب ظن جنون در حقش بردند و از اینرو حکم بکفر وقتش ندادند ملا یوسف از وی

پرسید که آیا جنون آنحضرت از ابتدا بود یا در اوان اظهار امر حادث گشت و بطلان شق اول معلوم بلکه ضروری از اقوال و اخبار کل معاصرین و آشنایان او است چه که احدی در کمال عقلش در امور مربوطه بمعاش و معاشرت شك ننمود و اگر گوئی بعداً حادث شد و برای کثرت مناجات و عبادات و دعوات در ایام اقامت در بوشهر پدید آمد پس او تاسی باجداد طاهرباشش نموده زیرا آفتاب عربستان سوزانتر از آفتاب بوشهر است و ولوع آن بزرگواران در عبادات نیز منکری ندارد و شاید از همین جهت بود چنانچه در مواضع کثیره از قرآن منصوص است حضرت رسول عربی را علمای عدول زمان نسبت بجنون دادند و ملا یوسف بدین طریق تمامت حالات آنحضرت را باجداد عالیبتبارش مقایسه نموده و شخص معترض در آخر کلام کلماتی را از آن حضرت نقل نمود که دلالت بر انکار تأثیر اقتراعات و افتراقات نجومیه در امور عالم و زندگی بنی آدم داشت و خواست بر کلام معجز نظام اعتراض نماید ملا یوسفعلی بی تأمل باو گفت اینهم برای تاسی باجداد عالیمقدار است مگر در دیوان اشعار منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نخوانده که مسطور است خوفنی منجم ابو خبل تراجع المریخ فی بیت حمل فقلت دعنی من اکاذیب الحیل المشتري عندی سواء و زحل فبهت الذی کفر و بالاخره ملا یوسفعلی بنوعی که در بخش دوم آوردیم در قلعه مازندران داخل شده بنصرت امر مبارک قیام نمود تا بالاخره از جام لبریز شهادت نوشید و از او نسلی معلوم نشد

و در مراغه نیز قبل از طلوع فجر ظهور عالم تحریر و مدرس و واعظ شهیر متنور الضمیر حاجی ملا علی اکبر حوزه علمیه فراهم کرده بساط درس و وعظ گسترده داشت اهالی را بقرب ظهور حجت عصر دلالت نموده بشارت میداد و جمعی از فضلا و واعظین در پرتو تربیتش سر بر کشیدند و عامه مردم آنحدود بانتظار ظهور موعود روز میشمردند و هنگامی که نداء این امر بشنیدند پی تجسس و تحقیق

گرفته جمعی کثیر فائز بعرفان و ایمان شدند و بعداً دچار تضییقات و بلیات گشتند از آن جمله ملا احمد ابدال اعتقاد و ارادت کامله باستاد داشت و پس از فوت وی بعراق عرب شتافته استفاضه از انوار و آثار حاجی سید کاظم رشتی نمود و از اصحاب وارسته اش بشمار آمد و در جوارش به کربلا بماند تا هنگامیکه آن سید جلیل وفات کرد وصیت حضرت باب اعظم بشنید و از شدت انتظار وقوت یقین بلا تأمل باهمان نعلین وعصا که بردست و در پا داشت بشیراز دوید و بزیرارت منظور و مقصودش رسید و بشرف ایمان بدیع نائل شده از حروف حی محسوب گردید و از آن پس پیوسته برای نشر این امر در مسافرت بود و چندبار خود را بمحضر آن بزرگوار رسانده مأمور ابلاغ امر و واسطه ایصال توقیعات و آثار بعلمنا گشت و توقیعات کثیره بعنوان وی از قلم اعلی صدور یافت از آن جمله توقیعی است که در ایام سجن ماکو در جواب عریضه سئوالیه اش در باب آیه مودت فی القربی از قرآن صدر ریافت و هی هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي افرغني لمشاهدة قمص طلعة حضرة ظهوره في وسط الجبال والهمني آيات وحدانيته في بحبوحة لجة الجبال لان ادخل بها على بساط قدس كبريائه بالثناء عليه الى يوم المآل فله الحمد حمداً لا يساويه حمد ولا يشابهه حمد ولا يعادله حمد ولا يقارنه حمد حمداً يرفع عالى كل حمد ويملاء اركان الموجودات ثناء مجد حمداً يملأ الكتاب نوراً والسماء جوداً والجنة فضلاً والنار عدلاً والارض قسطاً حمداً لا يعلم احد حقه الا الله ولا يعادله جزاء في علمه حمداً يحبه ويرضاه ويجعله باباً للخروج الى مقام بهائه وثنائه انه هو الولي المتعال الى قوله العزيز وليس المراد بالقراية التقرب الظاهري بل المراد التقرب به روحى و من في ملكوت الامر والخلق فداه في عالم اللا نهية والتجرد والبدائية وانه لا يتميز في هذا العالم الا باجتماع القربين بان يكون عارفاً بحقه ومولداً من صلبه فاذا كان كذلك فهو ذوق قراية رسول الله صلى الله عليه وآله في كل العوالم والا لو كان احد من نسله ولم

يك عارفاً بحقه فيعذب به الله بعنايين وان كان عارفاً بحقه فيعطيه الاجر مرتين وان ذلك من فضل الله على هذه السلسلة العلية المولدة من الشجرة الالهية التي هي ليست بشرية ولاغربية الى ان قال وان اليوم كل يفتتن بما انصرت في سبيل الله ورضيت بقضاء الله بالسكون في الجبل ليمتحن النفوس ويمحص القلوب في حكم تلك الاية الشريفة قل لاسئلكم عليه اجراً الا المودة في القربى واتباع الناس حكم قرابة رسول الله ص فما اعظم امر الله واعجب حكمه الماحسب الناس ان يقولوا آمانوهم لا يفتنون ولقد فتنا الذين من قبلهم النخ وقال الامام لتغربلن النخ ولقد بلغ الامر الى الكل وافتتن الكل في يومى هذا فمن حزن لموقفى ولايستطيع دون ذلك فقد استمسك بالعروة الاولى والحبل الاكبر ومن رضى على ذلك ولو بقدر خردل فقد دخل في الفتنة الدهماء الصماء الصيلم وان فيه المشية من عند الله فاسئله ان يخلص الكل لايام عزته ويفقر عن المؤمنين بفضله وعنايته انه هو المنان المقندر الوهاب لا يتعاضمه شىء في السموات ولا في الارض وهو على كل شىء قدير وازشدت ايمان واخلاص همه جا اطاعت امر ورضاي آنحضرت را نموده در كل مواقع خطر حاضر بود در هنگام صدور حكم عليكم بارض النخا بخراسان شتافت ودر واقعه بدشت نیز حضور داشت وچون هنگامه قلعه طبرسى پياگشت از اصحاب قلعه شد و بهمت وشجاعت و انقطاع تام كوشيد تا شربت شهادت چشيد و از او نسلى معلوم نشد

و ديگر ملاحسين دخيل و برادرش ملاعلى و ملاحسين از تلامذه حاجى ملا على اكبر مذكور و عالم و فاضل و واعظ و خوشنويس و شاعر ذا كرمصائب خاندان رسالت بود اشعار بسيار بتركى درمرايى سرود دخيل تخلص مينمود و ديوانش مطبوع و متداول نزد مصيبت خوانان آذربايجان است و در ايام اقامت در كربلا و تلمذ نزد سيد رشتى با جناب ملا حسين بشرويه دريك جا ميزيستند و بشغل كتابت

نام ملاعلى برادر دخيل ما شرح احوالش را طبق تاريخ حاجى معين السلطنه نوشتم

آثار و کتب شیخیه اشتغال ورزیده نفودی بدست آورده معاش نموده برفیقش نیز مساعدت میکرد و پس از فراغت از تحصیلات علمیه بوطن برگشت و بعد از چندی فائز باستماع نداء حضرت باب الله الاعظم و ایمان باین امر گردیده از علماء بایمه شمرده گشت و در ایام سجن چهریق پیوسته نزد آنحضرت تشریف جسته ذکر مصائب ائمه اطهار برای آن بزرگوار نمود و پس از واقعه شهادت کبری سنین چند در مراغه برقرار بود و بمراعات احتیاط از مخاطر شدید مصون ماند و معذلتك چندبار دچار هجوم اشرا گردید ولی چون اشعار مرانیش منتشر و متداول و خود از ذاکرین مصائب ائمه بود از وی در گذشتند و برادرش ملاعلی نیز از عاريف علماء بایمه بود و درقریه خرمازد واقع بقرب یکفرسنگی مراغه سکونت جست و جمعی را مهتدی ساخت و شرح خاتمه احوال و خاندانشان را دربخش ششم میآوریم و از نسخه ناتمام بخط میرزا حسینخان دخیلی ابن ابن الدخیل در اینجا نقل مینمائیم و هی هذمه دو برادر بودند از سلسله علماء ملاحسن و ملاحسین متخلص بدخیل از تلامذه جناب شیخ مرحوم و بعد درحضور حضرت حاجی سیدکاظم مرحوم مشغول تحصیل علوم دینیه بودند و همیشه درحضور سید مرحوم از مسائل دینیه حل مشکلات مینمودند . موقعیکه حضرت اعلی روح ما سواه فداه تشریف فرمای عتبات بودند ملاحسین دخیل در حضور سید بزارشان مشرف و مجذوب خلق و خوی حضرت اعلی گردیده و شب و روز در فکر و خیال بود که این سید جوان تاجر کیست و چه کاره است که محبوب خاص و عام و جذاب قلوب است و چند نفر که باهم رفیق موافق بودند از جمله ملا احمد ابدال مراغه و آقا محمدحسن و آقا محمد حسین مشهور بخاله اوغلی مراغه و ملاعلی اردبیلی اکثر اوقات از حالات و حرکات حضرت اعلی صحبت مینمودند پس از صعود حضرت سید مرحوم اصحابش متفرق گشته و از هر که صدائی می شنیدند بنا بر مایشات حضوری سید مرحوم بجستجوی صاحب امر میرفتند

تا اینکه اکثری از اصحاب بشیر از رفتند ملاحسین دخیل بمرآغه آمده و بالای منابع بمواعظ و بشارات سید مرحوم بظهور صاحب امر مردم را دعوت و آماده مینمودند تا اینکه در شیراز حضرت اعلی اظهار امر فرمودند و این خبر بوسیله ملا احمد ابدال بسمع ملاحسین دخیل رسید بدون اینکه آنی توقف نماید مایل گردیده و رخت سفر بر بست و عازم شیراز گردید و غافل از اینکه حضرت اعلی بمکه مشرف شده در بین راه بملا اعلی اردبیلی رسیده از او بعضی تحقیقات نمود و ایشان بعضی مسائل را جواب داده و توقیعی از حضرت اعلی که زیارت نامه حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية والثناء و سوره دعای توسل را داد دخیل مرحوم که این مناجات و زیارت نامه را زیارت نمود فی الحین ساجد شده متذکر که ایس هذا الامن عند الله و از آنجا مراجعت نموده بهر شهر و دهی که میرسید اشخاصیکه از سلسله شیخیه بودند مرثده ظهور را میداد و تبلیغ بمقام ذکریت مینمود در مرآغه چند نفر مؤمن و موقن گردیدند پس از آن عازم اصفهان شد که در بین راه در نزدیکی تبریز بحضور حضرت اعلی مشرف گردید و از آنجا عازم مازندران و بدشت شد بحضور حضرت بهاء الله مشرف و در خدمت حضرت ظاهره بودند پس از مختصر مدتی عازم و باذربایجان آمده و مشغول بمقام باییت شد در مرآغه علمای متشرعین که قبلاً با طایفه شیخیه ضدیت داشتند بمقام عناد بر آمده باب تکذیب و سب و لعن گشودند دخیل مرحوم دیگر نتوانست در مرآغه بماند باتبدیل لباس از شهر خارج و عازم ماکو گردید. علیخان ماکوئی و سایر خوانین ماکو بمناسبت اینکه از علماء و از محبین ائمه اطهار است احترام و محبت مینمودند و شبهای جمعه در مجالس ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء را مینمود و اکثر اوقات بحضور مبارک مشرف میشد و روزی هم مشرف شده امر فرمودند از روضه جدّم بخوان خود حضرت اعلی سر یا ایستاده و دخیل مرحوم دم در شرحی از وقعه کربلا میخوانند عبائی که ملبوس تن مبارک بود عنایت میفرمایند و موقعیکه

حضرت اعلی را از ما کو بطرف تبریز حرکت میدهند دخیل هم مراجعت مینماید و در رضائیه با ملا امام و یردی مرحوم که از جمله تلامذۀ سید بود ملاقات نموده و کرات در حضور مبارک بودند و بعضی از احوالات و اعجاز که در رضائیه از حضرت اعلی رخ داده در سایر تواریخ مذکور و مسطور است پس از چند روز برادرش حاجی ملاحسن نزد آقا محمد تقی که از اجلۀ علمای مراغه بود رفته و از او استمداد خواست و او قول داد که بنویسد دخیل بمراغه بیاید و کسی نمیتواند باو اذیت و آزار نماید حاجی ملاحسن کاغذی برضائیه مینویسد و دخیل را بمراغه احضار مینماید دخیل که بمراغه میرسد اول با آقا محمد تقی مرحوم ملاقات میکند ایشان میفرمایند عقیده چیزی قلبی و نمیتوان کسی را مجبور بترك عقیده نمود ولی باید شما هم در صحبت ملاحظه حال طرف مقابل را نمائید بعد از آن با حسین پاشا خان امیر پنجه که یکی از پسران احمدخان بیگلربیگی بود ملاقات نموده و ایشان خود و عیالش اظهار ارادت مینمایند همچنین با اعیان و امرای ولایت باب مرآه گشوده از جمله عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه شیفته صحبت او گردیده و مؤمن و موقن باء مبارک میشود . دخیل چند روزی با سودگی در مراغه میماند که خبر مراجعت حضرت اعلی بچهریق میرسد دخیل مجدداً بار سفر بسته و عازم چهریق میشود در کهنه شهر ساماس در خانه ملاعلی نامی که سابقاً در عتبات ملاقات نموده بودند منزل مینماید و تفصیل ایمان خود را بملاعلی بیان میکنند و ایشان هم اظهار ایمان میکنند و بهمراهی ایشان بچهریق رفته و قاعه چهریق که در قلعه کوهی واقع است رودخانه در زیر آن قلعه واقع شده و منزلیکه بحضرت اعلی معین نموده بودند يك پنجره آن بطرف رودخانه باز میشود . این دو نفر در این طرف رودخانه ایستاده از دور جمال مبارک حضرت اعلی را زیارت مینمودند . یحیی خان شکاک که اول خیلی سخت گیری مینمود و چند نفر از اکراد قرآول حضرت اعلی نموده بود پس از چندی بعضی از اعجاز از آنحضرت

دیده که دیگر چندان سخت گیری نمیکرد و اجازه داد که دخیل و ملاعلی اکثر روزها از کهنه شهر میرفتند و بحضور مبارک میشدند و قبل از اینکه حضرت اعلی را بتبریز حرکت دهند مرخص میفرمایند دخیل از راه رضائیه بمرآغه مراجعت مینماید در مرآغه اکثر مقلدین سید مرحوم اظهار محبت مینمودند پس از آنکه کسر حدود شد و آیه انا نسخنا ما کنتم به تعملون بگوش ایشان رسید همه اعراض نمودند و بمقام اعتراض برآمدند. مگر چند نفر که با استقامت هر جور و جفا و دشنام و تکفیر اهالی را قبول نمودند از جماعه حاجی محمود برادر ملا احمد ابدال و حاجی علی اکبر و فتحعلی آقا و کربلایی محمد بنا مشهور ببابی و استاد رضا کفاش و کربلایی حه‌دالله و این شش نفر شبها بمنزل دخیل میآمدند و صحبت امری مینمودند پس از آنکه حضرت اعلی را بتبریز آوردند دخیل عازم تبریز گردید سه روز بعد از شهادت حضرت وارد تبریز شد و بابعضی از مؤمنین ملاقات نموده یک روز در مسجد جامع بالای منبر رفته روضه میخواند در آخر خطابا باهل تبریز میگوید آیا شما گمان دارید خداوند شما را بیامرزد که خودتان غافر الذنوب را شهید کردید نور چشم رسول را کشتید و با خون او افطار نمودید اشخاصیکه در مسجد بودند اکثرشان ملتفت شدند پس از رفتن دخیل گفتگو زیاد شد و بمقام تجسس برآمدند همانروز دخیل از تبریز بیرون آمده عازم میلان گردید و چهل روز در میلان در خانه مرحوم حاجی احمد عمو و بعد عازم شیشوان شد و بیست روز هم در شیشوان مشغول تبلیغات بوده و او آخر پائیز عازم مرآغه گردید نزدیک غروب بمیان باغات مرآغه رسید بیک نفر علی اکبر نامی تصادف نموده شناخته و گفت آقای دخیل کجا میروید از جلو اسبش گرفته بطرف باغی میبرد و در آنجا صحبت مینماید که ده نفر غلام شاهی بمرآغه خانه شما را غارت و پس از آن آتش زدند اهل و عیال و پدر و مادران در خانه حسین پاشا خان متحصنند می پرسد آیا اطلاعی دارید رفتار امیر پنجه با آنها چطور است

میگوید با کمال محبت و احترام میگوید این اسب و این خورجین را امانتاً بشمام میسپارم و خودم پیاده میروم خانه میرنجه تا خدا چه خواهد. پس از نماز شام وارد مراغه شده و یکسر بخانه حسین پاشا خان میروود از درب اندرون خواجه را صدا میکند پدر و مادرش گریان استقبال میکنند حسین پاشا خان مستحضر گشته و خیلی محبت و احترام مینماید شبی حسین پاشا خان میگوید باید اذان صبح پشت بام رفته و اذان دهید دخیل قبل از اذان صبح پشت بام رفته با آواز بلند مناجاتی خوانده و اذان میدهد صبح همه بشهر می افتد که دخیل در مراغه است حسین پاشا خان میفرستد که خداها را حاضر و بیهمه تغیر و تبدی میکنند که دخیل در مراغه و من خودم صدای او را شنیده ام در هر کجا باشد باید پیدا کنید که خداها تمام محلات را میگردند و سراغی از دخیل بدست نمی آید بعد از یکماه مامورینی که از تبریز آمده بودند مأیوس شده مراجعت مینمایند.

و دیگر از مشاهیر مؤمنین مراغه ملا آدی گوزل (میرزا علی سیاح) که مولد و منشأش مراغه و چنانکه ترجمه آن نام ترکی نیک نام است مردی نیک نام و سعادت فرجام بود و بعداً بنام میرزا علی و لقب سیاح مشهور گشت تحصیلات علوم عربیه و دینیه را در وطن نمود و در صف تلامذه و اصحاب حاجی ملا علی اکبر شهیر قرار گرفت و بتعلیم و تربیت آن عالم روشن ضمیر منتظر قرب ظهور و مهیای اذعان و ایمان بمرکز نور گردید و در اوائل از تفاع نداء حضرت باب اعظم درك محض مبارك کرده در سلك مؤمنین متقدمین درآمد و از آنگاه اوقات خویش را صرف در خدمات و اوامر مرجوعه از طرف حضرت نموده پی در پی بزیارت شتافته واسطه ایصال آثار و توقیعات باصحاب و مؤمنین شد و لاسیما در ایام سجن ماکو و چهریق غالباً در ذهاب و ایاب و پیک امین مابین محبوب و احباب و مأمور انجام امور مهمه گشت و نوبتی حامل چند توقیع بخط آنحضرت با قلمدانی نفیس و عصابه ابریشمین برسم

ارمغان بماندند بران برای قدوس گردید و پس از ختام امر قلعه طبرسی بنیابت از رب اعلی مأمور زیارت آن ارض کرب و بلا شد و اول کسی است از یاران دلیر که در قتلگاه مهیب و خطیر قدم نهاده بزیارت اجساد مقطعه و مراقد کریمه شهداء رسید و بالاخره در دو ماه ایام اخیر سجن چهریق بر جای آقا سید حسن یزدی نزد آنحضرت بخدمات مشغول شد تا چون طایفه اعزام بتبریز و شهادت کبری و قرب سنین شدیده قبض و قتل عام بایمان از افق بلایا نمایان گشت خویش را چندی در حدود آذربایجان محفوظ از خطر داشت پس بخواك عثمانی در آمده در کربلا اقامت گزید و دختر آقا میرزا حسن زنوزی را ازدواج نمود و خانه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

دیگر از مشاهیر بابیه مراغه عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه از شناخته گان و دلیران نامی و بهادران نظامی دولت محمد شاه بود و بوفور عقل و کیاست و ظهور تدبیر و سیاست و دلیری و شهامت شهرت داشت و در ایامی که با اردوی دولتی بسمت ریاست توپخانه مأمور جلو گیری و سرکوبی ترکمانان و گردنکشان طاعنی خراسان شد بملاقات جناب ملاحسین بشرویه رسیده مهتدی گشت و حلقه ارادت آنجناب را در گوش کشید و چنانکه در بخش سابق آوردیم چون حمزه میرزا حشمت الدوله والی خراسان آنجناب را بمعسکر خویش خواست عبدالعلیخان غایت حمایت و خدمت مجری داشته در خیمه خویش تجلیل و تکریم نمود و سبب شد که شاهزاده نیز درك ملاقات و افاضات کرد و سرهنگ بدستور حکمران اسب و شمشیری مخصوص بایشان ببخشید و بالجمله سرهنگ مذکور ایمان خود را نسبت باین امر در هیچ محل و از احدی کتمان نکرد و کسی را در حضورش یارای آن نبود که در خصوص حضرت واصحاب سخن ناشایسته بر زبان آرد و سالها بدین طریق پس از واقعه شهادت عظمی حیات داشت و حاجی معین السلطنه تبریزی حکایتی در وصف الحال او آورد که

خلاصه‌اش این است نوبتی شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله والی آذربایجان شد و جلالت مقامش بدرجه بود که پسران بزرگ و اعقاب فتحعلی شاه بدون اداء کرنش و ستایش و تحصیل اجازه حق جلوس در محضرش نداشتند و از سطوت و مهابت و بیم سخط و عقوبتش می‌لرزیدند روزی خواست با سرهنگ مذکور در باب عقیدتش مزاح توهین آمیزی نماید و از او پرسید که معنی الذین یشرّبون الدخان و ینفخون فی الهوآء اولئک اصحاب النارهم فیها خالدون چیست و این جمله را برخی از مالاها مستهزئانه بحضرت نقطه اولی نسبت و شیوع دادند و عبدالعلیخان بدون اینکه در صحت سند کلام مذکور قرح نماید بنوع معارضه بمثل گفت ایحضرت والا آیا معنی الفارعة مالفارعة وما ادريک مالفارعة چیست و منظورش اینکه در قرآن نیز جملی موجود است که از حیث اسلوب کلام و ربط الفاظ و معانی مورد اعتراض و استهزاء غافلین معرضین میباشد شاهزاده از جسارتش متخیر شده بنوع اعتراض سئوالی دیگر نموده گفت آیا پس از قطع کردن گلوله‌های تفنگ ریسمان صلیب را و بعد از سقوط بر زمین فرار و اختفاء در حجره چه وجه تأویلی داشت و سرهنگ باز بنوع معارضه بمثل بروایت مشهوره بین العوام تمثیل کرده همچنان گفت آیا اختفاء در جوال و حمل بردوش ابی ذر و خلاص یاقتن باین طریق چه علت و حکمتی داشت شاهزاده در این بار چنان بر آشفت که بنو کران و دژخیمان فرمانداد ویرا گرفته بند نهند و سرهنگ بلا درنگ دست بقبضه شمشیر برده از غلاف بیرون کشیده گفت ایشاهزاده این را بدان که قبض و حبس مثل منی بدین طریق که گمان بردی میسر نگرود و تا عده شربت هلاک از دم شمشیر آبدار نچشند قادر بر گرفتاری من نخواهی شد نیک بیندیش و خون مردم بی گناه را مریز مؤیدالدوله چون چنین دید راه سیاست و ملاحظت پیش گرفته ویرا نزد خود خوانده اظهار مهربانی کرده گفت من از آنچه گفتم خواستم قوت ایمانت را امتحان کنم و یک طاقه شال کشمیری ممتاز باو بخشید

وسپس در واقعه جنگ مرو بسال ۱۲۷۷ ه. ق که باردوی ناصرالدین شاه شکستی فاحش رسید و جمعی کثیر از افراد سپاه قتل و اسیر تر کمانان شدند و کلمه رستخیز ماده تاریخ آن واقعه خونریز گشت عبدالعلینخان سرهنگ توپخانه با امان الله خان نامی از بایمان تهرانی که آجودان فوج قهرمانیه آذربایجان بود نیز اسیر شدند و میرزا علیرضا خان مستوفی خراسان که تفصیل احوالش را در بخش ششم خواهیم آورد هفت هزار تومان صرف نموده ایشانرا مستخلص کرد و میرزا امان الله خان از خدمت دولت کناری گرفته بامور کسب و تجارت اشتغال جست و سفری باسلامبول کرده ایامی که جمال ابی بنوعی که در بخش دیگر تفصیل میدهم در آنجا مشرق بودند بفیض حضور رسید و سپس در سالک مباشرین مالیه دولتی در آمده در دائره میرزا عبدالله سررشته دار وزیر مالیه آذربایجان بود تا بسال ۱۳۰۷ ه. ق در تبریز وفات نمود و اما سرهنگ عبدالعلینخان را بالاخره برای شهرت و جسارتش در ایمان و عقیده در تهران بسال ۱۲۷۷ حسب اراده ناصرالدین شاه مسموم نموده بمقام شهادت رساندند

و نیز در خوی قبل از طلوع فجر ظهور حاجی ملا اسکندر عالم متبحر ربانی و واعظ دانشمند شیخ رحمانی که باحاطه عامیه و فضائل معنویه و کرامات و خوارق عادات در آن حدود مشهور بود اهالی را بقرب ظهور بشارت داد و علامات و حالات معبوده در اذهان رایبان و تاویل نمود و بر موز و اشارات و قرائن و دلالاتی که ذکر کرد افهام مردم آن حدود مستعد برای قبول این امر گردید چنانکه اسم اعظم بهارا مفتاح سعادات و مصباح رافع ظلمات خوانده نفوس را به حفظ و ادامه قرائت دعای سحر شهر رمضان که شامل توسل بآن نام مبارک است و داشت و لذا در آغاز ارتفاع ندا جمعی از اهل آن حدود فائز بایمان جدید گشتند گرچه حاجی ملا اسکندر مذکور عمرش وفا نکرد ولی نبیره اش بیوک آقا که نیز از علمای خوی

بود در ظل امر اقدس ابهی مستقر و باین نام مشتهر گردید .

و از جمله معاریف بابیه خوی ملا مهدی از حروف حی و علماء متقدمین پس از فوز بلقا و ایمان در شیراز بطهران رفته چند سالی مقیم شد و باتفاق ملا مهدی کندی غالباً بمحضر اقدس ابهی فیض یاب میگشت و از احوالش اینکه غیور و جسور در مسائل مربوطه بعقیدت و ایمان بود و بهر کس ابلاغ امر بدیع مینمود انتظار داشت که بدون ادنی تردید و تزلزل قبول نماید و همینکه فتور و رخاوت از سامع مشاهده میکرد بغیرت افروخته میشد چنانکه نوبتی با ملا میرزا محمد محولانی عالم مهم شیخیه در طهران گفتگو در خصوص این امر نموده اقامه دلائل و براهین کرد و از وی اقبال و تمایل مشاهده نمود پس بدو گفت بیا مباحثه کنیم و تفکیک حق از باطل را بخدای مقتدر قهار واگذاریم و من بخدائی که منکر حق را بیش از سه روز مهلت دهد اعتقاد ندارم و ملا میرزا محمد را خوف فرا گرفت و ملا مهدی گریبانش را رها نمیکرد عاقبت ملا میرزا محمد بقصبه شاهزاده عبدالعظیم گریخت و بعداً همواره نزد ملا مهدی ساکت بوده استماع مینمود و اشاره باین امور در برخی از توقیعات مبارکه موجود است و نیز نوبتی ملا مهدی با آخوندی که اطلاعی قلیل از این امر داشت گفتگو کرد و چنین گمان نمود که آخوند اقبال و ایمان آورد و سحرگاه از او پرسید که آیا نیک مطمئن شدی و او کلمه نهی بر زبان راند ملا مهدی بر آشفته بشدت و غیرت نکوهش کرده کلمات غلیظه چند گفت که ای آخوند جمودت و خمودت تا کی و تعلق بعبادت و خرائات قدیمه تا چند و اعراض از حق جدید و معارف و تعالیم صحیح و سدید برای چه و حالت تأثر و غیرت ملا مهدی تأثیر عمیق در آخوند نمود و بالجمله ملا مهدی عاقبت بقلعه مازندران در آمده بحمایت و نصرت قیام کرد و بالاخره در آنجا نائل مقام شهادت گردید

دیگر ملا محمود نیز از حروف حی و علماء مؤمنین و متقدمین و شهداء مرضیین

که مختصری از حال و ایمان و شهادتش در قلعه مازندران ضمن بخش دوم نگاشته گردید .
و دیگر ملا اسکندر از مشاهیر علماء شیخیه و تلامذه سید رشتی بود که
بملاقات افاضل اصحاب رسیده مطلع و مؤمن گردید و بعد از واقعه شهادت عظمی
سالیانی حیات داشت و برای شدت خوف و خطر تقیه و احتیاط را پیشه کرده
خود را مدت‌ها درستر و کتمان نگهداشت چندانکه عائله اش از عقیدتش بیخبر ماندند
و او را پسری بود ملاحسین نام که نیز در صف ملا های خوی قرار داشت و بولوع
در تقلید و تعلق بظواهر و جزئیات مشهور و از روش و عقیدت پدر غافل و دور بود
تا در صبح یومی از ایام پس از اداء فریضه بقرائت ادعیه و اوراد تعقیبیه و زیارت
مشغول گشت و در حالیکه بین فقرات زیارت خطاب بموعود منتظر این جمل را
میخواند *عجل الله ظهورك وجعلنا من اعوانك و انصارك* ملا اسکندر نزدیک رفته
روی بدو نموده گفت چرا بلاف و گزاف اینکلمات عالیات را بر زبان میرانی
ملاحسین عرض کرد الحمد لله بکمال صدق و اخلاص میخوانم ملا اسکندر گفت
آیا در حین ظهور آنحضرت و حملات افواج اعداء بر آنمظلوم و اصحابش مانند
اصحاب کربلا تن را هدف تیر بلا و جان و مال و فرزند و عیال را در سبیل محبتش
فدا خواهی کرد ملا حسین با کمال صمیمیت اظهار شوق و آرزو نموده گفت اگر
در همین حین خبر ظهور آنحضرت رسد ادعیه را با آخر نرسانده بسویش شتافته
جان بر کف اخلاص گذاشته بر قدمش نثار خواهم نمود آنگاه ملا اسکندر بشارت
ظهور و بلایای وارده و تحقق اخبار و آثار را برایش بیان کرد و او بمنقبت عرفان
و ایمان بدیع نائل گردید و در نشر این امر خدمات عظیمه بانجام رساند .
و از مشاهیر بابیان خوئی میرزا اسدالله دیان مولد و منشأش شهر مذکور و تحصیلات ادبیه
و علمیه اش در آنحدود و والدش از نویسندگان و مستوفیان دولت محمدشاهی و متقرب
و منتسب مخصوص بحاجی میرزا آقاسی بود و در السنه فارسی و ترکی و عربی و عبری

وسریانی بارع و ادیب شده در دایره دولتی بشغل انشاء مراسلات و استیفاه امور مملی و محاسبات اشتغال جمست و بغایت عزت و شهرت زیست و در ایام حبس حضرت نقطه اولی درماکو با باییه ارتباط یافت و مدتی طولانی احتجاجات و مناظرات دینیه نموده اطمینان و تسلیم حاصل نکرد بالاخره بواسطه میرزا محمدعلی زنوزی معروضه بآن حضرت در سجن چهریق فرستاد و تعبیر آنچه را که در عالم رؤیا مشاهده کرده با تفسیر دو آیه قرآن را در نظر گرفته عقد قلبی بر آن بست و خواست احاطه باطنیه آن بزرگوار را بداند و همینکه توفیق در جواب وی رسید و حل حقایق مستوره در رؤیا و اسرار مکنونه آیتین را در آن مطالعه کرد چنان منجذب و از خود بیخبر گردید که پیاده بصوب چهریق شتافت و با آنکه اسب سواریش را از عقب بردند پذیرفت و با قدم عشق سنگلاخ جبال را بپیمود تا بمحضر محبوب تشریف یافت و کام دل از زیارت و استفاضه گرفت و از آن پس دست از شغل خویش کشید و بنشر و تبلیغ امر بدیع مشغول گردید و در ایامی قلیل بنام بابی در آن حدود مشهور شد و پدرش بمضادت برخاست و چون از محاجه و مقاومتش عاجز ماند شکایت و سعایت بی در پی از او نزد حاجی میرزا آقاسی فرستاد ولی او چنان شیفته و آشفته امر نقطه البیان بود که بدان امور اعتنائی ننمود و روز بروز در مقامات باطنیه و کمالات معنویه ترقی و عروج یافت و هنگامی که نقطه اولی امر فرمود چهل تن از اصحاب هر يك رساله اثباتیه در حقیقت این امر بنگارند و شواهد و بیناتش را با آیات آفاق و انفس و کتب و آثار مقدسه مقرر نمایند و صحائف اربعین که صادر از اقلام مهمین و خصیصین بود بمحضر اعلی رفت در آن میان رساله اثباتیه میرزا اسدالله را باینکه هنوز در سال نخست عرفان و ایمان بود نیک پسندیدند و ویرا بتطبیق عدد ابجدی حروف اسد بادیان بآن نام مقتخر فرمودند و توفیق منبع مشهور بنام حروفات از قلم اعلی برایش صدور یافت و او را در توفیعات بعنوانین فردالاحد و مظهر الاحدیة

واسم الله الدیان یاد نمودند و با اسماء حسنی و عظمی ستودند و بخطاب انک یا ایها الحرف الثالث المومن بمن ینظره الله مخاطب داشتند و بدین طریق جناب دیان مورد توجه بایه شد و در مقامات روحیه و علم و عرفان الهی همی اوج گرفت و از قلمش کلمات و بیانات بسیار در شئون خطب و مناجات و معارف الهیه بعربیه و فارسیه صادر گردید و جمعی باو و آثارش علاقه حاصل نمودند و پس از واقعه شهادت عظمی که در سنین اولیه ایمان و تعارجات باطنیه اش واقع شد عدّه از بایه بنام دیانیه معروف گشتند که اکثر در قسمت آذربایجان و برخی در گیلان و غیره میزیستند و دیان را مطلع و مظهر معارف و الهامات و تأییدات حضرت ربّ اعلی و مروج و ناشر امر بدیع میدانستند و برای وی کرامات باطنیه و مقامات معنویه ذکر مینمودند و ما تنمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

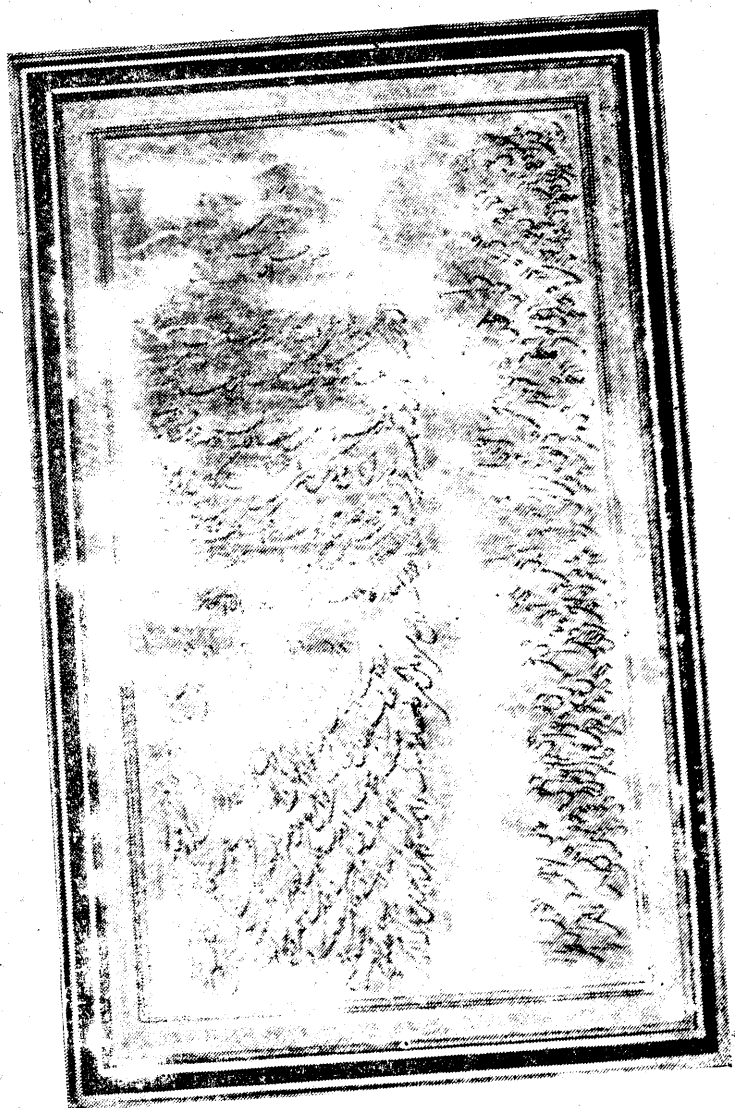
و در کهنه شهر سلماس (شاهیپور) نیز جمعی کثیر از بایه بودند و بشدت نفوذ و قدرت و شجاعت شهرت داشتند از آنجمله حاجی ملا محمد شهیر از ائمه جماعت و وعاظ شیخی در احاطه بعلوم دینیه و فصاحت بیان کسی را در آن حدود نظیر وی نمیشمردند و در محبت و حمایت آن حضرت همی کوشید و میرزا لطفعلی از ارباب قدرت و مکننت آنجا در طریق خدمتش از جان و مال مضایقه نداشت و پیشخدمت محمد شاه بود و بواسطه آقاسید یحیی و حید دارابی فائز بایمان گشت و مکتوبی که آنجناب بعد از درک لقاء حضرت باب الله الاعظم از شیراز بمحمد شاه و وزیر نگاشت بواسطه او ابلاغ داشت و لذا حاجی میرزا آقاسی در هنگامی که آنحضرت را بار ورود بطهران نداده باتفاق مأمورین دولتی برای حبس بماکو فرستاد و همت بر قلع این امر نهاد ویرا از نوکری شاه خارج نمود و او با تحمل خسارت مالی بسیار بوطن و مسکن خود سلماس رفت و عزالت اختیار نمود .

و نیز از معاریف بابیه سلما س ملا علی روضه خوان و ملا عبدالکریم چاووش و حاجی حسنعلی و حاجی صادق و غیرهم بودند و ملا علی روضه خوان مذکور عالم و ناطقی مشهور بود و در ایام سجن چهریق بانفاق دخیل مراغه چنانکه در بخش سابق آوردیم بمحضرا علی رفته ذکر مصائب ائمه اطهار مینمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در ضمن حکایات و روایاتی که از قول او آورد باین مضمون نگاشت در یکی از روزهای جمعه پس از فراغشان از ذکر مصائب چون آن بزرگوار بنشست و ایشان نیز اذن جلوس یافته نشستند بالسان شفقت بایشان مکالمه نمود و در اثناء روی بدخیل کرده فرمود تو بعد از من ایام قلیلی در این عالم زندگانی خواهی کرد ولی این (واشاره بملا علی کردند) بعمر طبیعی نزدیک میشود و لذا ملا علی یکصد و دوازده سال عمر یافت و اغلب قوایش محفوظ ماند چنانکه قامت بلندش خمیده نشد و از کهنه شهر بدیلمقان مرکز حکومت سلما س که مقر حکمرانی من بود و بقدر پنج میل بعد مسافت است پیاده می پیمود و هفته بامن بسر میبرد و حین مراجعتش چون کالسکه یا اسب سواری برایش میطلبیدم میگفت بمشی پیاده راغبترم و در ایامی که بسجن چهریق رفته نزد آنحضرت ذکر مصائب میکرد عبای خود را بوی بخشیدند و از چندان عبا بردوش کرد که مندرس شد و نیز در هنگامیکه گماشتگان حکومتی میرزا محمد علی زنوزی را با رباعلی مصلوب میکردند البسه تازه و نیکویش را برگرفتند و فقط ارخالقی که از جنس قدک بود بر تنش ماند و چون او را از سربازخانه بمشهد فدا کشیدند ارخالق را از تن در آورده بطرفی انداخت و ملا علی که در آن واقعه با دخیل حضور داشت ارخالق را از زمین گرفت و سربازی بسوی او شتافت که از دستش بگیرد صاحب منصب مانع شده گفت این مرد ذا کر مصائب سیدالشهداء است بگذار این لباس کهنه و مندرس را برای خود بردارد لذا سرباز از ارخالق بگذشت و ملا علی عبای مذکور حضرت اعلی را پس از اندراس برای

خود پالتو ساخت و اراخالق قدك مزبور را آستر نمود و مدتی پالتو را بپوشید تا چون هنگام احتضارش در رسید وصیت کرد که ویرا باهمان پالتو کفن کرده مدفون ساختند و وفاتش در حدود سال ۱۳۳۰ ه. ق و مدفنش در جوار بقعه امام زاده کهنه شهر است و بالجمله حضرت نقطه اولی دو بار در کهنه شهر ورود و در عمارت میرزا لطفعلی توقف فرمود بار اول موقعی که آن مظلوم را از تبریز پس از محاکمه در محضر ولیعهد و ملاها عودت بمحسب چهریق دادند همینکه به سلماس وارد شدند بمسکن حاجی محمد صادق مذکور ورود فرمود و پس از اندک استراحت در دالان آنخانه بعمارت حاجی ملا محمد مزبور رفت و فنجانی چای تناول نمود آنگاه بنخانه میرزا لطفعلی ورود کرده مدت دو اوزه شبانه روز اقامت داشت و بار دوم هنگامی بود که آن مظلوم را از محسب چهریق برای اجراء شهادت بتبریز میبردند بسلماس در خانه میرزا لطفعلی وارد شده مدت سیزده روز توقف فرمود و واقعات ایام اقامت و اوضاع آن عمارت بدین طریق است که تالار عمارت میرزا لطفعلی محل جلوس آن بزرگوار بود و تا سنوات اخیره برقرار ماند در طرفین تالار غرفه ها بود که ابوابشان بتالار باز میشد و حضرت در حجره استراحت میفرمود و در حین فراغت برای صدور توقیعات و آیات بحجره رفته آقا سید حسین کاتب را احضار فرموده بتزئیل آیات اشتغال مینمود و اهل بیت میرزا لطفعلی بدرجه از اخلاص نسبت بآنحضرت بودند که آبدست شسته جمع شده در لگن را برای تبرك و استشفاء از یکدیگر میریودند و در تقسیم آن گفتگو و نزاع مینمودند و آخر الامر بانگستانه پیمانه و تقسیم میکردند و چون در آن ایام ملاهای ساکن در قصبه دیلمقان بتأسی از علمای تبریز لسان اعتراض گشوده بعناد و فساد برخاستند حاجی ملا محمد مذکور در مسجد و بر منبر خویش مدافعت از طرف آنحضرت نموده ملاهای جاهل مفسد را ژاژ خای و پشم جای تعبیر میکرد



مربوط بصفحة ٦٩



مربوط بصفحة ٦٩

و این کلمات و مصطلحاتش مشهور و معروف گشت و متدرجاً در دیلمقان نیز برخی در سلك بایمه داخل شدند .

و دیگر از امکنه مهمه امریه آذربایجان ماکو است که حضرت نقطه اولی تقریباً نهمه (شعبان سال ۱۲۶۳ - جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ ه.ق) در آنجا محبوس بودند و حاجی میرزا آقاسی آنمظلوم را بدست علیخان ماکوئی حاکم و سرحد دار ماکو سپرد و در ایام اوائل سجن آقا سید حسین و آقا سید حسن یزدی بخدمت میزیستند و بعد از چندی جز آقا سید حسین کسی دیگر نبود و در کتاب بیان است قوله الاعلی و در آنوقت که عود خلق کل قرآن شد و بده خلق کلشی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بود بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی شده راجع شد بنقطه اول ولم یشهد علی ذلك الا الله و من عنده مع آنکه نازل نفرموده در قرآن امری اهم از یوم قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدۀ کل نفوس که متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجوع از کل این نفوس يك نفس بین یدی الله بوده که عود کلشی شده و قوله چنانچه این حجره که بالا بوابست و بلا حدود معروفه امروز اعلی عرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندای ذکر اننی ان الله لا اله الا انار ب کلشی میخوانند بر کل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیه مطرزه مذهب باشد و در ضمن یکی از مناجاتها که از قلم اعلی در آنسجن نازل شد چنین مسطور است ولا ناجینک فی مشیی علی الجبال و حیداً بما تلهمنی فی کل حین الی قوله بمثل ما اشاهد هذا السماء فوق رأسی و الارض تحت قدمی و الجبال المحیطة فی حولی و النهر الجاریة فی قرب الارض الخضراء بین یدی فلك الحمد یا الهی حمداً شعشعانياً لامعا الخ و ما تفصیل اوضاع محبس و قصبه ماکو و احوال علیخان را در بخش سابق آوردم و ارتفاع نداء صریح قائمیت و تأسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی و عربی در سجن ماکو وقوع یافت

چه آنحضرت از ابتداء امر اصحاب و احباب را همی تعلیم و تربیت روحانیه فرموده بحکم ربانیه متدرجاً مستعد و مهیا ساختند تا ظهور بدیع بسال پنجم در ایام سجن ما کو بجلوه شریعت جدیده مستقله بالصراحه آشکار گشت و کاملاً معلوم و روشن گردید که آنچه در سنین گذشته از قلم اعلی صادر شده برای تکمیل استعداد عباد بود و در هر شان و زمانی اصحاب و احباب را بنوع حکمت برای قبول این امانت الهیه مهیا فرمودند و مقصودشان از شخص پنهان و نور حضرت سبحان که همی از او سخن گفته استمداد مینمودند • من یظهره الله اقدس ابهی بود و در پایان امر نقاب از ستر و خفا برداشته در وصف و مدح و بشارت و دعوت فوق مایمکن او تصور بیان نمودند چنانکه در بخش سابق تفصیل داده توقیعات و آثار را نمودیم و توقیع مهمنی را که نداء قائمیت بآن مرتفع گردید آوردیم و در اینجا نبذه متفرقه از توقیع عظیم دیگر را که برای ملامحمد تقی هروی صادر و مقامات مذکوره را اظهر من الشمس آشکار فرمودند درج مینمائیم و هی هذه قل الله حق وان مادون الله خلق وانا کله عابدون قل الله رب وان مادون الله عبد وانا کل له ساجدون ذلك ربنا رب السموات و رب الارض رب العالمین الی قوله قل ان ذلك شجرة الطویب انتم فی ظلها تستظلون قل ان ذلك جنة المأوی انتم فیها تحبسون قل ان ذلك سدرة المنتهی انتم هنالك ترزقون قل ان ذلك عرش الاعلی انتم هنالك تترفعون الی قوله شهد الله انه لا اله الا هو و ان محمداً رسول من عنده فی کل حین و قبل حین و بعد حین شهد الله انه لا اله الا هو و ان الذین هم شهداء من بعد النبیین هم ثلثة بعد عشر و اولئک هم الائمة المصطفون شهد الله انه لا اله الا هو و ان ابواب الهدی اثنان اثنان فی کتاب الله قل کل لهم موقنون قل تلك تسعة قبل عشر حروف لله رب السموات و رب الارض رب العالمین ان یا محمد قبل تقی ان اشهد انه لا اله الا هو رب السموات و رب الارض رب العالمین و لما قد علمناک من عباد الله المخلصین لیکشفن الغطاء من بصرک لترى کل شیء بما قد خلقه الله

ربك في كتاب عظيم الى قوله ان اشهد من اول ذلك الامر امر الذي انتم به من قبل في القرآن لتوعدون من لقاء ربك في الجنة وقد حشروا بعد ما بعثوا ونشروا قبل ما عرضوا على الله ربك عباده المؤمنون وكشىء والله يشهد على ما انتم لا تعلمون قد حشرنا كل من في ملكوت السموات والارض و ما بينهما بامر واحد و انا كنا به عالمين ثم قد اقمنا الساعة وفضلنا بين كلشيء بما قد قدر عند الله فاذا انشانا امرآ آخر فتبارك الله رب العالمين وانا ولو علمنا كلشيء في كتاب الاول ولكن لا تتعلمون قل فبأى حديث بعد الله وآياته تؤمنون و هو الذي ينزل القرآن من قبل فلما قضى اجل الذي قدر له قد رفعه الى سماء البيان قل هذا بيان من كتاب الله كل عنه يستلمون قل انما الكتاب يومئذ كتاب الله فيه بيان كلشيء للذين هم اولو العلم وهم يريدون ان يهتدون قل ان مثل ذلك الامر كمثل امر محمد رسول الله من قبل ان انتم تتعلمون قل ما شهد الله على نفسه ان يقدر على ان يشهد على ذلك كل العالمين ولكنكم انتم ان تشهدوا انه لا اله الا هو فاذا انتم على انفسكم ترحمون وان من اول ذلك الامر الى يومئذ ما نستخنا من امر ولا ابدعنا من امر و اظهرنا كل ما كان الناس في القرآن يقرئون لتشهدن على من آمن بالله وآياته والذين هم عند الله هم لا يصدقون وقد عرفنا كل خلق وشهدنا عليهم و قل كلشيء هالك الا وجه ربي ذلك ما شهدنا على الخلق افلاتتقون ثم انشانا خلقاً آخر فاذا كل بالله وآياته موقنون قل ان يوم القيمة لا انساب بينكم و قد قضى ذلك اليوم في خمسين الف سنة و انتم كلكم نائمون قم من رقدك ثم انظر لم يكن الا الله وما قد خالق و انه لا اله الا هو رب العالمين وان كل ما كان الانس في القرآن يجتهدون ما علمنا من ثمراتهم الا ما لا ينبغي ان نذكره قل كل هباً منشور و ان كل ما اجتهدت في دين الله لما قد صدقت امر ربك ليجزيك الله ربك و يقبل عنك انه ليجزي عباده المخلصين و من يستدل يومئذ بغير آيات ربك فاولئك هم من لقاء الله له حججوبون قل لو اجتمع من

فى السموات ومن فى الارض وما بينهما على ان يأتوا بمثل تلك الآيات او آية واحدة
لن يقدرُوا ولن يستطيعوا ذلك من صنع الله لعلمكم به توقنون انه لا اله الا هو ينزل
بعلمه ما يشاء وان ما دون الله كل عنه عاجزون وان كل ما انتم تنتظرون وانتم به
توعدون كل ذلك قد بدء بامر الله وكل اليه ليرجعون قل ان اول ذلك اليوم اول
عالم الرجعة كل فيه لمسؤولون الا من آمن بالله وآياته فان اولئك هم الفائزون
وانا قد شرعنا لكم ذلك الدين الذى انتم فيه يومئذ تجتهدون لتتفكرون ثم لتحكمون
ولكن لا تعلمون ان الذى شرع لكم ذلك الدين هو الذى يومئذ يتلو عليكم آيات
ربكم وانا كنا بذلك موقنين وان الذى هم اولو العلم كل بالله وآياته موقنون
قل ان كل الضروريات التى انتم يومئذ تستدلون والاجماعيات التى انتم بها يومئذ
تتجاجون والاحاديث التى انتم بها يومئذ تستدلون كل ذلك ثبت بما قد قال محمد
من قبل ان انتم به مؤمنون قل ان امره لا يثبت الا بالقرآن فاذا كل الدلائل يرجع
الى آيات الله ان انتم بها من قبل لتوقنون قل فلتتقن الله يا اولى العلم و لرحمن على
انفسكم فان الله غنى عنكم وعمّا انتم تجتهدون لو يدخل يومئذ فى ذلك الدين اسود
برى حبشى فاذا يدخل فى الجنة مع الذين هم آمنوا بالله وآياته واولئك هم الفائزون
ولو لم يؤمن بما قد نزل فى الكتاب من لم يكن يومئذ على الارض اعظم قدراً منه
فلا يجب الله ان يذكره والله ولى المؤمنين قل لا تغتروا بعلمكم ولا باجتهدكم ولا
باعمالكم فان كل ذلك ينفعكم اذا تؤمنون بالله وآياته و كنتم فى ذلك الدين
لموقنين وانا لونسخنا يوم الاول كل ما انتم تعملون لكننا على ذلك مقتدرين ولكن
سبقتم رحمتنا عليكم لعلمكم لا تردون من شىء و كنتم بآيات ربك مؤمنين ولكن
يومئذ لما قضى خطوط الخمس فاذا قد تم هيكل الانسان فاذا قد انشأنا ما قد قدر
الله فى الكتاب رحمة من عنده انه هو العزيز الوهاب الى آخر كلامه الاعلى
وبالحمله در مدت سجن ماكو توقيعات و كتب و رسائل بىسيار از قلم آنحضرت

سدور یافت از آن جمله است رساله دلائل السبع و نیز تفسیر دعای صباح که بحسب خواهش آقا سید ابوالحسن بن آقاسیدعلی زنوزی مرقوم نمودند و کوه ماکوه را بتطبیق عدد ابجدی نام باسط دادند و اکنون آق ایوان که محل اقامت حضرت بوده و قلعه و عمارت علیخان واقع در جنب آن و نیز مسجدی که محاذی آق ایوان برقرار و محل توقف اصحاب و زائرین بود بحال نیم مخروب باقی است و آثار مخروبه قلعه شاه عباس ثانی که قلعه قدیم پناهگاه اشرار را خراب کرده قلعه جدید بر جای آن در تاریخ سال ۱۰۵۲ هـ. ق ساخت به مسافتی دور از بالای کوه نمایان می باشد و و پسران حاجی علیخان حاجی محمود خان و حاجی اسمعیل خان و تیمور پاشا خان بترتیب در سالیان دراز پس از فوت پدر حکمرانی و ریاست ماکورا داشتند .
و دیگر از امکته مهمه آذربایجان چه ربق است که حضرت رب اعلی مدت دو سل و چند ماه از قسمت اخیره ایام را (جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ هـ. ق - شعبان سال ۱۲۶۶ هـ. ق) در آنسجن بسر بردند و بتطبیق عدد ابجدی نام آنجارا شدید فرمودند و بیان اوضاع و احوال آنسجن را نیز در بخش سابق آوردیم و از علماء بایه آذربایجانی شیخ محمد تقی اهل هشترود که در مقدمه کتاب شمه وصف کردیم و حاجی معین السلطنه تبریزی شرح احوالش را باینمضامین نگاشت که او یکی از فحول علماء شیخیه و از تلامذه شیخ احسانی و سید رشتی بود و در اول امر حضرت اعالی بشرف ایمان فائز گشت و تا سنه ۱۲۷۰ هـ. ق حیات داشت و کتابی در اثبات حقیقت حضرت بوفوق ذوق و مصطلحات شیخیه در آنزمان نگاشت و نخست آنکتاب را بفوائد موسوم داشت ثانیاً ابواب الهدی تسمیه نمود و در مقام فصل مطالب که فائده اولی و فائده ثانیه بترتیب نوشت در تغییر اسم کتاب آنها را قلم کشیده باب اول باب دوم نگاشت و شیخ محمد تقی مذکور بموجب حکایات مؤمنین دوره اولی باندازه محتاط و جبان بود که از ذکر اسم بابی فرسنگها فرار

سدور یافت از آنجمله است رساله دلائل السبع و نیز تفسیر دعای صباح که بحسب خواهش آقا سید ابوالحسن بن آقا سید علی زنوزی مرقوم نمودند و کوه ما کوه را بتطبیق عدد ابجدی نام باسط دادند و اکنون آق ایوان که محل اقامت حضرت بوده و قلعه و عمارت علیخان واقع در جنب آن و نیز مسجدی که محاذی آق ایوان برقرار و محل توقف اصحاب و زائرین بود بحال نیم مخروب باقی است و آثار مخروبه قلعه شاه عباس ثانی که قلعه قدیم پناهگاه اشرار را خراب کرده قلعه جدید بر جای آن در تاریخ سال ۱۰۵۲ هـ. ق ساخت به مسافتی دور از بالای کوه نمایان می باشد و پسران حاجی علیخان حاجی محمود خان و حاجی اسمعیل خان و تیمور پاشا خان بترتیب در سالیان دراز پس از فوت پدر حکمرانی و ریاست ما کورا داشتند .

و دیگر از امکته مهمه آذربایجان چهریق است که حضرت رب اعلی مدت دو سال و چند ماه از قسمت اخیره ایام را (جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ هـ. ق - شعبان سال ۱۲۶۶ هـ. ق) در آنسجن بسر بردند و بتطبیق عدد ابجدی نام آنجارا شدید فرمودند و بیان اوضاع و احوال آنسجن را نیز در بخش سابق آوردیم

و از علماء بایه آذربایجانی شیخ محمد تقی اهل هشترو د که در مقدمه کتاب شمه و وصف کردیم و حاجی معین السلطنه تبریزی شرح احوالش را باینمضامین نگاشت که او یکی از فحول علماء شیخیه و از تلامذه شیخ احساسی و سید رشتی بود و در اول امر حضرت اعلی بشرف ایام فائز گشت و تا سنه ۱۲۷۰ هـ. ق حیات داشت و کتابی در اثبات حقیت حضرت بوفوق ذوق و مصطلحات شیخیه در آنزمان نگاشت و نخست آنکتاب را بفوائد موسوم داشت نانیاً ابواب الهدی تسمیه نمود و در مقام فصل مطالب که فائده اولی و فائده ثانیه بترتیب نوشت در تغییر اسم کتاب آنها را قلم کشیده باب اول باب دوم نگاشت و شیخ محمد تقی مذکور بموجب حکایات مؤمنین دوره اولی باندازه محتاط و جبان بود که از ذکر اسم بایی فرسنگها فرار

میکرد و غالب اوقاتش در قری و صحاری گذشت و هر گاه بشهر تبریز میآمد با مؤمنین حضرت باب اعظم در شبها ملاقات و معاشرت میکرد زیرا که فرقه شیخیه خاصه علماء آنها ویرا بسیار معزز و محترم میداشتند و بواسطه وفور علم و فضل و تلمذ خدمت شیخ وسید وجودش را مغتنم شمرده بمعاشرت و مصاحبش راغب و ولوع بودند و ملا محمد ممقانی زیاده از حد ویرا محترم میداشت و هر وقت شیخ محمد تقی بشهر تبریز ورود میکرد ملا محمد ویرا در خانه خویش پذیرفتار میگردد با وجود این شیخ محمد تقی ملا محمد ممقانی را در ابواب الهدی شجره خمیثه و شجره الکفر تعبیر کرده و نام برده است و ایندلیل کمال حزم و احتیاط شیخ است که کسی از اسرار وی آگهی نیافته است و گویا همین ابواب الهدی را در صحاری و براری و ظلال تلال و شناخیب جبال نگاشت و تألیف و تصنیف فرمود و در اواخر ایام حیاتش همان کتاب را با بعضی از اوراق جداگانه آورده در تبریز به ملا مصطفای تبریزی داد و خود مقفود الاثر گشت و شیخ محمد تقی آنچه در آن کتاب نگاشت خود در اغلب وقایع حاضر و ناظر بود و آنچه راجع باستدلال نوشته موافق مذاق شیخیه است و در بعضی مواقع عنان قلم را رخوت داده بسب و لعن و کلمات خشنه پرداخت انتهی .

واز اشهر رجال آنحدود که از اعراف ابطال محبین حضرت موعود گردید رضاقلی خان سرتیب افشار ابن حاجی سلیمانخان بن شمشالخان پدرش حاجی سلیمانخان مذکور بغایت مجلل و محترم بود و بوفور ثروت امتیاز داشته در صائین قلعه (شاهین دژ) افشار میزیست که در اواخر خاك مراغه آذربایجان و در ساحل زرینه رود مشهور بجغتو واقع است و از اخلاص کیشان خاص شیخ احسائی و از خواص اصحاب سید رشتی شد و بعد از وفات سید به حاجی محمد کریمخان اخلاص بسیار و عقیدت پایدار یافت و در طریق خدمت بعقیدت خویش از هیچگونه مصاریف

دریغ نمود و دو مسجد عالی در تبریز برای علماء اتباع حاجی محمد کریم خان بنا کرد و دختر سید رشتی را بنکاح پسرش رضاقلیخان مذکور در آورد و شرافت انتساب بسید را برای خود و پسر فخر و سعادت شمرد و هنگامی که عروس را از کربلا با آذریاجان نقل میدادند تا صائین قلعه مزبور با هزارسوار و محمل و عماری و کجاوه حمل و نقل نمود و از جهت گرمی هوا در شبها حرکت و طی مسافت کردند و بامشاعل و مصاییح منیره و غیره باهستگی و آرامی طی مسافت کرده تا بعمارتش رسیدند و احترامش از دختر سید بدرجه بود که در صائین قلعه همه روزه علی الصباح ازبستر خواب برخاسته نخست بوثاق عروس میرفت پس از اداء سلام و تحیت و اکرام بمقام خویش برگشته بکارهای لازمه میپرداخت و از قول او راجع ببشارات سید در خصوص منتظر موعود حکایات و روایاتی منقول است از آنجمله آورده اند پس از وفات سید مکرراً در مجالس و محافل ذکر میکرد که سید بمن گفت ایام ظهور را درک میکنم و اذا درغایت تعجب و تحیرم که چرا وقوع نیافت ولی بسال ۱۲۶۰ در موقع اداء مراسم حج بمکه حضرت باب اعظم را زیارت نمود و حضرت باو ابلاغ امر فرمودند و هنگامی که مأمورین دولتی آنمظلوم را از حدود قزوین عبور دادند در زنجان شادمان و کامران اقامت داشت و چون توقیعی برایش بواسطه آقا نوروزعلی نام از خدام سید رشتی فرستادند و طلب نصرت نمودند اعتنا و قیام و اقدامی نکرد و در سنینی بعد علما و مبلغین عظیم الشان امر ابداع ابهی بوی اکمال حجت نمودند و خود را در مقام حجت و برهان مغلوب دید و معدلک اقبال نکرده ایمان نیاورد بلکه معارضت و مقاومت پیش گرفت ولی پسرش رضاقلیخان مذکور چنانکه در بخش سابق نگاشتیم هنگامیکه از طرف دولت مأمور ایصال حضرت نقطه اولی از ماکو بچهریق گردید از آن بزرگوار کرامات و مقامات معنویه مشاهده کرده منجذب شد و اظهار توبه و ندامت نموده اجازت خواست تا بخانه خویش

برده بوظائف خدمت و حمایت پردازد و حضرت قبول فرمود لاجرم از جهت ایمان و اخلاص پسر به حضرت تقطه اولی و سوء نظر نسبت بخان کرمانی و ارادت پدر بخان مذکور ما بینشان مخالفت و مشاجرت برخاست و بدین حال هنگام شهادت حضرت تقطه اولی بودند و خاتمه احوالشان را در بخش ششم می نگاریم .

و از اشهر معاندین که از اهل آذربایجان بود حاجی میرزا آقاسی نام پدرش میرزا قاسم و از اهل ایروان و باعشیرت و خویشاوندان از آنجا کوچیده بقصبه ماکو اقامت گزیده در پیشه زارعی و دهاقین زندگانی نمودند و او در قصبه مذکوره سال ۱۱۹۸ هـ ق متولد شد و نامش را عباس گذاردند و پس از بلوغ بحد رشد عازم خوی شده اقامت نمود و چند سالی بتحصیل قرائت و کتابت فارسیه و تلمذ علوم مرسوم پرداخت و از آنجا بیلاذ دیگر آذربایجان و غیره مسافرت نمود عاقبت بهمدان رفته نزد آخوند ملا عبدالصمد صاحب کتاب بحرالمعارف که از کبار مشایخ تصوف بشمار میرفت تلمذ جسته ارادت حاصل کرد و پس از چندی یکی از مریدان آخوند که استطاعت سفر بمکه و اداء فریضه حج داشت موفق بآن نگشته وفات نمود و ملا عباس قبول نیابت نموده مصاریف لازمه گرفته عازم مکه گردید و بالنیابة اداء حج نمود و حاجی ملاعباس شده عودت بهمدان نمود و بخدمت استاد مرشد مذکور صرف اوقات کرد و بتحصیل علوم ظاهره و اسرار تصوف مشغول شده امور معاش گذراند و چون آخوند ملا عبدالصمد در اواخر ایام حیاتش از همدان مهاجرت کرده مجاورت نجف اختیار نمود حاجی ملاعباس نیز بملازمتش رفته زیست تا آنکه استاد و مرشد در فتنه قتل و غارت وهابیان در کربلا مقتول شد لاجرم حاجی ملاعباس از عراق عرب مراجعت بایران کرده در تبریز سکونت اختیار و طریقت استاد را تعلیم و ارشاد نمود و بنام حاجی ملا آقاسی و



حاجی میرزا آقاسی
مربوط بصفحة ٧٦

حاجی میرزا آقاسی مشهور گردید و گردش ایام با او مساعدت کرده بسمت معلمی محمد میرزا بن عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار افتخار یافت و در ضمن تعلیم و تدریس متدرجاً در وی نفوذ کرده او را بمشرب و طریقت خود هدایت و تربیت نمود و محرمیت تامه در میان آمد و چنین نوشته اند که روزی حاجی بدان طریق که مرشدان از مال احوال مریدان آگهی دهند ویرا اخبار و تمشیر نمود که سلطنت ایران باو تعلق خواهد یافت اگر چه در آن هنگام تصدیق این تنبوء برای محمد میرزا صعب و غیر عادی بود زیرا که ابناء شاه اعمام و الامقامش مانند علیشاه ظل السلطان و محمدعلی میرزا دولتشاه و امام وردی میرزا و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و غیرهم در عظمت مقام بدرجه بودند که محمد میرزا در محضرشان بدون استجازه حق جاوس نداشت تا چه رسد باینکه با وجود ایشان دم از رتبه و شأنی زند و یا بمقام سلطانی و اریکه ایرانبانی نشیند ولی چون حاجی را صاحب مقامات و کرامات میدانست صدق اینخبر را پذیرفت و باو وثیقه بمهر و امضاء خویش داد که چون بر اورنگ شاهی نشیند او را دستور بزرگ دولت برگزیند و حل و عقد امور را بید او سپارد تا بانفاس قدسیه اش حق بمرکز خود قرار گیرد و رسم و راه طریقت استوار آید و بدین طریق ایام بگذشت تا آنکه عباس میرزا نایب السلطنه در سفر خراسان وفات یافت و فتحعلی شاه از جهت علاقه خاطر که باو داشت منصب ولایت عهد را بهمیچیک از پسران خود نداد بلکه بمحمد میرزا که پسر ارشد وی بود مفوض نمود و بالاخره فتحعلی شاه در اصفهان وداع جهان گفت و محمد میرزا در طهران بر تخت شاهی نشست و در آغاز سلطنت برای غلبه یافتن بر موانع موجوده منصب صدارت و وزارت را بیگانه شخص عظیم مملکت

بنا بقول مؤلف روضة الصفاء حاجی میرزا آقاسی در مدت چهارده سال صدارتش ۱۴۳۸
قطعه از قری و بلوک و املاک در نقاط متعدده ایران بتصرف آورد

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که عالم و فاضل و کاتب و شاعر بدیع المعانی و صاحب مقامی بزرگ در عوالم روحانی و در کفایت و سیاست ملکداری بی نظیر بود سپرد و آنمرد بزرگوار توانا در زمانی اندک تمرکز قدرت و سلطنت را برای محمدشاه آماده ساخته تمامت سران و گردنکشان ممالکت را مطیع و منقاد نمود و اگر حسودان خودپرست و یرا بحالش میگذاشتند موفق باصلاحات عظیمه کشوری و لشکری و ادبی میگشت ولی ناگهان ابر تیره شگفت آوری کرانه روشن این کشور را فرا گرفت و محمد شاه غفلة حکم بقتل آن سید جلیل القدر داد و حاجی میرزا آغاسی را برجایش متهکن و مستقر ساخته زمام مهم امور داخلی و خارجی را بدستش سپرد و از اینوقت حاجی ذوالریاستین در اداره امور مملکت و ارشاد بمقام معرفت و طریقت گردید و فعال ما یشاء و متنفذ در عقیده و اراده شاه و مدعی مقام ریاست علم و عرفان و هدایت در عمل و ایمان و ملقب و مشهور بلقب شخص اول شد و بانوئی از خاندان سلطنتی را نکاح نمود و قری و املاک بسیار بتصرف آورد و هنوز ایامی مدید نگذشت که حاجی برای صورت و سیرت عجیب و غریبش منفور خاص و عام و انگشت نمای بین الانام گشت چه از طرفی دارای صورت و قیافه غیرمانوس بود و از طرفی دیگر خوئی آتشین و متجاسر و احساسی متلون و متغیر و لسانی غلیظ و شتام و حالی ناملائم و بی آرام داشت و بسا از اوقات در اثناء ملاطفت و تققد حالش دگرگون چشمانش از غایت خشم پر خون رحمت و شفقتش مبدل بستم و استعمال کلمات قبیحه و قبیحه میگشت و در مجمع اعظام دولت و ملت همینکه بر یکی از امرا و علما غضب میکرد فرمان میداد کلاه یا عمامه اش را از سر برداشته بیرون میانداختند و با کلماتی وقیح و اشاراتی فضح از قبل و دُبر تفوه میکرد و با این همه غالب ولات و زمامداران امور مملکت و دولت را از منتسبین و دست نشاندگان خود معین داشت بدرجه ئیکه درالسن و افواه انام شهرت گرفت

که زنان حامله شبان‌های ماکوئی دست برشکم خود گذارده سوگند بسر سرتیپ یاد مینمایند کنایه از اینکه زاده هایشان برای هم وطنی با حاجی سرتیپ شوند و تعصب و نفرت ترک و فارس در بلاد ایران مخصوصاً طهران بدرجه رسید که پس از فوت محمد شاه و اختفاء حاجی بحمايت یا مضادت با وی نزدیک بآن بود که فیما بینشان مقاتله و خونریزی عظیمی واقع شود و چندین روز ترکی زبانان ناچار شدند که تکلم نکنند تا شناخته نگردند و مورد حمله نشوند و بالجمله در سنین

اما جناب حاجی میرزا آغاسی چون بسبب سوء رفتار و زشتی گفتار ازدانی و قاصی بر خویش هراسی داشت ایام اشتداد مرض و حالت احتضار و یا هنگام تجهیز و تکفین بر بالین پادشاه با داد و دین مطلقاً حاضر نیامد در قلعه عباس آباد خویش جای کرد جماعت ماکوئی که در اینمدت باستظهار حاجی با تقدس و صلاح مال و عیال ملهوفین و مظلومین را بر خود مباح تعدی و ستم را بر اهالی ایران موجب فوز و فلاح میدانستند و باینجهت خدمتش را وجهه همت خود ساخته پروانه آنشمع و پروین مانند بگردش جمع بودند بنات النعش وار متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیده خط باطل بر صفحه ارادتش کشیدند اهالی دارالخلافه که بسالها از آنجماعت گرفتار آفت و مخافت بودند زمان فرصت را از دست نداده در مقام کيفر و انتقام برآمدند هر کاسب ذلیل بازاری بر سرتیپ و سرداری میتاخت و هر علیل بیفرهنگی یاور و سرهنگی را عریان میساخت ما صدق بیت قائم مقام عاجز مسکین هر که دشمن بدخواه دشمن بدخواه هر که عاجز و مسکین درین هنگامه سمت ظهور یافت آخرالامر از منازل ازعاج و از شهرشان اخراج نموده در باغ محمد حسنخان سردار پناه جستند از آنسو جناب حاجی ناجی به نائب السلطنه شاهزاده عباس میرزا و بجهت اعانتی از اعظام و امرا نوشتجات خوش مضمون و پیغامات سراپا فسون مشتمل بر التزام و فاق و ترک نفاق فرستاد ولی اصلاسودی

ریاست حاجی میرزا آقاسی غالب سران مملکت چنان آزرده خاطر و متنفر گشتند که رغبت مداخله و مکالمه در امور دولت نداشتند و برای فقدان قائم مقام مقتول و بعالت وجدان حاجی غیر مقبول دست از کار کشیدند و بعضی سر بطغیان برآورده علم استقلال برافراشتند و معدنك جمعیت ملایان از مجتهدین و شیخیه نیز از حاجی رنجیده شدند چه عموم علمای ظاهریه را بچیزی نمیشمرد و تختئه کرده سخنان رکیک در حقشان میگفت و محمد شاه در تمامت این احوال از جهت بیماری و نفاقت و برای نفوذ حاجی در وی قادر بر اصلاح مفاسد نبود و غالباً اطلاع هم نمی یافت چه احدی جرئت عرض شکایت به پیشگاه سلطانی نداشت و اگر نادراً معروضه بدست شاه میرسید حاجی بنوعی که میدانست و میتوانست آنرا بی مهر و

نبخشید و فائده نداد لاعلاج از عباس آباد عازم دارالخلافه شد که در خانه و منزل خویش سکونت جوید و از وزراء دول خارجه استعانت جوید فغان آقای سرتیپ توپخانه که مستحفظ ارك سلطانی بود توفش را مصلحت ندید بامعذودی از همراهان بعزم آذربایجان عازم یافت آباد گردید رعایا و سکنه یافت آباد با زمانه یار و شعار روزگار را آشکار ساخته رعایتی بظهور نرسانیده باهانتش پرداختند چون از یافت آباد فتح البابی روی نیافت رخ ببقعه امامزاده لازم التعظیم شاهزاده عبدالعظیم آورد نورالله خان شاهسون در اثنای طریق جسارتی کرد ولی خسارت برد حاجی بآنمکان فیض بنیان خویش را رسانیده و در آنحصن حصین متحصن شد از آنطرف میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و عباسقلی خان والی و محمد حسنخان سردار ایروانی و جمعی دیگر از مقربان حضرت و نام یافته گان دولت بعهد و میثاق اتفاق نموده که چون زمان ماضی بصدارت حاجی راضی نشوند مال و جان در این باب در بیغ ندارند بالا جماع عریضه نگار و بحضرت مهد علیا مستدعی و خواستار اعانت درین عزیمت آمدند - اموال موجوده بیوتات

اثر میساخت تا چون بسال ۱۲۶۴ ه. ق محمد شاه در گذشت حاجی خویش را بیقعه شاهزاده عبدالعظیم افکنده مستخلص گشت و باین حيله مصون ماند و بالاخره از ناصرالدین شاه اجازه گرفته بگر بلا و نجف رفته مجاور شد و بسال ۱۲۶۵ ه. ق در گذشت آورده اند که ملا قربان شاعر مرثیه سرای معروف متخلص ببیدل از اهل رودبار قزوین که سکونت در آن بلد داشت با آنکه هرگز احدی را مدح و یا هجا نگفت در باره حاجی میرزا آغاسی این رباعی بسلك نظم کشید :

نگذاشت برای شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه خصم را از این توپ غمی

حاجی میرزا آغاسی را طومار مسجل نموده مقفل گردانیدند - دیگر از آنجمله شورش اهل بروجرد بود بر جمشید خان ماکوئی حاکم آنجا که بعد از استماع این خبر محنت اثر سر بشوروش بر آورده اسباب و اموالش را تاراج اورا در نهایت خفت و خواری ازعاج نمودند و همچنین اهالی کرمانشاهان بر محبعلی خان حاکم طغیان کرده بعضی از منتسبینش را برهنه و عریان نمودند خود بامعدودی منزهماً باردوی همایون آمد - از آنجمله انقلاب مملکت فارس و شورش اهل شیراز بر حسینخان نظام الدوله و جماعت سرباز بود که شریری طالح رضای صالح نام پس از استماع اینخبر بجانب شیراز رهسپر گردید حین ورود اینمقدمه را در شهر منتشر و مشتهر گردانید ارازل و او باش هنگامه طلب سربشورش نهاده دست اندازی بدکاکین بازار بزازی نمودند چون از سلوک ماضی حسینخان نظام الدوله حاکم آنجا ناراضی تغیر و تبدلش را طالب و راغب بودند در مقام کاوش بانو کران دیوانی و اخراج نظام الدوله از ارك سلطانی برآمدند عمال و اعظام در تغیر حاکم زیاده از اواسط الناس جازم شدند نظام الدوله ارك سلطانی را مضبوط ساخته بمحاربه و مدافعه پرداخت عزیزخان مکرری سرهنگ فوج چهارم تبریزی با فوج قشقایی و فوج سمنانی

وما شرح ظلم و ممانعتهای او و دست نشانده هایش را نسبت بحضرت ثقله اولی دربخش سابق آورده و برخی از خطابه‌های قهریه و نفرین آئمظلوم را که درشهوری چند قبل از عزل و خذلان حاجی صادر شده برایش ارسال فرمودند ثبت نمودیم و دراینجا نیز صورت دو توقیع دیگر که درسجن چهریق صدور یافت و خطاب اول به محمد شاه و دوم خطاب بحاجی و شارح اعمال و مخبر از مالش میباشد درج مینمائیم خطاب بمحمد شاه بسم الله المتکبر المشدید سبحان الذی يعلم ما فی السموات و ما فی الارض و انه لا اله الا هو الملك القهار العظیم هو الذی بقضی یوم الفصل بالحق

و توپچیان دیوانی اتفاق نموده در مقام محافظت قلعه و محارست نظام الدوله برآمدند نظام الدوله نیز کمال جلادت و منتهای دلیری و رشادت بظهور رسانید در این اثناء محمد قلیخان ایباخانی که بتنازگی از نظام الدوله آزرده و دلگرانی داشت با هزار و پانصد نفر قشقائی و خشتی وارد خارج شهر و در این باب با اهل شهر همراز و انباز گشت مشیر الملک چون نظام الدوله را در ایام حکومت پیشکار بود با معاندین وی یار نیامد چندی در اربک سلطانی و زمانی در مسجد جدید و خانه امام جمعه مبرور بسر برد عزیزخان سرهنگ در اصلاح و التیام نهایت سعی و اهتمام نمود ولی فائده نبخشود آتش فتنه بالا گرفت و قریب بچهل روز فرو نشست ولی زیاده از شش هفت نفر نوکر دولت و ده دوازده تن از رعیت مقتول نگشت و درین اثناء امیر اعلانخان نام پیشخدمت پادشاهی با فرمان قضا جریان وارد گردید رفع مایقال شد مجادلات و مقاتلت بمصاحبت و مجالست تبدیل یافت پس از چند روز احمدخان نائب ایشک آقاسی نیز وارد گشت حسینخان نظام الدوله را بر حسب فرمان محبوس نموده منتظر ورود حاکم جدید گردیدند و حاجی میرزا آغاسی در شهر رمضان سال ۱۲۶۵ که ساکن عتبات عرش درجات بود روی بعالم آخرت نهاد .
حقایق الاخبار ناصری

و انه لا اله الا هو الفرد الجبار المنيع وهو الذى بيده ملكوت كلشىء لا اله الا هو
الوتر الاحد الصمد العلى الكبير اشهد لله حينئذ بما قد شهد الله على نفسه من قبل
ان يخلق شيئاً انه لا اله الا هو العزيز الحكيم واشهد على كل ما ابدع و ما يبدع
بمثل ما قد شهد عليه فى سلطان عزته انه لا اله الا هو الفرد القاتم البديع توكلت
على الله رب كلشىء لا اله الا هو الفرد الرفيع والى الله التقى نفسى واليه افوض امرى
لا اله الا هو الملك الحق الهيب و انه هو حسبى يكفى من كلشىء ولا يكفى منه شىء
فى السموات ولا فى الارض و انه لهو القاتم الشديد سبحان الذى يرى مقصدى حينئذ
فى سجن بعيد وهو الذى يشهد علىّ فى كل حين وقبل ان يبدع بعد حين و انك انت
كيف قد قدرت بلا ذكر حكيم و انك انت كيف صبرت على النار و ان الله ربك لهو
العزيز الشديد ان انت قد عززت بما عندك فانّ هذا لا يلتفت اليه احد ممن آمن
بالله و آياته و كان من الزاهدين و انّ مثل حيوة الدنيا كمثل كلب ميت لا يجتمع فى
حوله ولا يأكل منه الا الذينهم كانوا بالآخرة هم كافرين و انك انت فرض عليك
بان تؤمن بالله الغنى العظيم و تكفر بالذى يدعوك الى عذاب سعيير و لقد صبرت فى
ايام معدودة لعلمك تتذكر و تكوننّ من المهتدين و انك انت كيف تجيب الله فى يوم
قريب يوم تقوم الاشهاد عند ربك رب العالمين فوالذى خلقك و انك انت اليه
ستعود و ان تموت و انت على جحد بآيات ربك فتدخل فى ابواب الجحيم ولا ينفعك
ما قدّمت يداك و مالك يومئذ من ولى ولا شفيع ان اتق الله ولا تغرّ بما عندك فان
ما عند الله خير للمتقين و ان من على الارض يومئذ كلهم اجمعون عباد الله فمن آمن
و كان من الذينهم بآيات الله موقنين فاولئك عسى الله ان يغفر لهم ما قدّمت ايديهم
و يدخلهم فى رحمته انه هو الغفور الرحيم و ان الذين استكبروا علىّ و جحدوا ما
اكرمنى الله بفضلهم من آيات بينات و كتاب مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب
و ما لهم يوم الفصل من ولىّ ولا نصير فوالذى يبدع الخلق ثم كل اليه يرجعون ما

من نفس تموت على بغضى او تجحد ما جئت به من آيات بينات الا ويدخل فى عذاب اليم ولا تقبل يومئذ فدية و لا لاحد اذن ان يشفع الا ان يشاء الله انه هو الجبار العزيز وانه لا اله الا هو الملك القهار الشديد ان انت فرحت بما تستجنى فويل لك من عذاب يوم قريب لم يحل الله لاحد ان يحكم بغير حق و ان انت اردت فستعلم من قريب وان من اول يوم الذى اخبرتك بان لا تستكبر على الله الى يومئذ قد قضت اربع سنين ما رايت منك ولا من جنك الا ظمماً واستكباراً شديداً كانك انت زعمت اننى انا قد اردت متاعاً قليلاً لا و ربى ما كان ملك الدنيا و ما فيها عند الذينهم الى الرحمن ينظرون الا اقل من عين ميتة بل اقل من هذا سبحان الله عما يشركون بل اننى اردت ان انتقم من الذينهم قتلوا امام حق شهيد ما قدر الله فى الكتاب وان ذريتهم سيلحقون بهم فى عذاب سعير وما صبرى الا على الله وانه هو خير ولى ونصير وما كهفى الا اياه وانه هو خير و كيل و ظهير وان الان لانبئك بانك انت قد اتبعت شيطاناً مريداً ولم يجعل الله عنده اقل من خردل من الرحمة و قد ارتدت عن دينه بما حكم بعد حكم الاول بسجن بعيد هل سمعت من احد من قبل يسجن احداً من ذرية رسول الله فى سور الذى كانوا اهلها جاهلين و انهم كفروا بولاية الائمة الذينهم بامر الله يعملون فعلى اى ذنب حكمت مثل هذا ان انت من المسلمين وعلى اى خطأ رضيت مثل هذا ان انت من المؤمنين بل على جدى غررت بما عندك فسبحان الله ربى العلى العظيم انه ليظهرن امر الذى قدر و ما للظالمين من نصير ان كان لك كيد فاطهر وما الامر الا من عند الله عليه توكلت و اليه انيب هل سمعت من احد من قبل حكما بمثل ما انت صنعت من قبل و ترضى من بعد فويل للظالمين مقصدك دليل على كفرك بالله و حكماك على الناس لك عند الله عذاب شديد و ان صبرى على الله و مقصدى هذا يشهد على اننى انا على حق يقين ان لم تخف من ان يظهر الحق و يبطل عمل المشركين فكيف لم تحضر علماء الارض ثم لم تحضرنى

لاجعلناهم مثل الذى بهتوا من قبل وكانوا من الجاحدين تلك حجتى عليك و عليهم
انهم بالحق ينطقون فاحضر كلهم ان هم بمثل هذا يتكلمون فاعلم انهم على امر لا
وربى انهم لا يستطيعون ولا يتفكرون آمنوا من قبل ولا يشعرون وكفروا من بعد
ولا يعقلون وان انت اردت ان تسفك دمي فكيف تصبر و انك اليوم لقوى مكين
تلك كرامة من عند الله على ونعمة من عنده عليك و على الذين يفعلون فطوبى لى
ان احكمت مثل ذلك ثم طوبى لى ان رضيت مثل ذلك امر الذى قدر الله للمقربين
فأذن ولا تصبر فان الله ربك لعزيز ذوانتقام ولا تستحيى عند الله و ترضى بان يكون
حجته على الكل بان يصبر فى سور على ايدى المشركين فويل لك و ويل للذينهم
يومئذ يرضون بمثل هذا الذل الميين و ان على زعم الشيطان وكان على خطاء كبيرا
لم يحل فى مذهب الذينهم كانوا بآيات الله مؤمنين ان يسجن احدا من ذرية الرسول
ولا ان يظلم عليه ولو كان على ظلم شديد فوالذى بدع خلقى ما شهدت على نفسى
من ذنب وما اتبعت الا الحق وكفى بالله على شهيدا فاف على الدنيا واهلها والذينهم
يفرحون بمتاعها وهم عن الآخرة هم غافلون ولو يكشف الغطاء عن بصرك لتمشى الى
بصدرك ولو تمشى على الثلج خوفاً من عذاب الله انه لسريع قريب فوالذى خلقك
لوتعلم ما قضى فى ايام سلطنتك لرضيت ان لانزلت من ظهرايبك و كنت من المنسيين
ولكن الآن قد قضى ما قضى الله ربك فويل يومئذ للظالمين كانك ما قرمت انت كتاباً
ميينا و ان كنت على امر و انك انت لا تتبع فعلى امرى و لك ما عندك ان لم
تنصرنى فكيف تخذلنى وان الى الله المشتكى واليه منتبى الامر فى الآخرة والاولى
و سبحان الله رب السموات والارض رب العالمين من كل ما يذكره كل العالمين
الا الذينهم كانوا بامرهم عاملين وسلام من عنده على المخلصين والحمد لله رب العالمين
خطاب بحاجى ميرزا آغاسى بسم الله القهار الشديد اشهد الله و من هو عنده بانه
لاله هو العزيز الحكيم واشهد لما قد احاط به علم الله بمثل ما هو قد شهد عليه فى جبروت

عزته وملكوته عظمته لا اله الا هو الفرد القائم القدوس المنيع وبعد الحمد لله الذى قد اختصنى بما اختص به اوليائه واكرمنى ما اصطفى به اصفياؤه وحنانى بما وهب به اوليائه فله الحمد حمداً ينبغي اجلال قدس عزته وجمال نور طلعه حمداً يفوق به على كل حمد ويستعلى على كل ذكر ولا يستحق به الا اياه ولا ينبغي لاحد سواه وانه له العزيز المتكبر المستعان فكيف اقول ولمن اقول وبمن اقول وانك انت لا تستحيى عن الله وتصبر على النار ولا تخاف من غضب الجبار ولا ترجو يوم الذى وعد الرحمن عباده الذى فيه يقضى بالحق فاصبر وما صبرك الا على سخط الله اولم تتفكر من اول يوم الذى سمعت ما سمعت الى يومئذ كيف قضى عليك ساعاتك ودقائقك اتظن انك فى عيش وراحة و عزة وكرامة لا و ربى الذى فلق الحبة و برى النسمة من اول يوم الذى سمعت فرض عليك بان تمشى على الثلج بصدرك الى الذى سمعت ذكره و تبين الحق عنده و تتبعه فويل لك وما قدمت يداك افرحت بمقعدك ورضيت بعزتك وان ورائك ذلة عظيمة لاعز فيها واشد العذاب ولا ناصر لك فيه انظر كيف حكمت بمن هو الحجية عليك وعلى الكل سلام الله عليه وكان عنده آيات محكمة و براهين مؤكدة التى لا يقوم بها احد من اهل الارض و انه لعلى حق محض بمثل حق الذى كان الله عليه ورسله و اوليائه و ان مبلغ عرفانك و وزن ارشادك لم يكن لدى بقدر مبلغ كفر فرعون لانه لما سمع بامر اراد ان يتبين و جمع على قدر قوته اسباب السحر لاثبات كذبه و ادعائه الباطل بين رعيته فوالذى خلق كلشئ بامرهم لانك انت ابعد موقفاً منه و ادلّ مقاماً عند الله عنه وان الذين كانوا من قبلك ما صنعوا بمثل ما انت صنعت و ما حكموا بمثل ما انت حكمت كانك انت ما قرئت القرآن لكم دينكم ولى دين ان كنت كافراً فلك ما عندك ان لم تنصر الحق فكيف تخذله و ان لم تتبعه فكيف تسجنه كان الله ما خلق فى قلبك ذرة من الرحم ولا فى وجهك اقل من ذلك الحياء فاف لك ولمقعدك و نعمة الله و غضبه عليك و سطوته و سخطه

كان دائماً في حقلك ما عشت الا بالنار وما صبرت الا عليها وكل ما صنعت بي كان الله
صانع بي هو الذي قدر البلاء لاوليائه و اجرى القضاء لاجبائه و هو الذي كتب عليّ
ما كتب ولكن ويل لك حيث اجرى الله الشرّ علي يدك وطوبى لي بما صبرت في سبيل
ربي حتى اتاني اليقين وانني انا ما كنت غافلاً عن كفرك ولا محجوباً عن طغيانك و
ما رايتك من قبل الا شيطاناً مريداً ولا اريك الا جباراً عنيداً وانني انا النور الذي
اودعني الله في صلب آدم و امر الملائكة تعظيماً له بان يسجد الكل لنفسه فسجدت
كلهم اجمعون ولو كان واحداً او اثنين او ثلاث بل الحمد لله الذي جعل اليوم عرفاء
الاذكياء مطيعين والبلغاء الحكماء متبعين والعلماء اتقياء مسامحين والارواح المقدسة
من اهل العز والبهاء ساجدين كانك انت لم تعرف احداً منهم ولكن اسمائهم معروفة
وشمائهم مرفوعة لم ينكرهم احد من اهل العلم والفضل ولا يسبقهم احد بالقول
والعمل وكلهم يومئذ يلعنوك و يتبرئون عنك وكلهم الملائكة التي سجدت لله
تعظيماً لذلك النور وانك انت ذلك الابليس الذي استكبرت من قبل وما في جندك
لم يكن عند الله الا نفسك وان الذي انت ركبته هو اذيتك الذي ملاء شرق الارض
وغربها فويل لك ولمن اتبعك كلكم اعداء لله و اصحاب النار خلقتم منها و ترجعون
اليها فيا ايها الكافر البعيد والجبار المريد فاعلم ان الله قد افتضحك بعلمك وان الله
سبحانه بحكمك قد اظهر ارتدادك عن دينك حيث كتبت بيدك ما كتبت ولا يخفى
عن اهله وقد قرئته ملائكة السموات والارض وما بينهما وشهدت عايبها و كتب في
كل اللوح بانك انت ارتددت عن دينك واخترت الكفر على اهل مذهبك بمثل ما
قال يزيد في شعره اتظنّ انك قد افلحت ولكن الذينهم يدقون نظرهم في امرك
يعرفونك ولا يشتهه عليهم امرك بانك لما اخترت اضل الانعام التي لم يك فوق الارض
مثلها في الحمق والضلال و جعلتهم صاحب السجن الاول و انهم قد رغبوا اليه و
خضعوا لديه واستعدروا كلهم ما فعلوا به رأيت ان احداً منهم من بعد لم يتبعك في

كفرك لذا رضيت ان تجعل حراً سه عباد الذينهم على غير مذهبه ومذهبك ودون
فتاويه وخذعك كفار لا يؤمنون بالله وبرسوله ولا بال الله فوالذي يعلم السر ويسمع
النجوى انهم يتبرئون عنك ويلعنونك حتى سمعت باذني ممن هو اعلم بينهم بانك
قد نزلت من شجر الكفر وعقد ماء وجودك بماء الشيطان فكفراك ذلك العار بان الكفار
يطعنونك و يلعنونك و ظهر في السموات والارض بان الذي هو من شجرة الرسول
و ثمرة البتول على علو معرفته و توحيده و ظهور تقديسه و تفريده سجن بايدي
اهل الكفر فانصف وصل على اللذين امروا بسجن الملك فانهم لم يرضوا بذلك العار
بان يختاروا الكفار على من ولد في الاسلام فعليك لعنة الله ولعنة ملائكة السموات
والارض وما بينهما اتريد ان تبطل الحق بحكم ظالم و انك انت كيف توقن بيوسف
النبي و موسى بن جعفر الوصي عليهما السلام لانهما سجننا بغير حق وما كان ذلك
الاكرامة من الله على و موهبة من عنده لدى سنة من سنن اوليائه في حقي فأف
عليك وعلى دينك و على الذي لم يعنك بدينك ما دخلت سجن الثاني الا ليظهر
كفرك و يعلمن تعصبك لابن رسول الله في ملكوت السموات والارض كلها اتحنرني
بالقتل وهو شعار الموحدين وسنة المصطفين فعليك لعنة الله ان استطعت ولا تفعل
ثم عليك سخط الله ان استطعت ولا تفعل ثم عليك غضب الله ان استطعت ولا تفعل
واني متوكل على الله وملجأ ظهري الى الله و ملقى نفسي بين يدي الله و هو حسبي
نعم الدولى ونعم النصير عليه توكلت و اليه انيب ولكن لعمري انك انت ما استطعت
وان نفسك اشقى من ذلك ولكن لم يكن مثلك في جنحك وان الذي خلقني يحفظني
من سوء فعلك و يجعلني في كهف رحمته و حصن قوته وعزته و الاى شرف مثل
هذا يحب الله لى الشهادة و اختصني بما اختص اهل الولاية سيما على امر مثلك
جبار العنيد والشيطان المريد الذي ما جعلك الله على مقعدك الا ليعذبك به وينتقم
عنك به ولو لم اخف عن الذين اتبعوني لاخبرتك باسمائهم ولا رسلن اليك كتبهم

وانهم لا يكاد يحصى وكلهم لا يلتفتون اليك ولا ينظرون الي مقعدك الا كارض وقعت
عليها ميتة واحاطتها الكلاب وانها يأكلون منها حتى تفرغ وانك وربي اذل من هذا
قد قضى من عمرك ما قضى ولم تستحي وترضى بمن هو صغير السن مع ذلك العلو
والعلم والغناء والعز قد رضيت له بمنتهى الذي ما استطعت دونه وان استطعت لاشك
انك انت ما بقيت شيئاً قد خرقت كل حجب الحياء و عارضت الجبار بكلمك و
حاربت القهار بحكمك ترسل الى عالم السنة خلع السلطنة وتهب لطفل الذي لا يعرف
الحر عن البرد منصب الجلالة وتأخذ عن صاحب ملك الدنيا والآخرة الذي قد جعل
الله جنده ملائكة السموات والارض و حجته آيات كلشيء ولا تستحي عن الله ولا
تأثر بقدر لهجة فما والله اکتسبت الا النار و ما اکتسبت الا رضاء الرحمن فلك ما
عملت ولي ما صبرت فسيحكم الله بيني وبينك بالحق انه هو الواحد القهار وانه لهو
العزیز الجبار وحسبي الله ثم محمد ثم آل الله وكفى بالله علي شهيداً سبحان الله ربك
رب العزة رب كلشي عما يصفون وسلام من عنده على الذينهم على ربهم يتوكلون
والحمد لله رب العالمين وديگر از بلاد و اقطاع ايران :

اصفهان ارض الصاد از اقسام شهیره ايران در جريان وقایع اين امر
میباشد و قبلاً برخی از متقدمین ابشار قرب سطوع انوار از آنجا نمودند و بعضی
از حجاج اصفهانی در سفر حج درك لقاء حضرت باب اعظم کرده پس از عود بوطن
خبر و بشارت دادند و سپس ملا حسین بشرویه اولاً حسب امر آنحضرت از شیراز
بآن بلد وارد شد و دوبار دیگر نیز ذاهباً و آئباً در شیراز چندی در آنجا اقامت
نموده نشر دعوت بدیعه فرموده با سابقه مهمه که داشت عدّه از اهالی و هم سکنه
اطراف را مهتدی ساخت و بالاخره در اواخر شهریور مطابق اواخر رمضان سال
۱۲۶۲ هـ ق حضرت ذکر الله الاعظم از شیراز مهاجرت بآن بلد و تقریباً پنج ماه و
ده روز اقامت نمودند و رساله تفسیر سوره العصر و اثبات نبوت خاصه و برخی

از توقیعات اخری در آنجا از قلم اعلیٰ صدور یافت و بالاخره در ماه اسفند مطابق ربیع الاول سال ۱۲۶۳ ه. ق. عدّه از غلامان شاهسون بسرداری بابا بیک بیات ماکوئی که حکومت گلپایگان و توپسرها را داشت با موافقت و مسؤلیت محمد بیک تبریزی حسب الامر حاجی میرزا آغاسی آنحضرت را از اصفهان بعزم طهران بردند و از امکانه تاریخیه امریه اصفهان یکی خانه میر سید محمد امام جمعه است که مدت چهل روز در آنجا اقامت داشتند و تالار آینه محل ضیافت و ملاقات مردم اصفهان و اطراف با آنحضرت بود و برخی از اصحاب در مدرسه نیم آورد اقامت جسته باجراء اوامر مرجوعه از قبیل استنساخ آثار و آیات و ارسال و ایصال مکاتیب و توقیعات پرداختند و دیگر بنا دارالحکومه و عمارت سرپوشیده که سؤال و جواب حضرت با عدّه از علماء بنوعی که در بخش پیش نگاشتیم در آنجا واقع شد و سپس مدت چهار ماه در آن عمارت مخفیاً بسر بردند و در کتاب بیان در شأنش چنین فرمودند ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آنوقت آن ذرات را مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلیٰ مقعد عمارات صدری که در ایام ارض در آنجا ساکن بوده میخوانده و میخوانند و شهر اصفهان چون پایتخت سابق سلطنت و اهم و اعظم مدن مملکت و مرکز حوزه علمیه و علماء و فقهاء ملت بود و دو قمش اقتضا داشت که حاکم کافی و مقتدری در آنجا حکمرانی نماید لذا در آن ایام

منوچهر خان معتمدالدوله با اختیار و اقتدار تام نظم امور آنحدود را عهده میکرد که از رجال مهم دولت محمدشاهی بود و عظمت مقام و اقدامش در کتب تواریخ دوره قاجاریه ثبت است و حاجی معین السالطنه تبریزی وصف احوال ویرا باین مضمون نگاشت که منوچهر خان از شهزادگان گرجی و مسیحی بود و خاندانش بدین اسلام درآمده از وطن کوچیده بایران مهاجرت و سکونت نمودند و نزد

دولت صاحب نام و مقام و لقب شدند خاصه منوچهر خان بموجب لیاقت جبلیه خود طرف توجه مخصوص گشته بمناصب عالیه اشتغال و ارتقاء جست و پس از فوت میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط لقب معتمد الدوله یافت و همواره مأمور حکومتهای مهمه و امور خطیره گردید و فیما بین رجال دولت بعدالت گستری و رعیت پروری مشهور شد و چون فرزندی نداشت برادرزاده خود نریمانخان را بفرزندی اختیار و ملتزم رکاب و نایب مناب خویش نمود و نریمانخان در عین غرور جوانی و فرّ حکمرانی باقندار عمّ عالیشان عزت و کامرانی داشت و از سطوت غیرت و قهاریت و عدل و نصفتش هراسناک بود تا در سال حکومت معتمدالدوله در گیلان برای عصیان و خطائی که مرتکب گشت دچار سر پنجه غضبش شده هلاک گردید و اجمال واقعه مذکوره اینکه روزی تنی از تجار رشت بمحضر معتمدالدوله حاضر شده اظهار داشت که امری خطیر واقع شده بایستی در خلوت محرمانه معروض دارد و منوچهر خان با وی خلوت نموده جویای ما وقع شد شخص تاجر با رخی افروخته و دلی سوخته آغاز سخن نموده گفت از آنجائیکه در دوره حکومت پراز عدل و داد شما اگر واقعه ناستوده وقوع یابد و نام نیک را از میان ببرد شایسته و سزاوار نیست و این نیز معلوم است که زمامداران مملکت و مأمورین دولت باید زنان و دختران انام را بمنزله فرزندان خود دانند و اندک تعرضی نسبت بعصمت و ناموس مردم ننمایند اینک ما وقع را نهانی معروض میدارم تا به تدبیر جلوگیری نمائید و معلوم و مفهوم احدی نشود هم نام و احترام من بر جای ماند و هم جان و مال و عرض از دست هوای نریمانخان خلاص گردد و واقعه این است که نریمان پیره زنی میانجی فرستاد و با حلیله ام سخنانی چند از در معاشقه بمیان آورد و تمنای وصلت نمود و روز روشن پیاس نام و تنک بر من تیره و تنک شد چنانکه عزم اهلاک خود دارم منوچهر خان چون این بشنید و حقیقت

حال براو معلوم گردید آتش غیرت از اندرونش زبانه کشید و تملطف و مهربانی نموده گفت برو با حلایله خود زندگانی کن و ایمن باش که من در حفظ ناموس بر ایا از هیچ امری دریغ ندارم و تاجر مطمئن گشته الحاح بسیار در کتمان سر نموده خارج شد و عصر همانروز معتمد الدوله در دار الحکومه با نربیمان خلوت نمود و در حالیکه در تالار قدم میزد و نربیمان با کمر و خنجر مرصع در حضورش بود از وی باز خواست کرده بدست خود با همان خنجر ویرا هلاک نمود و گرگین خان برادر نربیمان را بمقامش برگزید و در باب شجاعت و نیروی بازوی منوچهر خان مشهور است که مجمعه مسی را با دو دستش لوله میکرد و گل فرش قالی را با دو انگشت گرفته بر میکند و بکرات نزد محمد شاه بازوانش را بسته زوبین بدستش دادند زوبین را چنان بر دیوار نواخت که باندازه چند انگشت فرو نشست و نیز صاحب عقل و تدبیر و فیر و مال و مکنت کثیر بود و باقی تاج الوزراء تجلیل و تعبیر میشد و در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که چون محمد شاه برای جلوس بر اریکه سلطنت از تبریز بطهران میراند مصاریف لازمه مهیا نبود عاقبت بیست هزار تومان قرض کرده موکب همایونی را حرکت دادند و همینکه بزنجان رسید معتمد الدوله که حاکم گیلان بود باستقبال شتافته بحضور شاهی و فود یافت و چهل هزار تومان از مسکوک با اسبی خجسته نام پیشکش گذراند و حاضرین نام خجسته را بفال نیک گرفتند و نیز در کتاب روضة الصفا بدینعبارت نگاشته است که در سال ۱۲۵۷ ایالت اصفهان بمنوچهر خان گرجی حاکم سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود مفوض افتاد و لرستان و عربستان نیز بدان انضمام یافت و در قوت عقل و سیاست و شدت کفایت و شجاعت و کثرت ثروت و جمعیت منوچهر خان همین دلیل بس که مدت چهارماه حضرت ذکرا لله الاعظم را در عمارت مربوطه بحکومت خود در اصفهان بنوعی که مرضی خاطر

آن بزرگوار شده مخفی از انظار اعداء نگهداشته محافظت نمود و باین طریق سهل و آسان نیز آن چنان فتنه را خاموش کرد و بالاخره بآن بزرگوار عرض نمود اگر اجازت فرمائید توانم تا دو سال بادولت ایران محاربه نمایم و این امر را بقهر و غلبه نفوذ دهم و میخواست با ایل شاهیسون و بختیاری که تحت اطاعتش بودند شاه را مجبور به تسلیم امر آنحضرت نموده دخترش را بازدواج آن بزرگوار درآرد تا قوت ظاهریه و معنویه توأم شده کشور و لشکر و قدرت و مدنیت ایران را عظمت و شوکتی محیرالعقول حاصل گردد و این امور بر محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی پوشیده نبود ولی سیاست وقت جز بتسامح و عدم معارضه با او اجازت نمیداد گویند وفات فجائی معتمدالدوله در چنین موقع باثر اقدامات سرّیه بود که برای هلاک وی تهیه نمودند و ملاجعفر قزوینی حکایتی بدین مضمون نوشت که چون ملاهای اصفهان بمنظره و محاجّه با حضرت حاضر نشدند و تکفیر نمودند این قضیه بر آن بزرگوار گران آمد و برای امتحانشان بطریق بدیعی مبادرت فرمود و از آنجائیکه دربدو ظهور حسب الامر کلمات حق جدید را با رنگ قرمز مینوشتند و صحف آیات بدیعه بلون مذکور فیمابین بایبه و غیرهم متداول و معروف گشت چنانچه همه میگفتند آثار بایبه برنگ سرخ نوشته است در اینموقع حضرت امر فرمود صحیفه سجادیه را با رنگ قرمز و بر کاغذهای مرسوم نوشتند و صحیفه بایبه

آورده اند که چون در محضر منوچهرخان حسب میلش برخی از علمای اصفهان باحضرت اعلیٰ سؤال و جواب داشتند از آنجمله ملا مهدی خلف حاجی گلپاسی پرسید که آیا خطابات قرآنیّه متوجه است بموجودین و حاضرین فقط پس غائبین را تکلیفی نیست و یا بغائبین و غیر موجودین نیز توجه دارد باوجود اینکه غائبین و غیر موجودین عقلا طرف توجه و خطاب واقع نمیشوند حضرت جواب فرمودند که در پیشگاه علم الهی غیاب و فقدانی تحقق ندارد ملا مهدی نقل قول پدرش را نموده گفت مرحوم آقا چنین فرمودند و معتمدالدوله از عقل او متأثر شده گفت بس است مطلب واضح و معلوم گشت

را با مرکب سیاه بر کاغذ ترمهٔ اعلیٰ بخط نسخ زیبا نگاشتند و هر دو صحیفه را مذهب و مجلد کرده نزد ملاها فرستاده گفتند برای تفکیک حق از باطل آنچه بر شما دربارهٔ این صحائف مفهوم و معلوم است بخط خویش بنویسید و مهر و امضاء کنید تا بر همه معلوم باشد و ایشان بر صحیفهٔ سجادیه بخط خود نوشتند که این کلمات کفر محض و قائل و صاحب آن کافر مطلق است و بر صحیفهٔ بایه نگاشتند که نور صرف و قائل آن تالی درجهٔ نبوت میباشد و منوچهرخان حاکم صافی ضمیر و صاحب قلب منیر بود روزی ملاها را در مجلس طلید و صحیفه‌ها را حاضر نموده با ایشان تکلم کرد در جواب بهمان نوع که نوشتند گفتند پس معتمدالدوله امر داد نسخهٔ از صحیفهٔ سجادیه حاضر کردند و با صحیفهٔ برنگ قرمز مقابله و مطابقه نمودند و کلمات امام سجاد را شناختند و از سرزنش معتمدالدوله خجل شدند و اینمطلب را بحاجی میرزا آغاسی نوشتند و صاحب ناسخ التواریخ ایمان و حمایت معتمدالدوله را از حضرت باینعبارت نوشت که معتمدالدوله در حق باب مشتبه شد و بالجمله گویند منوچهرخان بیش از شش ماه مریض و بستری ماند و در اوائل بیماریش حاجی میرزا آغاسی برای معاندت که با او داشت حکمرانی برای اصفهان معین کرده بفرستاد ولی مأمور مذکور مدت شش ماه در قم و کاشان با کمال بیم و انتظار ماند و جرأت ورود بمرکز مأموریت خود نکرد تا بعد از وفاتش رهسپار گشت و وفات وی در اصفهان بسال ۱۲۶۳ هـ. ق واقع شد و اموالش را دولت ضبط نمود و جسدش را بقم برده دفن کردند و کلماتی در شأن وی از قلم اعلیٰ ضمن توقیع خطبهٔ القهریه و توقیع به محمد شاه مندرج است که حسین نیت و خلوص ایمانش را واضح مینماید و ما صورت توقیع را در بخش سابق ثبت کرده کیفیت اخلاص و حمایت معتمدالدوله را نگاشتیم

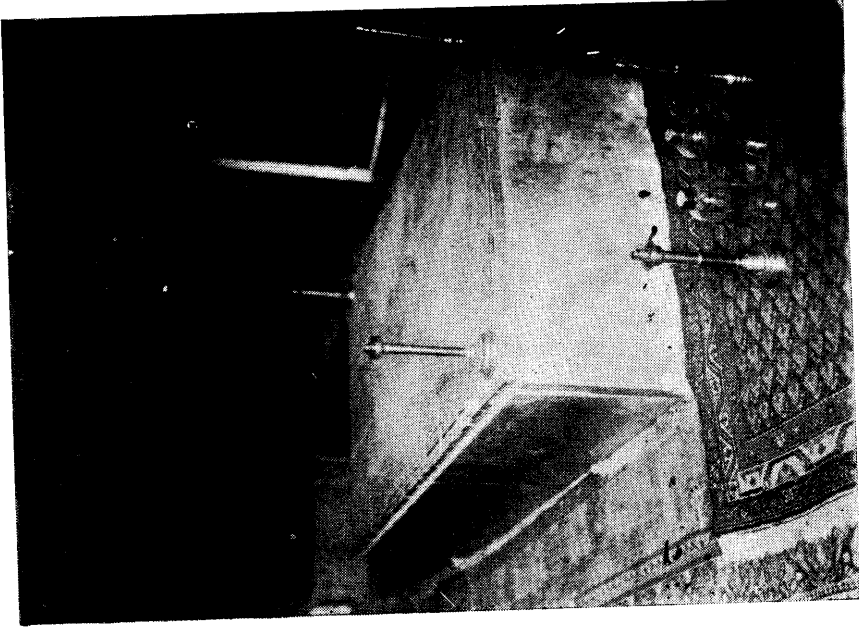
و از علماء و فقهاء آقا میر سید محمد سلطان العالما امام جمعه از ملایان متمول



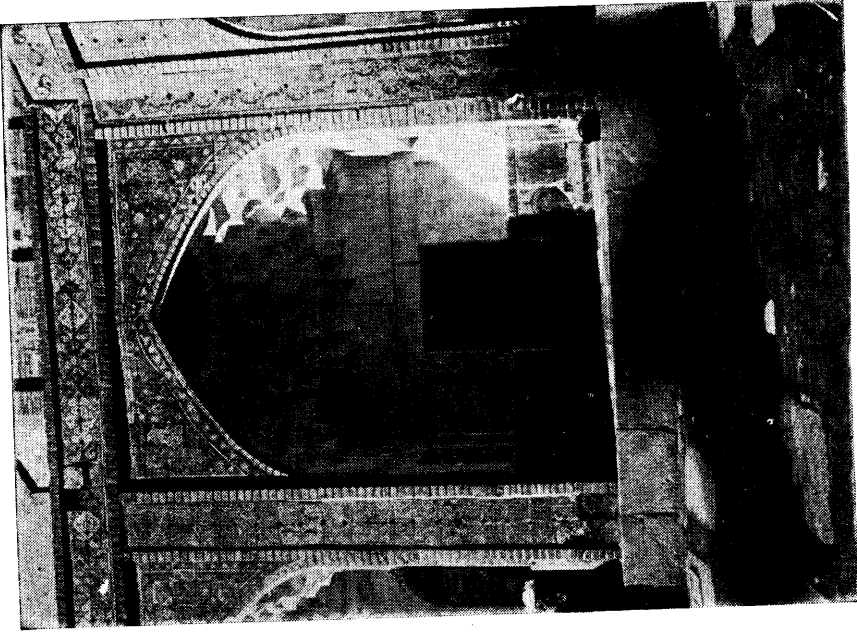
میرسید محمد امام جمعہ اصفہان
مربوط بصفحہ ۹۴



آقا میرزا حیدر علی اردستانی
مربوط بصفحہ ۹۴



مقبره منوچهر خان معتمدالدوله
مربوط بصفحة ٩٤



مقبره منوچهر خان
مربوط بصفحة ٩٤

متنفذ درجه اول نزد دولت و ملت عزت و احترام تام داشت بدرجه ئیکه عزل و نصب حکام اصفهان غالباً بمیل و اراده اش صورت می بست و دیگر ملایان ناگزیر از مراعات جانب خاطرش بودند آورده اند که در اعیاد و دیگر ایام مهمه حسب الرسم در تالار بیرونی عمارتش که حوضی بزرگ در وسطش بود می نشست و انبوه انام از علما و دولتیان و تجار و غیرهم گروه گروه داخل شده مصافحه کرده غالباً دستش را میوسیدند و هر کس مقداری سیب و نارنج و لیمو و غیرها نزدش مینهادند و در جای خود می نشستند و او فوا که را استشمام کرده بحوض پر از آب میانداخت و ساعتی نمیگذشت که حوض مملو از میوه شده میوه ها را میبردند و این عمل چندبار تکرار میسافت و میوه فروشان فوا که آنحوض را در هر روزی در ایام مذکوره بمبلغ صد تومان از امام میخریدند و فروخته انتفاع میبردند و نیز در روزهای مذکور رسم چنین بود که خدام امام برای حاضرین مجلس در سر هر ساعتی مجتمعاً منتظماً شصت عدد قلیان مجلل و زیبا با سر قلیانهای مرصع و مطلا وارد و حاضر میساختند و در طول مدت اجتماع در هر نوبت قلیانها و سر قلیانهای دیگر بعدد و کیفیت مذکور و جلال و زیبایی مشهور بمجلس می آوردند چنانکه هیچ قلیانی بیش از یکبار در مجلس دیده نمیشد و با حضرت ذکرا لله الاعظم در مدت چهل روز که در خانه اش میمان بودند در مراعات و وظائف میهمانداری و در حمایت و تجلیل کوتاهی نکرد و رساله تفسیر سوره العصر را حسب اقتضایش صادر فرمودند تا چون مکتوب آقا سید مهدی امام جمعه طهران که بدستور حاجی میرزا آغاسی در منع و تحذیر نوشت بوی رسید دست از حمایت و رعایت کشید و امام گرچه تا آخر الحیات نزد انام اظهار ایمان نسبت باین امر نکرد ولی با مشاهیر احباب بکمال بشاشت و انبساط ملاقات و در مخاطب و مهالك حمایت نمود و مظلومین را از چنگ ملایان و دولتیان ستمکار رهائی داد و در هر بار که حکومت

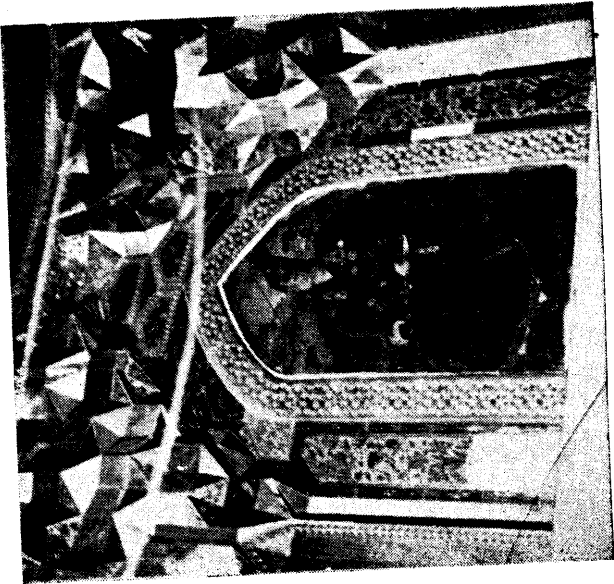
اصفهان از وی منع و ردع و قلع و قمع بابیان را خواست تنی چند از شیخیه تابعین حاجی محمد کریم خان را نشان داد و همینکه عرضه داشتند که این نفوس حاجی محمد کریم‌خانی هستند نه بابی در جواب گفت من بابی را نمی‌شناسم چه که پنهان اند ولی این گروه بابی نابالغ فاسد شده میباشند دروغ میگویند و نفاق میکنند و امام در سال ۱۲۹۱ هـ. ق در اصفهان وفات یافت و برادرش میر محمد حسین امام جمعه شد و شرح احوال و اعمالش را در بخش ششم می‌آوریم.

و از فحول علماء مجتهدین و فضلاء معتمدین ملا محمد تقی شهپر هروی استاد در تدریس قوانین الاصول که میرسید محمد امام جمعه در غالب معضلات مسائل شرعیه از او استمداد و استفاضه کرده امور شرعی و قضائی محضرش بواسطه او اداره میشد و او اظهار ایمان بحضرت ذکرا لله نموده رساله صحیفه العدل را از عربی بفارسی ترجمه نمود و در ایام سجن آذربایجان عرائض بمحضر اعلی فرستاده توقیعات بعنوان وی صادر گردید ولی در بحبوحه قتن و امتحانات الهیه بیم و وهم او را فرا گرفته تغییری در احوالش حاصل شد و چون در کربلا در گذشت احدی از ملایان حتی شاگردانش بر جنازه اش حضور نیافتند و آخر الامر شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی بادت خود غسل و کفن کرده نماز خوانده برده دفن نمودند.

و از مشاهیر بابیان اصفهان میرزا محمدعلی نهری و برادرانش میرزا هادی و میرزا ابراهیم پسران حاجی سید مهدی نهری بن حاجی سید محمد هندی بودند و حاجی سید محمد اصلا از اهل زواره اصفهان در ریعان جوانی مهاجرت بهندوستان نموده با خاندان ثروتمندی از شیعیان آنجا وصلت کرده صاحب مکنت و ثروت بسیار شد و پس از فوتش پسرش حاجی سید مهدی از هند انتقال بنجف جست و دکا کین و خانه ها و حمام و کاروانسرا و غیرها تأسیس نمود و مالک ضیاع و عقار بسیار شد و نهر آبی برای شرب اهالی احداث کرده باینجهت معروف بنهری گشت



میر محمد حسین آغا جمعه اصفهان
مربوط بصفحه ۹۶



منوچهر خان معتمدالدوله
مربوط بصفحه ۹۴

و پیرو عقیدت شیخ احساسائی گردید سپس بموطن خود اصفهان رفته اقامت نمود و محترمه را که بازوجه حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام شهیر قرابت داشت و آنهر دو از شیخیه بودند ازدواج نمود و پسران مذکورش در آنجا متولد شدند و بعد رشد رسیدند و میرزا محمدعلی بکسب علوم رسوم مشغول گشت و در مدرسه کاسه گران شب و روز بسر برد و پس از مدتی برای تکمیل تحصیل عازم عراق عرب شد و بکربلا در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی درآمد و در آنجا تاهل نموده اقامت جست و پسردیگر حاجی سید مهدی آقا سیدهای در اصفهان معروف بقُدس و تقوی و عبادت و انزوا گشت و نزد مالاها از عدول و ثقات محسوب گردید و حجة الاسلام مذکور او را دوست داشته برادرزاده خود خورشید بیگم که دوشیزه تحصیلات علمیه کرده و تربیت دینیه یافته و در خانه اش بود بحباله نکاح وی در آورد و باینطریق آقا میرزاهادی متوقف در اصفهان شد ولی بالاخره او نیز با عائله اش بکربلا رفته مقیم گردید و هر دو برادر از اصحاب و تلامذه سید رشتی و خانواده شان از عائلات شهیره شیخیه در کربلا بودند و ایامی که حضرت باب در کربلا میزیست چند بار آن بزرگوار را حین اداء زیارت امام حسین در باب حرم و نیز در حوزه درس حاجی سید کاظم دیدند و آداب زیارت و حال خضوع و رقت قلب و جلالت مقام آن حضرت و نیز احتراماتی که سید رشتی مینمود نظرشان را متوجه و معطوف داشت و میرزاهادی را مکرراً در دل گذشت که تواند حجت موعود این سید جمیل جلیل باشد تا چون ندای بدیع از شیراز مرتفع شده بسمعشان رسید برادرش میرزا محمدعلی گفت همانا صاحب نداء همان جوان سید شیرازی است و هر دو بعزم شیراز شتافتند ولی در بین طریق خیر یافتند که حضرت بمکه رفته عودت بشیراز میفرمایند و با جناب ملاحسین بشرویه و جمعی از اصحاب و احباب تصادف کرده بعرفان و ایمان کامل کامیاب گشتند و بالاتفاق باصفهان رفتند و بعداً روانه

شیراز شده چندی بزیارت واستفاضه از حضرت برخوردار گردیدند و همینکه فتنه در شیراز برخاست حسب الامر بیرون آمدند و میرزا هادی بکربلا برگشت و میرزا محمدعلی باصفهان مراجعت و اقامت نمود و بپود تاخبر فوت زوجه اش در کربلا رسید و دیگر عودت بکربلا نکرده در وطن بمدرسه کاسه گران اقامت جست و دختر حاجی آقا محمد نام از تجار را ازدواج کرد و میرزا هادی نیز از کربلا باصفهان وارد شد و در ایام توقف حضرت در اصفهان مکرراً درک زیارت و استفاضه کردند در خانه برادرشان میرزا ابراهیم که نسبتاً مالدار بود ضیافت نمودند و خود حکایت آوردند که میرزا محمدعلی تا آنهنگام فرزندی نداشت رجا کرده حسب اشاره از سوؤر مبارک خورد و محترمه کریمه منیره خانم که در بخش پنجم شرحی از احوال میآوریم منعقد و متولد گردید و میرزا ابراهیم در عین حال شهرت بایمان بدیع نیافت و آقا میرزا هادی بعداً در ایام سجن ماکو بعزم زیارت رفته بآرزوی خویش رسیده عودت باصفهان نمود و زوجه محترمه اش خورشید بیگم که در کربلا نزد سید رشتی تلمذ کرده دارای مقامات عالیه علمیه دینیّه گشت پس از وفات سید نزد جناب قره العین تلمذ و ارادت گرفته بانقب شمس الضحی مشهور شده مصاحبت و معاشرت مدید و عرفان و ایمان اکید یافت و نوبتی که اعدا در کربلا بعزم تعرض بآنجناب شورش کرده بخانه اش هجوم بردند او را باشتباه گرفته سنگسار نمودند و هنگام مهاجرت آنجناب از کربلا بیغداد و سپس بایران همه جا تا قزوین ملازم موکب بود و میرزا هادی از سفر ماکو مراجعت کرده در قزوین ویرا یافته باخود باصفهان برد و چون امر علیکم بارض الخاء بباییه رسید هر دو برادر از اصفهان عازم مشهد شدند ولی هنگامی ببدشت رسیدند که فتنه خراسان خاتمه یافته جمعی از اصحاب در آنجا مجتمع بودند و واقعات را بسر بردند تا در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران بمیرزا هادی ضرب و صدمه شدید رسید و دو برادر خود را

بکناری کشیده درخرا به پناه گرفتند و بنوعی که در بخش سابق آورديم ميرزا هادی متوفی و مدفون گشت و نبیل زرندي چنین نوشت که ميرزا هادی بعد از بدشت تا اشرف (به شهر) با حضرت قدوس بود و در آنجا بوی امر فرمودند که در حزب جناب باب الباب از خراسان بمانندران ورود نماید ولی در همان ایام در دهات نزدیک بازفروش مريض شده در مسجدی بی معین و پرستار وفات کرد و بالجمله ميرزا محمد علی تنها بطهران و اصفهان برگشته کما کان اقامت نمود و خورشید بیسگم شمس الضحی نیز در اصفهان مقیم شده بتبلیغ همت نهاد و ميرزا محمد علی پسران ارجمند ميرزا ابراهيم را که بعداً به مقاماتی رفیع رسیدند هدایت نمود و از آنان دودمانی جلیل در این امر بدیع پایدار گردید که سالها برقرار و نامدار شدند و بانوار عظمت و شهرت درخشیدند و از ميرزا ابراهيم چهار پسر و از ميرزا محمد علی يك پسر و سه دختر و از ميرزا هادی پسر و دختری باقی ماند و ما خاتمت احوال سعادت اشتمال اینخانواده را در بخش ششم مینگاریم ،

دیگر از متقدمین بایه اصفهان حاجی سید جواد از اهل علم و فضل و از خاندان علماء و معتقد شیخ احسائی و سید رشتی بود و مانند دیگر همروشان شب و روز در انتظار ظهور موعود می‌شمرد و پیوسته نداء بدعاء ندبه مرتفع میکرد و چون از برخی منجمین بشارت ظهور در سال ۱۲۶۰ شنید و احادیث دالّه بر معانندت و معارضت ملایان و فقها را در کتب اخبار و آثار دید از مال خود احتیاط و نگرانی داشت و بیانات و علامات وارده در حق آنحضرت از قبیل مفلج الثنایا . . . و فی خده خال . . . و فی ضحکه صوت و امثالها را در ضمیر گرفت تا از عرفان و ایمان محروم نماند و تقریباً سی و هشت سال داشت که سال ۱۲۶۰ در رسید و ندای ظهور را از افق شیراز بشنید و بشتاب تام قطعه ملکي را فروخته بعزم حج رهسپار شیراز گشت و از حالات حضرت مستفسر گردیده دانست که بعزم مکه سوی بوشهر رفتند

پس بدانسو شتافت وهنگامی رسید که حضرت با کشتی سوی مسقط روانه بودند و با اولین کشتی روانه گردیده در مسقط ورود نمود و دانست که در خانه والی اقامت دارند لاجرم غسل و تنظیف و تجدید لباس و تعطیر کرده بخانه والی درآمد و حضرت را در حجره با والی در حالیکه غلام حبشی با بادزن باد میزد یافت و او را امر بجلوس فرمودند و علامات مذکوره را در آن بزرگوار دید و در اثناء که عمامه را از سر اندک حرکت دادند خال را نیز مشاهده کرد و مؤمن و منجذب گشت و سپس در مواقع متعدده طی مسافرت فائز بحضور گردیده بر عرفان و بینائی بیفزود نوبتی در مجلس روضه خوانی حال بکاء و تکرار عبارت بابی انت و امی یا ابا عبدالله و نهی روضه خوانرا از اینکه از نص حدیث خارج شده از خود تصرفاتی نماید مشاهده کرد و نوبتی در مجلس ضیافت که پلو کشمش مهیا بود سؤال از تناول آن نمود جواب فرمودند بأسی نیست و نیز سؤال از طریق عرفان بآنحضرت کرد فرمودند آیا بشیخوسید چگونه عرفان یافتی عرض کرد از طریق معاشرت فرمودند اینجا نیز بهمین طریق رفتار کنید و نوبتی بزیارت آنحضرت رفت و حضرت قدوس حاضر بوده تلاوت آیات بدیعه مینمود و خواست قطع نماید و آنحضرت امر بادامه فرمودند و حاجی سید جواد نظر بحدیث ماثور که اسامی اصحاب در صحیفه نزد حضرت قائم مسطور است از ثبت نام خود پرسید جواب فرمودند که نام تو در صحیفه ثبت است و نیز چند بار در جمعیت فزون از شمار حجج و ناسکین که در آنسال حج اکبر باعمال مشغول بودند بنظر دقیق نگریست و همه را ناچیز دیده آنحضرت را حیّ قدیر و قائم بی نظیر مشاهده کرد و بالجمله بعد از اتمام مناسک و اعمال دریا کشتی مراجعت کردند و حاجی سید جواد در بوشهر از آنحضرت اجازت گرفته از طریق بصره بزیارت اعتاب ائمه عراق رفت و چون باصفهان برگشت پیوسته لسان بمدح و وصف آن بزرگوار کشوده داشت و مورد تعرض و تعدی

جهال و متعصین بود و مآل احوال او و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم .
و دیگر آفاسید عبدالرحیم که نخست بملاقات و مکالمه باجناب بابالباب
در آنجا ایمان حاصل کرد و در ایام اقامت حضرت در خانه امام جمعه متوالیاً فائز
بلقاء آن بزرگوار شده مزید ایمان یافت و در بدشت حضور داشت و در ایام ارتفاع
هنگامه قلعه مازندران بعزم نصرت اصحاب رفت و حسب الامر بابالباب مأمور
بسیر و تبلیغ در اطراف مازندران گشت و نیز کراراً با قره العین در ایام آزادیش و
هم در ایام توقفش بخانه محمودخان کلانتر طهران ملاقات نمود و نیز توقیع مشهور
المهزّه از قلم عالی برای وی صدور یافت و خاتمه احوالش را در بخش ششم
می آوریم .

و دیگر از معارف بابیه اصفهان حاجی محمد رضا بن حاجی زین العابدین
جوهری کاشانی از تجار محترم در اصفهان و بغداد و غیرهما مراکز تجارت داشته
زوجات متعدده اختیار کرد و بسا از ایام سال را در بغداد بسر میبرد و بمقتضای
اخلاص در عقیدت غالباً ظهور موعود منتظر در خاطرش میگذشت و شبی در عالم
رؤیا حضرت صاحب العصر والزمان را در حرم مطهر امام شهید حسین بن علی (ع)
مشاهده کرد که با کمال و جمال و ادب و احترام تام مشغول باداء زیارتست و
قطرات اشک از دیدگان مبارکش جاری میباشد و بوی اظهار ملاطفت و عنایت
فرموده باخود بسفر حج همراه برد و یکسال بعد از رؤیای مذکور در ایامی که
حضرت باب اعظم در کربلا بودند در حرم امام حسین زیارت آن بزرگوار رسید
و عین آنچه را که در عالم رؤیا دید و از لسان آنحضرت شنید مشاهده و استماع نمود
و عاشق دلباخته گردید سپس چون بعزم حج روانه مکه گشت همسفر باحضرت
واقع شده در مواقع عدیده بشرف حضور رسیده ایمان و انجذاب یافته بایران عودت
نمود و شیفته جمال محبوب بوده همه جا از خوارق عادات و کمالاتش بیان میکرد

لذا دچار تعرضات و بلیات بسیار از اعداء خصوصاً از اقرباء و خویشاوندان خود گردید و خسارت شدیده بامور تجارتش وارد شد و در فتنه سال ۱۲۶۶ ه. ق در طهران بتفتین منتسببیش گرفتار گماشتگان دولت شد و بحبس انبار افتاد و مدت پانزده یوم در کمال شدت و مشقت بسر برد تا بواسطه شفاعت شخصی از ارامنه که با وی دوستی داشت ببذل مبلغ چهار هزار تومان از خطر قتل رهایی یافت ولی بنام بابی مشهور و پیوسته معرض تعدی و تطاول جمهور بود و گاهی در اصفهان و کمره و گهی در بغداد و غیره بسر میبرد و پس از واقعه شهادت کبری بغایت متأثر و متغیر الحال گشته بیش از پیش مورد تعرضات خویشان پرنیش خویش گردید و بسال دیگر سفری ببغداد نموده مراجعت بایران کرد و گرفتار دولتیان گردیده محبوس و مقتول گشت و تفصیل آنرا در بخش لاحق ضمن شرح واقعه مذبحه سال ۱۲۶۸ مینگاریم و دارالتجاره و املاک و اموال و خانه های ویرا که در بلاد متعدده از بغداد و کمره و طهران و غیرها داشت معاندین از خویشان از قبیل خواهر و خالوزاده و غیرهم تصرف کردند و حکام و دولتیان و مردم دیگر نیز از آن کالا حصه بیغما بردند و سن حاجی در آن هنگام متجاوز از سی و چهار سال نبود و از ما بین اولاد متعدّدش يك پسر و دختر در این امر ناهور شدند و از پسرش که آقا محمد جواد نام داشت خاندانی در امر ابهی برقرار ماند و دخترش آغا بیگم مشهور بانقب ارباب زوجه آقا میرزا مؤمن از شهیرات مؤمنات بود و آقا میرزا مؤمن و زوجه مذکوره اش هر دو بغایت قوّت ایمان و استقامت متصف بوده تحمل مشقات بسیار در راه عقیدت نمودند و آقا بیگم در سال واقعه مذکوره در بدایت جوانی بحباله نکاح آقا میرزا مؤمن مذکور در کاشان میزبست و حاجی محمد رضا هنگام رفتن از اصفهان بطهران چون بکاشان رسید محض احتیاط از مردم در باغی بیارمید و آقا فتح نام مستخدم خود را فرستاده بدختر و داماد خبر داد و آنان لمحّه چند بیدار پسینش

نائل گشتند و نیز چون در سر پل قرب بلده قم گماشتگان دولت حاجی را گرفتار کردند اسبش را بفتح مذکور داده امر نمود که بسرعت بکشان نزد آقامیرزا مؤمن رفته باو گفت که حاجی یقیناً در خطر خواهد بود و لازم است بکمره رفته رقیه نام زوجه میرزا یحیی ازل را که بحاجی سپرده بود و نزد وی در کمره میماند با خود بعزم مازندران برده بقوم و عشیرتش تسلیم دهد و آقا میرزا مؤمن نیز چنان نمود و بیان احوالشان را در بخشهای لاحقه میآوریم.

و دیگر از معارف بایمان اصفهان میرزا حیدرعلی از سادات اردستان پسر خواهر میرزا محمد سعید فداء شاعر شهیر بود و در وطن بملکداری و زراعت و فلاحت میزیست و هنگام ارتفاع صیت امر جدید در اصفهان بواسطه ملا حسین بشرویه فائز بایمان گردید و سبب هدایت جمعی در اردستان گشت و ایامی که حضرت ذکر در اصفهان بخانه میر سید محمد امام جمعه اقامت داشتند چندین بار شرف حضور نزد آن بزرگوار یافت و ما در بخش سابق عزیمت با شش تن احباب اردستانی برای النجاق باصحاب خراسان و سپس رفتنشان بقاعه مازندران و شهادت همهران و کیفیت استخلاصش را نگاشتیم و در هنگام واقعه شهادت کبری در اردستان بود و خانمه احوالش را در بخش ششم میآوریم.

دیگر از مشاهیر بایمان اصفهان ملا علی اکبر اردستانی از تلامذه آخوند ملا صادق مقدس در اصفهان بود و هنگامی که مقدس بواسطه جناب ملا حسین بشرویه فائز بایمان بدیع گشت ملا علی اکبر نیز ایمان آورده بانفاق استاد بشیراز شتافت و بنوعی که در بخش سابق آوردیم مورد سخط و مجازات حسینخان والی فارس شدند و ملا علی اکبر پس از آن واقعه مراعات احتیاط و تحفظ را از دست نداد و در مواقع خطر داخل نشد و سالها بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشت و تنه احوالش را در بخش ششم مینگاریم.

و ما در بخش سابق جمعی از مشاهیر مؤمنین و شهداء متقدمین اصفهان مانند میرزا محمد رضای پای قلعه و استاد آقابزرگ شهید و پسرانش و ملا جعفر گندم پاك كن شهیر و غیر هم را نام بردیم و آقا عبدالحمید خلف ملا جعفر پس از پدر در امر بدیع سالها مشهور بود و در بخشهای لاحق جمعی دیگر از آنان مانند آقا سید اسمعیل ذبیح زواره و سید محمد اصفهانی معروف و غیر هما را شرح احوال خواهیم نوشت و عدّه بایه ئیکه از اهل اصفهان در موکب جناب ملاحسین باب الباب بمازندران رفتند موافق تاریخ میمیه مهجور زواره چهل و هفت تن بودند و نیل زرنندی عدّه از آنان را که بشهادت رسیده اند بانضمام شش تن شهداء اردستانی سی و شش نفر یاد نمود .

و از جمله چهل و هفت تن مذکور استاد جعفر بناء از بقیة السیف که مابین شهداء بر خواسته خود را بوطن رساند و حیات طولانی یافته در اصفهان خاندانی گذاشته متوفی گردید و ابوالحسن چیت ساز در اصحاب زنجاب داخل شده بشهادت رسید .

و از استاد قربانعلی معمار که با دو پسر و دو خواهرزاده بنوع مذکور در بخش سابق ضمن اصحاب قلعه طبرسی بشهادت رسید دو پسر بنام آقا محمد علی و آقا حسینعلی در وطن برجای ماند و اول بعلت شدت تعرض اعدا بطهران مهاجرت و سکونت کرده در گذشت و ثانی بجهت شدت تأثر از فراق پدر و برادران و بنی عمه بیمار شده وفات یافت و زوجه استاد قربانعلی با سه دختر باقی مانده مورد تعرض و تعدی معاندین از دولت و ملت گشتند و استقامت ورزیدند و یکی از دختران را آقامیرزا عبدالله و دیگری را شیخ سامان که وصف الحالش را میآوریم بزنی گرفتند .

و میرزا عبدالله در ایمان مشهور بوده بقیض زیارت حضرت اعلی در خانه

ضمیمهٔ اوضاع اصفهان

دیگر آقامحمدحسین اردستانی در اصفهان بواسطهٔ جناببابالباب فائز بایمان شد و از شدت عشق و انجذاب بشیراز شتافته بفیض زیارت حضرت ذکرالله الاعظم رسید و دست از ذیل عظمتش رها نکرد تا هنگام مهاجرت باصفهان در خدمت آن بزرگوار مهیا و همراه شد و پیوسته در طریق اطاعت از او امر مبارکه جانب بر کف اخلاص حاضر داشت و در ایام سجن ماکو طلاق فراق نیاورده زمام اختیار از دستش رها شد و خویش را بسجن رسانده بزیرت رسیده عودت نمود و چون امر علیکم بارض الخاء صدور یافت با میرزا حیدرعلی و پنج دیگر از بایان اردستان بصوب مشهد شتافتند سپس در موکب جناب بابالباب ببقعهٔ طبرسی وارد شده دفاع و جهاد نمودند و بالاخره در معرکهٔ نهم ربیع الاول زخم منکری از سپاهیان یافته در حوالی معسکر بیفتاد و لشکریان ویرا دستگیر کرده نزد مهدیقلی میرزا بردند و هر قدر استنطاق کرده سعی نمودند که از عدت و عدت و مراکز مددهای واصله بقلعه باخبر گردند اطلاعی از او بدست نیامد و شاهزاده در غضب شده سقط و دشنام گفته ویرا تهدید بقتل نمود و او اظهار کمال مسرت و آرزوی شهادت کرد لاجرم شاهزاده ویرا تسلیم در خیمان داد تا بقتل برسانند و همینکه بقتلگاه برده از او پرسیدند که چه نوع از کشته شدن را خوشتر دارد جواب گفت نوعی از قتل که شدید تر است پس ناگهان یکی از سفاکان بیرحم دهانه تفنگ بر چشم راستش نهاده آتش داد و گلوله سرش را متلاشی کرده مغزش را پاشاند و اینگونه احوال اصحاب قلعه موجب حیرت و اندهانش اعداء بود و لذا انتشار یافت که اینجماعت معتقدند بعد از کشته شدن بزودی بازگشت باین عالم نموده زندگی پر از مسرتی از سرگیرند و انتقام از دشمنان کشند و لذا موت را موجب حیاتی برتر شمرند و از آن نهراسند بلکه رانگ و شائق اند.

و از جمله علماء بیان در توابع اصفهان حاجی ملا محمد بن ملا محمد رضا مجتهد خونسار هنگامیکه در عراق عرب مشغول بتحصیل علوم دینیہ بود و در بسیاری از شبها با وجوه علما در مسجد سهله و غیرها متہجد شدہ با تضرع فرج آل محمد میطلبید در سال ۱۲۶۱ چون حجاج از مکہ برگشتند خبر دعوت حضرت باب را آوردند بیدرنگ عودت بوطن نموده در مسجد پدر بامامت جماعت پرداخت و اخبار و بشارات امامیہ راجع بظہور قائم موعود را بسمع اہالی رساند و پس از چندی توقیعی از حضرت رسید کہ موجب اشتعال ایمانش گردید و علناً بشارت ظہور مہدی داد تا هنگامیکہ اخبار تبعید و سجن حضرت از جانبی و تصدیق و اقبال کثیری از علما از جانبی دیگر بیامد و جوش و خروش و شورش در مردم پدید گشت و شکایت باحتشام الملك حکمران بردند و او را بمرکز حکومتش گلپایگان کشیدہ حبس و زنجیر کرد ولی والد مذکور و دیگر علماء و صلحاء و سادات شفاعت نمودند و مستخلص گردید و امامت و مسجد را بوالد وا گذاشت و بخدمت در جمع مؤمنین پرداخت تا آنکہ شہادت عظمی واقع شد و شرح خاتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم .

امام جمعه رسید و حین صدور امر اجتماع در خراسان باجمعی از مؤمنین بشتافت و در بدشت و نیالا نیز حضور یافت و با آقا محمد قاسم از خویشان و آقا میرزا محمد علی نهری و آقا محمد تقی بیدآبادی و آقا محمد حنا ساسب بعزم قلعه طبرسی رفتند ولی بعلت محاصره بودن اصحاب ممنوع ماندند و آقا عبدالله بوطن باز آمد و خاتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

و خاندان آقا محمد علی یزدی چون زوجه اش از مؤمنات بامر بدیع شد همگی در ایمان پایدار گشتند چنانکه یک پسرش در ایام اقامت حضرت باب اعظم در اصفهان پیوسته ذهاب و ایاب به حضر مبارک داشته مجذوب گردیده پس از چند سالی در گذشت و دو پسرش محمد رضا و محمد تقی چنانکه در بخش سابق آوردیم در قلعه طبرسی بشهادت رسیدند و شرح احوال باقی خاندان را در بخش ششم می آوریم .

و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از مؤمنین در آن حدود برجای بودند و زوجه منقطعه فاطمه نام که حضرت ذکرا لله در اصفهان اختیار کرد پدرش ملاحسین ذا کر مصائب اهل بیت رسالت و برادرش ملا رجبعلی قهیر و ملا علی محمد سراج همگی از بایبه اصفهان بودند و آنه ظالم هنگام اعزام از اصفهان البسه و مصاریف لازمه بمنقطعه مذکوره داده او را مخیر داشت که یا بشیراز رفته در خانه با حرم محترمه زیست نماید و یا در اصفهان با پدر و خاندان خود بماند و او شق دوم را اختیار کرد لذا در آن باد بماند و خانه احوالشان را ضمن بخش ششم می آوریم .

بسطام بشهرت نام ملا علی نانی من آمن و شهرت بدشت در این امر شهرت یافت اما ملا علی اهل قریه از توابع باد بود و در وطن تحصیلات ابتدائیه کرد در آغاز جوانی بعلت شدت علاقه ابوین و خویشان از دواج نموده صاحب عائله

گردید و تکمیل تحصیلات در مشهد و خراسان نمود و بحکم تجسس و طلب شدید پی تفحص از حقائق دینیه گرفته اخلاص در ایمان و زهد و تقوی و عبادت ویرا سبب ارتباط با یکی از علمای شیخیه گردید و بدینموجب پیرو شیخ و سید شده علاقه محبت و مراسله با سید یافته عائله را در وطن بر جای گذاشته بکربلا شتافت و هفت سال ملازم سید شده درك فیض کرد و پدر و خویشانش بدانسو شتافته با تحصیل اجازه استاد ویرا بوطن باز آوردند ولی ادامت اقامت نتوانست و باز بهحضراستاد برگشت و در هنگام وفاتش حاضر و اشك از دیدگانش جاری بود و برای من یقوم بتجسس و طاب سائر گشت و در سال اول ظهور بشیراز رفته بنوع مذکور در بخش سابق بعرفان و ایمان بدیع رسیده ثانی حروف حی گردید و در توقیعی صادر از قلم اعلی در شأنش چنین مسطور است فان فی عباد الله عباد اذا سمعوا آیه یؤمنوا كما آمن علی البسطای سلام الله علیه باستماع آیه واحده من دون طلب بینة من غیرها و نیز در صورت زیارت مفصلی مشتمل بر وظائف و آداب مخصوص که آنحضرت باو داد تا مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین را در نجف زیارت نماید این آیات مندرج میباشد اللهم انی اشهدك بما قد عرفت من دعوة سر المؤمن هذا علی البسطامی الذی قد قطع سبيله علی الصراط الاکبر بجمودك اقرب من الوصل سئوال سبیل العبودیة فی الورد علی حرم آل الله سلام الله علیهم احببت بان اجیبه باذناک الاکبر جهراً لسا قد علمت حبه لبابک و طاعته لنفسک انک قد کنت علی کلشیء شهیداً فوق اللهم اهل الباب الی ذلک السبیل للمآب فی نقطة الامر من هذا النور المستسر بسر الاحباب فانک علی کلشیء قدير و انک قد کنت بالعالمین محیطاً و ما لعلی حسب دستور آنحضرت ببوشهر نزد خال رفت و از آنجا بکربلا و نجف شتافته نشر دعوت بدیعه نمود و توقیع رفیع را بشیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر رساند و او استکبار کرده بانکار و عناد برخاست

پس توقیعی دیگر از قلم اعلیٰ خطاباً للشیخ صدور یافته در حق ملا علی چنین فرموده اند
انا بعثنا علیاً من مرقدہ وارسامناہ الیک لو عرفتہ لسجدت بین یدیه آنجناب در کربلا
ونجف با شہامت و اخلاص نادر النظیر بابلاغ امر جدید پرداختہ جمعی کثیر را
مہتدی ساخت و جماعت ملایان بمعانددت و مخاصمت برخاستند و شور و هیجانی در
عوام انداختند و حکمران دولت عثمانی در کربلا ویرا اخذ و حبس نمود سپس با
کتب و آثارش ببغداد روانہ داشت و والی بغداد مدت شش ماہ آنمظلوم را حبس
وقید کرد و در آنمدت آثاری را کہ با او بود جمعی از اہالی بغداد و کاظمین و
غیرہما مطالعہ نمودہ منجذب شدند و برخی با او در محبس ملاقات مکرر کردہ
ایمان آوردند و روز بروز اشتہار و انتشار بر مزید شد و باینطریق گروہی از
ایرانیان و اعراب ساکن بغداد و دیگر محال عراق از طبقہ ملایان و غیرہم در ظل
امر بدیع قرار گرفتند کہ نام و مقام جمعی از ایشان در مطاوی بخش سابق و درین
بخش مسطور است از آنجملہ شیخ بشیر نجفی از طبقہ علماء سنت و جماعت در سن
ہفتاد سالگی بود دیگر شیخ سلطانی و جمعی از ہمراہانش در کربلا و نیز
سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید علی بشر و جماعتی با او در قصبہ کاظمین
و نیز شیخ محمد شبل و سید محسن کاظمی و شیخ صالح کریمای و جماعتی از اہل
قری مانند شیخ عباس و ملا محمود و عبدالہادی و مہدی و غیرہم و بالاخرہ
والی مجلسی از علما فراہم ساخت کہ شیخ نجف بن شیخ جعفر و شیخ موسی از
نجف و سید ابراہیم قزوینی شہیر از کربلا و شیخ محمد حسن یس و شیخ حسن
اسداللہ از کاظمین و سید محمد الوسی مقتی و سیدعلی نقیب الاشراف و محمد امین
واعظ و شیخ محمد سعید مفتی شافعیہ و غیرہم حضور یافتند و جناب ملا علی را حاضر
ساختند و با او محاجہ و مناظرہ نمودند و او اشاعہ ایمان و اذاعہ برہان را
باعلی مافی الامکان بیابان برد و فریاد ام ولا نسلم از ملا ہا بلند شد گونه ہا سرخ

وخیشوم ها پراز باد و رگهای گردن سحابر گشت واگر نه دره حضرت والی بود داد
دل از آنمظلوم میگرقتند و ناچار بتکفیر قناعت کرده حکم نفی و اعدام دادند و
والی ویرا در محبس نگهداشته ماوقع را بدربار اسلامبول آگهی فرستاد و حکم

چون در سنه ۱۲۶۰ هجریه مرحوم ملاعلی بسطامی از شیراز بکربلا عودت فرمود
و خبر تشرف خود وسائر احباب را بمعرفت باب اعلان نمود شورش وهیجانی عظیم
در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر بورع و تنفوی و مکانت مرحوم بسطامی
شائع و منتشر گشت ولکن جناب ملاعلی فقیه بذکر لقب آنحضرت اکتفامینمود و از ذکر
اسم ابا و امتناع کلی میفرمود و میفرمود باب ظاهر شده و ما بحضرتش مشرف شدیم ولکن
مارا از ذکر اسم مبارک که او کیست و از چه سلسله است و نام و نشان حضرتش چیست
نهی فرموده عمیقربندای او مرتفع شود و اسم و نسبش بر کل معلوم گردد خلاصه
ولوله غریبی در عراق ظاهر شد و در جمیع مجالس ذکر ظهور باب بود و هر کس چیزی
میگفت و هر کس در اینکه باب کیست گمانش بشخصی میرفت و جانی که هیچکس گمان
نمینمود نقطه اولی جل ذکره بود زیرا بسبب حدائت سن و اشتغال بتجارت احدی این
گمانها را در حق ایشان نمی کرد همه بالاتفاق گمان میکردند و یا اینکه واثق و خاطر
جمع بودند که باب علم الهی باید از بیوتات علم و معرفت باشد نه از صفوف اهل کسب
و تجارت و اکثری خاصه شیعیان گمان مینمودند که او البته یکی از اکابر تلامذه سید
رشتی اعلی الله مقامه است باری بشارات جناب ملاعلی سبب اختلاف علمای عراق و
هیجان عامه گشت و کیفیت بعرض والی عراق رسید و والی حضرت بسطامی را از کربلا
ببغداد طلبید و امر بحبس آنحضرت فرمود و در حبس نیز باخبار خاق و نشر آثار مبارک
میرداخت و حبس و منع سبب خوف و زجر آنجناب نگشت اخیراً بعد الاخذ والرّد
حضرت بسطامی را بقتطنطنیه ارسال داشتند و در اثنای طریق ویرا بر تبه شهادت رساندند
میرزا ابوالفضل گلپایگانی نقل قول از حاجی سید جواد کربلایی

سلطانی صدور یافت که آنمظلوم را تحت الحفظ روانه دارند لذا بدستور والی
عدۀ از سواران شدیدالتعصب و بیرامقیداً تحت المراقبه از طریق موصل بنام قسطنطنیه
بردند دیگر خبری از وی نشد و بعداً خبر رسید که در حبس کرکوک این جهان را
بدرود گفت و ما کیفیت ایمان مؤمنین میامی خصوصاً ملا مردانعی و شهادتشان
را در قلعه مازندران و کیفیت احوال ملا عیسی از بقیة السیف آنقلعه را در بخش
سابق آوردیم.

و اما بدشت از قراء تابعه برای واقعات مهمه که در ماه چهارم سال ۱۲۶۴
ه. ق در آنجا رخ داد از مواقع شهیره تاریخیۀ این امر گشت چه که حضرت قدوس
و قرة العین و جمعی از مؤمنین که هشتاد و یک نفر بودند مدت ده یوم در آنجا
اجتماع یافتند و جمال اقدس ابهی حضور داشته تمامت مصاریف را عهده فرمودند
و سه باغ که یکی محل استقرار عزت و جلال و دیگری محل اقامت جناب قدوس
و سوم محل توقف جناب قرة العین و عدۀ از احباب قزوینی بود مشهور و نامدار
میباشد و ندای طاهره با قدرت باهره و آثار ظاهره و داعیه علم الهی و مقام کریمش
از طرف حضرت نقطه اولی باوج ارتفاع و شهرت رسید و موافق مذاق و روش خود
بکسر تقالید و حدود و حل اوهام و قیود قیام کرد و ندای روحانیت و معنویت حضرت
قدوس و مقام منبع شاخش از طرف آنحضرت مرتفع و مشهور بود و جمعیت احباب
عدۀ پیروان طاهره و کثیری اصحاب جناب قدوس شدند و در ظاهر مناظره بین
طرفین بحد شدت رسید ولی پس از انقضاء ایام بالفت و التیام و حسن ختام منتهی
گردید و از بدشت در حالیکه آندو در دو طرف هودجی قرار داشتند و جمعیت
احباب سواره در اطرافشان بودند سرودها و اشعار ایمانیه جذیبه طاهره را تغنی
میکردند عازم مازندران گشتند و در نیالا هجوم و سنگسار اعداء موجب تفرقه شان
گردید و واقعات کسر حدود در بدشت نه تنها باعث تعرض و هجوم اعدا و شیوع

کذب و افترا برای اصحاب بدشت خصوصاً جناب طاهره گشت بلکه موجب انده‌اش و تشمت احباب مجتبعین آنجا گردید و آنانکه حضور نداشتند نیز پس از استماع واقعات مذکور حسب مذاق و مشرب خود بردو حال شدند آورده اند جناب ملا حسین بشرویه که حلقه اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت و در بدشت حاضر نبود همینکه واقعات مذکور بسمعش رسید چنین گفت اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را باشمشیر کیفر مینمودم و از آنجائیکه بیان واقعات مذکوره در بخش سابق و هم در این بخش مفصلاً مسطور است در اینجا تکرار نکرده بنقل نبذه از تاریخ ملا محمد نیل زرنندی اکتفا مینمائیم و مضمون آن چنین است هر یوم لوحی نازل میگردد و میرزا سلیمان نوری برای احباب میخواند بعد از انقضاء چند یوم از مصدر امر برای هر نفسی اسمی جدید عنایت شد بنحو قرعه جمیع آن اسامی که از قلم اعلیٰ مرقوم و مکتوم برهبریک معروض که یکی را بردارد و بگشاید بهر اسمی که مقسوم آمده بدیگران اعلان نماید که بآن اسم موسوم است تا کل یکدیگر را با اسم جدید بخوانند از آن یوم اهل آن مجمع جمال ابهی را با اسم بهاء و طلعت اخری را با اسم قدوس و ورقه منجذبه را با اسم طاهره نامیدند و الواح منزوله از طلعت اعلیٰ نیز از آن یوم با اسم معینه در آن یوم برای هر

در منزل بدشت که یکفرسخی بسطام است میان ملا محمد علی و قره‌الین ملاقات حاصل و باهم در خصوص نشر امر باب مشورت‌ها داشتند و قره‌الین بر منبر میرفت و بی‌برده نطق میکرد که تکالیف قلبیه منسوخ و احکام جدیده را پس از غلبه تام وضع خواهد کرد و اکنون ایام فترت است در آنجا جماعتی از مردم مسلم متنفر و فرار اختیار کردند آنکاه باتفاق حاجی محمد علی راه مازندران پیش گرفت تا در اراضی هزار جریب باهم دریک محل بودند مردم برایشان تاختند و اموالشان را غارت کردند از آن پس حاجی طریق بار فروش پیش گرفت و قره‌الین با مریدان در دهات و قصبات مازندران دعوت مینمود .

خلاصه کلام ناسخ التواریخ

نفسی از آن هجمه نازل گردید چنانکه بعد از حکایت بدشت شکایت حضرت طاهره مطهره را مقدسین بساحت اعلیٰ معروض داشتند در جوابشان نازل چه گویم من در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده بعضی را چنین اعتقاد بود که آن اسماء از سماء قلب طلعت قدوس از برای آن نفوس نازل شده و بعضی از جناب طاهره میدانستند و از آنجواب که از ساحت اعلیٰ نازل شده چنین مستفاد گردید که من الله بوده و محض عدم مصالح وقت براهل آن اجتماع معین نگشت و نامعلوم ماند باری هر یومی از ایام صنمی از اصنام مکسور و حجابی و محروق ولی بمثل نزول اسماء محل آن احکام و اوامر معلوم نبود و هر کس بهر ستمی که مائل بود منسوب می نمود... و بالجمله جانمازها که همیشه مبسوط بود چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آنروز رویهم میگذاشتند شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند... در آنروز اصحاب بر سه رأی شدند بعضی جناب طاهره را مفترض الطاعة دانستند و بس و بعضی حضرت قدوس را بنوعی که حق واقع نیز چنان بود او را نفس طلعت اعلیٰ دانستند و برخی هر دو را حق و آن اختلاف را فتنه برای امتیاز گل از خار میدانستند... باری چند یوم باین منوال گذشت تا جمال ابهی اصلاح ذات البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتش باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضراء نازل شده میرویم تا آنحضرت را در کشتن دجال نصرت نمائیم یقین نمودند که جزیره الخضراء همین بدشت و حضرت عیسی آنحضرت بود که بر آنها وارد شدند و بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تقالید برای حصول استعداد نفوس لاجل شریعت باقیه رب الارباب حاصل گردید و از بدشت بمازندران عزیمت نمودند... و از اول ورود جمال اقدس ابهی بدشت تا یوم خروج از آن بیست و دو یوم امتداد یافت انتهی و اجمالی از کیفیت سفر و منازل بعد از بدشت

چنین است که جمعیت اصحاب از آنجا بشاهرود رفتند و تقریباً چهار فرسخ قطع مسافت کرده بشاهکوه نزول نمودند و از آنجا تقریباً پنج فرسخ طی نموده بمیانمسر ورود کردند و از آنجا نیز سه فرسخ طی نموده بوزوار رسیدند و در حمام آنجا استحمام و شستشو کردند و چون بنیالا که از قرای دارالمرز است رسیدند و از خستگی طی طریق استراحت جستند اهالی تعصب کرده قریب پانصدتن برایشان هجوم بردند زدند و غارت کردند و موجب تفرقه اصحاب شدند چنانچه دربخش گذشته تفصیل دادیم و جمال ابی از آنجا بیندرجز و اشرف و سپس بسمت نور رفتند و از وزوار تا بندر مذکور دو فرسخ و از آنجا تا اشرف تقریباً چهار فرسخ است و درلوحی ازقلم عز ابی در وصف مازندران چنین مسطور آن اراضی مبارکه است چه که این مظلوم ازسمت شاهرود بآنشطر توجه نمود تا بگزوارد شده و اطراف آنرا مشاهده نموده و از آنجا باشرف و قبل آن مجال هزارجریب قریه بقریه شهر بشهر سیر نمودیم تا بارض نور وارد شدیم الحمدلله از انوار آفتاب حقیقت جمیع آنجهات در آن ایام منور و فائز شد و آثار آن البته ظاهر خواهد گشت آنچه بید الهی غرس شد عنقریب آثار آن ظاهر و هویدا شود ندای محبوب از آنجبال مرتفع است چه که آن اراضی بقدم حق مبارك گشته انشاءالله کل موفق شوند بآنچه سزاوار ایام الله است الخ

خراسان ارض النجاء در تشیید و ترویج این امر نصیبی در درجه اولی داشت و اگر رجال خراسان منحصر بجناب باب الباب بود مقام او وحده اثبات مدعا را کفایت مینمود که مقدم بر کل در آن افق درخشیده سبب هدایت و قیام دیگران گردید و نام آنجناب ملا محمد حسین بود و تولدش در قصبه بشرویه طبق روایت نیل زرنندی بحدود سال ۱۲۲۹ هـ ق وقوع یافت و پدرش حاجی ملا عبدالله صباغ از اهل یسار و مالک ضیاع و عقار بود و مادرش از اذکیاء و علماء و شعراء

قصبه مذکوره بشمار میرفت و ملا حسین اکبر و ارشد اولادشان بود و احوالی از او درخورد سالیس حکایت نموده اند که دلالت بر عظمت مال و سعادت استقبال وی داشت نشو و نما و تحصیلات ابتدائیه اش در وطن شده آنگاه بمشهد در مدرسه میرزا جعفر اقامت جسته چند سالی بتحصیل علوم رسوم پرداخت و در آنسین بعقیدت و طریقت شیخ احسانی اطلاع یافته شیفته گشت و شوق درک محضر سید رشتی عنان اختیار از کفش ربود لاجرم بعزم کربلا رهسپار شد و در طهران بود که خبر فوت پدر را در بشرویه شنید ناچار بسرعت عود بوطن کرد و چند ماهی پیش تاب توقف نیاورده قسمتی از اموال و املاک موروثه پدری را بفروخت و بامادر و خواهر و برادران بعزم اقامت در کربلا روانه شد و در آنهنگام تقریباً هیجده سال داشت گویند مقارن مهاجرتش بکربلا گفتار و اطوار روحیه غریبه از او مسموع و مشهود گشت که موجب حیرت بینندگان و شنوندگان بود از آنجمله نوبتی این صورت رؤیای خود را برای اقربا و دوستانش حکایت کرد که حضرت رسالت پناه را در عالم خواب دید و غایت ملاحظت و عنایت را از آنحضرت مشاهده نمود چندانکه حضرت لب بر لبش گذارده آب دهان مبارک را بدهن وی ریخت و از دهانش چنان جریان و سیلانی جلوه نمود که جهان را فراگرفت و بالجمله جناب ملاحسین با عائله مذکوره اش ساکن کربلا گردیده مدت نه سال نزد سید رشتی علوم و معارف دینی را تکمیل کرد و از علماء بزرگ و رجال سترگ اصحاب وی شمرده آمد و بمناقب منیع و فضائل رفیع از همکنان برتری یافت که از آنجمله شدت تقوی و دینداری وحدت شجاعت و دلیری بود ولذا سید در مواقع خطیره مناظره با فقها و مجتهدین و مدافعه و حمایت از عقیده و آئینشان و برا بر جای خویش

ملاحسین بشرویه روزگاری از عمر خود را در تحصیل علوم رسیده از قبیل صرف تحقیق و

منسوب نمود چنانکه نوبتی فقهای اصفهان اجماع نموده بمضاد با شیخیه برخاستند و عامه مردم را بمقاومت با آن فئه برانگیختند و نزدیک بآن بود که قتنه عظمی برپا گردد. و حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام مجتهد شهیر مقیم اصفهان که با دست خویش حد شرعی جاری میکرد آنانرا بدینطریق ساکت و قانع نمود که واقعات مذکور را بحاجی سید کاظم رئیس الطائفه نویسد تا او خود باصفهان بیاید و یادگیری را از جانب خویش مبعوث فرماید و در مجمع فقها صحت عقائد خویش و مطابقتش را با ضروریات مذهب جعفری مدلل سازد همینکه مکتوب بسید رسید ملا حسین را از کربلا باصفهان فرستاد و او وحیداً با همان لباس عربی ساده که در بر داشت خودرا باصفهان رسانده در مجامع فقها حاضر شده بنهایت قوت ایمان و قدرت در فنون علوم و بیان بمنظره و محاجه پرداخت و مباحثات چندی بطول انجامید و در آن ایام یکروز از هفته را مزدوری نموده معاش یک هفته را فراهم میکرد و روزها صائم شده در افطار و سحور قناعت مینمود و بالاخره اعتراضات ملاها را بر شیخ وسید جواب گفته همه را ملزم و مفحم ساخت و بین خاص و عام بکثرت علم و فضل و شدت زهد و ورع اشتها یافت چندانکه بین آنان این سخن متداول شد که آخوندی با پیراهن سر تا سری یعنی پیراهن ساده بلند عربی باصفهان آمده کل علماء نامی بلد را مغلوب نمود و نبیل زرندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملا حسین بشرویه در عنفوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل شیخ اجل احسانی

سؤالات حاجی سید محمد باقر از مسائل شیخ از قبیل الجسم العنصری لایعاد وان الائمة حاضرین ناظرون و راجع برکن رابع بود که فقها میگفتند شیخ غلو کرده و اجوبه آخوند ملاحسین چنان ویرا قانع نمود که گفت شیخ احسانی سیدالعلماء بود و باستان ائمه هدی خدمت نمود و هر که در باره اش کلمه سوئی گوید از دین اسلام خارج است

با او گفتگو کرد تا او را مقرر و معترف ساخت و سید محمد باقر گفت که امر بر ما مشتبه شده بود و حق با شما است و بهمین تقریر نوشته پا بمهر از سید گرفته نزد حاجی سید کاظم فرستاد و آن عالم ربانی در بالای منبر ملاحسین را تمجید نمود و او را مطاع انام و ناصر اسلام خواند انتہی و چون فتنه مذکورہ از اسفہان بخراسان سرایت کرده بود ملاحسین بمشهد شتافته با میرزا عسکری مجتہد متنفذ آنجا نیز مناظرہ و محاجہ کردہ غالب آمد و حقیقت مسائل شیخ و سید را ثابت نمود و این قدرت و عظمتی کہ از ملاحسین در نصرت امر شیخ و سید ظہور کرد ویرا باعلی درجہ اشتہار رساند و سید رشتی مکتوبی برای وی در مشهد فرستاد کہ صورتش چنین است صحیفۃ الاشتیاق بشرف مطالعہ جناب مستطاب قدوۃ الاطیاب علایم فہامی مخدومی آخوند ملاحسین بشرویہ سلمہ اللہ تعالی مشرف شود ۸۶۴۲ السلام علیک یا سیدی و مولای و رحمۃ اللہ و برکاتہ بسم اللہ الرحمن الرحیم مخدوم معظم مفخم مراسلۃ دوستی مواصلہ آن برادر مہربان را جناب مستطاب قدوۃ الاطیاب کہف الحاج حاجی سید محمد رسانیدند و لساناً آنچه گفتنی بود گفتند جزا کہ اللہ عن ہذہ الفرقة المحققة خیراً اظہار حق کردی و کسر صولت باطل نمودی ہمین عمل افضل است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات زیرا کہ کل آنها فروغ و توابع این اصل اصیل است الحمد للہ حق سبحانہ و تعالی ببرکت مولانا صاحب الزمان عجل اللہ فرجہ و روحی لہ الفداء این تائید و نصرت فرمود لا تخف کن ثابت الجاش غیر خائف ولا خاش فان اللہ يدافع عن الذين آمنوا حق ہر چند انصارش قلیل است ازین خلق منکوس معکوس و لکن حق سبحانہ و تعالی با او است ان اللہ مع الذين اتقوا والذينہم محسنون واللہ مع المحسنین و محسنین واللہ الذی لا الہ الا هو ثابتین باین صراط و معتکفین تحت این فسطاط میباشند فاذا کان اللہ تعالی معکم فجمیع المبادئ العالیہ معکم فرسول اللہ و امیر المؤمنین و الائمة الطاہرون سلام اللہ

وصلواته علیهما وعلیهم معکم فاتم اولیاءالله الان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه خوف از موج بحر آنرا که باشد
نوح کشتیبان فاتقواالله وکونوا خیر انصارو اکمدوا اعباءکم بالورع واما رجوع
باصفهان بسیار خوب است نظر بمقدمات مذکوره باکمال ورع و تقوی و حفظ لسان از چیزی
که منشاء تشبث للذین یتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه نباشد شما را بخدا سپردم
و التماس دعا و زیارت تحت آن قبه منوره دارم و شوق ادراک عتبه بوسی آن امام
مطهر اعظم از حد حصر است بجمیع دوستان عصر سلام برسانید والسلام علیکم
ورحمه الله و برکاته و بالجمله جناب ملاحسین بالاخره نزد مادر و برادر و خواهر
و دیگر متعلقانش عودت کرده همگی را درزی و حال عزا داری و سوگواری
مشاهده نمود و از انتقال سید بیجهان بالا خبر یافته بغایت متأثر و محزون گردید
و چون دانست که در کربلا و بلاد ایران حاجی محمد کریمخان وعده از اعظام علماء
شیخیه بساط دعوت و ریاست گسترده و هریک جمعی را بتبعیت و اطاعت خود
آوردند باوجود مقامات مذکوره و احاطه براسرار مقاصد شیخ و سید با خضوع
و اخلاص تمام قدم همت و دقت در طریق تجسس احوال و آزمایش مدعیان نهاد
و رنج سفر بر خویش هموار نموده بتفحص و طلب من له الحق باتفاق بعضی یاران
راه فارس پیش گرفت و بنوعی که در بخش سابق مطابق تاریخ نیل زرنندی آوردیم
و از برخی تواریخ دیگر نیز نقل نمودیم مقدم بر کل در شیراز بمحضر حضرت باب
رسیده فائز باعلی المقام گردید و بدرجه رفیعیه اول من آمن و حرف حی نخست
و بلقب باب الباب نائل گشت و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از کتاب ابواب
الهدی تألیف فاضل هشترودی سابق الوصف تفصیلی بنوعی دیگر ایراد نمود که
خلاصه اش چنین است جناب ملاحسین کیفیت ملاقات و ایمان خود را بحضرت

باب اعظم بدین طریق بیان نموده گفت من پس از رحلت سید رشتی در سراپای وجود میرزا حسن گوهر بدقت نگریستم حتی چندی متوالیاً بمجلس درسش حاضر شدم اگرچه او بی اندازه نزد من خفص جناح و اظهار فروتنی میکرد و من چون نظر عمیق بر علم و عملش انداختم الحق والانصاف خویشتن را بدرجات عدیده ازهد و اتقی و افضل مشاهده نمودم و از آثار علمیه شیخ و سید نیز جز ظواهر مطالب چیزی در دست نداشت و از لئالی معالی آن غافل بود پس ب فکر ملاقات حاجی محمد کریم خان شدم و با چند تن از یاران همفکر خویش نظیر ملایوسف اردبیلی و ملاجلیل خوئی و ملاعلی بشرویه و میرزا احمد ازغندی و شیخ ابوتراب اشتیاردی و غیرهم عازم کرمان شدم وطی طریق را از طریق فارس شروع کردیم تا ببلده شیراز رسیدیم و در رباطی منزل اختیار کرده لختی بیارمیدیم و هرروز در معابر و اسواق و کوی و برزن شهر تفرج میکردیم روزی وارد یکی از مساجد شیراز شدیم مشاهده نمودیم یکنفر از علما مشغول تدریس است و جمعی از طلاب بگردش انجمن و او درغایت فصاحت و بلاغت و اقامه ادله و براهین و جامعیت در مسائل توحید سخن میراند پس من در گوشه بنشستم و گوش دادم و مقالات ویرا پسندیدم و بآن حسن انتظاری که از شیراز داشتم در قلبم خطور کرد که شاید موعود سید اینعالم متبحر باشد درین حال و خیال بودم که ناگاه چشمم بر سید جوان بزرگ منشی افتاد که در آن نزدیکی نشسته بود و آثار و علامات بزرگی از ناصیه اش میدرخشید پس او نظری بسوی من انداخت و مرا مخاطب داشته گفت موعود سید این شخص مدرس نیست چه آنموعود بایستی از جمیع عیوب و نقص ها منزه و مبرا باشد و من متعجبانه بسوی وی نگاه کردم و درحیرت فروشدم که این سید جوان چگونه مکنون خاطر مرا دانست و نظاره دلربای او عنان محبت را از دستم ربود ولی چون بهیچوجه درباره او احتمالی نمیدادم باظهار آتش ترتیب اثری نکردم و با اینکه

یَقِین داشتم که قبلاً مکرراً او را دیدم هرچه فکر کردم نتوانستم بیاد آورم که کجا ویرا ملاقات کردم و درعین آن حال دلم همچنان متذکر حاجی محمد کریم خان بود و در آن اثنا باز آنجوان مرا مخاطب داشته گفت حاجی محمد کریم خان موعود سید رشتی نیست زیرا که حضرت منتظر باید از سلاله طاهره و از بنی فاطمه باشد و او از سلاله قاجاریه است و علی الظاهر نیز دارای چند منقصت میباشد و از بیک چشم ناقص است پس من قدری متوجه شده بخود گفتم این سید نورانی که از خبایا و نوایای من مطلع است شاید جفار و یا مرتاض باشد و من روی بطرف وی کرده گفتم شاید آنشخص که ما طالب و جویای او هستیم شما باشید پاسخ داد از قدرت خدا بعید نیست آنگاه شروع بسؤال و مقالی نموده گفت ای آخوند ملاحسین شما از بزرگترین تلامذه سید هستید و لی من از این هنگام تقدم کرده باو گفتم نمیدانم در کجا خدمت جنابعالی رسیدم فرمود در کربلا در منزل مرحوم سید رشتی و پس از حصول آشنائی و شناسائی مرا بخانه خویش دعوت کرده گفت ممکن است چندی در منزل ما بیتوته نمایند پس از مسجد بخانه ایشان شدم خادم را امر فرمود چای حاضر کرد آنگاه از من پرسید که در این پنج ماه بعد از رحلت سید که را بدست آوردید و مبادله و مقاوله سخنان شد و او اظهار امرش را فرمود و چند روز مشغول مذاکره و محاجه با آنحضرت بودم و گاهی نزد یاران طریق و همسفران خویش میرفتم و ایشان هر مقدار اصرار و ابرام در سرعت و حرکت از شیراز مینمودند از آنان درخواست میکردم که چون مرض قلبی دارم و در اینجا طیب حادثی یافته‌ام و امید کلی معالجه دارم چند روز صبر و تأمل نمایند آنگاه مراجعت نزد آنحضرت مینمودم روزی در اثناء مذاکره و محاجه عرض کردم رفیقای من که همراهان سفریم نظر عمیقی بحاجی محمد کریم کرمانی دارند و شئون علمیه او در السن و افواه اشتها بلیغ یافته است فرمودند که چند روز پیش در مسجد گفتم که موعود منتظر

بایستی از سلاله طاهره و از ولد حضرت حسین باشد و حاجی محمد کریم خان از قاجاریه و ناقص است چه که اقرع و اعرج و از يك چشم نیز اعمی است و بالجمله جناب ملا حسین چندی با آنحضرت محاجه و مذاقه نمود تا بالاخره با عین الیقین حقیقت را مشاهده نمود کمر تعظیم خم آورد و ساجد گشت و از اینرو آقا سید مؤمن یکی از فضلا و ظرفای خراسان که با آنجناب در زمان صغرسن و ایام شباب همسن و همبازی و همدرس بود و ایمان او باین امر نیز بواسطه آنجناب شد حکایت نمود که روزی در مشهد از درب مدرسه با اتفاق آنجناب میگذشتم همینکه نظر بمدرسه انداخت این بیت را قرائت کرد يك اهل دل از مدرسه نامد بیرون ویران شود این مدرسه دار الجهل است پس من عرض کردم بحمدالله از مدرسه مانند شما بزرگواری بیرون آمد چرا آنرا نکوهش مینمائید در جواب بدین عبارت

باب چون ملا حسین را مستقیم دید بعراق و خراسان مامور دعوت داشت تا در هر شهر و دیه تبایغ امر او کند و زیارت نامه امیرالمومنین را که از نوشتجات خودش است بدو سپرد و نیز تفسیر سورة یوسف را تا بر مردمان بخواند و بدان احتجاج نماید و ملاحسین چون باصفهان رسید ملا محمد تقی هراتی را که یکی از فقها بود مومن و مقبل ساخت و او در محراب و منبر بی برده از جلال قدر باب سخن گفت و او را بنیابت خاصه امام ثانی عشر میستود منوچهرخان معتمد الدوله حاکم اصفهان را مقرر و معترف بنیابت خاصه باب داشت و چون بکاشان آمد حاجی میرزا جانی که یکی از تجار بود باو گروید و خواست حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی را نیز تبلیغ نماید ولی او قبول ننمود و معارضه نمود و ملا حسین را از خویش براند و چون بطهران رسید روزی چند متوقف شد و عده باو گرویدند و کتابی از باب بحمدشاه و حاجی میرزا آغاسی داشت باین مضمون که اگر مرا بپذیرید سلطنت شاه را بزرگ و دول خارجه را در تحت فرمان شاه خواهم داشت و چون ملاحسین کتاب باب را ظاهر و دعوتش را آشکار نمود کاردازان دولت ویرا تهدید و امر بخروج از بلد کردند و پس از ورود

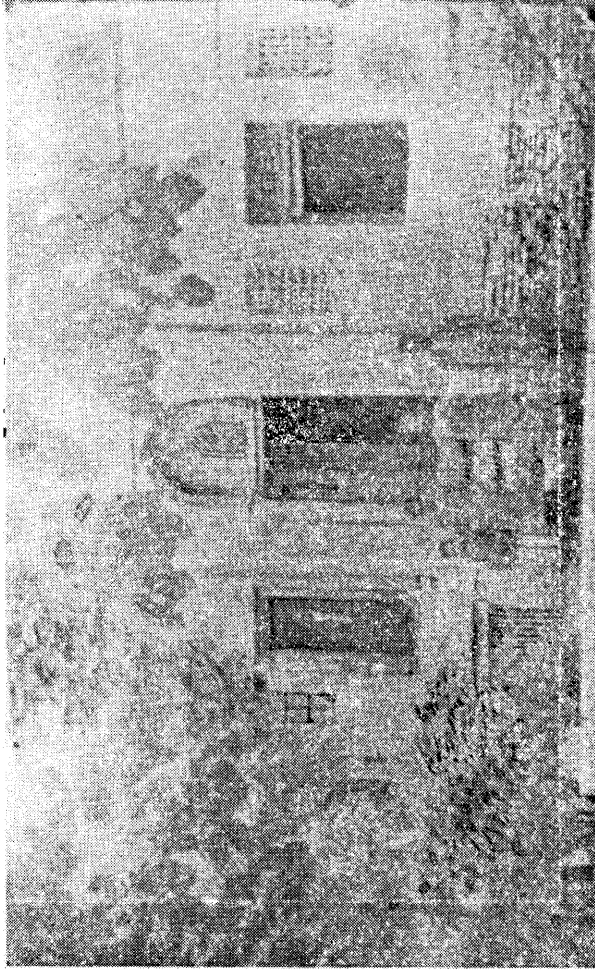
بمن خطاب کردند ای آقا سید مومن مگو مگو چه که افکار واحوال حاصله در اینمدرسه باعث شد که با حجت خدا چهل شبانه روز مباحثه و احتجاج کردم انتهی وملا جعفر واعظ قزوینی سابق الوصف ضمن تاریخچه خود بیان مختصری از احوال آنجناب نمود چنین نوشت شهرت و نام اصلی ابونیش ملا حسین خراسانی بود واز متلمذین سید مرفوع ورب اعلی او را جناب سید علی نام نهاده و عمامه سیادت بر سر او گذاشته ودر سنه اول ورود حقیر بکربلا چون بخدمت سید علیه‌بهاءالله رسیدم آنجناب در مسجد کوفه معتکف بود و از جمله فحول علماء و فضلاء زمان خود بودند و بمجلس جناب سید تشریف نیاورده و در سفر دوم تشریف داشتند ودر سفر سوم وچهارم وپنجم نیز بودند و درایام جناب سید بقزوین آمدند و باصفهان رفتند و باجناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند و اثبات

بمشهد دربالا خیابان منزل داشته و بدعوت ناس پرداخت ملا عبدالخالق یزدی از تلامذه شیخ احسانی که در توحید خانه سخن صاحب محراب ومنبر بود از اتباع باب شد و بر فراز منبر شرحها میداد ونیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که شیخی بود بمکاتیب وملاقات ملاحسین اقبال کرد ودر مسجد نیشابور مطلبها ابراز داشت و این خبر در مشهد سمر شد علما بجنبش آمدند غوغا شد و صورت حال را بحزمه میرزا که آن هنگام در چمن رادگان بود بنگاشتند چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملاحسین را از مشهد حاضر لشکرگاه کنند وهر کسی از مردم شهر که متابعتش کردند اگر تبری نجویند وباب را لعن نکنند قرین عنا وعذاب دارند لذا چون ملا علی اصغر را از نیشابور بمشهد آوردند بی توانی در مسجد بمنبر شده وباب را با اصحابش طعن ولعن کرد وهمچنین چند تن دیگر لذا آسوده شدند اما ملا عبدالخالق گفت من از این راه برنگردم مگر علمای بلد مجلس مجاوره بسازند وبامن مناظره آغازند لذا عمال شاهزاده از نماز جمعه وجماعت ممنوع وحکم دادند که در سرای خویش اقامت کنند

حقیقت جناب شیخ وسید باو نمودند و بعد بشیراز رفتند و بشرح زیارة مشغول بودند تا چون سید فوت شدند و ظهور قائم شد او اول من آمن ایشان شدند و از آنجا بخراسان رفتند و خلق را تبلیغ مینمودند و بعد بقزوین آمده بعزم زیارت و مشرف شدن و نقطه اولی درچهریق محبوس بودند و چند شب درخانه آقاهادی بن حاجی الله ویردی علیه بهاء الله ماندند و با جناب طاهره محاوره و مکالمه نمودند و رفتند مشرف شدند و مراجعت بخراسان نمودند و علم برپا و آشکار کردند احباب ازهر سمت بسوی او رفتند غوغا و ضوضا از خلق بلند شد شهزاده حاکم اول من آمن واصحاب او را بخوشترین وجهی روانه نمود انتهی و بالجمله جناب ملامحمدحسین درسال اول ظهور حضرت باب سفیر بی نظیر و باب آن بزرگوار بوده حامل کتاب مستطاب تفسیر احسن القصص و صحیفه مخزونه ادعیه شده باشجاعت تمام و صراحت کلام که مخصوص او بوده نشر دعوت بدیعه فرمود و درسال دوم چون درخصوص اجتماع و قیام در کربلا بدها شد و حضرت باب از سفر حج بشیراز عودت نموده و بموجب تزییقات والی فارس و حکم ملاهای شیراز خانه نشین شده مؤمنین و طالبین از مراجعه بآنحضرت ممنوع گشتند آنجناب مقام باییت یافته دربلاد خراسان ندائی مرتفع داشت و حسب امر حضرت ذکرا لله الاعظم کل امور بآنجناب راجع شده جواب سئوالات علمیه و دینیہ ساتلین باو محول و مرجوع گردید و در ایام قلیله اقامت و ذهاب و ایابش در مشهد و بشرویه و دیگر بلاد خراسان و غیرها جمعی کثیر از علما و رجال خطیر بمکالمه و مکاتبه طلوع کرده اصحاب و انصارش شده امر و دستورش را اطاعت و انقیاد نمودند و اینموجب تحریک حس غضب دیگر ملاهای خراسان گردید و در آن ایام که انقلاب و طغیان گردنکشان آنسامان دربار طهران را مضطرب ساخت پیاده بزیارت محبوب درسجن ماکو شتافت و در عودت از طریق مازندران در بار فروش بفیض معرفت حضرت قدوس رسیده عهد ارادت استوار

داشته مترادفاً بمشهد ورود کردند و این در اوائل ایام سجن چهریق بود که امرنامه
ها خطاباً لعامة البایه صدور یافته مقام عظیم آنجناب را مبین داشته کل را امر
باجماع در خراسان و قیام تحت دستور و فرمان او فرمودند و عین بعضی از عبارات
امریه ها در حث و تحریض بابیان بنصرت و تبعیت ازو چنین است ان یا اهل البیان
احضروا بین یدی ربکم و کونوا من الناصرین بسم الناصر المنصور لدینا قدیم سبحان
الذی یؤید من یشاء بنصره وهو الحق لا اله الا هو القوی القدیر الحمد لله الذی ینصر
من یشاء بجنده وهو الرب لا اله الا هو انا کنا له ناصرین شهد الله انه لا اله الا هو
العزیز المحبوب له الامر والخلق وان الخلق منه والکل الیه یرجعون هو الذی یقدر
مقادیر کلشیء فی الکتاب و انا کنا له ساجدین هو الذی یجزی کل نفس بما
اکتسبت وهو الحق لا اله الا هو المشعشع المحمود الا یا ایها الملاء من اهل الصاد
والکاف والالف والزاء والقاف ان احضروا بین یدی الحیب وهو العلی فی السرّ حسین
قد کان لدینا مشهوداً شهد الله انه لا اله الا هو یاذن لمن یشاء بنصره و انا کنا له
شاهدین هو الذی یقتل له من فی العماء اجمعهم و انا کنا له قانتین ولا یحل لاحد
ان یرج من بلد علی وهو الحسین قد کان لدینا محبوباً و من دخل فیه فقد یدخل
فی اصحاب الیمین و کان من الفائزین فاصحاب الیمین ما اصحاب الیمین ینظرون
الی الرب و یکنون من الفائزین و من ینصره کمن نصر الله فی الملک و کان من الناصرین
و من سمع ندائه ولم یعتن بشأنه کمن سمع نداء الحسین بن علی فی ارض الخلف
حین قال هل فیکم احد ینصر آل محمد المختار الا انه لا اله الا هو انا کنا بین یدی

سال برملال مصیبت آثار هزار و دو بست و شصت و چهار حشمت الدوله را معروض افتاد که
ملاحسین بشرویه در ارض اقدس بضلالت عباد اشتغال دارد و آنرا باردو آورده محبوس
فرمود .
حقایق الاخبار ناصری



بيت بابيه مشهد
مربوط بصفحة ١٢٢

حضرته لمحضرين وان اليوم كل الدين ان تحضروا بين يدي الحسين و تنصروه بكل قوتكم و قدرتكم وان ذلك لحكم من عند رب عظيم هو الذي يصطفى من يشاء بما يشاء كيف يشاء بنصره انه لا اله الا هو و هو الرب الاحد الصمد الحي القيوم الواحد الاحد لدينا قديم شهد الله انه لا اله الا هو يحيى ويميت ثم يحيى بفضله كيف يشاء انه لا اله الا هو المبدع اللطيف الا يا ايها الملاء من الاحباب لا تقفوا في مقاعدكم وارجعوا الينا وانصرونا بسر الكثرة وانا كنا بالله ربنا الرحمن لمعززين شهد الله انه يحيى ويميت ثم يخلق بفضله كيف يحب انه لا اله الا هو الحلاف المتين و ليس الاذن من الرب ان يقف في مقعده احد والله على ما اقول شهيد هو الذي ينصر من يشاء بما يشاء كما يشاء انه لا اله الا هو الناصر النصير واعلموا بان الرب قد حكم اليوم بان كل الدين نصرته في الارض و من سبق الى نصر ربه فاولئك هم السابقون و من دخل في ظله فاولئك هم الفائزون و من نصر الحسين في الملك كمن نصر الله في الارض وكان من الناصرين و من دخل في بلد العلي دخل في سر الحسين وكان من الخالدين فيه مشهودا شهد الله ان الذكر لرب ولكن الكل يحتجبون هو الذي قد ظهر و قام بامر ربه حين الذي كل الناس يغفلون فقد قضى من ظهوره خمسون الف سنة في الخمس بالعدد القليل عند اهل الحقيقة لمشهود شهد الله انه لا اله الا هو انا كنا له عابدين هو الذي يكبر له من في الملك والملكوت اجمعهم وانا كنا له لمكبرين ان يا اسم الكريم ارسل ذلك الكتاب الى الاصحاب ليكونن الكل بذلك بين يدينا من المحضرين هو الذي قد اصطفى من بين العباد عبداً وجعله علياً من عنده و هو الحسين في السر عظيم شهد الله انه لا اله الا هو انا كنا بالله ربنا الرحمن لمنتصرون و كذلك قد انزلنا اسم العلي في السر حسين و هو الحق ليس الا هو و هو المنصور عندنا لنصير شهد الله انه الحق ولكن القوم هم غافلون و كذلك ان الحمد منى لرب العالمين الا يا ايها اليمانيون ان احضروا بين يدي الحبيب و هو الحسين

سر علی قدکان لدينا عظیم شہد اللہ انہ الحق وانا کل له شاہدون تبارک الذی یدع
ما یشاء فی ملکہ اقرب من لمح البصر بقولہ کن فیکون له الخلق و الامر یحیی و یمیت
کذا لک محبوب العارفين هو الذی قد خلق کل من عنصر واحدہ افلا تعقلون و ان
الذین قد آمنو بالذکر اولئک ہم فی ظلہ یحشرون و برادر محمد شاہ حمزہ میرزا
حشمت الدولہ سابق الذکر کہ با بیادہ و سوار بسیار ماموریت تأمین خراسان
داشت پس احترامش را رعایت کردہ فتنہ ملاہارا بنوع احسن فرو نشاند و ما تفصیل
تمامت حالات آن نجم طالع از شرق و قیام و شجاعت نادر النظیرش را ضمن بیان
فتنہ خراسان و واقعات قلعہ طبرسی مازندران در بخش سابق نگاشتیم و احتیاجی
بتکرار در این مقام نیست و از آغاز ورودش با اصحاب بمازندران تالیلہ شہادتش
چہار غزوہ مهمہ با انبوه محاجمین مقاتلین نمودہ در ہر بار فتح و غلبہ نصیب او

در تاریخ وقایع المیمیہ آقا سید حسین مہجور زوارہ خروج ملاحسین را با جمعیت
اصحاب از مشہد یوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلائی اصغر بناء قائینی باتوقیعی از
حضرت قدوس و عمامہ خضراء و نام سید علی را در قریہ مزنیان و ورود کربلائی قنبر علی
را باتوقیعی دیگر و بالقب سلطان منصور و فرمان ورود ببارفروش بعد از حرکتشان
از منزل فولاد محلہ نوشتہ و عدہ اصحابش را در سواد کوه ۳۱۳ باین تفصیل آورد
اصفہانی ۴۰ اردستانی ۷ شیرازی ۸ کرمانی ۳ مشہدی ۲۲ بشروییہ ۲۴
تربتی ۵ ہراتی ۱۴ ترشیزی ۱۰ کاخکی ۴ سیامی ۱۹ قائینی ۴ طہرانی ۹
کاشانی ۶ قمی ۱۲ سنگسری ۱۰ کربلائی ۵ قزوینی ۱۰ ہمدانی ۶
تبریزی ۵ زنجانی ۱۳ کرمانشاہی ۳ بارفروشی ۴ بہنمیری ۴۰ شاهرودی ۳
آملی ۲ شیخ طبرسی ۲ چالائی ۳ کندی ۲ یزدی ۳ شہمیرزادی ۹
ارومیہ ۳ ہندی ۴

گردید نخست یوم دوازدهم ذیقعدہ سال ۱۲۶۴ در سبزه میدان بارفروش (بابل) با جمعیت معارضین اهل بلد دوم در اطراف بقعہ شیخ طبرسی با عبد اللہ خان ہزار جریبی سوم در بیست و پنجم محرم سال ۱۲۶۵ در وازکس علی آباد قرب بقعہ مذکورہ کہ اردوی مہدیقلی میرزا را درہم شکست و بالاخرہ در غزوہ لیلہ نہم ربیع الاول اردوی خطیر دولت را متفرق و پراکنده ساخت و چہل و پنج صاحب منصب مہم جمعی مہزوم و عدو مجروح و برخی مقتول شدند و مہدیقلی میرزا سرو پا برہنہ فرار کردہ جان باسلامت در برد آورده اند چون اخبار شکست فاحش اردو بہ میرزا تقیخان امیر نظام رسید پیام و تہدید شدید بشاہزادہ فرستاد مضمون آنکہ تورا بمحاربہ چند نفر طالبہ مدرسہ فرستادیم چہ شد کہ اردوی

آنجناب پس از مراجعت از اردوی حمزہ میرزا ہفت روز در مشهد توقف کرد و تہیہ مسافرت دید و سپس بعنوان رفتن بکر بلا از شہر خارج شد و در همان ایام قاصدی از حضرت اعلیٰ بانو قیعی رسید و آنجناب را سیدعلی نام دادہ و عمامہ سبز برایش بفرستاد کہ مانند علی امیر المؤمنین بر سر گذارد و بنصرت حبیب یعنی حضرت قدوس بجزیرہ خضراء برود و بہمان عدہ اصحاب بدر حوال او مجتمع خواهند شد لذا آنجناب بیکفر سخنی مشہد نقل مکان نمود و حسب الامر رایت سوداء تشکیل داد و عدد جند اللہ از آنجا دوست و دو تن بودند و آنروز نوزدہم شعبان سال ۱۲۶۴ بود و ہمہ جامی گفتند عازم کربلا ہستند و تباہیغ میگردند و جوہر نفوس را با خود اخذ میگردند و در نیشابور حاجی عبدالمجید (ابا بدیع) تاجر معتبر کہ والد مرحومش صاحب معدن فیروزہ بود ملحق شد و بدین طریق نفوس ملحق شدند تا در چشمہ علی نزدیک دامغان سردور اہہ بود کہ چندی توقف کردند تا اواخر شوال خبر فوت محمدشاه رسید و چون بسواد کوه رسیدند در آنجا آنجناب خبر از شہادت خویش داد و ہمرہان را مخیر بین ذہاب با او و ایاب باوطنشان نمود نیل زرنندی

دولت را بباد فنا دادی پس هر گاه بمحاربهٔ روم و روس میفرستادیم چه میکردی و مهدیقلی میرزا لولهٔ تفنگ دونیم شده بضرب شمشیر ملاحسین را بامکتوبی توسط محرری مخصوص نزد وی ارسال داشته جواب چنین نوشت که ضرب دست شجاع بی نظیری که از طلاب مدرسه نام کردی بدینگونه بود و قسمتی که ارسالش سهل مینمود فرستادم ولی سرباز و درخت دونیم را بطهران نتوان رساند و مولف نامسخ التواریخ آنجناب را در موضعی از کتاب چنین وصف نمود که او مردی دلیر بود و شمشیر نیکوهمی زد چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون بفرق آمد در جگر گاه غرق شد و در جائی چنین نوشت چون برق خاطف خویشتن را باقبا عبدالله بر زد و او را با تیغ دونیمه کرد و مردم او راه قریه افرا پیش داشتند و در موضعی دیگر چنین نگاشت ملاحسین چون پلنگ غضبان آماده جنگ گشت و مولف روضة الصفا در وصف واقعهٔ خسروی قادیکلایی بدینطریق بیان کرد و ایشان چون از علی آباد حرکت کردند خسرو نام قادیکلایی از قراء علی آباد بطمع اموالشان افتاده با جمعیتی دنبال آنکاروان گرفت و باسم همراهی و محافظت از آنان رشوتی خواست آنان نیز مضایقه نکردند ولی طمع خسروی گدا طبع از کرم و درم آنان افزون بود و ایشانرا از گذشتن منع کرد و بدادن اموال امر نمود و دست بر آورد و دوتن از همرها ن ملاحسین کشته شدند و قریب بغروب بمقبرهٔ شیخ طبرسی رسیدند متحیر ماندند از خسرو بیگ و همرها ن او نیز سخت خائف و مضطر شدند و خسرو اسب سواری ملاحسین را گرفتن خواست و در شمشیر او نیز طمع کرد ملاحسین بشروه که هواهای بلند در سر داشت و روزگاری بمشوق شمشیر بازوی خود را نیرو فروده بود از سماجت و لجاجت آن گروه بستوه آمده شمشیر بر کشید و با همرها ن در راهزنان بدرقه نام در افتاد تیغی بر خسرو راند که بخون در غلطید و جمعی از مرافقانش را نیز بکشت و معدودی فرار کردند و آقا سید ابوطالب

بقية السيف شه میرزادی چنین نگاشت اینفانی در عالی آباد بودم کدخدای سارو کلا کربلائی علیجان آمد گفت خسرو مرا خواست با جمعیت برویم بارفروش گفتم بر ایچه گفت سعیدالعلما نوشت که محمد شاه مرحوم شده میخواهم حاکم برقرار کنم اهل شهر بعضی از هرزه ها هرزگی میکنند شما با جمعیت بیایید این بود که ایشان رفتند بعد از چند روز دیگر برگشتند و کربلائی علیجان آمد بنده منزل بنا کرد بدگفتن بسعیدالعلما گفتم چه خبر است گفت خسرو را کشتند گفتم کی گفت بایبها و باعث سعیدالعلما شد آنچه نوشته بود دروغ بود ما را گول زد رفتیم در منزل او سلام کردیم بعد از جواب سلام گفت خسرو خان خوش آمدی هیچ میدانی شما را از برای چه خواستم در کاروانسرای سبزه میدان دوست سید نفر از سنی و از بک هستند ایشانرا از آنجا حرکت میدهید میبرید در میان این جنگل و جزیره همه ایشانرا میکشید مال ایشان و ریختن خون ایشان بر شما حلال و مباح است خسرو گفت آقا دیروز وقت اذان از ایشان شنیدیم که اشهد ان علیاً ولی الله میگفتند سنی و از بک اینکلمه را نمیگویند سعیدالعلما گفت شما عوام ها مردمان خری هستید هر چه ما میگوئیم باید بشنوید خسرو گفت آقا ما ایشانرا بکشیم و مال ایشانرا ببریم فردای محشر جواب خدا و بیغمبر را چه بگوئیم سه دفعه دست بگردن خود زد که جواب خدا را من میگویم بعد از آن رفتیم منزل سر کرده ها عباسقلیخان و حاجی مصطفی خان و دیگران آنها گفتند خسرو این حضرات را میبرید تا بشیر گاه میگذرانید و بهیچوجه من الوجوه اذیت شما بایشان نرسد که غریب اند و مردمان با کمالی هستند احترام ایشان بر ما لازم است و سعادتقلی بیك هم باشما باشد وقتی که از منزل سر کرده ها بیرون آمدیم خسرو گفت علیجان حرف سر کرده ها را بشنویم یا علما را گفتم اطاعت علما بر ما واجب است خلاصه ما و داماد عباسقلیخان سعادتقلی بیك ایشانرا حرکت دادیم بردیم بین راه خسرو بسعادتقلی

بيك گفت شما بر گرديد ما ايشانرا ميبريم او برگشت ما رفتيم تا بهيشه ذغاله چال اهل دهات روشن آباد و ملك خيل و بالا تجنيه چند نفر احباب را در آن جزيره شهيد كردند و برادر جناب مقدس را در آن شب شهيد كردند و جناب مقدس آن شب را در آن جزيره ماندند و نعش را بردند در انارستان دفن كردند تا اينكه رسيديم بدوراهي بسمت علي آباد كج كرديم بزرگ ايشان آقا سيد علي فرمود بخسرو بگوئيد کدام راهست كه ما را ميبريد خسرو گفت راه علي آباد است آن بزرگوار از اسب پياده شدند فرمودند اصحاب بار ما به منزل رسيده است پياده شويد خسرو عرض كرد شما تشريف بياوريد در ده ما قاديكلا ميهمان من باشيد قبول فرموده در همان صحرا ماندند و ما هم در آن صحرا مانديم بعد از نيم ساعت يكنفر از ايشان آمد گفت آب كجا است از براي وضو برداريم نشان داديم برداشت بعد از ساعت ديگر يكنفر از ايشان يكساروق بسته آورد گفت آقا فرمودند اين قدری پول و اسباب است حق زحمت شما برداريد و برويد شما را با ما رجوعی نباشد خسرو گفت شما اين اسباب را ببريد من ميآيم خدمت آقا ميرسم بعد رو بمن كرد گفت عليجان من در چه فكر و فلك چه خيال ما بحكم سعيدالعلما يك كرور مال و جان بر ما حلال و مباح ايشان ميخواهند بيك ساروق بسته سر مرا ببندند ميروم هر طور است ايشانرا حرکت ميدهم ميبرم تا بخاك قاديكلا از پل آجری تيلر پولا كالا ميگذرانيم و يك يك را در ميان آن جنگل و جزيره با گلوله تمام هيكنيم و مال ايشانرا تاراج ميكنيم من گفتم بنظرم ايشان خيال ما را فهميدند مشكل می بينم از تو بشنوند گفت اولاً بالتماس هر گاه قبول نكردند تشر مي زنم گفتم چه تشر مي زني گفت ميگويم سعيدالعلما حكم كرد باهل روشن آباد و بالا تجن و قراخيل و ملك خيل و خرما كالا مع دهات ديگر از عقب بيايند بريزند بر سر شما و همه شما را بکشند و اموال شما را بتاراج ببرند كه بحكم سعيدالعلما جهاد ميدانند و برخورد حلال و مباح من گفتم ما چند نفر

همراه تو بیائیم گفت نه من تنها میروم و رفت قدری طول کشید من با مشهدی علی محمد رفتیم نزدیک ایشان گفتند سیاهی کیستید گفتم آدم خسرو خانیم خسرو در میان آن جمع میباشد گفت علیجان پدرسوخته های فلان برگرد چرا آمدی ما برگشتیم ساعتی بگذشت آنحضرات صدارا بیا صاحب الزمان گفتن بلند کردند و خسرو فریاد میکشید ما فرار کردیم حضرات اسباب و اموال را گذاشتند رو بافرا که ده نظر خان بود رفتند قادیکلائیها و اهل آن دهات تمام اسباب و اموال هرچه بود همه را بردند حتی شیخ عباس متولی شیخ طبرسی در همانشب هشت خورجین پراز اسباب برد خلاصه بعد از تفصیل زیاد نظر خان ایشانرا برد در بقعه شیخ منزل داد بعد از آن ما رفتیم نعلش خسرو را آوردیم بقادیکلا... آنچه اینفانی از جناب میرزا محمد تقی جوینی و از احباب شنیدم این بود که خسرو در حضور جناب باب نشسته بود و جناب میرزا محمد تقی هم در پهلوئی او نشسته بود بعد از التماس و عجز با تزویر که شما تشریف بیاورید در قادیکلا میمان من باشید قبول فرمودند گفت خوب شما بگردن شما بقدر هزار نفر بل متجاوز بحکم سعیدالعلما امشب میریزند سر شما همه شما را میکشند و اموال شما را میبرند جناب باب فرمودند پس اول دفع شما را بکنیم بعد با آنها پردازیم جناب میرزا محمد تقی خنجر را برهنه بر روی زانو در دست داشت فوراً زد بدهن خسرو تا پشت گردن رسید که خودم رفتم در قادیکلا دیدم نعلش او را و مواف روضه الصفاء در وصف غزوه لیلۀ نهم ربیع الاول چنین نوشت و لکن هم در آنشب شیخون جمعیت این اردو بتفرقه تمذیل یافته بود و پراکنده شده بودند سیصد و پنجاه نفر بقتل آمده بود که شصت نفر از آن لاریجانی و هزار جریبی بودند چون صبح بدمید میرزا کریم خان اشرفی بر فراز دیوار خرابه رفقه باذان صدا بلند کرد که از سپاه متفرقه هر که در آن حوالی است بمحل اردو که مقتل دون و عالی است باز آیند سردار لاریجانی با پنجاه کس و محسن خان با چندین تن و عبدالله خان

افغان با سه کس باردو باز گشتند محل اردو را لاله‌زاری دیدند از خون احمر و مسلخی از کشتگان بیسر خارها گونه شاخ مرجان گرفته و سبزه‌ها رنگ یاقوت بدخشان یافته سردار و سائس خوانین گریبان و نالان بر سر کشتگان گریه همی کردند و بمضمون این بیت مترنم بودند نیش خاری نیست کز خون شهیدان رنگ نیست آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت اجسام مقتولان معروف را حمل بولایت نموده و دیگران را هم در آن مقتل مدفون کردند و تا جهان بوده اهالی مازندران را چنین عیب و عواری روی ننمود و در تاریخ میرزا حسین‌خان همدانی حکایت و روایتی بدین مضمون آورد که در طهران دو سال بعد از خاتمه امر قلعه طبرسی مازندران بمجلسی که شاهزاده احمد میرزا ابن عباس میرزا نایب السلطنه حضور داشت گفتگویی در خصوص حضرت باب اعظم و بابیه و مقالات قلعه مذکوره بمیان آمد هر یک از حاضرین علی اختلاف عقیدت‌هم سخنی چند مدح و هجا و زشت و زیبا گفتند در آن اثنا سر تیب عباس‌قلی‌خان لاریجانی تصادفاً وارد شد و همینکه شاهزاده را دیده بر او افتاد اظهار سرور نموده خطاباً للحاضرین گفت شرح واقعات قلعه را از عباس‌قلی‌خان باید پرسید که در آن هنگامه صاحب اختیار و مباشر کار بود پس سر تیب شروع بسخن نموده گفت ایشاهزاده والاتبار من چه گویم و بطریق بیان را چگونه پویم که داستانی بغایت ژرف و شگرف است آنانکه واقعه کربلا و شهادت امام شهید را شنیده و آنمنظره رقت خیز و معاملات و حالات سید مظلومان را با گروه اشقیای طالب اند که برای العین بینند بایستی در قلعه طبرسی باشند تا عین آنمنظره را مشاهده نمایند بلکه احوال و احوال طبرسی بدرجه بود که حوادث نینوا را فراموش ساخت چه که ملاحسین بشرویه و احبابش مانند سیدالشهدا و اصحابش حاضر و مهبای فدا شدند و من و سپاهم با تیغ و تفنگ مهبای محاربه و جنگ ایشان بودیم و هر که هیئت او و

اصحابش را که بشعار خداپرستی و عبادت و علم و هدایت آراسته بودند و در تنگنای قلعه محصور و ممنوع از خروج گشتند میدید و من و سپاهم را که برای قتل و غارتشان با تیغ های بران و رصاص های گذران سواره و پیاده حاضر و آماده بودیم مگر آنکه باطاعت و بیعت کردن گردن نهند و از عقیدت و روش خود تبری جویند مینگریست هر آینه گمان بلکه یقین بر جعت امام و اصحاب در حقشان و عودت شمر بن ذی الجوش و سنان بن انس و سائر اعدای صحرای کربلا در باره من و سپاهیانم مینمود و چون سرتیپ آن سخنان را از روی هزل و مطایبه ادا میکرد حضار مجلس از گفته های وی میخندیدند آنگاه گفت روزی ملاحسین از قلعه بیرون آمد در حالتیکه عمامه سبز بر سر و کفن در گردن و سوار بر اسب بود و در وسط میدان قتال ایستاده ندا داد که ای قوم آیا جائز و رواست که بدون تحقیق و فحص بصرف میل ارباب غرض و هوای نفس اینهمه جور و ستم بر ما روا دارید و بر بیختن خون جمعی بیگناه مظلوم سعی و تلاش نمائید آیا چه خلاف و خیانتی از ما صادر شد مگر حلال خدا را حرام و یا حرامی را حلال کرده ایم اینک از خداوند مقتدر بترسید و از پیغمبر و ائمه اطهار شرم نمائید ما و شما باهم سابقه خصومت بلکه غالباً آشنائی و معرفت از حال یکدیگر نداشتیم مطالب ما دینی و روحانی است علمای دین باید بمقام مکالمه و محاجه قدم گذارند و حجت و بینه بطلبند هرگز بتوب و تفنگ و سرباز و سرهنگ نیازی نیست و بادولت مخالفت و مقاومتی نداریم تا محتاج بلسگر کشی و رعیت کشی گردد و در صورتیکه علمای دین قائل بلزوم تحری و تحقیق و مائل بکشف و تدقیق در امر دین نباشند مضمون لاکرام فی الدین قد تبین الرشد من الغی و مصداق لکم دینکم ولی دین را کار بسته اکراه و اجباری نداریم و حکم را بحاکم علی الاطلاق و اگذاریم راه دهید تا با عائلات خویش از قلمرو دولت ایران خارج شده بمملکت دیگر رویم و چون کلام ملاحسین بانتهای رسید دیدم از سخنانش حال

لشگریان دگر گون شد و در سیمایشان آثار تغیر و تائیر نمایان گشت لاجرم پیاس منصب و خدمت و اطاعت فرمان دولت بفوج خود امر دادم که بیدرنك شلیك بما تفنك نمایند تا سخنانش بگوش نرسد چه باهیست و حالت مظلومیت که در میدان ایستاده بود همه لشگر خاموش مانده بسخنانش سراپا گوش بودند بعضی اشك میریختند و برخی زیر لب آهسته میگفتند پس ما را با دروغ و فریب در جولانگاه دین و میدان تحقیق امر حضرت رب العالمین برای چه بجنك و کین آوردند و من در اندیشه واضطراب بودم که مبادا سپاه فریب خورده متفرق شوند و همینکه بهممه و تیر اندازی پرداختیم ملاحسین سر با آسمان نمود گفت الهاتو شاهد و گواه مابین من و اینقوم باش که حجت را بر ایشان تمام کردم و در دلشان اثر نمود و جوابم را از دهانه تفنك دادند آنگاه شمشیر از نیام بر کشید و بچپ و راست حمله ور گشت بخدا سوگند شجاعتی از او بظهور رسید که دیده روزگار مانند آنرا کمتر دید سربازان مازندرانی بودند که پای استقامت فشردند و طریق فرار نه پیمودند و در آن اثنا که ملاحسین گرم جولان بود یکنفر سرباز دچار وی شد و خویشتن را عقب درختی گرفت و تفنك را سپر صیانت خود نمود چون ملاحسین بدو رسید شمشیر حواله کرده درخت و تفنك و سرباز را شش قسمت ساخت و من و سربازان از آنضرب دست بخوف و حیرت اندر شدیم و عجیتر اینکه ملاحسین در طول مدت مقاتله برهر که شمشیر فرود آورد مستقیم نواخت و از جراحات مجروحین و مقتولین میفهمیدیم که ضرب از وی بود و دیگر این بسی موجب تعجب همه بود که نزد ملاحسین و اصحابش کشتن و کشته شدن يك صورت داشت نمیدانه جماعت بایه چه دیده و چه فهمیده بودند که بنوع مسابقت با شادمانی و عشرت بمیدان قتال می شتافتند و سر موئی خوف و بیم نداشتند سمندر و ارگرد تفنك آتشبار میگردیدند گوئی تیغ تیز و خنجر خونریز را وسیله نجات ابدی و حیات سرمدی

میشمردند و اعجب از همه آنکه اغلب ایشان از فضلاء و علماء و زهاد و عباد و آخوندهای مدارس دینیه بلاد لطیف المزاج ضعیف البنیه پرورده سکون و عدم اشتغال بامور بدنیه بودند و در مدت الحیات شایک توپ و تفنگ نشنیده و صورت میدان محاربه بر صفحه خیال نکشیدند و با وجود گرسنگی و فقدان ماکول و مشروب و عدم آسایش که ایشانرا بغایت ضعف و ناتوانی رساند گویا هنگام محاربه روح و توانائی جدید در قوالشان دمیده میگشت و بدرجه جرئت و جسارت می یافتند که عقول اولی الاباب از درك آن عاجز و قاصر است انتهی و بالجمله جناب ملا حسین در بین الطلوعین نهم شهر ربیع الاول سال ۱۲۶۵ هـ ق در سن سی و شش سالگی بنوعی که در بخش دوم نگاشتیم شهید شده در بقعه شیخ طبرسی مدفون گردید و قاتلش را عباسقلیخان لاریجانی سابق الوصف بیروی از کتب تاریخیه یگانه و بیگانه در متن بخش سابق آوردیم و روایتی دیگر را نیز که نسبت قتل بزکریا قادیکلانی است ثبت نمودیم و کیفیت شهادتش را آقا سید ابوطالب شهمیرزادی بقیة السیف مشهور چنین آورد که تفصیل شهادت جناب اول من آمن باب الباب بیان واقع آنچه گذشت اینفانی ابوطالب الحسینی و بقیة السیف قلعه مبارکه اکثر اوقات با ایشان بودم و آنچه دیدم و شنیدم این است در شب هشتم ربیع الاول در وقت سحر فرمودند بعدد رب اصحاب بیایند برویم بارذو دروازه را باز کردیم رفتم بیرون در آنصحرانشتیم جناب میرزا محمد باقر بزرگ با چند نفر اصحاب میشمردند گویا صبح نزدیک بود درین شمردن جناب باب الباب فرمودند امشب گذشت بر گردید با جناب ایشان برگشتیم بقلعه فردا طرف عصری در لب چاه حمام اصحاب مشغول کار کردن بودیم آن بزرگوار تشریف آوردند کرسی گذاشتیم نشستند و فرمایشات میفرمودند تا اینکه فرمودند امشب من شهید می شوم و بشوق شهادت میروم هر که با من میآید بیاید عدد معین ندارد سواره هم میروم ازین فرمایشات بسیاری از اصحاب بشوق

شهادت در منزلهای خودمان در وجد و سرور و اشعار وجدیه میخواندیم و کف میزدیم بخصوص آنهاییکه همان شب شهید شدند معرکه میکردند مثل ملا جلیل ترک و کربلای محمدجعفر کلاهدوز بارفروشی و محمد باقر کلاهدوز علی آبادی و ملا ولی الله آملی و سیدرزاق بارفروشی و سید ربیع عجم رستاقی با ملا محمد باقر تا سحر در عیش و سرور بودیم و چند نفر اصحاب با لحن خوش و صوت بلند در مناجات کردن مشغول جناب باب الباب با چند نفر سواره باقی اصحاب پیاده رفتیم یا صاحب الزمان گویان اول سنگر زکریا قادیکلای بود او با چند نفر بمقر خود راجع شدند با چند سنگرهای دیگر را شکستیم داخل اردو شدیم درین گیرودار و محاربه از کثرت شعله باروت اردو آتش گرفت روشن شد مثل روز درحینی که گرم محاربه و مقاتله بودیم دیدم جناب اخوی آقا سید احمد سوار بر اسب و بسیار جزع دارند فرمودند برادر جان بر تو چه گذشت دست چپم را گلوله شمخال قطع نموده عرض کردم دست چپ مرا هم گلوله خورد باکی نیست جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل ببرم چند قدم که رفتم دیدم جناب باب الباب رو بلشگریکه در میان درختها و جزیره جمع شده بودند بلند فریاد نمودند که اصحاب همچو برویم بنده جلو اسب اخوی را ول کردم بهمراه ایشان بتاخت رفتیم نزدیک بلشگر که رسیدیم گلوله بمثل نگرک بروی ما میآمد ما بآن تندی که میرفتیم بغتة دیدم اسب آن بزرگوار ایستاد پیشرو دیدم اسب دیگر باطناب بسیار بلند کمندوار سه چرخ بکمر آن بزرگوار پیچید جلو اسب را گرفتم آن پیچها را برگرداندم عرض کردم رهاشد برویم فرمودند من ضربت برداشتم و پای مبارک از رکاب خالی کردند اینفانی جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل بردیم ایشان از روی زین غلطیدند هرچه خواستم که نگذارم بر زمین فرود نیایند نتوانستم چاره ندیدم مگر اینکه بیاورم بر زمین سرشلوار روی زین قاش بند شده بود از یکدست جلو اسب را محکم داشتم

دست دیگر از صدمه گلوله ورم کرده بود تا شانه در آنجین اخویم میرابوالقاسم پیدا شد آنسر شلوار را رها کرد ایشانرا آوردم بر زمین و اسب را رها کردم سر مبارک ایشان را بروی زانو نهادم خون بسیاری از سر و سینه مبارکشان میآمد با دستمال سر مبارک ایشانرا محکم بستم در اینوقت قلی آقا و حضرت تقلی هم میگفتند با کربلائی محمدحسن رسیدند و شناختند اهل خراسان بودند چون هریک از اصحاب میرسیدند میگفتم یکی از اصحاب بس است بروید خلاصه ایشانرا بغل زدند بلند کردند دیدند قدرت ایستادن ندارند قدری راه بروی دست بردند امکان نداشت حضرت تقلی نشست ایشانرا بدوش گرفت پاهای مبارکشان بر زمین می کشید کربلائی محمدحسن پاهای مبارک ایشانرا داشت رو بقلعه رفتند بنده رفتم سراغ اخوی کربلائی کاظم شه میرزادی را دیدم گفت من ایشانرا بر دم بقلعه روز روشن شد ما هم رفتیم بمنزل افتادیم در حین دفن نمودن آن بزرگوار حاضر نبودم و نود نفر از اصحاب زخمدار بودیم سی وهفت نفر از ما شهید شدند از اعدا چهارصد نفر بمقر خود راجع شدند بقدر هزار نفر زخمدار بعد از آن لشکر جمع شدند تا وقت ظهر نعلش های خود را آنچه توانستند بردند بسیاری را زیر خاک کردند و نه سر از شهدارا از قلعه بدن بریدند بردند و کوچیدند طرف عصر اردو خالی شد اصحاب رفتند نعلش های شهدارا آوردند و چند سر اعدا را آوردند بالای چوب نصب کردند گویا بی اذن بود و نبیل زرنندی چنین نوشت که ایشان در هیجده سالگی از بشرویه بسمت کربلائی معلی حرکت نمودند و نه سال تمام با فخر الاعاظم حضرت حاجی سید کاظم همراه بودند و چهار سال قبل از ظهور حضرت اعلی بامر سید مرفوع باصفهان برای مذاکره با جناب سید باقر رشتی و بخراسان برای مکالمه با میرزا عسگری مامور شدند و در سنه ستین بامر رب العالمین اول من آمدند و رسیدند آنچه رسیدند و حضرت اعلی ایشانرا در سنه اول بابالباب نامیدند و در سال ثانی با اسم باب مسمی نمودند و در

شصت و چهار سالار معروف در مشهد مخیال داشت که ایشانرا در قلع شجره سلطنت باخود منتفق سازد لذا با قنبر علی بشرویه پیاده از مشهد برای آذربایجان حرکت کرد و جناب کلیم فرمودند که ما با جمعی ایشانرا در طهران ملاقات کردیم و در اعلی درجه مقام عشق و انقطاع بود و هنگام خروجشان از خراسان با رایت سوداء بسوی جزیره خضراء از طلعت اعلی بخلعت عامه سبز اعلائی و اسم علی متخلع و مسمی گردیدند تا در جزیره خضراء در ظل طلعت آخری بین الطلوعین نهم ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ شهید شدند و در جنب ضریح شیخ طبرسی بدست آنحضرت مخزون گردیدند و طلعت اعلی معادل سه جلد در زیارت و علو مقامشان نازل فرمودند و تربتشانرا پنج میل در پنج میل شفای هر مریض فرمودند و از قلم اعلی من جمال الابهی نیز در حقشان زیارات و عنایات لاتحصی نازل و ظاهر گردید همین کلمه مبارکه کتاب ایقان در علو مقامشان کافی است که میفرماید لولاه مآظهر جمال الاحدیة و ما برز طلعة الصمدیة انتهی و ملاحسین کسی بود که دوست و دشمن در علم و تقوی و شجاعت و بزرگواریش اتفاق کلمه داشته اظهار تعجب و حیرت مینمودند و برخی از نسخ شئون علمیه و حجج الهیه و تفاسیر بدیعه که حسب اقتضای بعضی از یار و اغیار نگاشت موجود و مقام محمودش را شاهدهی مشهود است و ما در اینمقام تزیید الاستبصار و مراعاة للاختصار شطری از خطبه و اوائل از یک رساله مشهوره آنجناب را که جامع اسرار الهیه و مطالب و مآرب عرفانیه بدیعه است ثبت مینمائیم و هی هذیه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هو مدبر الدهور و مدبر الامور تجلی لخلقہ بخلقہ و قرب بهم الیهم لمشاهدة الظهور و تخالی عن خلقه بخلقه و احتجب بشعاع النور عن نواظر الغیور فظهر النور علی النور و انزل النور بالنور علی الطور فجعله الکتاب المسطور فی رق منشور انزل بالاسم الاکبر الکتاب المسطور فائتبه فی قلوب الصافین الحافین حول عرشه الی بیت المعهور و ارجع بعز جلاله القلوب فی مستسرات الغیوب من الییان باخلاص الوجدانیه

وتحقيق الفردانية الى الصدور لتقرر وتشهد بان لاله الاهو العلى العظيم الولى القديم
الرؤف الكريم الرحيم الغفور جعل الشمس ضياءً فاضاً بها النهار وجعل النهار معاشاً
للانام لتبتغوا فضلاً من ربهم الشكور وانا القمر المنير فى سواد الليل المظلم الاليل
الديجور ليعلمو اعدد السنين والحساب وتفصيل كل الامور بملافتات نفحات خواطر
الاوهام بسره وغيب المستور ودنى فنادى خالقه الى نفسه بالسنة شتى ولغات مختلفة
و كينونات ممتقرة من كل فيج عميق و من شواهد الجبال واقعار البحور و اوكار
الطيور بانى انا الله لاله الا انار النور و مالك الظهور و مقدر الامور و جاعل
الظل والحرور و مسجى البحر المسجور ومنزل الفرقان العظيم والقرآن الكريم والتورات
والانجيل و الزبور وصلى الله على محمد نبيه المحبور ذى الفخر المشهور والعز المذكور
الذى هو فى مقامه المحمود حامد ومحمود وحبیب ومحبوب و ذاكر ومذكور
وشاكر ومشكور وعلى وصيه الذى ازاح به الظلمات و الشرور و كسر به شكيمه
كل مختال فيخور و كل خوان كفور وعلى آله الهدات المهديين الذين هم هدى على هدى
ونور على نور و نور فوق نور ونور تحت نور و نوراضأ به كل نور خالق الله لمحبيهم
بمحببتهم عن ظل محبتهم دار السرور ونواميس العصر ومدار الدهور واصحاب الحشر
و ولات الامر وحاملوا لواء الحمد فى يوم النشور فتمت كلمتك الحق صدقا وعدلا
لامبدل لكلماتك ولا معقب لاياتك بخاتمهم وقائمهم الغائب المستور المخفى عن
عوالمهم ومواطن الظالمين اهل الشرور عجل الله فرجه لاحيا الكتاب والسنة واظهار
الاسم المكنون و الكلمة المكنونه والسر المستسر المستور اللهم صل عليهم ماغرّد
مغرّد على غصن من اغصان شجرة الخلد من الطيور وعلى شيعتهم الطيبين التابعين
لائمتهم على الحق اليقين و المعترفين بمقامهم عند رب العالمين سيما النور المتناق
والضياء المشرق والنجم الثاقب الطارق و العالم النور فى طيحاء الديجور محل الاسم
الاظم و تمام السر الاقدم والكلمة الاقوم الاثم والرمز المستور صاحب الجبين الازهر

والخذّ الانور والوجه المنور وحامل الركن الايسر والنور الاحمر ناشر عدل العلي
الاكبر و ماحي آثار الشانيء الابتر مظهر بطون شريعة جده الاظهر محمد السيد الاكبر
ومجدد آثار ابيه العلي الاكبر السيد القسور النادى من حول الضريح و الداعى
الى اجابة الملهوف بالصوت الفصيح الناصر المحق بالحق و عن الحق بالحق مؤيد
منصور وبعين الله الناظرة ناظر منظور وبيد الله الباسطة من شر طوارق الليل والنهار
فى عماء الاحديّة محجوب مستور اللهم يا مفرق النهار من الليل الديجور ويا من بطاعة
امره تتشق عن اهلها القبور و يا نور النور اجعلنى بعز عرك من المقربين الفائزين
بالشهادة لدى مصباح النور والى علىّ منه محبة كاملة تجذبني الى مقام الظهور
و تصرفنى عما سواك من الغيور اسئلك بالاسم الذى احطته بحجاب النور و نور
السموات والارض الذى يضيئى به ابصار الناظرين اليك بالنوران تلقى فى قلوب عبائك
الصالحين و قلبى منه عزاً وهيبة ووقاراً وسكينة كما تريد منايا عليمماً بما فى الصدور
و اجعلنا ممن يسمع قوله و يرفع امره على كل امر فانا عبدك وابن عبدك الفقير
الى رحمتك و عفوك يا عفو يا غفور يا عزيز يا شكور اجعلنا به عالياً متعالياً على الاعداء
اعدائك فانك على كلشىء قدير ادرء بك على اعدائك فى النجور و استعيذ بك
من الشرور ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فقلت وقولك الحق ان نشاء ننزل
عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين وقلت وقولك الصدق و نريدان ممن
على الذين استضعفوا فى الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين وقلت وقولك الحق
ان رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احد
الا امرأتك انها مصيبتها ما اصابهم ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب كتب الله
لأغلبن انا و رسلى ان الله قوى عزيز يا موسى اقبل و لاتخف انك من الآمنين
نسئلك بعزّ عرك يا عزيزان ترزقنا التجافى عن دار الغرور والصلاح والفلاح والنعمة
والعافية فى كل الامور و حسن العاقبة والفوز بدار السرور انك انت و لينا فى جميع

الامور والعالم بما فى الضماير والصدور أما بعد فقد صدر امره العالى المبرم وحكمه المتعالى المحكم وخطابه الفصل الذى ليس بالهنزل الى عبيد عبيده بلاشك ومين ابن عبدالله محمد حسين يسئل الله به النجاة من كل طبع ورين والخلاص من كل شين والنجاة من مخاوف الدارين ومهالك النشاطين له وللوالدين والاخوان من اهل المشرقين والمغربين آمين يا رب العالمين بحق الحسن والحسين عليهما السلام ان يجمع ما برز من مكن الغيب المستور واشرق من مشرق الظهور وشرح من فواردة النور اعنى ماجرى بقامه العالى فى نوح المسطور لانبثاه الغافلين عن حقيقة هذا السر المستور من الاقاصى والادانى والاحبة والغيور ليجعلوه ذكرا لقلوبهم وياخذوهم زاداً ليوم النشور اسئل الله ان يفتح عن معضلاته و يكشف عن خفيات اسراره و خبايا بطونه و مشكلاته لكل صبار شكور المقام الاول بسم الله البديع الذى لا اله الا هو ان الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلق مقامات المشار اليها والمرموز عنها فى كلمات آل الله عليهم السلام بالاسرار السرّ والسرّ السرّ المقنع بالسر والسرّ المستسرّ ويعبر عن الاول بالنقطة والنقطة قطب كتاب الله فى التكوين والتدوين وعليها يدور رحى الموجودات فى كل العوالم بما لانهاية الى مالانهاية كما فى علم الله سبحانه وان الله سبحانه قد تجلّى لهذه النقطة بهذا النقطة والقى فى هويتها مثاله اى مثال تجليه فظهر منها افعاله الى آخر الرسالة و حتى برخى از مالاها خطب وشئون علميه حضرت را گمان بردند كه از آنجناب است و ملا محمد ممقانى در وصفش بصريح عبارت در مجالس ومجامع گفت كه اگر ملاحسين بشرويه خود ادعا ميكرد قبول مينمودم و حضرت در رساله دلائل السبع در وصفش چنين فرمودند تو خود اول مومن را ميشناسى كه اكثر علمای شيخيه وسيديه بل طوائف ديگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتى اطفالهاى اصفهان در وقتى كه وارد شدم ميگفتند كه يك طلبه پيراهن چاك از قبل سيد آمد و عالم كبير آن ارض را كه محمد باقر نام بوده بدليل

وبرهان الزام داشت حال این یکی از ادلای این ظهور است که بعد از فوت مرحوم سید رفیع الله در جته اکثر علما را وجب نموده و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و باین سبب بموهبه مستوهب شد که غبطه آنرا خلق اولین و آخرین الی یوم القیامة دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید و در یکی از توقیعات صادره در حقش چنین مسطور است بسم الله الرحمن الرحیم شهد الله لعبدہ فی ذلك الكتاب انه قد آمن بالله وآياته وکان علی صراط حق مبین . . . وانا لنعلم ان حجتك بالغة لمن فی السموات والارض وانا نحن لشاهدون . . . افعدل آیات النیین بحکم آیه مما نزلنا الیک لا وربک انا انشهد ان اکثر الناس لا یعقلون ولا یؤمنون ولا یسعون . . . ان اتبع حکم ربک یا عبدی وکن من الصابرين ان اتکل علی الله و اعرض عنهم ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون . . . ان اصبر یا عبدی ولا تجب لاحد منهم وقل موتوا بغيظکم . . . قل یا اهل الارض ان اتقوا الله واستغفروا ربکم وارجعوا الی حکم الله ثم اتلوا آیاتنا ان عرفتم امر الله لتوقنون ثم لتبلغون ثم لتنصرون فوالذی خلقکم و جعلنا حجة علیکم ان آیه من آیاتنا تثبت حکم الله لمن علی الارض اجمعهم ان اتلوا کتاب الله بین یدیه ثم انصفوا بالعدل لعلکم بآیات الله لترشدون و لقد نزلنا حکم کلشیء فی الكتاب من قبل ان اسئلوا من آمن قبل کل الناس بآیات ربه حکم الله ان کنتم لاتعلمون وکفی بانفسکم الیوم فی حکم مثل الآیات و شأن ما نزل فی الدعا علی حکم ذلك الامر شهیداً قل ولقد جعلت من ذلك الیوم الی یوم ما اذن الله لی اول مؤمن بنفسی علیکم شاهداً و نصیراً و یکی از صور زیارات که از قلم اعلی برای آنجناب صدور یافت باین بیانات افتتاح شد بسم الله الرحمن الرحیم و اذا اردت ان تدخل تملک الارض المقدسة فطهر نفسك وطیب ما عندک علی احسن ما کنت مقتدرأ علیه و اعلم ان هنالك اعلی افق العرش و منتهی ذروة الفردوس و ان الله لم یزل ناظرک الی قوله

وقل اللهم انك انت مالك كلشيء ولا يملك من شيء احد دونك لا ستاذنك من فضلك ثم من كل ما احببته من ملائكتك المقربين وانبياك المرسلين وبشرك الصافين وعبادك المتقين على ان ادخل بين يدي حبيبك الذي قد اصطفيته لنفسك واخترت له ان ذكرك واصطفيته لوحيدك وقرنت طاعته بطاعتك الي قوله بابي انت وكل ما قد احاط به علم ربّي كيف اذكرك اوانتي عليك وان ما نرى وما لا نرى اثر قد خلق بك وشيخ قد ذوّت بك فتعالى ذكرك من ان يقترنه ذكر من اولى الاذكار وارتفع مجدك من ان يساويه مجد من اولى الافكار اشهد انك وان قتلت ولكنك حيّ عند الله وان بما قد خلق الله من فاضل حياتك حيّ ائفدة الموحدين و بذلك يوحدون ربك و يسبحونه بالليل والنهار ولا يقفرون فما اعظم حقك و اكبر ما ينبغي لبديع شأنك و علو مكانك و ارتفاع ظهوراتك فقد انقطعت الي الله بكل ما عندك الي ذروة علو ما سبقك احد ولا يلحقك من شيء فتعالى ما قد ادركت وطوبى بما قد شهدت عليه فاشهد انك ومن قد صعد

میرزا کریمخان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی بامعدودی از تفنگچی که در بناه سنگری محصور و مستور بودند از روشنی آتش لشکر گاه که افروخته آن طائفه گمراه بود ملاحظین که عمامه سبز بر سر داشت مشهور ایشان گردید میرزا کریمخان تفنگچی بجانب آن انداخت بر سینه پر کینه آن آمد آقا محمد حسن بگلوله دیگر شکمش را مجروح ساخت و او بطریق استعجال بسمت قلعه اقبال نمود دیگران نیز سالک طریق متابعت شدند درین هنگام سپیده صبح صادق دمید میرزا کریمخان باذان بامداد اقامت کرد عباسقلیخان لاریجانی با دوسه نفر از سرکردگان و قلیل تفنگچی که بجز بگام بودند طریق مراجعت پیمودند هشتاد نفر از ملاحظه بایه مقتول را سر بریده سرخویش گرفتند و راه منازل در پیش ملاحظین بمداد دخول بقلعه ماندند باندرز متابعمان و نصیحت بیروان و تحریرص ایشان بمتابعت و اطاعت حاجی محمدعلی زبان گشود و بعد از فوت جسدش را درین دیوار مقبره شیخ طبرسی با شمشیر و لباس مدفون کردند .
حقایق الاخبار ناصری

معك اولئك هم في الافق الاعلى من العرش و ذروة الابهى من سماء الكرسى هنالك يسبحون الله بحمد ربهم ثم بذكره ليوحدون و اننى لاشهدن الله و نفسك ثم مظاهر طلعتك ثم ما قد شاء الله بانك قد دعوت الى الله و بلغت ما قد حملت من كتاب الله و استدركت بما قد وعدك الله ربك من اعلى علو الشهادة و ارفع سمو الولاية فمن يلحقك بك بعدك لا وعزتك كل من استشهد يستشهد بشهادتك و كل من يستعرج يستعرج بعد عروج عزتك اشهد ان مصيبتك اعظم من ان يقترنها مصيبة فى الابداع و رزيتك اعلى من ان يساويها رزية فى الاختراع لعن الله امة ما عرفوا حقك فما سجدوا لعلو شأنك و ما توجهوا بك الى الله ربك الى قوله و كيف اسلمن عليك يا محبوب فؤادى بعد ما قد سمعت ماجرى عليك ما تكاد السموات ان يتفطرن و ينشق الارض و تخر الجبال هدأً فالى الله المشتكى و اليك الرجعى فسيلاحقنى الله و من آمن به بالمقصد الذى قد قدر الله لك و اوصلك اليه يا ليمنى كنت عندك لاستقدى بنفسك عن نفسى آخر بيانه الالطف الاعلى و در الواح اقدس ابهى اوصاف كثيره درشئون و مقامات وى مسطور است منها قوله الاعلى اسم حا عليه من كل بهاء ابهات باين شهادت كبرى فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه كه از خود بهيچوجه اراده و مشيت و خيالى نداشت جميع اينمرا تبرا فداى دوست نمود و بعدهم بشهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقيقى نثار نمود و ايضاً قوله الاعلى فاشهد فى ظهور نقطة البيان جل كبرياته انه حكم لاول من آمن بانه محمد رسول الله هل ينبغى لاحد ان يعترض و يقول هذا عجمى و هو عربى او هذا سمى بالحسين و هو كان محمد فى الاسم لا فونفسه العلى العظيم و ان فطن البصير لن ينظر الى الحدود و الاسماء بل ينظر بما كان محمد عليه وهو امر الله و كذلك ينظر فى الحسين على ما كان عليه من امر الله المقندر المتعالى العليم الحكيم .

و ميرزا محمد حسن برادر آنجناب كه نیز از حروف حى بود در قوت

ایمان و مزایای اخلاق و شجاعت و شهامت از اخ اکبر بهره وافی داشت و هنگامیکه با میرزا محمد باقر خالوزاده سابق الوصفشان بشیراز رفته بشرف لقاء و ایمان باب اعظم فائز گشتند در عنفوان شباب بود و در هر حال با برادر والا گهر و ذیفه کوچک شعاری و خدمتگذاری بجای آورد و پس از چندی بکربلا رفته مادر و خواهر را در موکب جناب قره العین بقروین و طهران و خراسان برده در مشهد اقامت داد و در خدمت برادر در واقعات خراسان و غزوات مازندران بجالات و جانفشانی شهره گشت و پس از شهادت باب الباب حضرت قدوس عمامه خضراء آنجناب را بر سر وی نهاد و سیف صارهش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را بوی سپرد و میرزا محمد حسن دستار بر سر و خلعت شهادت در بر کرده فائز منصب برادر گردید و باینمقام ناطق شد هر گاه این سر هم مانند آنسرور نثار راه محبوب اکبر شود معلوم گردد که لایق اینعمامه است و گسرنه لایق و در خور آن نیست پس در محاربات قلعه شجاعت هائی نظیر برادر عالی مقام بظهور و بروز رساند تا شربت شهادت چشید و آندو برادر متزوج نشده نسلی از ایشان بر جای نماند و برادر اصغرشان محمد علی نام در ایام اقامتشان در کربلا وفات یافت و بعد از ایشان مادر و دوخواهرشان حیات داشتند و پسرخالشان میرزا محمد باقر از علماء شیخیه و تلامذه سید رشتی و متصف بزهد و تقوی و دوام طاعت و عبادت بوده در کربلا سکونت داشت و باتفاق آنجناب در شیراز درك فیض حضرت باب اعظم نموده بذکر و وصف امر بدیع پرداخت پس مراجعت بایران کرده با آنجناب باصفهان و شیراز رفت و همه جا بوی همراز و هم پرواز شد و بین الاحباب بعلت قصر قامت و ضعیف بنیه میرزا محمد باقر کوچک شهرت داشت و کیفیت وفاتش را درضمن بیان واقعات قلعه مازندران در بخش مقدم آوردیم و چنانچه نگاشتیم هنگامی که جناب ملا حسین پس از وفات والد از بشرویه برای تحصیل علوم عازم کربلا گردید

ایمان و مزایای اخلاق و شجاعت و شهامت از اخ اکبر بهره وافی داشت و هنگامیکه با میرزا محمد باقر خالوزاده سابق الوصفشان بشیراز رفته بشرف لقاء و ایمان باب اعظم فائز گشتند در عنفوان شباب بود و در هر حال با برادر الاکبر و وظیفه کوچک شعاری و خدمتگذاری بجای آورد و پس از چندی بکربلا رفته مادر و خواهر را در موکب جناب قره العین بقزوین و طهران و خراسان برده در مشهد اقامت داد و در خدمت برادر در واقعات خراسان و غزوات مازندران بجلادت و جانفشانی شهره گشت و پس از شهادت بابالباب حضرت قدوس عمامه خضراء آنجناب را بر سر وی نهاد و سیف صارهش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را بوی سپرد و میرزا محمد حسن دستار بر سر و خلعت شهادت در بر کرده فائز منصب برادر گردید و باینمقام ناطق شد هر گاه این سر هم مانند آنسرور نثار راه محبوب اکبر شود معلوم گردد که لایق اینعمامه است و گرنه لایق و در خور آن نیست پس در محاربات قلعه شجاعت هائی نظیر برادر عالی مقام بظهور و بروز رساند تا شربت شهادت چشید و آندو برادر متزوج نشده نسلی از ایشان بر جای نماند و برادر اصغرشان محمد علی نام در ایام اقامتشان در کربلا وفات یافت و بعد از ایشان مادر و دوخواهرشان حیات داشتند و پسرخالشان میرزا محمد باقر از علماء شیخیه و تلامذه سید رشتی و متصف بزهد و تقوی و دوام طاعت و عبادت بوده در کربلا سکونت داشت و باتفاق آنجناب در شیراز درك فیض حضرت باب اعظم نموده بذکر و وصف امر بدیع پرداخت پس مراجعت بایران کرده با آنجناب باصفهان و شیراز رفت و همه جا باوی همراز و هم پرواز شد و بین الاحباب بعلت قصر قامت و ضعیف بنیه میرزا محمد باقر کوچک شهرت داشت و کیفیت وفاتش را در ضمن بیان واقعات قلعه مازندران در بخش مقدم آوردیم و چنانچه نگاشتیم هنگامی که جناب ملا حسین پس از وفات والد از بشرویه برای تحصیل علوم عازم کربلا گردید

مادر و دوبرادر مذکور و يك خواهرشان مسماء به بی بی كوچك (ورقة الفردوس) و خالوزاده‌شان میرزا محمد باقر مقدم الوصف باوی همراه شدند و خواهر دیگر را که خدیجه نام داشت در وطن گذاشته بکربلا شتافتند و در آنجا سکونت گرفته از معارف و کمالات سید رشتی استفاضه نمودند و خواهر مذکورشان در آنجا به شیخ ابوتراب اشتهاردی شوهر کرد و بدین طریق ساکن کربلا بودند تا چون ملاحسین بابرادر و خالوزاده بنفحص از من له الحق عازم ایران شدند و بفیض محضر حضرت باب اعظم رسیدند و آوازه ظهور بدیع در عراق عرب منتشر گشت مادر و خواهر نیز در کربلا بواسطه قره‌العین ازین امر خبر یافتند و اقبال و ایمان آوردند چه آنان مانند سائر نسوان شیخیه غالباً درك محضر آنجناب نموده استفاضه و تلامذ می‌کردند و بالاخره میرزا محمد حسن بکربلا رفته ایشانرا در موکب آنجناب بایران عودت داد و پس از توقف ایامی چند در قزوین و طهران بخراسان رفته در مشهد مقیم شدند و بیانات جناب باب‌الباب مستفیض و متباهی بوده موجب تقویت ایمان رجال و نسوان می‌گشتند و پس از اختتام امر قلعه طبرسی مادر و خواهر از شهادت پسر و برادر زهی شادان و شاگرد بودند و ثنای حق را همی گفته افتخار و مباحثات مینمودند و پس از چندی از مشهد بشرویه انتقال کردند و مادر با دو دختر در خانه موروثه خود اقامت گرفتند و آنخانه پیوسته محل توجه بابیه بشرویه و تحصیل و تکمیل اطلاعات ازین امر برای بار و اغیار شد و بیان تنه احوال اینخاندان در بخش ششم می‌آوریم.

و در بشرویه بواسطه باب جمعی کثیر از بابیه بودند و در هنگام خروج آنجناب از بشرویه که منتهی بنهضت برای مازندران گردید چهل تن منقطاً عما سوی‌الله حاضر برای فداکاری در موکبش حرکت کردند و همه در قلعه طبرسی بشهادت رسیدند بجز ملا محمد حسین نامی که بقیه‌السیف برجا ماند و اسامی برخی از بابیان بشرویه از طبقه اشراف و علما و غیرهم چنین است کربلائی عباسعلی بیك

الفناوی وکذا جمیع ما ظهر من الحقیقین المؤلفات والمصنفا والترانل
 واجهة المسائل وما سیطر انشاء الله تعالی ولبیر ایدہ الله تعالی وسد جمیع
 ذکر وسط وما شاء، واجب لمن شاء، واجب واصفا لا یضیغ فی مواضعها
 ولکل شیء فی محله عاملا بما اعتبره اهل الذبلیة فی الروایة سالکا طریق
 الاحتیاط المفیوز بالنجاة والهدایة باذ لامصحة الله سبحانه من العلم لا یله
 صلاحه الا لخلاص فی طلبه وبذله وان لا یبانی من اللہ عما، الخاص فی خلوص
 واعقاب صلواته علی ان هبت علی نعمة من نعمات زکایان دعواته
 فربیح ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلى الله على محمد وآله الطیبا
 والارحام الراحمین کما یطرب فی حقیقۃ الترتیب اوتیا کتابها
 بمینها کویا صاحبها برافعة عن مریح السالمة



جواز اجتهاد جناب ملاصادق، مقدس خراسانی از جناب
 حاج سید کاظم رشتی - ذیل این صفحه عین خط ومهر
 جناب حاج سید کاظم و حواشی دو صفحه قبل
 تین خط جناب مقدس است

مربوط بصفحة ۱۴۵

و برادران ذیشان میر محمد ولی بیك و میر محمد حسن بیك و میر محمد بیك و دخترانش نیز بودند و دیگر اعیقلی بیك و غلامرضا بیك و میرزا محمد علی پیشنماز و حاجی میرزا مهدی و سید اسمعیل و سید رضا و میرزا محسن و سید محمد خلیب و کربلایی حاجی محمد ملك و کربلایی هاشم و کربلایی علی اکبر رباطی و کربلایی عبدالعلی و میرزا احسن و میرزا کریم و میرزا رحیم و نور علی و ملا ابراهیم و کربلایی حاجی بابا و میرزا ابوطالب و کربلایی عبدالله و ملاسلطان حسین و غیرهم که در اسفارش بشرویه متدرجاً در سلك بایبه در آمدند و خانه مسکونه اش که بنوع مذکور رایت هدایت در آنجا پیوسته مرتفع بود از امکانه شهره است و بعد از واقعه طبرسی هنگامی که اولیای دولت و علمای ملت بقلع و قمع بایبه همت گماشتند و در بشرویه برای کثرت شهرت عظمت و شجاعتهای جناب باب الباب و بایبان آنجا که ذکرنا تعقیب و تعرض بیشتر کردند و اهالی باسنتظار حکام و ملایان بسب لعن و اذیت احباب برخاستند و عرصه را بنوعی تنگ گرفتند که بازماندگان شهدا جرئت گریه و ندبه نداشتند اغلب از خانه ها بیرون نمی رفتند و فقط در ظلمت لیلی بخارج قصبه ملاقاتشان میسر میگشت و بزودی بخانه های خود عودت میکردند و عاقبت الامر مجبور بجلاء وطن شدند ملا محمد حسین کاتب و برادرش ملا محمد حسن بسبزوار هجرت نمودند و کسیکه در بشرویه دچار ضرب و صدمه اعدا گشت ملاسلطان حسین بود

و از مشاهیر علماء اصحاب حضرت نقطه اولی از اهل خراسان ملا صادق مقدس والدش میرزا اسمعیل اهل مشهد بود و ملا صادق در آن بلد تولد یافت و تحصیلات علمیه عالی اش نزد آقا سید محمد قصیر مجتهد شهریه صورت گرفت و بعلم و تقوی مشهور شده امام جماعت و مقتدای انام گشت پس بقصد تکمیل تحصیل عازم عراق عرب گردید و در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی استفاده نموده از اصحاب

معظم او بشمار آمد و صورت اجازة مفصله نئی مورخه غره شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵۹ بمهر و امضاء سید در باره وی اکنون موجود است و این جمل در آن مسطور فلها قد استجازنی الاخ المؤمن والعالم المتقن الفاضل الكامل والفاضل العادل الحائز درجة الكمال والبالغ رتبة الاعتدال الفائق عن الاقران والامثال ذوالفهم العالی و الادراك المتعالی اللوزعی الالمعی جامع رتبتی المعقول والمعتول حاوی درجتی الفروع و الاصول المولی التقی الورع الصادق المؤید بتأییدات الخالق جناب الاخوند الملا محمد صادق بن اسمعیل المشهدی الرضوی علیه وعلى آباءه وابنائہ آلاف الثناء والتحیة احسن الله حاله و اسعد باله و جعل مع الرفیق الاعلی مآله و حیث رایته جامعاً للکمالات و حاویاً لعالی الدرجات و قابلاً لتحمل الآثار عن الائمة السادات سلام الله علیهم مادامت الارضون والسموات فاجبت ملتتمسه بالسمع والطاعة الخ و آخوند در سنواتی که بکربلا اقامت داشته از سید استفاضه مینمود و با علما و اعظم شیخیه معاشرت و مؤانست داشت بشرف زیارت و معرفت حضرت باب اعظم نائل گردیده مورد توجه و عنایت گشت آورده اند در هنگامیکه حاجی میرسید علی خال حسب میل شد ید خود و بموجب اصرار والده حضرت و اقتضای دیگر بستگان برای ارجاع آن بزرگوار وارد کربلا شد روزی با ملاصادق در صحن مرقد امام حسین تصادف کرده فرمودند خالویم از شیراز رسید هر گاه میل ملاقات دارید بمنزل آئید آخوند اظهار قبول و شکر و امتنان نموده در عصر همانروز بمنزله شان رفت جمعی از علما و تجار و محترمین حاضر بودند و خال جالس و آنحضرت پذیرائی واردین و دادن چای و شربت مبادرت داشت آخوند لسان بذکر مقامات رفیعه آنحضرت گشوده شطری از صفات حمیده اش بیان نمود و خال در جواب چنین گفت هر چند تمامت آحاد طائفه مادرشیراز و غیره بمحاسن صفات و اعمال طیبیه و عبادات معروف اند ولی اینچوان در آن مجمع مانند شمع روشن و درخشان است و همه اهتمام

واصرار داریم که بتحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشان
نمیدیرند آخوند گفت اگر ویرا بشیراز نبرید ملتزم میشوم که مامول شما را
قبول فرموده بتحصیل مشغول گردد و خال مسرور گشته چنین گفت با اینکه مفارقت
ایشان برکل بستگان خصوصاً بر والدهشان بسی صعب و دشوار است بموجب تعهد
شما راضی شده تنها بشیراز بر میگردد و پس از چند روز بشیراز رفت و آن
بزرگوار در کربلا ماند ولی پس از رفتن خال مدت طولانی نگذشت آنحضرت نیز
بشیراز توجه فرمود و چون سید رشتی از اینجهان در گذشت آخوند ملامحمد
صادق بایران مراجعت و بمشهد ورود و اقامت نمود و او نیز مانند جمعی معظم از
اصحاب امثال ملا حسین بشرویه و غیره در تحیر بوده بانتظار طلوع موعودی که
از کلمات سید استنباط شد ایام گذراند و شهری چند در مشهد ماند آنگاه باصفهان
رفت و بامامت جماعت و تدریس کتب و اصول شیخ و سید مشغول گشت تا چون
ملاحسین پس از فوز بایمان بدیع برای نشر امر از شیراز باصفهان رفته در منزل
آخوند ورود نموده بظهور باب اعظم اخبار و ابشار کرد و ملامحمد صادق در میدان
عشق و ولایت و تحمل مشقت و بلا پیشقدم گردید و کیفیت فوز بعرفان و ایمانش را نقل از قول
او چنین آورد که ملاحسین بشارت بظهور باب بدون تسمیه و تعیین شخص
داده قسمت اولی از تفسیر سوره یوسف و برخی از ادعیه بدیعه را ارائه نمود
و ملا صادق بمطالعه آیات مؤمن و شیفته صاحب آثار گردیده مقامش را فوق مقام
بابت برستود و همی اصرار کرد که نام و شخص را بناند و بشناسد و ملاحسین از
تصریح و تعیین شخص تنابی و امتناع کرد و آخوند در آنشب بخانه یکی از دوستان
و اصحابش مهمان بود و با ملاحسین باتفاق رفتند و در آنجا هر قدر بنحوی اصرار
نمود سود ندید عاقبت بحجره خلوتی رفته تنها بتفکر و تذکر پرداخت تا جمال
نورانی سید جوان روحانی که بنوع مذکور و هم بطریق منقول در بخش سابق

در کربلا دید بخاطرش رسید و بنظرش مشهود گردید و مطمئن شد که صاحب داعیه و کلمات بدیعه همان است و نزد ملا حسین شتافته کشف و شهود خود را گفت و ملا حسین باو خبر داد که حضرت فرمودند چون امر ما بسمع جناب مقدس رسد فی الحال تصدیق نماید و مأمور بشیراز است باید در آنجا چون اخطار کنیم ترویج و اعلاء امر کند لذا آخوند روزی بعد بدون تهیه زاد و راحله راجلا متوجه شیراز گشت و پس از سیر دوازده یوم وارد شد و چون حضرت بسفر حج بود در مسجد ذوالفقار بامامت و تدریس مشغول گردید و جمعی کثیر بدو اقتداء و استفاضه کردند و چندی بدینطریق گذشت تا توقیعی از حضرت رسیده امر شد در اذان نماز فصلی جدید که شهادت بظهور حضرت است بیفزایند لذا بساط امامت و تدریس بمسجدیکه در جنب دار مسکونه حضرتست انتقال داده دستورا بموقع اجرا نهاد و کتاب تفسیر احسن القصص را بر جمع خواننده تبیین نمود و این امور موجب هیجان ملاها و شورش عوام گردید و منتهی باین شد که ویرا بدارالحکومه بردند و قهقا حکم بخروج از جاده اسلام دادند و او را عریان نموده تازیانه بسیار زدند و محاسنش را سوزاندند و باحضرت قدوس و ملا علی اکبر اردستانی بمحسب انداختند و روزی بعد هر سه را دربینی مهار کرده گونه ها بسیاهی اندوده در معابر و اسواق گرداندند و اهالی بشدت تعصب و عداوت نسبت بشیخیت و باییت ستم و جفا و توهین و استهزا نمودند چنانکه تاجری متعصب محض دریافت اجر اخروی نزد فراشان و دژخیمان دویده مبلغی نقود داده مهلت و اجازت گرفت و چوبی بزرگ حاضر کرده یکسر برشانه قدوس و سری دیگر برشانه مقدس نهاد و قریب بهشتاد بسته شکر باچنین ترازو وزن کرد و در آنحال اگر مظلومان در شدت حرر آفتاب از جای حرکت میکردند میر غضب و فراش میزدند و میآزردند و ناچار سنگینی بار را تحمل آورده برجای ماندند و بالجمله چون ایشانرا از شیراز

خارج کردند در سعديه بزيارت حضرت كه از سفر حج و از بوشهر وارد شيراز ميشد فائز گشتند و متفقاً بشهر در آمدند و روزی چند بسر برده از فيض و عطا در صورت و معنی متنعم و مستقيص شدند و ما تفصيل اين واقعات را با شرح توقيح شعائر سبع در بخش سابق آوردیم و صورت توقيعی كه در حين مراجعت از سفر حج بملا صادق امر و فرمان شديد برای اجراء دستور مذکور فرمودند اين است بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور لا اله الا هو قل اي اي فاخرجون و لقد نزلنا اليك كتاباً من قبل فيه آيات بينات من لدنا لقوم يسمعون و لقد سمعنا اليوم انك بعد مقرئ في تلك الارض قد اتبعت اهواء الذين لا يعلمون حكم بقية الله من لدن عبده على حكيم وما بلغت حكم الله جهرة من خوف ما كان الناس في آيات الله ينصتون ان اقرء آياتنا في كل يوم بين الناس من دون قدر خردل من الخوف فان امر الله لحي مثل ما كان الناس ينطقون و لقد كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله في الاذان بحكم ما نزلنا في كتاب الملوك ان عرفوا حكم الله جهرة لعلمكم تفلحون يا ايها الرجل صل في المسجد الذي نزل الايات من ربك فيه و ادرس بآياتنا فيه بالعدل لتكونن من الفائزين و انه اول بيت نزل فيه الكتاب و ان فيه قد آمنوا رجال ارض المقدسة و ان اولئك هم السابقون و انه لمسجد قد اسس من حكم ربك بالعدل و كان في يوم الاول بيت اليهود و ان الان ارض المقدسة في كتاب الله لمسطور و لقد نزلنا كتاباً الى بلد الكرمان ان ارسل حين النزول و ما كتبت من آياتنا البديعة لتكونن من الشاهدين لمكتوب بلغ ذلك الحكم من لدني فانه حكم عدل من لدن امام مبین و لقد فرضنا لاثنين نفس من علماء تلك البلدان ان يخرجوا بحكم بقية الله الى تلك الجزيرة لنامرحکم الله عليهما وليكونا من الناصرين في كتاب الله لمكتوب قل لا كبرهما ان اخرجنا لامر الله لتكونا من الفائزين لمسطور و ان اول من يخرج من بيته مهاجراً الى يدخل

يوم القيمة قبل الناس في جنات كريم و اقرء ذلك الكتاب في كل يوم على المنبر بلسان القرآن ذى حزن فصيح و اكتب الى شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على صراط الله العزيز الحميد و ارسل كل اليوم شان من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل و كان الله ربك لسميع عليم و ان اليوم حكم العلماء كمثل كل الناس لا تبديل لحكم الله و كل علينا يعرضون قل انحوا كل الكذب و ادرسوا بين الناس بآياتنا و اكتبوا ما نزل من يدى بالمداد الذهب لتكونن من المتقين لمكتوب و قل للعلماء ان اتقوا الله و لا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل في شأن المعرضين بمثل ما نزل في شأن ابي لهب و امراته و ان الناس ليقرئون من بعد احكامكم و انتم لا تشعرون و قل الحمد لله رب العالمين و لقد نزل اليوم كتاب من ذوى القربى و يذكر فيه كلمة الشيطان عن النفس الذى قد رجع عن البيت و الله سميع عليم قل للذى اتبع كلماته بغير حكم الكتاب اتق الله و لا تكفر بآيات الله من دون علم و لا كتاب مبين و من يقعد من حكم الله ينزل حكمه في الكتاب و الله خير عليم ان اقرء كتاب الذكر عليه لعله يتذكر بآياتنا و كان من الخاشعين و چون ملاصادق باطاعت از امر مذکور چنان استقامتى بنمود و مشقت و عذابى بدان شدت تحمل كرد مورد ملاحظت و عنايت كبرى گرديده بفيض و توفيقى رسيد كه در مطاوى اين بخش و بخشهاى لاحقہ متدرجاً مسطور است و از جمله افاضات صادره در حقش اين مناجات است قد نزل لاسم الله الصادق الصديق عليه بهاء الله و بهاء كل شىء شهد الله لعبده انه قد آمن بالله و آياته و كان من الصادقين اللهم انك تعلم كل شىء و ما يعمل العاملون لوجهك و انك قد وعدت على لسان اوليائك للذين يصرون على كلمة اعدائك اجر الف شهيد من عبادك و لا ريب في حكمك و لا شك في امرك ان البلاء يتجدد في كل حين بامضاء قضائك و يتضاعف بما لاحد له من الحكم اللهم انك تعلم ما قد تحمل عبدك في سبيلك و ان هذا مقام من البلاء لا تقدمه

احد في الامضاء ولا يساوقه بعد ذلك احد في المقام وكل لديه من المحضرين اللهم اعط له من الجزاء ما انت اهل له و اكتب له كلمة البداء في يوم اللقاء انك تعز من تشاء بماتشاء كيف تشاء و ترحم من تشاء بماتشاء كيف تشاء انك انت الغفور الرحيم سپس ملا محمد صادق متوجه يزد و کرمان و خراسان شده در هر معموره مستعده ايامی چند توقف کرده نشر این امر نمود تا وارد يزد شد مدت دو ماه در آن بلد اقامت کرده تبليغ نمود و بالاخره اکمالاً للحجة و اتماماً للنعمه اعلان کرد تا انبوه مردم روز جمعه در مسجد مصلى مجتمع شدند و بر منبر بر آمده بانواع ادله و براهين ظهور نور مبین را تقرير و تبشير نمود و مردم تعصب و ورزیده بمعاندت و مقاومت برخاسته هجوم بردند و نزدیک بود آن جان پاک را جام هلاک چشانند در آنحال آقا سید حسين امام جماعت که مردی سلیم النفس و با تقوی و دیانت بود صف مهاجمین را شکافته کمر ملا صادق را بدست گرفته فریاد زد ای مردم شما را حق تعرض نیست من باید خود با وی مکالمه و مباحثه کرده آنچه تکلیف شرعی است مجری دارم و با قوت آخوند را از چنگال قوم ربوده بخانه خویش برد و در خصوص این امر تحقیقات کامله کرده بایمان قویم البنیان فائز گشت و بعد از چند یوم که ویرا از انظار مردم پر آزار مستور نمود با جمعی که محل رکونش بودند بخارج بلد رسانده از طریق کرمان روانه داشت و آخوند در معمورات راه همی نشر نفحات بدیعه نمود تا وارد شهر کرمان شد و مدت سه ماه اقامت کرده طریق بلاغ را بپایان برد و دو توفیق منیع اعلی را که یکی برای حاجی محمد کریمخان و دیگری برای حاجی آقا احمد از اشهر علمای بلد بود تسلیم نمود و در مجالس متعدد با حضور حکمران و جمعی از ملاها و غیرهم با خان ذیشان محاوره و مناظره کرد و امر جدید را با قوت و برهانی شدید ابلاغ داشت و خان مذکور اعتراف بدرجات مهمه علمیه و مقامات رفیعه دینی و تجلیلات سید رشتی در حق وی نمود ولی نسبت بحضرت

باب اعتراض کرد که عاری از علوم مرسوم است و سر باطاعت و انقیاد فرود نیاورد و آن تبلیغ را دعوت بباطل خواند و از قول آخوند منقول است که گفت من خان را متذکر داشته پرسیدم یاء داری در سفر آخر سید مرحوم بکاظمین ما و کشیری از اصحاب حاضر بودیم و او ذکر فراق کرده گفت این سفر آخر من است و همگی از استماع این سخن گریبان و نالان شدیم و تو بیش از سایرین بیقراری کردی در آنحال سید بتو توجه نموده خطاب شدیدی کرده گفت آیا راضی نیستی من از این عالم بروم و نیر اعظم طالع فرماید و حاجی محمد کریمخان و اتباعش از استماع کلماتم سخت درهم و متغیر بودند و یکی از تلامذه دشنه زیر عبا گرفته قصد قتل داشت ولی حکمران مانفت شد فوراً برخاست و دستم را گرفته از مجلس بیرون برد و اعلان کرد که هر که خواهد با آخوند ملاصادق مقدس خراسانی مکالمه و مفاوضه نماید بدارالحکومه آید و قرب مدت یک ماه دیگر با حکمران بودم و مردم بسیار ذهاب و ایاب کردند و از امر بدیع اعلی باخبر گشتند پس خواستم بخراسان عزیمت کنم حاکم مانع شد و چهل یوم دیگر مرا در دارالحکومه پذیرائی نمود و طالبین حقیقت آزادانه مرآوده کردند زیرا که حکمران از عقیدت و احوال حاجی محمد کریمخان متنفر بود و نیز شدت نفوذ و مقاومت و غالیّت خان را در مقابل اعمال حکومت مخالف مصالح مملکت و دولت میدید و پس از انقضای شهر مذکور سوارانی چند همراه کرده مرا از کرمان بیرون برده از طریق خراسان روانه داشتند و بالجمله جناب مقدس پس از فراغ از نشر امر جدید در کرمان و توابعش رهسپار خراسان شد و در اثناء طریق اهالی را آگاه ساخته مدتی طویل منفرداً و حیداً با نهایت استغناء و انقطاع در صفحات مذکوره خبر ظهور باب اعظم را منتشر نمود تا در یکی از منازل با حضرت قدوس و بابالباب که رهسپار مشهد بودند تصادف کرده بمرافقت و اتفاق روانه شدند و در طول طریق و نیز در مشهد عالی رؤس الاشهاد بابابلاغ و نشر این امر

پرداختند و ما تفصیل احوال مذکور و کیفیت حرکاتش با اصحاب درموکب جناب باب‌الباب بمازندران و شرح استخلاصش را دربخش سابق آوردیم و این بسال ۱۲۶۵ بود که پس از مقابله معارک و مهالک و تحمل بلیات و مشقات عظیمه بوطن و عائله اش عودت کرده اقامت گرفت ولی برای شهرت سوابق و لواحقش در امر شیخ و باب مورد تعرض و تغیظ شیخ و شاب و هدف طعن و لعن و شتم و لطم ارباب انکار و ارتیاب شد و چند بار اثاث و اموالش را یغما و خانه اش را ویران و عیال و اطفالش را سنگباران نمودند بدرجه‌ایکه گرسنه و تشنه متواری و سرگشته بیابان گشتند و امامت انام و مرجعیت احکام اسلام را برای فقهاء عظام گذاشته از بیم شرورشان در گوشه اختفا زیست و در دل شبها با دوستان ملاقات مینمود و برخی از نفوس خیره اینطائفه مصاریف معاشش را کفالت میکردند و با رعایت احتیاط نشر و تبلیغ این امر همی کرد و تمامت احوالش را دربخش ششم میآوریم .

و میرزا محمد حسن برادر جناب مقدس که سنناً اصغر از او و نیز از طبقه علما و از خدام آستان رضوی بود بواسطه او ایمان بامر بدیع آورد و بانفاق در موکب جناب باب‌الباب از مشهد رهسپار مازندران شدند تا در قرب جوار مقبره طبرسی در ظلمت شب بدست سواران خسروی قادیکالائی بشهادت رسید و در آن هنگام بیست و دو سال داشت و جناب مقدس جسد برادر را بقریه انارستاق حمل کرده بخاک سپرد و میرزا محمد حسن مذکور تزوج ننمود .

دیگر از مشاهیر علماء مؤمنین خراسان میرزا احمد از غندی از معاریف عامما و فضلاً بود که تولد و نشو و نمایش در ازغند خراسان شد و تحصیلات ادبیه فارسیه و عربیه و علوم دینیه در آن حدود خصوصاً در مشهد نمود و در عراق عرب نزد شیخ احساسائی و سید رشتی با کمال و اتمام رساند و از مشاهیر علمای شیخیه و اصحاب سید محسوب و تحریری بالغ و واعظی نابغ گردید و در اوائل ظهور بدیع بواسطه

جناب باب‌الباب اقبال و ایمان آورد و غالباً در موطن خود و در مشهد و غیره با آنجناب و اصحاب مکانبت و مصاحبت داشت و سفری بعزم زیارت حضرت ذکرا لله الاعظم رهسپار شیراز گشت چون در بین طریق بیزدورود نمود خالوش آقا حسین مجتهد غایت تجلیل و تکریم و میهمانداری بجای آورده از مطالب و بیاناتش استفاضه کرد و جمعی از ارباب عمائم و غیرهم بدیدار و گفتارش مسرور و مستفیض گردیدند و لذا پیروان حاجی محمد کریم خان تعصب و ضدیت آغاز کرده مفتریات و اعتراضاتی بر این امر شهرت دادند و آقا حسین مذکور از میرزا احمد خواست که چندی در آن بلد اقامت نموده بر نشریات فاسد سدّی بندد و اونیز سؤالش را اجابت کرد و کتابی عظیم و حجیم مشتمل دلائل و براهین و فیره و حاوی اخبار و آثار کثیره در شأن ظهور موعود که تألیف کرده حاضر داشت خواست منتشر سازد تا دوستان این امر عالی المنابر بخوانند ولی میرزا محمد تقی مجتهد جدیدالورود از عراق عرب که با او در باب این امر مکالمه کرد و بخدعه و حيله دم از اشتیاق اطلاع برشواهد و قواعد بدیعه زد کتاب مزبور را باظهار قصد مطالعه و استفاده گرفته معدوم کرد و همینکه آقا سید حسین از مآقع خبر یافت بغایت متأثر و متغیر شده بعزم تنبیه و مجازات مجتهد برخاست و آقامیرزا احمد بنصیحت و خواهش ویرا از نیت و عزیمت بازداشت و در اثناء احوال مذکوره ملا صادق مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد و رایت دعوت و هدایت برافراشت و باین موجب نیران فتنه و فساد چنانچه نگاشتیم مشتعل گردید و بالجمله برای میرزا احمد از آن هنگام دوره بلیات و آلام شروع شد و مورد توهین عوام گشته خسارات مالیه دید ولی در معارك و مخاطر عظیمه ورود نکرد و از قتل و هلاکت مصون ماند و پس از واقعه شهادت عظمی سالیانی چون ستاره درّی میدرخشید و تمامت احوالش را در بخش ششم میآوریم .

دیگر از مشاهیر علماء مومنین خراسان ملا میرزا محمد (فروغی) از اهل قریه

دوغ آباد از مجال تربت که کیفیت استخلاصش از هنگامه قلعه مازندران در بخش سابق آوردیم از علما و واعظ شیخی بوده در قریه و وطن خود مقبولیت عامه داشت و ملاهای آنحدود از وی تعظیم و تجلیل و از مراتب علم و فضل و نقوای نادرالنظیرش ستایش مینمودند و در اوائل ظهور این امر بواسطه جناب بابالباب فائز بعرفان

ملا میرزا محمد بن ملا عبدالحسن بن حاجی محمد علی اصفهانی از علمای معروف و بفضل و تقوی موصوف بود اکثر اهالی اطراف تابع ایشان و او معزز و محترم نزد سلطان بود و از هر طرف هدایا برایشان میآوردند و هرگاه از حکام و ضباط اطراف تعدی بر عایا میشد اهالی بایشان عارض میشدند و ایشان پس از تحقیق ظالمین را گرفته حبس و تنبیه مینمودند و اگر زیاده از منال عمومی گرفته بودند از آنان بازپس گرفته مسترد مینمودند و بدین طریق بعلاوه مسند شریعت قوه تنفیذ و سیاست نیز داشتند و هنگامی که ذکر ظهور باب شهرت یافت و رایات سود در خراسان مرتفع گشت و اهل قبور از نفحه صور بمقاد آیه الی ربهم ینسلون قیام از اجدات نموده بسوی حق شناختند جمعی از اهل محل و از اطراف نزد ایشان مجتمع شدند که بر سه حال بودند بعضی فی الحقیقه حالت طلب و تجسس از حق داشتند و برخی از علمای حسود و گروهی از حکام و ظلام تصور نمودند که ویرا بدین بهانه از میان برده آزادانه بهوای نفس خود عامل شوند و همه اظهار داشتند که تحقیق از چنین امر مهمی را احدی جز ایشان عهده نتوانند نمود و برایشان اسب سواری و مصاریف سفر حاضر کردند و چند نفری هم عازم همراهی با ایشان شدند پس ملا میرزا محمد متوکل اعلی الله حرکت کرد و چون جناب بابالباب و اصحاب رهسپار سمت مازندران شده بودند ایشان هم بدانسو روانه گشتند و از آنعده که با وی همراه شدند برخی در نیمه راه پشیمان گشته مراجعت نمودند و چند نفر با وی تا قلعه طبرسی رسیدند

وایمان بدیع گشت و در معارك و مهالك ملازم موکب آنجناب گردید چنانکه در فتنه خراسان حضور داشت سپس بابعضی از نزدیکان و خاصان و با برادرزاده اش که جوانی محمودة الخصائل بود تا مازندران رفته درقلعه طبرسی درآمده ازاصحاب عالیشان گردید و برخی نوشته اند که هنگام مرارده و موارد رسل و رسائل

و اسامی آنان چنین است آقا شیخعلی اهل قریه فیض آباد ملا محمد اهل مهنه آقا احمد و میرزا حسنخان از عبدالله آباد و ملا عبدالله از دوع آباد و قبل از شروع غزوات درقلعه وارد شدند و بشرف ملاقات حضرت قدوس و جناب بابالباب و اصحاب رسیده بمقام یقین وارد شدند و رحل اقامت افکنده تن بقضا و رضای "هی درداند و یکی از نفوس که جان بدر برد جناب ملا میرزا محمد بود و بسلامت مراجعت بوطن نمود ایشان حکایت میکردند که هر وقت جناب بابالباب نفوس را برای حمله بر اعدا معین مینمود چند بار نوبت بمن رسید و خدمت حضرت قدوس عرض کردم که من میل بشهادت ندارم و میخواهم محفوظ مانم آنحضرت بیاناتی در وصف شهادت نموده میفرمود چون تو میل بشهادت نداری محفوظ خواهی ماند مطمئن باش لذا باطمینان بیرون رفته جهاد و دفاع نمودم و با وجود پنج زخم منکر که بکرات از گلوله و شمشیر بردن یافتن و در آنهمه بلایای متواتره و مهاجمه اعدا و شیخون ها محفوظ مانده مراجعت بوطن نمودم تا نفوسی که موجب حرکت و مسافرتم شده لاجل تحقیق این امر مرا روانه نمودند و من بواسطه سعی ایشان باعلی مراتب ایقان و اطمینان رسیدم بحقایق مطالب آگاه نموده آنچه را برای العین دیدم شهادت دهم شاید بشرف ایمان امر حضرت سبحان مشرف گردند ولی جمعی را بشریعه باقیه الهیه رهنما شد و آنان بمقام ایمان و اطمینان فائزند و گروهی از مدعیان محبت بعداوت قیام نموده بصدد قلع و قمع ایشان برآمدند تا

فیمابین حضرت قدوس و شاهزاده مهدیقلی میرزا آنحضرت ملا یوسفعلی اردبیلی و ملا میرزا محمد مذکور و آقا سیدرضا از اهل میامی را برگزیده برساتت نزد شاهزاده فرستاد و بالجمله برادرزاده اش در قلعه بشهادت رسید و او مستتخاص گردیده بوطنش عودت نمود و پس از وقوع شهادت عظمی سالها در وطن میزیست و برادرش ملا احمد که پسر ارشدش بنوع مذکور در قاعه مازندران بشهادت رسید در قریه فیض آباد محولات میماند و ما شرح احوالشانرا در بخش ششم میآوریم.

و از مشاهیر رجال این امر در خراسان ملا احمد معلم حصاری بود تولد ونشو ونمایش در نامق از محال ترشیز واقع شد و والدش آخوند کربلانی اسمعیل از علما و خوشنویسان محسوب بود و ملا احمد پس از فراغ از تحصیلات ادبیه و دینیّه در آنحدود عزیمت عراق عرب نموده تحصیلات بیابان برده بمقام اجتهاد رسید و بموجب تعصبات فقهائیه کمال اجتناب و احتراز از جماعت شیخیه داشت و اسی

آنکه اسباب فراهم آورده ایشانرا بطهران احضار نمودند و معذک ایشان مظفرو منصور شده باز بوطن مراجعت کردند و اهل عناد پس از چند سنه دیگر باز اسبابی فراهم آورده ملا میرزا محمد را بذلت و مشقت اخذ نموده کند بر پا گذاشته غل و زنجیر بگردن انداخته دستها بعقب بستند و هکذا آقا میرزا احمد از غندی را مانند ایشان در غل و زنجیر و کند نموده با اسرای از غند که بیست و دو نفر بودند بمشهد کشیده در ارك حکومت محبوس نمودند و مدتی در حبس بداشتند تا آنکه بسعی جناب ملا احمد فیض آبادی و صرف مبلغ صد تومان همه ایشان را از حبس خلاص کردند و ملا میرزا محمد آخر الحیات در سال ۱۳۹۵ هـ ق از زندان خلاص شد و بقضای قدسی و روضه رضوان شتافت.

مضمون تقریر استاد محمدرضای دوغ آبادی

تصادفاً با یکی از تلامذه سید رشتی معاشرت یافته از مقاصد و معارف آنطائفه باخبر گشت و بتوسط او نزد سید ذهاب و ایاب کرده متمایل بقایم مذکوره گردید و در حوزه درس سید وصف تلامذه اش داخل شد و در قریه آه رود واقع جنب جسر یعقوبیه با اعراب وصلت کرده سکوت و استقرارش در کربلا و در آنحدود شد و چون در خانه سید رشتی تعلیم و تدریس فرزندانش مینمود بلقب معلم شهرت گرفت و این اخبار بسمع و الدش ملا اسمعیل مذکور رسیده بعزم زیارت بقاع مقدسه و ملاقات پسر بکر بلا شتافت و او را شیخی یافت و سخت برآشفته متغیر گشت و همینکه بنامق عودت کرد با همه علاقه که پیسر داشت او را عاق خود خوانده از حقوق فرزندی و میراث محروم نمود و ملا احمد بطریق مذکور در عراق میزیست و در ایام توقف حضرت باب در کربلا مکرراً بزیارت آن بزرگوار رسید و تجلیل و احترام سید را نسبت بایشان دید از اینرو در بداعت اطوار و عظمت مقامشان متفکر و متحیر گردید تا چون سید از اینجهان رفت و ملا حسین بعزم تحقیق من له الحق عازم ایران گشت ملا احمد از او خواست که چون حق را دریابد برای وی بنگارد لذا آنجناب از شیراز مکتوبی باو نوشته ظهور بدیع را آگهی داد و اوفائز بقبول و ایمان گردید و در یعقوبیه برادر زن خود و نه تن دیگر را دلالت و هدایت نمود آنگاه عزیمت ایران کرده بصوب خراسان شتافت و در موطن خود سه برادر کهنترش شیخ محمد (فانی) و ملا ابوالقاسم و ملاعلی را باین امر رهبری کرد و بمعشرت با بابالباب و اصحاب مانوس و مألوف گردید و شوق نصرت و فداکاری برای این امر ویرا بحرکت و اهتزاز آورد لذا بعراق عرب و یعقوبیه عودت نموده با جمعی از علما و غیرهم بتبلیغ و مناظره و اجتهاج پرداخت و این خبر بسمع پدرش رسید باز مصمم سفر بکربلا شد و در آنجا پسر را ملاقات نموده بابی یافت در آغاز از تغیر و تجدد عقیده اش در حیرت شده نکوهش نمود و چون بصدد تحقیق بر آمده

تصادفاً با یکی از تلامذه سید رشتی معاشرت یافته از مقاصد و معارف آنطائفه
باخبر گشت و بتوسط او نزد سید ذهاب و ایاب کرده متمایل بعقاید مذکوره گردید
و در حوزه درس سید وصف تلامذه اش داخل شد و در قریه آه رود واقعه جنب
جسر یعقوبیه با اعراب وصلت کرده سکوت و استقرارش در کربلا و در آنحدود شد
و چون در خانه سید رشتی تعلیم و تدریس فرزندانش مینمود بلقب معلم شهرت گرفت
و این اخبار بسمع و الدش ملا اسمعیل مذکور رسیده بعزم زیارت بقاع مقدسه
و ملاقات پسر بکر بلا شتافت و او را شیخی یافت و سخت بر آشفته متغیر گشت
و همینکه بنامق عودت کرد با همه علاقه که پیسر داشت او را عاق خود خوانده
از حقوق فرزندی و میراث محروم نمود و ملا احمد بطریق مذکور در عراق میزیست
و در ایام توقف حضرت باب در کربلا مکرراً بزیارت آن بزرگوار رسید و تجلیل
و احترام سید را نسبت بایشان دید از اینرو در بداعت اطوار و عظمت مقامشان
متفکر و متحیر گردید تا چون سید از اینجهان رفت و ملاحسین بعزم تحقیق منله
الحق عازم ایران گشت ملا احمد از او خواست که چون حق را دریابد برای وی
بنگارد لذا آنجناب از شیراز مکتوبی باو نوشته ظهور بدیع را آگهی داد و اوفائز
قبول و ایمان گردید و در یعقوبیه برادر زن خود و نه تن دیگر را دلالت و هدایت
نمود آنگاه عزیمت ایران کرده بصوب خراسان شتافت و در موطن خود سه برادر
کهنترش شیخ محمد (فانی) و ملا ابوالقاسم و ملا علی را باین امر رهبری کرد
و بمعاشرت با بابالباب و اصحاب مانوس و مألوف گردید و شوق نصرت و فداکاری
برای این امر و بر ابحرکت و اهتزاز آورد لذا بعراق عرب و یعقوبیه عودت نموده با
جمعی از علما و غیرهم بتبلیغ و مناظره و احتجاج پرداخت و این خبر بسمع پدرش
رسید باز مصمم سفر بکربلا شد و در آنجا پسر را ملاقات نموده بایی یافت در آغاز
از تغیر و تجدد عقیده اش در حیرت شده نکوهش نمود و چون بصد تحقیق بر آمده

موفق باقبال و ایمان شد و بنامق برگشته اعلان داد که ملا احمد راه صواب پیموده من از او کمال رضا و خرسندی دارم و ملا احمد بالاخره با زوجه اش در یعقوبیه وداع گفته طفل صغیرش علی نام را باو وا گذاشته و خود بادورادر زن و هشت تن دیگر بخراسان برگشت و عشق زیارت و درك محضر حضرت نقطه اولی عنان اختیار از کفش ربود لاجرم بصوب ماکو شتافت و این در اواخر ایام سجن ماکو بود و بنعمت انشاء حضرت نائل گردید و حسب الامر عودت بخراسان کرد و کتاب مستطاب بیان را که از روی خط آقا سید حسین کاتب استنساخ نمود و برخی از مواضع آن بخط حضرت تصحیح یافت با خود بوطن آورد و چون در آنموقع هنگامه طبرسی برپاگشت ملا احمد با اتفاق همراهان مذکور عزیمت بقاعه کردند و همینکه بقریه در قرب مقبره طبرسی رسیدند آخوند قریه پی بقصد ایشان برده نقش تعرض بایشانرا در ضمیر بست و جاسوسان و منتشین دولتی نیز در آن اطراف پی دستگیری بابیان میگشتند لاجرم ایشان ورود بقاعه نتوانستند و بصوب خراسان مراجعت کردند ملا احمد اولاً به شهید در آمده با سرتیپ عبدالعلی خان سابق الوصف که رئیس توپخانه اردوی خراسان بود ملاقات نموده برعایت و حمایت او از خطر ایمن گشته بوطن رفت و از فوت پدر باخبر شده متأثر و مجزون گردید و اهالی چون در خصوص احوال و افکارش مسموعات و معتقدات مختلفه داشتند و در حیرت بودند گروه گروه بصدد تجسس و تحقیق بر آمدند و او رایت تبلیغ بر افراشت و تمامت اعضاء عائله و منتسبین خودرا از برادران سابق الذکر و خواهران که یکی از ایشان ملا فاطمه نام داشت و نیز جمعی دیگر را باین امر هدایت کرد لذا بواسطه ملا احمد و پرورده هایش گروهی از نامق و حصار بساک بایمه درآمدند و کتاب مستطاب بیان فارسی در آنجود نشر یافت پس ملا احمد در حصار که از محال کوهستانی شمالی تربت حیدریه است منزوج شده سکونت گرفت و برادرش ملا علی در نامق قرار داشت

و بنشر و تبلیغ این امر پرداختند و ملا احمد بعد از واقعه شهادت عظمی سفری به حوالات نموده يك نسخه از کتاب بیان فارسی به ملا میرزا محمد فروغی داد و بامیرزا احمد از غندی پیوسته مکاتبه داشت و بواسطه او کتاب بیان و دعوت و تبیان این امر در آن حدود انتشار یافت و بتألیف رساله استدلالیه و نظم اشعار مشغول شد و مکرراً بسائر نقاط خراسان از قمیل نیشابور سبزوار ترشیز تربت از غند سفر کرد و جمعی را بسوی امر بدیع رهنمون گردید و اسامی بعضی از مشهورین که در حصار و نامق بواسطه او و برادرانش خلعت ایمان جدید در بر کردند و مؤمنین اولیه دو قریه مذکور بودند چنین است در حصار کربلانی محمود کربلانی اسحق کربلانی علی جمعه کربلانی رمضان آخوند ملا احمد سید حیدر سید سلیمان آخوند ملا ابراهیم ملا عبدالغنی - در نامق دهباشی اسحق از رؤساء قریه و سه پسرش یوسفعلی کدخدا اسمعیل نجفعلی وکیل شیخ عباس و برادرش ملا ابراهیم حاجی محمد بیک شیخ اسحق ملاحسین ملا حسن سیدحسن میرزا تقی و پسرانش و بدین طریق ایام جناب ملا احمد معلم در دوره اولی بخدمت امر بدیع گذشت و تنه احوال سعادت مال او و خاندان را در بخش ششم مینگاریم

دیگر میرزا محمد باقر قائینی معروف بهرانی بن میرزا محمد مهدی هروی الاصل از علماءی محترم ساکن شهر مشهد و متصف بوفرت علم و کثرت مال و قوت تدبیر و سیاست و قدرت هنر و کفایت و بسط ید و سخاوت بود و در او اتمل ظهور این امر بواسطه جناب ملاحسین بشرویه هدایت یافته بشعله ایمان و عشق برافروخت آورده اند که بی پروا بمنبر برآمده انبوه مخلصین و مأمومین خود را ابشار و ابلاغ ظهور نمود و قریب چهارصد تن بتبعیت او اقبال کردند و باتمامت قوی و قدرتش بنصرت این امر و معارفت باب الباب پرداخت و عمارت خویش را ترمیم و تقدیم داشت تا آنجناب و حضرت قدوس و سائر اصحاب مجتمع شده اعلاء لواء امر بدیع

نمودند و اجتماع انام بدرجۀ شد که سماور های متعدد برای تهیه چای کفایت نکرد لاجرم در ديك بزرگ مسی آب جوشانده چای نهادند و تمام حاضرین را پس از اختتام مقالات و دلالات شام ویا نهار میدادند و کل مصاریف را جناب هراتی عهده میکرد و یکی از حجرات تختانی خانه را مخصوص استحمام حضرت قدوس مقرر داشته زوجه مؤمنه محترمه اش همه روزه از شدت اخلاص حجره را بادست خود تنظیم میکرد و فتنه مشهد بواسطه گرفتاری مستخدم میرزا محمد باقر شروع شد و چنانچه در بخش سابق آوردیم او باتفاق اصحاب انبوه اشرار را تا قرب مدرسه نادری رانند و هنگامی که باب الباب و اصحاب از مشهد مهاجرت نمودند فرزند ارجمندش میرزا محمد کاظم را که نارس و نابالغ و در سن مرهق بود و قدی رشیق و خدی کالور دالبریق داشت همراه گرفته از آنجناب خواهش نمود که در جند الهی بانجام وظیفه و خدمتی متباهی باشد لذا میرزا محمد کاظم بسمت آبداری معین گردید و میرزا محمد باقر آنجناب را ظهیر و ناصر و وزیر مشاور و در عرض راه علمدار سپاه بود و شدت قوت و شجاعت و تدبیر و سیاستش در ایام قلعه طبرسی معروف و مشهور گردید گویند بناء مثنی قلعه که بهندسه کامله تمام شد ب فکر و نقشه او بود و او برای عظمت بنیه و قوه بدزیه و طول قامت در السن اصحاب میرزا محمد باقر بزرگ شهرت داشت و کیفیت شهادت پر از غیرت و شهامتش در آمل مازندران و استخلاص میرزا محمد کاظم را در بخش سابق نگاشتیم و چون میرزا کاظم بمشهد مراجعت کرد مادر محترمه اش نخست گمان برد که فرزند دلبند روی از شهادت بر تافته از صف جند الهی گریخت و ابراز عدم رضایت و اظهار ندامت و ملامت نمود و همینکه دانست ویرا سپاهیان از جهت صغر سنش مستخلص داشتند مسرور گردید و از مقبولیت شهادت آقا میرزا محمد باقر افتخار و مباهات کرده در مجالس نقل و شیرینی حاضر ساخت و هر چند برادر آقا میرزا محمد باقر

از آن مصیبات شدیدہ بیتابی و بيمقارای مینمود اعتنائی نکرده وقعی نمینهاد و نبیل
زرندی در ضمن توصیفات وی چنین نگاشت که اول مقبل و ناصر امرالله درمشهد
و بانی بیت بابیہ و مشغول خدمات حضرت قدوس و درقلعه طبرسی پس از شهادت
جناب باب الباب سردار اصحاب و انیس و جایس و مشیر و مشار آنحضرت گردید
و بالاخره باشد باساء و ضراء در راه محبت مالک اسماء شهید شد و از لسان
طلعت اعلیٰ با علی الخطاب مذکور و خلفش میرزا محمد کاظم مذکور و برادرش
ملا علی اصغر مشهور بودند و شرح احوال خاندانش را دربخش ششم مینگاریم
و از مشاهیر رجال بابیہ خراسان میرزا محمد تقی جوینی ساکن سبزوار
و از دبیران و مستوفیان نامدار بود و در اوائل طلوع فجر هدایت بواسطه جناب
باب الباب فائز بایمان شد و در سلاک خواص اصحابش منسلک گشت و درفتنه خراسان
بنصرت اصحاب قیام کرده در موکب آنجناب بمازندران رفت و بنا بروایت نبیل
زرندی او وحده قاتل خسرو قادیکلائی بود و در بعضی از غزوات قلعه سردار
چند ایمان شد و پس از ختام امر قلعه با حضرت قدوس اسیر و مغلول
گردید او را هم ببارفروش بردند و سر از بدن جدا کرده در معابر و اسواق گرداندند
و دیگر از معارف مؤمنین خراسان حاجی عبدالمجید نیشابوری تاجری شال و فیروزه
فروش محترم ساکن نیشابور بود و در او ان ظهور امر بدیع اقامت مشهد و در قرب
چهار سرق دکه سمساری داشت و بواسطه جناب باب الباب فائز بایمان جدید
گردید و پس از عودت حضرت باب اعظم از سفر حج بشیراز شتافت و سپس درمشهد
مقیم بوده با آنجناب و اصحاب مراقبت و مساعدت نمود و در سفر بمازندران از
مشاهیر اصحاب رایات سود شد و با ثروت میرائی از پدر و با آنچه در قدرت داشت
بخدمت قیام کرد و درجنکل مبلغی مهم از نفود و غیرها تسلیم خسرو قادیکلائی
نمود سپس حسب دستور آنجناب تمامت امتعه و اشیاء ثمینہ را دور ریخته منقطعاً

در شیراز و اصفهان غالباً طائف حول آن بزرگوار بوده مأموریت‌های عظیمه مییافت و ایام تبعید آنمظلوم بعنوان طهران برای استخلاص و رفع ظلم همی کوشیده با مهمین مؤمنین ساکن طهران مراسله نموده چاره برانگیخته در صدد مقاومت با غلامان و سواران دولتی بود و سپس در سنین سجن پیوسته خویش را بمحضراعلی رسانده بامور خطیره مبادرت نمود و او امر حضرت را بمؤمنین بلاد ابلاغ میداشت چنانکه قبل از بردن حضرت از ماکو بچریق ویرا برای ملاقات با یحیی خان و دلالت بمقام و مقصد آن بزرگوار فرستاد ولی دولتیان آوازه اش را شنیده پیوسته در کمینش بودند و او ناچار مراعات احتیاط نمود و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلی خطاب باو توقیعی است که در اواخر ایام ماکو صدور یافته ویرا بتخصیص و تشریف عظیم سرافراز فرموده نداء قائمیت را بواسطه او باسمع و آذان رساندند و هی هده الله اطهر ان یا خلق الله کل تقرئون ثم لتؤمنون و توقون هو الاعلی بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کلشیء یخلق ما یشاء بامر انه کان علی کلشیء قدیرا ان یا علی قد اصطفیناک بامرنا و جعلناک ملکا ینادی بین یدی القائم انه قد ظهر باذن ربه ذلك من فضل الله علیک و علی الناس لعلمهم یشکرون ان یا علی اننی انا نار الله التی ینظر الله یوم القیمة و کل بها یبعثون و ینشرون و یحشرون و یرضون ثم هم فی الجنة یدخلون قل ان الذین دخلوا فی الباب سجدا فو رب السموات و رب الارض رب العالمین اذا یرید الله علی نارهم عدد الباب و لیجعلن لهم نوراً فاذا هم یعلمون ذلك قائم الذی کل ینظرون یومه و کل به یوعدون اننا قد صبرنا یوم القیمة خمسین الف سنة لیمحصن کلشیء حتی لا یتقی الا وجه ربک ذی العزة و الجلال و ما شهدنا علی روح ایمان یومئذ الا عدد الوجه انا کنا به عالمین و ان اول من بایع بی محمد رسول الله (ص) ثم علی (ع) ثم الذین هم شهداء من بعده

ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبيين والصدّيقين والشهداء
والذين هم بالله وآياته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا شهد الله عليهم بما قد دخلوا
نار الله التي كل بها ليه حصون فاذا يبعثهم الله من مراقب انفسهم ويخلقهم بمثل ما قد
خلقهم اول مرة انه كان على كلشيء قدبرا قل ان الله بما قد نزل من قبل من الايات
في ام الكتاب قد خلق محمدا ثم ماشاء كذلك يخلق الله يومئذ ما يشاء بقوله كن فيكون
ومن ينتظر بعد هذا ظهور مهدي ارجع محمد او احد من آمن بالله وآياته فاولئك
مالهم من عالم الى يوم يرجعني الله ومن آمن بي ذلك يوم القيمة فاذا كل في خلق
جديد انا قد بدت ذلك الخلق وانا لنعيدهم وعدا علينا انا كنا قادرين و من يرزق
من بعد ما رزقوا من قبل من كل ماهم ليدينون فاولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا
من قبل في القرآن انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون انا قد انشأنا نشأة الآخرة وارفعنا
كل ما كان الناس به ليدنوا قل ان الهواء يطهركم بمثل ما يطهركم الماء ان يا
عباد الله فاشكروا و من يعمل بعد ان يوصل الله حكم حجة ربك فلا يقبل عنه من
شيء وان يومئذ كل مثل الذين اتوا الكتاب من قبل مالهم حكم الا من يدخل في
دين الله وكان من المخلصين ومن يتلو آية من الكتاب او يروي حديثا من بعد يريد
ان يعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل فسيدخلهم الله ربهم في دين
الحق انه كان على كلشيء قدبرا قل لو اجتمع الناس كلهم اجمعوا على ان يأتوا
بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا ولن يقدروا ولو كانوا على الارض عالمين فلتأمرن
الناس كلهم اجمعين ان يقرئوا بالليل والنهار الاية التي قد نزلناها في اول الكتاب
ليرزقن برزق ربهم وكانوا بالله وآياته موقنين قل انما الدين من بعد الدين ان تؤمنوا
بالله وآياته ولتنصرن في دين الحق بما انتم عليه مقتدون قل لا تحضرن المقاعد
التي كنتم فيها تصاون ولتنصرن بين يدي الله ولتنصرن الذي قد رجعوا الى الحيوة
الاولى ولتأخذن حق الله باذنه انه كان بكلشيء عليما سبحانه اللهم فاشهد على فاني

انا ما فرطت في الكتاب الاول من شيء بما نزلت فيه انه لا اله الا انا اياي فاتقون لتوقن كل نفس بما قد فصلت فيه ان لا يكون من بعد الله وآياته حديثاً كان الناس به يؤمنون سبحانك اللهم قد قضى خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا لاجعلن النار لمن قد دخل في الباب نوراً ورحمة من عندك انك كنت ذا رحمة عظيماً قل ان الله حق و ان ما دون الله خلق له وكل له عابدون ان يا خلق الله انه لا اله الا هو و اننى انا اول العابدين قل انه لمحمد هاد قل انه لمهدى موعود في ام الكتاب قل انه صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدنا للعالمين ائلا يقول احد لوعلمنى الله ظهورمهدى اورجع محمد والذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكنك من المحضرين قل ان الله ربي لغنى عليهم وشيخ عظيم همينكه توقيع مبارك بدستش رسيد بيدرنك باستنساخ و نشر آن پرداخته مكانيب متحد اللحن بمعاريف باييه نگاشته مسائل و تعاليم مندرجه در توقيع را منتسب و مشتهر ساخت و صورت برخى از مكاتيبش چنين است بسم الله الاقرب الاقدر شهد الله انه هو بلا نفى ولا ثبوت ولا صعود ولا هبوط بل هو هو كما هو ولا يمكن ذلك الا له وحده لا شريك له و انه كان على كلشى قديرا شهد الله ان محمداً رسوله والشهداء من بعده اوليائه و ابواب الهدى من بعدهم مرايا ظهوره التى كل بهم يهتدون شهد الله ان حروف الحى هم الحق وهم مرآقد رجوعهم و ان المؤمنين بعضهم مرآقد بعض من النبيين والصدقيين والشهداء والصالحين والكل قد رجعوا الى الحياة الاولى و هم بامر ربهم يعملون ان يا اولياء الله واحبايه فى بلاده على كلام تكبيراً كبيراً عالياً ربيعاً منيعاً عالياً عظيماً ثم اعلموا ان هذا كتاب عظيم من الكتاب الميمى الذى باحرفه يظهر المضمربك وبكله والكل به يستيقظون من رقدة غفلاتهم ثم الكل به يهتدون فاقرئوا كلكم آية اول الكتاب كل يوم وليمة ٣٦١ مرة لعل الكل برزق ربكم يرزقون ثم ابعثوا صورته الى اولى العالم والحكم منكم فى

كل البلاد على سبيل الحكمة ثم الى الظالمين لظهور الحق ليتم الحججة و يكمل النعمة
لعل الكل بآيات ربهم يتذكرون ولا تقصروا كلكم في البلاغ والنصر كما قعدتم عنه
مق قبل حتى قضى ما قضى من الامر ولا تياسوا من روح الله وعفوه وتداركوا ما فات
عنكم لعلكم بذلك ترحمون ان كنتم تريدون الحيوۃ الدنيا و زينتها الطيبة التي
احل الله لكم في الجنة الاولى والحيوۃ الباقية والرضوان الاكبر الدائم الذي وعد الله
لكم في النشأة الاخرى فما هي عند الله ربكم حسن ثواب الدنيا والاخرة فسايقوا اليها
كلكم اجمعون و استعدوا اليوم طلوع شمس نقطة طلعة الغراء العلوية من مغربها
ولا تصبروا بقدر شرب ماء لو سمعتم بسيرها فان الموعد قد ظهر بلكه لعلكم بذلك
كل خيركم تدركون والا فالله ربكم غنى عن اموالكم وانفسكم ونصركم و ابلاغكم
وخبركم و ارشادكم كلكم اجمعين يا اهل ارض الطاء والكاف والصاد بلغوا ما
امرتم من ربكم واخبروا اخباركم النافعة لنا وارسلوا سواد كتاب الاصل الى
الاصول ولا ينظر الى سواد خطى الا الاحباء لئلا تقع فتنة في بلادكم انتم بهاتبتلون
يا سيدنا ٢١٤ عليك و على سائر اهل بيت الرحمة صلوات من رب العباد و انتم يا
مولانا الكريم و سائر احباء الكرام من اهل ارض الشين بلغوا ما امركم ربكم من
كتابه الى كل البلاد والعباد بلا فتنة لكم لا سيما الى اهل البلاء مع سائر خطوطها الى
صاحبها^٣ و الى الجزيرة^٤ التي كان ربكم فيها و استعدوا اليوم لقاءه فان اليوم كان
مستعداً لظهوره الذي كل به يفرحون يا سيدى كن على يقين ان اباك يكون
صحيحاً سالماً معززاً مكرماً في ارض البلاء غير معروف الا عند بعض الاحباء ينتظر
امر ربه فكونوا من الشاكرين واعتذر من كلكم عن عرض العرائض و ذكر اشخاصكم
لما تعلمون من صلاحى وصلاحكم واشتغالى و خفائى من اعين اعداء الله فكونوا
منتظرين لزيارتكم ومستعدين لنصرتكم قبل حين وحين وبعده حين و قولوا

كلکم ان الحمد لله رب العالمين حرره ١٠٢٠ هـ (الذى صدر بافتخاره هذا التوقيع المنيع الرفيع وافتخار كل العالمين وصورت مكتوب ديكر ابن است هو الاعظم الاعلى الامنع الاقدس بسم الله الاعز الارفع شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر يحيى ويميت نم يحيى ويميت وانه هو حى لا يموت فى قبضته ملكوت كلشىء يخلق ما يشاء بامرہ انه كان على كلشىء قديراً يقرء فى كل يوم وليلة ٣٦١ مرة شهد الله ان محمد ارسله والشهداء من بعده اوليائه وابواب الهدى سفرائهم واركان بيته و حروف الحى مظاهرهم و مرآته بهم بدء الله خلقه وبهم اعاد نم الكل بهم يهتدون ان يا اولياء الله الذين خصكم الله ربكم بالذكر فى كتابه عليكم تكبير من ربكم ورحمة طوبى لكم صرتم بذلك من الفائزين المستبشرين يا احباء الله كلکم ان كنتم تريدون طيب عيش الدنيا وخير حيوۃ الاخره و رضوان ربكم فيها عند الله حسن ثوابها فانصروا بقلوبكم و ابدانكم ثم باولادكم واهوالكم تجدوا بعونه مغانم كثيرة تأخذونها فى سبيله ويكف ايدى الناس ويجعلكم ماوك دارالرضوان بما صرتم فى نصره وكنتم من المجاهدين لا كما قعدتم من نصره من قبل حتى ادرك فيضه من سبقت له عناية ربه و اتضى ما قضى من حسن تقديره بسوء حظكم عسى الله ان يعفو عن بعضكم او ادركتم فيض نصركم فى يوم ظهور نصره و طلعة ظهوره و كنتم من المستعدين ذلك لما اراد الله لكم من طلوع طاعة شمس احسانه عليكم والا فالله ربكم لا يزال كان غنياً عن العالمين فانتظروا يومه ولا تظنوا مع الله و آياته حديثنا بعده فانه هو الذى ارسل الرسل و الصديقين كلهم ثم اماتهم ثم احياهم وابعثهم من قبورهم و هو الظاهر فوق خلقه و القاهر فوق عباده و القائم على كلشىء بامرہ وهو العزيز الحكيم هذا اجمال ما يمكننى من ابلاغ امر ربكم بحكمه وسابلكم تنصيله بحوله وحسن توفيقه لنستغفره ونقول فى كل حين وقبل حين وبعد حين على كل شأن وقبل شأن وبعد شأن ان الحمد لله ربنا رب السموات ورب الارض

رب العالمین و بالجمله ملا شیخ علمی عظیم در قسمت عراق ایران و غالباً در طهران بنوع احتیاط و اختفا زیسته با اعظام بایمه معاشرت جسته مورد توجه ایشان شده باستناد بتوقیعات عالی خویش را ناصر و منصور در میان خواننده همگی را بنصرت و قیام برانگیخت و از اینرو فتنه سال ۱۲۶۵ و سال ۱۲۶۸ برخاست و جمعی کثیر از بایمه دستگیر و قتل گشتند و در سال اخیر شیخ عظیم را که مخفی و متواری بود و عظمت مقامش بر دولت واضح و روشن گردید تجسس کرده ماخوذ و محبوس و مقتول نمودند و شمه از احوالش در بخش لاحق ضمن بیان و اقعہ مذکورہ مسطور میگردد

و از علماء مؤمنین خراسان حاجی میرزا احسن از علماء مشهد بواسطه جناب بابالباب فائز بایمان بدیع گردید و در سالک اصحاب آنجناب بوده همه جا در فتن و مخاطر همراه گشت ولی در مخاطر مازندران و غیرها مستخلص و محفوظ ماند و پس از واقعه شهادت کبری در مشهد میزیست آنگاه بطهران رفته با شیخ عظیم مؤانست جست تا در فتنه عمومیه طهران بسال ۱۲۶۸ گرفتار شده بشهادت رسید و در توقیعی خطاب با او این بیانات مسطور است و انا لنعلم حکم ما انشأت فی علم الاصول ان اتکل علی الله و امح الکتب کلها و خذ عطاء ذکر اسم ربك هذا و کن من الشاکرین الی قوله و لکل من صدق بآیاتنا فرض ان یمحو کل کتب القوم الابعضاً من آیات البایین من قبل حکم البدع و ان ذلك حکم عدل من لدن امام حی عظیم ان احملاوا الکتب الی الارض المقدسة ثم انزلوها علی یم الفرات لیثبت قلوب المومنین من حکم الکثرة و لتکونن من الخاشعین

دیگر ملا حسن بجنستانی از حروف حی که اجمالی از احوال و کیفیت ایہانش در بخش سابق گذشت در سنین اولیہ ارتفاع این امر قیام و اقدامی داشت و بقدر مقدور بیان و استدلال میبرد اخت ولی همینکه نائره فتن بالا گرفت و نداء

عظیم و آثار ایام اخیر حضرت رب اعلی و عظمت مقام اصحاب متدرجاً مکشوف و مشهور گردید و ضعفاء در ایمان و عرفان رخوت و تزلزل و انحراف حاصل کردند ملا حسن نیز درک آنمراتب را نتوانسته اضطراب و تردد و تزلزل حاصل کرد و خصوصاً بعد از وقوع شهادت عظمی منحرف گشت و معدلک دچار تعرضات اعدا بود چندانکه اقامت بوطن نتوانست و مهاجرت بکربلا کرد و ذکری از مال احوالش در بخش ششم مینمائیم

دیگر ملاعلی بیجستانی بن ملامحمد از ملایان بیجستان که بعلت شدت زهد و تقوی بلقب صالح شهرت یافت و از معاریف محل بود و لادتش بسال ۱۲۳۹ و نشو و نما و تحصیلاتش تا سن چهارده سالگی در بیجستان شد پس بمشهد رفته تا بیست سالگی اشتغال بتحصیل داشت آنگاه عازم عراق عرب شده بتکمیل علوم پرداخت و در آنجا صیت ظهور حضرت نقطه اولی بسمعش رسید و از حاجی شیخ مرتضی انصاری جوایب حقیقت شد و شیخ طبق اسلوب خود چنین جواب داد ای آخوند مسائل اصول دین چه ارتباطی بمن دارد و ملاعلی پس فراغت از تحصیلات بمشهد برگشت و علماء و محترمین تجلیل بسیار از وی نمودند و مسجد و منبری باو واگذار شد و بعداً اختیار قراء قرآن مقبره سپهسالار باو سپرده گشت و طولی نیافته سفر بیجستان نمود و بواسطه آقا سید ابراهیم و پسر برادرش آقا سید عبدالحسین که حضور محضر جناب بابالباب یافته فائز شدند تصدیق و ایمان حاصل نمود و بانفاق یکدیگر بنای نشر امر بدیع نهادند و ملایان محل مطلع شده بمضادت و مقاومت برخاستند و شکایت بمشهد نوشتند و بالاخره دو سید محترم مذکور و جمعی دیگر از مؤمنین را بمساعدت اشرار دستگیر کرده اموالشان بیغما بردند و از ایشان التزام گرفتند که تبلیغ نمایند و چون با ملاعلی نیز خطاب و عتاب و بازخواست نمودند مجبوراً با عائله مهاجرت بمشهد نمود و با ملاصادق مقدس معاشرت گرفت و بدرک

ملاقات جناب باب‌الباب همی رسید و او را دستور دادند که در مشهد با مراعات حکمت قرار گرفته مرکز ارسال و مرسل مؤمنین گشت و وقتیکه معلم حصاری نسخه بیان تصحیح شده از محضر اعلی بیاورد چندین نسخه برای بابیان بلاد نمود و دو نسخه وقف برای مؤمنین مشهد ساخت و در موقع ارتفاع هنگامه قلعه طبرسی برای التحاق رفت ولی واقعه خاتمه یافت و ناچار بعودت گشت و با حاجی عبدالمجید و ملا میرزا محمد همدم و هم راز گردید و در مشهد برجای بود که واقعه شهادت عظمی واقع گردید و ما بقیه احوالش را در بخش ششم میآوریم

دیگر ملا خدا بخش قوچانی از تلامذه سیدرشتی و ساکن کربلا بود پس از فوت سید در طلب حق باتفاق ملا اعلی بسطامی و همراهان بشیراز رفته فائز بایمان بدیع گردید و در سلاک حروف حی منساک گشت آنگاه بکربلا عودت کرد و در واقعات خطیره اصحاب داخل نشده مصون ماند و ذکر تتمه احوال او و خاندانش را در بخش ششم میآوریم

و از جمله بزرگان بایه ساکن خراسان درسین اولیه حاجی ملا عبدالخالق شهیر یزدی و بنا بقول حاجی میرزا جانی اصلا یهود و از علماء تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامی بمقامات رفیع رسید و یرو طریقت شیخ احسائی گردید چنانکه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشرار تحمل نمود گویند شیخ مدت هفت سال در یزد بخانه وی اقامت داشت و حاجی مذکور چون از یزد بمشهد مهاجرت و اقامت کرد در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر و عظ برقرار نمود و چندی نگذشت ملا های مشهد با وی عداوت ورزیده تکفیر و تلیج نمودند و عوام را تهییج کرده بر او هجوم بردند و کار بجائی کشید که حاجی خانه نشین گشته بمجامع بلد حتی در گرمابه برای استحمام راه نداشت

عظیم و آثار ایام اخیر حضرت رب اعلی و عظمت مقام اصحاب متدرجاً مکشوف و مشهور گردید و ضعیف در ایمان و عرفان رخوت و تزلزل و انحراف حاصل کردند ملا حسن نیز درک آنمراتب را نتوانسته اضطراب و تردد و تزلزل حاصل کرد و خصوصاً بعد از وقوع شهادت عظمی منحرف گشت و معذک دچار تعرضات اعدا بود چندانکه اقامت بوطن نتوانست و مهاجرت بکربلا کرد و ذکر از مال احوالش در بخش ششم مینمائیم

دیگر ملاعلی بجمستانی بن ملامحمد از ملایان بجمستان که بعلت شدت زهد و تقوی بلقب صالح شهرت یافت و از معاریف محل بود و ولادتش بسال ۱۲۳۹ و نشو و نما و تحصیلاتش تا سن چهارده سالگی در بجمستان شد پس بمشهد رفته تا بیست سالگی اشتغال بتحصیل داشت آنگاه عازم عراق عرب شده بتکمیل علوم پرداخت و در آنجا صیت ظهور حضرت نقطه اولی بسمعش رسید و از حاجی شیخ مرتضی انصاری جوایب حقیقت شد و شیخ طبق اسلوب خود چنین جواب داد ای آخوند مسائل اصول دین چه ارتباطی بمن دارد و ملاعلی پس فراغت از تحصیلات بمشهد برگشت و علماء و محترمین تجلیل بسیار از وی نمودند و مسجد و منبری باو واگذار شد و بعداً اختیار قراء قرآن مقبره سپهسالار باو سپرده گشت و طولی نینافته سفر ببجمستان نمود و بواسطه آقا سید ابراهیم و پسر برادرش آقا سید عبدالحسین که حضور محضر جناب بابالباب یافته فائز شدند تصدیق و ایمان حاصل نمود و باتفاق یکدیگر بنای نشر امر بدیع نهادند و ملایان محل مطلع شده بمضاد و مقاومت برخاستند و شکایت بمشهد نوشتند و بالاخره دو سید محترم مذکور و جمعی دیگر از مؤمنین را بمساعدت اشرار دستگیر کرده اموالشان بیغما بردند و از ایشان التزام گرفتند که تبلیغ نمایند و چون با ملاعلی نیز خطاب و عتاب و بازخواست نمودند مجبوراً با عائله مهاجرت بمشهد نمود و با ملاصادق مقدس معاشرت گرفت و بدرک

ملاقات جناب باب‌الباب همی رسید و او را دستور دادند که در مشهد با مراعات حکمت قرار گرفته مرکز ارسال و مرسول مؤمنین گشت و وقتیکه معلم حصارى نسخهٔ بیان تصحیح شده از محضر اعلیٰ بیاورد چندین نسخه برای بابیان بلاد نمود و دو نسخه وقف برای مؤمنین مشهد ساخت و در موقع ارتفاع هنگامهٔ قلعهٔ طبرسى برای التحاق رفت ولی واقعه خاتمه یافت و ناچار بعودت گشت و با حاجی عبدالمجید و ملا میرزا محمد همدم و هم راز گردید و در مشهد برجای بود که واقعه شهادت عظمی واقع گردید و ما بقیه احوالش را در بخش ششم میآوریم

دیگر ملا خدا بخش قوچانی از تلامذه سیدرشتی و ساکن کربلا بود پس از فوت سید در طلب حق بانفاق ملاعلی بسطامی و همراهم بشیراز رفته فائز بایمان بدیع گردید و در رسالک حروف حی منساک گشت آنگاه بکربلا عودت کرد و در واقعات خطیره اسحباب داخل نشده مصون ماند و ذکر تتمه احوال او و خاندانش را در بخش ششم میآوریم

و از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان درسین اولیه حاجی ملا عبدالخالق شهیر یزدی و بنا بقول حاجی میرزا جانی اصلا یهود و از علماء تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامیه بمقامات رفیعه رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید چنانکه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشرار تحمل نمود گویند شیخ مدت هفت سال در یزد بنخانه وی اقامت داشت و حاجی مذکور چون از یزد بمشهد مهاجرت و اقامت کرد در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر و عظم برقرار نمود و چندی نگذشت ملاهای مشهد با وی عداوت ورزیده تکفیر و تنجیس نمودند و عوام را تهییج کرده بر او هجوم بردند و کار بجائی کشید که حاجی خانه نشین گشته بمجامع بلد حتی در گرمابه برای استحمام راه نداشت

و در آغاز ظهور این امر بدیع بواسطه جناب باب‌الباب اقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیده کرد و عریضه حاکی از درجات محبت و اخلاص بحضرت فرستاد و هذه صورة کلماته السلام علی ذکر الله الافخیم للعرب والعجم ورحمة الله وبرکاته الحمد لله الذی فتح لیباه الحطة باباً وجعله رفیعاً منیعاً والشکر لله الذی وضح لذکره الاعظم ذکره ونصبه تاماً سوياً والصلوة والسلام علی اول نور نور الله فصیره سراجاً منیراً ثم الصلوة والسلام علی آله الذین هم آل الله حقاً حقیقاً وغب هذا بای لسان اشکر الله لتشر فی بخدمتک زماناً طویلاً و بای بیان اعتذرا لیک من غفلتی بحالک واحزناً کثیراً و بای خطاب اننی علی الله حیث کتبت لی عبداً مطبوعاً فهینئالی ثم هینئالی بان رأنی عبدالله حول الباب فقیماً فیاحبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة العدل حتماً مقضیا فیا ربی والهی اسئلك الوصول فی خدمة سیدی وهولای سربعاً قریباً واحشرنی فی زمرة اعوانه وانصاره واصحابه خالصاً صفیاً بحق الذکر الاعظم الذی جعله الله لنا شمساً

حقیر گوید در مشهد مقدس شرفیاب خدمت آخوند ملا عبدالخالق یزدی شدم و ایشان از جمله معظم علما و اجله اصحاب جناب شیخ بودند و در مجلسی سخن حضرت بمیان آمد فرمود که من حیرت دارم ازین ادعای عظیمه زیرا که در شیراز امامت میکردم و مجلس درس داشتم که همین بزرگوار را خالوی ایشان آوردند پیش من و فرمودند که این وجود است که بفلاح و تقوی آراسته و اما سواد ندارند شما قدری متوجهش باشید من بعد از قبول او را سپردم پسر کوچک خود و چند روز دیگر پسر آمد شکایت و گریه میکرد که شخصی را بمن سپرده که اصلاً مقدمات ندیده باید امثله بخواند و درس امثله گفتن شأن من نیست بعد او را فرستادند بتجارت حال نوشتجات عالیه و آیات بی بدیله می بینم عظم متعجب مانده و پسر بزرگ همین آخوند از جمله علما بود و در جنگ مازندران شهید شد و گفتند که خود آخوند هم بعد تصدیق کرد ثابت نشد

ملا عبد الرحیم قزوینی

مضیاً و در توقیعی که بجواب وی صادر شده اینکلمات مسطور لقد رفع الیوم الی کتاب من عبدک الذی انتخبته لعهدک واصطفیته لمحبتک و خصصته بذکر اسمہ فی الکتاب . فالہمہ اللہم تقدیرک ونصرتک کیف شئت وانی شئت فانہ ناصر لامرک و مرتقب لدولتک و منتظر لامرک وبالجملة حاجی از جهت اشتهار بنام بابی مورد تعرض ملاہای مشہد شد آنچه سعی کردند اورا از منبر و وعظ و ذکر و ترویج این امر بازدارند نتوانستند و پسرش شیخ علی نیز بواسطه جناب باب الیوم مؤمن باین امر شده در موکب وی با جمع اصحاب بمازندران رفت و در قلعه طبرسی بشہادت رسید و در آن هنگام بیست سال داشت ولی حاجی پس از شہادت پسر و خاتمه امر قلعه تاب تحمل بلیات و افتنانات نیاورده دچار سوء خاتمه گشت چنانکہ در لوحی صادر از قلم ابہی چنین مسطور ملا عبد الخالق کہ از مشایخ شیخیہ بود در اول امر کہ نقطہ اولی روح ما سواہ فداه در قمیص بایست ظاہر اقبال نمود و عریضہ معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاہر کمال عنایت نسبت باو مشہود تا آنکہ لوحی مخصوص او ارسال فرمودند در او این کلمہ علیا

جمال مبارک میفرمودند روزی جناب وحید پیش من آمدند و لوحی از حضرت اعلی در دستشان بود ذکر نمودند کہ این باید بملا عبد الخالق برسد من بجناب وحید گفتم کہ فرمودند شما برسائید یا دیگری ذکر نمود بمن امر شده من گفتم الان در خانہ میرزا زمان نوری منزل دارند ببرید و برسائید رفتہ و بعد از قلیل مدتی آمدند کہ بردم دادم چون میخواست وضو بسازد در بالای ارسی اطاق گذاشت تا بعد از فراغ از نماز بخواند و من صبر نکردم و آمدم و بعد از ساعتی خبر آوردند کہ بعد از فراغت از نماز لوح را تلاوت کرد چون باین آیه عظمی و نفعہ کبری رسید انا القائم الحق الذی اتم بظہورہ توعدون لوح را انداخت زربادش بلند شد کہ ای داد کہ پسر من ناحق کشته شد

نبیل زرندی

نازل قوله تعالی اننی انا القائم الحق الذی اتمم بظهوره توعودت بعد از قرائت صحیحہ زد و باعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طا بسبب او اعراض نمودند . الخ

و ازاعظام مؤمنین اهل مشهد میرزا علیرضا مستشارالدوله و مؤتمن الملک سبزواری الاصل درسینن اولیه ظهور بدیع بواسطه جناب بابالباب فوز بایمان یافت و غلبه ارادت حاصل نمود و باوجود شهرت لقب و نام وعظمت و مقام و ثروت و مکنت تمام بعنوان بابی مشهور شده پیوسته از نصرت و مساعدت مالی دریغ ننمود و هنگام حرکت آنجناب با اصحاب از مشهد برای تهیه مایحتاج سفر از نقود و مراکب وغیرها بذل همت کرد و در اواخر آندوره برادر کبیر خود میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه را بخانه ملاصادق مقدس برده در زمره مؤمنین وارد کرد و ما تتمه احوال آنخانواده را دربخش ششم مینگاریم

دیگر آقا علیرضا تاجر شیرازی نیز بواسطه آنجناب مؤمن شد و در هنگام حرکت از مشهد بصدد تفریح حساب و ترتیب امور خویش شد تا مرافقت و نصرت نماید ولی ساختمان بیگلربیگی ویرا دستگیر کرده چوب وافر زد و نقود فراوان گرفت ولذا نتوانست با اصحاب همسفر شود و دربخش ششم تتمه احوالش را میآوریم .

دیگر عبد مؤمن در ایام جوانی در مدرسه میرزا جعفر مشهد با آقا علیرضا مذکور و جناب بابالباب معاشر و مؤانس بود و بعداً بواسطه آنجناب فائز بایمان بدیع گردید .

و درقریه مهنه از خاک تربت نخست ملا محمد پیشنماز فائز بایمان بدیع شده پسران خود ملا احمد و ملاحسین و پسر سوم را نیز هدایت نمود و هم بواسطه ملا میرزا محمد فروغی جمعی دیگر از اهالی مانند ملا محمد مهدی و آخوند ملا محمد



میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه خراسانی سبزواری

مربوط بصفحه ۱۷۴

وملا غلامعلی و غیرهم باین امر گرویدند و پسران ملا محمد تهیه زاد و راحله سفر و اسلحه کرده درموکب جناب باب‌الباب بمازندران رفته شهید شدند و درقریه عبدالله آباد ازخاک تربت آقا احمد با دو برادرزنش در موکب جناب باب‌الباب بمازندران رفته کشته گشتند و آقا احمد بن آقا محمدحسن درآن هنگام چهارده سال داشت و ماتفصیل اسماء و احوال شهداء بابیه خراسان و بقیه السیف های آنان را دربخش مقدم آوردیم

و چون پس از واقعه قاعه دوات برعامه بابیه خصوصاً بر خراسانیان سخت گرفته بقلع و قمعشان پرداخت باینان آنحدود ناچار بفرار و اختفا شدند چنانکه درقریه مهنه اشرار عرصه زندگانی برایشان تنگ کردند و ملا محمد مذکور ناگزیر بمهاجرت شد چندی درچهل میر واقعه دریکفرسنگی مهنه توقف کردآنگاه بگناباد رفت و ملاغلامعلی نیز توجه بگناباد نمود و هر دو بمیاندهی رفته سکونت گزیدند وملاصادق مقدس ومیرزامحمد کاظم بن هراتی شهید چندسال درمشهدمختفی و منزوی گشتند و ملا میرزا محمد فروغی با نشان خنجر که برخنجر و اثری که بر سر داشت در دوغ آباد وغیره بنوع خفا واحتیاط زیست ومعذک ایشان وملااحمد معلم و امثالهم عده کثیری را بطریق حکمت و رعایت مقتضیات وقت بابی نمودند وبعد از شهادت عظمی در بسیاری از نقاط جمعی از بابیان بودند و بیت بابیه درمشهد چنانکه در بخش سابق نگاشتیم از مهمترین امریه آنقسمت شمرده شد .

زنجان ارض انزاء ملا محمد علی حجت که در ضمن واقعات سنویه بخش سابق فتن واقعه وشهادت آنجناب و اصحاب و دیگر احوال را تفصیل دادیم و الدش آخوند ملاعبدالرحیم از علماء مشهور ملجأ و مقتدای جمهور زنجانیان بود و در حقیقت اعتقاد بصدور خوارق عادات و کرامات ومقامات معنویه داشتند وملا

محمد علی تقریباً در سال ۱۲۲۷ متولد شد و پدر و پیرا در سن شش و هفت سالگی بتحصیل قرائت و کتابت فارسیه گماشت و فرط ذکاء و قوت استعداد ترقیات علمیه و روحیه در ناصیه احوالش نمایان گشت و پس از مزی سنین قلیله در علوم رسوم براعت حاصل نمود آنگاه برای تکمیل علوم دینیه بعراق عرب شتافت و نزد اساتید علما و اساطین فقها بتلمذ مشغول گردید و بعضی گفته اند که از محضر شیخ احسائی نیز استفاده کرد و رتبه منیع و شهرت رفیعہ یافت و هنگامیکه از کربلا بعزم ایران بیرون آمد انبوه طلاب و علما تا دوفرسخ رسم مشایعت بجا آوردند و حین ورود بکرمانشاه اهالی از خاص و عام استقبال کرده چند روز مهماننداری و تجلیلات شایسته نمودند و نیز در حین ورود بهمدان عدّه از علما و محترمین پذیره شدند و وایمی چند از معارف و مواعظش بهره برده دل بمحبتش بستند و رضا بمفارقت ندادند و چون خبر بوالدش رسید ازین اندیشید که اگر در زنجان رحل اقامت و افادت اندازد مورد حسادت علماء متنفذ شده عاقبت کار باغبرار و انضجار کشد لاجرم پسندید که مقیم همدان ماند و ملا محمد علی در آن بلد ازدواج نمود تقریباً دو سال و نیم ماجاً انام و مرجع احکام بود تا والدش در زنجان وفات یافت و ارادتمندان باصرار برخاستند و جمعی بهمدان شتافتند تا پسر را بوطن آورده برجای پدر منصوب دارند و باوجود کراحت اهالی همدان ملا محمد علی و عائله اش را با خود بزنجان

ملا محمد علی زنجانی در خدمت شریف العلماء مازندرانی تلمذ فقه و اصول کرد و یک تن از فحول علما بشمار رفت و بزنجان برگشته اقامت نمود و چون فتاوی و احکام مخالف مشهور داشت از قبیل تمامیت شهر رمضان در تمام سنوات و نیز جواز سجده بر بلور صافی لذا علمای زنجان و غیره بر محمد شاه عرضه داشته و دفعوی را بر حسب شرع واجب شمردند و او را از زنجان کوچ داده بطهران در خانه محمود خان کلانتر شهر جای دادند و حکم بتوقیف همیشگی بود و در همان ایام بتوسط رسل و رسائل باب دل بدو داد و مکاتبات در میان بود ناسخ التواریخ

بردند و همدانینها تا چهار فرسخ در رکابش رفتند و رسم بدرقه بجای آوردند و از آنسو از ذکور و اناث اهالی زنجان تا یکفرسخ بیرون بلد گرد آمدند و حین ورودش گوسفندها سربریند و باجلال و احترام تام آنرا وارد بلد نمودند و او بخانه و مسند و منبر و مسجد پدری تمکن و استقرار گرفت و چون فهم و ذكاء غریزی نادرالنظیر و نیز احاطه تامه بعلوم عقلیه و نقلیه داشت و در تفسیر و تأویل آیات و حفظ و بیان اخبار و روایات واسع الذرع و باسط الذراع بود در اندک زمانی شهرت بلیغه حاصل نمود و کثرت زهد و عبادت و شدت تقوی و شجاعت و جدّ در امر بمعروف و نهی از منکر که از او مشهور گردید انبوهی از اهل بلد و قری و معمورات اطراف را جذب کرده ارادت مند ساخت چندانکه معتقد بمقام روحانی و عامل باحکام و مطیع و منقاد فرمانش گشتند و بنام اصحاب و اتباع ملا محمدعلی شهرت یافتند و از صفات مخصوصه شان نهایت تعلق بحدود و عبادات بوده بدرجه که ادنی مساھله و ممالطه در صوم و صلوة و دیگر اعمال و طاعات از ایشان دیده و شنیده نشد و منکرات شایعه از زنجان بر افتاد و استعمال و بیع و شراء مسکرات متروک گشت و مراکز اجراء عقد متعه که برخی از آخوندان متصدی بودند بسته شد و زنان را توبه داده مجبور بقبول عقد دوام و یا شمول اشغال و استخدام نمودند و بازار حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و رسم ملا محمد علی چنین بود که صیام سه ماهه رجب و شعبان و رمضان و اداء صلوات نافله و قرائت صلوة جعفر طیار همه ساله و همه روزه مرعی میداشت و روزانه با آب بکر اغتسال مینمود و با دوام طهارت باذکار و طاعت بسر میرد و چون جمعیت مأمومین و مقتدیان صلوات بیهز و دو بمعدی بزرگ نیازمند شدند مسجدرا توسعه داده قسمتهای متصل بیکدیگر ساختند و انبوه مریدان خود مباشرت بنیسا نموده بنیایان و عمله کمک دادند چندانکه آجرهارا از کوره آجر پزی دست بدست بنیاء رساندند و در مدتی قلیل

مسجد تابستانی و زمستانی و مدرسه را تمام نمودند و معذک صفوف مأمومین مساجد متصله و صحن را فرا گرفته سطح بامهار احاطه داشت و فکر و ذکر کل حصر در تحکیم عقائد اصلیه و انجام طاعات فرعیه یا نثه کمتر بسخنی دیگر لب می گشودند و در هفت محل مؤذن نداده مقتدیانرا بفراغ از قسمتی و دخول در قسمت دیگر از اعمال صلوة آگاه می نمودند و پس از اتمام صلوة بمنبر برآمده در حالتیکه گروه توانگران و اهل یسار در یسار و جمعیت انام بسمت یمین قرار داشتند شروع بوعظ مینمود گاهی بر است و گاهی بچپ توجه و خطاب کرده صوتش را بسمع همگی میرساند و کل را از زن و مرد بهره مند میساخت و بیاناتش بنوع القاء دروس و بطریق بساطت و سهولت بود چنانکه عارف و عامی بقدر استعداد خویش میفهمیدند و کل در مسائل اخلاق و احکام و در مباحث اعتقاد و عرفان صاحب عام و بیان شدند و در خانه برای خواص مجلس درسی دیگر مقرر ساخت و بدین نوع صیتش را همه کس در همه جا شنید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجة الاسلامی برایش رسید و لذا نزد اهالی بعنوان حجت معروف گردید و این امور موجب حقد و حسد مالاها گشت و متدرجاً باحکام جابر در مقاومت و مدافعتش متفق شدند چه که آنجناب با اسلوب مخصوص که در عقائد و احکام اسلامی داشت طریقت غالب فقهارا متعرض شده بدع و جهالات و مساوی اعمالشانرا بر شمرد و باحکام جور نیز راه تماق و مداهنه نه پیموده از مظالم و ملامتشان جلو گیری نمود لاجرم بموجب الحق مرد و گروه اتفاق کرده بمخالفت و معاندت همت گماشتند و مالاها برای یافتن راه بهانه مکرراً در مجالس باوی مناظره و مشاجره و در مباحث اعتقادیه و احکام عملیه مباحثه و مجادله نمودند و همه جا مغلوب بیان و برهانش شده بهانه بدست نیاوردند تا وهنی وارد آرند و ندای تضلیل بر کشیده رایت تکفیر بر افرازند عاقبت سید محمد شیروانی الاصل معروف بسید مجتهد که در صف اول فقها بود و غایت عناد و حسد نسبت باو داشت در مجلس بمعارضه و مبارزه

برخاست و در ساعاتی ممتد از مبحثی بمبحثی رفته در مسائل گوناگون محاجه کرد و خاتمه سخن را بکیفیت نشو و نمای جنین در رحم منتهی ساخت و جناب حجت شرحی مبسوط در آن باب ادا نمود و سید از کیفیت و رود و وجود انبیاء و اولیاء در رحم پرسید و حجت با کمال صراحت لهجه بیان داشت که انبیاء و مقدسین در جنبه جسمانیت با سائر بشر مماثل اند و لی در عالم روح و معنی ممتاز هستند و سید در این مقام بهانه بدست آورده بشدت مقاومت نمود چنانکه کاربمنازه انجامید و شهرت داد که ملا محمد علی امام را شخصی مانند دیگران میدانند و باتفاق ملایان دیگر ضاللت و کفرش را نقل مجالس ساختند و با موافقت و مراقبت حاکم بمحمدشاه و حاجی میرزا آغاسی شکایت و سعایت برده نسبتها و افتراها بدو بستند تا آنکه حکم دولت باحضارش بطهران رسید و او پی داد خواهی رفت و مخالفین نیز در پایتخت حاضر شدند و مجمعی از علما فراهم گشت و حاجی میرزا آغاسی خود حضور یافت و جناب حجت داد علم و بیان داده حقیقت معتقدات خویش را مبین و ظاهر ساخت و سوء عقاید و اعمال معارضین را واضح و مکشوف نمود و در آنحال ملائی کاشانی از جمع حاضرین عریضه از بغل در آورده تقدیم حاجی میرزا آغاسی داشت که مهر و امضایم و معلوم و مفهوم جناب حجت گردید که تمنای صدور فرمان تعیین راتب و مقرری مستمری در حق خود کرد زیرا که در آن عصر کثیری از ملایان موظف از طرف شاه بودند و در مواقع مهمه طرفداری از دولت و اجراء مقاصد حکومت مینمودند و جناب حجت بتمام غیرت دینییه مقاومت کرده بآیات قرآنییه و اخبار مرویه و غیرها مدلل ساخت که چنین اعمال مخالف شریعت و مغایر طریق تقوی و دیانت است و بدعتی است که از دوره سلطنت بنی امیه بر قرار و یادگار ماند و بظهور صاحب الزمان زائل و منسوخ میگردد و لاجرم کینه وی در دل گرفته بر استیصال کمر بستند ولی شاه از وی راضی و مسرور شده عصای مرصع بجواهر و انگشتر ثمنی اهدا نمود

و این همان انگشتر بود که پس از شهادتش بحکم اعداء انگشتش را قطع کرده انگشتر را بردند و بالجمله شاه از آن ترسید که عاقبت مخالفت ملاها باوی منجر بیروزگانه و فساد گردد لذا او را بارعایت غایت تجلیل و توقیر بزنجان اعاده دادند و همینکه اهالی خبر یافتند با هجوم عام و وله تمام باستقبال شتافته تا خود را بمو کبش رسانده قربانیهای بسیار در معبرش بعمل آرند و دو اوزده تن از اصحاب جان نثار پسران خردسال خود را دستمال سرخ ابریشمین نشانه قربانی بر گردن انداختند و تنی از ایشان مبادرت بفداء فرزندش نمود و لی آنجناب ملتفت شده نهی و نکوهش فرمود که این عادات سیئه از بقایای آثار اقوام جاهله قدیمه است و فرمانداد جراحت گلوی آن پسر را بخیه کرده معالجه نمودند و آن پسر بنام پور شهباز معروف بود و سالها در زنجان میزیست تا از اینجهان در گذشت و حجت باچنین جلال و وحشت وارد و طن شده صیت عظمت و قدرتش مضاعف گشت و نامش را در آنحدود جز بعظمت یاد نکردند و حکمران هم ناچار از تعظیم و تکریم بود تا چون ندای حضرت باب اعظم در شیراز مرفوع شد و بدانطریق که در بخش دوم شرح دادیم بسمع حجت رسید و او بعرفان و ایمان بدیع فائز گردید و تمامت اصحاب و پیروانش در ظل این امر قرار گرفتند و زنجان بقلم اعلی حسب تطبیق عدد ابجدی بنام ارض اعلی مسمی گشت و اصحاب بنصرت آنمظلوم قیام نمودند معدودی از ایشان در قلعه مازندران بنصرت و مدافعت پرداخته بشهادت رسیدند و در زنجان نخست شیخ محمد که بعضی

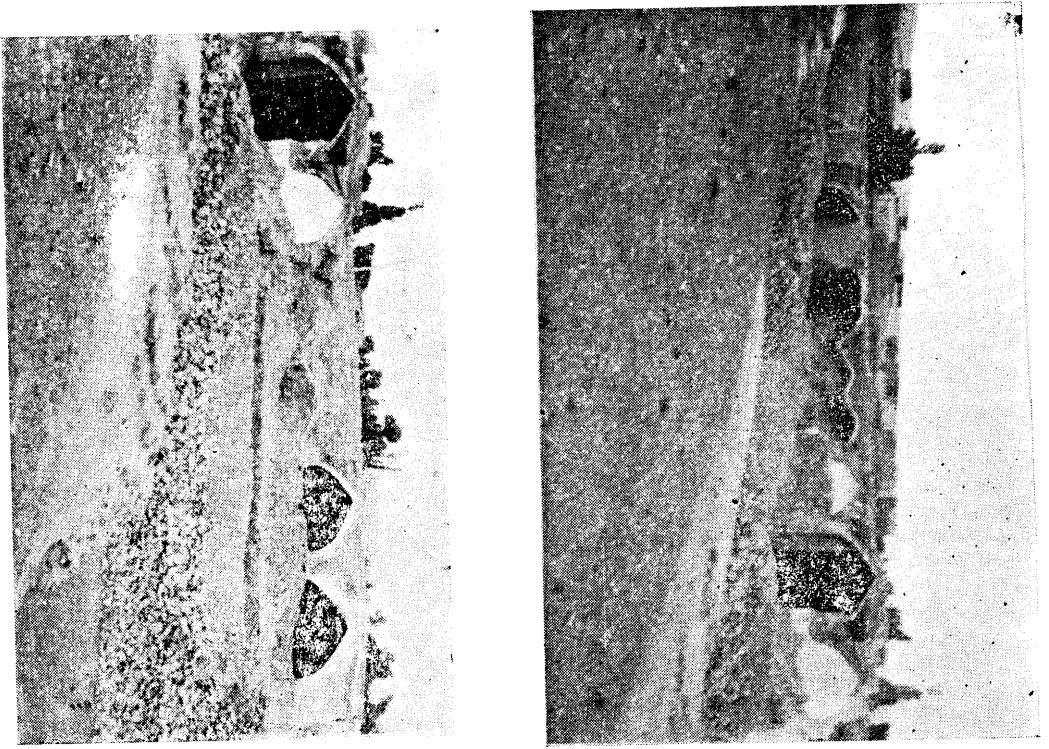
ایامی که در زنجان بودم و تالیف فلك السعادة را در آنجا نمودم شنیدم از یکی از اهل زنجان که میگفت لشکر اسلام بقدری از بایه دره راس بودند که شبی دوهزار نفر در یکی از سنگرهای که ازنی و چوب مرتب بود بودند درین ضمن محض عبور گریه صدائی از آن نیها برخاست این دوهزار نفر همچو گمان کردند که لشکر بایه است تمام رو بفرار نهادند و سه روز این سنگرها خالی بود تاریخ علیقلی میرزا اعتضاد السلطنة

شیخعلی نوشته اند بدست مهاجمین و اعداء گشته شده و تقریباً مدت نه ماه مقاتلات بطول انجامیده قریب دوهزار تن از اصحاب در سنگرهای مهمه نوزده گانه خود که هر يك را بنامی از اسماء الله مسمی داشته شبها بیادیان و یا حنان و یا منان و یا صاحب الزمان و امثالها ندا نمودند در مقابل افواج عظیمه دولت و انبوه جنگجویان ملت پای ثبات و استقامت فشرده و صنعتگرانشان در ساختن آلات و ادوات حربیه صنعت و قدرتی عجیب نشان دادند چنانچه حاجی کاظم نام توبی ساخت و تنی از مؤمنین که یکدست در بدن نداشت آنرا بدوش کشیده در محلی نصب نمودند و مرکز

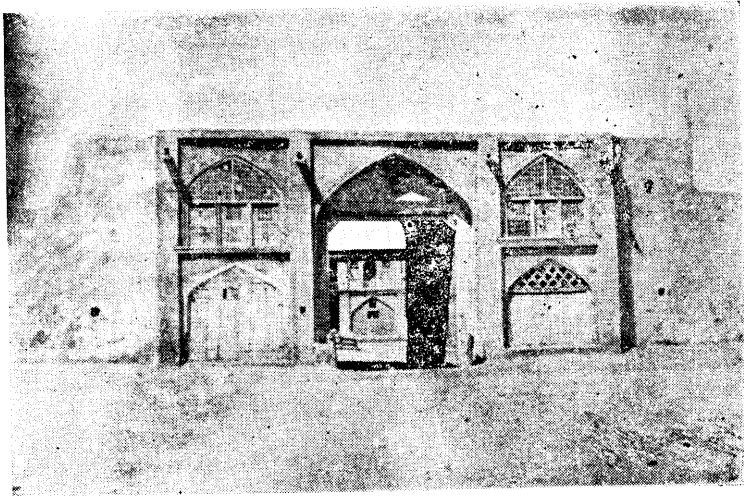
حقیر در دار الخلافه در منزل محمود خان کالانتر خدمت ایشان رسیدم و آنجناب محبوبس بودند بجهت اخلاص کیشی آنحضرت میفرمودند فلانی من مالائی بودم چنان مغرور و زبیر دست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سیدباقر رشتی که ظاهراً او را حجة الاسلام و اعلم علمائش میدانستند و چونکه سبک من در اخذ مسائل بطریق اخباریین بود و لهندا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقها داشتم مردم فریادی شدند محمدشاه مرا بطهران خواست آمدم کتابهای مرا دید و مطالب مرا فهمید گفتم سید را نیز بطلب تا آنکه گفتگو نمائیم بنا هم شد بعد چون ملاحظه فساد آنرا نمود موقوف داشت خلاصه آنکه با همه غرور همینکه خبر ظهور آنجناب بمن رسید و بقدر يك صفحه کوچک از آیات آن نقطه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار درعین اختیار تصدیق حقیقت ایشانرا نمودم و حلقه بندگی او را بگوش محبت کشیدم زیرا که معجزه اشرف پیغمبر از ایشان دیدم هر گاه انکار میکردم انکار حقیقت مذهب اسلام را نموده بودم و لهندا تصدیق نمودم و قلابه اطاعت آنجناب را بگردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آنسید امکان بر آمدم منجمله آثار سبعه ایشانرا مروج شدم و نهی

اردو را نشانه زدند و داس های برنده اختراع کرده افراد اعدا را مانند زرع درو کردند و شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب برستمعلی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است و بیم و هراسی که از شجاعت اصحاب در قلوب زنجانیان نشست سالها در قلوب اخلاف و اعدای ایشان برقرار ماند و عاقبت جناب حجت با قریب یک هزار و نهصد تن از اصحاب بشهادت رسیدند و بقیه از ذکور و اناث دستگیر اعدا گشته خانه حجت بتصرف دشمنان در آمد و این واقعه در سال ۱۲۶۷ وقوع یافت و مردان اسپر را غالباً در زنجان بغایت قساوت هلاک کردند و دین محمد نام را که جناب حجت حاکم بر کل اصحاب مقرر داشت دور سر خمیر گرفتند و روغن داغ

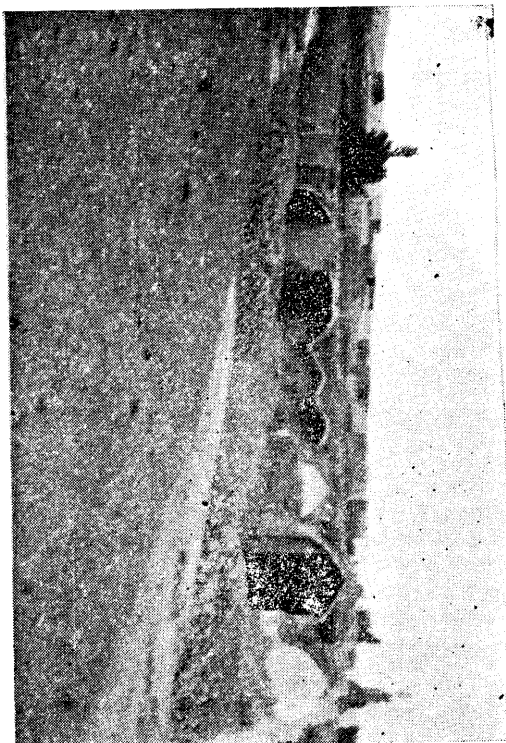
از کشیدن قلیان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند بحدی امر حق قوت گرفت که منکرین در بازارها جرئت کشیدن قلیان نمی کردند و لهذا نصرت نمودن من شهرت نموده و بشاه و وزیر عرض نمودند و چونکه ایشان از قدرت و مطاعت من مخبر بودند که دو سه هزار در خانه از طائفه خمس بمن اخلاص دارند لهذا و اهمه کردند که مبدا من حضرت را از دست حضرات بگیرم پنجاه سوار فرستاده بودند بیخبر دور خانه مرا گرفتند و فرمانی نوشته بودند که در هر حالت هستی حتماً حکماً بایستی بطهران بیایید من احوالم ناخوش بود و متفکر بودم که آیا تکلیف چیست مختصر عریضه خدمت حضرت عرض کردم که شرح حال چنین شده است فرمان شما چیست آیا بطهران بروم یا اینکه با ایشان منازعه نمایم فرمایش فرموده بودند بطهران برو لهذا آمدم و الحال مدتی میباشد که محبوس میباشم و همینکه حضرت بما کو وارد شدند تعالیقه مبارکه بسرافرازی من صادر فرمودند که بحق حضرت خداوند قسم یاد میکنم سؤال تو در باب تکلیف خود از من در ارض زنجان افضل بود از عبادت ثقلین حاجی میرزا جانی



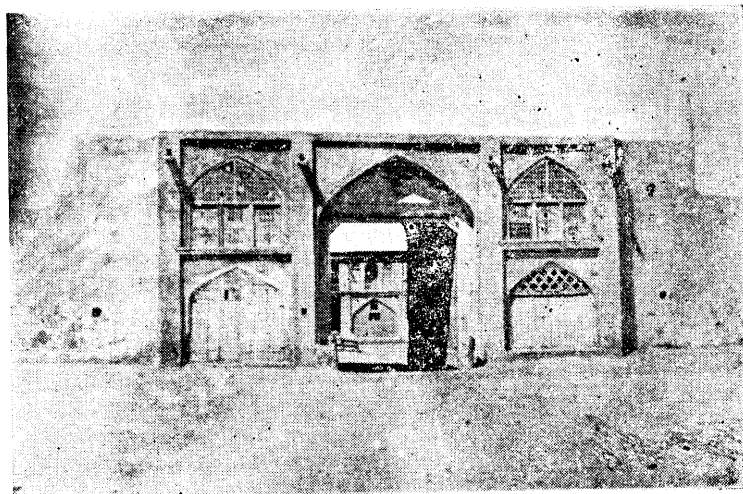
سرای سنگی زنجان مربوط بصفحه ۱۸۲



سرای حاجی میرزا معصوم در زنجان
مربوط بصفحه ۱۸۲



سرای سنگی زینجان مربوط به صفحه ۱۸۲



سرای حاجی میرزا معصوم در زینجان
مربوط به صفحه ۱۸۲

همه را

فروضت ای و شراکت جهانی بر دو نوع است از جهت آنجه که توسط مظهر
تجلی و آینه ها و دلائل و نفوس المعنیه از مظهر هدایت مظهر هدایت دیگر
دلیل باشد فوضت این نیز مظهر خود است و از جهت آنجه که بدون
دلیل است که و طاعت کند و یا دلیلی که دلائل بماند بلکه کبر ای است
که حرکت استیجاب و طلب بحالی نیز که مبراهات مشرق شده در امر لغت
و دفاق جراته و است این است را اثار فزوده ضد بماند و بهاد
ای بر هر کس که آیت را از این قدرت دریا
از فیض بر دارم که از مملکت ای نسیم مورت و فواید کورا و کجا
اراده دریا و از دیگر نورد و هدایت دریا و بهای هر نوبت

کرده بر فرقت ریختند و بدین طریق زجر و عذاب نمودند تا بشهادت رسید و از آنجمله شصت و شش تن را نیزه یلج کرده مقتول ساختند و اجسادشان سه روز در میدان مطروح بود آنگاه بدستور حکومت در طرف غربی شهر بیرون قلعه بخندق ریختند و چهل و چهار نفر را مغلولاً بطهران کشیدند و ناصرالدین شاه فرمانداد که فوج زنجان آنان را بقتل رسانند و همینکه سربازان بصدق قتلشان برآمدند ایشان بیک صدا شهادت بر توحید و رسالت پیغمبر و امامت ائمه هدی داده عقیدت و ایمان خود را نسبت باسلام و تشیع گوشزد اعدا نمودند و لشکریان از اقدام بقتلشان تا نئی کردند پس بحکم شاه فوجی دیگر مأمور شدند و همگی را با شمشیر و نیزه تفنگ کشتند و اجسادشان را بگودالی ریخته با سنگ و خاکی بینباشند و فقط يك نفر از آن چهل و چهار تن آقا نجفعلی نام نجات یافت چه که صاحب منصبی ترحم کرده او را رهایی داد و سالها در برتو انوار ابهی زیست و آخر الامر بنوعیکه در بخش ششم میآوریم شربت شهادت چشید و جناب حجت در حین شهادت تقریباً چهل سال داشت و مدت اقامت و ریاستش در وطن هفده سال شد و او را قامتی متوسط و هیکلی سمین و اندک جای آبله بر صورت و منظری نهایت وقور و مهیب و بیانی مؤثر و فصیح و شدت تقوی و شجاعت و قوت جسمیه و روحیه بود و توقیعات مفصله از قلم اعلی در جواب مسائل او صدور یافت و مسجد و خانه مسکونه او و تداوت محله اصحاب زنجان را سپاه دولت باصابت توپ و غیره با سطح زمین یکسان ساختند چنانکه آثار مخروبه از آن برجای ماند و مدفنشان بنوع کامل معلوم نیست و بعد از مدتی خندق شهر را پر کرده حصار را برداشته بر جای آن ابنیه بنا نمودند و جناب حجت را برادری بود ملا علی نام که در خاتمه امر قلعه اسیر اعداء گردید و دو زن دائمه داشت دوم که زنجانیه و خدیجه نام بود در هنگامه جنگ گلوله توپی باو و بیگانه طفل رضیعی که در بغل داشت رسید و مادر و فرزند در خون طپیده هلاک شدند

وزن اولیه اش سلطان خانم تاجرزاده همدانیه بود که با پنج دختر و یک پسر محمد حسین نام و بازن منقطعاً حجت که فرزند نداشت یس از ختم واقعه جنگ موجود بودند و اسیر و دستگیر گشتند و همگی سوار بر شتران ملکی حجت شهید بطهران تبعید و چندی بخانه محمودخان کلانتر توقیف شدند و در آنجا بزیرت جناب طاهره که محبوس بود رسیدند آنگاه نشسته بر کجاوه اسیراً بشیراز رفتند و سالیان دراز در آنجا ماندند صغار کبار شدند و از ایشان عائله وسیعاً تأسیس گشت و چون یکی از دختران حجت را میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بزنی گرفت و میرزا حسین ابن حجت را مستخدم مقرب خود نمود از اینرو بر آنعائله مظلومه دیگر ستمی واقع نشد و نیل زرندی نوشت که پسر اصغر جناب حجت که مهدی نام داشت در شیراز فوت شده مدفون گشت و بالجمله بنوع مذکور قسمت مهم از بابیان زنجان مقتول و برخی متواری بلاد آخری و جمعی در آن بلد و اطراف بغایت خوف و احتیاط کتمان عقیدت نموده از سطوت و عقاب ناصر الدین شاهی ابراز مکنون خاطر نتوانستند و اخلاف شهداء چنان متوحش و متزلزل و بیخبر باقی ماندند که از استماع کلمه بابی پریشان میشدند و با آحاد اینطائفه معاشرت نکردند و نسبت خویش را مکتوم داشتند و در اطراف و توابع زنجان نیز بعضی از این طائفه بودند و در غایت ستر و خفا زیستند و اینک در شهر تاریخی زنجان آثار مخروبه خانه و مسجد جناب حجت و قلعه و محله اصحاب نمایان و از مقتل و مدفن اعضاء منقطعاً شهدا جز محل تقریبی معلوم نیست

و از شهداء زنجانی آقا حسین سربازی از اخلاص کیشان جناب حجت بود و در هنگامه زنجان حضور نداشت و همه جا با یگانه و بیگانه سخن از این امر گفته اسرار بدیعه را بر احدی نهفت تا در فتنه عمومی بایه به سال ۱۲۶۸ ماموریتی از جانب دولت بشهر یزد یافت و چون اخذ و قتل بابیان بموجب امر شاهی در همه نقاط مملکت عمومی گشت و بر احکومت آنجا بنوعی که در بخش لاحق میآوریم گرفتار

کرده بالاخره در روز سوم رجب مقابل درب حظیرۀ ملاّ بدهن توپ بسته شهید نمودند
و از شهداء زنجانی آقا مرتضی را ضمن شهداء سبعۀ طهران آوردیم و برادرش
حاجی سید کاظم نیز چنانچه در بخش سابق نگاشتم تاجری معتبر بوده در شیراز
بمبض لقا و ایمان فائز گشته از حضرت انفکاک نجست تا در موکبش باصفهان وارد
شد و نیل زرنندی ویرا از شهداء قلعه مازندران یاد نمود و حاجی میرزا جانی شرحی
از انجذاب و انصاعش نقل کرده آن احوال را موجب سرعت ارتحالش در اصفهان
نگاشت

و ما در بخش ششم نیز جمعی از معاریف اخلاف اصحاب حجت و مشاهیر
مؤمنین را شرح احوال میآوردیم از آن جمله میرزا محمد علی طیب والدش حاجی
میرزا معصوم طیب از اجله سادات و مورد تکریم و اخلاص اهالی بود و مردم بلد و اطراف
بزیارتش تبرک و شفا میجستند و پس از وفاتش که در اوائل فجر ظهور شد بقعه مرقد
را که خلف مذکورش بنا کرد مزار قرار داده واسطه استجابت دعوات داشتند و میرزا
محمد علی برجای پدر مستقر و صاحب جاه و منزلت و عزت و مقام و طبیعی جلیل القدر
و محبوب و متمول و کریم و ملجأ آنان شد و بنوعیکه در بخش سابق آوردیم چون
حضرت اعلی را بزنجان در کاروانسرای ارثی پدری وی نزول و اقامت دادند تشرّف
زیارت و ایمان یافته حضرت و عده شهادت در حقش فرمودند و پس از شهادت کبری چندی
در همدان و کرمانشاه مقیم و با اکابر مؤمنین خصوصاً ملا عبد الکریم قزوینی معاشر
گشت و تتمه احوالش در بخش ششم مینگاریم

حرف السین والشین سنگسر و شه میرزا ذوقصبه واقعه تقریباً در چهار
فرسنگی شمالی سمنان قبل از طلوع فجر هدی حاجی ملا باقر عالم و واعظ سنگسر
اهالی را بقرب ظهور بشارت داده از فتن آخر الزمان انذار کرد و ملایان را بنام
علماء السوء خواند اقویاء مترقین جائزین اتباع دولت قاجاریه را اعقاب بنی امیه

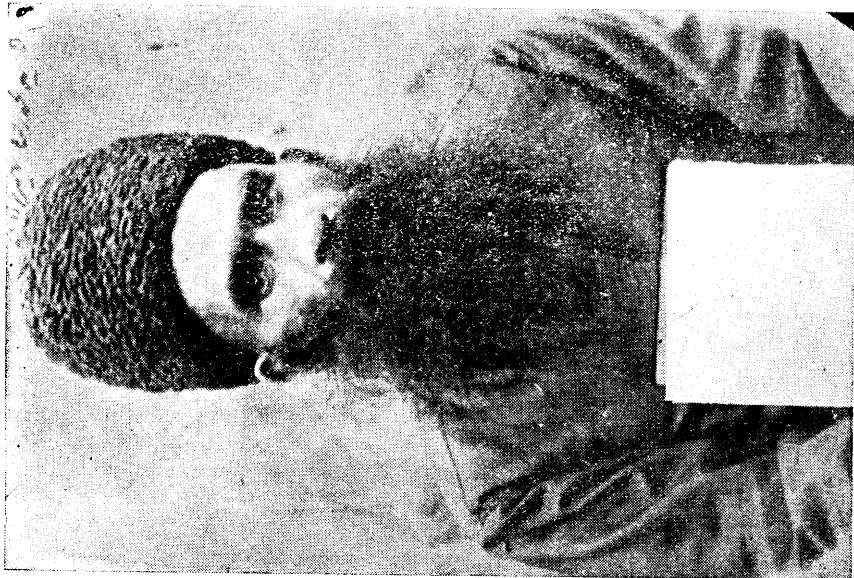
یاد نمود چندانکه بالاخره پیشرایان انام بمدد حکام ویرا از سنگسر اخراج کردند و بشیراز رفته سکونت جسته بزیست تا پیک اجل رسیده درگذشت و ملا اسمعیل نام زاغه وارد شده جمعی از اهالی دو قصبه را بطریقت تصوف درآورده حلقه ذکر و سرودی فراهم ساخت غالباً اشعار و جملات ملای رومی را ورد خواندند و مردم درباره شان نقل کرامات و مقامات معنویه و قدرت باطنیه نمودند و کربلایی ابو محمد نام مالک اغنام و کربلایی علی کلاه دوز و آقامیرزا احمد و آقامیرزا محمد علی سنگسری امام زاده قاسمی^۱ الاصل شه میرزادی المسکن و غیرهم از آن جماعت بودند و کربلایی علی و کربلایی ابو محمد مذکور که مابین اهالی سنگسر بصفاء باطن و مقامات رفیعۀ روحیه شهرت بلیغه یافتند مردم را بمعارف الهیه و اخلاق و اعمال مرضیه رهبری کردند و بشارت بقرب ظهور صاحب الامر دادند و بانتظار سال ۱۲۶۰ روز گذراندند حکایت است که حتی خبر دادند سیدعلی بارایت سوداء از خراسان برخاسته از آن طریق بمازندران خواهد رفت وهم جمعی کثیر را مستعد و منتظر ساختند که حین استماع نداء شتافته در رکاب حضرت موعود بنصرت و خدمت پردازند و آقا میرمحمد علی مذکور از اجله سادات و علماء معروف و نزد مردم سمنان و حدود مازندران برفعت مقامات علمیه و باطنیه مذکور و موصوف بوده آثار عجیبه و احوال غریبه از او حکایت کردند و تکمیل تحصیلات علمیه اش در عراق غرب شده نزد شیخ احساسائی تلمذ نموده بعد از مراجعت بایران سالیان دراز در شه میرزاد مقیم و از آحاد شیخیه و مرجع امور شرعیه اسلام و در ظاهر و باطن ملجأ و ملاذ انام گشت و ابناء و بنات و بستگان کثیره در دو معموره مذکور داشت و بهدایت و بشارت صرف عمر نمود و اولاد و تلامذه را خصوصاً بقرب ظهور قائم و قیامت و فوز بفیض شهادت منتظر ساخت و علماء و فقهاء موجود را اعداء حضرت موعود بیان کرد و لاجرم ملایان و اتباعشان بتعرض و اینا پرداختند و بالاخره در

یاد نمود چندانکه بالاخره پیشوایان انام بمدد حکام ویرا از سنگسر اخراج کردند و بشیراز رفته سکونت جسته بزیرت تا پیک اجل رسیده درگذشت و ملا اسمعیل نام زاغه وارد شده جمعی از اهالی دو قصبه را بطریقت تصوف درآورده حلقه ذکر و سرودی فراهم ساخت غالباً اشعار و جدیدیه ملای رومی را ورد خواندند و مردم درباره شان نقل کرامات و مقامات معنویه و قدرت باطنیه نمودند و کربلایی ابو محمد نام مالک اغنام و کربلایی علی کلاه دوز و آقامیرزا احمد و آقامیرزا محمد علی سنگسری امام زاده قاسمی الاصل شه میرزادی المسکن و غیرهم از آن جماعت بودند و کربلایی علی و کربلایی ابو محمد مذکور که مابین اهالی سنگسر بصفاء باطن و مقامات رفیعۀ روحیه شهرت بلیغه یافتند مردم را بمعارف الهیه و اخلاق و اعمال مرضیه رهبری کردند و بشارت بقرب ظهور صاحب الامر دادند و باتتظار سال ۱۲۶۰ روز گذرانند حکایت است که حتی خیر دادند سید علی بارایت سوداء از خراسان برخاسته از آن طریق بمازندران خواهد رفت وهم جمعی کثیر را مستعد و منتظر ساختند که حین استماع نداء شتافته در رکاب حضرت موعود بنصرت و خدمت پردازند و آقا میر محمد علی مذکور از اجلۀ سادات و علماء معروف و نزد مردم سمنان و حدود مازندران برفعت مقامات علمیه و باطنیه مذکور و موصوف بوده آثار عجیبه و احوال غریبه از او حکایت کردند و تکمیل تحصیلات علمیه اش در عراق غرب شده نزد شیخ اخسائی تلمذ نموده بعد از مراجعت بایران سالیان دراز در شه میرزاد مقیم و از آحاد شیخیه و مرجع امور شرعیه اسلام و در ظاهر و باطن ملجأ و ملاذ انام گشت و ابناء و بنات و بستگان کثیره در دو معموره مذکور داشت و بهدایت و بشارت صرف عمر نمود و اولاد و تلامذه را خصوصاً بقرب ظهور قائم و قیامت و فوز بفیض شهادت منتظر ساخت و علماء و فقهاء موجود را اعداء حضرت موعود بیان کرد و لاجرم ملایان و اتباعشان بتعرض و اینا پرداختند و بالاخره در

سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میرمهدی و سه پسرش آقا سیداحمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میرابوطالب بعزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد متبرکه و ائمه اطهار بکربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب‌الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بیان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و اشاعه بینات نمودند و لا سیما ملاعلی بسطامی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکنونه بکربلا آورده با علما مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ باپسر آقا سیداحمد و بعضی دیگر از علما صحیفه و خطب و مناجات بواسطه ملا ولی‌الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت صاحب این کلمات از سرچشمه نوشید و برهر مکلفی واجب است در طلبش برآید و من افسوس که عمرم بآخر رسید و مقراض پیری رشته سعی و حرکت را قطع نمود و از وصول باین سعادت محرومم آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سیداحمد مذکور بشارت داد که درک ظهور نموده فائز بشهادت و سعادت موفور میگردد و دستها بی‌بالا بر افراشته درباره وی دعا کرد که در این مدعا بداء نشده وقوع و تحقق یابد و در آنشهور اخیره حیالش همی بدوستان و آشنایان مرده حلول میقات ظهور موعود داد و موافق آنچه بهفت ماه قبل از وفاتش در عالم رؤیا دید پسران و دوستانش را بکوتاهی ایام باقیه عمرش آگاه نمود حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود بسال ۱۲۶۳ از اینعالم در گذشت و پسرانش جسد ویرا بخاک سپرده عودت بوطن کردند و آقا سید احمد برجای پندر بنشست و بریاست دینیه و سمت آقازادگی استقرار گرفت و مردم آنحدود و اطراف مازندران باو صفاء عقیدت و اخلاص و ارادت جستند و عمر کربلائی ابو محمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع بجهان دیگر

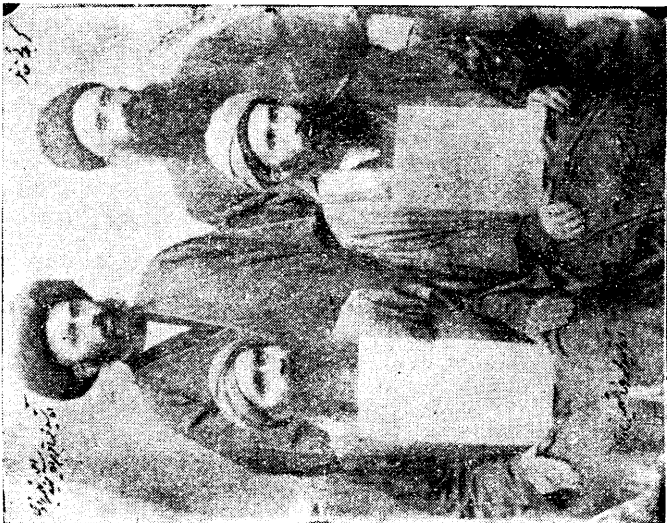
رفت و در آغاز که آوازه قلعه طبرسی بسمع اهالی سنگسر رسید درحالیکه تحیر و تفکر و تأمل داشتند زنی بشوهرش گفت این همان واقعه ایست که حاجی ملا باقر مکرراً بما گفت و نصرت اصحاب قائم فریضه هر فردی میباشد پس زاد سفر تهیه کرده شوهر را بقلعه فرستاد و بتشویق و تأکید کربلائی علی مذکور که درغایت ضعف پیری حیات داشت پسرش صفرعلی با بستگانش بدانسو رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خبر شهادت پسر جوان شنید بجمام رفته دست و پا و محاسن خضاب نموده گفت الحمد لله برای پسرم عروسی کردم و بیگانه و خویش ویرادیوانه خواندند و جفا راندند و تا چندسالی بعد از واقعه شهادت عظمی درسنگسر

آقا سید احمد با دو برادرش میرابوالقاسم و میرابوطالب و عمش میرمهدی با پسرش سید محمد و دامادشان میرابراهیم و جناب ملاعلی اکبر مقدس پیشنماز و برادرش ملاحسنعلی و جناب ملاعلی محمد پیشنماز و جناب ملاصالح پیشنماز و ملا علی اصغر عارف و ملا محمد رضا و ملا صفرعلی عارف و پسرهای کربلائی ابو محمد سالک صاحب کشف و کرامات ابوالقاسم و محمدعلی و دو برادر عباسعلی و عبدالجبار و حسینعلی پسر اسمعیل مشهور بترک و محمد مهدی و عبدالعظیم و علیخان و محمد رضی و کربلائی اسمعیل مقدس و ابراهیم سیف الدین و ابراهیم لاغری و سیدعلی زرگر که از ابتدای گرسنگی از قلعه بیرون رفت باغواهی مجتهد معروض شد از اهل امامزاده قاسم میر محمدعلی و کربلائی ابراهیم پسر ملا شجاع و علی احمد مقنی و میر جبار آسیابان اوهم بیرون رفت تقلید سید زرگر کرد از اهل شه میرزاد جناب ابورحیم و کربلائی کاظم مؤذن و کربلائی احمد شکارچی مشهور بیچاشمی آنانکه معاهده کرده بودند اهل شه میرزاد بودند که عهد را شکستند مگر سه نفر که ذکر شد هم ایشان سی نفر از اهل سنگسر آمدند از نوشته آقا میرزا ابوطالب شه میرزادی بقیه السیف



آقا سید محمد رضای شهمیرزادی

مربوط بصفحه ۱۹۰



مربوط بصفحه ۱۸۸

باقی ماند و در خصوص بشارات آنمرد روشن ضمیر راجع بظهور اعظم ابی روایات و حکایاتی نزد اهالی شهرت گرفت و نیز محمدعلی و ابوالقاسم پسران کربلایی ابو محمد که پدر آرزوی شهادتشان را در رکاب حضرت حجت داشته بنام عروسی پسران میخواند بقلعه پیوسته بعداً بشهادت رسیدند و بالجمله در آندو قصبه از پسران و بستگان آقامیر محمدعلی که اینجا شرح میدهم و از مذکورین و غیرهم انبوهی بایمان بدیع بیماراستند و بنصرت برخاستند چنانکه دو قصبه بنام مرکز بابی سمر گردید و جمعی از ایشان در قلعه مازندران بشهادت رسیدند و برخی مستخلص گشتند و گروهی از مالاها و اتباعشان معرض و معارض و منحرف شده بدضادت و مخاصمت قیام کردند چنانکه بیشتر از آن امور در طی واقعات مازندران در بخش سابق نگاشته آمد و مهمترین بابیه آنجا خاندان آقامیر محمدعلی مذکور بودند که بمنزله پیشوا و مربی و مروج جماعت و عقیدت شمرده شدند و اجمالی از کیفیت ایمان و احوالشان چنین است که چون جناب باب و اصحاب پس از واقعه قتل خسروی قادیکلایی و مقاتلات در جنک بمقبره طبرسی وارد شدند و ذکر یا بتقاضی خون برادر باتفاق جماعت قادیکلاییها و قوم و عشیرت و غیرهم باصحاب حمله برد و آوازه گیسو دار در آن اطراف پیچید آقامیر ابوطالب بن آقامیر محمد علی برای انجام دادن بعضی از امور خود بعلی آباد رفت و در آنجا قصه ورود اصحاب ببارفروش و واقعات تا طبرسی را شنید و تشنه تحصیل اطلاعات در خصوص این امر گردید و از حال سه تن از علماء بابیه اول و دوم حاجی محمد و شیخ عیسی از عراق عرب و سوم از اهل قزوین که متفقاً بعزم التحاق باصحاب خویشان را بعلی آباد رسانده از بیم اشرار قادیکلا در محلی اختفا و انزوا داشتند تا لدی الاقتضا بقلعه روند بواسطه بعضی از محارمش خبر یافت و کس نزدشان فرستاده اطمینان داده راضی بملاقات خود ساخته بدیدارشان شتافت و در خصوص امر بدیع و مقاصد اصحاب سؤالات و تحقیقات نمود و شبی از

ایشان ضیافت و مهربانی کرد و روز دیگر تدبیری نموده هر سه را تغییر لباس داده بزریّی تجار در آورده بر آستر سوار کرد و خود نیز با جمعی از مخلصین و محارم باتفاقشان از وسط بازار علی آباد و از بین انبوه قادیکلائیها گذشته بسوی طبرسی رفتند و سلامت وارد شده بملاقات بابالباب و اصحاب رسیدند و آنجناب در باب

در تاریخیچه که آقا سید محمد رضا در تفصیل احوال خانواده شان نگاشته و بخطش موجود است پس از ذکر فوت پدر در کربلا و ورود برادران بوطن چنین مسطور است والدۀ از اخوان پرسید که آقا چه خبر دادند عرض کردند چنین فرمود که شما نوردیدگان در ایام مرضم مشقت بسیار برایم کشیدید و در مقام جزاء از خدا می طلبم مقام شهادت را که همیشه برای خود آرزو کرده مسئلت مینمودم که در رکاب صاحب الزمان عجل الله فرجه شهید شوم و عمرم وفا نکرد اینک بزودی زود قسمت شما گردد چه که آقا آثار و صحیفه حضرت را در کربلا دیدند و اقبال کردند و والدۀ از استماع این خبر ساکن شده از جزع و فزع ساکت گشت و بعد از دو سال واقعه ورود جناب اول من آمن و اصحاب از خراسان و قضیه طبرسی واقع شد و جناب اخوی آقا سید احمد و دو اخوی دیگر آقا میر ابو القاسم و آقا میر ابو طالب و عمو آقا میر مهدی باشوق و ذوق و شکر و دعا و ثناء که انشاء الله سعادت ما یاری کند و در رکاب حضرت صاحب الزمان شهید شویم و جان و مال نثار کنیم برخاستند و چون عازم قلعه شدند اهل شه میرزاد از مالاها و روساء نزد اخوی آمده عرض کردند که که شما امینید و در بین ما از هر جهت اتقی و افضلید چون بماز ندران برسید هر چه بر شما معلوم گردد بنویسید تا بر ما هم واضح و روشن باشد جناب اخوی فرمودند که شناختن امر حجت بر هر نفسی که خبر قائم را بشنود واجب است نظر بحديث صحیح چند از امام علیة السلام از جمله حدیث رایات خراسان و آنکه بشتایید اگر پاندارید

مقاصد حقّه خویش و تعدّی و هجوم اهالی مازندران که منتهی بتحصن در آن مقبره گردید برای آقا سید ابوطالب شرح و بسط داد و در ضمن بیانات تقریباً بدین عبارت گفت در سبزه میدان بشدت بر ما هجوم نمودند و چند نفر از اصحاب را شهید کردند و تیرهای بسیار برای من انداختند بنوعی که لباسهایم مشبک شد ولی گلوله‌ها

بسینه بروید هر چند روی برف و یخ باشد ایشان عرض کردند بلی آنچه فرمودید حق است و تکلیف شیعیان چنین میباشد لکن چون جناب شما امشب میروید و آنچه بر شما معلوم گردد مرقوم مینمائید همینکه ثابت شد که امر قائم علیه السلام است باید اطاعت کرد و فائز شد اختوی فرمودند، بسیار خوب ما میرویم و لکن بعد از ثابت شدن بشما مینویسیم و همه شما عذر و بهانه میآورید و اجابت نمیکنید جواب گفتند استغفرالله شما بنویسید البته اجابت مینمائیم باری گفتگو از قرآن و احادیث دالّه بر ظهور بسیار شد و همه گفتند یقین است که ما باید امر حجت را نصرت کنیم و جان و مال را در رکابش نثار نمائیم و فردا در هنگام سوار شدن و وداع کردن و مفارقت نمودن چه گذشت لسان از شرح ناله و زاریها و بیتابی و بیقراریهها عاجز است از جمله والده بکلمه تکلم فرمود که جسم محزون و روح مسرور گردید آن کلمه اینکه ای نورچشمان و پاره جگر من مرا نزد جدّه خود فاطمه زهرا روسفید کنید من برای شما مادر بدی نبودم و مشقت بسیار از هر جهت کشیدم حق مشقاتم را ادا نمائید تا شیری که از پستانم مکیده اید بر شما حلال باشد و چنانکه پدر شما در نجف اشرف وقت رفتنش بجوار رحمت الهی اداء حق خویش را نموده دعا کرد که در پای رکاب حضرت بشهادت فائز گردید من نیز دعایم کنم و اداء حقم را از شما میطلبم که تا جان فدا نمودن و شهید شدن در نصرت امر قائم علیه السلام استقامت نمائید باری بمازندران رفتند و وارد مقبره شیخ طبرسی شدند و بخدمت آن بزرگواران رسیدند و بعد از

هیچیک کارگر نگشت فقط چارپاره بصورتی اصابت کرد وبا انگشت دست جائی از صورت را که صدمه یافته بود نشان داده فرمودند برای این بود که خدا نخواست من در آن موقع هلاک شوم و همینکه بکاروانسرا رسیدم وشال را از کمر باز کردم بقدر يك من گاوله و ساچمه بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوطالب متأثر و

سئوال وجواب آثار و آیات را که دلیل وبرهان از برای خلق و بیان حضرت ربّ اعلی است که جناب ذکر و حضرت قائم بودند دیدند وشکر خداوند عالم را بجا آوردند وبسیار مسرور شدند ومنزل گزیدند تا آنکه در روز آخر شهید شدند باری آنچه بر او معلوم شده بود برای اهل شهبیرزاد نوشت که الحمد لله حضرت قائم که ما شیعیان ومؤمنان انتظار ظهورش را میکشیدیم باینات و آذاریکه مثل قرآن است ظاهر شد و حقیقتش ثابت گردید وبر همه شیعیان وشما تکلیف است که بیاید داخل این امر شوید و حضرت قائم رانصرت نمائید و باید تا مجرم خود را برسانید که اگر هر کس نیاید قضی الامر و بعداً بشیمانی دست میدهد وفای بعهد نمائید که آمرزیدء شوید والا هالك میگردید هر که باشد و این بنده مکتوب را بایشان رساندم خواندند و هر يك عذری آوردند گفتم شما زود عهد را شکستید ومثل شما بامثل کوفیان موافق گردید زیرا که محک ظهور قائم بمیان آمد و لذا فتنه بسیار است و اینفانی خود عزم رفتن بمازندران نمودم ولی والده فرمود صبر کنید تا عریضه عرض کنم وجواب رسیده تکلیف معلوم شود وعریضه این بود بعد از حمد وشکرو ثنا این کمیته شنیدم که اصحاب را امر بمواسات فرمودید ومن چهار پسر داشتم و سه تن را فرستادم و این از حد مواسات گذشت حال اگر واجب است چهارم را هم بفرستم البته روانه میکنم و اگر از برای خدمت وعصای پیری این کمیته باشد نیز احاطت میشود و هر چه مصاحبت آن بزرگوار است بفرمائید وجواب عنایت فرمودند که این يك برای خدمت شما باشد انشاء الله از اصحاب محسوب اند و در حقیقت باما میباشند .

منجذب و مؤمن گشت و اجازت گرفته عودت بشهمیرزاد نمود و برادر مهترش آقا سید احمد را آگهی داد و منتسبین خود و اهالی را از امر بدیع باخبر ساخت ولذا جمعی از مردم مخاص بقاعه رو آوردند آنگاه بمازندران شتافت چه در مقبره طبرسی احتیاج اصحاب را بخوراك و پوشاك مشاهده کرده دانست که در مشقت شدیدند و در آنشبی که خسرو قادیکنامی بقتل رسید تمامت اموال و اشیائشان بتاراج رفت فقط چند رأس استروالاغ باقی ماند و آقا میرابوطالب آنها را بمازندران برده بفروخت و خوراك و پوشاك خریدم بقاعه مراجعت کرده تسلیم اصحاب نمود و از آنگاه در قاعه استقرار گرفت و چون ایامی گذشت و از برادرش آقا سید احمد خبری باز نیامد مضطرب و محزون شده روزی از آقا رسول بهنمیری که در محضر قدوسی ایستاده بود استدعا نمود تا از قول وی بحضرتش چنین معروض داشت که برادر مکرم آقا سید احمد معهود بود بقاعه شرفیاب شود و خبری از او نرسید آیا خواهد آمد یا نه و دستور مبارک چیست جواب فرمودند بلی در آنطرف کوه ماندند و آقا سید ابوطالب درخواست نمود که او را بطلبند و حضرت تبسم کنان فرمودند البته برای امر حق خواهند آمد اگر ایشان برای نصرت نیابند که خواهد آمد و چند روزی پیش نگذشت که آقا سید احمد بقصد اینکه بنفسه تحقیقات کامله نماید ببا برادر دیگرش آقا سید ابوالقاسم و عهش آقا میرمهدی و شوهر خواهرش میرابراهیم عازم قلعه شد و جم غفیری از اهالی شهمیرزاد و سنگسر و نیز از اهالی دو قریه چاله زمین و کفشگر کلا مازندران از جهت شدت اعتماد که بعلم و صدق و تقویش داشتند خواهش نمودند که بعد از ورود بقاعه و اطلاع بر حقایق احوال بایشان اخبار و کشف استار نماید و در روز چهارم بقاعه درآمدند و با حضرت قدوس و جناب باب الباب مکالمه کرده از بیانات و مقاماتشان کاملاً پی بحقیقت امر بدیع بردند و در قلعه استقرار جسته با اصحاب همراز و هم پرواز گشتند و بعضی چنین گفتند که در آغاز

ورود بقلعه اولاً در یکشب تمام از آغاز تا انجام باصحاب محاوره و مناظره نمود و روز بعد باتفاق جمعی از ملایان سواد کوهی مانند ملا میرزا بابای کردون و آخوند ملا بابای کشکائی و ملا نادعلی و غیرهم با جناب باب بمباحثه و مجامعه پرداخت و تا نزدیک غروب مسائلی بسیار سئوال کردند و جواب شنیده ملزم شدند و روزی دیگر نزد حضرت قدوس شرف حضور یافتند و آنچه در دل داشتند قبل از آنکه اظهار نمایند برای هر مسئله جوابی کافی و شافی شنیدند و قانع و خاضع شده بشکرانه نعمت الهیه و نصرت امر قیام نمودند و مکاتیب مفصله در باب حقیقت امر بدیع برای ملایان و طالبان حقیقت از اهالی معهودات سابق الذکر نگاشت و آثار مقدسه بفرستاد و در ابلاغ امر بآن حدود صرف جهد و بذل همت نه و دولتی جمعی بتلعه وارد شده باصحاب پیوستند و گروهی بصدد التحاق برآمده بدانسو رهسپار گشتند ولی از جهت محصوریت اصحاب و ممانعت اردوی دولت ورود نتوانستند و بعضی دیگر بعلت خوف از قوای دولت و جمعیت ملت و اندیشه از حکم کفر و قتل صادر از علما ضعف و رخوت یافتند چنانکه ملا عالی اکبر مقدس امام جماعت و برادرش ملا حسنعلی و ملا صالح و ملا علی محمد پیش نماز بانفاق آقا سید محمد مجتهد معروف با دو بیست تن عزیزت التحاق باصحاب کردند ولی چون خبر محصوریت رسید ترسیدند و فتور آوردند و سید مجتهد معرض گشته موجب تعرض و اذناء احتیاب گردید و بالجمله آقا سید احمد با دو برادرش آقا سید ابوالقاسم و آقا میرابوطالب و عمو و دامادشان و با جمعی از ارادتمندان محاص در قلعه بماند و فقط برادر اصغرشان آقا سید محمد رضا که در آن هنگام بالغ حدود نوزده سال بود حسب دستور حضرت قدوس برای سرپرستی مادر در وطن زیسته بتلعه نرفت و در ایامی که هنوز دخول و خروج قلعه میسر بود با مساعدت بستگان خوراک و پوشاک و دیگر ما یحتاج باصحاب رساند و آنان در طول مدت محاربات قلعه بنصرت کوشیدند و در محاربه نهم ربیع الاول آقا سید احمد و آقا میرابوطالب

ورود بقلعه اولاً در یکشب تمام از آغاز تا انجام باصحاب محاوره و مناظره نمود و روز بعد باتفاق جمعی از ملایان سواد کوهی مانند ملا میرزا بابای کردون و آخوند ملا بابای کشکائی و ملا نادعلی و غیرهم با جناب باب بمباحثه و محاجه پرداخت و تا نزدیک غروب مسائلی بسیار سؤال کردند و جواب شنیده ملزم شدند و روزی دیگر نزد حضرت قدوس شرف حضور یافتند و آنچه در دل داشتند قبل از آنکه اظهار نمایند برای هر مسئله جوابی کافی و شافی شنیدند و قانع و خاضع شده بشکرانه نعمت الهیه و نصرت امر قیام نمودند و مکاتیب مفصله در باب حقیقت امر بدیع برای ملایان و طالبان حقیقت از اهالی معهورات سابق الذکر نگاشت و آثار مقدسه بفرستاد و در ابلاغ امر با آن حدود صرف جهد و بذل همت نمود و لذا جمعی بقلعه وارد شده باصحاب پیوستند و گروهی بصدد التحاق برآمده بدانسو رهسپار گشتند ولی از جهت محصوریت اصحاب و ممانعت اردوی دولت و رود نتوانستند و بعضی دیگر بعلت خوف از قوای دولت و جمعیت ملت و اندیشه از حکم کفر و قتل صادر از علما ضعف و رخوت یافتند چنانکه ملاعلی اکبر مقدس امام جماعت و برادرش ملاحسنعلی و ملاصالح و ملا علیمحمد پیشنماز بانفاق آقا سید محمد مجتهد معروف با دو بیست تن عزیزت التحاق باصحاب کردند ولی چون خبر محصوریت رسید ترسیدند و فتور آوردند و سید مجتهد معرض گشته موجب تعرض و ایذاء احباب گردید و بالجمله آقا سید احمد با دو برادرش آقا سید ابوالقاسم و آقا میرابوطالب و عمو و دامادشان و با جمعی از ارادتمندان محاص در قلعه بماند و فقط برادر اصغرشان آقا سید محمد رضا که در آن هنگام بالغ حدود نوزده سال بود حسب دستور حضرت قدوس برای سرپرستی مادر در وطن زیسته بقلعه نرفت و در ایامی که هنوز دخول و خروج قلعه میسر بود با مساعدت بستگان خوراک و پوشاک و دیگر مایحتاج باصحاب رساند و آنان در طول مدت محاربات قلعه بنصرت کوشیدند و در محاربه نهم ربیع الاول آقا سید احمد و آقا میرابوطالب

هر دو با صابت گلوله مجروح شدند و یکدست آقا سیداحمد بگلواه توپ قطع گردید و آقامیرابوطالب جناب باب را چون هدف گلوله شدند بمساعدت چند تن دیگر از اصحاب بقلعه بردوسپس در موقعی که حضرت قدوس را در اردو حبس کرده می‌بستند آقا میرابوطالب از مشاهده آن حال بی‌طاقت شده خویشتمن را بر آنحضرت افکنده خطاب بمأمورین چنین گفت تا جان در بدن دارم ممکن نیست این بزرگوار را ببندید پس او را چندان باچوب و ممشت و لگدزدند که از هوش رفت و او را عریان کرده فقط پیراهن و شلواوری دریده بر بدن گذاشتند و از شدت عطش آب طلبید و کسی آب نداد مگر یکتن از اعداء کوزه آب آورده بلبش نزدیک نموده گفت بنوش و همینکه خواست بنوشد آنظالم کوزه را بلب خود برده نوشید و گفت مگر هنوز سیراب نشدی و بقیه آبرو بر زمین ریخت و باجمله آقا سیدابوالقاسم و آقا میرمهدی و میرابراهیم در منبجعه عمومیه دور مانده بشهادت رسیدند و فقط آقا میرابوطالب مستخلص گردید چنانکه به تفصیل در بخش سابق مسطور داشتیم و بیان واقعه فاجعه مذکوره را آقا میرابوطالب در تاریخچه که بیادگار گذاشت چنین آورد که بعد از خاتمه حرب و قتل عام اصحاب چون حضرت قدوس بمنزل شاهزاده مهدیقلی میرزا حسب پیامش رفتند فراش باشی نزد اصحاب آمده این عبارت گفت من از طرف حاجی (حضرت قدوس) آمدم که هر که خواهد با من بیاید و عده از اصحاب که از آنجمله آقا سیداحمد و آقا میرابوطالب بودند رفتند و همینکه نزدیک سنگر گاه اردو رسیدند سپاهیان هجوم کردند و آقا میرابوطالب مدافعت و مقاومت خواست و آقا سیداحمد منع نموده گفت ابد اذفاع نکنید و حتی دست حرکت ندهید و سپاهیان هر دو برادر را دستگیر کرده اسیر بسواران فوج اصائلو دادند تا هر دو را در لای حصیر و نماد پنهان نمودند که بفروشدند و در چنان حال و موقع که حضرت محبوس و اسیر بود کار اصحاب نیز بشلیک تفنگ و نیزه پیچ انجام پذیرفت و میرغضبان

و فراشان هر مکانی را تفحص کرده مابین کشتگان مانند برك خزان رویهم ریخته میگشتند تا هر مظلوم مطروحی را که رمقی دارد باشد عذاب بقتل آرند آقاسید احمد فریاد زد که ای خالق غافل آیا شما را در حق ما چه خیال رسید اگر نصرت حق نمیکند لا اقل ساکت مانده ظلم و تعدی ننمائید و سربازان سخنان شنیده بشتافتند و چوب و لگد بسیاری براو نواختند و بیکدیگر همیگفتند آیا این چه حکایتی است البته این نفوس را سحر کرده اند که از جان شیرین خود چنین میگذرند و آقا

زوجه آقاسید احمد مازندرانی بود و در قریه چاله زمین منزل داشتند و همه ساله در پائیز ورود بمنزل خود میکرد و در بهار بشهمیرزاد تشریف فرما میشدند و در سه سنه قبل از ظهور جناب آقا بساری تشریف بردند حاجی ملا تقی از اهل ساری او را نهار دعوت میکند ایشان اجابت دعوت نموده تشریف میبرند منزل حاجی ملا تقی حاجی مذکور خیلی خوشحال و خرم شد جناب آقا را تکلیف بتالار فوقانی نموده تشریف فرمای توی اتاق شد تمامی ظروف طلا و قلیان و سرقلیان همه طلا با مروارید درست کرده قالیچه های ابریشمی رنگ رنگ جناب آقا از حاجی سؤال میکند اینها مال کیست و چنین فرمود جناب حاجی چرا مال فقرا و ضعفا را اینجا جمع کردی فقرا گرسنه و برهنه شما مال مردم را زینت دنیای خود درست میکنی میگوئی اینها مال من است زمین شخم کردی زراعت کاشتی یا بیل زدی اینگونه تجملات حرام و نشستن همچو خانه ها حرام است نعلین را پوشید از پله ها پائین آمد راه منزل خود در پیش گرفت آمد بمنزل و علمای شهر بوعود حاجی حاضر شدند محض زیارت جناب آقا سید احمد دیدند نیست از حاجی پرسیدند چه شدند جواب داد آقا را صداع عارض شد نیامدند مریض شدند این کینه دیرینه در قلب او جا گرفت تا مقدمه قلعه برپا شد و آقا محمد دائمی سنگسری از طهران بمهدیقلی میرزا

سید احمد بشدت گریسته از آنظالمان تمنای شهادت خود نمود و سر بازان نیز از حالت و رقتش بگریه شدند و در این هنگام میر غضبان اطلاع یافتند و بامر مهدیقلی میرزا هر دو برادر را پای برهنه بازوان بسته در حالیکه فقط پیرهن و شلواری با ایشان باقی گذاشته بودند بقتلگاه شهداء حاضر ساختند و عمامه آقا سید احمد را از عقب آوردند و بر سر گذاشت و شاهزاده بمیر غضب باشی امر نمود تا او را نزدیک برد و سئوالاتی نموده بشناخت که پسر آقا میر محمد علی شهپر است و چون شاهزاده را هنگام عزیمتش از طهران برای مازندران رفیق شفیقش آقا محمد سنگسری معروف بدائی از ارادتمندان آن سید شهپر وداع و توصیه کرده اسامی آقا زادگان را باو داده سپرد که مستخلص سازد با اینکه آقا سید احمد در مقابل ایستاده جواب سئوالانش

نوشت که شنیدم اولاد آقا میر محمد علی در قلعه هستند مبدا موئی از سر مبار کشان کم شود پس از غلبه نمودن تحت الحفظ بطهران اعزام دارید و هنگامی که شاهزاده امر نمود آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب را علیحده حبس نمودند زیر یک چادری بآدمهای خود سفارش نمود که مواظب این دو نفر باشید تا من از بار فروش بر گردم حضرت قدوس با چند نفر دیگر را بردند بار فروش تحویل سعیدالعلماء دادند بمحض رفتن مهدیقلی میرزا حاجی ملا تقی ساروی با چند نفر امثال خود در اردو وارد شد گفت سید احمد را گرفتید چه کردید بیاورید بینم آن بزرگوار را بردند پیش آن ظالم چه شمانت ها که نمود و ناسزا ها گفت و با آنظالمان آن بزرگوار را شهید نمودند و معجلاً بساری برگشتند نعلش اطهر او را نزدیک حمام دیز آباد دفن نمودند مهدیقلی میرزا از بار فروش برگشت و بآدمهای خود بنای بد گوئی گذاشت و جناب آقا میر ابوطالب را مرخص کرد کسی مزاحم ایشان نشد تشریف فرمای زکریا نوّه زکریا برادر خسرو قادی کلائی منزل خود شدند

سیداحمد بشدت گریسته از آنظالمان تمنای شهادت خود نمود و سربازان نیز از حالت و رفتش بگریه شدند و در این هنگام میر غضبان اطلاع یافتند و بامر مهدیقلی میرزا هر دو برادر را پای برهنه بازوان بسته در حالیکه فقط پیرهن و شلواری با ایشان باقی گذاشته بودند بقتلگاه شهداء حاضر ساختند و عمامه آقا سیداحمد را از عقب آوردند و بر سر گذاشت و شاهزاده بمیر غضب باشی امر نمود تا او را نزدیک برد و سئوالاتی نموده بشناخت که پسر آقا میر محمد علی شهیر است و چون شاهزاده را هنگام عزیمتش از طهران برای مازندران رفیق شفیعش آقا محمد سنگسری معروف بدائی از ارادتمندان آن سید شهیر وداع و توصیه کرده اسامی آقا زادگان را باو داده سپرد که مستخلص سازد با اینکه آقا سیداحمد در مقابل ایستاده جواب سئوالش

نوشت که شنیدم اولاد آقا میر محمد علی در قلعه هستند مبدا موئی از سرباز کشان کم شود پس از غلبه نمودن تحت الحفظ بطهران اعزام دارید و هنگامی که شاهزاده امر نمود آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب را علیحده حبس نمودند زیر یک چادری بآدمهای خود سفارش نمود که مواظب این دو نفر باشید تا من از بار فروش برگردم حضرت قدوس با چند نفر دیگر را بردند بیار فروش تحویل سعیدالعلما دادند بمحض رفتن مهدیقلی میرزا حاجی ملا تقی ساروی با چند نفر امثال خود در اردو وارد شد گفت سیداحمد را گرفتید چه کردید بیاورید ببینم آن بزرگوار را بردند پیش آن ظالم چه شماتت ها که نمود و ناسزا ها گفت و با آنظالمان آن بزرگوار را شهید نمودند و معجلا بساری برگشتند نعش اطهر او را نزدیک حمام دیز آباد دفن نمودند مهدیقلی میرزا از بار فروش برگشت و بمآدمهای خود بنای بدگویی گذاشت و جناب آقا میر ابوطالب را مرخص کرد کسی مزاحم ایشان نشد تشریف فرمای منزل خود شدند زکریا نوه زکریا برادر خسرو قادی کلامی

بکمال قوت و جرئت داد ملایمت نموده بدو گفت چطور است که شما فهمیدید
و اینهمه علماء بزرگ در عرب و عجم نفهمیدند و او چنین تقریر کرد که اولاً امر دین
تحقیقی است نه تقلیدی ثانیاً دو سال قبل در نجف اشرف از آقا شیخ محمد حسن

فراشبازی بآدمهای خود امر کرد آنجسد مطهر پاره پاره را با لباس دفن
نمودند ملا زین العابدین اینفانی گفت بیا برویم بار فروش فراشبازی گفت آخوند
بیعقل شاهزاده امر کرده بود که ایشانرا برداری ببری رولایت نرفتی تا که امروز
برادرش را ملاهای ساروی کشتند او را میخواهی بگیر ملاهای بار فروش بدهی
گفت شاهزاده فرموده بود بیا بار فروش فراشبازی گفت جواب شاهزاده را من می
گویم شما این سید را ببرید بولایت برسانید خلاصه آنشب را رفتیم در هفت تن
باسرو پای برهنه مگر یک کهنه نمود تیکه که در اردو برداشتم بر سر گذاشتم خدا
میداند در بین راه تاشهمیرزاد از دست دکاندار و چاروادار چه کشیدیم از سنک و چوب
زدن و آبدهن بر من انداختن هشت روز طول کشید تا رسیدیم پبای گدوگ ملا محمود
پدر ملا ابوالحسن را دیدیم گفت اهل شه میرزاد اجماع دارند در هر کوچه و سر گذر
منتظرند بحکم ملاها شما را بکشند ملا زین العابدین بسیار ترسید بنوعیکه ناسزا
بجناب اول من آم من گفت من باو گفتم باتو نمی آیم تو خود تنها برو بسیار خوشحال
شد و رفت ملا محمود گفت من باتو می آیم ولکن شب وارد میشویم در میان آندره
تا غروب آفتاب ماندیم تا اینکه شب وارد شدیم در خانه ملا زین العابدین ایشان هم
جرئت نکردند در ماندن اینفانی رفتم در امامزاده قاسم علیه السلام چون خانه ما
کسی نبودند اهل شه میرزاد خواستند خانه را بر سر والده و اخوی آقا سید محمدرضا
بکوبند رفته بودند در امامزاده قاسم تا دو سه سال در پی قتل اینفانی بودند خدا
آقا میرابوطالب شه میرزادی بقیة السیف قلعه طبرسی
نخواست

(صاحب‌جواهر الکلام) مسئله از مسائل فرعیه را سؤال کردم جواب کافی نداد و در آنحال دست خویش را که بضر کاوله شمعخال قطع شده بود بشاهزاده نشان داده گفتم من یکی از سران اصحاب قلعه بودم و با قوت ایمان و یقین عقیدت تحمل تمام مسائل طاقت فرسا نمودم و آنچه از بلایا بر خود قبول کردم شاهد محسوس صدق من میباشد آنگاه بلیات و مشقات قلعه را شرح داده در خانمه کلام قسم داد که ویرا بشهادت رساند و شاهزاده گفت شما از اولاد بیغمبرید نه میکشم و نه اذیت میکنم و آقا سید احمد همی اصرار داشت تا آنکه یکی از صاحبمنصبان اردو خلیل خان نام سواد کوهی دستش را گرفته گفت آقا چرا اینهمه اصرار در کشتن خود مینمائید و مهدیقلی میرزا هر دو برادر را بمیرزا سعید و اسکسی که حاکم علی آباد بود تسلیم نمود تا محفوظ نگاه دارد و او متعذر شده قبول نکرد در اینوقت شاهزاده ملازین العابدین شه میرزادی معاند باینه را طلبیده پرسید آیا این دو تن را میشناسی گفت بلی پسران مرحوم آقامیر محمد علی هستم شاهزاده بلجن اکید شدید گفت تف کن بصورت ایشان که خود را چنین بدنام کرده اند و همینکه ملازین العابدین بعمل پرداخت سلیمان خان نام که از طهران مأمور ذخیره حربی و حاضر بود بر آشفته بوی خطاب غلیظ نموده گفت ای آخوند... بصورت اولاد فاطمه زهرا تف میاندازی با اینکه خود بایی هستی و اعتراف بعین خطت موجود است و بالجمله مهدیقلی میرزا دو برادر را تسلیم میرزا محمد باقر خان قزوینی فرار شاهی خود نمود و شب را در جایگاه وی بسر بردند و آقا سید احمد در آنشب متحیر و متضرع بدرگاه الهی بود که با وجود مواعید و بشارت والد مرحوم چه شد که بشهادت فائز نگردید و صبح روز بعد که مقرر بود ایشانرا بطرف سنگسر حرکت دهند و فرار شاهی در جستجوی برای تحصیل اسب سواری برآمد در آنهنگام ملا محمد تقی مجتهد ساری (ستون کفر)

با جمعی از مالاها و طلاب بعلی آباد وارد شدند و احوال آقا سید احمد و برادرانش را از شاهزاده جويا گشتند و او در جواب گفت ایشانرا يوم پنجشنبه مرخص نمودم و رفتند ولی ملا محمد تقی تجسس و کنجکاوى کرده از مقررشان اطلاع حاصل نمود و دانست که سپرده بدست فراشباشی میباشد و با ملا زین العابدین مذکور در باره ایشان سخن گفت و او اظهار داشت که شاهزاده دو برادر را بدو سپرد تا سالماً روانه

ملا زین العابدین شهمیرزادى چندسالى پیش از ظهور در کربلا با عائله اش مجاور و از تلامذۀ سید رشتی بود و بعد از وفات سید بوطن برگشت اهالی از هر قبیل پرسش از وهمی کردند بخصوص در امریکه شهرت داشت که نائب صاحب الزمان از مکه ظاهر شد و او جواب میگفت بلی این بزرگوار اسم شریفش میرزا علی محمد شیرازی چندسالی پیش از وفات سید بکر بلا آمده شش ماه ماندند و گاهی در درس سید حاضر میشدند سن شریفش از بیست بیشتر نبود و درس هم تا سیوطی حاشیه بیشتر نخوانده بودند بعد مراجعت فرموده بوطن برگشتند و هر که در هر جا و هر وقت ایشانرا ملاقات کرد امور عجب و غریبه مشاهده نمود بخصوص آنچه بر ما معلوم شد این است در وقتیکه جناب آقا سید کاظم مرحوم شدند ما یقین میدانستیم در سر جنازه ایشان حضرت صاحبص حاضر میشوند ما چند نفر مواظب بودیم بر همه خلق بدقت نگاه میکردیم شاید آن بزرگوار بنظر ما در آید مگر اینکه دیدیم همین جوان شیرازی که میرزا علی محمد باشد در وقت شستن و کفن و دفن مرحوم سید همراه جنازه بود گفتم یقین زوار شیرازی آمدند بعد دیگر ایشانرا ندیدیم از محله شیرازی جويا شدیم از شیراز زوار آمدند گفتند خیر این روزها هیچ زوار شیرازی نیامدند تعجب ما زیاد شد قاصد فرستادیم بشیراز تحقیق نماییم که آن بزرگوار در زمان وفات این بزرگوار کجا تشریف داشتند از خالوهای آن بزرگوار سؤال کردند

وطنشان نماید و دقائقی بیش نگذشته آقا سیداحمد را نزد مهدیقلی میرزا حاضر کردند و او خطاب نموده گفت شما را مرخص کردم چرا نرفتید و ملا محمد تقی بغلظت تا مه اظهار داشت که کشتن این سید واجب است چه که از دین جدش خارج شد شاهزاده بدو گفت هر چه هست چون فرزند پیغمبر ماست تیغ کشیدن براو حرام میباشد ملا محمد تقی گفت من بدست خود اورا میکشم باز مهدیقلی میرزا

فرمودند در آن زمان ایشان بجائی تشریف نبرده بودند و لکن در آن روزیکه جناب سید مرحوم شدند ایشان بسیار محزون و اشاره فرمودند بوفات سید از این قبیل خارق عادات و کرامات بسیار است در ظاهر نظر از این علامات و آثار از جانب خدا میباشد بر هر مکلفی واجب است زیارت ایشان مشرف شوند درین گفتگو بودند برادرش کربلایی مهدی گفت برادر با وجود امر باین واضحی در حقیقت ایشان چرا نرفتی بخدمت آن بزرگوار گفت آدمم بشماها اطلاع بدهم با هم برویم در همان شب کربلایی مهدی از شه میرزا بیرون رفت که برود بشیراز ملازمین العابدین آدم فرستاد بین راه او را برگرداندند که باتفاق بیرویم بعد از چندیوم ملازمین العابدین رفت بعد از دو سال آمد بانوشتهجات زیادی از فرمایشات جناب ذکر از صحیفه جات و خطبات و زیارات و اعمال سنه که بسیاری را پدرش ملا احمد بخط خود نوشت که در میان صندوق ایشان است و مبلغ بوده اند در آنصفحات حتی جناب طا باچند نفر از اصحاب رویخراسان میرفتند در شه میرزا تشریف آوردند در باغ حاجی ظهیر در جوار امامزاده شیخ زین العابدین ایشانرا مهمان کرد آقا رحیم نام پسر حاجی محمد کاظم مرحوم در آنجا ایستاده بود میگفت من طفل بودم جناب شیخ را دیدم مثل عبد ذلیل ایستاده بود در آن مجلس ایشان باهم زیاد صحبت داشتند و شیخ گفت شما تشریف ببرید من هم میآیم بداعغان نرسیده بشما میرسم بعد از چندی ما برادرها

گفت مگر نه این است که از اولاد پیغمبر میباشد پس شما ایشانرا بساری ببرید و چند روز مهمان شما باشند تا من از بارفروش بساری بیایم و قراری در کارشان بدهم این بگفت و فی الحال بسا حضرت قدوس و اسری روانه بار فروش شدند و ملا محمد تقی با جمع معممین که هر یک سلاح صارمی بدست داشتند با آقا سید احمد حمله و هجوم نمودند در آنحال سید مظلوم رو با خوندار کرده گفت مگر نه اینست که شاهزاده مرا مهمان بشما سپرد اگر موالضیف ولو کان کافراً و آن بیرحمان ویرا

رفتیم بمازندران بآن تفصیل که ذکر شد در قلعه مبارکه که دور مارا محاصره کردند کسی نمیتوانست داخل قلعه بشود شیخ زین العابدین رفت بطهران از امیروزیر شاه نوشته گرفت در پیش شاهزاده مهدیقلی میرزا شاید باین وسیله داخل قلعه شود نتوانست پنجاه روز در اردو ماند حتی بشاهزاده گفت اذن بده بروم در پشت قلعه با هم ولایتی خودم حرف بزدم شاهزاده باین شرط چشم او را بادستمال بست دست او را بدست خود گرفت از اردو داخل کوچه سلامت شدند تا لب خندق آمدند صدا زدند که آقا سید احمد را میخواهیم باو حرف بزیم جناب اخوی بنده فرمودند بین کیست و حرفش چه سر بلند کردم بالای دیوار دیدم که شیخ ایستاده با هر دو دست چشم خود را میمالد سلام کردم گفتم جناب کی آمدی از کجا میآئی گفت از نزد امیر کبیر گفتم از نجف اشرف میآئی گفت خیر از طهران وزیر سلطان را امیر میگوبند بعد از پرسان حال طرفین گفت آقا سید احمد بیرون بیاید با او چند کلمه حرف بزیم جناب اخوی در پای دیوار نشسته بودند فرمودند قدری تأمل کن بگو اذن بیرون آمدن ندارند بنده هم گفتم مایوس شد و برگشت و همانطور که آمد با شاهزاده چشم بسته رفتند بار دو آنقدر ماند تا آنروز آخر که ما بیرون آمدیم بآن تفصیل که ذکر شد رفتیم آقا میرابوطالب بقية السیف

شرح شرحه کردند و هنوز رمقی داشت که حاجی مصطفی خان هزار جریبی سینه اش را هدف گلوله ساخته کارش را تمام کرد آنگاه بدستور فرمایشی جسد پاره پاره را با پیراهن و شلوار خونین زیر خاک پنهان کردند انتهى و از آن شهید نامدار يك پسر آقا سید محمد باقر و سه دختر در این امر برقرار ماندند و از آنوقت که واقعه طبرسی ختام یافت و آقا میرابوطالب با هیكل ضعیف و مجروح بخانه اش برگشت معاندین شه میرزاد و سنگسر شروع بتعرض و ایذاء آنخاندان نمودند و آقا سید محمد رضا شرح احوال و مصائب خودشانرا باین مضمون نگاشت که من در اوائل ظهور بیان حضرت رب اعلی را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت حضرت قدوس و جناب اول من آمن فائز نشدم و حضرت در جواب عریضه والده درباره من چنین عنایت فرمودند که او با ماست و ما هم مواسات خواهیم کرد این بود که سه برادری که رفته بودند یکی (آقامیر ابوطالب) بعد از شهادت اصحاب برگشت و امر ظهور را بتفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و اینفانی هم با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردیاری در مصیبات و بلیات و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امرالله بر آمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات و الواح الهیه بود بقدر ادراک خود و اندازه خلق در ارض سین و میم و شین بعنایت و مدد و فضل محبوب عالمیان بسر بردم و اما تفصیل مصائب و بلیات وارده چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب خاتمه امر قلعه از شتمات و ملامت و شقاوت اهل شه میرزاد و سنگسر از ذوی قرابت و غیرهم چه گذشت اهالی شه میرزاد بحمام رفته خضاب نموده با یکدیگر مصافحه میکردند و مبارکباد میگفتند و اینفانی در کوچه و بازارها هدف سهام ملامت جگر سوز تن گداز بودم و تزییقات بدرجه بود که حتی گندم فروختن بمارا حرام کردند با تفکر درك باید کرد که در چنان اوضاع چه احوال و مشقانی رخ داد و من در

این شدت طاقت نیاورده بانفاق والدۀ پیر بسنگسر در خانۀ خواهرم رفتم تا قدری آسوده شویم الله اکبر از زخم لسان این اشرار و کفار زنها موی سر والده و خواهر را میکشیدند و ناسزا میگفتند که شما برای کفار و خارجی های از دین گریه و نوحه مینمائید و اینفانی لاعلاج در خانۀ را بستم و بصر و شکیبائی بسر میبردیم گریه آهسته آهسته مینمودیم و چند صغیر باقی مانده از شهداء که برادرزادها و خواهرزادها بودند من بظاهر کفیل بودم ولیکن در سختی و تنگی بسیار عظیم بسر میبردیم علف را می پختیم و کبیراً و صغیراً سدجوع میکردیم آه آه از شقاوت و شرارت کفار و فجار باغ و زمین را میخواستیم بفروشیم و صرف کنیم میگفتند شما خارجی هستید و نمیشود با شما معامله کرد در آنحال جز صبر چاره نداشتم و جز خون جگر غذائی برای ما نبود امان از شماتت ذوی قرابت که خالو باشد همی سعی و کوشش مینمود و بساطان و حکام عارض میشد که ما را بقتل برساند ولی خدا نخواست و اینفانی در مقابل بصلح و سلوک با او رفتار کردم و احوال سالها باینمنوال گذشت و ما تتمه احوال این خانواده را در بخش ششم مینگاریم

و از جمله مهمین مؤمنین آنحدود ملا ابراهیم تحصیل علوم رسوم اسلامی را در اصفهان و عراق بیابان برده بوطنش شه میرزاد عودت کرد و مرجع و ملجأ انام گشت و سالها مسند ریاست و مجلس افادت گسترده علماء و طلاب علوم دینیہ از سواد کوه و معمورات هزار جریب و دیگر نفاط مازندران بخدمتش همی شتافتند و او از معتقدین آقا میر محمد علی مذکور بوده با وی در کربلا اقامت کرده خبر ظهور جدید در آنجا شنید و مطالعه آیات بدیعه کرد و چون بوطن باز آمد و رود بقلعۀ طبرسی نتوانست و رعایت احتیاط و حکمت پیش گرفت و تتمه احوالش را نیز در بخش ششم میآوریم

و استاد محمد عسکری کفشدوز اهل سنگسر سابق الذکر که بانفاق برادر

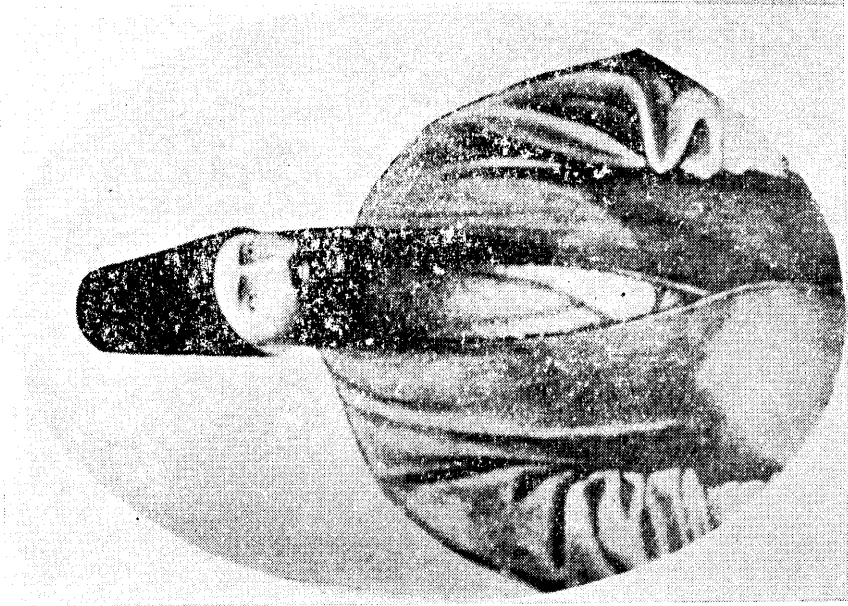
رهسپار قلعه طبرسی گشت ولی بعلت عروض بیماری التحاق باصحاب نتوانست
و چون برادرش بمقصود رسیده کشته گردید همی متأسف از خبیة خود بود و پیوسته
ذکر مینمود

و ملا حاجی زمان اهل شه میرزاد از اهل علم و فضل که بواسطه
آقامیر ابوطالب و آقا سید محمد رضا و بمطالعه کتاب بیان منجذب و مؤمن شده بهدایت
اهالی پرداخت دیگر ملامولی روضه خوان که برادرش در قلعه بشهادت رسید و جمعی
دیگر که همگی را شرح احوال در بخش ششم می آوریم .

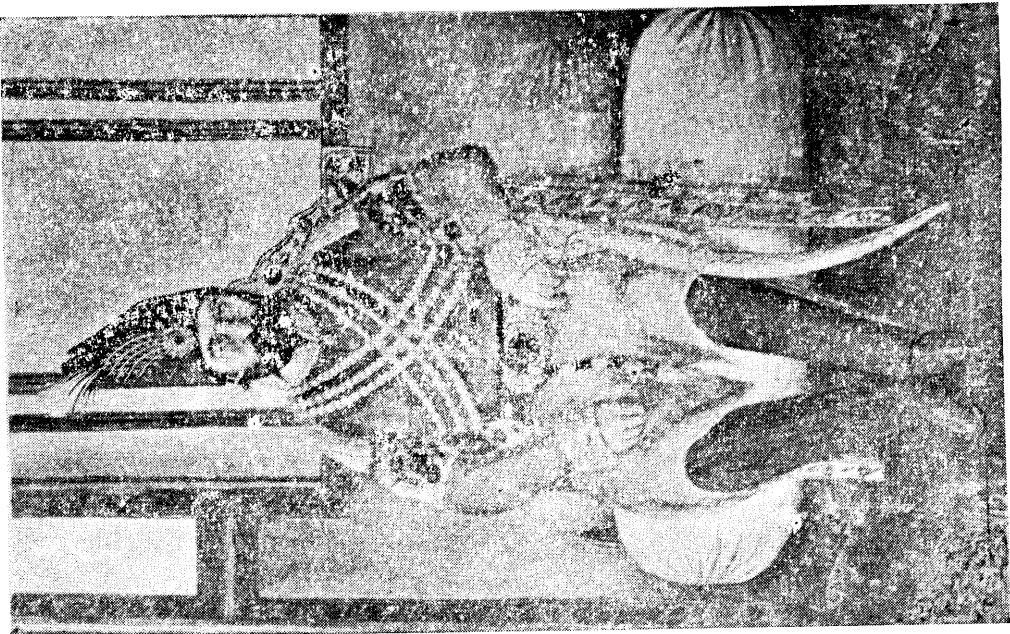
طهران ارض الطاء مولد و موطن جمال اقدس ابهی است و عمارت مسکونه
شهره شان از آغاز امر بنوعیکه در بخش سابق شرح دادیم محل توجه ارباب دانش
و عرفان و ایمان از مؤمنین امر بدیع و غیر هم و مرکز رتق و فتق امور مهمه و معاونت
و مساعدت اصحاب و احباب و تأیید و تقویت در نشر نفحات الهیه بود و برای حسن
ارتباط و حفاظت و ارادت برخی از ارکان دولت اخبار صدور احکام و قرب و وقوع حوادث
و آلام بمحضر مبارک رسیده حل و عقد امور میشد و با وجود نشر خبر روابط قطعیه
فیما بینشان و سجن شدید اعلی و توجه عموم بابیان بدینجا و با توالی مصائب هجوم
اعداء و حبس و ضرب و جفا و حتی صدور فرمان دولت بقتل و افناء چنانکه در طی
بخش سابق نگاشتیم روح اعظم تا یوم واقعه شهادت عظمی بحفظ و حمایت غیبیه
شهر افراشته داشت و غالب برادران و خواهران و بستگان در ظل همایونش سر بر
کشیده مورد احترام و تکریم شدند و ما چون شرح احوال تمامت اعضاء این خانواده
عظیمه و هدایت و ایمان و باضالالت و حرمان بعضی را بتفصیل در بخش ششم می آوریم
در اینجا باجمال میگذریم و از طرفی دیگر مرکز سلطنت و شخص اول دولت که
مصدر مقاومت و مقابلت با این امر و مؤمنین بودند در این شهر قرار داشتند

وملایان معاند برای مدافعت بایه رجوع کرده احکام غلیظه صدور مییافت و شرح حال حاجی میرزا آقاسی شخص اول را ضمن تفصیل اوضاع آذربایجان آوردیم.

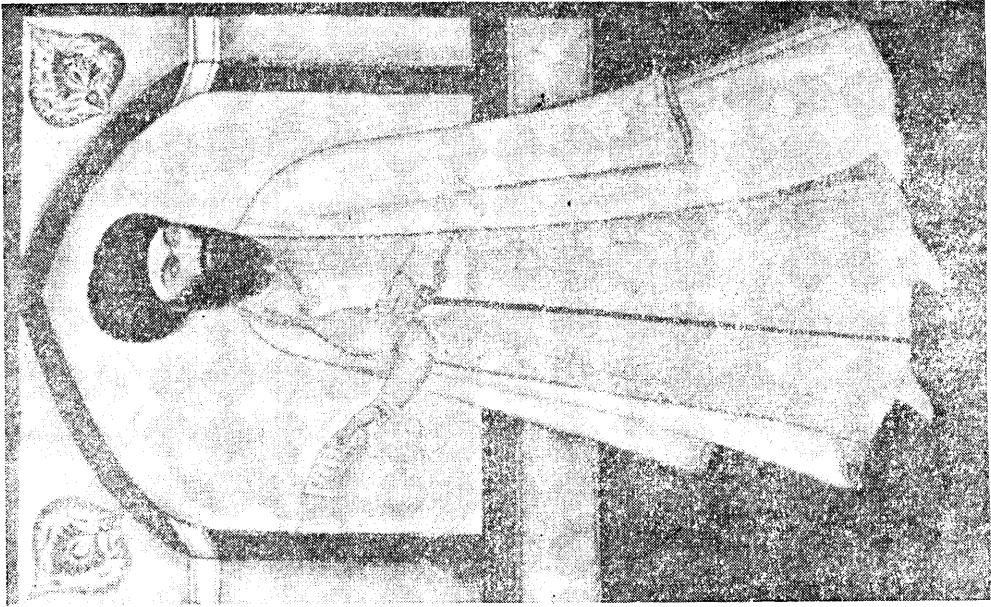
و محمد شاه سومین پادشاه ایران از سلسله قاجاریه که معاصر با ظهور حضرت باب اعظم بود بسال ۱۲۵۰ در سن ۲۸ سالگی چون قنچعلی شاه در اصفهان وفات یافت در طهران بتخت سلطنت نشست و در آغاز کار بشجاعت و اقتدار و عظمت باختلال و آشفته گی اوضاع مملکت مقابله کرد و بشدت کفایت و تدبیر و قدرت قلم و دانش وزیر نادرالنظیرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام امواج طغیان و شورش داخله و روابط خارجه را ساکن و دولت و مملکت را متمکن و مطمئن ساخت ولی طولی نکشید بقتل مصیبت انگیز دستور عالی قدرمبادرت ورزید و حاجی میرزا آقاسی را بصدارت و فرمانروائی بر افراخت و گرفتار شدت نفرس باشد و تهاجم مرض و تراکم غرض ویرا بیمار و نزار و ناتوان در کار نمود و یگانه معتمد و مستندش حاجی مذکور گردید در حالیکه او خود سبب بدنامی شاه و مملکت بود چه از امور مملکت مداری و سیاست بهره نگرفته اخلاق و اعمالش رضاء خواطر اهالی را فراهم نکرد و محمدشاه چون عقیدت تصوف و مسلک عرفانی داشت پای بند غالب اوهام و خرافات ظاهرین نبود اگر حاجی سد راهش نمیگشت با صفاء قلب و توجه مخصوص بخدا که بواسطه استیلاء مرض در او پیدا شد نسبت بامر اعلی که در سال دهم سلطنتش ظهور یافت منجذب میگشت ولی حاجی حائل شده توقیعات و آثار اعلی نرساند و امر را دگرگون جلوه داد و از ملاقات حضرت واصحاب مانع گردید و شاه پس از نفی آنحضرت بماکو و چهریق بسال چهارم این امر وفات یافت و تاریخ وفاتش را العاقبة للمتقین و محمد شاه در قصر جدید مرد ضبط کردند و ما در ضمن تفصیل واقعات بخش سابق و در این بخش شمه از شرح احوال محمد شاه و کیفیت رفتارش



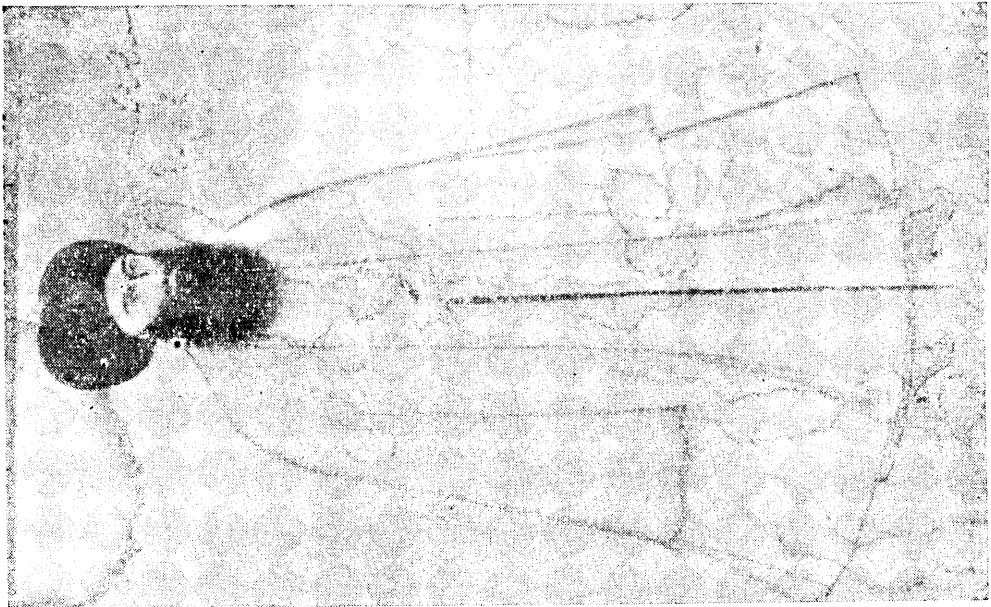
میرزا ابو القاسم قاسم مقام فرہانی
مربوط بصفحة ۲۰۶



محمد شاه قاجار
مربوط بصفحة ۲۰۶



میر مهدی امام جمعه اول طهران مربوط بصفحه ۲۰۷



میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران مربوط بصفحه ۲۰۷

نسبت بامر اعلی و نیز توقیعات و خطابات صادره در حق ویرا آوردیم و در الواح اقدس ابهی در شأنش چنین صادر گشت کلمه الله در ورق چهارم از فردوس اعلی یا حزب الله از حق جل جلاله بطلبید مظاهر سطوت و قوت را از شر نفس وهوی حفظ فرماید و بانوار عدل و هدی منور دارد از حضرت محمد شاه مع علو مقام دوامر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطاء حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری خطاء و عطای ایشان عظیم است اگر غرور و اقتدار و اختیار او را از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوت و الوف او را از تجلیات نیر انصاف محروم نسازد او در ملاء اعلی دارای مقام اعلی و رتبه علیاست بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارك لازم طوبی لملك ملك زمام نفسه و غلب غضبه و فضل العدل علی الظالم و الانصاف علی الاعتساف و اما ناصرالدین شاه تفصیل احوال و اوضاع ممتد ایام طویل سلطنتش را در بخش ششم مینگاریم .

و اما میرزا تقی خان امیر نظام اتابیک اعظم امیر کبیر بموجب آنچه نوشته اند در فراهان عراق ایران از صلب قربان نامی تولد یافته نشوونما گرفت و در صغر سن بوفور هوش و ذکاء و شدت استعداد و شوق تحصیل علم و رقاء اتصاف داشت و قربان مذکور در خانه های متمولین و اشراف رجال بشغل طباطخی اشتغال می جست و در

در ماه صفر این سال ۱۲۵۰ سانحه بر ملال قائم مقام روی داد شب شنبه سلخ شهر صفر آنسید سعید عالیشان شهید بروضه رضوان و درجات جنان خرامید بیت دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود پس از آن باقتضای مصلحت ملکی جمعی از شاهزادگان ماخوذ و روانه اردبیل داشته صدارت عظمی بجای میرزا آقاسی که سابقاً بتعلیم امیرزادگان میپرداخت مفوض شد از اینصدرات کار مملکت بخصارت رسید امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل آمد حقایق الاخبار ناصری

شدت فاقه و عسرت میزیست بدرجه نیکه مکنت افروختن سراج بخانه اش درشبهها نمی یافت و تهیه قرطاس و قلم برای فرزند نمیتوانست و تقی مذکور از چوب قلم تراشیده باخاکه ذغال مداد کرده شبها درروشنائی مهتاب بر کاغذ پاره ها نوشت و مشق حسن خط و انشاء نمود و باغایت عسرت و مشقت بکمال سعی و همت درغنقوان جوانی بمقام عالی از انشاء و ترسل و دبیری رسید و بنام میرزا تقی اشتهار یافت و بوسائل متنوعه بخدمت نویسندگی نزد عظمای ملت و بالاخره در دائره امور و اشغال دولت داخل شد تا آنکه یکی از لشکر نویسان گردید و متدرجاً میرزا تقی خان و واجد ثروت و شأن شد و بمقام دولتی مباشرت جست و از جانب دولت محمدشاهی برسالت و سفارت سیاسی ممالک خارجه رفت و هنگام وفات محمدشاه وزیر نظام آذربایجان بوده در دائره ولیعهدی دخالت مهم و تقرب تام داشت و ناصرالدین میرزا لیاقت و کفایتش را دانسته باخود بطهران برده بمقام شخص اول مملکت و صدارت دولت بر کشید و بفرمانروائی در کلیه امور کشوری و لشکری و سیاست مداری شناخته ساخت و خواهر خود عزت الدوله را بحباله نگاهش در آورد و خویشی شاه موجب مزید اقتدار و اختیار وزیر نظام گردیده تمام امور مملکت بقبضه اراده و اختیارش در آمد و ستاره رفعت و عظمتش باوج ارتفاع رسید و شاه در سن هیجده سالگی و مستغرق عیش و کامرانی بوده سران و فرمان گذاران کشوری و لشگری امیر نظام را شناخته باو مراجعه کردند گویند شهرت و عظمتش بدرجه رسید که چون ناصرالدین شاه در کوی و برزن طهران میگذاشت مردان و زنان که برای تماشا مجتمع بودند ویرا با انگشت دست بیکدیگر نشان داده میگفتند که برادرزن اتابک اعظم است و او سرگرم ضبط و ربط امور پاشیده مملکت گشت و آشوب و طغیان ملوک الطوائفی که از جهت ضعف محمدشاه و عدم کفایت حاجی میرزا آغاسی

در هر سوی مملکت سر بر کشید، خاوش و حکومات مختلفه را مبدل بحکومت واحد مرکزی نمود و مصاریف باهظۀ دولت و رواتب ثقیله مستخدمین و عهده داران اشغال مملکت را بکاست و امور خطیره مذکوره را در غایت سرعت باجرا، قدرت و قساوت شدیدۀ انجام داد گویند بدرجۀ سفاک و بی باک بود که نوبتی بسر صف سربازی گذشت و یکی از ایشان پای خود را چنانکه بایست بر زمین نزد و امیر بدو

والد میرزا تقیخان از معارف الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم مقام اجتماع حواس مصروف میداشت چون قائم مقام در ناصیه احوال میرزا تقی خان آثار رشد و شمایل شهامتی تفرس کرد اورا در عداد نویسندگان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمدخان زنگنه امیر نظام منسلک گردید بسبب جوهر ذاتی و کاردانی باندک مدت از امثال و اقران خویش قصب السبق بر بود و بمنصب بزرگ رسید بالای سرش زهوشمندی میتافت ستاره بلندی مستوفی نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرد بمنصب وزارت نظام سرافرازش گردانید هنگام موکب شاهی از آذربایجان بدار الخلافه طهران امیر نظام شد و بورود موکب شاهی بطهران لقب اتلیکی و منصب صدارت باشغل امیر نظامی توأم گشت عدالت و اطاعت و انتظام مملکت و نظام لشکر و خراج کشور مرتب کرد پس رویه تکبر و تنمر پیش گرفت و باطمینان خدمت و استظهار مصاهرت شاهی گستاخانه محاورت میکرد و امورات مملکتی را بدون اجازه و رخصت بصوابدید خود انجام میرسانید طبیعت غیور سلطنت و غرور شباب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند خاطر شاهی مکدر و اتمام امرش مقدر گردید هنگام مراجعت شاه از سفر اصفهان پس از ورود بقم شاه برادر کهتر خود عباس میرزا نایب الساطنه را باقتضای مصلحت چند بدون استشاره با وی

نگاهی بغضب آلوده کرد و او چنان مندهش گردید که فی الحال بیفتاد و بیفسرد و چون در آغاز قیام و اقدامش احوال و اوضاع و حوادث و انقلابات موجوده از جهت ظهور امر بدیع در غالب اقسام مشتعل و وقایع مازندران و زنجان و غیرهما در شرف شروع بود تفکیک بین آشوب و طغیان از نهضت دین و ایمان نکرده با قهاریت تامه باطفاء انوار این امر و اعدام بانیه پرداخت و یقین داشت که بقتل حضرت اعلی و بزرگان اصحاب و تفریق اجتماع احباب قادر بر جلوگیری از این

بحکومت و توقف قم سرافراز نمود و او چون اطلاع یافت توقفش را در قم مصلحت ندیده مأمور التزام رکاب گردانید و این برخشم شاهی بیفزود و حکم صریح باقامت شاهزاده مذکور در قم صادر کرد درین هنگام رقباء بسعایت اتابیک و تشویش خاطر شاه پرداختند لذا چون شاه وارد طهران شد در روز پنجشنبه بیستم محرم او را احضار نکرد و او رنجیده از دیوان پادشاهی بمنزاش معاودت کرد و خط شاهی مشعر بر عزل وی از صدارت و استقلال در امارت فقط بانضمام یکتبضه شمشیر مرصع و یک قطعه نشان توسط یکی از خادمان در گاه صادر شد و او در مقام استفسار از گناه خویش برآمد و شاه یک یک گناهایش را توسط میرزا آقا خان اعتماد الدوله بوی فرستاد و او خواهان تشریف محضر شاهی شده اجازت یافت و متکبران عرایض چند گفت و مزید علت گشت پس بحکم شاهی جلیل خان بیات با یکصد سوار او را با منتسبان بکاشان برد و در قریه فین عزلت گزین گردانید پس از مدت یک اربعین حاجی علیخان فراشباشی بکاشان شتافت و روز هیجدهم ربیع الاول بدون ظهور عجز و لابه بقصد یمین و یسارش بدیار عدمش فرستادند و پس از ارتحالش اولاً در پشت مشهد کاشان مدفون پس از چندی بامر شاه نقل بعثبات دادند

ملخص از کتاب حقایق الاخبار ناصری

نهضت و انقلاب خواهد شد چه در ظاهر نظر قیام و اقدامش برای زوال هر امری در اوضاع مملکت کافی بود پس بنوعی که در بخش متقدم آوردیم شهزادگان شهیر و امراء کبیر و افواج کثیر را پی در پی برای قلع و قمع اصحاب مازندران و نیریز و زنجان مأمور داشت و کرد آنچه را که بیش از آن در حیز قدرت و استطاعتش نبود و ذخیره حریبه و قوای موجوده و اندوخته خزینه را صرف قلع و قمع پیروان این آئین نمود و بایه نیز ناچار بمدافعت برخاستند و مورد قتل و غارت و منفور دولت و ملت و در تنقیه و ذلت شدند و مخالف و معارض استقلال و استبداد علماء و امراء بشمار رفتند و اوضاع موافق آمال و امانی ملایان گشت و بالجمله در سه سال دوره فرمانروائیش که بمعارج القاب شاخه امیر نظام و اتابک اعظم و امیر کبیر رسید در سال نخست حضرت قدوس و جناب بابالباب را با سیصد و اندی از اصحاب قلعه مازندران بشهادت رساند و بسال دوم نفوس سبعة را در طهران و جناب و حید دارابی و اصحابش را در نیریز و حضرت رب اعلی و انیسش را در تبریز شهید نمود و بسال سوم موجب شهادت جناب حجت و انبوه اصحابش در زنجان گردید و باستیصال مؤمنین نیریز پرداخت و بالاخره برای آنکه بنیان این امر منیع را کاملاً منهدم سازد بنوعی که در بخش لاحق میآوریم جمال اقدس ابهی را تبعید عراق عرب نمود و برغم و قول خود فتنه بایه را بر انداخت ولی پس از انجام امور مذکوره غفله مغضوب ناصرالدین شاه و معزول و مخذول شده در فین کاشان موقوف و محبوس گشت تا در هفتم ربیع الاول سال ۱۲۶۷ هـ. ق شربت ناگوار هلاک را بسر کشید گویند در آنوقت که فرمان شهادت حضرت را صادر نمود میرزا آقا خان اعتمادالدوله نوری که بعداً صدر اعظم شد باو گفت آخر ملاحظه و تأمل کن این سید مظلوم کسی است که احدی ترك اولی از او ندید و او جواب داد که چون سید الشهداء

بجهت حفظ انتظام مملکت کشته گردید چرا درباب او تأمل و تردید کنیم تا در آنهنگام که رقم قتل خویش را خوانده یقین بر هلاک نمود آه ندامت و حسرت از دل بر کشیده گفت من نسبت بدولت و مملکت تقصیر و خطائی نکردم تا مستحق پاداش چنین باشم الا آنکه امر بقتل سید مظلوم دادم و بالقطع والیقین این جزاء همانظلم مبین است و ناصرالدین شاه مایملک و اثابیه ویرا ضبط کرده خانه اش را بالاخره تکیه بنام تکیه دولت بساخت و بعنوان محل مجالس تعزیه داری و سوگواری برای امام حسین برقرار داشت و میرزا تقیخان و ناصرالدین شاه و سعیدالعلماء بارفروشی نزد طائفه بابیه در درجه اولی از نفرت و لعن قرار داشته رجعت اعداء و قاتلین ائمه هدی بشمار آمدند .

و از مشاهیر بایان طهران رضاخان بن محمدخان ترکمان جوانی زیبا و رعنا متصف با اخلاق دلپذیر و شجاعت نادر النظیر بود و در طهران با عظمت و شهرت و قدرت و ثروت میزیست و پدرش محمدخان میر آخور محمد شاه و مالک عمارات و دستگاه و جلالت و جاه بود و رضا خان در اوائل ارتفاع ندای حضرت باب اعظم از شیراز در طهران بواسطه جناب بابالباب و غیره مؤمن باین امر شده عاشقانه بنصرت و حمایت احباب و اصحاب قیام کرد و خانه اش محل اجتماع و اقامت مشاهیر اصحاب گشت و از جهت قدرت و شجاعت خود و مقام و احترام پدرش خوف و بیم از کسی نداشت و ما تفصیل غیر تمندی و شجاعت هایش را در قریه کلین و شهر بارفروش و در فتنه مشهد و بدشت و قلعه طبرسی و بالاخره شهادتش را در بخش سابق نگاشتیم .

درین ایام در تکیه دولتی متعلق بمنزل جناب جلالتآب اتابک اعظم امیر نظام که آنرا پنجاه و دو زرع طول و سی و دو زرع عرض و مشتمل است بر حجرات تحنانی و فوقانی و برستون بلند عماد آن خیمه است روزها مجلس تعزیه و اسباب سوگواری

الخ
روضة الصفا

دیگر میرزا سلیمانقلی خطیب‌الرحمان نوری پسر شاطر باشی ناصرالدین شاه از اجله محترمین نور و ساکن طهران صاحب اخلاق حسنه و کمالات ظاهریه و باطنیه بود و با معاریف احباب و اصحاب معاشرت داشته غالباً بفیض محضر ابهی میرسید و در واقعات مشهد و بدشت حضور داشت و چون کلمات و آیات بترتیل و تکمیل میخواند و بلاغ و خطابه را با فصاحت و صوت رسا ادا میکرد غالباً بانجام اینوظیفه مأمور میشد و در کثیری از بلاد ایران برای تبلیغ سفر کرده جمعی را مهتدی و بابی نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۸ بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم بشهادت رسید.

دیگر از مشاهیر مؤمنین طهران ملا مهدی و ملا باقر و هیرزا اشرف والدشان حاجی ملا علیمحمد از ملاهای قریه کند بود و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد

هنگامه قلعه گرم شده بود رضاخان خواستند که بجهت نصرت بروند چونکه از جمله مشاهیر بودند نمیتوانستند حرکت نمایند و جناب ذکر یک طلسم بازوبند خود را بجهت او کرم فرموده بودند از برای آمدن بقلعه او را بخاطر رسید که اظهار ندامت از افعال گذشته نماید و در مقام عناد بل در صدد انتقام با حضرات بر آمده و نوکر شود و منصب بگیرد و بهمراهی شاهزاده مهدیقلی میرزا بمحاربه حضرات اهل قلعه بیاید چنین هم نمود و بهمراهی شاهزاده بود تا آنکه در روز محاربه اسب خود را تاخته و بجند حق ملحق گردید و زبان بیدگوئی شاهزاده و اعوان او گشوده و در معرکه داد مردی و مردانگی میداد و دمار از رزگار اعداء الله بسر میآورد و بحدی بود شجاعت آن شیر بیشه وفا که چند دفعه سر توبچی را بالای توب از قلعه بدن برداشت خلاصه شاهزاده و سران لشکر با او کینه زیادی داشتند و چون گرفتار کردند شمشیری نموده پارچه پارچه کردند حاجی میرزا جانی

شائق تحصیل علوم رسمیه و دخول در سلك ملائی شدند تحصیلات را در طهران بانجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته بامامت جماعت مشغول گشتند و نیز در سرای اعظام تعلیم و تدریس نوباوگان مینمودند و ملا مهدی چندی در بیت اقدس ایهی بتعلیم خوردرسالان افتخار یافت وغالباً بدرک محضرانوار فائز گشت و هر دو برادر در سال نخست از ظهور بدیع عرفان وایمان رسیدندوبا مشاهیر مؤمنین واصحاب معاشرت جستندتا چون هنگامه قلعه مازندران اتفاق افتاد بنصرت اصحاب شتافتند وبالاخره در زمره شهداء طبرسی قرار گرفتند و نیل زرنندی نقل قول از آقا میرزا موسی کلیم حکایتی باین مضمون نوشت که در بحبوحه ارتفاع هنگامه قلعه یکی از غلامان شاهی فرمان جدیدی از طهران بمازندران برای مهدیقلی میرزا برد غلام مذکور چون کندی بود وباملا مهدی سابقه آشنائی ودوستی داشت از شاهزاده اجازه گرفته بعزم قلعه برای ملاقات ونصیحت اخوان رفت تا ایشان را از فتنه وخطر بیرون آورده خلاص وآزاد سازد وهمینکه بعقب دیوار قلعه رسید پاسبانان را ندا کرده گفت بملا مهدی خبر دهید که یکی از آشنایان کندی شما را بملاقات میطلبد وملامهدی آگاهی حاصل کرده از حضرت قدوس اجازه گرفته برای ملاقات ومکالمه حاضر شد وغلام مذکور پس از مقداری صحبت با او مراجعت باردو نموده بطهران برگشت و کیفیت ملاقات و مکالماتش را برای جناب کلیم باین مضمون بیان نمود که ملا مهدی مانند شیر غضبان ببالای حصار قلعه بر آمد در حالتیکه شمشیری حمایل کرده دستمالی سفید بر سر بسته پیراهن سفید عربی پوشیده کمر را محکم بسته بود و بمن خطاب کرده گفت چه مدعا داری هرچه خواهی زود بگو چه از آن ترسم خدمتی رجوع شود و من محروم مانم و مرا از مشاهده هیئت و حالتش رعب وهیبتی عارض شد که نزدیک بود زبانه بسته شود و

و از تکلم با زمانم در آنحال فکری رسید و فرزند صغیرش رحمان نام که در کند دیدم بخاطر آمد خواستم رحم و شفقتی در او حادث شود فی الفور گفتم از رحمانت بیغمای آوردم که ای پدر مهر گستر محبت هایت کجارت که ما را چنین تنها و بی پرستار و گریبان و نزار گذاشتی ملا مهدی جواب گفت اگر او را بینی بگو که محبت رحمان حقیقی آمده قلبم را مملو نموده جای خالی نگذاشت تا حب رحمان مجازی بگنجد و این سخن چنان در من اثر کرد که بی اختیار اشک از دیدگانه جاری شد گفتم خدا لعنت کند کسانی را که بغیر حق بر شما ظلم و جفا نمودند آنگاه بنوع مزاح گفتم ای ملا مهدی اگر من بقلعه داخل شوم تو چه خواهی کرد جواب داد که اگر بجستجوی راه حق وارد شوی هدایت نمایم و اگر بسائقه سابقه آشنائی بیائی بموجب اگر موالضیف ولو کان کافرا بخدمت کمر بندم و آنچه از علف جوشانده و استخوان سوزانده دارم بر طبق اخلاص نهاده نزدت حاضر نمایم و اگر بسر نزاع و جدال و قصد جنک و قتال باشی بحکم دفاع با همین شمشیر بیک ضریب سرت را بیاید اندازم و تنت را از قلعه بزیر افکنم پس من از استماع آنمقال و مشاهده احوال ثبات عقیدت و استقامتی در او دیدم که فصحای عالم از بیان عاجز و سلاطین جهان از اقعادشان زبون و ناتوانند و باو گفتم شیر مادر حلالیت باد اکنون حسب رسالت ناچارم پیام شاهزاده را بشما ابلاغ دارم چه بقرآن سوگند خورد که هر آنکو از قلعه خارج شود جانش در امان است و خط آزادی و مصاریف راه میدهند تا بخانه خویش رفته آسایش نماید ملا مهدی گفت عین این پیام را بجمع اصحاب میرسانم تا هر که مایل است از قلعه بیرون رود و حال چون و قنم تنک است میروم اگر سخنی دیگر داری بگو گفتم سخنی دیگر نیست برو که خدا معین و ناصر ت باد و ملا مهدی رفت در حالیکه باخود میگفت اگر خدا معین و ناصر نمیبود چگونه از

زندانیان وضع ووهین کند باین ایوان رفیع و نمین میرسیدم و شنیدم که میان قلعه بصوت بلند پیام شاهزاده را باصحاب ابلاغ نمود و این باعث شد که درهمان روز سید متولی قمی و روزی دیگر آقا رسول بهنمیری از قلعه باردو رفتند و بالجمله ملامهدی و مابلایق بشفادت فائز شدند ولی برادر کهترشان میرزا اشرف که نیز از مؤمنین بود ورود بقلعه نیافته از مخاطر و مهالك مصون ماند و سالها بعد از شفادت کبری در طهران میزیست و فتن و مصائب دیگر را تحمل نمود و ما شرح احوال او و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم

دیگر از مشاهیر بابیه ساکن طهران ملا محمد معلم نوری عالم و فاضل و ساکن مدرسه میرزا صالح واقعه در بازار معروف پامنار بود و معاشش بشغل معلمی میگذشت و در سال اول ظهور بواسطه جناب باب الباب فائز بایمان بدیع شد و با مشاهیر اصحاب موافق و مرافق و در غالب وقایع مهمه داخل گشت و عاقبت بنوعیکه در بخش سابق آوردیم باستقامتی عظیمه در قلعه مازندران بشفادت رسید

و از معاریف بابیان آقا حسن آقا تفریسی از محترمین بابیه بود و کیفیت مساعدتش را در نقل جسد مطهر ربّ اعلی از تبریز بطهران در بخش سابق آوردیم و در فتنه سال ۱۲۶۸ گرفتار گماشتگان دولت گشت ولی بصر مال و شفاعت بعضی مستخلص شد و پس از آن سالها در قسمتهای مختلفه ایران بریاست گمرک منصوب و از مشاهیر مؤمنین این امر محسوب بود تا در حدود سال ۱۳۲۳ در گذشت

دیگر رضاخان سردار داماد سپهسالار که در بخش سابق کیفیت عزیمتش برای التحاق باصحاب قلعه طبرسی و وفاتش در آن حوالی را آوردیم .
دیگر میرزا مسیح خواهرزاده میرزا آقا خان نوری از مؤمنین مخلصین امر

اعلی و از عاشقین جمال ابهی بود و مختصری از احوالش را نبیل زرندی باینمضمون آورد میرزا مسیح پسر خواهر وزیر لشکر بود که بعداً بصدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرمود از شدت حبی که بهیکل مبارک داشت تحمل فراق نموده از طهران حرکت کرده ببقاء محبوب رسید و تا دره گز در موکب مبارک بود و در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالش مشار بالبنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابهی در حقش چنین فرمودند من زار الاخت والمسیح فی الرئی کمن زارنی و مرقدوی در جنب مرقد عبدالعظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در بقعه ئیکه بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع انتهی و در یکی از الواح بامضاء خادم مسطور است اینکه از فقره لوح امانع اقدس که میفرماید المسيح فی الرئی سؤال نمودید مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بهاء الله و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصغا نموده ام در سفری که مقصود عالمیان بشطر خراسان توجه فرموده اند ایشان همراه بودند در سبیل الهی حمل شدائد نموده اند و در لیالی و ایام از کوثر وصال میآشامیدند و بخدمت قائم بودند و بعد صعود نمودند و ما بین حضرت عبدالعظیم و شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این کلمه از لسان عظمت اصغا شد عظیم و حمزه علیهما بهائی بقاء من فاز ببقائی فائز شدند انتهی

و از واقعات عظیمه و امکنه خطیره طهران واقعه شهداء سبعة و مدرسه دار الشفاء سابق الوصف در بخش متقدم میباشد و مدرسه مذکوره مدرس میرزا محمد حسین حکم الهی و محل اقامت و اجتماع جمعی

دیگر از علماء و طلاب بابی امثال حاجی ملا اسمعیل قمی و آقا سید اسماعیل زواره و آقا سید محمد اصفهانی و غیر هم بود و فتنه و واقعه شهداء سبعة از آنجا برخاست و حکیم الهی مذکور اهل کرامان بوده و ولادت و نشو و نما و تحصیلاتش در علوم ادبیه و اصول و فقه و کلام و حکمت در آنجا شده سپس در اصفهان بتکمیل پرداخت گویند در سبزوار نیز با حاجی ملاهادی حکیم شهیر معاشر شده استفاضه کرد و او اراده داشت بنت خود را بمزاجتش در آورده ویرا نعم الخلف خویش برقرار نماید و نپذیرفت و بطهران رفته مقیم گردید و در مدرسه مذکور بتدریس علوم عقلیه پرداخت و شهرت تامه نزد علماء و عقلاء یافت و جمعی کثیر از طلاب علوم و رسوم و علماء و غیر هم در محضر درس مجتمع گشتند و گویند در فقه و اصول هم ادعای تفوق بر دیگران داشت و رساله فتاویٰ نشر داده جمیع عمل نمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در خصوص کیفیت اقبال حکیم مذکور بامر بدیع روایتی از قول میرزا عبدالله سر رشته دار سابق الذکر نقل نمود که خلاصه اش چنین است سر رشته دار گفت من در اوائل نشر امر حضرت ربّ اعلیٰ مقیم طهران بودم و با میرزا محمد حسین حکمی شهیر مجاورت و معاشرت داشت و غالب شب ها از دری که فیما بین خانه من و خانه ایشان باز میشد با هم ملاقات و مراوده و مؤانسه مینمودیم و گاه گاهی در خصوص این امر سخن بمیان میآمد ولی حکیم چندان بکمالات و معلومات خویش غرور و مباهات داشت که اعلم از خود تصور نمیکرد من چون هم ترازوی او نبودم مباحثه و مناظره با من نمینمود تا شبی بعادت مألوفه خانه ام آمد و در اثناء مصاحبه ذکری از این امر بمیان آوردم و او خطاب کرده گفت ای آقا میرزا عبدالله آخر این (اشاره بخود کرده) هم شخصی است آیا بعد از آن همه تازه تابع دیگری شود آنهم که و درجه و من از استماع سخنانش افسرده و دل

شکسته شدم و چاره جز سکوت ندیدم و او از حالت پزمرده گیم متأثر گشت و در آنحال دست سوی یکی از کتب که بر زمین بود برد گرفته بگشود و گفت این دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی است مردم ویرا لسان الغیب خوانند و باشعارش تَفأل کنند آیا میل دارید تَفألی نمائیم تا ببینیم خواجه چه میگوید من پاسخ گفتم بآسی نیست چه در دیوان وی و صف احوال موجود است و خداوند آنچه را خواهد تواند سبب رشاد عباد مقرر فرماید پس میرزا برسم تَفأل دیوان را بگشود و شروع بخواندن اولین بیت از صفحه یمنی نمود و آن این بود کجا است صوفی دجال چشم ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید و از آنجائیکه این واقعه در ایامی شد که حاجی میرزا آغاسی حضرت نقطه اولی را باذربایجان تبعید کرد و خصمیتش با آنمظلوم درالسن و افواه انام شهرت داشت و ادعای وی در تصوف و ارشاد و دل و دیده الحاد و افسادش نیز نزد همه کس معروف و مشهور بود و با یکدیگر از آن اوضاع و احوال مکرر سخن گفته بودیم میرزا از ملاحظه بیت مذکور غرقه در بای بهت و حیرت گشته ساکت بنشست و من چنان مسرور شدم که حال طرب و اهتزاز داشتم و حکیم بعد از نبذه اظهار تحیر و تعجب گفت ای آقا میرزا عبدالله این فوق تفعل و تصادف است بلکه تنبوء و غیب گوئی میباشد که در یک بیت عقیده و عاقبت حتی قیافه حاجی میرزا آغاسی را بیان نمود و بالجمله ابیات مذکوره در میرزا اثری عظیم نموده او را از قله غرور فرود آورده بتفحص و تجسس احوال او داشت و من برایش کیفیت ظهور را بیان کرده آیات و آثار حضرت را از قبیل تفسیر احسن القصص و تفسیر کوثر و برخی خطب و مناجات و توقیعات دادم ملاحظه و مطالعه کرد چنین گفت الحق والانصاف کلامی فطری والهامی است از طریق اکتساب خارج میباشد و پس از چندی مؤمن و موقن گردید

و در محضر درس بمذاکره از این امر پرداخت و در ضمن بیان انواع عقیده و فلسفه نظریه از فلسفه بدیعه بحث نمود و تبلیغ و تربیت کرد و برخی از علما و تلامذه اش مقبل و مهتدی گشتند و خبر بسمع دیگر علماء رسیده مابینشان همه مه و ولوله افتاد که میرزا محمد حسین حکیم در محضر درس از حکمت و عرفان باب سخن میراند و دولتیان این خبر بشنیدند و امر صادر شد که علماء مجتمع شده باوی مناظره و احتجاج کنند و مجلسی در دربار سلطنت باحضور رجال دولت و شاهزادگان و غیرهم انعقاد یافت و جمعی از مالایان حاضر شده هر یک بجای خویش قرار گرفتند و رده بستند و میرزا را حضور طامیدند همینکه وارد مجلس شد در صف نعال جلوس نمود و حاضرین بر خاستند هر قدر اصرار و ابرام کردند که ویرا بصدر نشانند قبول نکرد و چون لحظه گذشت و محاسن آرام شد از حضار پرسید که مقصود از اجتماع و احضار من در اینجا چیست و آنان حقیقت حال بیان کردند و تفصیل انتشارات و اشتهاارات در خصوص وی گفتند و لختی از ضلال و اضلال بایده سخن راندند پس میرزا روی بایشان کرده پرسید آیا شما را در علم و حکمت شک و ریبی است و آیا مرا حکیم میدانید یانه آنان همگروه پاسخ دادند که در علم و حکمت شما احدی تردید ندارد میرزا گفت اکنون که مرا حکیم میدانید و نیز یقین کنید که حکیم سخن لغو و باطل نگوید و راه ضلال و اضلال نپوید آنگاه از جای برخاسته و داع گفته بیرون رفت و حضار بسخن حکیمانه جامعه اش قانع شده هر یک راه خویش گرفته رفتند و نیز نقل از مالا مصطفی باغمیشه تبریزی سابق الذکر حکایتی آورد که او گفت پس از واقعه شهادت عظمی مرا سفری بظهران پیش آمد در آمدینه زیارت میرزا محمد حسین حکمی رفتم و از من دعوت نمود که شب را در خانه اش صرف شام و استراحت کنم و چون بخانه اش رفتم پس از اندک مکالمات قبل از وقت معمول

و معتاد صرف شام نمودیم و بمن گفت مقصود از دعوت شما این بود که امشب در محفل احباب برویم و باینجهت شام را زود تر صرف کردیم تا بخواهیم و راحت نمائیم و برای موقع رفتن مهیا شویم و دو ساعت قبل از طلوع فجر میرزا ببالینم آمده مرا بیدار کرد زیرا در آن ایام مجامع اینطائفه محض احتیاط از شرور ناس مقارن فجر و سحر منعقد میگشت که دیدگان قننه بخواب و احباب ایمن از زجر و عذابشان بودند لهذا بانفاق میرزا بمحفل رفتیم و آنحکیم و الاشان در مجمع دوستان خدمت نموده بکمال خضوع و ادب کفشهای حصار را مرتب ساخت و همینکه شروع بتلاوت آثار ربّ اعلی شد سرشک اشک از دیدگانش جاری گشت و بالجمله حکیم مذکور سالی بعد از شهادت عظمی بخراسان رفت و در فتنه عمومیّه باییه بسال ۱۲۶۸ در طهران نبود و گرنه او را نیز گرفته بقتل میرساندند سپس در ایام اشراق جمال ابهی از افق عراق که در بخش لاحق مینگاریم ببغداد شتافته از حاقین حول مرکز آثار گردید و علماء ساکن عراق غایت عداوت و خصومت با او ابراز داشتند و عاقبت جمعی از اشرار را برانگیختند تا شبانه بمنزلش تاخته او را شهید نمودند •

و از شهداء سبعة بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم حاجی سید علی شیرازی خالوی حضرت نقطه اولی از تبحار محترم بود و در بوشهر حجره تجارت داشت و همینکه والد حضرت وفات کرد حسب الوصیتش بکفالت خواهر و فرزند دلبندش پرداخت و نسبت بحضرت از او ان صغر سن غایت محبت حاصل نمود و چون اظهار امر فرمودند جناب خال در مابین منتسبین آن بزرگوار و پس از حروف حی اختیار اول من آمن شد و بنصرت و حمایت قیام کرد و نزد حکمران شیراز ضمانت از آن مظلوم نموده خانه خویش را محل تابش

انوار و اجتماع اصحاب بزرگوار قرار داد و مورد تعرض و جفای حاکم گردید و
چینی که از شیراز بعزم زیارت حضرت عازم چهریق گشت محاسبات تجارت خود
را با تجار تفریغ کرده حجره تجارت را ترك گفته با برادر اکبرش حاجی سید محمد
و با دیگر اقربا و آشنایان مراسم وداع بعمل آورده بیزد رفت با برادر اصغرش
حاجی میرزا حسنعلی نیز ملاقات و وداع کرده از طریق طهران باذربایجان شنافت
و در سجن چهریق بدیدار حبیب شفیق دیده روشن ساخت و چون برای احدی
اجازه مکث در آنجا نبود و اقامت میسر نمیگشت عودت بطهران کرده در خانه
محمدییک چپارچی واقعه در قرب دروازه شمیران منزل نمود و در دل آرزوی سفری
دیگر بچهریق داشت و طولی نکشید که فتنه برای بابیه برخاست و میرزا علیخان
حاجب الدوله بامر میرزا تقیخان امیر نظام همت بدستگیری ایشان گماشت و در آنحال
هر چند بعضی از دوستان جناب خال را تأکید بمهاجرت کردند نپذیرفته جواب
گفت اگر شهادت برابم مقدر باشد چرا بگریزم و بماند تا دستگیر گردید و چون از
احوال و عظمت و مقامش نزد میرزا تقیخان وصف کردند باوی مواجه شده چنین گفت
ایسید جلیل القدر صحیح النسب من راضی بقتل تو نیستم کلمه از انکار عقیدت بابیه
بر زبان آر تا بوطن برگشته بتجارت و رخاء در زندگانی و عیش و کامرانی باشی
و سعی و اصرار بسیار نمود که خال تبرّی کرده مستخلص شود و نیز ملک التجار و
جمعی از تجار دخالت نموده در استخلاصش کوشیدند ولی چنان از قوت ایمان
و غلبه عشق روحانی منقطع از این عالم بود که در جواب هر یک اقرار بعقیدت
و ایمان و اظهار آرزوی شهادت در سیل رحمن نموده شکر حق را همی بجای
آورد لذا امیر نظام اشاره کرد تا ویرا بنوعی که در بخش سابق آوردیم بقربانگاه برده
جام لبریز شهادت نوشاندند و حرمش اخت امی حرم حضرت نقطه اولی بود و جوان

وحیدشان که میرزا جواد نام داشت برای اداء مراسم حج بمکه رفته وفات یافت و خبر وفات او وجانفشانی والد و شهادت کبری متعاقباً در شیراز به بستگان شان رسیده تأثیر شدید نمود و نسلی از خال شهید بر جای نماند و در این مقام یکی از توقیعات فارسیه را که در سنین سجن برای ابلاغ امر بآن خانواده صادر شده محض اشتمال بر مسائلی که موجب مزید اطلاع در امور مسطوره این کتاب میگردد ثبت مینمائیم و هی هذہ بسم الله الامنع الاقدس از آنجائیکه همیشه صبح میدیدم تلاوت میفرمودید آمنت بسر آل محمد ص ع خواستم کشف غطاء شود که عمل مطابق ذکر قولی شود از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد الله باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶ حول يك حرف بسم الله الرحمن الرحيم گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمیع کلمه بود که بزمان شیعه خالص گذشت اعنی حاج سید کاظم صلوات الله علیه و سلامه و از این جهت بود که حروف بسم الله الرحمن الرحيم که کل قرآن در او است نزد او جمع شدند و ۱۹ روز باول ظهور سر مانده بملاء اعلی و اصل و اول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور سر بوده و از این جهت بود نزول کلمه لاحول و لا قوه الا بالله العالی العظیم بعد از عدد نفی اثبات سنه ۱۲۶۰ ختم میشود و بدء ظهور سر محمد و آل محمد صلوات الله ثم کل بهائیه میشود و چونکه ظهور سر ظهور الله است نه ظهور بشان نبوت و ولایت بل بظهور ربوبیت از آن جهت بود که ظاهر شد بظهور اننی انا الله لا اله الا انا در حین ظهور اول کسیکه باو بیعت کرد محمد بود چنانچه نص حدیث است بعد امیر المؤمنین ۴ بعد ائمه علیهم السلام و این است سر آیه اذ قال یوسف لایبیه یا ابت انی رایت احد عشر کواکباً و الشمس و القمر را یتهم لی ساجدین و بدانکه عدد یوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حی قیوم و ازین جهت بود در بدء ظهور سر و ره اسم خود را تفسیر کرده هر سوره را در

آیه از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست نقطهٔ فرقان در بام بسمله که در حدیث است که کل قائم باو است و چهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد بعد لی در آیهٔ رایتهم لی ساجدین سورۀ ذوی القربی را خوانده که فضل ما از قبل بوده ولی از آنجائیکه ظهور ظهور نارالله بوده در قیامت که اعنی رکن لاآله الاالله که مقام بسم است و محمد رسول الله رکن هواست و علی و ائمه حجج الله رکن بام است که متعلق باسم رحمن است و رکن تراب متعلق باسم رحیم است که بآن خالق میشوند بر فطرت لاآله الاالله در رکن ثانی رزق داده میشوند و بثالث میمیرند و برابرعزنده میشوند و اشخاصی که همیشه میخوانند رضیت بالله رباً هر گاه صادق بودند در قیامت داخل نارالله میشوند زیرا که در قرآن بود فیأی حدیث بعد الله و آیاته یومنون و همه مقرر بودند که غیرالله قادر نیست آیه نازل فرماید که اگر این امری بود که از شأن بنده بود از یوم نزول قرآن تا سنه ۱۲۶۰ که هزار و دو بیست و هفتاد گذشت کسی آمده بود و آورده بود همین قدر که کسی آورد دلیل است که غیر از خداوند نیست بل از قبل اوست و دلیل واقع وجوده اثباته و دلیله آیاته و همین است معنی عرفتك بك در دعا و اعرفوا الله بالله در حدیث و معنی اللهم عرفنی نفسك الخ و ما شناسانیدیم مردم را نفس خود ولی کسی مشعر نشد و قدر ندانست و اول کسی که رجعت بدنیا کرد رسول خدا بود و او است اوّل رسول قائم بعد امیرالمومنین بود که رسالت طرف بوشهر را فرمود نزد شما و نشناختید نظر بروز اول کنید که هفت سال غیر او ایمان بر رسول خدا نیاورد و نداشت و امروز چقدر مدعی ایمان هستند و لابد است معنی حدیث سیرجع الاسلام غربیا که باده فطوبی للغرباء كذلك سائر اهل بیت رجوع کردند و خداوند بوعده خود وفا فرمود و نرید ان من علی الذین استضعفوا الخ و دومرتبه قائم که لسان الله است ائمه



شمیه جناب میرزا قربانعلی درویش از شهدای
سبعه طهران مربوط بصفحه ۲۲۵

ایشانرا الحاصل قیامت صغری بر باشد و یوم مقدره خمسين الف سنه ظاهر شد و
كلشيء حشر و نشر شد و ظاهر شد قول الله و كلشيء هالك الا وجهه و كل جزا داده
شدند و اعمالشان را هباءً منثوراً کردیم این است معنی آیه که اگر ما على الارض
ندا دهند نجات از فرع و آنچه در قیامت هست نمیابند چه مال و چه علم که ثمر
ندارد این است معنی والله المکر جمعاً در لباس عبودیت ظاهر میشود بحجتی که
دین ایشان برپاست و شاهد میگیرد هر نفسی را بر عملش فرق نار و نور عدد
باب است هر کس داخل در نور است و الا در نار است امروز اهل جنت و نار را
بهمین بشناسید .

دیگر از شهداء سبعة میرزا قربانعلی از اهل استرآباد (گرگان) و بارفروش
(بابل) مازندران از مشایخ سلسله نعمة اللهیه بود و مریدان بسیار در مازندران و خراسان و
کرمانشاه و همدان و مندلیج و طهران داشت و بکمال بساطت زندگی مینمود و از لباس به
پیراهن و شلواری سفید اکتفا کرده دستاری خفیف بر سر و عبائی در بر داشت و
چون خواست بکربلا سفر کند جمع کثیر از مریدان تاب مفارقت نیاورده
بمرافقتش رفتند و در طی طریق چون بمندلیج رسیدند شیخی منجذب گشته بملازمتش تا
یعقوبیه همراه شتافت و از آنجا شیخ را امر بعودت وطن نمود و در ایامیکه حضرت
باب اعظم اظهار امر فرمود و سفر حج را نیز انجام داد در کربلا بود و در طریق باز
گشت بایران تصادف با جناب بابالباب یافته اقبال و ایمان بامر بدیع آورد و در طهران
با آقا سیدیحیی وحید اکبر ملاقات نموده از افاضاتش بهره وافر برد و بهر دو ارادت
کامله گرفت و چون حضرت ذکر الله را سواران دولتی بقریه کلین رساندند در
آنجا بزیارت فائز گشت و موقعیکه هنگامه مازندران برخاست برای علت بیماری و
ناتوانی نتوانست باصحاب پیوندد و با حسرت و افسوس ایام در طهران همی گذراند

وبی پروا علی الملاء بتبلیغ دور و نزدیک پرداخت و در صدد بود که خود را بوحید ملحق ساخته قیام بر اعلاء این امر نماید و در همانحال ناگهان دستگیر اعدا گشته ویرا نزد میرزا تقیخان امیر نظام بردند و جمعی کثیر از اعظم خصوصاً امراء توپخانه شفاعت نمودند و امیر بهیبت مهیبه گفت تبری از عقیدت جدیده کن تا آخر الحیات بکمال خوشی و کامرانی بسربری و او پرسید ای امیر از که تبری کنم گفت از میرزا علیمحمد شیرازی و او بطور استعجاب و انکار پرسید که از علی تبری کنم یا از محمد و اظهار اشتیاق شهادت در سبیل الهی نمود لذا باشاره امیر ویرا بیرون برده بشهادت رساندند .

دیگر حاجی ملا اسمعیل قمی مولد و منشأش فراهان عراق بود و تحصیلات ادبیه و علمیه و دینیه اش در آن حدود و خصوصاً در بلده قم حاصل شد و از آنجهت که سنین متمادیه در آنجا اقامت کرد بعنوان قمی معروف گشت و بالاخره کربلا رفته نزد سید رشتی تلمذ نمود و از افاضل علمای متورع و متعبد شیخیه بشمار آمد و چون صیت و صوت حضرت باب اعظم بواسطه ملاعلی بسطامی در کربلا مرتفع شد حاجی ملا اسمعیل از آن نداء متنبه و بیدار گردیده بعداً بشیراز رفت و درایمان و اخلاص گوی سبقت از بسیاری از مقلین بر بود و او امر صادره را همه جا اطاعت نموده در غالب معارك و خطرها حضور یافت چنانکه بخراسان شتافته در واقعات مشهد با اصحاب بود و در وقایع بدشت نیز حضور داشت و مصدر امور عظیمه گردید و بلقب سرالوجود مفتخر گشت و پس از بدشت و نیلا بطهران مراجعت نمود و در ایام ارتفاع نیران هنگامه قلعه طبرسی چون بیمار و بستری بود نتوانست بدانجا رفته بنصرت اصحاب پردازد و لذا بمدرسه دارالشفا اقامت گزید و بی پروا باشوق و اخلاص کامل بدعوت و تبلیغ پرداخت و ویرا در تبیین و تفسیر آیات قرآنی و آثار

و اخبار ائمه هدی صدری منشرح و لسانی طلیق و بلیغ بود و پیوسته مجلدی از قرآن حاوی فهرست کشف الایات در بغل داشت و هر که را مستعد و صالح میدید ابلاغ امر بدیع کرده آیاتی در اوراق قرآن از روی فهرست مذکور نشان میداد و استدلال مینمود و بالاخره در فتنه سال ۱۲۶۶ دستگیر شده بنوعیکه در بخش سابق آوردیم شربت شهادت از دم خنجر بیداد چشید آورده اند که در آغاز طلوع فتنه مذکوره بخانه میرزا شفیع که ابراز محبت و اطاعت مینمود اقامت داشت و میرزا شفیع باو خبر داد که بامر شاه پی جمعی از این طائفه تجسس میکنند و از آنجمله نام تونیز هست و هر که گرفتار شود بشکنجه و سختی شدید کشته گردد و حاجی روزی دیگر بحمام رفته محاسنش را خضاب نمود و در کنار خندق بتفرج مشغول گشت و در آنمحل اجتماع انام و خطر تمام در حالیکه بخوردن انار پرداخت عوانان او را شناخته بردند و کشتند .

دیگر حاجی محمد تقی کرمانی از تجار معتبر ساکن خراسان بود و در سال ۱۲۶۵ ه. ق عبورش بشیراز افتاده ملاقات و معاشرت با حاجی میرزا سید علی خال یافته بهدایتش اقبال باهر جدید نمود و پس از ایامی چند مفارقت دست داده کرمانی عازم زیارت مشاهد متبر که عراق غرب گشت و خال قاصد سجن چهریق برای زیارت حضرت گردیده حین وداع وعده داد که چون بمحضر مبارک رسد اجازه حاصل نموده ویرا نیز بطلبد تا زیارت فائز شود و اگر اجازت ندهند بهرجا که قصد اقامت نماید ویرا کتباً اطلاع دهد ولی چون در سجن زیارت حضرت رسید بعلت شدائد و مشکلاتی که در پیش بود نه امکان توقف برای خود دید و نه اجازت طلب حاجی کرمانی یافت و مأمور عودت طهران و اقامت آنجا شد و در صدد بود که بعد از ایامی مجدداً بچهریق رفته زیارت آن بزرگوار برخوردار گردد

لاجرم حاجی کرمانی را اخبار و احضار بطهران نمود و حاجی بطهران وارد شده با جناب خال و سائر آحاد بایبه افراداً و اجتماعاً آمیزش گرفته سر مست باده محبت و عرفان و ایمان گشت در آن اثناء فتنه سال ۱۲۶۶ هـ. ق برخاست و با خال و دیگر یاران بفیض شهادت رسیده در طریق آخرت همقدم گردید

دیگر آقا سید حسین ترشیزی برای تکمیل تحصیلات علمیه اقامت عراق عرب داشت و بسال ۱۲۶۵ فراغت حاصل کرده از اعظم مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلدین گرفته عودت بایران نمود و با حاجی محمد تقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت بایران و درک فیض ملاقات حاج میرسید علی خال در طهران بود مصادف و همسفر شد و با حاجی کرمانی در طی منازل طریق بیان و برهان در خصوص امر بدیع نمود و او مؤمن و موقن گردید و با هم وارد طهران شده با خال اعظم و بایان ملاقات و اجتماع یافتند و چون واقعه مذکوره رخ داد گرفتار چنگ گماشتگان شاهی شده بشهادت رسید

دیگر آقا سید مرتضی زنجانی از تجار معتبر و اخلاصمندان جناب حجت بنوع مذکور فیض شهادت یافت .

دیگر آقا محمد حسین مراغه در طهران بواسطه حاجی ملا اسمعیل قمی سابق الوصف فائز بایمان بدیع گشت و با او و بایان معاشرت داشت و در فتنه مذکوره گرفتار شده جام لبریز شهادت بسر کشید :

و مشهد شهداء مذکوره و غیرهم میدان معروف بنام تخته پل در آنسین محل ذبح انعام و مطرح کثافات و خار و جیفه و مردار بود و داری در آنجا بر پا داشته محکومین بقتل و اعدام را در آنجا بردار میزدند و یا سر میبردند و یا دم توپ میگذاشتند و چند سالی بعد چون قرب عمارت ارك سلطنتی واقع شده بفرمان ناصر الدین شاه در آنجا

بنایی نمودند و اطرافش را حجرات فوقانی و تحتانی بساختند که صنف بلور فروشان ظروف بلورین بمعرض فروش نهادند و نیز حوضی در وسط برجای قاپوق قدیم تعبیه کردند که آب از میانش فوران میکرد و از آنوقت میدان مذکور بنام سبزه میدان شهرت یافت و نیز خیابانی فیما بین میدان و ارک دولتی طرح کردند که چون در جوار محل ذخیره حریبه دولتی بوده بنام خیابان جبهه خانه معروف گردید و مدفن شهداء سبعة مذکور چنانکه نیز در بخش سابق بیان کردیم در خارج از دروازه معروف دروازه عبدالعظیم قرار داشت و بعداً چون میدان بزرگ مشهور تأسیس گردید بجانب غربی مائل بسمت جنوبی نشان شد و در این ایام بنوع تقریبی محل را توان معلوم کرد .

دیگر از آئینه ناصرالدین شاه که قبل از سال ۱۲۷۴ بنا کرد حیابان تخته پل جدید طهران است و دیگر عمارات میدان در تخته پل مشهور بسبزه میدان که سالهای بسیار محل ذبح گاو و گوسفند و بخش و خار و جینه مردار مقدر بود و گناهکاران واجب القتل را در آن محل بردار میزدند و مقتول میکردند و فی الواقع بسی ناشایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارک خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را بخارج شهر برپای دارند و این مکان را لایق سرائی دولتی تاجر نشین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی و تحتانی بپردازند و دکا کین آنرا باور فروشان ببلورینه آلات رنگین نمایند و حوضه آب صاف در سبزه میدان چون . . . بیاریند و چنین کردند و اکنون محلی پاک و جایی با فضا است و درب تخته پل را شکوهی افزوده گوئی آئینه خانه زلیخای مصری است که در هر دهه از بام تا شام عکس یوسف رویان هویدا است

روضة الصفاء

و از امکانه تاریخیه طهران مدرسه میرزا صالح مذکور واقع در بازار معروف پامنار محل اقامت و تبلیغات جناب باب‌الباب در سال اول ظهور میباشد که نخستین مبشر و ناشر امر بدیع شده توقیعات صادره از قام حضرت باب اعظم را بمحمدشاه و حاجی میرزا آغاسی رساند و با جمعی از اعاظم در خصوص این امر صحبت نمود چنانکه تفصیل آن احوال و کیفیت ارتباطش را بمحضر ابهی در بخش گذشته نگاشتیم و نیز خانه محمودخان نوری کلاتر شیر که محل توقیف جمعی از باییه خصوصاً جناب قره‌العین شد دیگر محبس انبار سلطنتی مدخلش از طرفی شروع از درب اراک جنب خیابان جبه‌خانه شده منتهی بخانه و مسکن میرزا تقیخان امیر نظام میگشت و محل قید کند و اغلال سنگین و عذابهای گوناگون مجوسین بود و قسمت سیاه چال که خرابه گرمابه عتیقه بغایت مرطوب و متعفن و ظلمانی مملو از حشرات موزیه دیده میشد از دیگر اقسام محبس شدید تر و مهلکتر شناخته میگشت و ناصر الدین شاه قسمتی از عمارت مسکونه میرزا تقیخان را پس از اعدامش تکیه دولتی بنامود و حجرات فوقانیه و تحتانیه ترتیب کرد و ستونهای بلند ساخته قوسهای متقاطع ضخیم از آهن بر فوق آنها نصب نموده پوششی بر فراز آن بشکل سقفی استوار داشتند و در عشر اول محرم همه ساله روضه خوانی و شبیه گردانی میکردند و انبار مذکور بتکیه منتهی میگشت و بسا نفوس رفیع‌المنزله از طبقات علماء و ادبا و تجار و متصدیان امور دولتی و غیرهم شبها و روزهای مدید بجرم ایمان باین امر در انبار مذکور بسر بردند و ستم و عقاب گوناگون تحمل کردند و عده کثیر در آنجا تحت عذاب شدید جان سپردند و اقل قلیلی بوسائل متنوعه مستخلص گشتند و اکنون درین سنین تعمیرات و تغییرات جدیده انبار و محل سبزه میدان نیز تغییر کلی یافت بنوعیکه محل آثار استبدادیه سابق را بتقریب در نظر توان گرفت و ما در بخش

سابق مدفن دو تن شهید اول در ایران حاجی اسدالله فرهادی در مقبره ابن بابویه و شیخ صالح کریمی در مقبره امامزاده زید را بیان نمودیم و بالاخره طهران مدتی محل استقرار جسد مطهر مشبک حضرت نقطه اولی گردید و بیان واقعه را نبیل زرنی چنین نوشت که چون حاجی سلیمانخان بشیریز رفت و اجساد مقطعه را از خندق ربود بجائی دیگر برده مکث نمود و تفصیل ما وقع را به حضر جمال اقدس ابهی در طهران معروض داشت جناب آقا میرزا موسی (کایم) حسب امر مبارک یکنفر را مخصوص اینکار روانه تبریز ساخت و بسایمانخان امر شد بطبق دستوری که آقا میرزا موسی بر رسول مذکور دهد اجساد مطهره را بامانت تسلیم وی داده بانفاق یک نفر امین دیگر بطهران ارسال دارد زیرا که حضرت نقطه اولی چون در تحت حکم غلامان دولتی بعزم آذربایجان از حوالی ری میگذشتند همینکه گنبد شاهزاده عبدالعظیم مرئی گشت صورت زیارت غرائبی در حق امامزاده مذکور صادر نموده بمیرزا سلیمانقلی خطیب دادند تا با جمعی از احباب بیقعه رفته تلاوت کنند و در اواخر زیارت این مضمون مرقوم بود ایکاش هیکل مرا پس از صعودم بافق ابهی در ارض ری جوار حسیب برسانند (عین عبارات مبارکه در اواخر زیارت مذکور چنین است فالیک اشکو من حال بینی و بین زیارتک والورود علی بساط عزتک

شنیده شد در موقعی که جسد حاجی اسدالله فرهادی شهید را از زندان طهران بیرون آورده و دوستان و آشنایان قزوین بسوی بقعه عبدالعظیم میبردند ملا محمد بن ملاقی برغانی مقتول آگاه شده ممانعت کرد و عاقبت در جوار بقعه بی بی زبیده دفن نمودند سمندر مضمون مقاله آقا محمد مصطفی بغدادی چنین است شیخ صالح کریمی در میدان که وسط طهران واقع است شهید گشت و ما! دوروز قبل از شهادتش از طهران خارج شده بغداد برگشتیم

فو الذى روحى بيديه او ملكنى الله ما على الارض كلها لرزيت بان اعطى و ادخل حرمك لانه قطعة من روضات الجنان ويجرى فى حكمها حكم و ادى المقدس فى البقعة المباركة بمن نظر بالبيان الى حكم البيان ولكن الله شاهد على باني على منتهى جهدى رغبت فيك و الاستطعت الخ) و باينجهت امر ابيى صدور يافت كه جسد مبارك را در آنحوالى بخاك سپارند و من در موقعى كه مأمورين بطهران وارد شد حاضر بوده ملتفت شدم كه چون با آقاميرزا احمد كاتب (ملاعبدالكريم قزوينى) بنحوى تكلم كرد رنگ چهره وى از شدت حزن تغيير نمود. ولى من هرگز اسرار مهمه را از آقا ميرزا احمد استفسار نميكردم و او خود آنچه را صلاح ميدانست بيان مينمود و آنروز برفى از ايام زعستان بود و ميرزا احمد فى الحال مكتوبى بمن داد كه بجناب كلیم داده جواب بگيرم پس بسرعت رفته مكتوب را داده جواب بردم ولساناً هم فرمودند كه آقا ميرزا احمد در وقت غروب آفتاب در باب كاروانسرا منتظر من باشد و ميرزا احمد بمن گفت كه امشب در حجره بحال خود بوده منتظر من مباش و فردا هنگام صبح خواهم آمد و من شب را پياني رساندم تا ميرزا احمد بوقت صبح در حاليكه آثار حزن در سيمايش نمايان بود بيامد و برايم چنين حكایت نمود كه مسافر جديد الورود روز گذشته چندی قبل حسب امر اقدس ابيى براى حمل جسد اطير اعلى بطهران بارض تبارفت و ديروز با جسد مبارك وارد بقعه امامزاده حسن شد و فى الحال نزد من آمده خبر داد و من بجناب كلیم اطلاع دادم و ديشب باتفاق رفتيم و مسافر مذکور و رفيتش را روانه دروازه قزوین نموديم كه در كاروانسراى خارج شهر منزل گرفتند و ما امانت مطهر را بجائيكه بايستی رسانيم حمل و نقل نموديم و نوعى ترتيب داديم كه احدى را از آن اطلاعى نيست و بى نخواهند برد جز آنكه باتفاق جناب كلیم رفته نشان دهيم و پرسش از آن براى احدى جائز نيست

تا وقتی که حق آنرا ظاهر فرماید و میرزا یحیی در آنوقت مقیم تاکر نور بود
و از جریان امور مذکوره خبر نداشت و گمان برد که امانت مطهره در چشمه علی
مستور و مخزون است انتهی و تفصیل اوضاع نقاط متعدده و کیفیت نقلهای پی در پی
جسد اعلی را که برای احتیاط از اطلاع اعداء صورت بست و نیز اماکن مربوطه
بواقعاتی که بعد از شهادت کبری واقع شد چون متعلق بدوره بعد میباشد در بخش ششم
میآوریم و از جمله محال قریبه طهران که در آن واقعات تاریخیه روی داد قریبه کناره
گرد و کلین است که مدت اقامت حضرت و واقعات آن ایام را در طی بخش متقدم آوردیم
و از مضافات طهران اشتهارد بشهرت نام شیخ ابوتراب مشهور گردید و او تحصیلات
علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه را در بلاد ایران خصوصاً در خراسان تمام کرد و بالاخره
در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی معارف حقیقیه الهیه را تکمیل نمود و در
آنجا اقامت جسته با کمال قناعت و عفاف معاش نموده شب و روز بصوم و صلوة و طاعات
و عبادات اشتغال ورزیده بتصفیه باطن و ترقیات روحیه و غور در علوم الهیه و تبیین
حقایق پرداخت آورده اند که اوقات فراغت را در تألیف و تصنیف صرف نمود
و کتابخانه کاملی داشت که یکقسمت از آنرا در اسفار بعیده با خود میبرد
و بالجمله از اعظام علماء فقه و کلام و حکمت و از خواص اصحاب سید رشتی شد
و سالها در مشهد و خراسان زیسته خواهر ملاحسین بشرویه را بحباله نکاح گرفت
ولی غالباً بنوع مذکور در کربلا اقامت یافت و بواسطه ملاعلی بسطامی بمفخرت
عرفان و ایمان بدیع فائز گردید و گرچه در اوائل ملاحظه و احتیاط کرد ولی اندک
اندک آتش عشق چنان در قلبش شعله برافروخت که تمامت سبخت و شئون عرضیات
را بسوخت و عنان اختیار از دستش بر بود بدرجه ای که هر گاه آیات و مناجات حضرت
را تلاوت مینمودند قطرات اشک از دیدگانش جاری شده از محاسنش میریخت

وعلی ملاء الاشهاد بتبلیغ و نشر امر پرداخت و بعد از مراجعت از کربلا بایران پیوسته باستفاضه از انوار اقدس ابهی فائز گردید و در بدشت و مازندران چنانکه در بخش سابق ذکر نمودیم ملازمت موب مبارک و مأموریتهای مهمه یافت و بعد از واقعه قلعه طبرسی و شهادت جمعی کثیر از متقدمین مؤمنین بکربلا برگشته ساکن گردید و در جوار صحن عباسی بشغل تعلیم اطفال اشتغال گرفت و ما تمه احوالش را در بخش ششم میآوریم.

عراق عرب ارض العین چنانچه بنوع تفصیل نگاشتیم و همین و روشن داشتیم در ایام حاجی سید کاظم محل اجتماع و توجه علما و برگزیدگان شیخیه کربلا بود و چنین عقیده داشتند که ظهور مواعید مآثوره بزمانی نزدیک در آن حدود واقع گردد و بساط مخالفین و عاملین بظن و اجتهاد درهم پیچیده شود و بعد از وفات سید آنانکه بشیراز رفته ایمان بحضرت باب آوردند هر چند غالباً ایرانی الاصل بودند ولی سکونت در عراق داشته از آنجا رهسپار خدمت حضرت شده مراجعت کرده

میدرخشیدی همی خلف سحاب
روشنی بخشید بر هامون و شهر
داشتی از عشق حق چون نی نوا
بود و مرآت فیوضات بها
دم بدم افزود بر صبر گران
بود و شد نامش لسان الله بیان
بدر لسان الله محمول می نمود
حرمت وی داشتی آنمه. مقدا
مثنوی ذبیح کاشانی

اشتهاردش مشرق و آن آفتاب
عالمی مانند او نامد بدهر
معتکف بودی بارض نینوا
از حرف حسی رب اعتسلا
در ره حق جورها دید از خساف
در بدشت او همره شمس جهان
هر که سائل میشد از رب و دود
همسفر بد بها شهنشاه بها

نشر امر نمودند و لذا امر بدیع با اینکه در ایران پدید آمد کمال ارتباط بکربلا داشت در ایامیکه حضرت برای زیارت بقاع متبرکه ائمه متوقف در کربلا بودند جمعی از سکنه زیارت رسیده منجذب گشتند و بعداً چون عده از حروف حی و متقدمین اصحاب عودت بکربلا و ذهاب و ایاب نموده بساط تبلیغ گسترده گروهی از اعراب و ایرانیان در کربلا و بغداد و کاظمین و غیرهما بمفخرت ایمان رسیدند و هنگامی که حضرت عازم حج شدند بشارت ظهور در مکه و ورود بکربلا و تحقق مواعید داده امر با اجتماع در آنجا نمودند چنانکه در برخی از توقیعات مبارکه چنین مسطور است و ان فی هذا الشهر قد قضی ما وعد ربك کل صغیر و کبیر و انه سیظهر علی الارض المقدسة علی کلمة التی ینفطر عنها ما فی السموات و ما فی الارض فاصطبر الی قوایه و ان القائم بالحق قائم بالقسط یظهر من مکه الی قوله ان انصر قائم الذی انت تریده مع الذین یریدونه من کل طرف بعید و لا تفسدن فی الارض فان علی ظهر ارض الکوفة یظهر امر بدیع الی آخر الیامانات و بدین موجب جمعی از مؤمنین و محبین در کربلا مجتمع شدند و در عراق صوت و صیت این امر منتشر گشت و بدوستی یا دشمنی اقوالی مابین مردم اشتهار یافت و شیخ محمدحسن نجفی و جماعت مجتهدین از طرفی و ملاحسن گوهر و میرزا محیط و سیدعلی کرمانی و دیگر اکابر و اصغر شیخیه از جانبی دیگر با ملا علی بسطامی و قره العین و غیرهما معارضت نمودند و آندو را حاکم کربلا بامر والی بغداد توقیف و تبعید کرد و بلیات و تعرضات خارجیه و اختلافات و افتنانات داخلیه حادث گردید و در آن ایام پادشاه عثمانی سلطان عبدالمجید خان و والی بغداد نجیب پاشا بود و توقیعی را که از قلم حضرت در بوشهر برای سلطان و والی صادر شد در بخش سابق ثبت نمودیم و شرح واقعات مذکوره در بخش گذشته و هم درین بخش ضمن بیان احوال جنابان ملاعلی و قره العین و غیرهما مسطور است

و از شهر مجتهدین ایرانی در عراق شیخ محمد حسن نجفی المسکن والمدفن فقیه اعلم و رئیس اعظم فرقه امامیه در عصر خود بود و تحصیلات عمده اش در فقه نزد شیخ جعفر غرب شده از او اجازه اجتهاد و افتاء یافت و پس از فوت آقا سید ابراهیم شهر قزوینی در کربلا مسند مستقل فقاهت باو تعلق یافت. و در نجف مرکز عظیم تدریس و مرجعیت اجتهاد تاسیس نموده قریب هزار تن از فقها و طلاب بمحض درسش حاضر میشدند و کتابخانه عظیم با تجمل و ثروت کثیره بیندوخت مشربش فقاهت صرفه بود و نسبت به علوم عقلیه و حکما و متکلمین و امثالهم غایت انکار و عناد بنمود و حتی تحصیل علم اصول الفقه را که متأخرین از مجتهدین بمسائل عقلیه آمیختند محرم شمرد و این عبارت از او مشهور است که مکرراً میگفت واللّه فابعث محمد بن عبدالله الا لابطال الحکمة و شیخ احسانی و سید رشتی را تکفیر کرد و نوبتی در ایام افادت سید چون علماء شیخیه صورت زیارت مشهوره حضرت علی^۳ امیر المؤمنین را بر مشهد مقدسش بیاویختند که این فقره در آن مسطور است السلام عليك يا منزل المن والسلوی فرمان داد تا آن جمله را از صورت زیارت حک و محو کردند و سید رشتی خبر یافت و با اصحابش گاه و بیگاه همی ویرا نکوهش کردند و ملامت نمودند که چگونه در آثار مرویه و کلمات وارده از ائمه هدی حسب رأی و اجتهاد خود محو و اثبات مینمایند چندانکه ناچار شده باصحاب خود امر نمود فقره مذکوره را در جایش نوشتند و از تالیفات مشهوره اش کتاب جواهر الکلام فی شرح کتاب شرایع الاسلام است که در فقه استدلالی اسلامی بطریق امامی از طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد نوشت و شهرت بلیغ حاصل کرد و بآن افتخار و مباحثات یافت آورده اند که نوبتی از نجف بکربلا برای اداء زیارت مخصوصه رفت و در آنجا با ملا آقای دربندی از مجتهدین مشهور ملاقات و مصاحبه نمود و در اثناء مکالمه متفاخرأ بدو گفت من کتاب جواهر الکلام را در غایت تمامیت

و استحکام نوشته‌ام و ملا آقا بی تأمل چنین گفت امثال این جواهر در خزائن ما بسیار است (خزائن نام کتابی است که ملا آقا در فقه نوشت) و سه مجلد از مجلدات جواهر الکلام در بیان عبادات است و شیخ خود حال کثرت و طول عبادت نداشت و در صلوات فقط فرائض را بغایت سرعت و خفّت ادا میکرد و همینکه سر از سجدهٔ اخیره برمیداشت بیدرنک سبحه را بدست گرفته دانه‌ها را گردانده در فکر امور ریاستیه و مسائل فقیهیه و غیرها فرو میرفت چنانچه لعب بسبحه بنظر می‌آمد و از حالت حضور قلب و تضرع و بتل بی بهره ماند و نیز در دادن اجازهٔ اجتهاد بطالین چندان مساهله کرد که بسیاری از اشخاص بی‌علم از او اجازه گرفته در بلاد متعددهٔ ایران مسند افتاء گسترده ریاست دینیه یافته حکمرواشدند و حکایتی در این خصوص میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف کتاب قصص العلماء یکی از مجتهدین و تلامذهٔ او نگاشت که خلاصه‌اش چنین است حاجی شیخ مهدی کججوری از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد شهیر ساکن کربلا از استاد خود اجازهٔ اجتهاد گرفت و در شیراز رحل اقامت انداخته خواست مسند افادت بگسترده ولی شیرازیان بشیخ محمد حسن اعتقاد داشتند و ملای قلیل العلم دست نشاندهٔ ویرا بموجب تکرر مراسم و مساعدت بملائی و ریاست دینیهٔ بلد برگزیدند لاسیما چون حاجی شیخ کججوری کتاب اشارات حاجی محمد ابراهیم کلباسی را تدریس کرد و جواهر الکلام شیخ را بمعرض تدریس و مباحثه نیاورد بیشتر مورد بی‌اعتنائیش واقع گشته از نفوذ بین اهالی شیراز محروم ماند و ناچار از استاد مذکور توقع و خواهش اخذ توصیه و اجازه از شیخ در حق خود نمود و آقا سید ابراهیم با همه رفعت مقام علمیش خواهش حاجی کججوری را بوی اظهار کرد و او نپذیرفته بعدری شرعی بهانه بسته چنین گفت که شما یک شاهد برای شیخ کججوری هستید و شاهدی

دیگر هم لازم است که شهادت بر اجتماع شرائط اجتهاد در حق وی دهد تا اجازه و توصیه صادر نمایم و آقا سید ابراهیم سکوت اختیار کرده از اظهار و استدعای خویش پشیمان گردید و چندی از این واقعه گذشت و یکی از شیرازیان اختیار خانه را که در جوار خانه متعلق بشیخ محمد حسن در کربلا داشت بحاجی شیخ مهدی وا گذاشت و او با استاد خرید نفویض نمود و شیخ محمد حسن از آن معامله خبر یافت و بکربلا رفته از سید خواهش کرده خانه را خرید و ضمیمه خانه خود نموده وسعت داد و بیدرنک اجازه و توصیه مؤکدی در حق حاجی شیخ کجوری نوشته بشیراز فرستاد و شاهد دوم ضرورت حاصل نکرد و مؤلف قصص العلماء در باب عمل مذکور چنین نوشت ما مأموریم افعال مسلم را حمل بر صحت نمائیم و ما شرح اعمال سوء شیخ را در باب این امر و نسبت بئانی من آمن در بخش سابق آوردیم و او بسال ۱۲۶۸ در سن قریب بمقتاد در نجف در گذشت و ذکر نام و سوء انجامش در آثار الهیه مسطور است منها قوله الاقدس الابهی و اذکروا الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی الله من ینقی الفمخ والشعیر و کان یکتب علی زعمه احکام الله فی اللیل والنهار و لما اتی المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم یعرض عن وجه به انارت و جوه المقربین .

و از اشهر بابیان ساکن عراق حاجی سید جواد طباطبائی کربلایی نواده آقا سید مهدی بحر العلوم و بیست و چهارمین اخلاف اعقاب سید الساجدین ولادت و نشو و نماش در کربلا واقع گردید و در عنفوان جوانی بخدمت شیخ احسائی رسید و دوره تحصیلات علوم ادبیه و دینییه را نزد علمای اقارب و غیرهم بی پایان برد و بالاخره تلمذ نزد سید رشتی اختیار نمود و نیز چند بار بایران سفر کرده محاضر تدریس بسیاری از علما و مجتهدین را کاملاً دید و آزموده بوطن برگشت آنگاه سفری به بند نموده با علما و دانشمندان معاشرت



جناب حاجی سید جواد کربلائی
مربوط بصفحة ۲۳۸

ومصاحبت جست و از افکار و عقاید متنوعه عمیقاً مطلع گردید ومدتی در بمبئی زیست و دو سفر حج رفته چندی در مکه اقامت کرد و در مسجد الحرام حوزه درس فراهم داشته جمعی از محضرش استفاده نمودند و بالجمله حاجی سید جواد عالمی جلیل القدر و رحبیب الصدر جامع علوم عقلیه و نقلیه و مطالع از عقاید و مشارب متنوعه و اصل مقامات عالیة باطنیه شد و بااعظام علما و ارکان ایران و عراق معاشرت

حاجی سید جواد فرمود چون مرحوم ملا علی بسطامی بسال ۱۲۶۰ هجری از شیراز بکربلا برگشت و بشارت بظهور باب بدون تعیین اسم داد و از اینرو هیجان و ولوله در اهالی افتاد در آنحال روزی جناب ملاعلی را بیت خود دعوت نمودم و تنها بر بام بیت ما که در جوار تربت مبارکه حسینه است نشستیم و از هر طرف در این حادثه بدیعه صحبت داشتیم باوجود سابقه معرفت و استحکام روابط محبت هر چه خواستم از بیانات مستفاد دارم که باب کیست ممکن نشد و از ذکر اسم اباء فرمود اخیراً عرصه بر من تنگ شد با مزاحی بجد آمیخته دو بازوی جناب ملا علی را گرفتم و بقوت او را بدیوار کوبیدم و بمطایبه و تضرع گفتم تو را میکشم جناب ملا علی آخر نمیفرمائی که این حضرت کیست تکلیف ما چیست جناب ملاعلی باصوتی دقیق فرمود جناب سید جواد نهی است تو از اهل علمی از ذکر اسم نهی فرموده اند ما هر دو در اینحال که ناگاه در اثناء کلام بر لسان ملاعلی جاری شد که آن حضرت یعنی باب فرمودند از مراسلات من در کربلا نزدیک کس هست بشیراز بفرستید از شنیدن این کلام با آنکه بغایت دور مینمود خیال آنحضرت کالبرق الخاطف به خاطر گذشت با خود گفتم از کجا که آنحضرت نباشد فوراً از بام بیابن دیدم و مراسلاتی را که از آنحضرت در محفظه داشتم گرفتم و بیام بر آمدم چون چشم ملاعلی بمهر مبارک افتاد گریه بر او غالب شد و مرا گریه نیز فرا گرفت هر

و مصاحبت گرفت و همه از وی کمال تکریم و تجلیل نمودند و با اخلاق شیرین و کلمات دلنشین و افکار موافق و احوال مرافق با احزاب و فرق ملام و مؤانس گشت و چنانچه در بخش گذشته آوردیم در سفر بشیر از جهت سابقه موادّت و مراودت که با حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب اعظم داشت بخانه اش ورود نموده ویرا در صغر سن زیارت کرده از شئون و اطوار بدیعه اش منجذب گشت و نیز در

دو میگریستیم و جناب ملا علی متصل در عین بکا میفرمود جناب آقا سید جواد من اسم مبارک را بشما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البته اسم حضرت را نزد احدی اظهار ندارید .

و حاجی سید جواد میفرمود مراد اعیه شوق آنحضرت دامن گیر شد و با آنکه آنحضرت صریحاً جمیع احببها را از توجه بشیر از نهی فرموده بودند روز بروز دواعی تشرف بلقا از دیاد می یافت تا بحدی که دیگر صبر نتوانستم و بر مسافرت بشیر از عزیمت نمودم و بر وفق مسلك فقها برای اینکه مخالفت امر من له الامر ننموده باشم حیلتی شرعی یافتیم و آن این بود که نیت عظیمت بشیر از را بنیت مسافرت بوشهر تبدیل کردم باین قصد که بوشهر سفر کنم و از بوشهر عریضه بحضور حضرت معروض دارم و طلب اذن نمایم غالباً در این صورت از اذن محروم نگردم و باین موجب عزیمت بوشهر نمودم و باحباب و بنی اعمام و اهل بیت از قصد مسافرت بوشهر اطلاع دادم و در صدد تهیه سفر بر آمدم تا آنکه کارها درست شد و روز مسافرت و وداع با اقارب و دوستان فرا رسید مرحوم حاجی سید جواد می فرمود که از جمله آیاتی که در این ایام وقوع یافت این آیت غریبه بود که مردی هندی از اهل تجرد و عبادت در مسجدی از مساجد تربت حسینیّه نزدیک بیت ما سکونت داشت و او را بزبان هندی صائین میخواندند و جمعی از اهل علم باو ارادت داشتند

بوشهر مدت شش ماه توقف داشت در دار التجاره حضرت زیست و از تعمق در اقوال و احوالش واله و حیران بود و جذب قوه مغناطیسیه محبتش را در قلب خویش پیوسته مشاهده نمود لذا در هنگامیکه ملا علی بسطامی در کربلا باعلماء و فضلاء مناظره و محاجه و تبلیغ امر بدیع کرد حاجی سید جواد مطالب این امر را بواسطه او شنیده مقبل و منجذب گردید و عازم زیارت شده تهیه لوازم سفر نمود تا موقعی

و از صحبتش بهره یاب میگشتند و بعضی هم باو نسبتها میدادند یکی میگفت دارای علم غیبی است دیگری میگفت دارای اکسیر است و او حالاتی متفاوت داشت گاهی در حال صحو و شگفتگی بود و باهر که بزیارتش میرفت تکلم مینمود و وقتی در حال مراقبه و تفکر بود و با احدی گفتگو نمیکرد من نیز یکی از کسانی بودم که باوی معرفت داشتم و گاهی از صحبتش بهره مند میگشتم و بالجمله چون یوم رحلت و مسافرت رسید اقارب و دوستان برای و داع مجتمع شده بودند معذرت خواستم که قالیانی صرف نموده تا من با صائن وداع کرده مراجعت نمایم باری چون بمسجد در آمد صائن در حال مراقبه بود چاره ندیدم جز آنکه قلم گرفته بر رقعۀ نوشتم جناب صائن من عزیمت بوشهر نموده ام و اینک مسافر متوقعم از دعا مرا فراموش ننمائید و رقعۀ را نزد او نهادم صائن رقعۀ را برداشت و در آن نظر نمود و باشارت قلم طلبید قلمدانرا نزد او گذاشتم شروع نمود در ظهر ورقه چیزی نوشتن و در اثناء گاهی بمن نظر مینمود و اشک از چشمانش میریخت چون از تحریر فارغ شد رقعۀ را نزد من انداخت و بمراقبه فرو رفت من رقعۀ را برداشتم دیدم رقمی چند از ارقام عددیه در دو سطر متوازی نوشته و هر سطر را عدد حاصل موافق رقم نهاده هر قدر در آن نظر کردم چیزی نفهمیدم افکار مرا پریشان و مشوش کرد زیرا سفری خطیر و مخیف در پیش بود و گمان میرفت که شاید در این سفر

که حضرت از سفر حج مراجعت بشیراز کرد بدانسو شتافت و بفیض درك لقاء و استماع مطالب آن بزرگوار و ملاقات برخی از اصحاب کبار فائز گردید و در آن ایام بود که آقا سید یحیی دارابی بشیراز وارد شد و بدالات و رهنمائیش بزیارت حضرت رسیده مشاهده انوار نمود چه او را غایت محرمیت و خصوصیت نزد آن بزرگوار حاصل بود نیل زرندی نوشت در توفیعی که برای آندو سید

خطری مترقب باشد و از آن نهی فرماید وقت تنگ بود و فرصت نظر معدوم مکاری مستعجل و مردم عزیز برای وداع منتظر چاره نیافتم جز آنکه بتربت حسینه متوسل گردم و لذا ایام خانه بر آدمم و روی بقبله دست بدعا بلند نمودم و عرض کردم الهی تو میدانی که من در این سفر جز رضای تو نخواهم و مقصدی از خود ندارم و این شخص صائن را عبدی از عباد صالح تو میدانم و باین جهت باو محبت دارم نه در فکر اکسیر او هستم و نه در اندیشه جفر او تو را بمظلومیت صاحب این قبه حسین بن علی علیهما السلام عقده این خط را بر من بگشای و مرا بر فهم آن توانا فرما خلاصه القول در حینی که آنورق در دست بود و من بتضرع و البته مشغول در آن مجدداً نظر کردم دیدم عین همین مطلب را نوشته است که من برای آن قصد مسافرت دارم زیرا ملاحظه شد که در سطر اول آندو سطر اعدادی رقم نموده که بحساب جمل مهدی موجود میشود و در سطر ثانی نیز اعدادی که علی محمد ربّ از آن بیرون میآید و صورت سطر اول ۱۰۴۵۴۰ - ۶۳۶۴۰ و سطر ثانی ۴۴۰۸۴۰۱۰۳۰۷۰ ۲۲۰۰ و چون این اعداد بحروف نقل یابد برای من نهج ظاهر میشود مهدی علی محمد موجود ربّ و چون این صورت مکشوف شد از غایت شوق از بام بزیر آدمم و بجانب مسجد دویدم چون بمسجد در آدمم صائن نیز از حال مراقبه بیرون آمده بود سلام کردم و عرض نمودم جناب صائن من نیز برای همینکه نوشته اید عزم مسافرت دارم

عالیقدر از قلم اعلی صادر این جمله مسطور است در ایمان هر مؤمنی بداء ممکن ولی در ایمان و حید اکبر وسید جواد کربلائی انور بدأ را راهی نیست وبالجمله حاجی سیدجواد چندان در شیراز مانده بصحابت واستفاضه از حضرت ذکرا لله الاعظم سر افراز بود که فتنه بر انگیخت و منجر بحبس آن بزرگوار گشت و اصحاب

صائن تبسم نموده و بلهجه هندی فرمود بلی شیراج میرود معلوم میشود شیراز را اهل هند شیراج تلفظ مینمایند زیرا مخرج حرف زاء ندارند و بالجمله مرحوم حاجی سیدجواد میفرمود مشاهده اینحال نه چندان سبب سرور و حبور شد که بتوان وصف نمود زیرا من فی المثل بعیال خود ذکر شیراز ننموده بودم تا چه رسد بصائن همه گمان مینمودند که من باز قصد حج نموده ام زیرا در سفر سابق که بحج مسافرت کردم از طریق بوشهر بود و شش ماه اقامت من در بوشهر امتداد یافت و جناب حاجی سیدجواد بوشهر وارد شدند و بر خطه مرسومه از بوشهر بشیراز نزول نمودند میفرمود در شیراز نظر بمنع والی از اجتماع بخدمت حضرت حاجی سیدعلی شهید مقرر فرمودند که نفوس قلیله از معتمدین احبا شبها در بیت حضرت خال حاضر شوند و نقطه اولی جل ذکره از دریچه که فیما بین بیت حضرت خال و بیت مبارک بود تشریف میآوردند باری بدین نهج مدتی هر شب بحضور مبارک مشرف میشدیم و پس از صرف شام که بقانون ایرانیان تقریباً سه چهار ساعت از اول شب گذشته شام تناول مینمود حضرت اعلی بیست خود مراجعت میفرمودند و احبا بعضی در بیت خال و بعضی که ممکنشان بود بمنزل خود مراجعت نموده استراحت میکردند تا اینکه جناب آقا سید یحیی دارابی رحمة الله علیه بشیراز وارد شدند و ایشان نیز برین نهج بحضور مبارک در بیت حضرت خال شهید مشرف میگشتند یعنی آن ایام نظر بتعرض حکومت جمیع احبا بحکمت ملاقات مینمودند میرزا ابوالفضل گلپایگانی

متفرق بیدار اخری شدند و همینکه آنمظلوم مهاجرت باصفهان فرمود سید بکر بلا عودت کرده اقامت نموده پیوسته در خطابات و توقیعات صادره از قلم اعلی مورد عنایات و مفتخر بارتباطات مخصوصه گردیده مراسله دوام یافت و با او در برخی از توقیعات بت شکوی فرموده اسرار و تأثرات خاطر اظهار نمودند چنانکه این خطاب مسطور است ان یا مرآت جودی لاشکون الیک عن کل المرایا لانهم بالوانهم الی لینیظرون و در هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و ما تتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم.

دیگر شیخ سلطان کربلائی آباء و اسلافش از علماء و مشایخ کربلا و خود از تلامذه جانشان سید رشتی بود و بواسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب بظهور حضرت باب گردید و هنگامی که حضرت از سفر حج عودت بشیراز نمودند چنانچه نوشتیم با آقا شیخ حسن زنوزی مذکور و سائل برانگیخته تهیه زاد و راحله دیده خود را بشیراز رساند و از شدت مشقت سفر حین ورود مریض شد و باوجود غلیان شوق توانائی رفتن بخانه خال و تشرف بمحضر مبارک نیافت و حضرت خود هنگام شبی نزد وی رفته قلب مکسور و بدن رنجورش را بابر از عنایات و ملاحظات شفا بخشیدند و چون ایام تزییقات حاصله از قبل حکمران بود او را مأمور عودت بعراق فرمودند و مصاریف زاد و راحله کرم نمودند لاجرم شیخ مراجعت بکربلا کرد و نبیل زرندی کیفیت تشریف را بمحضر مولی الانام در آن ایام پرآلام چنین نوشت که در شب مذکور حضرت باب اعظم برای مراعات احتیاط دستور دادند که چراغ حجره شیخ را قبلا خاموش کردند و در تاریکی شب غلام فانوس از جلو میبرد و خود از عقب رفتند و همینکه بقرب منزل شیخ رسیدند غلام فانوس را بمسافتی دور گذراند تا احدی مطلع از احوال نگردد آنگاه بحجره شیخ درآمدند و او را

نوازش فرمودند و بالجمله شیخ سلطان در کربلا بود و با اصحاب در نشر و ترویج امر بدیع شرکت نمود و نسبت بقرة العین اخلاص و ارادت و فیره یافته نزدش تلمذ و استفاده کرد و درمو کبش از عراق بایران آمد و حسب امرش از همدان بوطن برگشت و هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و سالهای بعد حیات داشت و ذکری از مال احوالش در بخش هشتم میآوریم

و از آثار باقیه شیخ سلطان مکتوبی مفصل که در حدود سال ۱۲۶۳ از کربلا برای بایان ایران نوشته از جهت فوآندی که در آن مکنون است بتمامه در این مقام ثبت مینمائیم و هو هذا یا ذکر الله تعالی شأنک بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الفقیر الحقیقیر المعترف بالتقصیر سلطان بن خلف بن الشیخ حسن سلطان الیکم یا معشر الشیعه من اهل الباب سلام الله علیکم ورحمة الله و برکاته اما بعد فلا یخفی علیکم ایها الاخوان ان من المعلوم الضروری الذی لایحتاج الی البیان ان العالم فی الترقی والمدارک فی ازدیاد و الله سیجانه فی کل آن و زمان من احداث ابتلاء و امتحان لتزییل اهل الباطل من اهل الایمان قال الله تعالی ما کان الله لینذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و قال تعالی الم احسب الناس ان یتروکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین فلینذا الامر المحکم صدر ما وقع و وقع فی هذه السنة فی شهر رمضان و الی الان من الاختلاف الشدید فی الاقوال و الاعمال و الاعتقادات و الکلیات و الجزئیات و سبب ذلك ان الملا احمد حیث سمی نفسه من المصدقین المسلمین لامر الذکر علیه السلام و جلس فی بیت باب الله المقدم سلام الله علیه و جعل یفعل فعل المکذبین المنکرین یجمع الناس الذین اقرؤا باللسان دون الجنان و یصنع لهم القهوة و یامرهم بشرب الدخان فی السر و العلانیة و لم یزل علی هذا الحال حتی جاء شهر رمضان و اتفق

في ليلة منه وهو الثالث والعشرون ان المصدقين كانوا موعودين للافطار وبعد الفراغ منه امر الملا احمد لهم بالغليان فشرب بعضهم وكان ذلك بحضور رجل من السابقين وهو جناب الملا محمد باقر فنهى الجماعة عن شرب الدخان واكثرهم لا ينتهون فجعل جناب الاخوند يلوم الملا احمد على فعله والملا احمد يقول انما افعل هذا للتقية فقال له الاخوند انما التقية تكون من الاغيار وانتم كلكم تدعون التصديق والايان وليس معكم احد من المنكرين ثم وائى التقية في عدم شرب الدخان وما معنى التقية وما حدّها وان احترام هذا البيت لازم على جميع المؤمنين ولا يجوز فيه شرب الدخان فوصل هذا الخبر الى العيال والى قرّة العين فارسلوا اليه يلوموه كثيراً وينصحوه و يعظوه ان الامر عظيم والخطب جسيم وانتم عنه معرضون و في اللذات الفانية منهمكون وللدخان والقهوات شاربون ولا تنقطعون الى الله و لانسلكون سبيله و هو لا يسمع منهم ولا يلتفت اليهم وظلّ يتهم جناب الاخوند ويقول هو فضحني عند قرّة العين وعند العيال ولا ارض بعد ذلك يدخل علىّ لانه من المفسدين وصار الملا احمد كلما يتكلم جناب الاخوند بكلمة يردّه ان عرف حقيقتها ام لم يعرف حتى ان يوماً من الايام كان جناب الاخوند يتكلم بتنزيه الامام عليه السلام ويقول لا يجوز الكلام في وصف الامام ابداً لانه عليه السلام حق وما سواه خلق ولا يعرف الحق بالخلق ولا بالتنزيه ولا بالنفي ولا بالاثبات والملا احمد يقول يعرف بكل الصفات و العلامات فقال له الاخوند ان الامام عليه السلام آية الله وهي لا تعرف لا بالاشارة ولا بنفيها بل بنفسها اعرفوا الله بالله كما قال الذكر عليه السلام في خطبته الغراء و ليعلم الكل بسدّ السبيل ومنع الطريق بالوصول الى شىء من معرفة امامه و لياخذ الكل نصيبهم من الباب فقال الملا احمد نعم ان الامام عليه السلام له مقامان مقام الاية ومقام الامامة ففي مقام الاية كما تقول وفي مقام الامامة تجرى عليه الصفات والاسماء والاشارات وعالم الظاهر وعالم الاعراض

فقال الاخوند نحن لا نفرق بين المقامين وكل منهما عين الاخر كما قال الذكر عليه السلام في حديث الجارية ان مقام امامته عليه السلام لا يقدر مقام بيانه والملا احمد مصرّ على الجدل والردّ على جناب الاخوند حتى وصل خبره الى جناب قرة العين فارسلت اليه ان الواجب عليك احترام جناب الاخوند والقبول منه لانه من السابقين ولا يقول الا الحق وملا احمد لا يقبل شيئاً مما تقول فطلبته واحضرته و اقامت عليه الحجة وخصمته بان الملا محمد باقر هو وما يقول حق وصدق و اذا خرج من عندها يرجع كما كان ولا يزداد الا عنواً ونفوراً وبينما هو وهي في هذا الحال من الجدل والقيل والقال اذا وردت علينا كتابات و توقعات من الذكر عليه السلام في حق جناب قرة العين قرة عينه عليه السلام ومنها ما يدل على درجات عالية ومقامات شريفة وانا اذكر لكم بعض الفقرات منها ليكن عندكم معلوم قال عليه السلام قل ان رجال تلك الفئة لا يلتفتوا بما عملوا وان احدى من المؤمنات قد ابطلت حكمهم في صحف ثلاثة قل ان حرفاً منها يكفيهم الى يوم القيمة وقال ^٤ قل انها امرأة آمنت بربها واتقت عن الشهوات وكانت من الفاتنين قل اللهم ارحم من اتبعها في حكمك والعن من حجبها في وعدك فانها آمنت بذكر اسم ربك قبل المؤمنات وانها كانت من الخاشعين وقد كان نزلت قبل هذه التوقعات كلمات في حقها من الذكر عليه السلام في جواب مسألتها وهي وان ما ذكرت تلقاه وجهك كلمة قد احببتها لما سئلت من عندك فاليهم يا الهى حكمك ما انت اهلها واعصمها من كل شرّ ما احاط علمك و منها قوله عليه السلام و اسئلك اللهم يا الهى ان تصلى على محمد وآل محمد وان ترحم بحقهم تلك الورقة المظهرة من اشارات الباطلة وكيد اهل الباطل والفتنة وانزل اللهم على قلوب ذوى قرابتها كلمة العفو والرحمة لئلا ترى في شأن منهم اذية ولا تسمع منهم كلمة بعيدة وارحم اللهم من اراد حكمك فيها واخذل اللهم من اراد سخطك في حقها والحقير لما رأيت هذه

التوقعات الشريفة وعرفت بعض ما فيها رأيت انه يجب على الاخذ عنها والرد اليها و
القول بقولها والتسليم لامرها وانا كنت سابقاً قبل نزول التوقعات اسمع عنهم تنقل
بعض البيانات الشريفة الغريبة والمعاني البديعة واعترف لهم بالفضل الا انى كنت غافلاً
عن عظمة الامر وما تنبتهت الا بعد نزول التوقعات فصرت فى بعض الاوقات اطلب الاذن
منهم بالحضور عندهم واسمع منهم بعض البيانات البديعة العالية الرفيعة فرأيتها بحراً
ذاخراً موجاً عميقاً لافعرله ولا ساحل تحير الافئدة والقلوب من رشحات طفحه ونبت
نبات اراضى الكينونات المستعدة لقبول الفيوضات من قطرات فيضه وتندك جبال الانيات
عند سطوع تلك اللمعات وظهور تلك الاشراقات من تلك البيانات الشريفة وانا اشهد
الله واوليائه بانى منذ عرفتهم الى الان بالمعرفة التشريعية لا الحقيقية لان محلها الفؤاد
وانا لست من اهل ذلك الاستعداد ماسمعت عنهم ولا رأيت الاحقاً وخيراً وصدقاً
فى الاقوال والاعمال والحركات والسكنات والسلوات والمعاشرات و فى الاحوال و
الحوالات والحب فى الله والبغض فى الله وتدعو الى الله وحده وتأمراً بالانقطاع اليه والاعراض
عما سواه والدخول فى لجة الاحدية وبعد ورود تلك التوقعات وفيها يقول فلا تقصرى
فى ترويجه ونصرته وانت مأهونة عليها وليس للظالمين عليك يدطويلا قالت ان الذكر
عليه السلام لا يريد من هذا الترويج الا ترويج امر السابقين والنصرة الهى فى شرح مقاماتهم
ونشر فضائلهم وانهم سبل الذكر وابوابه صلوات الله عليه و عليهم ولا يريد من احد
الا ولا يتهم كما قال عليه السلام فى التفسير المبارك يا عباد الرحمن لا تتخذوا الكافرين
اولياء من دون السابقين من المؤمنين ولا يريد من الناس الا معرفتهم كما قال عليه السلام
او عجبتم ان جائكم الذكر على نفس منا فيكم ليزكيكم ويعلمكم سبيل السابقين ولا
يريد الا الطاعة لهم والاخذ عنهم والرد اليهم كما قال عليه السلام وانا قد قدرنا بينك
وبين المؤمنين قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن فيها

ليالى و اياماً ناظرين الى الله الحق الخ ققامت بامرہ صلوات الله عليه و اظهرت من فضل السابقين الفأ غير معطوفة فسمع الملا احمد و اصحابه شيئاً من تلك الميانات و ردّها بالشم والسب بلا بينة ولا برهان و انكروا فضل السابقين و اكثروا الطعن فيهم و قاموا معنافية مقام الجدال و اكثروا القيل والقال و قالوا ليس كل من راح الى الشيراز صار من السابقين قلنا نعم كل من راح في تلك الايام التي راحوا بها السابقين لاجل طلب الدين فهو منهم و لهذا لما راحهم رجالان من اهل كرمان و ما كانوا قاصدين هذا الامر و اما ظهر للسابقين و بلغوه لهما و لم يقبلوا و قالوا لانريد غير الحاج محمد كريم خان بدلاً عن جناب السيد عليه السلام فاخرجهما من السابقين و ابعدهما و قال لا اول مؤمن به سلام الله عليه قل للنفسين السائرين على الارض الخبيثة تريدان النفس البعيدة الخ و قال ايضا في السابقين عليه و عليهم السلام هذا كتاب في ذكر المقربين الذين آمنوا بذكر اسم ربك قبل الحج و هذا ظاهر معلوم بان ما ظهر الامر لاحد قبل ان يروح سلام الله عليه الى الحج الا السابقين و ما ظهر لغيرهم الا بواسطتهم ولو لم يروحون الى بلد الامن لم يظهر ولما اراد الله سبحانه اظهار هذا الامر ارسلهم الامام عليه السلام لقوله في التفسير انا نحن قد ارسلنا سيارة الجب الى هذا الجب فادلى بنظر القواد دلوه و قال يا بشرى هذا غلام و قوله عليه السلام و قد قدر الله ان ينتقطه بعض السيارة منكم ممن كان في ام الكتاب على الحق بالحق في الاجابة على الباب حول الماء سابقاً محموداً فقال الملا احمد لا يلزم ان يكونوا ايضا في الرتبة سابقة قلنا ان الذكر عليه السلام قال لهم سابقين و لم يقيد و لم يخص بوقت دون وقت او بالظاهر دون الباطل او بالتشريع دون التكوين او بالشهادة دون الغيب و قوله صلوات الله عليه عام شامل لجميع ما ذكرنا و ما لم نذكر و نحن ليس لنا ان نخصص كلامه عليه السلام بوجه دون وجه و شئىء دون شئىء من قبل انفسنا ما لم يرد عنه فان ورد قلنا

به وان لم يرد فوجب علينا ان نأخذ كلامه سلام الله عليه على حقيقته وصرافته وايضاً
قال الامام عليه السلام هم القرى الظاهرة بين الذكر عليه السلام وبين المومنين بقوله
وانا نحن قد قدرنا بينك وبين المؤمنين قرى ظاهرة وقدرنا فيها السير باذن الله الحق
بالحق فليسيرن بهاليالى واماياً ناظرين الى الله الحق ولولم يكونوا سابقين فى التكوين
والتشريع لم يكونوا قرى ظاهرة ولم يامر بالسير فيها ولم يقل ناظرين الى الله الحق
ولولا ان يكونوا كذلك لما قال الامام عليه السلام وانا قد جعلنا لكل وجهة وقد
قدرنا للسابقين وجهتك وقال عليه السلام و ان لهم فى بين يدي وجه ربك جنات
تجرى من تحتها الانهار وفيها عرش قد استقرت على بحر تلج بيضاء قل اذا رفعوا
عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم ذلك من فضل الله السابقين وهذه الآية الشريفة تدل
على ان مقامهم فوق التكوين و التشريع والظاهر والباطن لقوله عليه السلام قل اذا
رفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم و الذى لا يحيط به علم هو الغيب قل لا يعلم
الغيب الا الله واما ماسوى ذلك فهو معلوم محاط فقال الملائ احمد الذى يكون كما تقول
لا يكون خالياً من العلم وانا ارى انى اعلم منهم قلنا ليس الميزان هذه العلوم ولا مدار
هذا الامر عليها وقد بين الذكر صلوات الله عليه ان الميزان ليست هى العلم بشيىء بل
هى الفطرة الخالصة والحب لله ولاولياته والتوجه الى الله فى فؤاده وحقيقته بلا كيف
ولا اشارة ولا علم ولا عبارة قال صلوات الله عليه فاعلم ان الشرف للانسان ما كان فى
حالة على علم بشيىء وان الشرف الاشرف والكمال الاعظم محو الغير عند طاعة الرب وقال عليه
السلام وانى بعزتك لا اعلم شيئاً من الرسوم ولا ارى لعلمها فضلاً عندك لان ماسواك باطل
عندك مضمحل لدى وجهك الكريم لان كل الفضل حباك وحب من احبك وكل الشر
سخطك و الظلم لا وليائك وقال ايضاً سلام الله عليه يا الهى لتشهد ان السائل قد
اراد فى الجواب سبيل المجادلة على شأن القوم وانى ما ارى طرق علمهم من اصطلاح

اللغة وتركيب العبارة وتصريف الصيغة واثبات النتيجة بعد ذكر المقدمتين ولكن لا علم ان تلك الاية لما ظهرت في خط الاستواء من شواهد الفطرة يصدقها كل ذى علم بما استقر عنده وقال عليه السلام و انك تعلم ما اردت الجواب لعبد من سبيل الاستدلال بل اشير الى شان الايات بوجه الجلال والملاحم لا يؤمن بذلك قال الله تعالى في حقه وحق اصحابه ولو جنتهم بكل آية لا يؤمنون حتى يرو العذاب الاليم وبعد ذلك جاء الموت الابيض وتمرص فيه رجل من السابقين وهو جناب الملا محمد باقر وكان يأوى في بيت باب الله المقدم عليه السلام وحيث كان غريباً وليس عنده من يقوم بخدمته وقد عرفنا شيئاً قليلاً من واجب حقه علينا صرنا الى خدمته في ذلك البيت الشريف في الليل والنهار انى ان عافاه الله سبحانه وله الحمد وكنا ستة نفر وهم جناب الشيخ صالح والسيد هادى والشيخ رضى والحاج محمد والحاج ابراهيم والحقير وكنا مشغولين بخدمته وبذكر السابقين ونشر فضائلهم ومن جملة ما كنا نقول ان من اراد معرفة الذكروا بوابه السابقين سلام الله عليهم اجمعين بالدليل والبرهان والحدود والاشارات فقد احتجب به عن معرفتهم وان معرفتهم لا تحصل الا فى مقام الفؤاد والدخول فى اللجة الاحدية بكشف السبحات والاشارات ونستدل على ذلك بالدلائل الواضحات والآيات المحكمات وهى قول الامام عليه السلام يا اهل الارض الم تنظروا كيف قد فعلنا على الحق باصحاب السبحات وانا قدر ميناهم بحجارة السجيل من الاشارات اتقوا الله وادخلوا الابواب من هذا الباب اى ادخلوا ابواب الذكر عليه السلام من هذا الباب اى باب الفؤاد ولجة الاحدية و كشف السبحات و نفي الاشارات وقال ايضاً عليه السلام فى عدم معرفة احد بالذكر عليه السلام وان الذين يظنون ان يمسوك فى شىء بشىء من العلم فقد خرّوا من السماء الى ارض ميتة مجتثة و كان الله على كل شىء شهيداً وان الله قد جعل ذاتك محسوسة بذواتنا و كينوتك متلاوة

اللغة وتركيب العبارة وتصريف الصيغة واثبات النتيجة بعد ذكر المقدمتين ولكن لا علم ان تلك الاية لما ظهرت في خط الاستواء من شواهد الفطرة يصدقها كل ذى علم بما استقر عنده وقال عليه السلام و انك تعلم ما اردت الجواب لعبد من سبيل الاستدلال بل اشير الى شان الايات بوجه الجلال والملاحم لا يؤمن بذلك قال الله تعالى في حقه وحق اصحابه ولو جنتهم بكل آية لا يؤمنون حتى يرو العذاب الاليم وبعد ذلك جاء الموت الابيض وتمرص فيه رجل من السابقين وهو جناب الملا محمد باقر وكان يأوى في بيت باب الله المقدم عليه السلام وحيث كان غريباً وليس عنده من يقوم بخدمته وقد عرفنا شيئاً قليلاً من واجب حقه علينا صرنا الى خدمته في ذلك البيت الشريف في الليل والنهار انى ان عافاه الله سبحانه وله الحمد وكنا ستة نفر وهم جناب الشيخ صالح والسيد هادى والشيخ رضى والحاج محمد والحاج ابراهيم والحقير وكنا مشغولين بخدمته وبذكر السابقين ونشر فضائلهم ومن جملة ما كنا نقول ان من اراد معرفة الذكروا بوابه السابقين سلام الله عليهم اجمعين بالدليل والبرهان والحدود والاشارات فقد احتجب به عن معرفتهم وان معرفتهم لا تحصل الا فى مقام الفؤاد والدخول فى اللجة الاحدية بكشف السبحات والاشارات ونستدل على ذلك بالدلائل الواضحات والآيات المحكمات وهى قول الامام عليه السلام يا اهل الارض الم تنظروا كيف قد فعلنا على الحق باصحاب السبحات وانا قدر ميناهم بحجارة السجيل من الاشارات اتقوا الله وادخلوا الابواب من هذا الباب اى ادخلوا ابواب الذكر عليه السلام من هذا الباب اى باب الفؤاد ولجة الاحدية وكشف السبحات ونفى الاشارات وقال ايضاً عليه السلام فى عدم معرفة احد بالذكر عليه السلام وان الذين يظنون ان يمسونك فى شىء بشىء من العلم فقد خروا من السماء الى ارض ميتة مجتثة وكان الله على كل شىء شهيداً وان الله قد جعل ذاتك محسوسة بذواتنا وكيونتك متلاوة

من نور ذات الله القديم ربنا وهو الله كان على كل شيء قديراً كذلك ابوابه عليه وعليهم السلام حكمهم حكمه وامرهم امره لان ابوابه آياته وعلاماته والاية ليست هي الا حكاية لافرق بينك وبينها الا انهم عبادك كما قال الامام صلوات الله عليه في حقه وحقهم عليه وعليهم السلام وليشهد المومنون في هذا الباب حكم كل الابواب من الطاعة والمعصية و ليعرف الموحدون عند تجلي آياته اى ابواب السابقين حق التجريد في لجة الاحدية و لياخذ الكل حظهم عن هذه الهيكل البشريه فيض الله الممكنة في حق البدئية والختمية ونحن ما كان لنا قصد في هذا الكلام الا امتثال الامر الملك العليم العلام واحياء لبيت باب الله عليه السلام فلما راى الملا احمد واصحابه ذلك مناقموا معانفى مقام الجدل واكثر والاقبال والقال وبعد ذلك اعترلوا عانا وصاروا يفترون علينا ويشنعون عند الناس وينسبونا الى الاقوال الباطلة والعقيد الفاسدة والناس يجيئون عندنا للتفحص يقولون ان الملا احمد وجماعة معهم ينسبون اليكم انكم تقولون ان الذكر عليه السلام رب من دون الله وان بابه واول مومن به جناب آحوند ملاحسين سلام الله عليه هو محمد ابن عبد الله وان ثانى مومن به جناب الملا على سلام الله عليه هو على ابن ابيطالب وان قررة العين سلام الله عليها هي حقيقه فاطمة وان السابقين احد عشر هم الائمة عليهم السلام وان الشيخ والسيد خلقا من فاضل جسم السابقين فلما سمعنا هذه الافتراءات والزور والبهتان علمنا انهم سعوا فى الارض فساداً بعد اصلاحها فجمعنا هم ليلة فى بيت باب الله المقدم عليه السلام لاصلاح هذا الفساد و تبرأ مما اشاروا اليه من الاعتقاد وهم الملا احمد والملاحسين الخادم فى ذلك البيت والسيد كريم والسيد على الخراسانى و الحاج صادق و الحاج على الصائغ و بعض الجهال الارذال من امثالهم وقلنا لهم يا قوم لم تشيعون الفاحشة فى الذين آمنوا بغير ما اكتسبوا و تحتملون اثماً كبيراً اتقوا الله ولا تثيروا الفتنة فانها اشد من القتل و ما جمعناكم فى

هذه الليلة الا لقطع النزاع و رفع الخلاف و نبرء الى الله من جميع ما اشرتم من
الباطل و على تقدير صحة ذلك نستغفر الله العلى المتعال و نريد السكوت بعد هذا المجلس
و اطفاء الفتنة فما مضت بعد ذلك الا ايام يسيرة اقل من اسبوع و اذا هو قد قام بين
اصحابه منزهاً لعبيه مبرءً لجيبه و يقول قد نزل الى كتاب من الذكر عليه السلام و
يقول انى انا الباب و المرجع للناس فاخذ البيعة من اصحابه على ذلك و ظل ينادى ان
من لم يدخل الى و يحضر درسى و ياتم بى فهو من الضالين المرتدين فقلنا فى
انفسنا يا سبحان الله كيف يكون بابا من يدعوا لى غير الله و يرد على ذكر الله صلوات
الله عليه كلما نزل فى فضل ابوابه و اصفائه السابقين سلام الله عليهم ثم طلب منا
الحضور فى درسه فاحبيناه لذلك و حضرنا عنده و قرأنا كتابه و من جملة ما فيه انه
عليه السلام يوصيه بالعيال حرم باب الله المقدم عليه السلام خيراً و احساناً و يقول و
اذكر فى لبيت اهلن و سلم منى عليهن و فى كتابه الآخر يقول عليك و لاتغفل من
ثمرات شجرة العدل و لاحكم اهل البيت و احسن فى احكامهن و لاتنس امرهن و سلم
منى عليهن و قل للتى احسنت عملها قد عملت بما ارسلت فى سبيل الله و قد خالف
بعد ذلك امره عليه السلام و اساء مع التى احسنت عملها حرم باب الله الصغير اى التى
هى فى الحقيقة كبرى لما قصدت حج بيت الله الحرام بعد الاستطاعة و تيسير الامور
ومعها قررة العين و جاء الميرزا حسن الهندى للمشايعة و بعث الميرزا محيط يلتمس
منهم الدعاء و جاء المكارى لحمل الامتعة و الاسباب و اذا بالملا احمد و الملا حسين
خدامهم و كم جاهل من الارذال جاؤا لمنع العيال فطردوا المكارى و وصل الخبر
الى العيال و الى جناب قررة العين فارسلوا خلف الملا احمد و الملا حسين خدامهم و ثم
قالوا لما ذا هذا المنع فقال الملا حسين لانه قد نزلت فى حق الملا احمد آية بانسه
المرجع و الباب و لم تستأذنوا منه للروح قالوا ان الله قد اذن لنا و اوجب علينا بقوله

ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً وها نحن قد استطعنا ولا يمكننا التأخير وقال النبي صلى الله عليه وآله من استطاع اليه ولم يحج فليمت ان شاء يهودياً و ان شاء نصرانياً وانت ليس لك ان تمنع من جميع الجهات خصوصاً حج بيت الله الحرام ارأيت الذي ينهى عبداً اذا صلى اتق الله وافعل ما امرك به ذكر الله صلوات الله عليه بقوله واحسن في احكامهم ولا تنس امرهن وسلم مني عليهن وهانت قد خالفت امره واسئت معنا فقال ليس لكم الى ذلك من سبيل واني لا يمنعكم اشد المنع واستعين عليكم بالاعداء والحكام واسعى باذية كل من رضى برواحكم وهم فلان وفلان وذكر جماعة من المؤمنين وقال اخبر الحكم بان عيال السيد مع امرأة يقال لها قرّة العين يروحون الى الباب لا الى مكة وان فلان وفلان هم الذين دعوهم الى الرواح وهم من البابية فغضبوا العيال وقرّة العين من كلامه وقالوا اخرج من البيت يا ملعون فانك رجيم بعد ان وعظوه وخوفوه الله وذكروه وهو لا يرجع عن قصده ولا يرتدع عن غيه ولا يعقل ولا يسمع كأن في اذنيه قرأ فسبوا العيال وشتموهن وتكلموا بالكلام الوعر القبيح قال الملا حسين يا حميراء لا تحاربين الملا احمد وقال الملا احمد ما خالفت حمراء وها صفرائها فوقعت العيال المكرمة المحترمة مغشياً عليها من عظم ما اصابها من يد هذا الظالم وتمرضت بعد ذلك و امتنعت عن الرواح لاهمهم الويلات ما ذنب هاشم عليها اما كفوا اذا لم يساعدوا ولكن ما كان بدعاً من الاقوام ما فعلوا وقد سبتم آباءهم بمثل ما فعلوا وقد امره الذكر عليه السلام ايضاً في كتابه قال رب باذني ابن كاظم بالحق وقال وادرس بآيات علم الجلال وما نراك تربيته بالحق بل بالباطل ولا نراك تدرسه بآيات علم الجلال بل بالصرف والتجو واللغة والمنطق وهذه ليست آيات علم الجلال بل آيات علم الضلال ثم الدرس العام الذي تأمر الناس باستماعه ايضاً ليس هو من آيات علم الجلال بل من ظواهر كتب البابين

المتقدمین سلام الله علیهما فقال ان كتبها هی آیات الجلال قلنا ان الذکر علیه السلام
يقول لبعض الرجال فی جوابه ان اتكل على الله وامح الكتب كلها وخذ عطاء ذکر اسم ربك
وقال ع ولكل من صدق بآياتنا فرض ان يمحو كل ما كتب القوم الا بعضاً من آیات
البابین من قبل حکم البدع ونهی علیه السلام عن التکلم فی هذا البعض فی شرح اقول
الا بالصغ البدیع قال ع و من اراد التکلم فی آیات البابین فقد اخذ قطرة من هذا
الماء الاحمر و صبغ الكل على تلك الورقة و تکلم هنالك يقال له انسان من حول

حکم منع از ممارست علوم رسوم معموله آن ایام و محو کتبی که مشحون از
تخیلات فرضیه موهومه هند و یونان و کده و آشور و ایران و بنام علوم حکمیه
متداول بین الانام بود و نیز محو کتب عقائد و احکام جهلیه و استدالات جعلیه
که بنام فقه اجتهادی و اصول الفقه و کلام موجب تزییع عمر جمعی کثیر گشته
و بنام علماء و حکماء مشهور شده بدان فخر و مباهات مینمودند و نیز محو کتب
مطلوه مباحث لفظیه فرعیه لغت العرب و هم مسائل مصطلحه منطقیه و امثالها در
بیانات و آثار حضرت باب اعظم از آغاز ظهور امر بدیع ثابت و درخشان و بابیه بآن
عقیده مشهور و نمایان بودند و بالاخره در کتاب مستطاب بیان قانونی در این خصوص
تنظیم فرمودند تا کتب و فیره مذکوره معروفه بنام علم و دین را که توده از مصطلحات
و تخیلات عاری از افاده حقیقیه و خالی از ثمرات مادیه و معنویه بیش نبودند بلکه
موجب انحراف از حقایق اصلیه دینیه و حرمان از ترقیات صوریه و معنویه هر دو
گشتند از میان رفته برجای آنها حقایق ثابته و قوانین صالحه الهیه و علوم مفیده
باصغه بدیعه تأسیس و تنظیم گردد چنانکه علوم حقیقیه مفیده را در توفیع ملا باقر
حرف حی تبریزی که نبذه از آنرا قبلاً ثبت نمودیم امر بتعلم فرمودند و هذا عین
بیانه الاعز الاعلی و لکن تعلم کل علم لتکون یوم ظهوره من اسماء عزه لتنصر به دینه .

اهل الباب فلا يجوز التكلّم بها حتى تصبغ بالصبغ البديع اى المعنى الجديد الذى لم يكن قبل ذلك منه شيئاً ابدأ كما قال عليه السلام قل يا اهل الفرقان فهل تجدون فى الكتاب من قبل آية بديعة فما لكم كيف تكفرون بالله ولا تشعرون و قال ع بلى قد نزلنا فى الكتاب بعضاً من آيات باطن القرآن وانتم من قبل ذلك حرفاً منه فى كتاب لا تدرسون ولا يريد عليه السلام من آيات الجلال الا الايات البديعة ولا يريد من احد غيرها لقوله عليه السلام وما كنت فى شأن وما نحكم بحرف وما نلقى روحاً الا بامر بديع وليس الدين غير البديع لانه ٤ حصر الدين فيه بقوله ٤ انما الدين فى كتاب الله من آمن بالله وآياته و اتبع حكم البدع من لدنا فاولئك هم المهتدون وقال عليه السلام وما من نفس قد سمع حكم البدع و يعرض من حكم ربه الا و يحشر يوم القيمة فى تابوت من حديد فلما رأى هذا الرجل عدم قبولنا لدرسه والرد عليه ولم تكن اتباع كل ناعق اجتمع هو واصحابه علينا وطرده ونامرات عديدة ونحن نرجع اليهم و نعتذر منهم فى كمال الخضوع و المذلة و المسكنة حتى ان بعضاً منا قبل يد الملا احمد كل ذلك امتثالاً لامر الذكر عليه السلام حيث امر باحياء بيت باب المقدم عليه السلام لنجتمع هناك و تتلو من الايات البديعة فى الليل والنهار و ما قبلوا منا عذرنا و طردونا بالسب واللعن والشتيم والطعن واثارو الفتنة وشيعو الفاحشة وافتروا علينا الاقوال الباطلة و اوصلوها الى الاعداء و الزمونا بيوتنا و كثر الكلام والسب والطعن علينا من كل مكان و حر كوا الملا حسن گوهر علينا فقام يخطب فى كثير من الايام فى مجلسه و مجلس الميرزا محيط و كل مجلس جلس فيه بملاء من عامة الناس و هو يقول ايها الناس ان هؤلاء الضالين المضلين خر بوا الشريعة و افسدوا فى الدين فالواجب عليكم حفظ دينكم و الذب عنه بكل ما يمكنكم و لا تسكتوا عنهم و اذكروا احوالهم و اعتقاداتهم فى جميع المجالس ليعرفوهم الناس و يجتنبوهم ثم ان الملا احمد اخبر السيد

علی‌الکرمانی و المیرزا محیط ان‌الحاج محمد کریم‌خان کتب کتاباً را داً علی‌الذکر
علیه‌السلام وان قره‌العین کتبت علی رده رداً وان‌الذین و افقوا علی ذلك فلان و
وفلان و ذکرنا عندهم فصاحوا وناحوا واعانهم علينا کل احد و ظلوا يتوعدون ویتهددون
و ظل الملا احمد و اصحابه یثیرون الفتنة و یضرمون نارها بلا فتور فکتبوا کتاباً
عديدة بمضامین مختلفة و عبارات متفاوتة لكل احد بحسب ما یلائم طبعه و مزاجه
و کتبا فيها تلك الافتراءات الا وایة التي تقدم ذکرها و غيرها و ارسلوها الی سائر
الامصار و الاقطار و نشروها فی جمیع الافاق و البلدان مثل النجف و الکاظمین و سرّ
من رای و بغداد و شیراز و اصفهان و قزوین و خراسان و غيرها من البلاد و شوشوا
قلوب اولئک المؤمنین مثل جناب سید علی شبر الکاظمی کتب لی کتاباً یقول فيه قد
سمعنا اشیاءاً عجيبة و اموراً غریبة تنبت الاکباد و تهجر العیال و الاولاد و کل
هذه الامور و الفتنة صدرت من الملا احمد و اصحابه و هو مأمور
فی کتابه ان لا یفرح و لا یحزن بتصدیق احد و لا بتکذیبه بقوله علیه‌السلام

مکتوب مسطور شیخ سلطان برای دلالت بر این نکته کافی است که مؤمنین
و محبین عظیم‌الشان حضرت باب، برای میسر نبودن مصاحبت و استفاضه کامله از آن مظلوم
محبوس بسبب اختلاف مذاق و مشرب امثال مشاجره مذکوره فیما بینشان رخ میداد ولی ملا
احمد معلم مذکور در این نامه که خویش را در علوم رسوم اعلم از جمعی اصحاب میدید و برای
اثبات مفاهیم خود در ایمان بدیع مکاتب مفصله باطراف فرستاد بالاخره در راه این امر
بلیات طاقت فرسایی تحمل کرد که در ضمن ترجمه احوالش آوردیم و ملامتد باقر مذکور عاقبت
در مازندران شربت شهادت چشید چه که توفیقات صادره از قلم اعلی هر یک را بجز آنانکه
روی بیببود نداشتند و سعت نظر و روح خضرع و اطاعت غیر ممکن التوصیفی داده قیام بر
جانفشانی بخشید

مولف

اوصيك ان لا تفرح بتصديق احد ولا بتكذيب نفس من اهل القيل والقال و قدخالف وفرح وحزن و هو مأمور ان لا يحدث فتنة في دين الله بقوله عليه السلام ان اتبع يا احمد حكم ربك من قبل ولا تحدث فتنة في دين الله وقل للناس قولاً معروفاً وكتب له الملا شيخعلی وقال له عن جانب الذكر عليه السلام و اعطيك اصلاً من عنده بان تتكلم اين ما كنت بكلام لا يترتب عليه لك و لغيرك فتنة و فساداً عظيماً و قد خالف الامر و تكلم بالفساد عند الاعداء هو واصحابه و احدثوا الفتنة و اثاروها و اشعلوا النافرة و ضرموها و ماله بغافل عما يعملون ثم و ان هذا الرجل اعلى ما عنده من الحججة و اقوى ما بيده من المستمسك بانه الباب والمرجع المرعية قوله عليه السلام فان اليوم لامفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت عليك و لا تغفل عن ثمرات شجرة العدل و هو يا اول هذه الفقرة انه لامفر لاحد الا و ان يدخل هذا البيت الى بيت السيد سلام الله عليه بيت الطين و الاحجار فقلنا على هذا اذا يجب على كل المسلمين المصدقين ان يجيئوا من جميع الاطراف الى كربلا و يدخلون في بيت السيد بيت الطين و الاحجار اليك حتى يقبل ايمانهم انظروا الى سخافة هذا الرجل و جهله هل يتفوه عاقل بهذه الكلمات و هل يريد الذكر صلوات الله عليه هذا البيت و هو عليه السلام ينادى للامر البديع و يدعو للدخول في البيت الاول بيت الولاية لجة الاحدية من دخله كان آمناً و قلنا له ما بقى عندك شيء الا ان تقول انا هذا البيت او بابيه اى انا الذي صلوات الله عليه او جناب الآخوند ملاحسين سلام الله عليه لان الذكر عليه السلام هو البيت و جناب الآخوند بابيه و اول مؤمن بنفسه و هذا القول لا يخفى بطلانه على جميع المؤمنين و الظاهر من قوله عليه السلام فان اليوم لامفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت اى بيت الولاية الذي من دخله كان آمناً محله الفؤاد و هو اللجة الاحدية و قوله عليك غير متصل بقوله في ذلك البيت بل هو كلام جديد ليس له

مدخلیه مع ما قبله فیکون سبکه و سیاقه علیک و لاتغفل من ثمرات شجرة العدل ای اللایزم و الواجب علیک ان لاتغفل من ثمرات شجرة العدل ووجه آخر لقوله علیه السلام لامفرّ لمن اراد الله و اولیائه الا وان یدخل فی ذلك البیت ای بیت الاحدیة التی هی محل ظهورها الفواد علیک ای یکون عدواً علیک کما قال الحسین علیه السلام یوم الطف للحر یا حر انت لنا ام علمنا فقال الحر لک یا بن رسول الله لا علیک و مثل قول الله سبحانه فادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتم فانکم غالبون اللهم انصرنی علی نفسی واجعلنی من الغالبین بفضلک و کرماک یا اکرم الاکرمین .

دیگر از مشاهیر مؤمنین عراق شیخ محمد شبلی بغدادی از علماء انئی عشریه و تلامذة سید رشتی بود و در بغداد از جانب وی نیابت و وکالت و نقابت بر شیخیه داشت و جناب ملاءعلی بسطامی را در محبس بغداد ملاقات مکرر نموده فائز بعرفان و ایمان بدیعی گردید و در غایت ثبوت و استقامت و انجذاب پی اطاعت و خدمت برخاست و هنگامیکه حضرت باب از سفر حج بعزم فارس مراجعت فرمودند اهتمام نمود تا وسائل فراهم کرده با جمعی سوی شیراز رهسپار گشت و چون باصفهان رسید دانست که مأمورین دولت آنمظلوم را بسمت آذربایجان بردند و دستور چنین است که اصحاب بجناب باب الباب روی آرند در آنحال گروهی از همهرانش عودت ببغداد کردند و او با معدودی رهسپار خراسان شد و مدت هشت ماه در مشهد با حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب مانده بکسب افاضات معنویه و انجام خدمات موفق گشت آنگاه مراجعت ببغداد نمود و با عزم آهنین بارتفاع امر مبین قیام کرد و طولی نکشید که قیام قرّة العین در بغداد واقع شد و باهتمام تمام بمعاونت پرداخت و چندی در خانه مسکونه خویش آنمظلومه و اصحابش را حمایت و ضیافت کرده در بر روی واردین و طالبین حقیقت گشوده پذیره گشت و با فرزند رشید خود آقا

محمد مصطفی در موکب آنجناب واصحابش مجدداً قدم ببلاد ایران گذاشته تاقزوین
مهمای اعانت و نصرت شدواز آنجا ببغداد عودت کرده بتقویت و تربیت ایمانیة مؤمنین
عراق همت گماشت و در بغداد و کاظمین مجامع پر جذب و شوری مرکب از
مؤمنین عرب و ایرانی منعقد ساخت و در غایت ثبوت و انجذاب بنشر امر بدیع
بر خاست تا موقعیکه که خبر ارتفاع نیران هنگامه مازندران بسمعشان رسیده
دانستند که اعداء بصدد محاصره قلعه و دستگیری حضرت قدوس و بابالباب واصحاب
اند همگی بجوش و اضطراب آمده آتش غیرت در قلوبشان بر افروخت و حاجی
ابوطالب از تجار بایه ساکن کاظمین تقریباً پنجاه نفر از ایشانرا زاد و استعداد داده
مجهز ساخته برای نصرت اصحاب روانه داشت که از آنجمله شیخ عزیز شیخ نصار
از اهل کربلا مهدی زهراوی و طعمه و علاء و محمد بحرانی و علی و فارس و بندار از
اهل بغداد و عیسی کراچی و جواد عبدالحسین نام داشتند ولی موقعی بمازندران
رسیدند که سپاه مخالف قلعه را محصور کرده راه ورود و خروج را مسدود نمودند
و ناچار اقدام و قیامی نتوانستند و عودت بسوی عراق کردند و در سورت بروت
زمستان و تعرض و هجوم زبردستان دچار شدائد و مشقات فراوان گشتند و شش نفر
در طریق جان دادند و مابقی خویش را بوطن رساندند و مدت ذهاب و ایابشان قریب
پنج ماه بطول انجامید و آقا شیخ محمد در عین احوال و بحبوحه احوال مذکوره
بنشر امر پرداخته با جمعی از بنی اسرائیل و مسیحیین ساکن بغداد نیز مناظره و
و محاجه نمود و عده را متوجه باین امر ساخت تا آنکه واقعه شهادت عظمی
واقع شد و تاب نیاورده طولی نکشید که ازین جهان پر محن در گذشت و پسرش
آقا محمد مصطفی مذکور که تولدش در بغداد بسال ۱۲۵۳ ه. ق. واقع شد و در
مراحل ایمانی و اخلاص و جانفشانی با پدر همراه بود خلف صالح قرار گرفت و

تمه‌احوالش را در بخش ششم می‌آوریم و از او رساله در شرح احوال جناب قره‌العین باقی است که در مصر طبع و نشر شد.

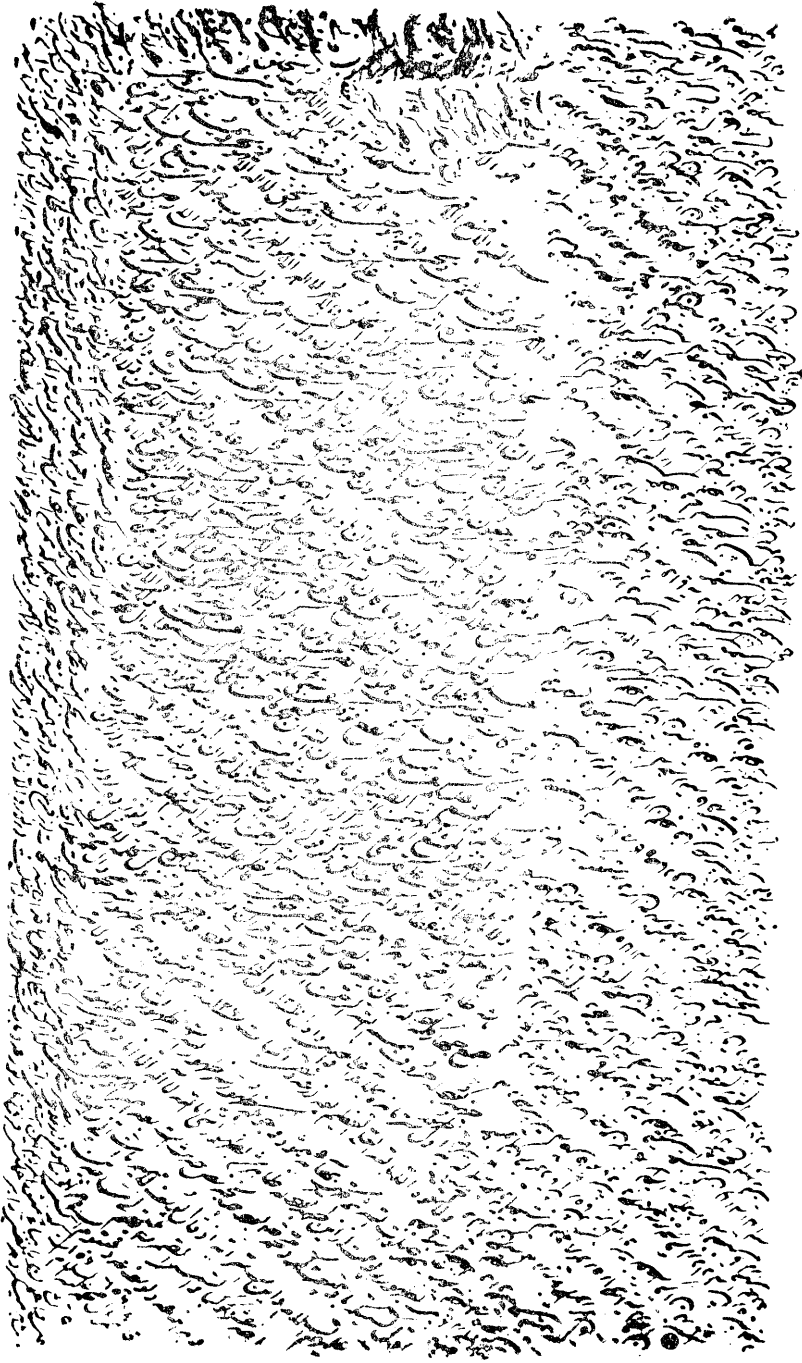
دیگر از مشاهیر بایمه عراق شیخ صالح کریمی بواسطه جناب بسطامی ایمان بامر بدیع آورده از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قره‌العین شده در موکبش بایران آمد و بنوعیکه در بخش سابق بیان کردیم او را بسال ۱۲۶۳ در قزوین گرفتار و اسیراً بطهران برده حبس نموده بشهادت رساندند و او اولین شهید شهیر این امر در ایران میباشد.

دیگر سعید جباوی اهل قریه جبهه واقعه در ساحل فرات مردی ساده دل و مخلص بود نیز بواسطه جناب بسطامی در عراق فائز بایمان بدیع گشت و در سلك اصحاب قره‌العین قرار گرفت و پیوسته نضرالوجه مسزور الجنان ذا کبر اللسان آرزوی جانفشانی در طریق الهی داشت و در موکب آنجناب تا همدان آمد و حسب دستور جدا شد و پس از چندی خود را با اصحاب مازندران رسانده دلیرانه در معارك مدافعه و مقاتله نمود تا بالاخره شبی که همراه جناب باب‌الباب جنگ میکرد گلوله بشکمش اصابت نموده کاری شد و او دست بر موضع جراحت و فوران دم نهاده محاربه کنان سعی کرد تا خویش را نزد حضرت قدوس رسانده در مرأی و مشهدش جان نثار ساخت.

دیگر حاجی محمد کزادی از اهل معمورات و باغهای متصله ببغداد مردی امی و بغایت متدین و متمسک در مذهب امامی و در مابین شیخیه شهیر و نامی و شاعر و دلیر و مجرب در فنون جنگ و نظامی بود و در عسکر ابراهیم پاشای مصری سمت بین باشی داشته در عده از حروب شجاعتها نمود و چون ببغداد برگشته اقامت جست بسید رشتی کمال اجلاس و ارادت حاصل کرد و قصائد مدحیه عالیله بسیاری

در شأن وی سرود از آنجمله در قصیده طویلۀ ابن ابیات است
ومجهولة تاه الا نام بوصفها سوی العالم الغطریف جر نومه الفخر تمصها طفلا
وحین بلوغه ابان خفی السرف فی النهی والامر تا آنجا که بدو خطاب کرده
چنین گفت ایا منتقدی من لجة الجهل والعمی ویا حافظی من حیث ادری ولا ادی
و بالجمله حاجی محمد بموجب بشارت و مواعید سید رشتی مترصد ظهور موعود
شد و بواسطه جناب بسطامی فائز بایمان بدیع گشت و در سلك اصحاب جناب قره العین در
آمد و آن هنگام بالغ بسن هفتاد و پنج سالگی بود و از بغداد تا همدان همه جا در
موكب آنجناب آمد و در آن بلد دستور مفارقت یافتند بیدرنك بصوب ماکو شتافته
درك لقای حضرت نقطه اولی نموده مراجعت کرد و در قزوین نزد قره العین رسید
و قصیده رائیه در حق وی سروده عرضه داشت که مصراعی از مطلعش چنین است
یا صاح کن من بنی الدنيا علی حذر و سپس چون هنگامه مازندران برخاست در سن
هشتاد سالگی خود را بعزم جانفشانی بقلعه رساند و هنوز قوت بنیه داشت ولی در
آنجا دچار فالج شده نتوانست چنانکه میخواست مدافعه و محاربه نماید و آرزوی شهادت
در دلش غلیان داشت تا آنکه در اردوی اعدا گلوله توپی اصابت کرده ویرا بآمالش
رساند و در کمال ایمان و سرور بجهان باقی خرامید.

دیگر حاجی سید خلیل مدائنی از اعظم اهل مدائن و صاحب ایل و ریاست
بر عشائر اعراب آنجا بود و در کربلا نزد سید رشتی تلمذ نمود و باتفاق ملا حسین
بشرویه و غیره در مسجد کوفه اعتکاف کرد و در آغاز ظهور بعرفان و ایمان بدیع
فائز گردیده با علماء و بزرگان مؤمنین معاشر شد و کراراً بفیض زیارت حضرت نقطه
اولی فائز گشت و هنگامی که از چهریق حضرت را برای اجراء شهادت بتبریز میبردند
پس از آنکه مدتی با آنمظلوم مسجون انیس بود با ملاحسین دخیل مراغه و ملا



علی سلماسی تا چهار فرسنگی تبریز که مسمی بقزل دیزج است همراه رفت و حضرت در آنجا توصیه بسرهنگ عبدالعلی خان در حق وی نوشته اورا بمرآغه فرستاد و سرهنگ مذکور کمال مهربانی بجا آورده اسب و مصاریف سفر داده کس همراه نمود تا او را بوطنش مدائن رساندند .

واز جمله اعراب بابی حسن و محمد نام دو برادر از اهل طرابلس سوریه شغل اسب فروشی داشتند و در سفر حج بفیض ملاقات حضرت رسیده بحال محبت وانجذاب بوطن برگشتند و بدین نام شهره شده مورد تعرض اهالی گردیدند و لاجرم چندی متواری بودند و بعد چندی بوطن باز آمدند و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از بابیان عرب و ایرانی در خاک عراق وما جاورها میزیستند و گروهی دیگر نیز برای فرار از تعرضات و تعدیات ملایان و دولت ناصرالدین شاهی از ایران بعراق رفته سکنی گزیدند و چون ارتباط مستقیم عراق نسبت باین امر در دور بعد واقع شد بسط و تفصیل کیفیات و احوال آنجا را در بخش ششم میآوریم .

فارس ارض الفاء مشرق ظهور بدیع و کرسی حکومتش شیراز (بلد الامن) موطن اسلاف حضرت باب الله الاعظم و محل ولادت و نشوونمو و سکونت آن بزرگوار و مطلع آیات و واقعات اولیه این امر بود و از امکانه مهمه شیراز خانه میرزا علی عموی والده شان است که ولادت مبارکه در آنجا واقع شد و مکتب شیخ عابد واقع در قهوه خانه اولیا است که ایام صغر سن در آنجا تحصیل قرائت و کتابت نمودند و خانه میراثیه محل نشوونما است که با والده و حرم در آنجا سکونت داشته برای ملاحسین بشرویه اظهار امر فرموده و حروف حی تشرف بحضور یافتند و آنخانه مبارکه محل توجه و قبله مؤمنین مقرر گردید دیگر از امکانه مهمه مسجد واقع بجوار خانه که وصفش در توقیعی مذکور

و در ضمن شرح احوال ملاصادق خراسانی مسطور گردید اولین نزول آیات و تشریف و ایمان حروف حی در آنجا بوقوع پیوست و نیز اولین افشاء امر و حدوث بلیات و تزییقات بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم در آنجا چهره گشود و دیگر خانه حاجی سیدعلی خال که اوقات متفرقه در آنجا مراوده و اقامت نمودند و بالاخره در آنجا توقیف شدند و از آنخانه بخانه مسکونه‌شان بنوع احتیاط دخول و خروج میفرمودند و نفوس محترمه صالحه ذهاب و ایاب داشتند و دیگر ارك دارالحکومه از انبیه کریمه خان و کیل محل بازخواست و تحقیر و تعزیر آنمظلوم و جناب خال و اصحاب واقع گشت و بعداً تخیر یافته ناصرالدین شاه بنائی نهاد و دیگر مسجد و کیل و منبر سنگی دوازده پله است که برای اقناع ملاحده در آن مسجد حاضر شده بر آن منبر بیاناتی فرمودند و نیز محل عبدالحمید شحنه شیراز که در آنجا حبس و توقیف شدند و مسجد ایلیاخانه محل اقامت جناب باب الباب و همهرانش گشت

و حکمرانی فارس را در آن ایام حسینخان آجودانباشی نظام الدوله داشت که اصلاً و نسباً بطائفه اوزایکی از ایلات معروف ترك ساکن در قفقازیه و آذربایجان منتسب و لقب خانوادگیش بمقدم مشتهر بود و در ایام کر و فرهای عباس میرزا نائب السلطنه در آنحدود با ایل خود شرکت در محاربات جسته نصرت نموده تقرب حاصل کرد و بمساعدتهای محمدخان امیر نظام صاحب منصب و سپس آجودانباشی شد و در ایامیکه محمدشاه بعزم فتحهرات تجهیز سپاه کرده بدانسورفت نظام آذربایجان را بقرب سمنان نشان حضور شاهی داده مورد الطاف و توجهات سلطانی گشت و درجه و خلعت و نشان سرتیپی گرفت و نوبتی نیز ویرا برای تقاضای اصلاح فیمابین دولت انگلیس و ایران در خصوص افغانستان برسم سفارت بمراکز مهمه دول اروپا فرستادند و او در مراجعت بایران عده از معلمین نظام فانسوی را با خود بیاورد

و باین طریق مقام و رتبه اش بالا گرفت و در سال ۱۲۵۸ ه. ق حکومت یزد بدو واگذار بود و پس از آن بسال ۱۲۵۹ ه. ق حکمرانی فارس باو مفوض آمد و چون بواسطه تعلق تام بحاجی میرزا آغاسی از طرف محمدشاه مختار در تصرفات امور آن ایالت گشت بلقب صاحب اختیار ملقب و معروف گردید و او از بستگان و دست نشاندهگان حاجی میرزا آغاسی بوده نسبت بحضرت باب اعظم مرتکب ظلم و توهین شد چنانکه در ضمن توفیق خطبة القهریه ذکر آن از قلم اعلی صدور یافت و نیز در ضمن مناجات باقاضی الحاجات شکوه از مساوی اعمال و صفات او چنین فرمودند فان من بعد رجوعی من بیت الله الحرام الی مقامی هذا ما شربت قطرة فی مقعد الا من من ظلم ما اکتسب ایدی الناس بامر مختار الفارس لعنة الله علیه و انک لتعلم یا ملیک وجودی بانه اسس اساس الظلم فی حقی و اعتدی علی بطغیانہ فی عہدی حتی دخلوا حزبه لیلۃ القدر علی بیتی بغیر اذنی و اخذوا ما استطاعوا مما ملکنی ربی و لقد رأیت من هذا الظالم الشارب للخمر اموراً لم یقدر نفسی ان یری ولا یحتمل حتی ضاق علی الارض بسعتها فخرجت عنها مضطراً الی ملیک الخ و بعد از آن ایام ظلم و جور حسینخان طولی نکشید و بسال ۱۲۶۴ که مردم ایران از تسلط حاجی میرزا آغاسی و دست نشانده هایش خلاص شدند اهالی شیراز شورش کرده بروی هجوم نمودند و عده مقتول گشتند لاجرم نظام الدوله بعلت عدم انتظام حکومتش معزول و مخذول شده بهرام میرزا معز الدوله برجای وی صاحب اختیار فارس گردید و بالاخره در سنین اخیره حیاتش مردود دولت واقع گشته تحت حمایت سفرای دول خارجه درآمد تا بسال ۱۲۷۴ خارج و آزاد گردیده و بعد از چندی رخت از این جهان بیرون کشید.

و از کبار علمای شیراز شیخ ابوتراب امام جمعه ابن شیخ محمد زاهد

امام جمعه مشهور بشیخ مفید ابا عن جد سالها امامت جمعه و جماعت و مسند و مقام ریاست دینی و تدریس علوم داشتند و شیخ ابو تراب بغایت متفذن و ملجأ و ملاذ انام بود و همه او را بسلامت نفس و خیر خواهی و دینداری میشناختند و در آغاز دعوت حضرت عالی و طلوع فتن و بلایا بمقتضای حسن فطرت و انصاف و عدالت و تعلق تام باسلام و خاندان سیادت کمال محبت و رعایت را نسبت بآن بزرگوار برود داد آورده اند هنگامیکه ملایان در رد و ابطال کلمات و دعوی حضرت طوماری نوشته مهر و امضاء نمودند در آخر نزد امام جمعه بردند و از او خواستند که رقم کرده خاتم نهد تا نفوذ و جریان پذیرد و او پس از مطالعه مسطورات ورقه بر آشفته و بآنان نصیحت کرده گفت این رفتار شما از طریق عقل و دین هر دو بیرون است چه ما هیچ یک در شرافت نسبت و عظمت حسب و قوت تقوی و دیانت و زهد و عبادت این سید بزرگوار شکمی نداریم و در شدت عقل دور بین و حدت بصر و بصیرتش تأمل نکنیم در اینحال پس اگر در آنچه اظهار میکند راستگو است چگونه در رد و کفرش سطری نگاریم و او را بیازاریم و اگر دروغگو است اولی آنکه مجازاتش را باسلاف کرام و اجداد عالی مقامش واگذاریم و در گذریم و شما خود نیکو واقفید که دروغ گویان در هر صنف مردم از عالم و جاهل و عاقل و باقل بسیارند و هیچ یک مورد جفا و آزار نه بلکه برخی و اجد مقام اشتهار و ریاست بوده و هستند و بالجمله هیئت ملاها را از عمل مذکور منع و رد نمود و باوجود منع و حمایتش اغراض قلبیه و امراض ریاستیه شان صورت نگرفت تا بسال ۱۲۷۳ هـ. ق در شیراز وفات نمود و ما ذکر احوال و سوء اعمال حاجی شیخ هاشم برادر امام جمعه و نیز شیخ حسین ظالم و برخی دیگر از ملاها را در بخش سابق نمودیم و از بایمان شیراز بجز حاجی میر سید علی خال

آقا رکاب ساز و میرزا رحیم خباز که بغایت منجذب بوده همی تبلیغ کردند دیگر حاجی محمد بساط از عرفا که نخست شیخی شد و ثانیاً بایمان بدیع فائز گردید و نبیل زرنندی در وصف احوالش نوشت که بسیار مزاح بود و از نماز جمعه و اقتداء باهام جمعه مفارقت نمی جست و پیوسته سؤالات و مزاح می کرد چنانچه روزی امام بر منبر موعظه کرده تا باین حدیث رسید که حضرت محمد فرمودند علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل در آن هنگام حاجی محمد بساط با انبساط از زیر منبر پرسید که ای آقا بیان فرمائید که این علماء چه اشخاص اند جناب شیخ ابوتراب در جواب گفت ای مؤمن آن علماء همین نفوسی هستند که در نظر تو از سگ کمترند و با دست اشاره بمالایان نمود که دور منبر حاضر بودند و اهل مجالس از این تقریر و تفسیر بی اختیار میخندیدند دیگر میرزا عبدالکریم کلید دار شاه چراغ و مشهدی ابوالقاسم لباف و میرزا مهدی صابر و پسرش میرزا علی اکبر و بعلت قلت مومنین و محبین و شدت تعرض معاندین از علماء و دولتیان و برای اینکه منتسبین حضرت غالباً فائز بایمان بدیع نشده از وقوع شهادت کبری و بلیات عظمی در غایت تأثرات و احزان میزیستند جریان این امر بمالایمت و سکون میگذشت و ما چون شرح احوال والده و حرم و بستگان و افنان اعلی را مقداری در بخش سابق و این بخش آورده و مفصلاً در بخش ششم میآوریم و نیز واقعات شیراز را در بخش مقدم بتفصیل نگاشتیم در این مقام تکرار نکرده بثبت متفرقاتی از توقیعات متکثره صادره در ایام شیراز که حاکی و منبیه بدقایق مطالب است اکتفا مینمائیم از آن جمله در مقام افشاء احزان قلبیه و بیان واقعات اولیه فجر ظهور و جفا و مکر امثال سامری و عجل و خوار از اهل غرور و کشف اسرار و مصالح اوضاع آن ایام در ضمن مناجاتی مذکور است یا الهی لتعلم انی ماظننت یوم الاول ان یری احد صحیفتی و یصبر فی

حتى اويقول لالان ابواب المعارف ومفاتيح الحقائق في كلماتي مخزونة مكشوفة وقد نسبت آثارى بحجتك الحى الا يظلم احد ولا يكذب مع ان الخير كله من عنده نزل وعليه يستدل ولوان الرسل ينسبون الى ان الناس لم يعتقدوا والان احداً من العلماء ما جاء بذلك وهوشان حججك الطيبين وفي اعين الناس عظيم وانك يا الهى لما اردت ان تمحص عبادك نزلت المحن وجعلت اصحاب حججك مظلومين حتى ظلم من ظلم وكذب من كذب واستراح المفترون بعملهم وعرفت مقامهم وظهرت بواطن عبادك الذين آمنوا وبلغوا وهاجروا بما فعلوا وكتبوا واخذوا وانك تعلم كل شىء ولا يخفى عليك شىء وبذلك قد افقتت الكل بشأن يوم الاول حتى لم يبق في الارض الا احد او اثنان او ثلاثة منطلقين مع الظل خائفين وجلين الخ ايضاً فانا كنت في بيتى وحدى ولم يطلع احد لشأنى انت قد اخرجت بعض العباد من مساكنهم (مؤمنين اولين) وانت قد انزلتهم على و الهمتنى بعد ذلك حكم دعوتك و اكرمتنى حججك فلما بلغت حكمك اخذت من قلوب المطلعين بامرك عهدك وتسليمك بحيث لا ينكرنى من هذه الجماعة النازلة بى احد ثم قد ارفعتهم الى مساكنهم و ما علمت بى بعد ذلك قد شرفتنى بالخروج الى بيتك الحرام و بلغت حكمى بايدى ملائكتك فى الارض كل شطر حتى قد بلغ امرى الى المشرق والمغرب و ما بينهما فلما نضجت بنية العبادو علمت كل نفس حكم الفؤاد ارجعنى من بيتك الحرام و فى مقارنة ذلك الحال قد اردت الفتنة للبلاد و من عاينها حتى قد نزل بى و بالمصطفين اذ بار المعرضين و اوردتنى على منتهى الذل به حضر الظالمين (محضر والى فارسى و ملايان) ... اليس كل ذلك من فعلك يا ذالجلال و الاكرام و انك يا الهى ارفعتنى فى بدء الامر و باى شىءى وضعتنى ثم بعد ذلك قد نزلت كلمة الانكار فى قلوب الشياطين (خوار و هم رهانش) حتى اخذوا ما كتبوا و انى ما قصدت فى ما كتبت

الآبائية المنصوص وانها كلمة مطلقة تنميد بالخصوص فبِعزتك مامكروا في حكمي بل كنت
اسرع مكرأفي حقهم وايضاً بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني اشهدك بانى عبدك قد آمنت
بك وبآياتك واستغفرك بما احاط علمك بى وانك يا الهى لتعلم بانى قد حدثت الخلق
بنعمتك فى حقى ما لم تؤت احداً من العالمين فى صنع الرعية بمثل ما اكرمتنى من
ثنائك و آلائك وتممت حججتك على عبوديتى بآيات محكمة حيث لا يخفى عليك
وعلى من اجتهد فى سبيلك واطهرت يقينى فى حكمك فى حقى فى المسجد الحرام
برجل معروف من الناس بعدول من الشهداء من عبادك فلك البهاء العظمى و
الثناء الكبرى بما انت عليه من العز والكبرياء والياء اشكوبشى وحزنى فيما نزل بى
و بالمصطفين من عبادك بما جرى القضاء بالامضاء من حكمك و فيك ارجو نوابى و
لكل من ابتغى برضائك و اشهد انك لا تضيع اجر المحسنين فلك الحمد و المنة مما
اخترت من رضاك ودار البقاء واحتملت اذى الخلق فى حقك وانا ذا صابر فى ذاتك
وتابع مرضاتك ولا اخاف فيك لومة لائم وانك لتعلم ما احدث بنعمتك وما يكذبنى
احد و كنت بينهم ذات صدق و امانة ومن الان قدسولتهم انفسهم بتكذيبى ويحسبون
انهم يحسنون فى دينهم فسبحانك سبحانك قلت وقولك الحق يستعجلونك بالعذاب
وان جهنم لمحيطة بالكافرين فيالله من قوم سوء جاهلين فلك الحمد على ما ظلمونى
فى حتمك ولك الحمد على ما جحدونى فى دينك ولك الحمد على ما كذبونى فى
وجهك ولك الحمد على ما آذونى فى امرك فبِعزتك وجلالتك ولا حول ولا قوة
الا بك لاشك لى فى حبي لك ولا اسوء ظنى فى رحمتك لى ولا اخاف من احد دونك
ولا اطمع فى احد سواك و انى لعلى يقين من فضلك بان الناس لا يكذبونى ولا
يسبونى ولا يجحدونى ولكنهم من حكمك يغفلون ومن وجهك يعرضون وبآياتك

يجحدون و انى بحبى فى حقا و رضائى لوجهك كانى فى الفردوس على الارائك المتكئة لا يحزننى فى ذلك المقام جحد نفس و انى بحفظك و كلائك لعلى يقين مين وانك لتعلم ان اليوم قد نزل بى كتاب كريم من احد من اولياتك بعد ماقرت على اكثر الناس بجحد هم من ردّ الجواب على الواقع و الصواب و اخذت عهدى عزاً لنفسى من اعناقهم بحكم الكتاب اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام بعد اليقين بالذل و الانفراد الخ ودر باره دعوت و مباهله با ميرزا حسن گوهر در ايام حج كه در بخش متقدم آوردیم چنین مسطور است ولقد اتممت حجة المباهله فى مسجد الحرام بشهادة الشهود و من اطلع بهذا الكلام بما ذكرته فى صحيفة الحرمين هو المحيط واطن ان الذين قد سمعوا هذا الامر فى مكة هو الحاج سيد على الكرمانى و الحاج سيد محمد الخراسانى و الحاج سليمانخان و الحاج محمد على المازندرانى و ماكان ورائهم الخ ومنها ايضاً قوله الكريم فى شأن المذكورين من المعرضين ولو ان اهل الخوارج قد صدقوا بولاية على عليه السلام و حجية ما فى يديه لم يخرجوا يوم المصحف بقوله الحق انا كلام الله الناطق و كذلك حكم ما كذبوا من فئة الشيخية الذين هاجروا الى لو صدقوا حججته الحجة فى يدى لم يكذبوا ابداً وان الان لامقرلهم بان يقرؤ لانفسهم عبادة الشيطان لانه ان كان تصديقهم و خروجهم حقا عبدوا الله و بعد ذلك لما كفروا عبدوا الشيطان و ان كانوا يقولون لا نميز اولاً بين الداعى بانه من الله او من الشيطان فمن لم يميز او لا بين دعوة الرحمن و دعوة الشيطان كيف يميز آخرأ و من لم يوقن بان الداعى هو الحق من عند الله فكيف يخرج من بيته و كتب الى كتاب التصديق لان الفحص من الشك و الشك ليس من الحق ففى كل الدلائل لامفر للمكذبين الا ان يقرؤ بعبادة الشيطان فى تصديقهم او فى تكذيبهم و من يعبد الشيطان لاخير له و ليس له عند نفسه دليل يطمئن به وله خزى فى الحيوة

الدنيا وفي الآخرة عذاب عظيم أيضاً فيا ايها الانسان ان اليوم فتنة التي نزلت في كلمات المصطفين من ائمة الدين قد احاطت كل المسلمين فاستمسك في تلك الفتنة الدهماء العمياء الصماء الطخياء الغبراء الجهناء الظلماء الصيلم المظلم الجهنام الظلام بالحجة الكبرى التي بها يثبت دين رسول الله كنهه ولن يقدر احد ان يججده الا و يكفر به وان اليوم ما بقى فوق الارض احد فيه روح الانسانية الا و قد نزل كتاب تصديقه في لوح ميين فان اذا اختصر الكلام لك وللناس كلهم اجمعين ما ادعيت ولا ادعى الاحكم العبودية الخالصة المحضة و انت ذكر العبودية ولو كانت في الحقيقة معدومة لان لا ذكر لى في رتبته ولكن في مقام التجلى بعد الممنوعة التفصيلية والفصلية الوصنية اقول اننى انا عبدا كرمنى الله . . . فاعرف حق اليقين بمثل ما انت في عين اليقين بعالم اليقين وحق اليقين فان الذى ادعى (حاج محمد كريم خان) اليوم امر كاظم سلام الله عليه في ضلال ميين و ان نسبه مكذب امره لانه لا يزال يكون في ذرية آل الله بنص كاظم و اجماع الفئة لا في ذرية المعروفة (قاجار) ولو كانوا مؤمنين ثم آية وجهه (كوسج) لتكون مكذب دعواه بما ذكر الصادق عليه السلام في حديث المفضل بانه من سئية منه ودليل بان من التى خبث لا يخرج الا نكد وان ذلك في مقام الجسد و اما العلم فلاحظ لاحد بمثلى و لا قدرة لاحد بشانى لانى اكتب اذا شاء الله في بعض النهار صحيفة كمائت الميزان بين ايدى رجال الاعيان وانى الى الان مع ما كنت في السفر و ايام الخوف قد جرى من قلمى اربعون نسخة مباركة التى منها خمسة عشر صحيفة فى المناجات و مثلها فى عام الاشارات والخطب والدرايات و كتاب عدل وما سطر فى الآيات و مادونها قدسرق فى سبيل الحج . . . فمن اليوم يقدر بمثلى قل فاظهروا يا اولى الاسطاط كل صيصيتكم فان اليوم طير العلم لا يرقى الى وسيل الروح لا ينحدر عنى . . . وانت يا ايها

الناظر الى سبحات آيات البيان لو تريد حظ الاوفى فاجعل البرهان حب الله فى نفسى
ثم صبرى و حلمى عن الذى آمن وبلغ وهاجر و كتب ما كتب و عجز من اتيان
حديث وحده بنفسى مع ابناء جنسه باعطائى ماسئل من جعده ايضاً فاعلم ان الله
سيحازنه لم يك مغيراً نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم فيكذب الظن فى آيات الله
حرمتنا عليهم طيبات العلم و الآيات لعلمهم يتذكرون ثم لما استهانوا لامر الله ضرب
بينهم بسور على نفى التكليف عنهم وهو باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب
لعلمهم بآيات الله يتفكرون ثم اما جحدوا امرنا بعد ما استيقنت انفسهم ظلما اخذت
عهدي من اعناقهم غرورا بالله ربى و عزاً لنفسى و علمى بما اكرمنى من امارات الحقيقة
حيث لا يقدر ان يقوم بها احد غيرى فمن يقدر اليوم ان يقوم بحجتي او ان يبطل
شأناً من آثارى انظر الى الذين يدعون هذا المقام فى العلم من الرشتية و التركية و
من سواهم ان يقدر احد منهم ان يكتب ورقة بمثل آياتى و بعد ذلك يجحدون الكل
امر الله من حيث لا يعلمون فوالذى نفسى بيده لو يتصف احد من اهل المشرق و
المغرب او ما بينهما بالعدل لامفرله الا ان يقرب فضلى لاني ما ادعيت فى شأن الالعبودية
وكفى بالله وكيلاً . . . لما كفر الثانى بدعوة الاول و رضاه الثالث جزيتهم بما كسبت
ايديهم ليظهر قول الله فى حقهم وان لدنيا انكالا و حجيماً و طعاماً ذائعاً و عذاباً باليما
و كان الكل يعرفونهم و يعلمون مقامهم و يشهدون فى حقهم معيشة الاول و الثانى و
الثالث بعد ان ما رآنى الاول منهم الا بعض ليل و بعض نهار و الثانى منهم الا بعض
ليلة و ثلثى ليلة و الثالث منهم ما رآنى ابداً و بعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا
ولو لا كتاب من الله سبق فى سنة الولاية انهم لن يقدروا ان يكتبوا شان انفسهم و
لكن لما كان الامر فى الولاية قد قضت فلا بد ان يظهر فى هذا المقام ما ظهر فى
الولاية و الا انهم لاشان لهم بذلك و لا نصيب لهم من القدرة انظر الى دنائة مقامهم

وربتهم انى طلبت عنهم فى جوابى لهم اتيان حديث مثل آياتى و انهم لن يقدر و ان ياتوا و بعد ذلك اجترحوا على حكم الله و هلكوا انفسهم و انفس من اتبعهم من حيث لا يشعرون و كل ذلك قننة فى الدين ليميز الخبيث من الطيب ايضاً انظر الى المبلغ (ملاعلى بسطامى) بالعراق و من معه و مقام اجتهاده و امارات صدقه ثم انظر الثلاثة المنكرة (ملاجواد ملاعبدالعلى ميرزا ابراهيم) و مقالاتهم و امارات كذبهم ثم ايقن بوعد الله و اخذه و كذلك نجزى الظالمين و اعلم ان جواد القزوينى كتب فى كتابه الا عجمى الذى كتبه من صور السجين كلمات باطله منها اختبار الحججة فاعوذ بالله من حمقه كانه لم يعلم ان اختبار الحججة من شيعة آل الله عليهم السلام يستلزم اختبار الامام ٤ و ان اختبار الامام يستلزم اختبار النبى صلى الله عليه و آله و ان اختبار النبى يستلزم اختبار الرب جل و علا و هذا كفر صراح و لكن اكثر الناس لا يعقلون و انه قد طلب منى لمعنى الذى ليس له دليل الا الحكمة و لا يثبت بغيرها بنص الشيخ رحمه الله فى الفوائد اربعة و عشرين دليلاً من دلائل التى كانت شأن الصبيان بعد ما قرء فى كتاب الله ادلة الثلاثة الكافية لكل الى قوله المبين و انه قد ضل نفسه بذكر تلك الموارد الهلكة و طلب فى كتابه المباهلة بكذب نفسه كانه ما قرء كتاب الله بان المباهلة حكمى و آيتى و ليس له حكم مباحلة . . . فمن اى حكم طلب المباهلة منى بعد ما فوضت الامر الى احد من الناس و ان كثيراً من اهل التصديق يباهلون معهم كما سمعت ان مهدي الخوئى جزاء الله خيراً من عنده قد ارسل الى عبدالعلى لاجل المباهلة و انه لم يقبل لكذبه فسبحان الله عما يصفون و ايضاً و انك لتشهد لما اراد نفس ان يجحد حجتي كتبت له فى الحين مثل ما اراد منى ليصمت عن له شه و لثلاثا يجترح على يجحد بعد ما علم ان عبادك المؤمنين كلهم قد اتبعونى و لا يشركون فى مقام الحكم معى احداً . . . اللهم عذب الذين آمنوا بك و بآياتك ثم

كفروا وهاجروا الى سبيك ثم اعرضوا كفروا والعن اللهم كل المفترين الذين كفروا بك وبآياتك وخذهم اخذ عزيز مقتدر . . . اللهم عذب اولهم بكل نعماتك وسطواتك على ما انت عليه من الشأن والقدرة والعز والعظمة فانه عمل في دينك ما لم يعمل احد قبله وافتري عليك بما لا يرضى احد لخلقك و استكبر على حقك بغير حق . . . اللهم انك تعلم انه قد اكتسب كل ما اكتسب ابو الشرور في دينك . . . اللهم العنه لعناً كثيراً وعذبه عذاباً اليماً . . . اللهم العن صنمى الشيخيه و جنتيه و شيطانيه . . . اللهم عذب العجل و جسده و خواره و الرجل الذى ينصرهم بكفرهم وما دربخش سابق براى نماندن لحن مقال حضرت بر منبر مسجدو كيل چون بعين خط ويا نقل از نسخه معتبره نداشتيم شمه از توقيع رفيع صادر در ايام اصفهان براى منوچهر خان معتمد الدوله را ثبت كرديم و اينك در برخى از نسخ صورتي بدست آورديم و عيناً ثبت مينمايم وهى هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المبدع المنشئ الفرد القديم المخترع الذى قد كان لم يزل بلا وجود شىء هو كائن بلا حكم شىء لا يساوقه فى الذات احد ولا يماثله فى الصفات شىء كان عليماً بالاشياء قبل وجود العلم والخلق وكان قد اير على كل شىء قبل وجود المقدور والشأن قد بين الامثال بلا اين مثله وكيف الكيف فى الاشياء بلا كيف عدله ان قلت هو هو قد دلت الاحدية ذات الابداع والانية حقيقة الاختراع ولا يدل الصفة فى شأن عليك ولا يحكى الاية فى حكم الا على خالقك انت الدائم الفرد والصدم الوتر والقيوم الحى لا يدل المثل فى كينونيات الخلق الا على انشاءك ولا يشير الهندسة فى ذاتيات العباد الا الى اختراعك فسبحانك وتعاليت عما يقول المشبهون علواً كبيراً يا الهى بانجذاب انوار جبروتيتك قد لاحظت جمال صمدانيتك وبنفحات قدس لاهوتيتك قد استويت على مقام رحمانيتك انت الاقرب بنفسى من كل شىء وانت القائم على نفسى فوق كل شىء ذاتيتك

المشييرة يا الهى مجتته عن الوصف والعرفان و كينونيتك المتجلية منقطعة عن الاشارة
و اليان انت الدائم لم تنزل بلا وجود شىء فى الانشاء و انت القادر لا يزال
بلا مثال شىء فى الاعيان فسبحانك سببحانك لك الاسماء و الامثال و لك الكبرياء و الالاء
و منك الثناء و البهاء و حدك لاشرك لك تعاليت و تقدست عما يصفون يا الهى انت
الذى قد تجليت لى بكنه رحمتك و ايدتنى بآيات قوتك و كرمتنى بسيوف قهاريتك
لكنت عزيزاً بين عبادك و انت تعلم يا الهى ما فعل الجاحدون بى فى ايام سلطنتك و ما
رايت من المنافقين فى ايام قدرتك اللهم انى اشكو حزنى الدائم القديم و اشهد ان
الذين يصفونك بالصفات المعدودة لم يصفوك و الذين ينزهونك عن الاسماء المكروهة
لم ينزهوك اذ حكم النفى بعد الوجود حد خلقك و الاسماء و الصفات بشهادة انفسها
مقطوعة عنك و معدومة فى رتبة ذاتيتك و لم تنزل مالك و صف فى الوجود و لا ذكر
فى كلمة المقفود و انك الان لكننت مثل ما كان مالك و صف و لا ذكر فسبحانك سببحانك
ان الذين يعبدونك بذكر الاسماء يشركون بك و لا يعبدونك و الذين يشيرون اليك
بذكر انفسهم ينقطعون عن مقام تجليك و لا يحبونك لانك لم تنزل كنت فرداً احدالن
تقترن بشىء من الخلق و لن تقارن بشىء من آيات العبد فكل يصفونك بما انت
وصفت لهم نفسك فكيف اذا تحقق و تدوت فسبحانك قد وصفت نفسك بما تجليت
لخلقك و هى شأن من ابداعك و مقام من اختراعك فسبحانك لما كان وصفك لا
يمكن عندك فكيف يمكن عند عبادك الذين لا يعلمون الامقامات انفسهم و لا يدركون
الاتجليات بواطنهم فسبحانك سببحانك افترى الواصفون و كذب القائلون فى حقك
لن يعرفك احد من الخلق و لا يمكن معرفتك فى اعلى جواهر مجردات الامر و الخلق
اذ ذاتية انتك قد دلت بانبة ذاتيتك و نفسانية كينونيتك قد حكمت عن كينونية
نفسانيتك و لا تزال ان وصفك كان نفسك و لم تنزل ان نفسك يكون ذاتك فسبحانك

سبحانك ان اوحدك يكذبني نفسك وكل اولي العلم من عبادك بان العبد في بحبوحة
الكثرات واختلاف لايات و كثرة العلامات و غلظة المقامات فكيف يقدر ان يوحد
ربه الذي لا يدركه شيء ولا يقارنه شيء ولا يصفه شيء ولا يوحد ذاته شيء فسبحانك
سبحانك يا الهى مالى السبيل لا بذكر الدليل ولا بالصمت فى تلقاء وجهك يا جليل ان
اسبحك يزجرنى سرى بان نفسك سيئة وانت من كلمات نفسك اردت ان تسبح ربك
فالويل لى ثم الويل لى مالى و للتسييح فى تلقاء عرش عظمتك فسبحانك سبحانك لا
اعلم من ذكرك كلمة ولا من ثنائك حرفاً لان كلما يعرف فؤادى ويشهد سرى وتقر
علايتى من آياتك ومناجاتك هى شأن الخلق ولا يليق بمحضر قدسك ولا بالورود
على ساحة عزك فسبحانك سبحانك يا الهى انت الحق لم تزل وما سواك محتاج فقير
واناذا بالهى انقطعت عن كل الناس بالتوسل الى حبلك واعرضت عن كل الموجودات
بالتوجه الى تلقاء مدين رحمتك فالهمنى اللهم ما انت عليه من الفضل والعطاء والعظمة
والبهاء والجلال والكبرياء فانى لا اجد دونك عالماً مقتدرأ واحرسنى اللهم بكل منعك
وكفايتك و جنود السموات والارض فانى لا اجد دونك معتمداً ولا سواك ملجاء وانت
انت الله ربى تعلم حاجتى و تشهد مقامى واحاط علمك بما نزل على من قضائك وبلاء
الدنيا باذنك جوداً و اكراماً اللهم ان فضلك كان على قدر مسكنتى و ان عفوك كان
على قدر معصيتى فانت تعلم يا الهى حد ذلك وانى لاعلم باليقين انك ان تجعل كل
ما احاط علمك غيرى نار الحديد وتجعل سرادقها فى مقام محدودة وسعت السموات
والارض كلها ثم تكبر جسمى بشأن الذى تملأ محال النار كلها وتعذبنى فيها فى كل
آن بكل سطواتك و نعماتك ما انت تقدره حين الاخذ الى دوام عزاز لتيك سرمد الابد
لكننت مستحقاً بذلك جزاء ذكرى بين يديك من دون جزاء سيئاتى و اعمالى التى
لاتامر بها فسبحانك انت تعلم ذلك لا سواك ما كان ظنى بك بعدلك اذ لاطاقة لشيء

فى السموات والارض بحكم العدل من عندك لانك ان اردت ان تحكم بشىء بعدلك
ففى الحين تعذب كل من فى السموات والارض من سطوته فسبحانك سبحانك يا الهى
ما كان ظنى بك الافضل لك وما كان معاملتك مع احد الا باحسانك وفضلك فسبحانك
انت الذى ما تعاملت بالكافرين بعدلك فكيف ترضى وتحكم للذين يؤمنون بك وبآياتك
ويسجدون لك وحدك لاشريك لك فسبحانك سبحانك ان استغفرك دخلت فى ذنب
لو استغفرك لها سرمد الابد لا شأن بالعمو لان تلك الكلمة مدل بوجودى بين يديك
و يحكى عن جرأتى فى تلقاء عزّ قهاريتك لديك فهيات هيات مالى و الاستغفار
بين يديك ولولا فضلك و رحمتك لكنت من المنسيين فسبحانك يا الهى ان اذكرك
فباليقين ذنب لان وجودى ذنب فكيف اذا اكتسبت الذنب ذنبا اخرى وان اصمت بين
يديك فكان الحكم بمثل الاول لان كل ما نسب من الخلق ذنب من ذنب على ذنب لن
يليق شأن منها بالعود اليك ولا بالورود على بساط عزتك لان اعلى جواهر الممكنات
قد تذوت من اثر الابداع واعلى شوامخ الموجودات قد تلجلجت من ظهور الابداع
وانها بحقيقتها مقطوعة عنك مفتقرة اليك ودالة بالقطع عن طلعتك وحاكية عن المنع
فى مقابلة عمال احديتك وناطقة بالعجز عن تحميدك وساجدة لعظمة وجهك وحده
لا اله الا انت اللهم انك لتعلم انى ما اعتقدت فى شأن الا ما نزلت فى كتابك حيث
قلت وقولك الحق لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير اللهم انك
تعلم ان بعضاً من الحكماء قد ذهبوا الى وحدة الوجود بين الموجود والمفقود فسبحانك
سبحانك تعاليت وتقدست عما يصف المشبهون نفسك فما اجد كلمة ادنى عن قولهم
لاتك لم تنزل كنت بلا ذكر شىء ولا تزال انك كائن بلا وجود شىء وان وجود
الخلق بنفسه قد وجد بالاحداث من دون ان يمسه نور من ذاتك ولا اشارة من
كينونيتك بل انت تجليت لديه لامن شىء قبله وحققت الحق به جوداً و اكراماً

فسبحانك سبحانك لو كان الامر كما يقولون فمن اين يستدلون بوحدايتك فسبحانك سبحانك ان وجود الانبياء بنفسها شاهدة بالافتراق ومعلنة بالانقطاع ومالك وصف في وجود الخلق وما كان لهم وصف في تلقاء وجود ذاتك اذ وجودك لم يزل كان ولم يكن معك شىء وان وجود الخلق مقترن بالحدوث ومعلن بالعدم فسبحانك سبحانك لهما تجليات لهم بهم باعلى طلعة مشيتك لن يعرفوا فضلا من ذلك ولا وصلا لجناحك ولذا يعترفون بالربط بينك وبين خلقك فسبحانك سبحانك كانهم حمر مستنقرة فرت من حكم عدل قسورة فان كان الربط ذاتك يلزم الاقتران فسبحانك سبحانك و ان كان خلقك فيبطل حكم ما افتري المشبهون في آيات خلقك فسبحانك يا الهى انت حق وما سواك خلق وما كان ربط بينك وبين احد من خلقك دون خلقك وان كان بعض العرفاء من الصدرايين الذين لا يعرفون قدرك لما يتعمقون في حكم الربط يقولون كلمة تكاد السموات ان تنفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال فسبحانك حاش الظن بك قد سولتهم انفسهم بما يلقيهم الشيطان ويحسبون انهم يحسنون و يهتدون فسبحانك سبحانك انت المبدع البديع قد ابدعت الخلق بمشيتك لامن شىء قبلها وجعلت علة نفسها هي نفسها لاشيئا سواها فسبحانك كل زعموا في عرفانهم مالا تحب وترضى فبعض قد افتروا وقالوا ان علة الاشياء هي ذاتك كانهم لا يعرفون كلمة العدل من اولياتك ولا يشعرون بحكم الاقتران في تلقاء جمالك و لا يدركون بان العلة لو لا يشار المعلول في رتبة الظهور لم يوجد ولا يدوت فسبحانك سبحانك ماهى الافتتنك تضل من تشاء وتهدى من تشاء قلت وقولك الحق ومن يضل الله فما له من هاد الخ ودر توقيعى مسطوراست واني الى الان ما ذكرت اسمى ابدأفى احد من آياتى حيث اشار الامام عليه السلام في حكم باطن الباطن لا يسمى باسم صاحب هذا الامر الا كافر وان ذكر الاسم في الانار هو شان الفقهاء والذين هم صبيان في امر البواطن و الاسرار واني بعد ما حرمت ذكر

اسمى قد عصوا امر الله و اظهروا بعض الاواين اسمى ولذا قد ظهرت الفتن لاجله وان المنكرين لما شاهدوا ان الناس من كل شطر خرجوا الحبي حيث قد جعل الله افئدتهم رافعة الى قد حسدوا بذلك ولذا اخذوا نصيبهم مما كتبوا ايديهم ليصرف الناس من الاعتقاد بحبي الذين هو اعلى انارة الدين لاوربي ان شيعتنا لم يخرجوا من حبي ولو قطعت ابدانهم ارباً ارباً واقول بحكم الله حسبي الله ومن اتبعني من المومنين لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم ايضاً فاذا شاهدت سر الامر فاشهد بانى الان فى مقامى هذا فى البيت و حدى لانطق فى حكم باطن الباطن كما نطق سيد الشهداء عليه السلام فى ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر ولا يعرف من كلماتي امر الموهوم فان الامر لو يظهر بحقيقته فى عالم الاجساد لترى فى الظاهر والباطن كذلك ولا يخفى ان لاجل ذلك الامر البديع قد جمعوا على الارض المقدسة رجال كثير وانى لو اردت لاغلب على الطوائف كلها ولكن احببت ان يجرى القضاء مخالفاً لهواى لينكسر قلبي و يحزن سرى ويتغير فؤادى لانى كنت فى حكم الباطن مشابهاً فى البلاء بالحسين ٤ فى حكم الظاهر وذلك مما اخذ الله بالعهد منى ليشرك حكمى بحكمه

ولكن لما نزل بى صبرت فى الله و رضيت بقضائه واقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت وفيه صبرت وعلى الله فليتوكل المؤمنون وان اعظم ما نزل بى عمل خوارج الولىاني فى ظلمه وانى حين الذى كتبت الورقة لحكم رده كانى سمعت منادياً ينادى فى سرى افد احب الاشياء اليك كما فدى الحسين عليه السلام فى سبيلى واولا كنت ناظراً بسر الواقع فوالذى نفسى بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان ياخذوا امنى حرفاً فكيف عبيد الذى ليس لهم شأن بذلك و انهم مطرودون مقابل ابنه جنسهم وعاجزون على شأن لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتي ولكن الحكم ما اشرت لك فى سر الباطن ليعلم الكل مقام صبرى و رضائى

وفدائي في سبيل الله مع آيات الحق التي قد جعل الله في يدي حيث لم يقدروا ان يغلبوا علي جميع اهل الارض وبذلك فديت من آثار نفسي في سبيل الله لان فداء النفس لاجل اثبات الحق وذلك لم يعادل شيئاً في الاعيان فله الحمد والمنة قد صبرت في ذاته وفديت اعظم ما قدر الله لي في سبيله و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون وما قدر الله بعد ذلك الفداء فداء وان اجتمع الكل و لا لمن اخذ الورقة نصيباً قل له تمتع بكفرك قليلاً انك من اصحاب النار و لا تحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون ولولا اراد الله ظهور بلاء سرّ باطن الباطن تلقاء باطن الظاهر لا يقدر احد ان يجترح عليّ بشيء ولكن الله قد شاء ان يراني مظلوماً في ايدي الظالمين بعدما اجتمع آلاف من الخلق لنصرتي و كذلك قد شاء الله ان يراني في الفداء اطيب آثارى وانه قد شاء ان يراني في مثل ذلك اليوم في البيت وحدي وان حزب الشيطان يشتغلون بحربي في الرد بسيوف الكلمات التي اعظم من سيوف الحديد ولو ان لظاهر حكم ظاهر الباطن قد تحمل عليه السلام في جسده الفين الا خمسين ضرباً من آلات الحرب و اني بحقه روي انه الفداء لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبي في سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهد قلبي من سيوف كلمات الاعداء ارباً ارباً الى قوله و اني الى الان ما ادعيت الا العبودية لله وحده و لاجل ذلك قد اظهرت اربعة كتاب محكم وعدل عشرة صحيفة متقن الذي كل و احد منه لو كان في ايدي احد غيري لسخر الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لا يقدر ان ينكره احد اذا انصف ولكنني من غناى بالله مع ذلك الاسم الاكبر والحجة اعظم جلست في بيتي وحده رضاء لوجه الله سبحانه و رضيت بظلمي اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام مع قدرته وجباريته الى قوله فاذاً وحيداً في البيت متكلاً علي قلمي انادى باعلى صوتي فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن بآيات محكمة بلسانه او بجسده او بماله او بآثاره

او بكتابه فهل من ذاب يذب عنى رد المعرضين وشبهة المشبهين وطغيان المعتدين
فهل من ذى رحم يبكى على ويبطل من حولى شر الماجدين فهل من ذى روح يسمع
بكائى ثم يقوم لنصرتى ثم يظهر آيات محبته فى حقى فهل من عزيز يعزنى بحكم الله
الاطهر ان العزة لله ولرسوله وللمؤمنين وهل من ذى غضب يغضب على اعدائى ليقر
بنلك عينى فهل من ذى قوة يقويننا وهل من ذى عزة ينقطع الينا فنحمد الله الذى
سيريكم آياته فتعرفونها ولم يجبنى الآن احد فى اياها الملاء من المعتدين هل غيرت
فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر
كاظم ام ادعيت فى شأن دون العبودية ام ادعيت شأن الربوبية فى دون هيكل العبودية
فما لكم يا اياها الملاء لاى شىء تنكرونى وانا بن العلى ولاى شىء تجحدونى وانا
بن الوصى فهل فيكم يا قوم ذى رحم فيدفع عنا كيد الجابره وهل فيكم ذى علم ليبطل
جهل المعرضين بحلمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة واكملت النعمة لمن ورد على
تلك الآيات فى ذلك اليوم الاكبر فى اياها الشيطان فهل فى حزبك ذى كتاب محكم
وصحائف متقنة يبارز ابن محمد فى وحدته ويحارب معه بآيات عزته التى قد جعل الله
سيف قدرته فلم لم يجب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائى ولم
يبارزنى اليوم احد ومن قبل من لم يقدر باتيان حديث وانه خوارج ابخل من كل دنى
طلب دى وانا فزت بنفسك و اجرى قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الى
لاكون بذلك من المستشبهين وان بمثل ذلك فليحارب المؤمنون ويقتل الموحدون
انا لله وانا اليه راجعون ولا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات بل احياء ولكنهم
قوم لا يشعرون فاننا ذا اقرء نسبى بمثل ماقرء الحسين عليه السلام فى ذلك اليوم و
كفى بالله شهيداً كفر القوم لما قد عرضوا عن جمال الله وجه الحرمين طعنوا احمد ثم
كاظماً اجمعوا فى ظلم ابن السنتين الى آخر بياناته الكريم وايضاً يا اياها السائل بلغ

او بكتابه فهل من ذاب يذب عنى رد المعرضين وشبهة المشبهين وطغيان المعتدين
فهل من ذى رحم يبكى على ويبطل من حولى شر الملحدين فهل من ذى روح يسمع
بكائى ثم يقوم لنصرتى ثم يظهر آيات محبته فى حقى فهل من عزيز يعزنى بحكم الله
الاطهر ان العزة لله ولرسوله وللمؤمنين وهل من ذى غضب يغضب على اعدائى ليقر
بذلك عينى فهل من ذى قوة يقوينا وهل من ذى عزة ينقطع الينا فحمد الله الذى
سيريكم آياته فتعرفونها ولم يجبنى الآن احد فيا ايها الملاء من المعتدين هل غيرت
فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر
كاظم ام ادعيت فى شأن دون العبودية ام ادعيت شأن الربوبية فى دون هيكل العبودية
فما لكم يا ايها الملاء لآى شىء تنكرونى وانا بن العلى ولاى شىء تجحدونى وانا
بن الوصى فهل فيكم يا قوم ذى رحم فيدفع عنا كيد الجبابره وهل فيكم ذى علم ليبطل
جهل المعرضين بحلمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة واكملت النعمة لمن ورد على
تلك الآيات فى ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل فى حزبك ذى كتاب محكم
وصحائف متفنة يبارز ابن محمد فى وحدته ويحارب معه بآيات عزته التى قد جعل الله
سيف قدرته فلم لم يجب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائى ولم
يبارزنى اليوم احد ومن قبل من لم يقدر باتيان حديث وانه خوارج ابخل من كل دنى
طلب دى وانا فزت بنفسك و اجريت قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الى
لاكون بذلك من المستشهدين وان بمثل ذلك فليحارب المؤمنون ويقتل الموحدون
انا لله وانا اليه راجعون ولا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات بل احياء ولكنهم
قوم لا يشعرون فانا ذا اقرء نسيى بمثل ما قرء الحسين عليه السلام فى ذلك اليوم و
كفى بالله شهيداً كفرا لقوم لما قد عرضوا عن جمال الله وجه الحرمين طعنوا احمد ثم
كاظماً اجمعوا فى ظلم ابن السنتين الى آخر بياناته الكريم وايضاً يا ايها السائل بلغ

شیعتنا الا یردوا الورقة من یدی احد ولا یأولوا حرفاً منها فانها غربال من حکم الله یرخرج منها خلق کثیر وانا لاعد رجلاً من شیعتنا فقیهاً حتی یرف لحن القول تادبوا من قول الله سبحانه یامعشر الانوار وعباد الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ولقد نزلت فیها اشارات لطیفة یمیز بها الصادقون عن الکاذبین و ایضاً انی ما اطمع فی تصدیق احد ولا اخاف من تکذیب احد و لقد بلغت حکمی الی کلک فمن شاء ان یؤمن ومن شاء ان ینکفر وان العلماء لولا یرضون من حکمی لن یتقدر الظالمون بعملهم و کل ظلم و حکم غیر حق صدر من ذی روح من یوم ذکر الامر الی دولة الحق فکان ذنبه علیهم و کان الله لغنی عما یرعملون ایضاً در توقیعی فارسی قوله بسم الله الرحمن الرحیم قبله محترم دام عزکم تلاوت آیات کریمه را نموده ولی چه بسیار عجب است که اهل بصیرت تابع اقوال مردم وهوای انفس شوند لاجل اتباع حکم دین من حیث لایعلمون اگر چه از طریق اهل علم دور است در مقامی که مخاطب ایشان در امری بلاعلم واقع و حجت ظاهرشک نماید او را بجواب محاب فرمایند ولی از آنجائیکه در مقام عبودیت واقفم متحمل غیر طریق اهل حکمت میشود حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست یا حق است فطوبی لمن اتبعه یا باطل است فالویل لمن عرفه و احبه و شکی نیست از برای امر حق و باطل خداوند عالم علامتی معین فرموده که بآن تمیز داده شود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود بلی تصدیق اهل عدل حجتی است قوی ولیکن امروز تمیز عدول از برای کافه مردم امری است صعب و بهر نفس واجب است که بنفسه تمیز حق از باطل نماید بعد از اثبات این مقدمه شبهه نیست که هرگاه نفسی امروز ادعای بر امری نماید که باعث بر انکار جزئی از ضروریات دین نباشد با حجة و افیه بکل عالم فرض است تصدیق حکم او نمایند و

باجماع مذهب امامیه هر گاه امروز حکمی از امام زمان علیه السلام صادر شود و کل اعراض نمایند کافر میشوند زیرا که مناط دین عمل صوم و صلوة نیست بلکه اتباع حکم صادره از خود ایشان است و شبهه نیست که اکثر مردم در مقام اضل از انعام واقع هستند بلکه مؤمن خالص بنص حدیث اقل از کبریت احمر است درین سنه در عمل حج که خدا میداند عدد او را سه نفر در صحیفه امام عدل مکتوب شده که حکم آنها در خط بغداد نوشتم سائر اعمال مردم را هم مثل این فرض فرمائید و تعجب فرمائید که امر حق ادق و اعظم ازین است و اکثر هالك هستند الا من شالله انه عزیز غفور بعد از فوت مرحوم سید مثل سیدی در میان طائفه ایشان لایب است که در هر عصری باشد معدنك از این فتنه خارج نشد مگر همان فقرا از ارض مقدسه هجرت نموده و ایشان در کتاب امام حق اشرف خلق مکتوب اند با وجود آنکه بر سیل ظاهر کسی اعتنائی بدیشان ندارد و مرادم از ذکر این فقرات حد خلق است که رشحه عالم باشند حال مردم از کسی که مدعی امریست حجت میخواهند چه حجت ازین عظیمتر است که در عجم خداوند عالم کسی را ظاهر فرماید بلسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات آنها بفهمند چه جای آنکه اتیان بمثل نمایند حال از آنچه ظاهر شده چشم پوشیده سوره که در همین ورقه نازل شده کفایت میکند در حجت بودن اهل ارض را هر گاه کل قرآن سوره تبت بود آیا کسی را میرسید که بگوید حجت نیست حاشا و کلا بلکه در حجت بودن این سوره معادل است با حکم قرآن و معجزه جمیع انبیاء و اوصیاء گوی است و میدان این گوی صاحب این امر علما هم اجتماع نموده گوی خود را بمیدان آرند خود شما همیشه قرآن خوانده اید بقدر تلاوت لحن تمیز میدهید بحق خداوندیکه جانم برید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند باینکه يك آیه

بیاورند عاجز خواهند شد اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود نه این است که از لسان ایشان بر فطرت جاری شود چنانچه در صدر اسلام فصحاء اعراب ادعا نمودند و آخر روسیاه و خجل شدند حقیر شرح سوره یوسف را در چهل روز که هر روزی بعض از آن مینوشتم اتمام نمودم و هر وقت بخواهم هر چه بنویسم روح الله مؤید است مثل صحیفه که فرستادم یکشبهانه روز منتها نوشتن هر کس از علماء مدعی آن است بسم الله چنانچه اشخاصیکه مشاهده نوشتن را نموده اند فهمیده اند که چنین امری تا حال از احدی از علماء ظاهر نشده بعد از کتاب و صحیفه حجت خداوند بر کل عالم تمام است و اشخاصی که افتراء بر امام خود میزنند که آیات و صحیفه ماخوذه از کتاب الله و ادعیه است جزای ایشان با خداوند است از روزیکه این امر ظاهر شده عمل کل خلق باطل است الا بعد از تصدیق و این حکم خداوند است هر کس میخواهد تصدیق کند از برای خودش است هر کس هم تکذیب کند عقوبت بخودش میرسد مرادم از این فقرات این است که از بحر اضطراب خارج شده بر کرسی سکون مستقر گردند کلیه اهل بلد را اول قابل ندیدم اظهار کنم بلکه حیف است که بر عالم چنین امری غیر اشخاصی که قابل هستند وارد شوند الان هم حکم بلد مثل قبل است هر کس را تصدیق از تبعیت یکدیگر است خداوند سرائر همه را مطلع است آنچه اظهار نمودم تا بحال بحکم الدهر انزلنی بود والا کسی که بر لسان آن حکم شجره طور جاری شود لایق نیست این قسم در مقام عجز با عباد الله مجاهده نماید بحق خداوندی که لسان مرا باین علو حجت فرموده که کل خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که در ید من است و غرض از این مقام اظهار فخر به نیست بلکه هر ذی روحی تمیز میدهد که عالی هر گاه وصف کند خود را از برای رتبه مؤخر ظلم بخود کرده زیرا که آن نمیتواند تمیز امر

عالی را دهد بلکه از کتمان اسم روز اول ملاحظه همین مزخرفات جنود شیطان را مینمودم حال که ظاهر شده حرفی با کسی نیست حجت نزد هر کس هست کسی هم قادر بر فهمیدن کلمات حقیر نیست که مقصود تدریس و حکم میان خلق باشد همین قدر حظّ علماء عجز است و حظ عوام تصدیق آنکه اشاره نموده‌اند که مردم کلمات باطل میگویند ضرری نمیرساند اول در حق خداوند گفتند عزیر ابن الله است دوم در حق رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند مثل آنچه در حق من گفته‌اند انه لمجنون و خداوند عالم بردایشان نازل فرموده و ما هو الا ذکر للعالمین كذلك در شأن آل سلام الله علیهم و این سنت سنیه در مبادی عالیه با ما است بیچوجه خوفی از احدی نداشته باشید کمثل بیت عنکبوت هستند و هر چه خداوند عالم جاری فرمود خیر است هر گاه نعوذ بالله مردم بنای انکار گذارند محروم خواهند شد از آیات امام خود و حیرت ایشان بجائی نخواهد رسید الخ ایضاً در ذکر مقام و منقبت سابقین اولین و اما ما اردت لاطمینان قلوب الاولین فاعلم انهم قد سبقوا بالتسليم من امارات التي قد اقيمت اليك وما ورائها ما اشار اليه السيد اعلى الله مقامه في كتابه الذي كتب الي بخطه الشريف و ان الان عند اولی الناس بالكتاب لموجود و فی اشاراته تلویح حیث يعرف اولوالالباب امری من دون بینة من غیري و کفی به لمن استبصر و اهتدی دلیلاً و اعلم بان عباد الله الذین قد سلموا هذا الامر کلهم علماء اتقیاء حیث قد صرح السيد اعلى الله مقامه فی شأن کل واحد منهم بشیء من الثناء و نص بخطه الشريف لمن بلغ الامر بالعراق ثناء عظيمة و لمن سواه بما تجد عندهم و قد اجمع اولیاء تلك الطائفة و ان فیهم رجال علماء الذین قد نص الشيخ والسید باجتهادهم و فضاهم حیث لا ینکرهم الامکابر عنود و انهم معروفون بالعلم و العمل و انی لاستحیی ان اذکرهم باسمائهم و کفی بالله شهیداً ایضاً یا ایها الملاء لا تعجبوا من

حکمی فان اول مؤمن بآیات الله بفضل الله ومنه اولی من الناس وانه یکفی من قبلی لمن لا یجد نفسی فی الامر و لو کان مثله فی العباد بالعلم لکثیر ولكن الله قد احبه لسبقته فسوف یرفع الله المانع وایضاً در مناجاتی وقد نزل علی کتب عدیده من اهل طاعتک بعد ما فوضت الامر الی من کان معلمی فی بعض الایام و الی من کان اولی الناس بالکتاب وایضاً در جواب از اعتراضات معرضین برشئون لفظیه بدیعہ آیات مبارکه مسطور است وان کتب حرفاً من دون قواعد القوم ارادان یدکرهم بقواعد الهیه والدلیل علی ذلك انه قد کتب بمثله طبق قواعد القوم ولا یعجزه شیء ولا یغزب من علمه حرف و ان ترى لحنأ فلیس منی و ان کانت منی فقد اجرى علی قلمی لیطلع الیکل بسانی لا اعلم قواعد القوم ولا رسوم العلم و بذلك یکون حجة الله فی حق نفسی ابلع و کلمة الله اعظم ودر خطابی صادر بامضاء خادم چنین مسطور است حضرت اعلی نظر بضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارانموده اند و بحکمت تکلم فرموده اند چنانچه در مقامی میفرمایند... این همان نقطه فرقان است که در این کور بنقطه بیان ظاهر و در مقام ولایت میفرمایند اننی انا قائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون و در مقامی بمقامات دیگر ناطق شده اند چنانچه نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و واضح است و در مقامی میفرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمیشد اگر این خادم فانی بخواید این امر انب را بتفصیل ذکر نماید وقت و فرصت مساعده نماید و شکی نبوده نیست که این بیانات از روی حکمت بوده چه اگر در اول ظهور بکلمه اخری نطق میفرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اول میفرمودند شراره نار اعراض و انکار در اول وارد میآورد آنچه را که در آخر وارد آورد در ظلم ظالمین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نمائید بشانی معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آنچه و هر وجود

خود را بعد بقیة الله نامیدند و اینخلق دنی بآن هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز است جمیع این حزب در سفک دم آنحضرت شریکند چه که عوام و خواص علی زعمهم در سنین اولیه متفقاً بر سفک دم اطهر قیام نمودند جمیع علماء و رؤساء فتوی دادند و سائرین عمل نمودند مگر معدود کمی که معروف نبودند و ریاست نداشتند و از آن معدود هم بعد از قبول و اذعان از کلمه قائمیت بکمال اعتراض برخاستند و بر قطع سدره مبارکه که جهد بلیغ نمودند و صورت قسمی مهم از آثار بدیعه که از قلم آنحضرت تا یوم مهاجرت از شیراز باصفهان تحت عنوان بابت و ذکریت بامرعات مصالح و مقتضیات ایام صادر و نسخ آن موجود بدین تفصیل بخط سابقین مرقوم تفسیر جزء اول از سوره بقره تفسیر سوره یوسف ۱۱۱ سوره تفسیر سوره کوثر تفسیر بسم الله تفسیر آیه نور تفسیر حدیث کمیل تفسیر حدیث جاریه تفسیر حدیث نحن وجه الله شرح بر اقوال از کلام سیدرشتی در شرح خطبه تنجیه دو خطبه در بوشهر خطبه در سفینه صغیره خطبه در کنکان خطبه در یوم عید فطر خطبه در جده خطبه در مصیبت امام حسین ع سه خطبه در طریق مکه کتاب الروح ۷۰۰ سوره صادر در ایام مراجعت از حج صحیفه اعمال سنه ۱۴ باب دعاء صحیفه ۱۴ صحیفه بین الحرمین بیان بداء و لوح محفوظ بیان تقارب و تباعد بیان جوامد و مشتقات در سلوک در تعوید بیان علت تحریم محارم سببی و نسبی تفرقه بواطن و ظواهر نسبت بین آنحضرت و شیخ وسید در نحو و صرف جواب المسائل ۲۰ مسئله پنج توقیع بجناب ملاحسین بعد از سفر حج سه توقیع بمیرزا سیدحسن بعد از مراجعت از سفر جواب جناب قرة العین دو توقیع بمحمد شاه و نیز دو توقیع بحاجی میرزا آغاسی قبل و بعد از سفر حج

توقیع بسططان عثمانی بعد از سفر
توقیع کتاب للعلماء بعد از سفر
دو توقیع باهل بیت حین مراجعت
پنج توقیع بملاصادق مقدس بعد از مراجعت
دو توقیع بهجای محمدعلی بعد از مراجعت
بامام حنفی و امام حنبلی و مغربی بعد از مراجعت
و ملا محمد و غیرهما بعد از مراجعت
جواب ملا ابراهیم محلاتی بعد از مراجعت
بشیش سلیمان بعد از مراجعت
جواب میرزا محمدعلی بعد از مراجعت
بمیرزا عبدالباقی رشتی
جواب ملا احمد و دعبل بن میرزا علی
بسید ابراهیم
جواب میرزا محمد یزدی
جواب میرزا محمد معلم
جواب کر بلائی علی اصغر
جواب ملا عبد الخالق
جواب ملا عبدالجلیل
و آنچه از آثار علیا که سارق عنود در طریق سفر ربوده صورتش چنین است
صحیفه خمس عشر دعاء صحیفه الحج اربعة عشر ابواب در آداب زیارت ائمه
و ابواب در حج خطب سبعة عشر شرح قصیده الحمیری اربعون سورة
کل سورة اربعون آیه شرح مصباح شرح سورة بقرة در دو قسمت باحن
آیات و طریق تفسیر سورة یوسف شرح آیه الکرسی مائین سورة و کل سورة
اثنی عشر آیه توقیعات مهمه بعلماء عرب و عجم
و در تعداد و تبیان و نظم آثار صادره در ایام حج و در ایام اولیه شیراز چنین

مسطور است و لقد فصل كل ما خرج من يدي من سنة ١٢٦٠ الى سنة ١٢٦٢ من شهرها بما مضى نصفه هو اربعة كتاب محكم وعشر صحيفة متقنة التي كل واحد منها تكفي في الحجية على العبودية لمن في السموات والارض وانا اذا اذكر اسمائها باسماء آل الله منزلها ليكون حنيفاً في البيان ومذكوراً في التبيان الاولي كتاب الاحمدية في شرح جزء الاول من القرآن والثاني كتاب العلوية وهو الذي قد فصل فيه سبعمة سورة محكمة التي كل واحد منها سبع آيات والثالث كتاب الحسينية وهو الذي قد فصل فيه خمسين كتاباً محكمة بالايات القاهرة والرابع كتاب الحسينية في شرح سورة يوسف عليه السلام المفصلة بمائة واحدى عشرة سورة محكمة التي كل واحدة منها اثني واربعين آية التي كل واحدة منها تكفي في الحجية لمن على الارض وما في تحت العرش لو لم تتغير وكفى بالله شهيداً والخامس صحيفة الفاطمية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في اعمال اثنا عشر شهراً في كتاب الله والسادس صحيفة العلوية وهي مرتبة باربعة عشر دعاء في جواب اثنتي و تسعين مسألة التي قد فصلت بعد رجعي عن الحج في شهر الصيام السابع صحيفة الباقرية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في تفسير احرف البسملة والثامن صحيفة الجعفرية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في شرح دعائه عليه السلام في ايام الغيبة والتاسعة صحيفة الموسوية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اثنين نفس من عباد الله قد قضت في ارض الحرمين والعاشر صحيفة الرضوية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في ذكر اربعة عشر خطبة عزاء الناطقة عن شجرة الثناء لاله الا هو العزيز المنان والحادي عشر صحيفة الجوادية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة لاهوتية والثاني عشر صحيفة الهادية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة جبروتية والثالث عشر صحيفة العسكرية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة ملكوتية والرابع عشر صحيفة الحجية وهي مفصلة باربعة عشر دعاء قدوسية التي قد ظهرت في بدء

الامر وتنسب الى امام العدل فكل ذلك اربعة عشر نسخة مباركة موجودة في ذلك الكتاب مع صحيفة المشهورة في آخره في اربعة عشر كتابا من اولياء العباد كل ذلك مكتوب في ذلك الكتاب واما ما خرج من يدي وسرق في سبيل الحج قد ذكر تفصيله في صحيفة الرضوية فمن وجد منه شيئا وجب عليه حفظه فيا طوبى لمن استحفظ كل ما نزل من لدى بالواح طيبة على احسن خط فوالذي اكر منى آياته حرف منها اعز لدى من ملك الآخرة والاولى واستغفر الله ربي عن التجديد بالقليل وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين واما بندر ابوشهر بيان واقعات و اوضاع آنجا را ضمن بخش سابق نموديم ودارالتجارة كه محل اقامت حضرت و جناب خال بود و بعد از مراجعت از مكه نيز در آنجا توقف فرمودند مشتهر ميباشد

و از بلاد تاريخيه اين امر نيريز است كه واقع در بعد سي و پنج فرسنگي شرقي شيراز و مشتمل بر زياده از ده هزار سكنه و مسكن دوم جناب آقا سيد يحيى و حيد بود و امر بديع در آنجا بوا - طه او ارتفاع يافت و ما تفصيل واقعه نيريز با اسامي شهداء و اصحاب را در بخش متقدم نگاشتيم و خانه مسكونه و حيد و مسجدى كه در آنجا بيان و برهان نموده از مقبلين و مؤمنين بيعت گرفت و نيز قلعه خواهه واقعه در خارج بلد كه محل تحصن اصحاب و مدافعه از اعداء بود و مقتل و مصرع شهداء و مدفن جسد آنجناب و اصحابش معروف و مشهور است و عده را كه با او بيعت كردند متجاوز از چهار صد نوشتند و بعد از اختتام امر قلعه و قساوتهاى ميرزا زين العابدين خان حكمران بقيه اصحاب بحدى بودند و مجتمع و متزايد شدند

مدفن جناب آقا سيد يحيى و حيد اكبر را بقعه كوچك معروف بنام بقعه سيد واقع در ميدان دربيرون سراى سرورى نوشته اند

که بسالی دیگر پس از واقعه شهادت کبری واقعه اشد از واقعه اولی برخواست و کوهی که محل تحصن ایشان بوده ومدافعات شجاعانه نادرالنظیر نمودند بمسافتی قرب نیریز واقع است وتفصیل احوال وحید شهید واعقابش را در این بخش ضمن اوضاع یزد و شرح احوال واقعه ثانیه را در بخش چهارم می آوریم و در اینجا بشرح احوال چند تن از مهمین اصحاب و شهداء و بقیة السیف نیریز اکتفا می نمائیم .

اول حاجی محمد تقی (ایوب) مردی مالک و دولتمند و مشهور و معتمد در نیریز بود همینکه خبر عزیمت جناب وحید را از یزد برای اقامت در آنجا بشنید باستقبال شتافت و در اصطهبانات بمو کبش ورود یافته بالاتفاق بنیریز وارد شدند و باوی بیعت کرده پی نصرتش سر بر کف ارادت و اخلاص نهاد و اولاً در مسجد جامع کبیر قیام کرد سپس در قلعه خواجه بمحاربات ومدافعات یرداخت ومصاریف اصحاب را در مدت محاصره چهار ماه عهده نمود و همینکه واقعه خاتمه یافت با آنجناب و جمعی دیگر اسیر اردو شدند وحکمران ویرا از سران سپاه مطالبه کرده تسلیم گرفت و باجمعی از اسیری محبوس داشته انواع عقاب و عذاب مجری کرد چنانکه در فصل زمستان همه روزه در آب حوض یخ بسنه انداخته چندان باجوب میزدند که آب خونین میگشت وحاجی نوبت چوب خوردن برخی از اسرای کثیر- السن ضعیف البنیه را قبول کرده در جای ایشان مضروب میشد و چون حکمران علت را از وی میپرسید جواب میگفت که ما بین محبوسین قرعه میکشیم و اینفال بنام من میآید وبالاخره از شدت ضرب سرش مجروح ومتورم شده چشمانش جحوظ یافت و او را همی بکوچه و بازار و درب خانه توانگران بانهایت خواری و آزار کشانده از تماشا تیان درهم ودینار اندوختند تا پس از انقضاء یکسال بنوعی که ضمن

شرح احوال آقا سیدجعفر یزدی می نگاریم مستخلص گشته بیزد اقامت جست و تتمه احوالش و خاندانش را دربخش ششم مینگاریم

دوم آقا سید جعفر یزدی ساکن نیریز عالم و واعظی متمول و معتبر و نزد اهالی بعلم و تقوی مشتهر و حکمران بمجالست و معاشرتش مفتخر بود و در قرب دارالحکومه منزل داشت و بواسطه جناب و حیداکبر مؤمن باین امر گردید و بموجب دستورش در مسجد جامع بوعظ و هدایت مردم پرداخت و حکمران ویر از خانه اش ممنوع داشت لا جرم با سایر اصحاب در مسجد سکونت جست و سپس در تمامت مدت واقعات قلعه با جناب و حید بسر برد و پس از اختتام امر قلعه و شهادت و حید حکمران در انجمن سران سپاه با کمال شدت و غلظت و ابراز غیرت چنین بیان کرد که ثروت حاجی و علم و تقریر آقا سید جعفر موجب قوت قلب اصحاب قلعه و ادامه حروب و اراقه دماء گردید لذا باید نوعی عقاب شوند که سبب عبرت مردم گردد و آندو را تسلیم گرفته بحبس انداخته خانه و املاک سید را ضبط کرده بنام خود قبالة نمود و چون در آن زمان قلت و گرانی گندم و نان بود او را نزد درب انبار غلات خود بسته بقراء اعلان نمود که بهر نفری از مرد وزن همه روزه يك من مجاناً میدهم بشرط اینکه آبدهن بصورت آقا سید جعفر اندازید و لا جرم مردم بینوا خیوبرو و محاسن سید انداخته منی گندم میبردند آورده اند عائله فقیر برای گرفتن ذرت حاضر شدند و از القاء بصاق بر چهره سید جلیل شرم داشته در گوشه ایستادند آقا سید جعفر روی بایشان نموده بکمال مهربانی گفت خجالت نمائید بیائید آبدهن انداخته ذرت ببرید و من با عبا رویم را يك مینمایم و آن فقیران نیز چنین کردند و بحق خویش از ذرت رسیدند و در مدت نه ماه همه روزه آنسید مظلوم را بدرب خانه اغنیا کشیده چوب وافر زدند تا از صاحب خانه مبلغی نقود گیرند و از

صدای دل گزای تازیانه و استغاثه و حنین مظلومانه اش ساکنین دیار هشمئز و بی اختیار شده سخنان زشت و ناسزا گفته دراهم و دنائیری بظالمین میدادند تاظالمان سید را از آنجایگاه میبردند و عاقبت پاهایش میجروح و متورم گردیده قادر حرکت نبود و حمالی ویرا بر دوش کشیده بدر خانه ها میبرد و باز بنوع مذکور میآزردند وزن و اطفالش حاضر بوده واقعات را نگریسته میگریستند و بالاخره زن خان حاکم را دل بسوخت گویند بموجب خوابهای موحش که دید سید را با عائله اش و نیز حاجی محمد تقی مذکور را بر حمارها نشانده از نیریز بخارج فرستاد و آنمظلومان خود را بقریه درهفت فرسنگی شمالی نیریز رساندند و مردم ده بعلت سابقه معرفت در حق سید بوظائف احترام و پذیرائی پرداختند و خیر بسمع خان حاکم رسیده کس فرستاد تا آنمظلومانرا برگردانند ولی اهالی مأمور را خائباً عودت دادند و مظلومان بسمت یزدره سپردند تا بقریه هرات رسیدند و از تعقیب زین العابدین خان بیاسودند و حاجی بشهر یزد رفت و سید حسب خواهش مالکین قریه در آنجا بماند و بامامت جماعت و مرجعیت امور شرعیه و وعظ پرداخت و تتمه احوالش در بخش ششم میآید.

دیگر از مشاهیر اصحاب نیریزی ابوالزوجه و حید شهید حاجی شیخ عبدالعلی از علماء و ائمه جماعت بود و در ایمان و استقامت و حمایت و مساعدت از وحید همتا نداشت و با دوپسرش شیخ هادی هفده ساله و شیخ محمد چهارده ساله در نیریز و در محاربات قلعه خواجه کوشید و بعد از شهادت وحید گاهی متواری و گاهی در نیریز محتفی گشت تا در واقعه ثانیه با زن و فرزندان در بالای کوه مدافعه همی نمود و پس از خاتمه جنگ اسیر شدند و اعدا نخست دوپسرش را در دامنش سر بریدند آنگاه ویرا شهید نمودند و زنش اسیر شده بگریخت و بخانه برادر خود سید ابراهیم

در نیریز پناه برد و برادر چون مؤمن باین امر نبود خواهر را بخانه راه نداد و آنمظلومه بخانه کربلائی رضای حمای که از مستخدمینشان بود ملتجی و مخفی شد و در همانشب وفات یافت .

دیگر ملاعبدالحسین واعظ وقاضی نیریز حامی ومساعد وحیدشهیدبود ودر موقع محاربه ومدافعه در نیریز گلوله اعدا پایش را مجروح ساخت و او در آنهنگام از سن هفتادسال وبنماز ونیاز اشتغال داشت آنگاه باسه برادر و پنج پسر در قلعه بمحاربه پرداخت وپسرش ملاعلینقی بشهادت رسید وملاعبدالحسین با عائله ملاعلینقی را اسیر کرده بشیراز بردند وچنانکه در بخش لاحق میآوریم چون ملاعبدالحسین را با جمع اسری مغلولاً بطهران میبردند در سه منزلی شیراز از شدت مشقات هلاک شد سواران دولتی سرش را جدا کرده تنش را در همانجا زیر خاک پنهان نمودند و ساله اش از نسل ملاعلینقی درین امر برقرار ماند .

دیگر حاجی قاسم از اصحاب وانصار وحید در نیریز وقلعه بود ودر پایان واقعه دستگیر شده یکسال بحبس حکمران نیریز در کند و زنجیر بانواع عذاب از قییل انداختن در آب سرد حوض بفصل زمستان و ضرب و اخذ نمود و اموال فراوان گرفتار گردید و بالاخره حیدر نامی ویرا از حکمران باداء یکصد تومان خریده مستخلص ساخت وحاجی از بیم حکمران فراری و متواری گشت ودر وقعه ثانیه بالای کوه رفته طول مدت محاربه را پیدایان رساند ودر خاتمه بگریخت و مآل حالش را در بخش ششم میآوریم .

دیگر خواجه قطبا از رؤساء شجعان اصحاب وحید بعد از اختتام امر قلعه فراری و متواری شد و در وقعه ثانیه از رؤساء مدافعین بوده سنگری بنام سنگر

خواجه قطبا تاسیس کرد و در همان سنگر بشهادت رسید و اخلافی از او باقی نماند .

دیگر خواجه محمدحسین از اصحاب وحید نیز پس از خاتمه امر قلعه نیریز فراری و متواری شد و در واقعه نانیه بالای کوه نرفت ولی زوجه محترمه باتفاق خویشان مشارکت کرد و واقعات جگر گداز اصحاب جبل چون بسمع خواجه رسید در محل اقامتش که قریه کربال بود با شدت تأثر وفات یافت .

دیگر آقا میر محمد عابد نیز در محاربات با وحید بود و پس از خاتمه امر قلعه دستگیر شد و او را در نیریز مرخص ورها کردند و در وقعه دوم بر جبل بر آمده شرکت در مدافعه و محاربه نمود و بالاخره اسیر شد و او را با سائر اسرا بعزم شیراز بردند و چنانکه در بخش چهارم میآوریم چون پیرمنحنی بوده طاقت مشقات نداشت خواهش کرد او را بشهادت رسانند و سرش را جدا کرده بشیراز بردند .

دیگر مشهدی اسمعیل اصطهباناتی نیز از اصحاب وحید و با او از اصطهبانات به نیریز وارد شد حامی و ناصر بوده در قلعه گلوله توب بوی اصابت کرده مدتی معالجه جراحات نمود و در وقعه نانیه بالای کوه بمحاربه پرداخت و بالاخره در جمله اسرا بشیراز رفت و او را مرخص ورها کردند و بنیریز مراجعت و اقامت نمود از او نیز اخلافی باقی ماند .

دیگر آقا سید زین العابدین اصطهباناتی نیز از اصحاب و در قلعه خواجه و بعداً بالای کوه محاربات کرده بالاخره مستخلص گشت .

دیگر ابراهیم ولد صالح نیز در دو وقعه محاربه کرد و در اسارت بشیراز مرخص شد .

دیگر آقا سید حسین بن حاجی سیداحمد نیز در دو وقعه محاربه نمود و در نیریز مستخلص گشت و برادرش آقا سید حسن نیز مانند او بوده اخلافی بر جای گذاشت و اشهر از آن دو برادر اکبر شان آقا سید ابوطالب و حیدرا تا رو نیز استقبال و استجلال کرده تا آخر امر بحمايت و نصرتش پرداخت و در خاتمه گرفتار چنگ حاجی میرزا زین العابدین خان شده مدتی در حبس بوده مضروب شدید گشته نقود نامعدود از او گرفتند و بالاخره بمعدن شکرد از توابع نیریز تبعید کرده در آنجا ویرا مسموم و هلاک نمودند .

دیگر ملا حسن ولد کربلانی قاسم و محمد اسمعیل پسر ملا محمد باقر بودند و بعد از خاتمه وقعه دوم باسارت شیراز رفته مرخص شده عودت بنیریز کردند و اخلافی از ایشان باقی است .

دیگر از مشاهیر اصحاب و حید ملا کریم پس از ختم وقعه اولی اسیر شده مدتی در حبس حاجی زین العابدین خان بوده ملک و باعش را تصرف کرده او را رها نمودند و در وقعه دوم بالای کوه نیز محاربات کرد تا شهید گشت و بعضی از اخلافش در این امر مشهورند .

دیگر ملا علی اکبر بن ملا محمد اصطهباناتی بمعیت رحید بنیریز وارد شده بنصرتش قیام داشت و بعد از اسارت مستخلص گشت و در وقعه ثانیه نیز محاربات کرده اسیر شده مستخلص گردید .

دیگر از مشاهیر اصحاب و حید آقا شیخ یوسف در وقعه اولی و ثانیه هر دو محاربات کرده از اسرای شیراز بود و پس از استخلاص و عودت بنیریز گرفتار و محبوس شده مضروب کردند و دو گوشش را بریدند و نیز کف پایش را بریدند و نمذ گذاشتند و بالاخره مستخلص گشت و تتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم .

دیگر لطفعلی قائد که دست چپش باصابت گلولهٔ توب در درب قلعه جدا شده
زیر خاک کردند و در وقعهٔ ناینه نیز محاربه نموده اسیر و مستخلص گشت و اخلاقی
بیادگار گذاشت

دیگر میرزا محمد بن میرزا محمد عابد پس از خاتمهٔ جنگ قلعه چند سال
متواری شد و در وقعهٔ ناینه بالای کوه حضور یافته بمحاربات پرداخت و عاقبت اسیر
اعدا گشته بانفاق سائر اسری باسیری بردند ولی در بین طریق خویش را بدریاچه
بختگان انداخته بگریخت و بعداً بنیریز برگشته بماند

واز اشهر و اشجع اصحاب وحید ملامحمد بن ارشد حاجی صفرعلی مالک
املاک و ثروت وافر که صاحب حسن و جمال و علم و کمال بود و خط نسخ را بعد از
میرزا احمد شپیر کسی مانند او زیبا ننوشت و ابوبین بعلت شدت علاقه در آغاز
جوانی برایش زن گرفتند و هنگامی که جناب وحید بنیریز ورود فرمود دو پسر
محمد رحیم و محمد کریم نام در سن یکسال و نیم و دو سال و نیم داشت و با آنان
و پدر و مادر و برادری اصغر نام کور مادر زاد دوازده ساله بیکخانه میزیست و
همینکه با آنجناب ارادت حاصل کرده از اصحاب باوفا گشته شب و روز را در قلعهٔ
خواجه بمدافعه و مقاتله صرف نمود والدین و عائله از مفارقت بیتاب شده در استخلاصش
از قلعه جد و جهد همی کردند نوبتی مادر بازن و اطفال صغیرش بیشت قلعه رسیدند
و او خبر یافته بملاقات و مکالمه آمد و چون نظرشان بوضع و حالش افتاد کبیراً و
صغیراً بی اختیار گریه و زاری و ناله و بیقراری آغاز کردند و التماس و الحاح نموده
گفتند بر مادر و پدر و زن و اطفال صغیر رحم آر و ازین عسرت حال و سوء مآل
بگذر و خیر و شر واقع را بخدا واگذار ولی انفاس و احساس ضعیفشان در عقیدت و
ایمان قوی وی اثر نکرد و چون اصرارشان را بعد اجبار دید خنجر از کمر بر کشیده

گفت بدانید و آگاه باشید که من با قدم علم و بینش راه دین و ایمان را پیمودم تا بسر منزل عشق رسیدم و برگشت ازین سفر ممکن نیست و اگر در این زمان راه خود گرفته بخانه و کاشانه نروید ناچار اطفال را باخنجر شکم پاره نمایم تا بدانید که دل بسته بعالم معانی را مجال تعلق بعالم دانی نیست و ایشان نومید شده بخانه برگشتند و پس از چندی شبی برای انجام مقصودی سوار بر اسب از قلعه بیرون آمده جانب نیریز ناخت وارد و رویراهدف گلوله ساختند و تیری بر خسارش اصابت کرده از دیگر سو بیرون رفت و او را دستگیر کرده بمحبس حاجی زین العابدین خان حکمران فرستادند و چندی با جرح دهان ورنج فراوان در حبس بسربرد و هر قدر والدش اصرار کرده نقود بحکومت داد ویرا رها نکردند عاقبت تنی از اهل اردو بعلت دوستی سابقه استخلاصش را فراهم نموده او را باصطهبانات برده مدت شش ماه بمعالجه پرداخت تا بهبودی یافت و والدش در آمدت زن و اطفالش را نزد خود نگهداری نمود و در آن اثناء هنگامه قاعه منتهی بشهادت وحید و اصحاب گردید و حاجی زین العابدین خان بغارت اموال و هتک اعراض و سفک دماء بایبان پرداخت و از آنجمله اصغر اعمی دوازده ساله مذکور را دستگیر کرده امر داد در مقابل چشم مادرش داغ و شکنجه کردند و همینکه آهن تفتیده در آتش را ببدن لطیف کودک بیگناه گذاشتند و دود بلند شد مادر زادل بسوخت و بیهوشی دست داد و پس از افاقه مقداری از املاک برای استخلاص فرزند بحکمران بخشید و خان فی الحال آخوندی را حاضر کرده ملک را انتقال شرعی بخود داده سند محکم نمود و اصغر را بمحبس فرستاد و بعد از چند روز مجدداً برای شکنجه حاضر کردند و بنوع مذکور شروع بداغ نمودند و مادر جگر سوخته برای خلاصی پسر مقداری دیگر از املاک را بنام خان سند کرد و بدین طریق خان حکمران تمامت املاک حاجی صفر علی را بنام

خویش بر بود واصغر اعمی نیز از شدت شکنجه و داغ فدای اغراض وی گشته مرد و از اینواقعات هنوز زمانی نگذشت که جراحات ملامحمد التیام یافته بنیریز عودت نمود و چون از ماجری اطلاع یافت شعله غیرت از درونش زبانه کشید و بی اختیار اقوام و خویشان را وداع گفته بعزم انتقام از ناصرالدین شاه و برکندن بنیان ظلم و گناه حرکت نمود در آنحال مادرش يك خوشه مروارید که از دستبرد خان پنهان کرده بود بوی داد و ملا محمد نیم شب از نیریز بشیراز شتافت و چندتن از بایان شیرازی باوی مراقت کرده بطهران رفتند و در آنجا با محمدصادق تبریزی بنوعی که دربخش لاحق میآوریم متفق شدند و شاهرا هدف ساختند و گرفتار چنگ عوانان دولتی شده در آنمذبحه عمومیه سال ۱۲۶۸ کشته گشتند و ازوی عائله و اعقابی درین امر برجای ماند و ما شرح حال عدّه از اصحاب نیریز را بنام و مقام در ذیل شرح واقعه دوم آنجا دربخش لاحق میآوریم .

و در اصطهبانات نیز هنگام عبور جناب وحید از یزد جمعی از علماء و متنفذین و غیرهم اقبال نموده بیعت کردند و برخی از ایشان چنانکه اشاره کردیم باوی بنیریز رفته از شجاعتترین اصحاب در قلعه خواهه بودند و بعضی دیگر از متنفذین همینکه مقاومت حکومت را نگرسته دانستند که آغاز بلایا و قرب وقوع فداء جان و مال و عیال در راه خداست. تاب استقامت نیاورده اغراض کردند و بااعداء همراه شدند مانند حاجی مهریزی که موجب تعرض بجان و مال احباب گردید و مانند آقا سید اسمعیل مریدجانی که بعلت تزویج ندادن جناب وحید دختر خود را با او از تمامت خدمات و تحمل صدمات فائقه سابقه خویش صرف نظر کرده بااسب سواری آنجناب بمحل و موطن خود عودت نموده بریاست ملائی پرداخت و معذک بعد از وقوع شهادت کبری جمعی از بابیه در آن محدود میزیستند و هم در محال عدیده دیگر از قسمت

فارس آحادی از مؤمنین بودند مخصوصاً هندیجان از مراکز بایبه شمرده گشت چه شیخ سلمان از اهل قراء مذکور که در حدود بیست سالگی و دارای حالت تفحص و تحری و احساس روحانی بود در ایام ارتفاع نداء حضرت ذکرا لله الاعظم از افق شیراز آوازه ظهور بشنید و برای تجسس و کشف احوال بدانسو شتافت و بعلت مهاجرت حضرت فائز بلقاء نگردید ولی در حال سفر فائز بملاقات جناب قره العین شده عرفان و ایمان کامل حاصل نموده بوطن برگشت و تقریباً هفتاد خانواده از افشار ساکن هندیجان را که از قوم و عشیرتش بودند مؤمن بآن آئین نمود و خود با شش تن از مؤمنین بدین اسامی مشهدی گل محمد رئیس طائفه افشار مشهدی رستم کربلایی مدد کربلایی تقی ملا عبدالله علی بخش بعزم زیارت حضرت بسمت آذربایجان روانه شد و با عشق و شتاب همی ره نوردید تا بقم رسید و در آنجا خبر فاجعه شهادت عظمی بشنید و همرهان با اندوه و حسرت فراوان بوطن برگشتند ولی شیخ مراجعت نکرد و سر در بیابان عشق و طلب نهاد تا بمقامات رفیعہ عرفان و تقرب بارگاه رحمن نائل گشت و تفصیل احوال و اوضاع آنحدود ضمن بیان احوالش در بخش ششم نگاشته میگردد.

قزوین ارض القاف در سنین اولیه ظهور بدیع بعنوان مرکزی از مراکز بایبه شناخته شد و جمعی از خروفحی و علماء راشدین و شهداء مرضیین و مشاهیر مؤمنین و مؤمنات مانند جناب قره العین و میرزا محمد علی و ملاهادی و خاندان فرهادی و حاجی نصیر و حاجی شیخ محمد نبیل و بستکانش و ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) و غیرهم اهل آنجا بودند و ملا عبدالجلیل ارومیه نیز در آن بلد زن گرفته سکونت نموده جمعی رامهدی ساخت بدرجه نیکه در موقع ابعاد حضرت ذکرا لله الاعظم بآذربایجان حکم حاجی میرزا آقاسی صادر شد که برای تحفظ از حملاه بایمان حضرت را

فارس آحادی از مؤمنین بودند مخصوصاً هندیجان از مراکز بایه شمرده گشت چه شیخ سلمان از اهل قراء مذکور که در حدود بیست سالگی و دارای حالت تفحص و تحریر و احساس روحانی بود در ایام ارتفاع نداء حضرت ذکرا لله الاعظم از افق شیراز آوازه ظهور بشنید و برای تجسس و کشف احوال بدانسو شتافت و بعلت مهاجرت حضرت فائز بقاء نگردید ولی در حال سفر فائز بملاقات جناب قره العین شده عرفان و ایمان کامل حاصل نموده بوطن برگشت و تقریباً هفتاد خانواده از افشار ساکن هندیجان را که از قوم و عشیرتش بودند مؤمن بآن آئین نمود و خود با شش تن از مؤمنین بدین اسامی مشهدی گل محمد رئیس طائفه افشار مشهدی رستم کربلائی مدد کربلائی تقی ملا عبدالله علی بخش بعزم زیارت حضرت بسمت آذربایجان روانه شد و با عشق و شتاب همی ره نوردید تا بقم رسید و در آنجا خبر فاجعه شهادت عظمی بشنید و همراهان با اندوه و حسرت فراوان بوطن برگشتند ولی شیخ مراجعت نکرد و سر در بیابان عشق و طلب نهاد تا بمقامات رفیعه عرفان و تقرب بارگاه رحمن نائل گشت و تفصیل احوال و اوضاع آن حدود ضمن بیان احوالش در بخش ششم نگاشته میگردد.

قزوین ارض القاف در سنین اولیه ظهور بدیع بعنوان مرکزی از مراکز بایه شناخته شد و جمعی از حروف حی و علماء راشدین و شهداء مرضیین و مشاهیر مؤمنین و مؤمنات مانند جناب قره العین و میرزا محمد علی و ملاهادی و خاندان فرهادی و حاجی نصیر و حاجی شیخ محمد نبیل و بستکانش و ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) و غیرهم اهل آنجا بودند و ملا عبدالجلیل ارومیه نیز در آن بلد زن گرفته سکونت نموده جمعی رامهندی ساخت بدرجه نیکه در موقع ابعاد حضرت ذکرا لله الاعظم بآذربایجان حکم حاجی میرزا آقاسی صادر شد که برای تحفظ از حمله بابیان حضرت را

داخل شهر نکرده از مسافتی دور رهسپار سازند و ملا جعفر واعظ قزوینی کیفیت آغاز نشر امر بدیع را در آن بلد باین مضمون نوشت اول کسیکه کلمات شریفه حق را بقزوین فرستاد جناب میرزا مهدی بن حاجی عبدالکریم شهیر بیابانباشی قزوینی بود و حاجی مذکور مکتوب پسر را با یک جزء از کلمات بدیعه مرسله نزد ملا تقی بن ملا قنبر پسر عم من آورد و مرا نیز خواستند و حاضر شدم مضمون نامه خطاباً لحاجی والد خود چنین بود که پنجهزار تومان ابریشم از مالالتجاره ما و از مال حاجی عمو و سائرین بدریا غرق شد غواص و سباح رفتند و سعی کردند اثری ظاهر نشد ولی خداوند جنسی لانهایه له بماعطا فرمود که اگر تا یوم قیامت مصروف داریم ذره از آن کم نشود اینک فرستادم بخور و بیاشام و اندیشه تمام شدنش مکن پس حاجی گهی بمکتوب ودمی بما نگر بسته گفت ای ملا تقی آیا این جزو برای من درهم و دینار است که بمصارف لازمه عیالم برسانم و در آنمجلس عده از عاماء محترمین و تجار حاضر بودند و ملا تقی پس از قرائت صفحه از کلمات بدیعه بحقیر فرمود در اینکلام چه میگوئی گفتم اول ندارد تا معلوم شود چیست و از کیست مثل سبک قرآن است ولی کلمات فرقانی نیست فرمودند از آنجائیکه قرآن نازل شده اینکلام هم نازل شده مذکور شد در آنجا جبرئیل از آسمان آورد اینجا هم جبرئیل باید بیاورد فرمود نمیدانم اینقدر میدانم این کلام بسیاق کلام قرآن است و از همان مصدر صادر شد و میرزا جواد از علماء شیخیه و تلامذه سیده معروف بمیرزا جواد خوار از مطالعه آنکلمات و اطلاع از احوال حال خوشی یافته رقص کرد و روزی دیگر بمسجد رفته بر منبر برآمده اظهار امر حق و نصرتش نمود و بعد از چهل روز با جمعیت بسیار بکربلا رفتند ولی در کرمانشاهان امر بایشان رسید که بشیراز بلدا لایمین بروند و لذا عودت کرده بصوب مذکور رهسپار

گشتند و رفتند و پس از آن رسائی بود که آقا میرزا محمد علی بن حاجی میرزا عبدالوهاب برای والد خود بفرستاد روزی حقیر با عم قنبر علی خدمتشان رسیدیم خلوت نموده بر درب خانه جناب ملا صادق یزدی را که از محرمان خاصش بود بنشانند و نهی کرد که احدی را بخانه وارد خول ندهند آنگاه آیات بدیعه از بغل در آورده بحقیر داده فرمودند تو بهتر میخوانی بخوان و من خواندم سپس فرمودند در حقیقت ایشان چه میگوئید عم در جواب تأمل کرد و از خود حاجی پرسید که شما درین باب چه میفرمائید فرمودند کلمات بسیار عالی و بسبک قرآن است چاره جز تصدیق نمیباشد و لمحه چند گذشت آنگاه در خصوص ملیح قتی الفزونی آغاز سخن کرده گفت اینجوان چند جزو از آیات جناب باب روح ماسواه فداه بر ایتم فرستاد و مکتوبی بدین مضمون نوشت که اگر تصدیق نکنی و ایمان نیاری گردنت را مانند سر سگی میبرم پس بملا قنبر عمو روی نموده فرمود اکنون هفتاد سال از عمرم سپری شده و نزدیک با آخر است و دیده ام بدو پسر م روشن است که در امامزاده ها و آستانه ها شمع روشن کرده گریه وزاری نموده از خدا خواستم تا بمن ارزانی داشت و عاقبت کارم چنین شد که می بینید و مکاتبی باین لحن بمن میدهند پس جناب میرزا بعد از کلمات مذکوره این عبارت ادا نمود که راست میگوید و حق بجانب او است انتهى .

و حاجی عبدالکریم مذکور از اعظام دولتمندان و تجار محترم و مؤمنین معظم قزوین بود و بسننی بعد در آنجا وفات یافت و پسرش میرزا مهدی نیز در یزد تجارت مهمه داشت و بساط را بر چیده بقزوین آمد و با عمویش حاجی عبدالحسین قریب بیست هزار تومان ابریشم خریده حرکت بشیراز کردند و

فرمودند و عمو منتهی نشده بضاعت را برای بمبای برد و در دریا غرق گردید و میرزا مهدی همچنان مشرف در شیراز ماند و بایمان کامل رسید و بوطن آمده پیوسته مشتعل بشعله عشق و ایمان بود و حین ارتفاع هنگامه مازندران بنصرت اصحاب قیام نمود تا بشهادت رسید.

وحاجی میرزا عبدالوهاب از مشاهیر فقهای عظام و مراجع احکام و ساکن قزوین بود و شر ذمه از احوال او و کیفیت ارادت و مساعدتتش را بشیخ احساسی در ایام اقامت شیخ در قزوین در بخش اول نگاشتیم و در آغاز ظهور امر بدیع دو پسرش ملاهادی و میرزا محمد علی که از فضلاء و علماء بودند بشیراز رفته درک زیارت حضرت باب اعظم را نموده ایمان آوردند و هر دو از سابقین اولین و حروف حی شدند و حاجی خود نیز بنوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت باین امر نمود و حضرت در هنگام عبور از حدود قزوین برای آذربایجان در قریه سیاهدهان نامه بنوع توقیر و تجلیل بدو نگاشته طالب مساعدت و نصرت فرمودند ولی برای شدت مقاومت دولت و صولت علماء و ائمه جماعت حاجی را کاری از پیش نرفت و در اواخر عمرش از قزوین بنجف شتافته مجاور گردید و در سن هشتاد و سه سالگی مریض و بستری شده آثار و مقدمات ارتحال پدیدار گشت و در آنحال دستور داد ویرا در جنازه گذاشتند و بمرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین بردند و پس از ساعتی در آنمکان مقدس بعالم باقی رحلت نمود و اما پسرانش ملاهادی و میرزا محمدعلی پس از استفاضه ایامی چند در شیراز مراجعت بکربلا نمودند و در نشر انوارهدی

میرزا محمدعلی سر بر قدم حضرت قدوس نهاد و دست بر نداشت چه در خراسان و چه در بدشت و چه در حبس ساری و چه در ایام قلعه مبارک در همه جا پروانه آنشمع ذوالجلال بود تا شهید گردید
نبیل زرندی

کوشیدند سپس بقزوین عودت کرده سکونت گرفتند و هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکّر الله را برای آذربایجان میبردند در قریه سیاه دهان بمحضر مبارک رسیدند و در موقع اجتماع بایه در خراسان هر دو در فتنه مشهّد حضور داشتند و میرزا محمد علی در موکب حضرت قدوس مراجعت کرده در بدشت حضور داشت و بالاتفاق بمازندران رفتند و در ساری بخانه حاجی میرزا محمد تقی میچند چندی با هم توقیف بودند و در موقع ارتفاع امر قلعه مازندران بدانجا شتافته بنصرت و فدا کاری قیام نمود تا بفیض شهادت کامیاب گردید و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلی خطاب بوی این توقیع در بیان وظائف سالک و مسافر الی الله میباشد بسم الله الرحمن الرحیم فاعلم یا اخ الخلیل و اثبت قدمیک علی صراط الله الجمیل و اعرف ان الله سبحانه ما خلق شیئا الا و قد بین حکمه فی الكتاب و ما قد راء الله داء الا و قد خلق بازائه دواء فاستغفر ربک الذی لا اله الا هو الذی لیس کمثله شیء و اجهد علی العمل لان الله ما حکم للبلوغ الی القطع الا بعد الیاس عن کل شیء فادخل بالله فی لجة الاحدیة لان الله قد طهر و اردها عن الاشارات الشیطانیة و لا تخف عن شیء و لا تحزن لشیء لان الله قد حرّم خوفه لمن فیہ خوف من غیره و زکی المؤمنین فی کتابه عن حزن الغیر لقوله الحق الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و استقر علی الامر بالاخلاص فان الله قد جعل لكل شیء مقاماً موقوفا و ارض عن الله بقوله الحق ان کان کلشیء بقضائی و قدری فالحزن لما ذا و اتکل علی الله فی کل الاحوال و اقبل بکلمک الی الله حتی المحو عما سواه و ایقن بالغفران بعد ورودک فی ذلک الباب و انتظر امر الله فان نصر الله کان قریبا و الحمد لله رب العالمین و در توقیعی دیگر راجع بزیرت جامعه صغیره مسطور است بسم الله الرحمن الرحیم و ان من کتب النازلة بی کتاب اخی محمد علی نجل العالم الجلیل الحاج عبد الوهاب القزوینی و لما انی احببته فی سرّی احببته عما سئل

منی من زیارة الجامعة فاحفظ یاخی منسملت واقراء ما اردت و کن لی ناصرأ مثل النار الذی ورد علی حشیش الارض ولا تبق لاحد حجة واحفظ کل منزل من یدی بماء الذهب علی احسن خط کریم و از آقا میرزا محمد علی شهید مذکور که زوجه اش خواهر جناب قره العین بود دختری خلف از ابویں برقرار ماند و اما ملا هادی که سنأ اکبر بود در قلعه مازندران وسائر واقعات خطیره داخل نشده محفوظ ماند و سالها بعد از واقعه شهادت کبری در قزوین زیست و بیان مآل احوالش در بخش ششم ثبت میگردد .

و در مقابل حاجی میرزا عبدالوهاب در قزوین حاجی ملا محمد تقی معروف برغانی از مشاهیر مجتهدین بود که با برادر اوسطش حاجی ملا محمد صالح و برادر اصغرش حاجی ملا محمد علی همگی در برغان تولد یافته بمقام رشد رسیدند و تحصیلات اولیه شان در آنجا و در قزوین صورت گرفت و در بلده قم نزد میرزا ابوالقاسم مجتهد شهیر مؤلف کتاب قوانین الاصول چندی تحصیل فقه و اصول نمودند آنگاه باصفهان رفته سنینی چند بتحصیل علوم نقلیه و عقلیه پرداختند پس بعراق عرب شتافته در کربلا مخصوصاً نزد آقا سید علی مؤلف کتاب ریاض فقه و اصول خواندند و در تحصیل علوم رسوم دینیه رنج فراوان برده بمقامات عالیه رسیدند و نیز عبادات و ریاضات شاقه را تحمل نموده شبها را بادعیه و مناجات و اقامه صلوات پبیان رساندند و حاجی ملا علی نزد شیخ احسانی تلمذ کرده از علماء شهیر شیخیه محسوب گشت و بکثرت عبادات شاقه و تلاوت آیات و اوراد و ادعیه و تضرعات دائمه شهرت یافت گویند در ثلث اخیر شبها زنجیری بر گردن نهاده بمیخی در سقف حجره پیوند میداد تا چون نعاس گیرد زنجیر مانع افتادن و خوابیدن باشد و بعبادت و مطالعه کتب و تحریر مسائل علمیه شب بروز میآورد و بعد از سنین کثیره مراجعت بایران

متدرجاً شهرتی بسزا حاصل کرده ریاست و ثروت معتابها فراهم آوردند و در فقه و اصول و تفسیر و جمع اخبار و غیرها تألیفات عدیده نمودند و حاجی سید محمد تقی امام جمعه که عالمی ذوفنون بوده اهالی نسبت باو اعتقاد کرامات و مقامات باطنیه داشتند سالها بامامت جمعه و ریاست جماعت برقرار بود و حاجی ملا تقی سنینی چند فتوی بر تحریم صلوة جمعه در ایام غیبت امام داده پیروان خود را از اقامت صلوة جمعه منع کرد تا نوبتی حاجی سید محمد تقی را با اهالی کدورت و نفرتی پیش آمد و روزی بامامت جمعه نرفت و حاجی ملا تقی بلادرنک بمسجدش حاضر شده مجتبعین را بنماز جمعه امامت نمود و از آن هنگام منصب امامت جمعه را تصرف کرده امام جمعه نیز شد حکایت کنند که در آن ایام نوبتی دو امام جمعه سابق و لاحق مذکور را در مجلس و جمعی تصادف اجتماع و ملاقات شد و حاجی سید تقی از حاجی ملا تقی بنوع سؤال از مسئله معضله پرسید آن کدام شیئی است که بهفته حرام و در هفته دیگر واجب میگردد حاجی ملا تقی هر چه فکر کرد چیزی برای جواب بخاطرش نیامد و اظهار تحیر نمود و حاجی سید تقی حلّ معما کرده گفت آن صلوة جمعه است که در ایام امامت من حرام بود و همینکه تو بتصرف آوردی واجب شد و چون شیخ احسائی بقزوین وارد شد حاجی میرزا عبدالوهاب تبعیت و عقیدت و احترام و اکرام بنمود و حاجی ملا تقی بمعارضت و مقاومت و تکفیر پرداخته اولین مکفر شیخ و نخستین باعث اختلاف و نفرت بین شیخیه و اصولیه گردید و با حاجی میرزا عبدالوهاب مضاد و مخاصمت آورد و پس از شیخ حاجی سید کاظم رشتی را تکفیر کرده در مجامع و علی المنبر بطعن و لعن پرداخت و چون نسبت بمتصوفه نیز تعرضات شدید داشته در محضر و منبر بتکفیر و تحقیر شان سخن هم میگفت در ایام سلطنت محمد شاه مورد تنفر خاطر سلطانی و حاجی میرزا آقاسی گشت و حاجی بنام تحصیل منال دولتی از

املاك متعلقه بوی محصل گماشت و او چون کار را دشوار دید بطهران نزد شاه شتافته بلطائف الکلام و ایراد قصص و حکایات فکاهی غضبش را ملایم کرده از زیر بار تحمیل بیرون جست ولی حاجی چون با شاه بقزوین رفت بساخراج هر سه برادر از آن بلد فرمان داد و لاجرم باز بمحضر شاهی شتافتند و حاجی ملا تقی بنوع مذکور دل سلطانرا بدست آورده مسرور ساخت و مورد احترام و تجلیل گردید و اجازت اقامت در قزوین حاصل نمود تا چون ظهور امر بدیع شد بکمال عناد و بغضاء نسبت بحضرت باب و بمقاومت و مدافعت شدید از بابیه قیام نمود و بالاخره بنوعی که در بخش متقدم آورديم در سال ۱۲۶۳ هـ . ق بقتل رسید و در بقعه شاهزاده حسین مدفون گردید و در آنهنگام تقریباً هشتادسال داشت و اخلافش خصوصاً پسر ارشدش ملا محمد که شوهر جناب قره العین بود و بعد از پدر منصب امامت جمعه یافت بمسلك و روش پدر روزگار گذرانند و حاجی ملا محمد صالح پدر قره العین که مجتهدی معظم و سلیم النفس بود در اواخر ایام حیات خود بکربلا اقامت گزیده معتكف شد تا در روزی از روزها که نزد مرقد امام حسین بن علی ۴ پس از اداء نماز و زیارت ایستاده بود ناگهان بیفتاد و او را بردوش کشیده بخانه اش بردند و بلافاصله وفات نمود و برادر اصغرشان حاجی ملا علی مذکور از پیروان شیخ احسانی و سید رشتی و از محبین و مؤمنین حضرت باب اعظم بود و باخویشان متعصب و مغرض پیوسته مکالمه و مناظره کرده دفاع از این امر نمود و هذمه صورته ما کتبه فی شهادته علی حقیة الذکر الاعظم بسم الله الرحمن الرحيم السلام من السلام وبالسلام الى السلام يعود السلام لاله الا هو المعبود کل البرية اليه يرجعون ثم السلام من حضرة الابداع الذکر التقدیم لاهل الاسلام و التسليم اجمعين و له الحمد لاله الا هو حیث عرفنا حکم الابداع بالاختراع وجعلنا من الذاکرین وله المنة لانعامه علينا

بفتح المجره لنزول الرحمة منهمراً لولم نكن من المؤمنين لان الرب عز وجل لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم وما يفعل بعدابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم اجعلنا من المقربين بتوحيدك لا اله الا هو والخاشعين لا ياتك وللرحمن عابدين وله ساجدين كما امرت بالسجود واهل العليين اطاعوك وخلق السجين من امرك اعرضوا وعادوك ولك الشكر يا شكور قد الهمتنا معرفة الشجرة و نارها و دهن المعتصر منها وحصول المصباح وامر الزجاجة و تمام الكلمة بدور ان النقطة و جعلتنا من المسلمين و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مأمورا و سمعنا امره و قد كنا لا لواحه من الناظرين و قد اكرمنا الله عز وجل من ملاحظة الالواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا انشاء الله لامره من المطيعين و مما اشتبه علينا من المتشابهات مسلماً لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله انشاء الله تعالى يلبهننا معرفة سره بعد حين او قبل حين و نرجو من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه علي آل الله اجمعين و الصلوة و السلام من الرب تعالى على قسبة الياقوت الاربعة عشر من المعصومين و بعدهم على فقراء شيعتهم من المسلمين و محبيهم المحيين المنتظرين و لسائر الافئدة التي تهوى اليهم من المذروئين و المبروئين اللهم صل على محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم بحقهم يا كريم و در توقيعاتي كه بر اى او از قلم اعلى در ايام فتن قزوین صادر شده دستور است كه بنوع حكمت و مصلحت با خويشانش از اعداء اين امر مكالمه كرده اخمدان نيران فساد و بغض و عنادشان نمايد و بالجمله خانواده مذكوره بر غايبان در قزوین عائله و سيعه با ثروت و جلالت رفيعه و شهرت علميه منيعه و مسند رياست فقيهيه و مرجعيت عامه بود و حاجى ملا محمد تقى اكبر و اعظم اخوان و از مجتهدين عظيم الشأن ايران بشمار ميامد و حاجى ملا محمد صالح را دود ختر و يك پسر بود دختر بزرگتر را بنام مادر خود فاطمه مسمى

نمود ولی پناس احترام مادر ویرا بآن نام نداء نمیکردند و ام سلمه میخواندند و دختر كوچك را مرضیه نام نهاد و تولد فاطمه ام سلمه در قزوین تقریباً بسال ۱۲۳۳ ه. ق واقع شد و هر دو خواهر با برادر در صغر سن نزد پدر و در خانواده خود تحصیل قرائت و کتابت و ادبیات فارسیه و عربیه و علوم رائج عصر نمودند و چون صاحب هوش و ذكاء و شوق بعلوم و ارتقاء و قریحه شعریه غراء بودند مدارج عالیه پیمودند خصوصاً ام سلمه در علوم ادبیه و فقه و اصول و کلام و تفسیر آیات قرآن و تبیین آثار و معارف ائمه اسلام بر تبه علیا ارتقاء جست و باستجماع دقائق علوم بنا شئون بالغه فطریه و کسبیه فصاحت و بلاغت و سحر بیان و کتابت در نظم و نثر فارسی و عربی شهرت یافت و در مجامع نسوان سیده عظیمه الشان مشاره بالبنان گشت و با وجه ملیح و اسمر و خالی که بر گونه ایسرداشت متعظم و متصدری نشست و هر مسئله معضله را که رجال و نساء آنخاندان حل نمیتوانستند از او سؤال میکردند و پدر نهایت تعلق و احترام نسبت باو داشت گویند ویرا قره عینی خطاب مینمود و زنی مانند او را که در عنفوان جوانی مزایای حسن و جمال و صفات سامیه و مراتب عالیه عام و فضل و کمال و عظمت حسب و نسب و شئون ثروت و جلال را جمع داشت اهالی مملکت ندیده بلکه نشنیدند و آندو خواهر را پدر بدو مجتهد زاده مهتر و بهتر قزوین بزنی داد فاطمه ام سلمه را بابن اخ اکبر ملا محمد بن حاجی ملا تقی که مانند والد آخوندی متصلب و قبیعی متعصب بود عقد ازدواج بست و مرضیه را بمیرزا محمد عالی ابن حاجی میرزا عبدالوهاب سابق الذکر تزویج نمود و مرضیه را یک دختر و ام سلمه را دو پسر و یک دختر شد و در ایامی که میدان اختلاف و مشاجره فیما بین شیخیه و مجتهدین اصولیه آراسته گشت و طرفین در هر گوشه از ایران و عراق عرب باحتجاج و مدافعت برای عقیدت خود همت گماشتند

وحاجی ملا تقی مذکور در قزوین بادی انشقاق و منادی افتراق گردیده رایت منازعه و مبارزه بدست گرفته برد و توهین شیخ احساسی اولاً و سید رشتی ثانیاً روزان و شبان پرداخت و حاجی میرزا عبدالوهاب با پسران و بستگان و اتباعش حامی و پیرو شیخ و سید شدند و حاجی ملا علی برادر کبتر حاجی ملا تقی نیز بعقیدت شیخیه درآمد و حاجی ملا صالح در آن میان بیطرف مانده اظهار تعرض و تحرز نمود قوه متعطش سریع الانتقال معرفت جوی حقیقت پوی ام سلمه تحریک شده بطلب و جستجو برخاست و بواسطه پسر خاله اش ملا جواد (خوآر) و یلیانی شیخی از علما و وعاظ شهر قزوین بمطالب و آثار شیخ و سید رسیده (مطابق عدد حروف ابجدی ۱۲۵۳ برغان) متمایل و منجذب گردید و باتفاق خواهر بمعاشرت و مکالمت با عم اصغر و با خاندان حاجی میرزا عبدالوهاب کاملاً بعقیدت شیخیه درآمدند و با سید رشتی مرابطه و مراسله حاصل نموده لقب قره العین از او یافت و کیفیت آنرا چنین آوردند که چون سید از علماء شیخیه خواست رسائی در اثبات مقام عظمت و عصمت شیخ احساسی نگارند و هر یک علی قدر معرفته در این خصوص رساله نوشته داد بیان و برهان را دادند آنعالمه جلیله نیز رساله نگاشت و چون بنظر سید رسید از احاطه علمیه و وسعت نظر و قدرت قلم و قوت بیانش شادمان گشته رساله را نیک پسندید و او را بلقب قره العین مخصوص و متمیز داشته پیوسته بخطاب یا قره العین مخاطب نمود و بالجمله قره العین دم بدم در معارف و کتب شیخ و سید که روائح طیبه آثار ائمه

جناب طاء یکی در زمان سید بجهت تحصیل بکربلا تشریف برده بودند و مراجعت نمودند ثانیاً در عتبات بودند که سید صمود فرمود چندماه بعد از صمود سید امر حضرت نقطه اشتها پیدا نمود جناب طاهره در عتبات ایمان آوردند و واقعه مجرم بعداً اتفاق افتاد

آقا محمد جواد عمو جان فرهادی

اطهار داشت مستغرق و از ظواهر و ظنون و قیاسات اصولیین همی متنفر گشت و باشوهر
و عمّ اکبر مکالمه و مباحثه کرد و مجالس مناظره و محاجه دینیه با خویشان مستمر داشت
و ایشان چون مغلوب حجت و برهانش شدند تعصب و رزیده بتوهین و سب شیخ و
سید پرداختند و نسبت بوی تعرض و تحرّز کردند و مابین او و شوهرش با اینکه
سالها باهم بسر برده اولاد متعدد آوردند تجانس و وصل حقیقی نبود چه آنطریق قدسی
حدید البصر متعالی النظر را طیرانی عظیم بخاطر میگذشت و با قفس دار پر آزار
ملا محمد دلخوش نمیشد و رشته الفت و معاشرت فیما بینشان بمقراض تباین عقیدت
مذکورّه بگسست و ام سلمه بخانه پدر قرار گرفت و شوق زیارت سید رشتی و استفاضه
از او و معاشرت با علماء و اکابر شیخیه عنان اختیار از دستش بر بود و بالاخره چون
خواهرش باتفاق شوهر بعزم کربلا و استفاده از محضر سید میرفتند رضایت پدر حاصل
نموده اولاد را بشوهر سپرده بکربلا شتافت و در آن هنگام که سید از جهان در گذشته بود
در آن بلد اقامت جسته با فادت پرداخت و در مقامات علمیه و باطنیه بدرجه علیار سید و اعظم
علماء در حقش چنین گفتند که اگر نه زن بود هر آینه مقام حکم و افتناء لایق و در خورش مینمود
و چون مدعیانی چند از مهمین اصحاب سید در کربلا و نقاط ایران ندای دعوت برکشیدند
جناب قره العین نیز بساط تدریس و تعلیم بگسترده و زوجه سید از آنجائیکه بوی
ارادتی خاص و وفور اخلاص داشت در خانه خود مقرّ داده امور را باو وا گذاشت

حوزه درس قره العین بوجود کبار علماء آراسته گشت از قبیل مرحوم شیخ محمد
شبلی العراقی و شیخ صالح کربمی و آقا سید احمد یزدی و والد آقا سید حسین کاتب باب
و آقا سید محمد بایگانی و شیخ سلطان کربلانی و ملا ابراهیم محلاتی و جمعی از اهل
علم و فضل که همه بعلم و تقوی و تقدم درس معروف بودند

آقا میرزا ابوالفضل کلپایگانی

ولذا مسندش در بیت سید نهاده و گروهی از رجال و نساء در نزدش حاضر برای استفاده شدند و بمسلك مخصوصش که در معارف اسلام و فروع احکام داشت رفتند و او را نقطه علمیه الهیه بعد از سید دانستند تا آنکه ظهور حضرت باب اعظم در شیراز شد و او در ایام اقامت قزوین بواسطه برخی از مسافرین زائرین کربلا احوال روحانیه از آن بزرگوار شنیده داشت و در اینموقع بنوعیکه در بخش دوم نگاشتم عریضه توسط شوهر خواهرش آقا میرزا محمد علی مذکور تقدیم نمود و در عداد حروف حی قبول گردید و چون جناب ملا علی بسطامی و غیره از اصحاب متقدمین بکربلا مراجعت کرده امر باب اعظم را منتشر ساختند بشعله الهیه بر افروخته بمساعدت و نصرت ایشان ایرداخت و علماء را بمنظره و محاجه ملزم و مفتحم نمود و بعد از واقعه که برای اصحاب رخ داده ملا علی را بیغداد گسیل داشتند در کربلا بنوع مذکور بتدریس و هدایت و تربیت نفوس مشغول بوده نشر دعوت باب اعظم همی نمود و او را در عقائد و معارف الهیه اسلوبی لطیف و دقیق و عمیق بود و اصحابش بریاضات و مجاهدات، نفس و بعبادات و زیارات پیوسته اشتغال داشتند و در غایت تقوی و احتیاطات شدید رفتار کردند چندانکه از ذبیح و طبیخ سوق اجتناب نمودند چه که باینه غالباً حضرت باب اعظم را در سنین اولیه ظهور رکن معرفه الامام دانسته و بحدیثی مروی از ائمه اطهار باین مضمون که هر کس شیعه کامل را سب نماید هر آینه ائمه را سب نموده و هر که امام را سب نماید رسول الله را سب کرده و ناصب آنحضرت کافر و نجس است تمسک جسته اعداء و ناصبین شیخ و سید و باب را مردود و واجب الاجتناب شمرده از ذبیحه و طبیخشان احتیاط کردند و بعداً چون رساله فروع معروف بر رساله العبدیه از قلم ذکر الله الاعظم صادر و منتشر شد و نظر آل الله یکی از مطهرات معدود گردید

مجلسی ساری پیدورد و اطلاع مورخ صاحب مذهب
 تاریخ علم در قرن هفتم بر پایه و کلام
 دولتی

این خط جناب طاهره که بمویش نوشته
 مربوط به صفحه ۳۱۵

این خط جناب طاهره که بمویش نوشته
 مربوط به صفحه ۳۱۵

و آنجناب را مظهر طهارت و عصمت فاطمیه شناختند لذا آنچه ذبیحه و طبیخ و غیره از سوق میخریدند و بنظرش میرساندند مظهر میگشت و بدین طریق ندای علم الهی و روایت امر بدیع را در کربلا مرتفع نمود و اقامه حجت و برهان را با علماء بیابان رساند و با برخی از ملایان ایران خصوصاً با پدر و عمو مراسله کرده بادلّه قاطعه حقیقت این امر را ثابت و عیان نمود عاقبت علمای کربلا از شیخیه و غیرهم هیجان کرده عوام را محرك شدند و بحملّه بخانه سید و تعرض بآنجناب پرداختند و لاجرم ایامی چند بامر حاکم در خانه توقیف گردید تا مهاجرت ببغداد فرموده در خانه سکونت و قرار گرفت و اعلان دعوت نموده علمای شیعه و سنی را بمحاجه با خود طلبید و ندای علمش مرتفعتر و مرادّه رجال و نسوان در محضرش بیشتر شد لذا حسب امر والی بغداد چندی در خانه شیخ محمود مفتی توقیف گشت و با مفتی مذکور محاجه و مناظره علمیه نموده ویرا مذهبش و خاضع ساخت و بالاخره والی آنجناب را با همراهان از عراق بایران فرستاد و ما چون تفصیل واقعات مذکوره و اقدامات نورانیّه شجاعانه اش را که در ترقیات معنویّه عالم انسان و ارتقاء جامعه نسوان بغایت نمین بود هرگز در تاریخ بشر فراموش نگردد در بخش سابق آوردیم و نیز مکتوب مفصل شیخ سلطان کربلایی را که حاوی فتن داخلیّه بایمه بواسطه طلوع آنجناب و نیز حاکی از تعرضات خارجیّه در ایام توقفش در کربلاست درین بخش ثبت نمودیم بنقل نبذه از عبارات آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و روایات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبلی سابق الوصف اکتفا مینمائیم و عبارات و روایات مذکوره این است حضرت طاهره بامر والی عراق مأمور بتوجه بغداد شد و لذا او با تلامذه خود که اسامی ایشان ذکر شد و بعض خدام خود و چند زن که بعض آنها والده جناب باب الباب و خواهر آنجناب زوجه مرحوم آقا میرزا

هادی نهری بودند عازم بغداد گشته در بیت شیخ محمد شبلی ورود فرمود و در بغداد مانند کربلا مجلس درس انعقاد یافت و علما و رجال بغداد در محضرش حاضر میشدند و در مسائل متفرقه سئوالات مینمودند و وی جواب میفرمود و بیشتر اسئله علمای بغداد در مسئله ظهور باب بود و چون از بسیاری حضرتش تردید و تزلزل و یا میل بمجادله احساس فرمود فصل الخطاب این مجادلت را بطلب مباحثت ختم نمود و الی عراق حکم کرد که حضرت طاهره از بیت شیخ محمد شبلی بیت سید محمود الوسی مفتی بغداد و مؤلف کتاب تفسیر کبیر (روح المعانی) که چهارده مجلد بزرگ است نقل فرماید و ساکن باشد تا آنکه امر سلطانی از قسطنطنیه در حق او صدور یابد و باین سبب قره العین بانسوان مذکوره بیت الوسی مفتی بغداد منتقل شد و این مفتی در عباراتی که در ترجمه حال او نوشته میگوید که دو ماه تقریباً در بیت او سکونت فرمود و این است صورت شهادت مفتی بغداد قال القرطیة اصحاب امرئة اسمها هند و کسیتها ام سلمة و لقبها قره العین لقبها بذلك السيد کاظم الرشتی فی مراسله لها اذ كانت من اصحابه و هی ممن قلدت الباب بعد موت الرشتی ثم خالفته فی عدة اشیاء منها التکالیف فقیل انها كانت تقول بحل و رفع التکالیف بالکلیة و انا لم احس بشیء من ذلك مع انها بقیة فی بیتی نحو شهرین و کم من بحث جرى بینی و بینها و رفعت فیها التقیة و البین و قد رأیت من الفضل و الکمال فیها ما لم اره فی کثیر من الرجال و هی ذات عقل و استکانة و مزید حیاء و صیانة و قد ذکرنا ما جرى بیننا من المباحثات فی غیر هذا المقام و اذا وقفت علیه یتبین لك ان لیس فی فضلها کلام الی آخر کلامه و درین اثناء در میان کسانی که در بغداد و کاظمیه اظهار ایمان بنقطه اولی

خواهر باب الباب زوجه شیخ ابوتراب اشتهاردی و خواهر قره انمین زوجه آقا میرزا محمدعلی

در مجالس اخری و حضور سائر علماء از پشت پرده با آنها تکلم میفرمود و جمعی از علماء این نپوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آنرا خرق اجماع و مخالفت احکام اسلام شمردند جمعی دیگر از علماء بحکم اینکه وجه و کفین عورت نیست و ستر آن واجب نه چنانکه در امهات مؤمنین در احادیث وارد است که در اسفار حج در مصاحبت حضرت خاتم انبیاء علیه التحیة و الثناء در حین طواف بیت با آنهمه ازدحام و جمعیت روی و دو کف ایشان مکشوف بود محدثی بر اینکار مترتب نمی یافتند و بالعجمله این مناظرت بمشاجرت کشید اخیراً مقرر داشتند که از حضرت ستوال نمایند و آنچه امر مبارک صادر شد راضی گردند و باینموجب جمعی کثیر در قصبه کاظمیه مجتمع شدند و اعلم ایشان سید علی بشر عریضه بحضور حضرت باب اعظم معروض داشت و شرح حال را با سئوالات اخری در آن بنگاشت و عریضه را مصحوب نوروز علی که از خدام سید رشتی رحمة الله علیه بود ارسال نمود چون قاصد برگشت همه اهل ایمان از قبیل شیخ محمد شبلی و شیخ سلطان و غیرهم که قریب هفتاد نفس بودند در قصبه کاظمیه مجتمع شدند و کتاب مبارک را که در جواب عریضه سید علی شرف صدور یافته بود تلاوت کردند آقا محمد مصطفی بغدادی مذکور نجل شیخ محمد شبلی چنین نوشت فلما قرئوا اللوح کان فیه عبارات عالیة و آیات واضحة الی قوله مخاطباً للسائل بشر المتزلزل و اما ما سئلت عن المرأة التي زکت نفسها و اثرت فیها الکلمة التي اتقادت الامور لها و عرفت بارئها فاعلم انها امرأة صدیقة عالمة عاملة طاهرة و لا تزدد الطاهرة فی حکمها فانها ادری بمواقع الامر من غیرها و لیس لك الا اتباعها الی آخر بیانه و پس از ورود این لوح مبارک لقب آنسیده جلیلة طاهرة اشتهاار یافت و این حوادث سبب شد که جمعی از اهل قصبه کاظمیه که مدعی ایمان بودند متزلزل گشتند از قبیل سید محمد جعفر

وسید حسن جعفر وسید علی بشر وسید طاب و کاظم صوفی ومابقی در کمال سرور وایمان بشکر و ثنای الهی ناطق شدند و طاهره در ایامی که در بیت مفتی بود گاهی بمیت شیخ محمد شبل در معیت دو نفر از نسوان و ناظر شیخ الوسی مفتی بغداد رجعت مینمود و جمع کثیری از خاص و عام مجتمع میشدند و بیانات او را در ظهیر نقطه اولی و تجدید شریعت غراء مستمع میگشتند تا امر سلطانی رسید و خلاصه این بود که حضرت طاهره بایران توجه فرماید انتهی و بالجملة جناب طاهره با قدرت باهره و عظمت شاهره در اوائل سال ۱۲۶۳ هـ ق از بغداد بایران عزیمت فرمودند و بدستور نجیب پاشا والی عراق بحمد آفا یاور تا سرحد ایران با ایشان همراه شد و در موکبش بعلاوه جمعی زنان و مردان بستگان و درستان و اصحابش که از آنجملة عده رجال دین و علم از عرب و ایرانی بودند قریب سی نفر از بابیان عرب بمحافظت و محارست قیام داشتند چه که عامه ملانهای شیعه و سنی در عراق بخصمیت بالوبرخاسته آوازه باییت و عقیدت کشف حجاب و غیرهما و نیز مقاومتش با جمهور علماء و رسائل و مرقوماتش در انبات امر بدیع همه جا شهرت گرفت و ملاهای ایران نسبت باو و بابیان بر آشتند و شوهر و عم اکبرش بعلاوه عناد و عداوت شدیده با شیخ وسید نسبت بحضرت باب اعظم بغایت معاندت بر خاستند و آرزوی دسترس بجناب طاهره داشتند تا آنچه خواهند از اجبار و آزار برای تحصیل تبری و انکارش وارد آرند و آنجناب حسب حکم دربار اسلامبول ناچار بمعاودت بایران و قزوین گشت و وقوع انواع خطر برای او و همراهانش در نقاط ایران و خصوصاً قزوین گمان میرفت راو در بین احوال مذکوره و احوال موفوره چون از بلاد و معمورات گذشت بموجب شجاعت و بیباکی فطریش مراعات احتیاط و احتفاظ نکرده لب نسبت بلکه بی پروا و بر ملا با عامی و عالم و سالم و ظالم راجع

وسید حسن جعفر وسید علی بشر وسید طه و کاظم صوفی ومابقی در کمال سرور وایمان بشکر وثنای الهی ناطق شدند و طاهره در ایامی که در بیت مفتی بود گاهی بیست شیخ محمد شبل در معیت دو نفر از نسوان و ناظر شیخ الوسی مفتی بغداد رجعت مینمود و جمع کثیری از خاص وعام مجتمع میشدند و بیانات او را در ظهور نقطه اولی و تجدید شریعت غراء مستمع میگشتند تا امر سلطانی رسید و خلاصه این بود که حضرت طاهره بایران توجه فرماید انتهی و بالجمله جناب طاهره با قدرت باهره وعظمت شاهره در اوائل سال ۱۲۶۳ هـ ق از بغداد بایران عزیمت فرمودند و بدستور نجیب پاشا والی عراق محمد آقا یاور تا سر حد ایران با ایشان همراه شد و در موکبش بعلاوه جمعی زنان و مردان بستگان ودوستان واصحابش که از آنجمله عده رجال دین و علم از عرب و ایرانی بودند قریب سی نفر از بابیان عرب بمحافظت ومحارست قیام داشتند چه که عامه مالا های شیعه وسنی در عراق بخصمیت با او برخاسته آوازه باییت وعقیدت کشف حجاب وغیرهما ونیز مقاومتش با جمهور علماء ورسائل و مرقوماتش در اثبات امر بدیع همه جا شهرت گرفت ومالا های ایران نسبت باو وبابیان بر آشفتمند و شوهر وعم اکبرش بعلاوه عناد وعداوت شدید با شیخ وسید نسبت بحضرت باب اعظم بغایت معاندت برخاستند و آرزوی دسترس بجناب طاهره داشتند تا آنچه خواهند از اجبار و آزار برای تحصیل تبری و انکارش وارد آرند و آنجناب حسب حکم دربار اسلامبول ناچار بمعادوت بایران وقزوین گشت و وقوع انواع خطر برای او و همهرانش در نقاط ایران و خصوصاً قزوین گمان میرفت واو در بین احوال مذکوره و احوال موفوره چون از بلاد ومعمرات گذشت بموجب شجاعت و بیباکی فطریش مراعات احتیاط واحفاظ نکرده لب نسبت بلکه بی پروا وبر ملا با عای وعالم وسالم وظالم راجع

بحقیقت حضرت باب اعظم و عقائد بدیعه سخن گفت و دلائل عقلیه و نقلیه اقامه نمود نخست در قصبه کرد سروران و مهتران پی بمقامات عالیه اش برده عظمتش را دانستند و احترامات فائقه نمودند گوسفندها پای رکابش بهدیه و فدیه سر بریدند و عده بسیار اظهار تصدیق و اقبال بمسائلش کردند و گفتند دوازده هزار جمعیتشان میسای صدور امرند که آنچه فرمائید اطاعت کنند و آنجناب در حقشان دعا فرموده امر بمراجعت نمود و ما در بخش سابق ضمن شرح سفر حضرت ذکر الله الاعظم از اصفهان با آذربایجان اشاره نمودیم که برخی از طائفه اهل حق پی بامر حق بردند و ذکر شمه از احوال محمد بیک چارپاچی و اهالی قمرود را نمودیم ولی درین موقع جمعی کثیر از طائفه مذکوره ساکن در کردند و غیره حضرت ذکر الله الاعظم را شناخته مظهر ذات بحت الهی دانستند و آنجناب با بعضی از بزرگان نشان مکاتبه فرمود و بالجمله ایام اقامت کردند سه روز شد و چون بکرمانشاه رسیدند پس از تهیه منزل و مسکن برای خود و محلی برای اجتماع انبوه مستمعین اعلان دادند که قره العین شهره وارد بلد شد و هر که خواهد حضور یافته مطالب جدیده استماع نماید و بعلت شهرت جمال و کمال و قدرت علم و بیانش اجتماعی عظیم از مرد و زن شد و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ محمد شبل بغدادی و شیخ صالح کریمی بعد از اقامه حجت و برهان و اطاله بیان و تبیان کتاب تفسیر سوره کوثر بر حاضرین خوانده ترجمه و شرح کردند و جواب اسئله مردم دادند و در آنروز جمعی از نسوان محترمه بلد که زن حکمران نیز در آنمیان بود بمحضرش وارد شده آنچه پرسیدند جواب کافی شنیدند و قانع و مسرور گشتند و لذا آوازه بشهر پیچید و جمعیتی از اعظم و علماء حضور یافتند و حاکم نیز بملاقات آمده با تمامت اهل بیت اظهار ایمان نمودند و همه روزه اجتماعات افزون شد و اصحاب عراقی و ایرانی در عقد برهان و نقد تبیان

بحقیقت حضرت باب اعظم و عقائد بدیعه سخن گفت و دلایل عقلیه و نقلیه اقامه نمود
نخست در قصبه کردند سروران و مهتران بر بمقامات عالیهاش برده عظمتش را دانستند و
احترامات فائقه نمودند گوسفندها پای رکابش بهدیه و فدیه سر بریدند و عده بسیار
اظهار تصدیق و اقبال بمسائلش کردند و گفتند دوازده هزار جمعیتشان مہیای صدور
امرند که آنچه فرمائید اطاعت کنند و آنجناب در حقشان دعا فرموده امر بمراجعت
نمود و ما در بخش سابق ضمن شرح سفر حضرت ذکر الله الاعظم از اصفهان
بآذربایجان اشاره نمودیم که برخی از طائفه اهل حق پی بامر حق بردند و ذکر
شمه از احوال محمد بیات چارباچی و اهالی قمرود را نمودیم ولی درین موقع جمعی
کثیر از طائفه مذکور ساکن در گنبد و غیره حضرت ذکر الله الاعظم را شناخته
مظهر ذات بحت الهی دانستند و آنجناب با بعضی از بزرگانشان مکاتبه فرمود و
بالجماعه ایام اقامت کردند سه روز شد و چون بکرمانشاه رسیدند پس از تهیه منزل
و مسکن برای خود و محلی برای اجتماع انبوه مستمعین اعلان دادند که قرۃ العین
شهره وارد بلدشده و هر که خواهد حضور یافته مطالب جدیده استماع نماید و بعلت
شهرت جمال و کمال و قدرت عالم و بیانش اجتماعی عظیم از مرد و زن شد و حاجی
ملا ابراهیم محلاتی و شیخ محمد شبل بغدادی و شیخ صالح کریمی بعد از اقامه حجت
و برهان و اطالیه بیان و تبیان کتاب تفسیر سوره کوثر بر حاضرین خوانده ترجمه و
شرح کردند و جواب اسئله مردم دادند و در آنروز جمعی از نسوان محترمه بلد
که زن حکمران نیز در آن زمان بود بمحضرش وارد شده آنچه پرسیدند جواب کافی
شنیدند و قانع و مسرور گشتند و لذا آوازه بشهر پیچید و جمعیتی از اعظم و علماء
حضور یافتند و حاکم نیز بملاقات آمده با تمامت اهل بیت اظهار ایمان نمودند و
همه روزه اجتماعات افزون شد و اصحاب عراقی و ایرانی در عقد برهان و نقد تبیان

ارحاء عنان کردند و آنچه مکاتیب رسید آنجناب خود جواب نگاشت و چون ایامی عدید بدین نمط گذشت ملاها تعصب کرده برآشفتنند و نزد مجتهد بزرگ آقا عبدالله شتافتند و از واقعات شکایت بردند و او مرقومه بحاکم فرستاده اخراج و تبعیدشانرا خواست و ناچار آنجناب با حاجی ملا ابراهیم و شیخ سلطان و بعضی از نسوان بدارالحکومه رفت و بعد از بیان حکمران از هیجان ملاها و نامه ملا عبدالله چنین فرمود شما خود دیدید که در مقابل اینهمه آیات بینات و حجج بالغات حضرت ذکر بدانگونه که علماء جاهلیه در مقابل آیات قرآنیہ مصداق وان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها حتی یرو العذاب الالیم شدند اینان نیز ایمان نیاورده اعراض نمودند حال چنانچه رسول اکرم و اهل بیتش از تعصب و تعرض پیشوایان ملت مجبور به هجرت و فرار گشتند ما را هم میخواهند خارج کنند آیا چه میخواهند و بچه طریق اطمینان و قرار می یابند حکمران گفت بجز آیات کتابیه امری دیگر از قبیل آیات سماویه و خوارق عادات میطلبند و آنجناب فرمود چون منزل آیات سماویه و مظهر خوارق عادات خداست امر دهید تا با ما بمقام مباحله حاضر شوند و من ملتزم و متعهد میشوم که ضال و مضل در همان مجلس بعذاب الهی هلاک شود آیا آیه و خارق برتر و مهمتر ازین هست و حکمران آن بیان را کاملاً پسندید داشت و با آقا عبدالله پیغام کرد که ایشان مطلب را اتمام و اکمال کردند و انصاف این است که بهتر و برتر ازین نمیشود شما باهر که میخواهید در وقت و محلی معین برای مناظره و مباحله و دعا و تفویض امر بخدای دانا و توانا حاضر باشید و مجتهد در جواب بنوع تمایل و عدم غرض تکاسل و اظهار مرض نموده نوشت چون مزاج علیم صحت یابد بمنظره و مباحله اقدام خواهیم کرد و باین بهانه فرصت یافته بیابغ بیرون شهر انتقال جست و نامه بقزوین

نزد حاجی ملاصالح و حاجی ملاتقی و حاجی ملاعلی حاکی و شاکی واقعات کرمانشاه
و خواهش آنکه بعضی اقارب بفرستند و آنجنابرا ببرند فرستاد و درنگ نمود تا
چون بعد از پانزده یوم چهارتن از خویشان جوشان و خروشان رسیدند باصفر علیخان
سرتیب قزوینی مقیم کرمانشاه متفق شد و ناگهان در نیمه شب جمعی از صاحبمنصبان
و سپاهیان دور خانه و منزل اعراب بایی مسلح را احاطه کرده ریختند و همه را
دستگیر کرده محبوس نمودند و خانه مسکونه آنمظلومه را محاصره کرده در آمدند
و اشیاء نمینه برگرفتند و بر شیخ سلطان و شیخ صالح و حاجی ملا ابراهیم ضرب
بسیار وارد ساختند و او را بادیگر نسوان و رجال علماء عراقی و ایرانی با برخی
احمال و اطفال بریست استر نشانده و نهاده در همان نیم شب تا مسافت دوساعت راه
از شهر براندند و بردند و در آنجا مکتوبی بحکمران نگاشته بواسطه شیخ سلطان
بفرستاد و او خجل و متأثر گشته از متجاسرین بازخواست نمود و اشیاء منبوه را
بگرفت و اعراب را رهائی داد و با جواب نامه و اظهار موافقت و مساعدت تأمه و
هدایائی چند گسیل داشت و علت موقوف را بنوع عذرخواهی چنین نوشت که
بتحریرك مجتهد غافل و بدست برخی از سپاهیان جاهل واقع شد و خواهش کرد که
بیدرنگ عودت بکرمانشاه کرده اقامت فرمایند و بتلافی مافات پردازند و آنمظلومه
قبول فرموده بصوب همدان عزیمت حرکت نمود و در آنموقع چهار تن اقربای
مذکور که سه نفرشان در واقعه کرمانشاه بعضی از مؤمنین را آزرده و بسیار
زدند خویش را بین شجاعان اعراب و مخلصین اصحاب مشاهده کرده مرعوب شده
نزد وی بخاک افتاده پوزش از ماجری خواسته بنیایش و ستایش پرداختند لاجرم
آنرا امر بعودت قزوین داد و همان شب بسوی قزوین تاختند و مدت توقف آنجناب
و اصحاب در کرمانشاه چهل روز و در محل مذکور سه روز گذشت و چون از آنجا

رانده بصره رسیدند دو روز توقف نمودند و بنوعیکه در ضمن واقعات قصبه کردند نگاشتیم دعوت عمومی فرمودند و اهالی غایت تجلیل بجای آورده بنصرت و حمایتش مهیا شدند پس از آنجا رهسپار گشته بهمدان رسیدند و مضمون مقالات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبلی بغدادی سابق الوصف درباره واقعات ایام همدان و قزوین چنین است لدی الورود قرّة العین بانسوان همرهان و نیز شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی و سید احمد یزدی که از علماء بودند در خانه منزل نمودند و سایر رجال در منزل دیگر سکونت گرفتند و چون برادر و جمعی از خویشان از قزوین وارد شدند و خواستند او را با خود ببرند قبول دعوتشان فرمود ولی چنین اظهار داشت که باید نه روز در همدان بمانیم و ابلاغ امر و اکمال حجت بر اهل بلد نمایم سپس ملا ابراهیم را با دعوتنامه بلیغ نزد ارشد علماء روانه داشت و ملا ابراهیم در محضر آن عالم که مملو از ارباب عمائم و غیرهم بود حاضر شده ابلاغ دعوت و اتمام حجت نمود و مکتوب قرّة العین را بر آنان خواند و ملا با سایر حضار چنان بمعانیت و مضادّت برخاستند که بضرر مشّت و لگد ملا ابراهیم را بقرّب هلاک رساندند و جسدش را در کوچه انداختند و تنی از عابرین براو رحم آورده جسد مطروح را بخانه مسکونه قرّة العین رساند و همینکه چشم مظلومه بر آن مظلوم افتاد بمفاد اینکلام بدو خطاب نمود خوشا بحال تو که جانت را برای اعلاء کلمه محبوب نثار نمودی و ملا ابراهیم مدت یک هفته بستری بود تا صحتش عودت نمود و قرّة العین باتفاق خویشان و تمامت همرهان از نسوان و با شیخ صالح و ملا ابراهیم و سید محمد کلپایگانی و غیرهم رهسپار بقزوین شد و اعراب را که از آنجمله شیخ محمد شبلی و شیخ سلطان بودند مأمور توقف در همدان نمود و آنان تقریباً یکماه منتظر ماندند تا مکتوب قرّة العین از قزوین رسید و امر بعودت ببغداد فرمودند لذا آنان

بوطن خود مراجعت نمودند مگر جمعی از ایشان که تاب مفارقت نیاورده بقزوین رفتند و از آنجمله شیخ محمد شبلی و پسرش آقا محمد مصطفی و سعید جباوی و حسن حلاوی و عبدالهادی زهراوی درویش و جواد و صالح بودند و در قزوین منزلی اختیار کرده بارعایت احتیاط زیستند و بعد از قلیل مدتی روزی جناب قره العین بخانه واقعه در قرب آن منزل آمد و شیخ محمد شبلی پسر خود آقا محمد مصطفی را که تقریباً ده سال داشت برای کسب دستور و تکلیف فرستاد و پیام و حکم اکید آمده همگی را مأمور عودت ببغداد فرمود لاجرم بوطن خود برگشتند و ما کیفیات احوال

من قریب بده سالگی بودم والد مرا امر داد که بمحضر قره العین رفته عرض بعضی مطالب کرده اخذ جواب نمایم و آنمظلومه همه روزه در خانه بقرب منزل ما آمده ساعتی مکث مینمود و برخی زنان از جانب پدر و عمش با او نگهبان و مراقب بودند و نیز بعضی از تلامذه عمش محارست از او مینمودند و آن ایام قریب بیك ماه شد و من روزی بخدمتش تشریف یافتم در ضمن امر فرمود که از قزوین خارج شده توجه بطهران کنیم که مقام ظهور و سر ظهور بود و چون روز بعد بمحضرش رسیدم پرسید که آیا آنچه گفتم بیدرت ابلاغ نمودی گفتم بلی و لکن ایشان نام طهران را بمقام طاهر تأویل کردند گفت بسیار خوب بایشان بگو ببلده قم توجه کنند و چون این امر را بایشان رساندم گفتند مقصود آن بزرگوار قیام بامر الهی و نشر او امر حق است پس یوم ثالث با آنمظلومه روبرو شدم پرسید آیا باین جماعت ابلاغ پیام کردی گفتم بلی و لکن تأویل بقیام بامر الهی کردند پس تبسمی کرده گفت نزد آنان برو و بگو توجه بمشهد مقدس در خراسان نمایند و همینکه رفتیم و ابلاغ پیام کردم ایشان نام مشهد را بمشهد نفس رحمانی که مشاهد نفوس از او حاصل میگردد تأویل نمودند پس در یوم رابع مشرف بمقابله با آن

جناب طاهره را در قزوین و تعرضات حاجی ملا تقی و واقعه قتل او و بلا یای وارده بر بایبه و کیفیت حبس آن مظلومه و بالاخره استخلاصش را باراده جمال اقدس ابهی و سپس ورودش بطهران و حرکنش برای خراسان و واقعات بدشت را تماماً مفصلاً در بخش سابق نگاشتیم و بالجمله قره العین طاهره را در عراق عرب و نقاط متعدده ایران ارادتمندان و پیروان بسیار از زن و مرد بودند که او را نقطه علمیه الهیه و برگزیده حضرت ذکرا لله الاعظم دانستند و معارف و تعالیمش را موافق مطالب و

بزرگوار شدم پرسید که آیا بوالد و همراهانش ابلاغ کردی چون درین بار گفتیم که این را هم چنان تأویل کردند بر افروخت و مرا امر کرد که بآنان بگویم جمعاً از قزوین خارج شوند چه که لابد از وقوع زلزله عظیمه است که قزوین از آن بحرکت آید و خون شما کلاً ریخته گردد و خداوند در مستقبل ایام در حق شما اراده خیر دارد خصوصاً تو ای آقامحمد مصطفی و شیخ پدرت پس من برگشتم و آن امر سوم را عرضه داشتم و ایشان بمن گفتند نزد آنجناب برو و بگو که شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی چگونه است که باما خارج نمیشوند و همینکه بمحضرش رفتم و عرضه داشتم بمن فرمود نزدشان برگرد و بگو که شیخ صالح و فاضل ملا ابراهیم محلاتی وقتشان بانتها رسید و زمانشان بسر آمد و شهادت در راه حق سبب حیاتشان است (اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی) ولیکن وقت شهادت شما نشد و اگر خود را بشهادت بیندازید آن موت و هلاک محسوب میگردد پس من برگشتم و امر صریح را بایشان ابلاغ داشتم و در همانروز بسوی طهران رفتیم و شیخ سلطان هم باما بود ولی شیخ مکوئی و جماعت اعراب بقم توجه کردند و بعد از پانزده یوم آنواقعه در قزوین واقع شد و حاجی ملا تقی بقتل رسید .

مضمون مقاله آقامحمد مصطفی بغدادی

مقاصد آن بزرگوار والهام پروردگار شمردند خصوصاً در قزوین جمعی از زن و مرد امثال خانواده فرهادی و کربلایی محمدحسن فتی القزوینی و غیرهم در راه محبتش جان بر طبق اخلاص حاضر و مهیا داشتند و ندای مرتفع آنجناب و آثار و اشعار و عقائدش که از آنجمله راجع بکشف حجاب نسوان و خرق تقلید و اوهام بود از عراق شروع شد و در نقاط ایران همی بسوی اوج رفت تا در ایام قزوین و طهران خصوصاً در ایام بدشت بنروه ارتفاع رسید و از نیرو در مقابل جمعی که در ره اخلاصش جان میدادند گروهی از بایبه بیزار از هنجار و رفتارش شده مضادت نمودند چنانکه بنوع تفصیل قبلاً نگاشتیم و در عین احوال و اوضاع مذکوره تمامت ارکان این طائفه نسبت بانسیده جلیله غایت تجلیل و تعظیم را مرعی داشتند و او خود فنانی صرف نسبت بساحت عز حضرت نقطه اولی بود و در اینخصوص ملا احمد علاقه بند اصفهانی از معاریف بایبه که با برادرش آقا ابوالقاسم از اصحاب بدشت بوده بعد از فتنه نیالا باصفهان مراجعت نمودند و بعداً بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم اعداء و اشرار مجتمع شده بر ایشان تاختند و آقا ابوالقاسم را بشهادت رساندند مکرراً چنین حکایت نمود که در ایام بدشت حضرت قدوس در وقت فریضه صلوٰة سجاده گسترده با کمال آداب و روحانیت و التّجاء و تمام انجذاب و قربیت و حسن اداء بفریضه و نافله و اوراد میپرداخت و در آنحال ناگهان جناب طاهره شمشیر برهنه در دست حاضر شد و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که بوی اختصاص داشت خطاب نموده میگفت این بساط را در هم پیچ که دور او را دو سجاده سپری شد و باید بمیدان عشق و فداء آماده گشت و نیز در بحبوحه اختلافات شدیدۀ طاهره هر وقت جناب طاهره خطابی نمود حضرت قدوس بعبارت لیبك و سعديك یا سیدتی و مولاتی جواب فرمود و نیز در یومی از آن ایام بی پرده و نقاب سوار بر اسب از باغ مسکونه اش

بیرون راند و در آنحال کلیجه ترمه که جمال اقدس ابهی برایش فرستادند در بر داشت و شمشیر برهنه در دست توسن دوانده سیفر را گردانده گفت این سعیدالعلماء و اتباعه و احباب حاضرین بیکصد جواب گفتند کلیم ماتوا باز گفت این شقی الاشقیاء و اشیاعه و آنان جواب دادند کلیم فاتوا و نیز حضرت عبدالبهاء حکایت فرمودند که در ایام توقف جناب طاهره در طهران روزی خلف حجاب در بیت مبارک نشست و آنحضرت را که در صغر سن بودند بدامن گرفت و بیانات جناب وحید اکبر که در تالار بیرونی بیت باجمعی از احباب حاضر و چون شمع در جمع درخشان و باقامه آیات و حجج و بیانات جوشان و خروشان بود گوش فراداشت و ناگهان باصدای رسا عبارات شیوا خطاب نموده چنین فرمود یا یحیی فأت بعمل ان کنت من العارفين و منظور آنکه باید سخن بر کنار نهاده در میدان رشادت و جانفشانی پای همت استوار ساخت و پس از واقعه سنگسار شدن بدست اعداء در نیالا و تفرق احباء که در اواسط شعبان سال ۱۲۶۳ واقع شد دیگر اقامت در بلد و معموره میسر نگشت چه شهرتش همه جا رفته عامه اهالی از ادانی و عالی عناد شدید گرفته ملایان و متعصین مملکت و جاسوسان دولت بصدد قبض و اذیت بر آمدند خصوصاً شوهر و بستگان در قزوین نقش اخذ و قتل بر ضمیر بسته پیوسته تجسس نمودند و جمال ابهی ویرا با شیخ ابوتراب اشتهدادی بصفحه نور فرستادند و چون بشهر بارفروش رسید چند روزی به ماه رمضان در خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار کبیر بماند و بنوعی که ضمن شرح احوال وی میآوریم بمسجد اقامت صلوة و موعظتش در صف نسوان خلف حجاب نشست و بین بیانات حاجی ببحث و ایراد پرداخت او و تجلیل نموده گفت بلی ما همه باید از شما و امثال شما کسب فیض و کمالات کنیم و این امور موجب مزید شهرت آنمظلومه در بلد گردید و ملا سعید بصدد تجسس و تعرض بر آمد لذا

من الايات بالمحكّمات اللامعات الشارقات البارقات من افق العماء فوالله ان الامر عظيم وانتم لا تبصرون ولا تعقلون ولا تفكرون بل اخترعتم لانفسكم تماثيل و بها عاكفون و بورود الحكم منه منتظرون لا والله ما كان الحق كما انتم تتصورون و تجدون اقرئوا من الايات البديعة و اطلبوا فهمه من الذين هو اقرب بكم منكم فانه عزيز حميد و اعلموا ان الامر قد نزل والحكم قد وصل وما بقي شيء منى نزل بساحتكم فساء صباحكم انكم من المنذرين فقد نزل من فوارة القدر بعد الذي انتم سميتوهم التتية و من اعانة الحق هاربون في جواب نفس سئل هذا لفظه الشريف روجي وروح من في ملكوت الامر والخلق فداه و كافي ارى كل الناس في ضلال البيان الا الاقلون الذين يوقنون بآيات الله و يتبعون امرالله و يجاهدون في سبيل الله و يبطلون اعمال الشياطين ولا يخافون في دين الله من ذى صولة فقد ملا الورقات المباركات النزلة و بزمن آيات سبعمأة سورة محكمة اعانة الحق بالاموال و الانفس و من شاء فليؤم و من شاء فليكفر و اما ما تصورتم بالقاء الشيطان بان يأتي زمان و انتم في هذا الان مامورون باعانة الحق فهذا زور و خسران اعلموا ان آيات الغيبة في الذوبان و ياتي الحكم من عند ربكم في كل آن واجب عليكم الاطاعة بسر البيان يا سبحان العلى سبحان انكم تسمون انفسكم من العرفا و ما خرجتم من عالم القشور و الاعراض اقل من آن اما تسمع نداء ذكر اسم الله العلى سبحان في شرح الكوثرها انا ذا انادى في جوالعماء و ليس في ما نزل في قلبي بداء القضاء لعن الله الذين افتروا على في الامضاء هل من مبارز يبارزني بآيات الرحمن و هل من مبارز يبارزني ببينات الانسان و هل من ذى صيصية يقوم معي في ميدان الحرب بسيف اهل البيان و هل من ذى قوة يكتب مثل الايات في حجد الشمس و القمر بحسبان الا يا من في ملكوت الامر والخلق ان هذا فتى عجميا هذا قدر ك

فرس الجلال وجاء بآلات الحرب في ميدان الجدال واين الخاشعون من اهل المال
واين الخائفون من اهل القيل والقال لم لا يخرجون من مساكنهم لم تفرون الى سم
الخياط من مخافتكم لم تدخلون بيت العنكبوت في قلل الجبال لم تصمتون و لا
تنطقون و لا تعتذرون في تلقاء الجمال اين الصيصيون من حكماء الاشراق و اين
الفلسفيون من علماء الوثاق واين الغريبيون الى ماشاء الله نزل هذه الايات في افق البهاء
فان لفظ التقية نشأ من البداء اما تسمع انه جل ذكره يقول ها انا ذا انادى في جو
العماء وليس في ما نزل في قلبي بدأ القضاء آه آه من غفلتكم فان هذه الايات نزل
لترفر فكم جاهدوا في سبيل ربكم واقتلوا انفسكم فاني والله لكم حبيب شفيق و ما
لي غرض الا جذبكم الى مقامات العالية فقد سمعت ان بعضاً منهم قد ادعى مقام
المباهلة فيها انا ذا انادى و لا اخاف من احد اني قد آمنت بآيات ربي و اكون من
البالغين العارفين و كل ماصدر ويصدر مني ومن خواص اصحابي فهو حق لا شك
فيه ولا ريب يعتريه و كل من يقوم معي في ميدان الافكار فيها انا ذا بسم الله العلي العظيم
ومنها خطاب عامي بشيعيان بعد از مهاجرت از كربلا براي تبليغ و تفهيم امر با
مراعات مقتضيات وقت نوشت بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي اصطفانا بمنه
واختارنا بفضله و كشف عن بصائرنا سحاب الارتباب وعرفنا حكمه وطريق الصواب
والصلوة على الذي استخلصه نفسه وطهره عن الدلالة الى غيره وعلى آله الذين هم هو
لا فرق بينه وبينهم في الرجوع والاياب ولعنة الله على الحاجدين للحق كل كافر مرتاب
يامعشر الشيعة والمؤمنين عليكم سلام الله و بركاته من كل باب لا يخفى عليكم حال
هذه المفتقرة و المعتمضة بحبل آل الله عليهم سلام الله بلا عدد باني ماخرجت من
الارض المقدسة مع احبائي الابرار و النجباء الاخيار من النساء و الرجال و اولاد
الصغار الا لاحقاق الحق و ابطال الباطل ابتغاء لوجه ربي القادر القهار فمن زعم اني

قد خرجت لا توسل بغير ربي و لاجل الدفاع عنى فقد خطاء وربى لان الالتجاء
بالمخلوق والجزع عند النوائب من اعظم الفسوق و بمذهب الحق كل من يشتكى
الى مخلوق من مخلوق فقد اشرك بربه اللهم انت الشاهد على انى توجهت الى جانبك
الاعلى واقبلت بكلى اليك لاحاجة لى فى غيرك وانت تعلم حالى وتسمع مقالى لاخوفى
الا منك ولا رجائى الا عنك وقد كنت بعزتك عن من سوى قدرتك معرضاً و غنياً
اسمعوا ندائى يا معشر الشيعة واعرفوا انى ماخرجت من الارض المقدسة الالاجل
الضعفاء فى امر دينهم وتوضيح امرالله الواضحة المشرقة فى وسط السماء وهذا من
فضل الله عليكم لو كنتم تشكرون و اعلموا ان الذين انكروا الحق و تشبثوا بالباطل
واتبعوا هوائهم اهون عندى من جناح بعوضة ميتة و خيالاتهم المنسوجة او هن من
بيت العنكبوت انى هم وما قد هم لا تعرض لهم وبارئى بما يصدر منهم و يسرز عنهم
يرتفع حجاب ما عليهم لاولى الالباب ولكن آه آه واحسرة للضعفاء الذين هم يعلمون
ظاهراً من الحيوة الدنيا وهم عن الآخرة غافلون الذين كل ما يسمعون من الحق ما
يرتجف فرائهم وما يتقلب احوالهم وما يدرون باى متقلب يتقلبون وما يتفكرون
على ما بنى امر دينهم وما يدور عليه مذهبهم وغافلون انهم الى الله راجعون و عن
حكيمه العظيم مسئولون ولا يقبل منهم عدل ولا شفاعة ولا يؤذن لهم فيعتذرون آه
ثم آه من عظمة امرالله و غفلة الناس و سكرهم ياقوم فوالذى اقام العرش على الماء
و خرق الهواء و علق الارحاء و اضاء الضياء ما تحملت هذا البلاء العظمى التى مطوية
كل المصائب فيها الا لاجلكم و ترحمأ عليكم والا بفضل ربي انا عارفة بمواقع حكم
حكم ربي وبالغة بما يريد منى و ان كنت مقصراً لادائه فى كل المقامات فاعرفوا
قدر هذه النعمة العظمى التى قد اقبلت اليكم ولا تعرضوا من حكم ربكم فان الحجة
تامة عليكم و النعمة مرادفة بكم من كل جانب و بعد هذا ما ارى لكم غير اتيان العذاب

بغثة وانتم نائمون وان تكونوا في عذاب ولكن ماتشعرون اى عذاب اعظم من ان الله عز وجل قد استدرجكم وانتم لاتشعرون ولا تعقلون فقدتم الحججة عليكم وقام المحجة عندكم وانتم عنه معرضون فيها انا ذا يا قوم اسمعوا ندائى الى قولها فقد تبين الحال باحسن المقال لربى العلى المتعال فى كتابه الكريم و جعلنا بينهم وبين القرى التى باركنا قرى ظاهرة وقدرنا فيها السير سيروا فيها ليالى و اياماً آمنين فيظهر لطالب الحق ومجسس خلال الديار من كلام الله الملك الجبار معرفة قرية الظاهره بطهارته عن كل الاغيار وتزيينه بحلية الاخير فان الله لا يأمر بالسير مع من كان فيه بعضاً من الذر نقصاً فالناجى من تمسك بهذا العالم الربانى والنور الصمدانى وسار معه فى عوالم الغيبة وظهر له كنوز المخفية من تعليم هذا العالم الناظر بنور التوسم و الهالك من تخلف عنه و تمسك بما عنده من العلوم التى لا يدرى مبناها ولا يعرف مجربها مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها فى السماء تؤتى اكلها كل حين باذن ربها وهذا الاكل يجرى من عند الله عز وجل من شجرة طيبة اصلها ثابت وهذا الكلمة الامام عليه السلام والفرع وبابه وحجابه العالم الربانى والنور السبحانى الذى قلبه معلقة بالماء الاعلى وليس له مقصد الا وجه ربه الاعلى فقد اختصر فى هذا المقام وصف هذا العالم المفضل الذى بفقده ينهدم بنيان الحكمة ويكونه قد قام علائم الامامة والولاية التى قد كان لله و لم يكن معه شريكا فقد كتب سيدى و سدى و كهفى ومعتمدى اعلى الله مقامه فى وصف هذا النور المتألق والضياء المشرق وقد كتبت هذه الفقيرة فى ورقة فواجب على طالب الحق فى هذا اليوم العظمى النظرة فيه واعلموا يامعشر الشيعة مذهبى وماليه مهربى فيها انا ذا قد اخبركم بما اختار سببا لوقوع البلايا العظيمة على وتحملى وتجاوزى عنها وهوانى بعد الذى جاهدت فى سبيل ربي واعرضت عن كل ماسواه فقد اسبقنى ربي بالعناية واخرجنى بفضله من ظلمات

الفواية له الشكر شكراً شكري الخلاق طراً على هذه النعمة الجليلة التي لا يتصور في
الامكان اعلى منه فقد كنت مطروحة في زاوية من بيتي مشغولة بنفسى مرهونة بعملى
وقد قام القوم بلا سبب وداعية باشتعال نائرة الفساد المستجنة في الرماد ودخلوا بيتى
ونهبوا بعضاً من اموالى وجرؤا اخواتى المؤمنات الصادقات الى طرف السوق
مكشفات الوجوه وزلزلوا اركان اطفال الصغير واجروا دمع الصالحين فقد حبسونى
برهة من الايام وكل من يسئل منهم ماسب هذه الغوغاء والتعرض للنساء يقولون
بعضاً من الاقاويل الباطلة وينسبون خيالاتهم العاطلة وينسبون الى " فبغزة ربي
انفطرت السماء وانشقت الارض وتزلزل الجبال فقد بعثت اليهم والقيت عليهم كلمة
السلام ما قبلوا ويصيحون باعلى صوتهم انها كافرة قد خرجت من الدين واجب حفظ
الشريعة عن شرها ربي القادر الناصر شاهد على ما صدر منهم بالنسبة الى " من
الاذيات الشديدة والافتراءات البعيدة وانا صابرة مجاوزة لان كل ما فعلوا بعين الله
العلى العلام و يسئلون منه يوم تبدى الضمائر والاثام ولكن لتبين الامر للضعفاء و
توضيحه كالشمس فى رابعة السماء اقول هذا الكلام الذى اقشعرت الجلود منها هل
من ناصر ينصرنى باحضارهم واجتماعهم ليثبت ما عليه مدار امرهم ها انا اذا قد كان
فى يدى حجة لامعة نازلة من عالم العماء من الالهامات الربانية والحروفات السبحانية
والتجليات الصمدانية وان يقدر احد ان يأتى بمثلها هل من معين يعيننى فى اظهار
دين الله ويطلب منهم تفسيراً بمثل ما فسر رجل الذى لا تليبه التجارة ولا البيع عن
ذكر الله بلا تفكر ولا سكون قلم بل يجرى بعناية ربه ذكره من بحر الذى
لا تعطيل لها فقد كان عند هذه الاقلة مما يحصى بعضاً فى الاصول والفروع موجودا
ومن اراد الله ودينه فلينظر اليها يارباه خذ بحقنا وانصرنا على من ظلمنا والعن من
حجد وعدك ولا يخاف عدلك فقد ضل واضل الناس جميعا ياسيداه قد تم صبرى الى

متى اصبرو اسكت واضجر بعد ما كان في يدى حجة لامعة ليس في يد احد غيرى
فقد اظهرت حكما من باطن القرآن في وصف شيعة آلك المقربين الذين يستمد كل
ما في الوجود من عكس عكوسات جمالهم واقام كل ما برز في الشهود بنظرة لطيفة
من آيات جلالهم سبحانه الله بارئهم عما يصف الظالمون في حقهم علواً كبيراً فقد فرقوا
دينهم وكل بما لديهم فرحون بعد الذي ما دينك الا واحدا اعلموا يا معشر الشيعة
انى ما اخاف من احد وارى كل الناس في ظلال النار الا الاقلون الذين يتبعون امر الله
ويجاهدون في سبيل الله ولا يخافون في دين الله من ذى صولة اف الاف على الذين
اعرضوا من حكم الله ويسعون في الارض فساداً وما عند هم شيء الا السد والاحاد
والكذب والعناد فما انا ذا قد جاوزت من الدنيا وزخرفها وزبرجها لربى الحمد بالهام
حكمه وتوفيقى لاظهار امره اعلموا انى بذلت الروح في سبيل الله لاعلان كلمته
فكلما يجرى على وعلى من معى من التابعين لطريق الصدق والصلاح والناظرين الى
قسطاس الحق والفلاح من القتل والنهب والاسر فانا راضون عن فضل الله مرجون
بغفران الذنوب وستر العيوب وثبوت الاقدام والترفرق الى دار السلام يا معشر الشيعة
باى دين انتم مستدينون هل يجوز لكم حبس نسائكم واطفالكم الصغير بلا جرم
اجترموا ولا ذنب اذنبوا ولا مكروه ارتكبوا ولا شريعة بناوا ولا كلمة حرفوا
الله اكبر من غفلة الخلق واصغائهم الى الباطل وتشبثهم بالشىء المحتبث العاقل و
تسميهم بانهم من المسلمين كلا ثم كلا قد فتنوا بمثل الذين خلوا من قبلهم وهم عنه
غافلون اعلموا يا قوم ان هذه المخاطبات لا يجرى من الضعف و عدم التحمل للبلاء
بل فضلا على الضعفاء وحجة على الذين يعرضون من حكم انا لله وانا اليه راجعون
ومنها مكتوبى است كه برأى اهل سنت وجماعت در دفع شبهات مفتى بغداد نوشته
بسم الله الرحمن الرحيم حمداً لمن ظهر امره و برز سره و جعل الناس سكارى

وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد و الصلوة على سر التعميد و حقيقة التفريد والسلام على آله و اوصيائه مقامات الله و علاماته التي لا تعطيل لهم فى كل مكان وهم من الخلق غير بعيد وعلى من اتبعهم ونهج منهجهم فحجم بهم الايمان بنور التسديد اما بعد قد وصل الينا من بعض الذين ينكرون الحق خطوط مملوءة بالمتشابهات ومشحونة بالكدرات هيات ثم هيات لما توعدون من ظهور كنوز الغيبة والاسرار الربانية وهم من عظمة حكم الله غافلون وعن نعمته معرضون فقد ظهر امر عظيم و اشرق حكم جسيم... وهم لا ينظرون الى الحقيقة ليعرفون الدقيقة لسر الخليقة بل متشبثون بقواعدهم الباطلة التي لا يسمن ولا يغنى من جوع كفتة الذين من قبلهم ولا يعلمون قد قفتموا يمثل من سبقهم فبعد ظهور هذا النور من افق البهاء لسر الاشياء واجب على الكل الاعراض عما سوى وجه ربه الاعلى فكل ما يعرفون فيشكرون و يحمدون وكل ما لا يعرفون فيطلبون فهمه من الذى عنده مفاتيح الغيب و عليه قصد السبيل وان عليه للهدى فقد جرى سنة الله لهذا ولن تجد لسنة الله تبديلا ولا تحويلا اسمعوا يا قوم ندائى واعرفوا حكم ربكم العظيم فبعزته ان الامر عظيم و انتم عنه غافلون و استعدوا للجواب حين الذى ينادى المناد الله اذن لكم ام على الله تفترون واعلموا ان نصب الميزان قد كان بيد العلى السبحان فقد وجب معرفة من عنده الميزان فى كل عصر وزمان بتعليم الله عز وجل اتقوا الله يعلمكم الله واعلموا ان الدهر يدور والسماء يمور والجبال يسير و فى هذا التدوير آيات مخزونة بتدبير العلى الخبير سنريهم آياتنا فى آفاق وفى انفسهم حتى يتبين انه الحق وما يعقلها الا العالمون انما يخشى من عبادة العلماء و هذا العلم هو العلم الغيبى و ارمز الالهى الذى قد كان فى حقائق العالمين مستورا ماترى فى خلق الرحمن من تفاوت هو الذى خلقكم من نفس واحدة فالعالم من اعرض عن سواء واقبل بكله الى مولاه ليظهر منه تلك النور و يجذبه الى

دارالسرور جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب قد كان وعده مأتياً بسم الله الرحمن الرحيم الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون الم ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب يا قوم اعلموا ان الميزان الذي قد نصبه العلى المنان فى هذا اليوم العظمى والمشهد الكبرى هى شواهد الفطرة فقد اظهر آية من افق الغيب وفتح باب التمحيص والافتتان الامان الامان اسرعوا الى حكم ربكم و اعرفوا الميزان ثم اعلموا ان كل ما عندكم من العلوم الظاهرية فعندكم و اما ربكم قد هياً لكم مقاماً عظيماً و قد اراد ان يصعدكم الى مقام الذى لا عين رأت و لا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر فطوفوا حول ارادته و لوزوا بكرامته فقد اصطفاكم واعطاكم ما لم يؤت احداً من قبلكم فاعرفوا قدركم ولا تنسوا حظكم فان الفوز عظيم واعلموا ان الله قد كان غنياً عما عندكم و ما يريد منكم ان يرزقوه وما يريد ان يطعموه انه هو الرزاق ذو القوة المتين الله اكبر ان الله عز وجل اى مقام يريد فى نزول الايات من باطن قرآن العظيم والخلق فى اى و اديهمون الله اكبر فقد نصب موازينهم المجتثة عند ميزان الله المهيمن على ما سواه و كلهم يصيحون بلسان انكارهم ائت باية موافقاً لما عندنا او بدله ولم يعلموا ان سلطنة الله لا يختلف ونوره لا يحتجب ولن تجدوا السنة الله تبديلاً ولا تحويلاً اسمعوا ندائى يا معشر المسلمين ان الله عز وجل قد فتنكم بمثل الذين خلوا من قبلكم فقد اظهر حرفاً من تفسير باطن القرآن و انتم به ممتحنون فلا ينفعكم ما تمسكتم به من تنظيم العبارات و تركيب الاشارات و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة فقد اتوا بقصائد حين ظهور النور المحمدية عليه صلوات الله و سلامه و قد فرحوا بقصائدهم و تمسكوا بما عندهم و قنعوا عليها و اعرضوا عن فيض ربه فجاءهم ما به يوعدون يا قوم اعلموا ان القرآن انما نزل بعلم الله ولا يعرف حد تفسيره و تأويله الا الله

والراسخون في العلم بتعليم الله لا تنفذ عجائبه ولا تبدى غرائبه ولا يزال ينزل من
سحائب نكاته اسرار عجيبة و مالها من نفاذ والقرآن حجاب الله وصنعتة القرآن
خطاب الله وحكمته القرآن سر الله ورمزه القرآن نور الذي انزل بعلمه و في حرف
من تفسيره لو كان بحر الامكان مداً لنفذ قبل ان تنفذ اشهد ان اسراره يتلأؤ في
استار الغيبه ولا يعلمه احد فقد اظهر رسول الله صلى الله عليه وآله احكامه لاهل
البيان واعلن برهانه لاهل العيان وقد ورد النص من جنابه صلى الله عليه وآله ان
له عجائب مخفية وغرائب مطوية وما يعقلها الا العالمون فان في هذا لو ان قد طلع نور البيان
من افق التبيان ويدعوكم الى مابه نجاتكم ويعلمكم من تفسير باطن القرآن ما لم تكونوا
تعلمون بئس ما اكتسبت ايديكم في سبيل حكم امامكم وانتم من تجليات البديعة غافلون
ومنها مكتوبى است كه بر اى ابطال مفتریات بعضى از مدعين محبت در حق او و اثبات
كمال اخلاص و ايمان نسبت بحضرت ذكر الله الاعظم نگاشت بسمه العلى العظيم لله
الحمد حمدا شعشعانياً متلامعاً كما اثنى الله على نفسه حمداً يفاضل على كلشى كفضل
الله على خلقه والصلوة على عبده الذى اصطفاه لولايته واجتبه لمحبتة والسلام على
مبدء الاسماء و اول من سمى بآية معرفته و على انوار الساطعة من طراز القدرة و
حروفات النازلة من عماء الصمدانية الدالة على وحدته و على الورقة المباركة من
شجرة التى قد غرسها بيد قدرته و الشئ الا بهى و البها المشرق من شمس الابداع
على حملة الانوار السبحانية و السابحين فى لجة الوجدانية و المؤمنين بآيات الطالعة
من افق غيبه و لعنة الله على المعرضين و المستحقين لنقمة و غضبه اما بعد عرضه ميدارد
مفتقرة الى الله و معتصمة بحبل ولايت آل الله عليهم السلام كه نوشتة از بعضى اخوان
الدين رسيد كه در مقام استفسار از حقيقت حال بر آمده يا سبحان الله از عظمت
امتحان و دقت افقتان كه بلا سبب و داعية نائرة فتنه را در بين فئه قليلة اقل مما

یکاد یوجد در انداختند ها انا ذا شهد الله واولیائه بما اقول و کفی به شهیداً که این اقلهٔ مما لایحصى ذرهٔ دون مما یدعی ادعاء مقامی را ندارم بهیچ وجه من الوجوه بلکه خود را داخل در زمرهٔ مصدقین نمیدانم و اگر از فرقهٔ مسلمین محسوب فرمایند و در مقام اداء این کلمهٔ عظمی باز دارند همین فخر کبری ما را کافی است بشنوید ندای مرا ای معشر مصدقین بیوم الدین و مطیعین لامر رب العالمین و بذکر الله العلی الاعلی مطمئنین که غربال افتتان در بین شماها در میان است و فلک امتحان لاجل شما در دوران یا مفضل اذا غاب المولی عن ابصار الناس فهم المحجوبون بالغیبة ممتحنون بالصورة یا ملاء الانوار لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق بشنوید ندای مرا و باز نگرید باعقاب خود و ساکن نشوید بعد از ایتلاف در مساکن اهل خلاف فاصبحوا فی دین الله اخواناً علی خط السوأ فان الله یحب ان یتکون قلوبکم مراناً لاخوانکم انتم تنعکسون فیهم و هم ینعکسون فیکم هذا صراط الله العزیز بالحق و هو الله کان علیاً عظیماً یا ملاء الاصحاب بلغوا حکم الله الی من هو مثلکم حیراناً و سکراناً من یدعو من دون الذکر حجة لنفسه فقد ادعی للرحمن ولداً من اتخذ من دونه و لیجة نفسه اتخذ ارباباً من دون الله فمن قال فی حقه بعضاً من القول فقد ارتد عن دینه فیمت و هو کافر الله اکبر که چه مقدار دقیق است این صراط و چه قلیل است قائم در تحت این فسطاط هر چند سکوت در این مقام اولی زیرا که امر مفوض الی الله است احدی را یاری تنطق و تهمز نیست انک لا تهدی من احببت شاهد بر این مدعا است و لا تحرك لسانک لتعجل به ناطق بر مفهوم و حکمش باهر و هویدا است زیرا که یوم یوم او و مقام مقامش اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی و لکن در مقام شکایت از نفس متغلغل بین اطباق هوای خود در نزد اخوان صفا آمد که اصلاً ابداً بوی طلب بمشامش نرسیده و از جام محبت

ننوشیده و حقیقت این حکم عظیم را باقتضای لا یكلف الله نفساً الا وسعها نفهمیده بلکه در صحرای تیه خیالات خود سرگردان و از باده غفلت اورا سکران می یابم آه ثم آه که چه مقامی را طالبیم و درجه وادی رحل اقامت افکنده ایم و اما شأن آیات نازله از عالم عماء باذن الله العلی الاعلی در حق این اقله مما یحصی من باب الفضل و جاری من غیر استحقاق است و معانی بارقه از غیاهب کلمات این آیات در مقام خود است و لا تغلوا فی دینکم و لا تجعلوا لله اندادا بحق الحق و بحق اولیائه السائرین الی الحق که بیزارم از کسی که نسبت محبت بنده خاطئه جاهله دائره در وادی حیرت دهد و یا اینکه تخیل و خطور نماید که شاید کاتبه این ورقه در مقام اضمحلال نفس مییابد که این نوع کلمات از او در مقام صدور است بشنویدندای مرا لا تغلوا فی دینکم و لا تسهوا امة من اماء الله حجة من دون حجة الله و تحسبوه هیناً و هو عند الله عظیم بدانید که مؤمن لایوصف مییابد و مرتبه او عظیم عند الله است چنانچه فرموده بود لسان الله ناطق تعالی ذکره و روح من فی ملکوت الامر و الخلق فدا من احبه که تفسیر سوره یوسف وصف یك مؤمن نمیشود چرا بمحض شنیدن یا صلحاء النجباء غلو در دین خود مینمائید او شاهد من است که کل مصدقین را که تصدیق نموده اند حقیقه و صدقاً من ایشانرا حجج الله و خلفاء الله و صفوة الله میدانم و در مقام ایشان اقتران بوصف را جائز نمیدانم و بنور الله منتظرم که در دعوی خود محتمم چرا اینقدر ظرف ها تنگ است و در عالم خود و اهل شهود واقف میباشند یا اهل العماء اتقوا ما فی یمینکم من سبحات الدقائق و اعرجوا الی معراج الحقایق فان العمر قد قضت و الايام قد تصرمت و ما بقی من المهلة شیئا و سلام من الرحمن علی التابعین لذكر الله العلی باحسان صلوة بدیعة علیهم فی کل حین و آن ان الحمد لله رب الانس و الجنان یا کاتب الورقة یا اخی و یا قره عینی البته قلب

مبارك را مشوش از این نوع مقولات مفرما و بر دین حقیقی خود ثابت باش و در نهایت رفیق و محبت سلوک با اخوان دینی خود بفرما که اصل بنیان ایمان محبت ایشان است اگر ازین نوع کلمات بشنوی سینۀ مبارک را تنگ مگردان بدانکه مؤمن لایوصف است و اگر بشنوی که مدعی حجت میباشد و در مقام اثبیت واقف او را بلسان خوش باحسن وجه ردع فرما البته مگذار که ذرات حزن و غبار بر مرآت قلبت طاری شود که از سیر الی الله و میدارد شما را و از دعای خیر این حقیر را فراموش نفرما و در هر حال ناظر الی الله باش و حکم خود را از کسی که اقرب بتو میباشد طلب فرما ادعوه تضرعاً و خفیه و من یتق الله يجعل له مخرجاً اتقوا الله یعلمکم الله و قولوا قولاً سدیداً بدان برادر جان من که شیطان با جنودش متوجه این فتنه قلیله اقل میباشد البته او را بخود رخنه مده و ان کید الشیطان کان ضعیفاً و منها مکتوب حماسه اسلوبی است که باصفهان فرستاده و بایبان را با اجتماع در خراسان و نصرت جناب بابالباب تشویق و تحریص فرمود طراز اشراق من حجاب البها و جوهر طلع من بحر الثناء و نور لمع من افق الصفراء و ضوء سنا من غمام التي استوی الرب علیها و بنادی فی جوالهواء بانی انا الکلمة المبارکة العلیاء انی بیت الاخیره و سورها انا الذی قد خر من نوری موسی صعقا انا الذی سمائی ربی آیه الکبری و اهل العماء انظروا الی طلعتی من سر البهاء و اهل البهاء اسرخوا الی سبل الماء یا اهل الثناء السابحین فی طمطم الصفراء الطالبین دلیل الذی یتدیکم الی طرف قدس وجهه الاعلی انظروا قد کان فی یدی ورقة المبارکة فی آیه النازلة من شجر الصفراء یا اهل القشور الطائفین حول بیت معمور انتم فی شک من دعوائی اسمعوا نداء مولیکم الغفور فی حق التی زکت نفسها من اشارات الغیور یا اهل العرش اسمعوا ندائی فی هذه اللیلة السوداء الظلماء بانی انا الذی اختارنی ربی

لنفسه الاعلى وقد كنت ساجدة على عرشه ولا ارى جهرة ولا همساً حتى لا وجود
لشيء عند ساحتها اسمعوا لى يا اهل العماء انا الذى جعلنى ربى حجة عليكم بسر
البداء فو عزة ربى لا ارى غير طلعة ذكره موجودا و اعرفوا يا قوم وارحموا على
انفسكم فان الامر قد قضى لا تجنبكم الاشارات ولا يضلكم الدلالات فى طلعة ربكم
الحميد العلى الاعلى يا اهل العالية ويا ابطال الثابتة ويا رجال الراسخة ويا جبال
الراكدة قد مرمامر واسرعوا الى طرف مدعاكم فان الامر قد قضى و ينزل الملائكة
فى كل جانب و يقولون سلاماً سلاماً يا عباد الله ارحموا على انفسكم تالله الحق ان
الامر قد قضى فى صفوة الهيبه لاسوء حظكم فورب العرش والعماء ان الامر قد قضى
يا قوم لا تقفوا فى حقى كما وقفتم قبل هذا ولا تصغروا قدر ربكم الحميد العلى
الاعلى يا قوم ان تعرفونى فتعرفونى وان لم تعرفونى انا اعرفكم نفسى التى كونت
من نور الامر النازلة من خزانة العليا انا الورقة المطهرة الطاهرة الابهى انا التى قد
شهد ربى فى حقى و شهد بهذه الملائكة السماء يا قوم اختصر لكم فى المقال لضيق
المجال وعلى ربى اتوكل انه العلى المتعال قد تم صبرى و قضى امرى فاحضرونى
باطاعة مولائى وموليكم ذكر الله العلى الاعلى جل ذكره عن وصف اهل الثناء فقد
توجنى بتاج الكرامة وادخلنى دار المقامة وجعلنى من اهل السلامة و امرنى روحى
فداه بالعمل باقتضاً ما نزل من شجرة العلم التى لا تعطيل لها يا قوم اسمعوا ندائى
فانى والله بحكم محب شفيق قوموا النصره وموليكم واسرعوا الى ارض الخاء فان الله
قد شاء فى هذا الارض ماشاء وما ارى لغيره خلقاً لا بدّ و يا اخى الهادى الذى آمنت
بربك قبل اقطع نظرتك عن اشارات الباطله و اسرع الى ولو كان حبواً على الثلج
فان هذه غاية الامر لتبصغ نفسك الذى قتر فى دينها اسمع و اطع فى امر ربك ولا
تكفر بشركك معه احدا يا اخى المحمود و صفوة المعبود اسرع الى طرف حكم

مولاك القديم فى ارض الخاء فوربك رب العرش والعماء ان امر قدضى ونزل الالواح
من سماء القضاء فى وصف فتى العربى المليح الراكب على ناقة الحمراء يا اخى اسرع
يا سيدى لا تتف فان امر ربك الرحمن قد نزل و حكمه على عرش البيان استوى
يا مولاي التقى التقى الزكى يا ايها الرضا فانظر ما ذا ترى من طلعة المشرقة
الخضراء اقبل الينا ولا تخف انك انت الاعلى و الق ما يمينك فانها حية تسعى
والسلام من الرب الرحيم على كل اهل الولاة والتسليم بابى انتم وامى وطوبى لهم
ان لم يقفوا فى حق الذى ظهر من سرها طوبى ان خرجوا لنصرة مولاهم و
سرعوا الى ارض الخاء اى رب ثبتهم و انصرهم نصراً عزيزاً و افتح لهم
فتحاً يسيراً و اجعل لهم من ليدنك سلطاناً نصيراً قل جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل كان زهوقاً توبوا الى الله رب العالمين
ومنها هو العلى الاعلى العظيم رب الجنودى را بنده ايم كه تمامت مظاهر وجود را
معبود مطلق است و موجود برحق جز او نيست آن حقيقه الحقايقى راستاينده ايم
كه ابتهاج بذاتش باعث بر كشف اسرار وجود است و علت نمود هر نابود بزرگى
اورا سزاست و بس كه بحكمت بالغه الهيه خود در هر عصرى و زمانى در مجالى
انسانى و عناصر روحانى جلوۀ خاص فرمود تا بساط هدايت منبسط شود و اساس
غوايت مرتفع گردد و چون بعلم الهى ميدانست كه اين جلوات صفاتى كه در مجلاى
انبياء و اولياء فرموده بياست بجلوه ذاتى تا كيد گردد تا اساس الله تائيد شود و دين
آسمانى تشييد پذيرد لذا بر زبان تمام مظاهر امر وعده روز قيام داده شده و تمام
اديان نيز حسب الوعه منتظر آن هستند و نظر باينكه بيان انبياء و اولياء مرموز
است لذا هر كسى را فكرى بخاطر اندر و منظورى در نظر هر كسى را هوسى در
سر و كارى در پيش اما همه آنان چون نديدند حقيقت ره افسانه زدند و از حق و

حقیقت برکنار ماندند از اینرو امروز که روز ظهور و یوم نشور است وقائم منتظر بقیام خود قیامت را آشکار ساخته است باز محتجبین در حجاب پندارند و از صراط مستقیم برکنار محمود دهدار که از عرفای عالممقدار است در کتاب مفاتیح المغالیق که در علم حروف نوشته اند در آخر کتاب بمناسبت وقت ظهور مهدی از رسول اکرم حدیثی نقل میکند که ان لله خلیفة یخرج فی آخر الزمان و قد اتملت الارض جوراً و ظلماً فیملاء قسطاً و عدلاً ولو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله حتی یخرج هذا الخلیفة من ولد فاطمة الزهراء وهو اقبی الانف اکحل الطرف و علی خده الایمن خال یعرفه اسمه اسمی کنیته کنیتی و هو شاب مربع القامة حسن الوجه و الشعر و یمیت الله به کل بدعة و یحیی به کل سنة الی آخر الحدیث که در علامت قد و خد و چشم و بینی بیان شده دلیل ساطع و قاطع است که محبوب عالمیان همین صبح حقیقت است که امروز تنفس فرموده و الخلق عن معرفته لمعزولون و در همان کتاب و همان مقام از کتاب جفر کبیر نقل نموده که خرج رجل بمدينة قزوین اسمه اسم النبی من الانبیاء و ینادی باسم صاحب الزمان فی لیلۃ الثالث والعشرین من شهر رمضان فلا ینقی قاعد الاقام ولا قائم الا قعد ینخرج فی شوال و وتر من السنین اما فی تسع او فی سبع او فی خمس او فی ثلاث او فی احد ینبایعه بین الرکن والمقام ثلاث مائة و ثلاث عشر رجلاً من النجباء والابدال والاخیار و کلهم شبان لا کهل فیهم فیکون دار ملکه الکوفة و بعد ینظر صاحب الزمان و روایت دیگر از ابن عباس کرده ان دنیا کم هذه سبعة من اسابع الاخرة و انکم فی آخر یوم منه کما قال سبحانه و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون و در روایت دیگر جمعة من جمع الاخرة و ان لله تعالی فی کل سبعة نبیاً بمعجزات قاطعة و براهین ساطعة لرفع اعلام دینه التویم و ظهور صراطه المستقیم و امروز

همان الف است که الف قد تمام ادیان ظاهر شده فقط بایست دیده گشود و
دید والسلام ونبذه از اشعار منسوب بآنجناب که انتشار نیافته چنین است
ایخفته رسید یار برخیز از خود بنشان غبار برخیز همین برسر مهر و لطف آمد
ایعاشق زار یار برخیز آمد بر تو طیب غمخوار ایخسته دل نزار برخیز
ای آنکه خمار یارداری آمد مه غمگسار برخیز ای آنکه بهجر مبتلایی
هان مرده وصل یار برخیز ای آنکه خزان فسرده کردت اینک آمد بهار برخیز
هان سال نو و حیات تازه است ای مرده لاش پار بر خیز ایضاً
ایعاشقان ایعاشقان شد آشکارا وجه حق

رفع حجب گردید هان از قدرت رب الفلق
خیزید کایندم بابها ظاهر شده وجه خدا
بنگر بصداطف و صفا آن روی روشن چون شفق
یعنی ز خلاق زمان شد اینجهان خرم جنان

روز قیام است ایمان معدوم شد لیل غسق
آمد زمان راستی کجی شد اندر کاستی
آنشد که آن میخواستی از عدل و قانون و نسق
شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کرم
ایدون بجای هر سقم شد جانشین قوت و رمق
علم حقیقی شد عیان شد جهل معدوم از میان
بر کوبش یخ اندر زمان برخیز و برهم زن ورق
بودار چه عمری و از گون وضع جهان از چند و چون
هان شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق

گر چه بانذار ملل ظاهر شده شاه دول

لگن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق

روشن همه عالم شد ز آفاق و زانفس
دیگر نشود مسجد دکان تقدس
نه شیخ بجا ماند نه زرق و تدلس
آسوده شود خلق ز تخمیل و توسوس
معدوم شود جهل ز نیروی تفرس
افشانده شود در همه جا تخم تونس
تبدیل شود اصل تباین بتجانس

غن لی بیتاً و ناول کاس راح
هل الیه نظرة منی تبیاح
تجمد القوم السری عند الصباح
اسکرتنی عینه من دون راح
من بهائی فی غداة فی رواح
راح روحی فی قفاه این راح
لم یزل هو فی فؤادی لایراح
اویشاً یقتل له قتلی مباح
افتتح یا مفتوح الابواب
کم بقوا ناظرین خلف الباب
طال تطوا فهم وراء حجاب
ارهم نظرة بالاجلیاب

ایضاً هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس
دیگر ننشیند شیخ بر مسند تزویر
ببریده شود رشته تحت الحنک ازم
آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات
محکوم شود ظلم ببازوی مساوات
گسترده شود در همه جا فرش عدالت
مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق

ایضاً یاندیمی قم فان الیدیک صاح
لست اصبر عن حیبی لحظة
بذل روحی فی هواء هین
قاتلتنی لحظه من غیر سیف
قد کفتنی نظرة منی الیه
هام قلبی فی هواء کیف هام
لم یفارقنی خیال منه قط
ان یشأ یحرق فؤادی فی النوی
ایضاً در وصل تو میزنند احباب
چه شود گر بر تو ره یابند
تاکی از حضرت تو صبر و شکیب
در پس پرده تابکی حسرت

از تو غیر از تو مدعائی نیست
سکروا فی هوای ثم صحوا
از سبب ها گذشته اند و حجب
بنما آفتاب را بی ابر
تا بمانند عاقلان حیران
با خود آیند بیخودان هوی
بنده و خواجه در هم آویزند

ایضاً بخیالت ای نکور و بمدام باشد ایندل
چه نموده با فسون بدل حزین پر خون
بجمال حسن رویت بتتار مشک مویت
چه بخوانیش بمحضر بریش بعز منظر
چه بجنب روی مهوش شده ام غریب آتش
بتلطف و تکرم بتعطف و ترحم
چه ز ما سوی برانی زخودش بخودرسانی
زدلم شراره بارد که نسب ز ناردار دارد

بجمالت ای نکو خو بکلام باشد ایندل
که مسلسل از نظاره بهیام باشد ایندل
بحصار بزم کویت بمرام باشد ایندل
بجلال و شوکت و فر بنظام باشد ایندل
نشودد گر که سرخوش بغمام باشد ایندل
بربا زما تو هم که همام باشد ایندل
ز بلاء خود چشانی بدوام باشد ایندل
ز چهره و ثمر نیارد که بکام باشد ایندل

از جمله قصائدی که بخط خود قره العین در طهران دیده شده که در پیش اهل بیت
جناب سید محمد فتی المایح بود در قصیده مطول که بردیف آمده مردف است این بیت
مذکور است شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان در هوای طلعتش چون ذره
رقصان آمده و از ابیات آن قصیده هویدا است که چون مژده ظهور جمال اعلی را
از شیراز استشمام نموده اند آن قصیده را در کربلا فرموده اند

ایضاً ای صبا بگو از من آن عزیزهایی را
ابر لطف آن محبوب رشحه رشحه میبارد
نسمة عراقیش میوزد بسی روحا
باب رکن غریش شد مفتوح ابواب
بایمان نوریه جملگی بیرون آید
طلعت مبین ناگه طالع از حجاب عز
ایضاً چشم مستش کرد عالم را خراب
گردش چشم وی اندر هر نظر
گوچه آید زین دل مجنون محض
خیمه آتش نشینان پر شرر
گر نباشد نار موسی در ظهور
خواهم از ساقی بجامم طفحه
هان نگر بر ما بعین باصره
آمد از شطر عمائی در نزول

این چنین روا باشد طلعت بهائی را
بر هیاکل مطروح محو سرهائی را
زنده مینماید او هیکل سوائی را
لطف اوشده سائل اهل فتح طائی را
از حجابهای عز بنگرید فائی را
مشنو ای عزیز من نطق لن ترائی را
هر که دید افتاد اندر پیج و تاب
می رباید جمله اهل لباب
کو زده در خیمه لیلی قباب
آتش با شعله زد در هر حجاب
از چه کل محوند و اندر اضطراب
تا بگویم با تو سر ما اجاب
تا بینی وجه حق را بی نقاب
با تجلی رخی چون آفتاب

و از مشاهیر بایه قزوین ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) از معارف
علمای اصحاب و مستغرق در نشر امر بدیع ولادت و تربیت و تحصیلات علمیه اش در
قزوین شد و در طبقه فقهاء قرار گرفت و بواسطه ملا تقی شیخی قزوینی در سلک
علماء شیخیه منسلک گشت و در علم و فضل و تقوی اشتهار یافت ولی بتجارت پرداخته
امر معاش را اداره کرد و در عین حال با علماء و امراء و محترمین معاشرت و موآنست
داشت و در سال اول ظهور جدید در طهران بواسطه ملا محمد معلم نوری فائز
بایمان گردید و ملا جعفر قزوینی در بیان احوالش باین مضمون نوشت از علماء

که در بدایت امر ایمان آورد ملا عبدالکریم بود و او در زمان جناب شیخ از علماء اصول معروف بود سپس شیخی و از پیروان جناب سید شد و وقتی که ملا جواد خوآر واعظ نطاق شیخی که صاحب مسجد و منبر بود جمعیتی گرد آورده باشوق و شغف بفارس رفت منجمله جناب ملا عبدالکریم پیاده بکرمانشاهان رفتند چه که توفیق نازل شده بود که از راه خشکی بیائید و آقاشیخ کاظم (سمندر) قزوینی بدین مضمون آورد که در بدایت امر حضرت اعلی چون آوازه ظهور بقزوین رسید ملا عبدالکریم بانتهی دیگر برای سفر بشیراز و تشریف بحضور آنحضرت متفق شدند و هنوز آنشخص بصدد تهیه سفر بود که ملا عبدالکریم را زمام صبر و تحمل از دست رفت و مقداری نقود که از کسی طلب داشته بگرفت و گیوه پوشیده راجلا منفرداً رهسپار شیراز گشت و چندان بسرعت ره نوردید که رفیق مذکور با آنکه سواره از عقبش شتافت تا شیراز باو نرسید و حاجی معین السلطنه تبریزی چنین نگاشت که ملا باقر حرفی مکرراً گفت من ملا عبدالکریم را با اینکه از حروف حی نبود فاضل و سائر علمای بیان را باستثنای چند تن حتی اغلب حروف حی را مفضول دیدم و بالجمله چون خط نسخ را نیکو مینوشت در ایام شیراز تا آخر ایام اقامت اعلی مقیم شده کتابت نمود و گاهی در بیت خال فائز بحضور و لقا میگشت و در ایام اصفهان نیز حسب الامر بکتابت آیات و آثار پرداخت و او را برای احتیاط و حفظ از اعداء میرزا احمد خواندند و در فتنه خراسان حضور یافت ولی در هنگامه قلعه مازندران ورود نتوانست و در فتنه طهران بسال ۱۲۶۶ که منجر بشهادت شهداء

ملا عبدالکریم ابروانی از فحول اصولیین در حق جناب ملا عبدالکریم قزوینی چنین میگفت حیف از وجود ایشان که بای شدند من باحدی از معاصرین اجازه اجتهاد نداده و نمیدهم و اما بایشان میدادم
ملا عبدالحسین قزوینی

سبعه گردید مورد حمله و هجوم اعداء و مأمورین دولت گشت و بمسجد شاه التجاء برده متحصن شد و در آنحال جمال ابهی باو مکتوبی فرستاده اطلاع دادند که امیرنظام اورا از امام جمعه طلبید تا دستگیر نموده بمجازات رساند و دستور فرمودند لباس خود را تبدیل نموده بقم گریخت و چون شهادت عظمی واقع شد بموجب دستور ابهی در طهران وقم و کرمانشاه متناوباً اقامت نموده مشغول بجمع و استنساخ آثار اعلی گردید و بلقب کاتب معروف شد و در محضر ابهی نهایت اخلاص و محرمیت یافته در امور مهمه بموجب دستور عمل کرد و یگانه کسی بود از مابین جمعیت مؤمنین باسرار و رموز واقعات داخلیه این امر کما نبغی آگهی داشت چنانکه در بخش سابق و درین بخش کیفیت اطلاع و وساطتش را در دفن جسد مطهر اعلی در طهران و هم وساطتش را در وقوع مراسلات محرمانه مابین جمال ابهی و حضرت اعلی نگاشتیم و نیز کیفیت اطلاع و دخالتش را در اوضاع و احوال میرزا یحیی ازل در بخشهای لاحقہ میآوریم و از آنگاه که برای تشرف بمحضر اعلی در شیراز از قزوین رفت دیگر بوطن برنگشته مستغرق دریای امواج امر بدیع شد و عیال و اطفالش بحال انتظار ماندند و برادرانش که از تجار محترم بودند همی سعی در مراجعتش نمودند و ثمری نبردند عاقبت یکی از ایشان آقا عبدالحمید نام بطهران رفت که ویرا راضی کرده بقزوین بیارد و در آن اثناء فتنه عمومیّه بایه سال ۱۲۶۸ افروخته گشت و هر دو برادر دستگیر شده بشهادت رسیدند و ملا عبدالکریم را بنوعی که در بخش لاحق میآوریم توپچیان ناصر الدین شاه پاره پاره نمودند .

دیگر از مشاهیر بایه قزوین خانواده فرهادی بودند و حاجی اسدالله فرهادی تاجری متدین و محترم از جماعت شیخیه در فجر ظهور فائز بعرفان و

ایمان شد و چون بنات اربعه اش را با ابناء اربعه برادر مهترش حاجی الله ویردی فرهادی که قبل از اشراق انوار بدیعه وفات کرد ازدواج داد عائله واسعه فرهادیه تأسیس یافت که غالباً در ظل این امر قرار گرفتند و بنام بابی مشهور شدند و خصوصاً ملا عبدالجلیل ارومیه را بنوعی که در ضمن بیان احوالش نگاشتیم زنی از خویشاوندان خود ازدواج نموده در خانواده خویش نگهداری کردند و نیز چون مویکب قره‌العین بطریقی که نوشتیم از عراق عرب وارد قزوین گشت پیدیرائی و محفل آرائی و بذل مال و رعایت احوال پرداختند و چون بدین نام شهرت و درایمان و عقیدت استقامت و شجاعت داشتند هنگام ورود مصائب و بلیات بر بایبه وقوع در مخاطر و مهالك برایشان مقدر و محتوم بود و در همان سنین اولیه این امر اعداء و اشراق قزوین سه نوبت بخانه حاجی اسدالله ریخته دست ظلم و ستم برعائله گشودند و اموال و اشیاء یغما و تاراج نمودند نخست در واقعه قتل حاجی ملا تقی هجوم برده او را اسیر کرده بدارالحکومه کشیده بمحبس انداختند ولی برخی از بستگان و دوستانش بانوی متنفذه را از خاندان سلطنت که بقرة العین ارادت و اخلاص داشت بشفاعت و حمایت برانگیختند و دخترانش بذل مال نمودند تا از محبس مستخلص شده بخانه در آمد و روزی نگذشت که ملا محمد بن حاجی ملا تقی از استخلاصش خبر یافت و انبوهی از اشراق پرآزار را بفرستاد تا شبانه بر دیوار

حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی دامادش حاجی میرزا محمود در کشتی همسفر رب
اعلی بود مراجعت بقزوین کرد جناب حاجی اسدالله از دیدن او مراجعت نمود باهل
خانه خود فرمود بالارم کلین کلین صاحب کار او ذی دور کلب در جناب ملا
عبدالجلیل ارومیه بامر مبارک در قزوین بجهت تبلیغ دو سال و نیم یا سه سال مغارچشان
با جناب حاجی اسدالله آقا محمد جواد عوجان فرهادی

خانه برآمده داخل شدند و آنچه از اناثیه و اموال خواستند و یافتند غارت کردند و دختر کوچکش شیرین خانم زوجه آقا محمدجواد بن حاجی الله ویردی مذکور را که حمل در شکم داشت لگد برپهلوی نواختند و جنین انداختند و او را با غلظت و شدت بدارالحکومه برگردانده محبوس ساختند و بالاخره بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم با محبوسین دیگر اسیراً مغلولاً بپهران کشیده در گوشه غربت زندان بشهادت رساندند آورده اند که چون خبر بمحضر نقطه اولی درسجن ما کورسید بیانات و عنایاتی در حقش صادر فرمودند و مصائبش را بازگشت بلیات حضرت رضا خوانده اعلی مراتب رضا را نسبت باو اظهار نمودند و نوبت سوم از غارت های خانه فرهادی موقعی بود که قره العین را از حبس خلاص کرده مخفیانه بسمت طهران در بردند و اما دخترانش همگی در قوت ایمان و استقامت نامدار شدند و دامادانش رشته تجارت بین قزوین و یزد ممتد داشته ذهاب و ایاب مینمودند و ارشد و اشهرشان آقا محمدهادی و آقا محمد مهدی و آقا محمدجواد بترتیب سن بودند ولی اکبرشان که آقا محمد رفیع نام داشت وغالباً در یزد اقامت مینمود تا آخر ایام حیاتش فائز بایمان بدیع نشد و بمعاندت بازوجه بابیه اش زوجات دیگر اختیار کرد و از او اخلاف و آثاری در این امر برقرار نماند و آقا هادی تاجری با ثروت و قوت و شجاعت و کفایت بود و احباب و اعوان و فرمانبرداران بسیار در قزوین داشت و همینکه در آغاز ظهور بشعاعه ایمان برافروخت با تمام همت و مقدرت بصورت قیام

سبب آشنائی جناب طا با خانواده فرهادی که بواسطه شیخی بودن و جناب طاء در خانه آقارضا تیرگر که جزئی نسبت باحضرت طا داشتند و جناب حاجی اسدالله میرزا جواد ولیائی را بشیراز فرستاد و عیالاتش را در قزوین نگاه داشتند

آقا محمدجواد عموجان فرهادی

کرد و زوجه محترمه اش خانون جان خانم اکبرنات حاجی اسدالله نیز در قوت ایمان همتای شوهر بود آورده اند که آقا هادی بعزم نصرت در رکاب صاحب الامر دستگاه شمشیرسازی در خانه خویش تهیه نمود و جمعی از مؤمنین را از سیوف صارمه ذخیره داد و نوبتی جناب وحید دارابی و جمعی مجتمع شده شمشیرها را امتحان همی نمودند و وحید که بازوی پرنیرو داشت برای امتحان شمشیر بردخت میانداخت و بیک ضرب دو نیم میساخت و آقا هادی در هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکرا لله الاعظم را با ذربایجان میبردند با استعداد و اسلحه نیم شبی خویش را در میانج با نامظلوم رساند و اجازت طلید که از چنک ظالمین غافلین مستخلص سازد و آن بزرگوار اجازت نداده ویرا از مبادرت بآن عمل منع نمود و در حقش دعا فرمود و او عودت بقزوین کرد و ملا جلیل ارومیه مدت یکسال بخانه خواهر آقا هادی اقامت داشته مجلس درس حقایق دینانی تأسیس کرده نشر معارف بدیعه نمود و مخارجش را حاجی اسدالله متحمل شد و چون قره العین بقرب قزوین رسید آقا هادی و جمعی دیگر باستقبال شتافتند و قره العین حین ملاقات با او چنین فرمود ما اصحاب را تا اینجا رساندیم حال پذیرا ایشان با شماست لذا آقا هادی منازلی تهیه نموده بمهمانداری پرداخت و حتی اغذیه میهمانها را در منزلش طبخ کرده خود با برخی از اعوانش برایشان برد و هنگامی که ملا تقی برغانی بهیجان غضب بر افروخته طلاب مدرسه را برانگیخت بمنزل ملا جلیل ریختند گرفتار کرد بمدرسه کشیدند و اقدام بضرب و تعزیر نمود و خبر با آقا هادی رسید بی تأمل برادر کهنترش آقا محمد جواد و بعضی از اعوان پهلوان خود را همراه کرده بسوی مدرسه دویدند و برای اینکه در مدرسه از داخل بسته بود بر دیوار بر آمده از پنجره داخل شدند و آقا محمد جواد خود را بر پاهای ملا جلیل که بفلکه بسته چوب

میزدند افکند و بانك باعوان زد که بلندش کنید و بیجاکی ملاجلیل را سر دست و دوش گرفته از مدرسه خارج شده بخانه خویش برده محافظت و حمایت و رعایت کردند و این موجب شد که واقعه قتل ملا تقی رخ داد و ناچار همه گمان بردند که باقدام آقاهادی شد و بخانه ریختند ولی او را نیافتند و حاجی اسدالله را بنوعی که نوشتیم در حال بیماری و نقاهت گرفتار کرده با زوان بسته بدارالحکومه کشیدند و آقاهادی را خواستند و از طرفی دیگر آقا مهدی را نیز دستگیر کردند و اما آقاهادی بالباس مبدل خود را از انظار اعداء و اشرار مخفی داشته بصدد استخلاص قره العین برآمد آورده اند که انبوه اعدا و گماشتگان حکومت شبی آقا مهدی را در پای تخت داروغه بفلکه بسته چوب میزدند و مسکن آقاهادی را از او جویا بودند در آنحال آقاهادی ریش خود را تراشیده و لباس ساربانان دربر کرده حاضر شد و بالهجه اهل یزد از مباحثین ضرب جویا گشت که این شخص کیست و چرا او را آزار میکنید گفتند برادرش حاجی ملا تقی را کشته پنهان شد و او محل اختفایش را نمیگوید آقاهادی گفت این بیچاره را نیاز دارید که من دوروز پیش ازین قافله را یزد روان دیدم و آقاهادی نامی از اهل قزوین با آنان روانه یزد بود و باید همان باشد که شما طالبید و بالجمله آقاهادی چندی در قزوین پنهان شد و بطهران رفت و زوجه محترمه مذکوره اش که مانند شوهر از اخلاص کیشان خاص قره العین بود و غایت ارادت بمحضر اقدس ابهی داشت داماد خود حاجی حسن زرگر و هم کریم خان مافی متخلص ببهجت را که از بابیان شهر دلیر بودند بطهران در محضر عز ابهی فرستاده الحاح نمود که باستخلاص قره العین بذل توجه فرمایند و عاقبت چنانکه در بخش متقدم نگاشتیم آقاهادی مخفیانه بقزوین در آمد و در ظلمت شب قصد دخول بخانه خود نمود و با احتیاط اینکه از صدای در همسایه ها نفهمند از طرف کوچه بردیوار خانه

برآمده داخل شد و چون اهل خانه تصور سارق کرده خواستند هیاهو بلند نمایند خویشان را شناساند و تفصیل احوال گفته قصد خود را بیان نمود و اظهار داشت که یکنفر باید بنوع احتیاط مرقومه جمال ابهی را بقرة العین برساند لذا زوجه اش تبدیل لباس کرده بصورت خادمه رخت شو بخانه آنجناب رفته خود را بحجره مسکونه وی رساند و مکتوب را از دریچه نزد وی انداخت بنوعی که کسی از اهل خانه ملتفت نشد و گرچه پدر و شوهر دو تن مستحفظ بر آنجناب گماشتند و شب و روز مراقبت میکردند که بابیه مرابطه و مراوده نکنند و او را نربایند ولی در آن موقع چشمشان بخواب بود و قره العین خاتون جان را شناخته آهسته گفت برو آدم و آقا هادی خانه را در قرب جوار خود متعلق بحسن نام نجاری از دوستانش مہیای برای توقف آنجناب ساخت و ولی نام میوه فروش دلاوری از رفقایش را که بنام قلی خواند با سه اسب و سلاح آماده در محل مصلی بیرون بلد نگهداشت و خود در گوشه از کوچه منتظر شد و همینکه آنجناب از خانه بیرون خرامید ویرا بخانه آقا حسن مذکور برده ساعتی بیارمیدند و در آنوقت بستگان قره العین خبر یافتند و با انبوه طلاب مدرسه و جماعت اشرار بخانه حاجی اسدالله ریختند هر چه یافتند بر بردند حتی درختها را از بیخ برکنند و چون قره العین را بدست نیاورند بهرسوی بلد شتافتند و بدروازه ها رفته دروازه بانها را امر اکید دادند که احدی از شهر خارج نشود تا آنجناب گرفتار گردد ولی در عین آن احوال آقا هادی قره العین را از برج شهر بخارج رسانده سوار بر اسب بادپیما شده هر سه بسرعت تمام راندند اشرار در خانه فرهادی شرارت همیکردند تا آنکه برخی از زنان محترمه بشاهزاده خانم مذکوره دخت محمد علی میرزا بن فتحلی شاه که از ارادت کیشان قره العین بود اطلاع دادند و او از حکمران خواست تا صادق خان نام اجودان را با

جمعی سرباز بخانه فرهادی فرستاده اشرار را بیرون راندند و بالجمله همینکه آقاهادی بدستیاری زوجه محترمه اش موافق دستور جمال ابهی قره العین را از حبس و خطر نجات داده شبانه از قزوین درآورده بسمت اشتهارد برد و پس از توقف ایامی واختفاء چندی درقریه آخرالامر بطهران رساند و بحمایتش قیام نمود و درموکبش ببدشت رفته بخدمت ونصرتش علم افراشت و از آن پس آقاهادی مفقود وفدای نشر این امر گردید و زوجه مذکوره اش بعداز واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و آقا محمد مهدی که زوجه اش صاحبه خانم بنت دیگر حاجی اسدالله بود بنوع مذکور دررفته قتل حاجی ملا تقی گرفتار و چندی محبوس شد پس بشفاعت بعضی خلاصی یافته دروطن اقامت داشت و از مخاطر ومهالك سنین شدیدة محفوظ ماند و برادر کهنترشان آقا محمد جواد (عموجان) درفجر طلوع این امر شانزده ساله بود وبا برادرش آقاهادی مذکور اتحاد ودرخدمات واقدامات اشتراك داشت و در اجراء اعمال دینیه استقامت و ثبات ورزید و موقعی که قره العین دستور کسر حدود باحباب داد و حاجی اسدالله اطاعت نمود آندوبرادر استنکاف ورزیدند وبنوع شدت مضادت کردند وچون گاهی غذای مطبوخ ازخانه حاجی برای آنجناب میفرستادند نوبتی خادمه خانه کاسه آتش میبرد و در خارج خانه با آقا محمدجواد تصادف کرد و او از جهت تعصب کاسه را گرفته خادمه را زد و حاجی اطلاع یافته ویرا دوسیلی بر صورت نواخته تأدیب نمود و این سبب شد که آقا محمدجواد ازعمو تعرض کرده فی الحال بصوب یزد شتافت و سه یوم بعد از آن واقعه قتل حاجی ملا تقی واقع شد و چون آقا محمد جواد بیزد نزد برادرش آقا محمد رفیع سابق الذکر رسید آقا محمد رفیع بدو گفت که تجار از قزوین اخبار عجیبه راجع بقتل حاجی ملا تقی و گرفتاری قره العین و عمو و سائر بابیه

نوشته اند آیا کیفیت واقعات چه بود و تو چگونه آمدی او در جواب گفت که تا من در قزوین بودم چیزی از این امور واقع نشد و بالجمله آقا محمد جواد مدت شانزده ماه در یزد اقامت کرد پس بقزوین عودت نمود ولدی الورد او را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیدند و محبوس نمودند و میرزا بزرگ نام از دوستان آنخانواده شفاعت و ضمانت نمود و حکمران آقا محمد جواد را تسلیم وی داد و چهار ماه در خانه اش بماند تا صورت استشهدی بربرائت از ارتکاب خلاف در خصوص قتل حاجی ملا تقی تمام کرد و از طهران فرمان استخلاص رسیده آزاد گشت ولی از جهت تعرض اهالی دیگر اقامت و تجارت در وطن نتوانست لذا با آقا فیض الله از بایان قزوین قراری گذاشته بقصد اقامت و تجارت بزنجان رفتند و سکونت گرفته بتجارت پرداختند و چندی نگذشت که بین اهالی بنام این امر شهرت یافتند و عاقبت در حدود سال ۱۲۶۷ بتحریر و تهییج اعدای قزوین حکمران زنجان ده تن گماشته با فرمانده و میر غضب فرستاده هر دو را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیده در زندان بکند و زنجیر انداختند و اموال و اشیاء بغارت بردند و بعد از چندی بموجب شفاعت بعضی از تجار مبالغی نقود از ایشان گرفته مستخلص ساخت و آنان بقزوین عودت کرده کمافی السابق اقامت و اشتغال جستند و زوجه محترمه اش شیرین خانم که کوچکترین دختران حاجی اسدالله بود و تمامت عائله فرهادی عموماً مخصوصاً نسوانشان از اخلاص کیشان قره العین بوده در خانه خود بمحضر و عطف و افادۀ آنجناب مجتمع شده استفاده نمودند و برای این امر دچار تعرضات و بلیات گوناگون گشتند آورده اند هنگامی که آقاهادی قره العین را از قزوین بدر برد و طلاب مدرسه با اشرار بخانه شان ریخته غارت کردند و تعرض باهل خانه نمودند آنان خانه را گذاشته بیقعه امام زاده احمد که از مخروبه های شهر بود پناهنده گشتند و مدت چهار ماه برای حفظ خود صغاراً و کباراً در آن مخروبه بسر بردند

و بصورت فقر و تکدی خود را نگاهداری نمودند و بعداً که بخانه قرار گرفتند پیوسته اشرار حمله و هجوم برده سب و لعن همی کردند و آنان را بحمام های بلد راه ندادند و پس از مدتها نوبتی بگرما به دور از خانه برای شستشورفتند و بعضی از اعداء خبیر یافته بحمامی گفتند که حمام بورود فرهادی های بابی ناپاک شده دیگر مسلمانان بآنجا نخواهند آمد لاجرم حمامی متعصب جاهل حکم بحمام داد که بزئید و بیرون کنید و آنان لنگهای درشت حمام را تاب داده بقوت و شدت برصغیر و کبیرشان همی زده از گرما به بیرون راندند و باهمه این مصائب و بلیات فرهادی ها صبر و استقامت ورزیدند و نامشان مشهور و بایمان بدیع معروف گردیدند و اخلاف و اعقاب برگزیده از خود برجای گذاشتند

و دیگر از بابیان مشهور قزوین حاجی شیخ محمد (نیل) والدش که تاجری متدین و محترم بود در اواخر عمر مجاورت اعتاب مقدسه عراق عرب اختیار نمود و حضرت باب را در حال اداء زیارت مکرراً دیده منجذب خصال و احوالش گردید و در چند سالی بعد چون اظهار امر در شیراز شد و اصحاب بنشر و ترویج قیام کردند پس نیک اخترش حاج شیخ محمد که نیز تاجری متدین از طائفه شیخیه بود فائز بعرفان و ایمان بدیع گشته بتبلیغ عشیرت اقربین خود همت نهاد و بعضی ایمان آوردند و برخی در شک و تردید ماندند و برادرش انکار و اعراض نمود و در آن اثناء والد بعزم بازدید پسران و خاندان بقزوین آمده اوضاع و احوال مذکور را مشاهده نمود و مصدر امر و صاحب نداء را شناخت و مکرراً در حین مکالمه و مناظره شان اینعبارت گفت اگر صاحب نداء همان سیدی است که من در کربلا دیدم الحق و الانصاف آنچه گوید صدق است و هرچه ادعا نماید بجا است و معدنك برای شدت تعلق بعقاید و عوائد موروثه فائز بعرفان و ایمان جدید نشده

درگذشت و پسرش حاجی شیخ محمد در شمار معاریف بابیه قرار گرفت و در قزوین و لاهیجان و تبریز مرکز تجارت و با اعظام اینطائفه معاشرت داشت و در ایام اقامت رب اعلی در تبریز و ماکو و چهریق مکرراً تشریف حضور یافته بخطاب نیل مفتخر گشت و توقیعات عدیده بنامش صادر و باجراه دستورهای مبارکه که قادر گردید و هنگامی که در قزوین فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست در تبریز اقامت داشت و معاندین وطن تحریک و افساد کردند تا حکمران تبریز ویرا بموجب حکم میرزا احمد مجتهد دستگیر کرده ضرب و زجر نمود ولی بالاخره باخذ نقود و وسائل اخیری مستخلص ورها کرد و حاجی شیخ محمد از سائر مخاطر و مهالك بابیه بیرون و محفوظ ماند و بالاخره در فتنه عمومیه سال ۱۲۶۸ هـ. ق نیز بواسطه صرف مال و شفاعت بعضی از خطر تعرض حکومت امان یافت و شرح مآل او و خاندان سعادت احوالش و نیز برادرش مشهدی محمد رحیم را در بخش ششم مینگاریم .

و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین حاجی نصیر تاجری معتبر و متدین بود و در سنین اولیه ظهور جدید باستماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملا جلیل ارومیه مصدق و مؤمن شده ایمان خود را بوی اظهار داشت و ملا جلیل باو گفت ای حاجی در این امر بدیع شهادت بلسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای بشهادت فی سبیل الله است و تا بمقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بایی بودن نتوانی کرد اینک بخانه رو و بفرانغت حال و خیال دمی تفکر کن که چون سانت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفال آستین بالا زنند و تورا مخیر بین تبرئ و خلاص یا اعتراف و قصاص نمایند در چنین حال

درگذشت و پسرش حاجی شیخ محمد در شمار معاریف بایه قرار گرفت و در قزوین و لاهیجان و تبریز مرکز تجارت و با اعظام اینطائفه معاشرت داشت و در ایام اقامت رب اعلی در تبریز و ماکو و چهریق مکرراً تشریف حضور یافته بخطاب نبیل مفتخر گشت و توقیعات عدیده بنامش صادر و باجراه دستورهای مبارکه قادر گردید و هنگامی که در قزوین فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست در تبریز اقامت داشت و معاندین وطن تحریک و افساد کردند تا حکمران تبریز ویرا بموجب حکم میرزا احمد مجتهد دستگیر کرده ضرب و زجر نمود ولی بالاخره باخذ نفوذ و وسائل آخری مستخلص ورها کرد و حاجی شیخ محمد از سائر مخاطر و مهالك بایه بیرون و محفوظ ماند و بالاخره در فتنه عمومی سال ۱۲۶۸ ه. ق نیز بواسطه صرف مال و شفاعت بعضی از خطر تعرض حکومت امان یافت و شرح مآل اء و خاندان سعادت احوالش و نیز برادرش مشهدی محمد رحیم را در بخش ششم مینگاریم .

و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین حاجی نصیر تاجری معتبر و متدین بود و در سنین اولیه ظهور جدید باستماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملا جلیل ارومیه مصدق و مؤمن شده ایمان خود را بوی اظهار داشت و ملا جلیل باو گفت ای حاجی در این امر بدیع شهادت بلسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای بشهادت فی سبیل الله است و تا بمقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بابی بودن نتوانی کرد اینک بخانه رو و بفراعت حال و خیال دمی تفکر کن که چون سانت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفال آستین بالا زنند و تورا مخیر بین تبری و خلاص یا اعتراف و قصاص نمایند در چنین حال

x

از قرار یک در روزنامه قزوین نوشته بودند حاجی نصیر
 از اهل قزوین که در بدو ادعای بانیه خود را سرخیل این
 طایفه ضاله سبالت و از قرار مذکور اول سهم شیرین
 عقیق باب آورفته بوده است و در دعوی بانی در آن
 هم بوده است چون شخص زبور درین باب معروف و مشهور
 بوده است بعد از ظهور نور حیرت این فرقه ضاله ^{مکاتب}
 حسد و خان والی مشار را برادر قزوین ملک کرده است که قضا
 و الآن در آنجا محبوس است
 پنجمین ۲۹ بحجته الحرام سیفان بل ۱۲۶۸

از قرار یک در روزنامه اصفهان نوشته بودند که جمعا
 نفر از اهل چوشقان از قریه مورچه خوار سبک شده اند چند
 نفر در د با آنها سرخوردده و دو نفر شتر آنها گرفته و بز
 شتر دار با قریه فرورده آمده و اهل آنجا را خبر کرده است
 طوق و سواج که در آنجا بوده اند فی الفور سوار شده
 و در د ان را نقاب نموده با آنها رسید و مشغول مجاری
 حشر اند و درین بین چون شب شده و تاریک گردید
 و زوان شتر را با سجا که داشته و فرار نموده اند فلان
 مستحق شتر را با اصفهان نیز و حاجا بجا و چراغ طلیحان
 برده اند و حاجا به مشار الیه شتر را با سجا بانش و نوا

از قرار یک در روزنامه فارس نوشته شده بود در گذران
 در شب چهارم ماه ذی قعدة مولودی متولد شده بصورت
 گربه سرش بسیار کوچک بدنش تمام منقش مثل پلک
 و انگشتش هم بافته و یکایش بلند و دیگری کوتاه و

استخراج

از روزنامه دولتی

(نمره ۸۹) آتزمان

راجع بگرفتاری حاجی

نصیر قزوینی

مربوط بصفحه

اگر فتور نیاورده بلیات را بجان خریده بر عقیدت ثابت مانی بابی هستی والا فلا
وحاجی بخانه خود رفته تا سحر نخواید و با خدا مناجات نموده همی تفکر و تأمل
در حال و مآل کرد تا در سحر حالت انقطاع عما سوی الله و رضای بشهادت فی
سبیل الله در جان و وجدانش پدید آمد و صبح بانهایت سرور و نشاط نزد ملا جلیل
رفته حال خویش اظهار داشت و در زمره بایه داخل گشت و از مشاهیر مخلصین
در شمار شد و برخی از قول وی چنین حکایت آورده اند که چون حضرت ذکر الله
الاعظم را بعزم آذربایجان میبردند از قزوین برای درک محضر مبارک از عقب شتافتیم
و بهر منزل که رسیدیم سواران دولت آنمظالم را بمنزلی دیگر نقل داده بودند
لاجرم همت بر سرعت در سیر گذاشتم و خویش را رسانده بمأمورین نقودی داده
و بحجره که حضرت سکون داشت در آمدم تهنیت گفته رسم آداب بجای آوردم
و اجازه جلوس فرمودند نشستم مشغول بتناول چای بودند و از جهت ممانعت و
مراقبت غلامان احتیاط نموده تکلم نکردند و من محو انوار جمال و جلال شده
بظرف چای نیم خورده نگریسته آرزو بدل گذراندم که کاش از سویر خویش بمن
کرم مینمودند و فی الحال با اشاره بمن اجازت دادند تا بیاشامیدم و نیز با اشاره امر
بعودت بقزوین فرمودند لاجرم با قلب بریان که در سر لعن بر ظالمان مینمودم بقزوین
برگشتم و حاجی نصیر بعد از آن مدت العمر دچار تعرض و جفای اعداء گشت نخست
هنگام شدائد بر بابیهای قزوین که از جهت قتل ملا تقی برغانی رخ داد مورد حمله
و هجوم اشرار گردیده اموالش بیغمارفت و از وطن فراری و متواری شد تا در مشهد
تحت او امر حضرت قدوس و جناب باب الباب بنصرت قیام کرد و سپس در بدشت
حاضر بوده در بان باغی شد که جمال ابهی اقامت داشتند و بعد از انقضاه امور بدشت
و نیالا بمو کب باب الباب پیوسته تحت رایات سود بمازندران شتافت و با کمال اخلاص

و استقامت بنصرت و جانفشانی پرداخت و از قول او حکایت کرده اند که در آغاز امر ارادت و عقیدت بجناب باب‌الباب داشتیم چه که حامل علم الهی و اول من آمن و نخستین حرف حی و باب حضرت باب بود ولی بعد از چندی روزی مشاهده کردیم که حضرت قدوس بر صدر مجلس قرار گرفته اصحاب در محضرش رده بسته ایستاده اند و آنجناب نیز دست ادب بسینه نهاده بر خدمت قائم است و امواج آیات و و کلمات بدیعه از لسان گهربار قدوسی نازل بود از آنوقت دانستیم که قوه عظیم و جلوه کریمی دیگر نمایان گشت و نیز میگفت در ایام شدت محاصره قلعه مازندران و عسرت بر اصحاب روزی در خرچین و زاد سفرم تجسس کردم چشم بمغز بادامی افتاد و باهمه گرسنگی که طاقتم را طاق کرد اولی دانستم برای حضرت قدوس برم پس آن یکدانه مغز را بحریری پیچیده بمحضرش رساندم و نیل زرندی ضمن شرح واقعات قلعه مذکوره چنین نوشت در ایام تنگی قلعه یکعدد بقره باقی ماند و جناب حاجی نصیر که کوکب درّی افق قزوین بود حلیب آنرا جهت طلعت حبیب ترتیب میداد که چند قاشق چای خوری میل میفرمودند و باقی را بجهت اصحاب میفرستادند که هر یک يك قاشق چای خوری میل میفرمودند و بالجمله حاجی بنوعی که در بخش سابق آوردیم از چنگ مهاجمین قلعه مستخلص شده بقزوین مراجعت نمود و بتجارت مشغول گشت تا چون فتنهء و میه سال ۱۲۶۸ رخداد خسروخان حکمران قزوین ویرا دستگیر کرده بحبس انداخت و او بصرف مبلغی از اموال خود از خطر قتل که برایش مهیا بود محفوظ و مصون ماند و باز مشغول بامر تجارت شد و با اینکه در جریان وقایع مذکوره قسمت عمده از سرمایه اش تلف گشت سرمایه از نو فراهم کرده در قزوین و لاهیجان خصوصاً بتجارت ابریشم پرداخت و تتمه احوال حاجی را در بخش ششم میآوریم و برای وی توقعاتی از قام اعلی

صادر که بمنوان هو الانصر الانصر افتتاح یافت
دیگر از معاریف باییه قزوین حاجی میرزا محمد تاجر اهتعه و اقمشه منسوجه
بود و در اوائل نشر این امر فائز بایمان گردید و شهرت بنام بابی یافت و چون
فتنه قتل حاجی ملا تقی برخواست مورد هجوم اعداء واقع شده ناچار بحاجی سید تقی
مجتهد که همسایه اش بود و مراوده و آشنائی داشتند خواست پناهنده گردد و او
احتیاط کرده ذکر عذری نموده اجازه ورود بخانه خود نداد و حاجی بیکی دیگر
از همسایه ها ملتجی و چند روز مختفی گشت و برای دفع خطر محتمل ببقعه
شاهزاده حسین تحصن جست و چندان بماند تا فتنه ساکن و آرام شد آنگاه بخانه
خود برگشته بشغل خویش مشغول گردید و باینحال تا دو سال بعد از واقعه شهادت
عظمی بود و همینکه فتنه عمومیه طهران برخواست حاجی یقین کرد که گرفتار شده
دچار چنگال عذاب میگردد لاجرم از قزوین بهمدان و مجال کرمانشاه گریخته
پنهان و متواری گشت و عاقبت در کرمانشاه بیمار شده وفات یافت و از او خاندان
واسمی برجای ماند که در بخش ششم میآوریم

دیگر از اعظام باییه قزوین آقاسید عبدالهادی بن حاجی سید صادق مجتهد
در شیراز درك اقاء حضرت باب اعظم نموده فائز بایمان گردید و حسب دستور آن
بزرگوار بعراق عرب رفته اقامت نمود و بنشر آثار و هدایت اختیار پرداخت و
باتفاق جناب طاهره و اصحابش عودت کرده در طهران سکونت گزید و با معاریف
اصحاب و احباب معاشرت جست لکن در واقعات و فتن واقع نشد و پس از شهادت
کبری سالها حیات داشت و تتمه احوالش را در بخش ششم
می نگاریم.

و نیز از معاریف بابیان قزوین ملا جعفر ولادت و نشو و نماش در رودبار

سکونتش در قزوین و از علماء و وعاظ شیخیه بود و ایامی در کربلا بخدمت سیدرشتی رسیده استفاضه نمود و کراراً با حضرت باب اعظم و جناب باب الداب و بسیاری از اصحاب ملاقات کرد و در قزوین بواسطه ملا عبدالجلیل ارومیه مطلع از امر بدیع گشت و بمطالعه آیات و بیانات و مصاحبت بامؤمنین مؤمن و موقن گردید و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بنام بابی شهرت یافته از وعظ و منبر بازماند و اقامتش در قزوین مشکل شد لذا بسمت لاهیجان مهاجرت کرد و سالی چند در مدرسه اکبریّه آن بلد توقف داشته تدریس مقدمات علوم عربیه نمود و در آنگرود نیز سالها اقامت گزید و در آنحدود بذرعقائد و معارف امر بدیع باشیده موجب هدایت جمعی گشت و ما در مواضع عدیده این کتاب مطالبی را نقل از رساله استدلالیه و تاریخچه که بخطش باقی و موجب شهرتش میباشد ثبت نمودیم و ملا قنبر عم ملاجعفر و ملا تقی ابن عمش نیز از اهل رودبار و از علماء و وعاظ شیخیه ساکن قزوین فائز بایمان بدیع شدند ولی در سالهای اول این امر از جهان رفتند و ملا عبدالحسین واعظ شیخی رودباری ساکن قزوین نیز همتای آنسه بوده نوبتی برای اینکه از شرب قلیان ابا کرد و بایبیه باین علامت شناخته میشدند بامر حاجی ملا تقی برغانی گرفتار و مضروب گردید و چندی بعد در واقعه قتل حاجی اورانیز متهم و دستگیر کردند ولی خلاصی و رهائی یافت و بمشهد خراسان شتافته با باب و اصحاب مراقبت و مساعدت نمود و بالاخره در موکب آنجناب عودت کرد ولی در بین طریق بیمار شده بقزوین برگشت و اقامت در وطن برایش میسر نشده ناچار بگیلان هجرت کرد و در قریه بالفجان از قراء لاهیجان اقامت گرفت و بعد از وقوع شهادت عظمی سالها در قریه مذکوره بشغل تعلیم اطفال پرداخت و پرتو انوار بدیعه میدرخشید و جمعی را باین امر تبلیغ کرد لاجرم بنام بابی شهرت

یافت و جمعی از متعصین بصدق قتلش برآمدند و قبری حفر کرده خواستند زنده بگور کنند و برخی دیگر بموقع رسیده نجات دادند و ناچار بوطن خود عودت کرده در خانه اش بتعلیم اطفال اشتغال جست و تنمۀ احوالش را نیز میآوریم .

دیگر از مشاهیر بایبۀ قزوین اخوان اربعه کربلائی محمد حسین و آقا محمدصادق و حاجی حسن و آقا علی زرگر در اوائل نشر این امر از مؤمنین شده تحمل تعرضات و بلیات از معرضین نمودند نوبتی مردم بازار باقا محمد صادق و کربلائی محمد حسین مکالمه در خصوص دین و عقیده کرده هجوم برده نزد حکمران کشیدند و چوب وافر زدند و حاجی حسن و آقا علی را کند و زنجیر نمودند و آنان سالیانی بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشتند و تنمه احوالشان را در بخششش میآوریم .

دیگر از مشاهیر بایبۀ قزوین کریم خان مافی ابن عم حسینقلی خان نظام السلطنه مشهور از طائفه اهل حق مردی محترم و فاضل و خوش خط و شاعر بود و بهجت تخلص مینمود و باجناب قره العین ایام توقیف بیخانه کلانتر طهران مراسله منظوم مستمر داشت و در طهران بشرف لقاء ابهی رسیده ارادت ورزید .

و دیگر کربلائی لطفعلی حلاج از بقیة السیف قاعه مازندران بود که در فجر ظهور بشیراز شتافته مشرف بلقاء و ایمان گشته مراجعت بقزوین کرد و عاشقانه نشر فضائل و آثار نمود و شهرت یافته مورد تعرض اهالی گردید و بالاخره میرزا نصرالله کدخدا تعرض و تشدد کرده و پراهدف ضرب و آزار ساخت تا تبرّی از ایمان و عقیدت نماید و چون ثبات و استقامت ورزید چندان ویرا زدند

که جان تسایم کرد و خواهرش مؤمنه عالمه ناطقه مطلعۀ بر تفسیر قرآن و احادیث و اخبار بود و اغلب اوقات در خانه حاجی ملا صالح میزیست و با جناب طاهره در ایام آزادی و حبس در قزوین مرافقت و مشارکت نمود و اشعار آنجناب را خصوصاً غزلی که مطلعش این است هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی برسد زمان دولت بکند خدا خدائی در حفظ داشته پیوسته میخواند و او را مطلع تقدیس میشناخت

و نیز از بایان شهیر قزوین کربلائی محمد حسن فتی بود که قسمتی از احوالش ضمن مندرجات بخش سابق و ابن بخش مسطور است و همت علی خان سرکرده ایل جلیلود از طائفه اهل حق که عائله در این امر بر جای گذاشت و حاجی عزیزخان و برادرش هاشم خان بزرگ طائفه دیگر از ایل کرد و مشهدی علی اکبر زرگر و آقا مرتضی قلی ارباب تاجر و آقا سید اسمعیل کدخدا و میرزا کلبعلی و میرزا نظرعلی و آقا میرزا عبدالله و آقا فیض الله و آقا عبدالصمد و درویش صادقعلی و حاجی محمد حسن تاجر جباری و حاجی ملا محمدعلی لهادی و کربلائی عبدالله و کربلائی آقا بزرگ چیت ساز و پسرش کربلائی محمد تقی و غیرهم که شرح احوال برخی از ایشان و اعقابشان را در بخش ششم میآوریم و در بخش سابق ضمن اوضاع قلعه مازندران نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعه طبرسی مازندران بشهادت رسیدند و بالجمله چون قزوین ملتقای خطوط فارس و خراسان و مازندران و عراق و آذربایجان است و اصحاب در طریق ذهاب و ایاب برای درک زیارت حضرت نقطه اولی و برای ورود بقلعه مازندران و غیره از آنجا عبور کرده گهی اقامت مینمودند و جمعی از حروف حی و مهمین مانند جناب ملاحسین بابالباب و آقا سیدیحیی و حید اکبر و ملا شیخعلی عظیم و ملا

جلیل وملا یوسفعلی وغیرهم غالباً برای ملاقات احباب قزوین مکث و توقف کردند و برخی از مشاهیر علمای شیخیه مانند حاجی میرزا عبدالوهاب وحاجی ملاعلی منتفذن ریاست مدار بودند و حمایت ازین امر نمودند قزوین مرکزی خطیر برای جمعیت وقوت باییه واقع شد ولی فتنی چند در آنجا رخ داد که مانع سرعت بلکه موجب وقفه گشت نخست اعراض ملاجوواد ولیانی واعظ شیخی شیر بود که در آغاز وصول خبر ظهور حضرت بباب بقزوین اطلاع برحالات یافته آیات مطالعه نموده وجد ونشاطی گرفت و در وطن درنگ نکرده بموجب عقیدت و آمالش که خروج امام محمد بن الحسن العسکری نزدیک شده و حضرت باب مردم را باجماع

از جمله بایان قزوین در قلعه طبرسی ملاحسن کله دره بود و خود را مستخلص نموده بلاهیجان رساند و در آن ایام از سکنه بلده مذکور مرتضی نامی از علماء شیخیه که صاحب تصنیف و تألیف بود ازین امر اطلاع و حسن عقیدت و اقبال داشت و نوبتی از من رساله فروع رب اعلی را خواست نوشتم فرستادم که بمردی از اهل لاهیجان داد و پیوسته سعی میکرد اسباب فراهم آورده بقلعه مازندران ملحق گردد و بمقصود نرسید در آن هنگام ملاحسن مزبور باوی ملاقات نموده برخی از حالات و کلمات و آیات جناب اول من آمن و آخر من آمن را باو گفت و مخصوصاً مقامات و اظهارات حضرت قدوس را برای وی حکایت کرد و او طاقت تحمل آن مسائل را نیاورده تغییر حال یافت و جناب مشهدی محمد رحیم برادر حاجی شیخ محمد نبیل که بوی حفادت می نمود پیغامهای تنبیه بخش فرستاد و حاجی شیخ محمد مذکور خود نیز بلاهیجان رفت و نصیحت و اندرز گفت ولی سودی نبخشید و ملا مرتضی بر منبر بنای اعراض وضدیت گذاشت و عاقبتش بمشقت و ذلت کشیده دچار مرضی شد که لاعلاج پاهایش را بریدند .

ملا جعفر قزوینی

در کربلا و نصرت امرش میخواند و البته تلافی بلیات وارده بر شیعه خالص یعنی شیخ احسائی و سیدرشتی و اتباعشانرا از بالاسری ها کرده و مخصوصاً مخالفین را بمجازات کامل رساند جمعی را باخود بکربلا برد و چون اطلاع یافت که در امر مذکور بداء شد و حضرت بعزم شیراز مراجعت فرمودند و اصحاب را باجتماع در آن بلد امر نمودند لاجرم باجمع هم‌رهان بشیراز شتافت و در آنجا مطلع شد که حضرت ذکراً لله الاعظم برای تحفظ از هجوم اعداء در بروی خلق بسته محبین و طالبین را نهی از ورود فرمودند و همه را امر بمراجعه بجناب ملاحسین دادند و مقام باییت را باو وا گذاشتند از اینرو تزلزل و فتور دراو حاصل شد و باتنی چند همدست گشته بمعارضت برخاست و مکتوبی را که آن بزرگوار در جواب سئوال برخی از احباب نگاشته بود بدست آورده مضامین مندرجه را فیما بین اعداء نشر داده محل اعتراض ساخت و مکتوبی از آنحضرت یافته نزد علماء و حکمران سعایت و شکایت برده افتراها زد چنانکه ضمن شرح اوضاع شیراز برخی از مرقومات آن حضرت که اعمال ملاجواد و محرکینش را شمرده آنانرا سامری و عجل و او را خوار خواندند ثبت کردیم و بالجمله ملاجواد مراجعت بقزوین نموده رساله دررد آنحضرت نوشت ولسان طعن و اعتراض گشود و این امور موجب رخوت و فتور برخی گشت ثانیاً طلوع قره العین و تبعیت و ارادت شدیدة جمعی از رجال و نساء قزوین نسبت بساو و وقوع اختلاف نظر فیما بین احباب و مقاومت شوهر و عم و خویشان و نشر یافتن مفتریات سوء درباره اش ثالثاً ردّ و سب و تکفیر مجتهد اعظم قزوین حاجی ملا تقی برغانی و سختی هایش نسبت ببایان و واقعه قتل او و طلوع فتنه قتل و نهب بایان قزوین بود بنوعیکه منجر بقتل بعضی و فرار و اختفاء سائرین گشت و معذک پس از واقعه شهادت عظمی جمعی از مؤمنین در قزوین و توابع

از قبیل کله دره و غیرها برجای بودند و بیان تتمه این احوال را در بخشهای بعد خواهیم نمود و از اماکن تاریخی قزوین خانه حاجی ملا محمد صالح مجتهد برغانی محل ولادت و تحصیلات و رشد جناب طاهره و خانه حاجی ملا محمد تقی مجتهد محل زندگانی آنجناب با شوهرش ملا محمد و مسجد حاجی که در آنجا بدست بابیه کشته شد و مدفنش که بر سنگ لوحه آن کیفیت واقعه منقور است و وزیر پل محلی که ملا عبدالله شیرازی معروف بمیرزا صالح نیزه خونین را بخاک پنهان نمود و نیز مقتل حاجی ملا ابراهیم محلاتی و ملا طاهر شیرازی در قرب رودخانه و مدفنشان در خارج بلد و نیز دارالحکومه که محل تعذیب جناب طاهره و احباب گردید و خانه فرهادیان بود که اجتماع بابیه میشد

و حاجی ملا ابراهیم محلاتی مذکور تحصیلات علوم ادبیه و دینیها را اولاً در ایران و بالاخره در عراق و غالباً نزد شیخ احسائی و سید رشتی نمود و در کربلا اقامت جست و بوفور علم و عرفان و حسن تقریر و بیان و کثرت تقوی و عبادت و قوت روح و شهامت شهرت یافت و هنگامیکه ملا علی بسطامی بامر حضرت باب الله الاعظم در عراق بنشر دعوت بدیعه پرداخت مهتدی باین امر گردید و بملاقات قره العین استفاضه از افکار و معارف و آثارش منجذب گشته اخلاص و ارادت حاصل نمود و در جمله اصحاب و اعوانش منسلک شده بنصرتش در نشر معارف بدیعه باقی مایقدر و یمكن برخاست و پیرو مذاق و روش او شده ملامت و شماتت و تعدی و جفای بسیار از متعصبین و معاندین تحمل کرد و در همه مواقع و احوال در اقامت و

ملا سید محسن که سر حلقه فرایشان و میر غضبان بود عمامه بر سر و عصا بدست بزنهاى احبای الهی ملاقی شده تکلیف کرده میگفتند شوهرهای شما از دین خارج شدند و شما طلاق لازم ندارید بهر که خواهید میتوانید شوهر کنید .
سمندر

اسفار حمایت و نصرت او نمود و با علماء شیخیه و فقهاء اصولیه مجاجه و مباحله کرده بدلائل علمیه و تأییدات غیبیه حقیقت امر جدید را ثابت و روشن ساخت و آنجناب چنانکه آوردیم در ایام توقف در همدان ویرا برای احتجاج با علما فرستاد و بیانیه حاوی دلائل و آثار بسیار باو داده مأمور داشت که اگر معارضین بحجت و برهان متینش قانع نشوند مباحله نماید و فصل حق و باطل را بید باسطه الهیه واگذارند پس حاجی ملا ابراهیم در مجمع علما چنان باصراحت و بلاغت بیان و شدت و قوت عرفان و ایمان تکلم نمود و حقیقت مطالب شیخ و سید و عظمت آیات و بینات حضرت باب اعظم را مدلل و مبرهن ساخت که حضار عموماً غریق لجه رعب و حیرت شدند و خود را عاجز و زبون از اتیان بمثل آن مشاهده کردند ولی تعصب و غرور ایشانرا فرا گرفته بعناد و لجاج پرداختند و مباحله نیز جرئت نکرده بتکفیر و تحقیر و شتم و اطم میادرت نمودند و چندان بامشت و لگد و چوب و غیره زدند و بیازردند که تمام بدن شکسته و متورم و خونین گشت و بیفتاد و مدهوش شد آنگاه او را رها کرده رفتند و او همینکه بهوش آمد خود را بمشقت تمام نزد قرة العین کشاند و آنجناب از مشاهده حالش سخت متأثر شده مناجات با قاضی الحاجات نموده از اعداء شکایت کرد و در حق وی دعای خیر نموده رضایت از قوت ایمان و اخلاصش اظهار فرمود و چون بقزوین رفتند و حاجی ملا تقی مجتهد افراط در تعرض احباب و اعتراض و زشتگوئی در حق شیخ احساسی و سید رشتی و خصوصاً درباره حضرت ذکر الله نمود حاجی ملا ابراهیم باشهامت تامه مداخله کرده اعتراضاتش را جواب گفت و بارد و ایراد ملا جواد خوار مقاومت سخت نمود و از تعدیات حاجی ملا تقی و پسرش ملا محمد نسبت بقرة العین آشفته و متغیر شد و ایشان و بستگانشان و سائر دشمنان با او کمال عداوت اظهار کردند و چون واقعه قتل حاجی ملا تقی

اتفاق افتاد با قدام ملا محمد بلا درنگ او را با میرزا طاهر شیرازی و شیخ صالح کریمی و حاجی اسدالله فرهادی و غیرهم دستگیر کرده در حبس و بند نهادند و سختی و جفا روا داشتند و هنگامیکه محبوسین مذکور را برای تحصیل حکم قتل از علماء و شاه بطهران بردند از جهت سورت سرما و نبودن لباس کافی و از جهت قساوت و غلظت مأمورین غایت مشقات بمظلومین رسید و در ایام حبس در انبار طهران ملا محمد مذکور انواع جفا وارد ساخته ایشانرا نزد علماء و مجتهدین کشانده حکم قتل همی طلبید و چون عزیمت رجوع بقزوین شد حاجی ملا ابراهیم و میرزا طاهر را مخصوصاً از طریق برغان برد و رعایا را تحریک کرد تا بآتش غیرت و حمیت برای حاجی ملا تقی افروخته شده انواع جفا را نسبت بایشان روا داشتند و بالاخره هردو را بسال ۱۲۶۳ ه. ق در قزوین بکمال سختی بدان طریق که در بخش سابق آوردیم مقتول و محروق نمودند آورده اند که حاجی ملا ابراهیم پیوسته حدیث معروف بلوح فاطمه را در مواقع نقل اخبار دالّه بر علامات ظهور و ثبت حقیقت باب اعظم میخواند و بآن اعتماد کامل داشت و چون بجملة یقتلون و یحرقون میرسید آثار تأثر شدید از رخسارش نمایان میشد تا اینکه در واقعه شهادتش جمله مذکوره از حدیث کاملاً صدق و تحقق یافت و شیخ طاهر شهید مذکور از اهل شیراز فاضلی باتقوی و تحقیق و واعظی فصیح البیان و منطق از فئه شیخیه بود و سکونت در کربلا داشت و مانند حاجی ملا ابراهیم بواسطه جناب ملا علی بسطامی ایمان بحضرت باب اعظم حاصل نمود و عقیدت و ارادت بقره العین گرفت و در موکبش رهسپار ایران گشت تا در قزوین بشهادت رسید

و در قم حاجی میرزا موسی پسر دختر میرزا ابوالقاسم مجتهد شهر صاحب قوانین الاصول از معتبرین علماء و فقهاء در سفر حجش حیدرعلی نامی باو خبر داد

که قائم موعود در سنه هزار و دویست و شصت ظاهر میشود و بعد از عودت بقم
اولاً بواسطه جناب ملا حسین بشرویه و ثانیاً بواسطه آخوند ملا عبدالکریم
(میرزا احمد کاتب) بعرفان و ایمان جدید فائز گردیده در سمط علماء بیان در آمد
و برادر خود حاجی میرزا محمد رضا را تبلیغ و هدایت کرد و برخی دیگر از اهالی
نیز مانند میرزا محمد حسین متولی و غیره که اسما و احوالشان در طی مندرجات
بخشهای لاقه مسطور میگردد بدخالتش در جمع محبین و مؤمنین در آمدند ولی
چون در هنگامه ها وارد نشد از بلیات و مخاطرات محفوظ و سالها بعد از واقعه
شهادت عظمی برقرار ماند و تتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم

کاشان ارض الکاف و توابعش مقر جمعی از مشاهیر مؤمنین بود که
یکی از اشهر واعرفشان حاجی میرزا جانی ولادت و نشو و نمایش در شهر کاشان
شد و پدرش حاجی محمد حسن معروف پدربا تاجری معتبر بود و دوزوجه داشت
از یکی حاجی میرزا جانی مذکور و حاجی محمد اسمعیل (ذبیح) بظهور آمدند
و از زوجه دوم حاجی میرزا احمد و حاجی میرزا علی اکبر و دودختر ولادت و رشد
یافتند و میرزا جانی اکبر اولاد بود و در آن بلد تجارتخانه معتبری تأسیس نمود
گویند پس از اطلاع و ایمان بواسطه جناب ملا حسین باب الباب چنانکه در بخش
سابق نگاشتیم شوق و وجدی شدید در او پدید گشت و نقش زیارت بیت الله بر
ضمیر بسته از حجاج شد و در مکه بزیارت حضرت رسیده مجذوب گردید و چون
بوطن برگشت کرامات و خوارق عادات بسیار حکایت نمود و در سنین دیگر نیز
چون جناب باب الباب از کاشان گذشت ملاقات و کمال ایمان و ایقان و انقطاع
حاصل کرد و کیفیت مهمانداریش از حضرت و نیز رفتنش بعزم نصرت اصحاب قلعه
مازندران و گرفتاریش در آمل را نیز در طی مندرجات بخش سابق آوردم و پس از

آن شهری چند در حدود مازندران مانده بعد از ختم امر قلعه در قصبه عبدالعظیم
اقامت جست تا آنکه گرفتاری عمومی باین سال ۱۲۶۸ ه. ق رخ داد و بنوعی
که در بخش لاحق میاوریم بقساوت شدید کشته گشت و وصف کتاب تاریخش را
که موجب شهرت بلیغه اش گردید در فهرست مدارک کتاب نمودیم و مدفنش در محل
مقبره سیدولی در طهران بود و هنگامیکه بقعه مذکوره را ساخته مرتفع نمودند
سنگ قبرش زیر بنا ماند و شرح احوال اخلاف و اخوان و خاندانش را در بخش
ششم میاوریم

و بالجمله از آن برادران و خواهران و خویشان که جمع بودند خانواده
اولیه بایه کاشان تأسیس گشت و در شب و روزی که حضرت ذکرا لله الاعظم در خانه
حاجی میهمان گشتند جمعی از اهل بلد مانند حاجی ملاهاشم و حاجی میرزا ابوالقاسم
و حاجی سید محمود و آقاسید احمد و آقامیر عبدالباقی صباغ و حاجی محمد حسین نور
و آقا محمد تقی نواب خال حاجی و بگم کوچک خانم خاله اش نیر فائز بایمان شدند
و خانم مذکور سخنور و مقتدر باقامه حجج و بر اهین بود مورد تعرضات و تعدیات
بسیار از اهالی گردیده عاقبت مهاجرت باردستان کرده در آنجا وفات یافت و سپس
متدرجاً بواسطه عبور و مرور علماً اصحاب در شهر و توابع جمعی از طبقات مختلفه
مانند حاجی ملا عبدالباقی و ملا باقر جفری و غیر هما منجذب باین امر گشتند در
جمع باین قرار گرفتند و مخصوصاً سید بصیر هندی چنانکه ضمن شرح احوالش
مینگاریم در قصه و مازگان علم هدایت مرتفع نمود و حاجی سید ابراهیم پیشوای
قریه و آقاسید عبدالرحیم و عدّه دیگر را مهتدی ساخت و در شهر و معمورات تابعه
جمعی را متنبه و بیدار نمود و در جوشقان عدّه بواسطه آقا محمد تقی نواب مذکور
فائز بایمان گشتند و کثرت و شهرت یافتند از آنجمله ملا محمد جعفر عالمی صاحب

تقریر وی بیان بود وبامر فلاحت اشتغال داشت وباقامه حجت وبرهان جدید معروف گشت نوبتی خدام بقعه امامزاده ویرا گرفته نزد مقبره بدرختی بسته چوب بسیار زدند که تبری نماید واو نبات واستقامت ورزید وچون خلاص شد لاعلاج ازوطن مهاجرت نمود دیگر مالارضا روضه خوان دیگر شیخ ابوالقاسم از اهل قریه مازگان بودند ونیز عمو باقر از جهت شدت تعرضات اهالی از جوشقان خارج شده پس از چندی ناچار برگشت ونیز در قریه و اوقان جمعی از علما و غیرهم قبول این امر نمودند

و از جمله بایان نامی کاشان آقا ابوالقاسم و آقامهدی دو برادر سوداگر بودند که با مایه و آبرو در وطن میزیستند وبا خانواده حاجی میرزا جانی معاً بمحضر اعلی رسیده فائز بایمان گردیدند واجتماع ومصاحبه ومشاوره بایان بومی و واردین از اطراف بایکدیگر در خانه شان صورت می بست از اینرو بین اهالی بلد بنام بابی شهرت یافتند و چون تعرض و تضییق بآنطائفه در سال ۱۲۶۵ قوت وشدت گرفت مردم کاشان بمقاومت و مدافعتشان برخاستند و خبر بحکمران دادند که حضرت قدوس و شیخ عظیم بکاشان وارد و در کاشانه ایشان اقامت نمودند پس غلامان حکومتی باتفاق جمعی از اشرار بخانه شان هجوم برده ایشانرا دستگیر و ضرب وتحقیر کردند و اموال و اثاثشانرا بیغما بردند و هر دو را با هیئت دلگدازی بتخت داروغه کشیدند و پاهایشانرا بفلکه بسته چندان باچوب و تازیانه زدند که از پا تا کمر مجروح و خونین شدند واجساد غرقه بخون را بردوش حملها گذاشته بدرب خانه هایشان برده انداختند ومدتی طویل بستری و در تحت معالجه بودند وعائله ستمدیده پرستاری کردند تا شفا یافتند و بنوع احتیاط و اختفاء در وطن بودند تا واقعه شهادت عظمی واقع شد و هر دو باتفاق بطهران شناخته اقامت گزیدند و چون فتنه عمومی سال ۱۲۶۸

برخاست آقامهدی بچنگ غلامان و دژخیمان ناصرالدین شاه افتاده اورا بنوعی که
دربخش لاحق میآوریم هلاک نمودند و آقا ابوالقاسم محفوظ ماند
وما درضمن شرح اوضاع اصفهان احوال حاجی محمدرضای کاشانی الاصل
و دخترش آغا بیگوم و دامادش آقا میرزا مؤمن از مؤمنین شهیر کاشان را
آوردیم .
و از مراکز مهمه بایه دراین قسمت قصبه نراق بود و ملا محمد جعفر در

حاجی معین السلطنه تبریزی حاجی محمد رضا بن حاجی محمدرحیم مخمل باف کاشی
نگاشته و کیفیت ایمانش را درایام حج حضرت باب اعظم بنوعی که دربخش سابق
وهم درین بخش آوردیم نوشت و واقعه را براو پس از عودت بایران در کاشان ثبت
نمود که خلاصه اش چنین است مردم کاشان باشاره ملاها و باتفاق غلامان حکومت
بمسکن حاجی ریخته اورا بدارالحکومه کشیدند و پاهایش را بفلکه بسته چوب
وافر زدند پس اورا عریان کرده روی وموی و اندامش را بگل آلوده بردرازگوشی
وارونه نشانند و دم حمار را بدستش داده با ساز و آواز درکوچه و بازار کاشان
همی گرداندند و انبوه تماشاگران طعن و لعن کرده سنک و آبدهن انداختند و درآن
هنگامه بهمین پورکاوس از زردشتیان که درتجارتسرائی حجره داشت برای تماشا
بیرون دویده حاجی را شناخت و چون مقام دیانت و ثروت و عقل و درایتش را
میدانست پی تجسس برخاست و قبول این امر نمود و او اول کسی است از زردشتیان
که در این طائفه داخل گشت ولی دیگران زردشتی مذکور را مهربان بهمین از طائفه
معروف بریش بزی گفته اند که اکنون اخلافس فیما بین احباب ممروف اند و واقعه
مذکوره را در حق پدر حاجی علی رباطی مرحوم از شناخته گان این طائفه حکایت
نموده اند

مؤلف



ملا محمد جعفر نراقی

مردودط بصفحة ۳۹۵

آنجا سکونت داشت که از علماء شیخیه و صاحب قریحه شعر و قوه تالیف و تصنیف بود و در ایام اقامت جناب باب‌الباب بکاشان اطلاع و اقبال حاصل کرده متدرجاً ایمان آورده توقیعی بنامش در ایام سجن ماکو صدور یافت و جمعی از رجال و نساء قصبه را بسلك بایه در آورد و حاجی میرزا کمال الدین بن حاجی ملا مهدی بن حاجی ملا احمد فاضل شهیر نراقی از علمای قصبه مذکوره که شرح احوالش را در بخش ششم مینگاریم بواسطه او بابی شد و ما تمه احوال و مالش را در بخش ششم مینگاریم و بالجمله هنگام واقعه شهادت عظمی و بعد آن در کاشان و توابعش جمعی از اینطائفه می‌زیستند و از آن‌عده برخی شهرت و عظمتی بسزا یافتند

کرمان ارض الکاف والراء و حاجی محمد کریم خان مقتدای معروف شیخیه در آن بلد بسال ۱۲۲۵ متولد شد و پدرش ابراهیم خان که در آن ولایت و نیز بلوچستان و غیرها حکمرانی مینمود از طائفه قاجاریه و خویشان نزدیک سلطانی و صاحب مال و مکنت و تعلق تام بعقیده شیعت و نیز محب شیخ احسانی بود و بناء مدرسه در کرمان بامضافات و اوقاف از ابنیه خیریه اوست و فرزند مهتر مذکور خود را بتحصیل علوم رسوم و ملائی گماشت چنانکه در عنفوان جوانی تحصیلات اولیه اش حصول یافت و پس از فوت پدر حسب اعتقاد و انجذاب قلبی بکر بلا شتافته در حوزة درس حاجی سید کاظم رشتی در آمده سنینی چند اقتباس نمود و سفری نیز بمکه رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سید اجازه گرفته بکرمان برگشت و بساط درس و وعظ و امامت جماعت برقرار داشته نشر عقیدت نمود و باوی مراسله و مرابطه ممتد داشت و با عظمت نسب و وفرت مال و علم و کثرت برادر و خواهر و خویشان غنی حکم پرور مقام و شهرت عظیمه حاصل کرد و در آنجا گهی در قریه لنگر اقامت داشت تا پس از وفاتش ندای ادعای علم الهی و



حاجی محمد کریم خان کرمانی
مربوط بصفحة ۳۹۶

قیام بمقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع از ارکان اربعه دین خوانند و معرفت خود را یکی از معارف چهارگانه اصلیه شمرد و اغلب شیخیه باو گرویدند و صاحب ریاست خطیره علمیه و دینیه گردید و با اجتماع هرگونه اسباب سروری و مهمتری خصوصاً تقرب سلطنت و کثرت قوم و عشیرت و جمعیت پیروان در عقیدت صاحب نفوذ و قدرت تامه شد و نسب و زندگانش در خاندان ظلم و قاجاریه و نیز شئون مال و جلال و مخصوصاً اعتیاد بشرب غلیان در نظر صلحاء و عباد و زهاد اصحاب شیخ و سید ناپسند مینمود و سید غالباً او را نصیحت و تذکر داد چنانکه در صورت اجازت اجتهاد بوی چنین نکات و بتجنب مواضع الزل و یعمل بالاحتیاط ما امکان و یفتی بما احکم و اتقن و یراقب الله سبحانه و تعالی فی السر و العلن و یجعل اولیائه و خلفائه علیهم السلام نصب عینیه فی کل ما ینظر و یکمن و لا ینخرج عما نطقت به اخبارهم و شهدت به آثارهم و لا یفترق عن الجماعة و یتلقى الامر بالسمع و الطاعة و لا یقول علی الاحتمالات البعیده و لا الاراء المستحسنة و القیاسات المظنونة و التخریجات العقلیه الغیر الموزونه فان هذا المقام مقام خطر و خطب جسیم و امر عظیم فلیواظب وفقه الله بالاعمال المستحبات و تلاوة القرآن و طول المناجات و لا یغرب زخارف الدنیا و لا باجتماع الناس من اهل الهوی فانهم اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح یوم لك و یوم علیك و تأدب بآداب المخلصین و اقتف آثار الائمة الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین و نیز در ضمن جوابیکه بسؤال وی از رکن رابع نوشت و پس از عودت بکربلا بموالی خود راجع گشت چنین مسطور است هنگامی است که از مشهد مقدس کاظمین علیهما السلام اراده تشریف بخدمت ائمه سامره علیهم السلام دارم با قلبی بغایت مشوش و چون جناب خدمه حاجی محمدعلی خود لسان اند صادق و کتابی ناطق فاحضر السئوال و استخبر الحال فانه ینبئک

عن الجزئی والکلی والمجمل والمفصل و الظاهر والباطن الا ما استجن فی الصدور ولم ابرزه من نواتق الدهور الامر عظیم والخطب جسيم والخطر جلیل یاایهاالذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقواالله لعلکم تفلحون تعاونوا علی البر والتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم ولكن الاعتماد علی الله والثقة بالله ولا تجزعوا عندالنواب ولا لتواتر المصائب فان الله سبحانه قد جعل ظهور تشیید هذا الرکن الاعظم الذی هوالرابع من الارکان والمتمم للبنیان باسبابه نحن و له الحمد منها ولكن السلوك كما ادب سبحانه نبيه ص ۴ عند ظهورالرکن الاول من صبره وتحمله شدة المحن والابتلاء الی ان نزلت هذه الایة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وانالله علی نصرهم لتدیر وعند ظهور الرکن الثانی والثالث منها صبر امیرالمؤمنین ۴ واستیلاءالمتغلبین ومشید هذا الرکن ایضاً یحتاج الی ذلك السلوك والادب فشمرو عن ساق الجذوع وعض علی النواجذ واصبر علی ما اصابک ان ذلك من عزم الامور و جمیع اصحاب و احباب و اتباع خود را سلام برسانید خاصه نورچشم مکرم محمد رحیم خان والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و ما کیفیت سلوک خان را با حضرت قدوس و مقدس در بخش دوم تفصیل داده صورت توفیق مبارک حضرت باب را خطاباً له ثبت نمودیم آورده اند که جناب مقدس حامل دو توفیق منیع برای دوتن ارشد علمای کرمان حاجی آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریم خان شد اما حاجی آقا احمد پس از ملاحظه توفیق رفیع اسلوب ادب وحسن اخلاق و نیز طریق حزم و احتیاط را پیش گرفته گفت علمائی برتر از من درعراق عرب موجودند ومن ازایشان تبعیت دارم آنچه رأی و فتوی دهند اطاعت مینمایم ولی حاجی محمد کریم خان بغایت حسد وعدوان برخاست وبتعرض ومقاومت پرداخت وصدعات واذیات بسیار براصحاب واحباب وارد ساخت از آنجمله واقعه آخوند ملا کاظم بن استاد یوسف

بنا است که از طبقه علماء شیخیه و تبعه خان بود و بزیارت تویع حضرت ذکرا لله الاعظم و نیز برای اموری چند که در عالم رؤیا مشاهده کرد ایمان بامر بدیع آورد

حاجی محمد کریم خان زیاده از چهل برادر و خواهر و دویست الی سصد برادرزاده و خواهرزاده داشت و همه از ملاکین معظم و متمولین مکرم بودند چندانکه اهل کرمان در محضرشان بدون تحصیل اذن و اجازه نمی نشستند و هر یک در سالی از ده الی صد هزار تومان عائدات ملکی داشتند و همه در رکابش پیاده و در حضورش ایستاده بودند و در سال از دویست الی سصد هزار تومان خمس و زکوة باو میدادند و پدرش نیز موقوفات بسیار برایش گذاشت و در مجلس روضه خوانی که سالی یکبار ایام معدود در خانه اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعد از همه روضه خوانان بمنبر میرفت و صد و پنجاه قلیان سرطلا از قهوه خانه اش بیرون میآمد و پیشخدمتها باقمه های مطلا همگی ساده رو و کلاً برادرزاده و خواهرزاده اش بودند و حاجی علی نام در کرمان صد هزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت و آقامهدی نام رفسنجانی سالی دوبار ویرا باز یاده از صد نفر اخوان و اصحاب و خدامش بمشهد رضا دعوت و ضیافت میکرد و در هر بار تقریباً بیست هزار تومان مصاریف سفر میشد و سالی پنج شش هزار تومان خمس و زکوة باو میداد و خان درد و مسئله قفیه با مشهور فقها مخالفت کرد یکی آنکه ماء قلیل بمجرد ملاقات نجس مادام که اوصاف ثلثه اش تغییر نیابد غننجس نمیشود بلکه طاهر و مطهر است دوم آنکه شهر رمضان همه ساله سی روز می باشد و هرگز بی سلخ نیست ولی بالاخره تاب مخالفت فقها نیاورده بطلان عقیدتش بر خودش معلوم گشت و تصریح بطلان قول خود و لزوم متابعت عقیده مشهوره نمود

خلاصه از کتاب بهجة الصدور تألیف حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

و در مسجد علی المنبر با حضور خان زبان به مدح و ثنای این امر گشود و اقامه دلیل و برهان بر حقیقت نمود لذا در همان روز حاجی غلامعلی خان برادر حاجی محمد کریم خان ویرا با چوب کثیر مورد ضرب و فیر ساخت و ایامی قلیل بیش نگذشت که ملا کاظم ازین جهان فنا رخت به عالم بقا کشید و حاجی محمد کریم خان باذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفه خویش بنام فطرة السلیمة و ازهاق الباطل و تیر شهاب فی الرد علی الباب و غیر همارد و ایراد و طعن و سخره نسبت بحضرت باب اعظم نوشت و در کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته و عده داد که تویع منیع سابق الذکر را در هاشم کتاب برای اثبات اغلاط عربیه اش ثبت نماید لکن بوعده وفا نکرد گویند در دوازده کتاب رد نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت و شاه در بدو امر از او تجلیل کرد و همینکه پی بمقاصد مکنونه اش برده بنای تحقیر گذاشت و او احتیاط نموده همه جا اظهار داشت که ادعائی ندارم ولی نزد سخاوص و محارم خود را رکن رابع میخواند و بایه او را رجعت سفیانی گفتند و در صف اول از حروف نفی شمردند آورده اند که روزی خان در مسجد با جمعیت مأمومین نماز ظهر را بجماعت خواند و در محراب نشسته مشغول باوراد و منتظر وقت اداء صلوٰة عصر بود در آن اثنا جوانی که در حوزه درسش حاضر شده تلمذ مینمود بمنبر برآمده رؤیای عجیب و مکاشفه غریبی از خود بیان کرد و مفاد کلام اینکه خان محترم حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معبود ماثور در اخبار و آثار ائمه اطهار است پس حاضرین بیدرنک جوان را از منبر پائین کشیدند و چندان زدند که مدتی در بستر رنجور و ناتوان افتاد و بالجمله حاجی محمد کریم خان تا سال ۱۲۸۸ هـ ق در کرمان بحال مذکور باقی بود و در آنسال بعزم زیارت مشاهد متبرکه که عراق عرب رهسپار بسوی بندر عباس گشت و در منزل چهارم

مسمی بتهرود در روز بیست و دوم شعبان بمرض اسهال در گذشت و لاجرم جسدر را
عائله و هممهان بقریه لنگر بازگردانده باهانت گذاردند و پس از تقریب دو سال
بکربلا برده دفن نمودند و او کثیر التالیف بوده کتب و رسائل بسیار در انواع
علوم رسوم متداوله و مباحث دینی نوشت و پیروانش برای ضبط تاریخ وفاتش
جمله هوالحی الذی لایموت را برگزیدند و بابیه جمله خسوف السفیانی بالیداء
محققاً را انتخاب نمودند و تتمه از احوال او و خاندانش را در بخش ششم
می نگاریم .

واز خاندان شهیر بابی که در آغاز ظهور این امر در کرمان تأسیس یافت
خاندان علام محمد جعفر میباشد که والدش محمد نام از اهل سوق بود چون ذوق
پسر را در تحصیل علوم دانست ویرا بمدرسه سپرد تا در جوانی بسلاک ملایان بلد
در آمد و پس از آنکه حاجی محمد کریم خان از تحصیلات علمیه در عراق عرب
فارغ شده با اجازه مخصوصه از حاجی سید کاظم رشتی بوطن ورونه و در جمع تلامذہ اش
داخل شده متدرجاً مورد قبول و توجه خان واقع گشت و پسر و پدر هر دو شیخی
شدند و چون خبر وفات سید بکرمان رسید بیقرار و آرام بصدد تجسس از رکن رابع
عصر افتاد و از استاد شفهاً و کتباً سئوالات متنالیه نمود و خان باشاره و تلویح خود را
نشان داد و آخوند را صفای عقیدت و ایمان حاصل نشد و این موجب عداوت و نفرت
فیما بینشان گردید و ملام محمد جعفر را در خفا تهدید هم می کردند و عاقبت بر این داشتند
که در مجمع عموم بمنبر بر آمده از خان ستایش کرده اظهار عقیدت باو نمود
واز خطر قتل مصون ماند و والدش از جریان امور مذکور آگاه شده روی دل از
خان بر گرداند تا آنکه ندای حضرت باب از کرانه شیراز بر آمد و ملام محمد جعفر
برای رؤیاهائی که مشاهده کرد و قرآنی که داشت متمایل گردید و با ملا صادق

مسمی بتهرود در روز بیست و دوم شعبان بمرض اسهال در گذشت و لاجرم جسدر را عائله و هممهان بقریه لنگر بازگردانده بامانت گذاردند و پس از تقریب دو سال بکربلا برده دفن نمودند و او کثیر التالیف بوده کتب و رسائل بسیار در انواع علوم رسوم متداوله و مباحث دینیّه نوشت و پیروانش برای ضبط تاریخ وفاتش جمله هوالحی الذی لایموت را برگزیدند و بایه جمله خسوف السفیانی بالبداء محققا را انتخاب نمودند و تتمه از احوال او و خاندانش را در بخش ششم می نگاریم .

واز خاندان شهیر بابی که در آغاز ظهور این امر در کرمان تأسیس یافت خاندان ملا محمد جعفر میباشد که والدش محمد نام از اهل سوق بود و چون ذوق پسر را در تحصیل علوم دانست ویرا بمدرسه سپرد تا در جوانی بسلاک مالایان بلد در آمد و پس از آنکه حاجی محمد کریم خان از تحصیلات عالیّه در عراق عرب فارغ شده با اجازه مخصوصه از حاجی سید کاظم رشتی بوطن ورود نمود در جمع تلامذه اش داخل شده متدرجاً مورد قبول و توجه خان واقع گشت و پسر و پدر هر دو شیخی شدند و چون خبر وفات سید بکرمان رسید بیقرار و آرام بصدد تجسس از رکن رابع عصر افتاد و از استاد شفاهماً و کتباً سئوالات متنالیّه نمود و خان باشاره و تلویح خود را نشان داد و آخوند را صفای عقیدت و ایمان حاصل نشد و این موجب عداوت و نفرت فیما بینشان گردید و ملا محمد جعفر را در خفا تهدید همی میکردند و عاقبت بر این داشتند که در مجمع عموم بمنبر بر آمده از خان ستایش کرده اظهار عقیدت باو نمود و از خطر قتل مصون ماند و والدش از جریان امور مذکور آگاه شده روی دل از خان بر گرداند تا آنکه ندای حضرت باب از کرانه شیراز بر آمد و ملا محمد جعفر برای رویاهائی که مشاهده کرد و قرآنی که داشت متمایل گردید و با ملا صادق

مقدس خراسانی که برای تبلیغ وارد کرمان شد مصاحبه کرده داخل طائفة بایبه گشت و همینکه خان بر خیال و احوالش واقف شده بنای تعرض گذاشت چندی بخانه خویش منزوی گردیده دست از مسجد و تدریس کشید و بالاخره بحاجی سید جواد امام جمعه و حاجی آقا احمد مجتهد متنفذ بلد ملتجی شد و بحمایت ایشان از خانه بیرون آمده بامامت جماعت و تدریس مشغول گردید و ایامی محفوظ از تعرضات بزیست ولی پس از چندی هنگامی که خان بابا خان حکومت کرمان یافت خان بنام باییت شکایت و سعایت نمود تا آخوند را تقریباً يك ماه بحبس انداخت و بالاخره حاجی سید جواد مذکور شفاعت کرده مستخلص ساخت و نوبتی دیگر نیز در ایام حکمرانی وکیل الملک ثانی ویرا مجبور بمهاجرت از کرمان نمودند لاجرم بمشهد رفته چندی اقامت جست آنگاه مراجعت بوطن نمود و بالجمله ملا جعفر از علماء بیان و موجب نشر این امر در کرمان گردید ولی با اعظام اصحاب ملاقات و معاشرت نکرده در هیچیک از مراحل قیام و اقدامهای خطرناک بایبه داخل نشد و در ظاهر مقام ملائی اسلامی را محفوظ داشته طریق احتیاط و تحفظ را فرو نگذاشت و شطری از توقیعات علیا که در جواب عریضه وی از قلم اعلی نازل شده این است

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذی استنطق حرف الکاف من نفسه بنفسه الی نفسه قبل ما اقصت بکتابه باذن الله ثم جعله فی مقام الامر بما قبلت نفسه لیمیز بها آیات اللاهوت عن نعمات الناسوت و تعلن بها بالایات قصبه الراجعة فی اجمة الجبروت والورقة الطیبة من الشجرة الثالثة فی اجمة الملک و الملکوت فسیحانه ما اعظم قدرته و اکرم حجته الی قوله و انک لتعلم نزل الی کتاب من الذی انت اعلم به منی و ان هذه صورة کتابه الذی نزله بعلم و کتاب حفیظ بسم الله الرحمن الرحيم السلام علیک یا باب الله المبتلی به الناس من اتاه فقد نجی و من تخلف عنه فقد هلك فما انا

قد اتيتك ياسيدى ومولاي مقراً بالتحقير مقدماً بالتقصير لكن لاجياً لديك معتمداً عليك راجياً منك سائلاً من جنابك ان تشفع لى عندالله لان يجعلنى من العارفين بحقك ثم الفائزين بكراماتك وان يجنبنى من كل عمل او قول او فعل يباعدنى منك وان يجنبنى الى كل عمل او قول او فعل يقربنى منك و ان يمنعنى من كل عمل او قول او فعل يكون منى اخاف ضرر عاقبته و اخاف مقتك اباى عليه حذار ان تصرف وجهك الكريم عنى فاستوجب به نقصاً من حظ لى عندك يا رؤف يارحيم ياسيدى يا مولاي اسئلك ان لا تحرمنى من نظرة من نظاراتك و انك ولا تردنى عن بابك فانى وان لم استحق شيئاً من ذلك الا انك من اهل الجود والكرم والعفو ياسيدى اسئلك بحقك و قدسك ان تجعل اوقاتى فى الليل والنهار بذكرك معمودة وبخدمتك موصولة واعمالى عندك مقبولة حتى تكون اعمالى واورادى كلها ورداً واحداً وحالى فى خدمتك سرمداً اسئلك ياسيدى ان ترحمنى لئلا اكون نسياً منسياً عندك معترضاً لسخطك ثم انى ارجو كراماتك من ارسال الصحائف و غيرهه ولا تقطع بفضلك رجائى يا اهلئ و منائى وافعل بى ما انت اهلئ ولا تفعل بى ما انا اهلئ حرره العبد الآثم الجانى محمد جعفر بن محمد الكرمانى والسلام على مواليكم جميعاً ورحمة الله وبركاته فى ايها السائل الدقيق قد اشرق برق من شطر المشرق الى قوله و ان اردت مسلك الظاهر فى حامل ذلك الركن اللامع قد ثبت بالاجماع المحقق عند هذه الفئة الا يقدر ان يكون حامله الا ذرية رسول الله كما صرح بذلك كاظم و احمد من قبله و شرط الا يكون فى ظاهر جسده عيب يتنفر منه القلوب وله قوة و حياء و هيبة و وقار و اسماء حسنى وصفات عليا و آثار علم و تقوى و آيات عدل كبرى حيث يعلم كل ذلك رجال الاعراف بنور الفؤاد و لما علم الله ان الشيطان يوسوس فى صدور اوليائه بالقيام على مقام امنائه قد اعطانى الله ما لم يؤت احداً من قبل منه

كتاب العدل الذي فصلت في آيات محكمات و منه صحف المناجات
ومنه شئون العلمية وآيات الخطبية التي لا يسبقها احمد ولا كاظم صلوات الله عليهما
انظر الى ما نزلنا في شرح سورة الكوثر فانه لكتاب لم يعدل حرفاً منها كل كتب
الاولين والى ما انا نزلته في شرح البقرة للضعفاء من المؤمنين و انه فيه قد اثبت
بآيات القرآن و اخبار آل الله اهل العيان ذكر هذا الامر حيث قد ذكرت خطبة
عن علي عليه السلام في حكم صاحب هذا الامر البديع الذي يفصل بين الكل بامر
ولا يعجزه بالحق شيء في السموات ولا في الارض و انه لعلي حكيم وان سمعت انه
كتب للجسد العجل الذي هو خوَار بعض حرف فوربك اني طلبت منه اتيان حديث
وحده و انه لم يأت وبعد ذلك حمل سخط الله و بآء بغضب من الله و له عذاب اليم
انظر الى ابطال تلك الفتنة ثم ذؤباتهم الذين لم يلتفتوا باحد من الكلمين فكيف آمنوا
وصدقوا و بلغوا وقاموا على الصراط كمثل جبل المحيط لا يجر كههم العواصف ولا
يوتر فيهم آيات القواصف وانهم حملة الدين وحفاظ العلم ولولا هم لم ينزل الله آية
من الكتاب ولا يجر من قلمي حرف رزقني الله لقاءهم في مقعد صدق عند مليك مقتدر
ومنه شئون التقيه و صفات القدسية التي لم تقدر ان تدرك شيئاً منها الا من بعد ان
ترى كانه هو نار في حين عنصر الماء وهواء في حين عنصر التراب فسبحان الله موجد
رب السموات والارض عما يصفون فيا ايها البصير صف نظرك و الطف بصرك ان الله
قد اظهر هذا الامر من مقام لم يخطر بقلب احد وكان امياً الى قوله فسبحان الله من
علماء الاسلام لقد وقعوا انفسهم في مبلغ من الجهل ما بلغ فرعون من قبل ولا
اعراب الجاهلية لان فرعون لما اراد ان ينكر حجة الرب اتى بشيء من السحر وان
اعراب الجاهلية ينشئون قصائد و يظهرونها حول البيت و ان العلماء ترى شأنهم و
مبلغ علمهم فلما عجزوا عن كل الجهات ليقفرون ويقولون ان تلك الايات ماسطرت

بقواعد القوم ولا بينها ربط بمثل الربط المعلوم قتلهم الله كأنهم اضل من الانعام كل ذلك قالوا في الفرقان من قبل و كلهم ماتوا و دخلوا نار جهنم وليس اليوم لهم من شفيع ابداً قل ان ذلة الدنيا لاحسن من عذاب الاخرة لانه يبقى و ذلك يقنى

رَبِّ فَاحْكُم بَيْنَ الْكُلِّ بِالْقِسْطِ وَقرب ايام لقاءك فان الناس عادوني بظن السوء وانا ذا عدو لاعدائك كلهم وبريئي منهم كاني اردت مقامهم فوالذى نفسى بيده كل ملك الدنيا لو سخر الله لى لم يعدل بحرف من تلك الايات ولا كلمة تسميح فى تلقاء الجلال و ليس لدى اعلى مقامات الدنيا الا بمثل جناح بعوضة ميتة و اعرفوا يا ايها الناس حق تلك الايام فان الشمس ماطلعت عليها بمثلها فانصروا امر الله بانفسكم و اموالكم و وقروه و عززوه و لا تحرموا نصيبكم فى الحيوۃ الدنيا فانى اذا شاء الله لا صعد اليه هنالك انتم تقولون يا حصرة على ما فرطنا فى جنب الله و لا ينفعكم اليوم حكم و انتم اذا متم لالى الله تحشرون فىا ايها السائل ان كنت من اصحاب العدل حق عليك ان يكون عندك كتاب العدل ثم شرح الكوثر ثم الالفين باحسن خط و صنع و لا آذن لاحد غير صنع الحسن فيه والله يعلم كل ما كان الناس يعملون و پس از شهادت عظمى ساليانى بنوع مذکور در شهر کرمان زیست و تتمه احوالش در بخش ششم می آید .

و در کرمانشاه جمعی از بایان میزیستند و برخی از مؤمنین قزوین و غیره نیز برای فرار از خطر تدریجاً مهاجرت کردند و از معاریف آنجمع میرزا عبدالله شاعر غوغا تخلص بود که در زمره عرفا و دراویش قرار گرفته اشعار نیک میسرود دیگر کریم خان بهجت مذکور و آقا غلامحسین شوشتری

مازندران ارض المیم حاجی محمد علی قدوس والدش محمد صالح نام مردی امی و زارع و ساکن در محله آق رود منتهی الیه شهر بارفروش مازندران

بقواعد انوم ولا بينها ربط بمثل الربط المعلوم قتلهم الله كانهم اضل من الانعام كل ذلك قالوا في الفرقان من قبل و كلهم ماتوا و دخلوا نار جهنم و ليس اليوم لهم من شفيع ابداً قل ان ذلة الدنيا لاحسن من عذاب الاخرة لانه يبقى و ذلك يقنى

رَبِّ فَاحْكُم بَيْنَ الْكُلِّ بِالْقِسْطِ وَقرب ايام لقاءك فان الناس عادوني بظن السوء وانا ذا عدو لاعدائك كلهم و بريئي منهم كاني اردت مقامهم فوالذي نفسي بيده كل ملك الدنيا لو سخر الله لي لم يعدل بحرف من تلك الايات ولا كلمة تسميح في تلقاء الجلال و ليس لدى اعلى مقامات الدنيا الا بمثل جناح بعوضة ميتة و اعرفوا يا ايها الناس حق تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها فانصروا امر الله بانفسكم و اموالكم و قروه و عززوه و لا تحرموا نصيبكم في الحيوه الدنيا فاني اذا شاء الله لا صعد اليه هنالك انتم تقولون يا حشرة على ما فرطنا في جنب الله و لا ينفعكم اليوم حكم و انتم اذا متم لالى الله تحشرون فيا ايها السائل ان كنت من اصحاب العدل حق عليك ان يكون عندك كتاب العدل ثم شرح الكوثر ثم الالفين باحسن خط و صنع و لا آذن لاحد غير صنع الحسن فيه و الله يعلم كل ما كان الناس يعملون و يس از شهادت عظمى سالياني بنوع مذکور در شهر کرمان زيست و تتمه احوالش در بخش ششم می آید .

و در کرمان شاه جمعی از بابیان میزیستند و برخی از مؤمنین قزوین و غیره نیز برای فرار از خطر تدریجاً مهاجرت کردند و از معاریف آنجمع میرزا عبدالله شاعر غوغا تخلص بود که در زمرة عرفا و دراویش قرار گرفته اشعار نیک میسرود دیگر کریم خان بهجت مذکور و آقا غلامحسین شوشتری

مازندران ارض المیم حاجی محمد علی قدوس والدش محمد صالح نام مردی امی و زارع وساکن در محله آق رود منتهی الیه شهر بارفروش مازندران

بود و تولدش در خانه مذکوره طبق روایت نبیل زرنندی بسال ۱۲۳۸ ه. ق واقع شد و در صغر سنش مادر وفات یافت و پدرش زنی دیگر گرفت و در همان سنین بشدت ذكاء و فرط عبادت و تقوی و توغل در افکار عالم بالا جلوه کرد و در بار فروش و ساری بتحصیل مقدماتی پرداخت و هنگامیکه از وطن خارج شد دوازده سال داشت و در هیچده سالگی برای تکمیل تحصیل بکربلا بوده نزد حاجی سید کاظم رشتی چهار سال تلمذ نمود آورده اند که در محضر درس سید همیشه از تمام اصحاب متأخر می نشست چه که دیگران اسن و اعلم از وی بودند و پس از ختم درس مقدم از کل برخاسته خارج میشد و سید در وصف او مکرراً چنین گفت در این مجلس نفوسی حاضرند که بعد از کل می نشینند و قبل از کل بر میخیزند و با هیچ يك نمی آمیزند و مقامشان عندالله بقدری عظیم است که من لایق خدمت کفش گذاردن بر ایشان نیستم و در آن سنین قلیل به پرتو علم و کمال حقیقی منور شده بر آثار و اسرار شیخ و سید احاطه یافته ایشانرا مقدمه و مبشر طلوع فجر حقیقت شناخت و مهیای درك ظهور موعود شده در مسجد کوفه بارها اعتکاف کرده عبادت و ریاضت ها پایان برد آنگاه عودت بوطن نموده اقامت گزید و بقدس و تقوی و مقامات معنویه و معارف الهیه و سنوحت غیبیه شناخته شد و جمعی نسبت باو صفاء ارادت و حسن عقیدت یافتند و بقرب طلوع یوم موعود خبر میداد و حاجی ملا محمد شریعتمدار که عنقریب بیان احوالش میپردازیم اظهار اعتماد و اعتقاد و تجلیل و تبجیل نسبت باو نموده در مجالس و محافل ویرا مقدم میداشت و این موجب حسادت و عداوت علماء و مجتهدین خصوصاً ملا سعید معروف بسعیدالعلما گردید آورده اند که در شهر اولیة ورودش بوطن شخصی از مقدسین و متمولین مجلس ضیافتی بیاراست و سعید را که مجتهد محلات حیدریه بلد و شریعتمدار را که مقتدای نعمتیان بود

با آنحضرت بدعوت خواست و نخست ملا سعید وارد شده بر صدر قرار گرفت و
میزبان از وی تفسیر آیه از قرآن پرسید و او بیانی کرد که مطبوع واقع نشد آنگاه
شریعتمدار آمده بنشست و میزبان همان پرسش از او نمود و حاجی تفسیری بیان
داشت که موجب سکون خاطر گشت و معذک بدو گفت که چون ایشان ورود
کنند از میان آیه بپرس تا ماهمه از مطالبشان استفاده نمایم و ملا سعید از استماع
این سخن برآشفته گفت چرا توهین مینمائید آیا با اینهمه طول مدت تحصیل جائز
است از جوان قلیلالتحصیل طلب علم کنیم و در همان اثناء حضرت رسیده حسب
المعمول از میزبان اجازه خواسته تجدید وضو کرده بمجلس درآمدند و در جواب
از سؤال مذکور بحر بیانشان چنان متموج گشت که همه را مستغرق ساخت و
ملا سعید را آتش عناد بجوش آمد و چون موقع تناول غذا شد و مستخدم آفتابه
ولکن بحضور آورد و ایشان بیاس احترام نزد شریعتمدار گذاشتند و او ادب کرده
نزد ملا سعید داد ملا سعید بقصد توهین و تحقیر با بانک بلند مستخدم خود را
طلبید تا آفتابه لگن آورده دستش را بشست و پس از صرف غذا میزبان مبلغی مسکوک
نقره حاضر ساخته عرض کرد که برای پدرم صوم و صلوة بجای آرید قبول نکرده
فرمودند من چنین عملی نمیکنم و بشریعتمدار عرضه داشتند و او بملا سعید داد که
در دستمال ریخته باخود برد و ملا سعید بدانگونه مکرراً از آنحضرت نزد شریعتمدار
سخن گفت و او که حکیم و علیم و عاری از اوهام قدیم بود بسخنانش التفات و اعتنا
نمیکرد و صورت بعضی از مرقومات احتجاجیه که در چنین احوال بملا سعید نوشتند
هی هذہ بسمہ الذی لا الہ الا هو العلی العظیم الحمد لله الذی قد خلق لحفظ دینہ
فی عوالم الغیب و الاشهاد محمداً و آلہ ثمرة جوهریات الانوجاد فجعلہم قائمین مقامہ
فی الاداء اذ کان لا تدر کہ الابصار ولا یصعد الی فنائہ ادنی جواهر الافکار ولا ینال

الى قدس ساحته اعلى بواطن خفيات الاسرار والانوار اذ لاله الا هو وهو العزيز القديم
فهو الله سبحانه قد نزههم عن ارجاس الاشارات وقدسهم عن القرب الى السكون فى
طمطم الحجبات والغفلات اذ هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون
فسبحان جاعلهم عن وصف حقائق اللاهوت و الاقتران بطلعات الهويات بما فى
سماه احديات الجبروت وما به القدس فى ذروات قدوسيات الملك و الملكوت فله
الحمد اللامعة بسر الانقطاع وله الشكر الساطعة بما قد من علينا من سراير الامتناع
وله محو الموهومات بما قد ترشح من رشحات سر الاختراع وهو الكاشف لكل ضر
الواح الموجودة بالآلام الظاهرة من طلعات الحجبات من الانقطاع فلا اله الا هو
وهو العلى العظيم ثم المذكور فى ساحة قدس الموجود مما به العروج الى مقامات
الصعود و تلاءم لمعان الانوار على اغصان شجرة الكافور فى الشهود و تشعشع نور
شمس الهداية على اجمات الطلعة فى الصعود اذ لا اله الا هو وهو العلى الحكيم وبعد
الاشارات الى ساحة قدس انوار البدايات هو ان المقصود الى اطلاع الاخبار لمدى
جنابكم جناب العالم الرفيع ذى الحسب الشامخ المنيع و ذى الفضل الباذخ الجميع و
ذى الفطرة العالية و الرتبة السامية انى وان كنت من اهل ذلك البلد الا انى قد ربيت
فى الارض المقدسة و نشوت فى تلك التربة الزكية و بلغت ما من على ربي فى تلك
العتبة العلية روحى وروح من فى ملكوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فيها
والجنة المحتجة بحجابها و لما ان الله سبحانه قد ارادلى الرجوع الى بلدتى هذه
قد اطعت امره حتى قد وردت عليها و الى الان من يوم الورد يقرب بثمانية اشهر
قد جلست بيتى و حيداً وان كان يجب لمثلى ان اشرف الى ساحة قدسكم كثيراً
وازوركهم فى كل وجه و شأن جديداً الا ان الامر لما كان ازمته بيد الله العلى جميعاً
ما جرى القدر بذلك و ما جرت الاسباب لذلك مع انى كثيراً شائق الى زيارتكم

ومشتاق لرؤیتکم ولكن فی ملاء من الناس لا اختلال الحواس و کثرة المشاغل مع الناس لا يتحصل ذلك فان اراد جنابک السامی ذلك فای زمان اراد لنشرف بزیارتکم ولنستفیض بساحة قدسکم لعل الله يحدث امرأ ما يريد للقلب السليم السدید فانه بکشیء قدیر وشهید ولا یكون فی ذلك رقیبا والحمد لله الذی لاله الا هو رب العالمین ایضاً هو الله الذی لا اله الا هو العلی العظیم حمد خداوندی را است که خلق کرد عجائب از مخلوقات را و برگزید در میان آنها نوع انسانرا و گردانید قلب او را مکن معارف و مخزن علوم خود تا آنکه در میان آنها برگزید انبیاء را و قرار فرمود آنها را از صفوة آن و بعد از آن برگزید از انبیاء محمد و اهل بیت اطهارش را صلوات الله وسلامه علیهم پس ختم کرد بآن بزرگوار جوامع مراتب قدوسیة را و تمام مراتب انسیه را و گردانید ایشانرا محل انوار طلعت حضرت خود و بایشان مزین فرمود عوالم قدسیه و شهودیة را و در نزد ایشان مستقر گردانید آنچه در نزد هر کس از اهل عالم بود از کمالات و علوم و اسرار و معارف و حقائق بلکه آنچه در نزد اهل عالم است رشحة از طفح از اقل از سم الابرة از فاضل نورشان است فصلی الله علیهم و علی من اتبعهم بما قد احاط علم الله انه بکشی محیط و چونکه خداوند عالم مقرر فرمود از برای ایشان سلام الله علیهم ارتحال و احتجاب از این دار فانی را لاجل عدم تحمل ناس بجهت کمی فهم و ادراک که هر گاه در این دار همیشه میبود گمانهایی که خداوند و اولیاء او از آن بیزار بودند مینمودند پس لاجرم حتم گردیده تشریف فرما شدن آن بزرگواران و غروب نمودن آن شمس قدسیه و غائب شدن آن انوار غیبیه ازین حوض خسیس و چونکه چنین لابد و حتم گردیده بوده است با آنکه لابد بود است از خلیفه از جانب خداوند عالم جل ذکره اینکه در میان خلق همیشه باشد ظاهر و الاعبث میبود بعث آنها و انزال کتب

و این برخداوند لازم بوده است نه بر خلق لهذا خداوند عالم در وقت انتقال فرمودن خاتم انبیا سلام الله علیه وعلی اهل بینه بر لسان مبارکش جاری فرموده و امر فرمود اورا باینکه بجمیع امت بشنواند باینکه انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتی ان تمسكتم بهما لن تضلوا لن يفترقا حتی یروا علی الحوض پس آن بزرگوار اکمال و اتمام دین نمود و اعلاء این امر عظیم فرمود تا آنکه جمیع امت اینرا شنیدند و یقین بر مراد نمودند و خداوند عالم هم تصدیقاً لنبیه صلی الله علیه و آله در کتاب نازل فرمود ألیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً پس بعد از این حجت و اوضحة و برهان ساطع و دلیل قاطع امر فساد و رخنه کردن در دین بر هر طائفی و مفسدی مسدود و راه گریز بر او تنگ و کسی نتواند که بقدر ذره بل اقل من ذر القطمیر من التقریر در آن رخنه کند و این امر همین طور بود تا آنکه زمان مقتضی آن شد که ثقل اصغر که همان ثقل اکبر است که آن امام زمان عجل الله فرجه باشد غیبت فرمایند بجهت مصالح و اموری که مذکور است در کتب اخبار بعضی از آنها پس آن بزرگوار بسنت جد بزرگوار خود در زمان غیبت قرار فرمودند مرجع شیعیان خود را کتاب الله و احادیثشان و کسانی که ایندو را بفهمند متصفاً بقوله علیه السلام من روی حدیثنا آنها را حجت از جانب خود قرار فرمود همچنانکه فرمود هم حجتی علیکم و انا حجة الله و حکم ایشانرا حکم خود و رد ایشانرا رد بر او و رد بر او را رد برخدا و آن بمنزله شرك بخداوند و آن در جهنم است و خداوند عالم جل ذکره تصدیقاً لولیة فرموده و جعلنا بینهم و بین القرى اتی بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیلی وایاماً آمنین پس حمد مرخداوندی را که دین را محکم و متقن کرده بنحویکه نتوانند آنها نعوذ بالله در خاطرشان خیال فساد باشد بقدر ذره رخنه کنند فله الحمد اکمل

الحمد واحسنه فله الحمد اجمل الحمد وافضله فله الحمد ازكى الحمد و احبه فله الحمد اشرف الحمد واشعشه فله الحمد حمداً يتصاعد الى مقاعد قدسه صعوداً و ينتزل الى ساحة قدوسيته نزولاً ويملاء كل السموات والارض شهوداً بما قد فضلنا وكرمنا على اكثر عبادہ واتقن لنا ديناً مينا و شرع لنا شريعة لائحة و اسس لنا سبيلاً واضحاً ومنهجاً وسيعاً فلاله الا هو وهو العزيز الحكيم پس بعد از ذکر آنچه خداوند خواسته ذکر انرا مذکور ميشود نزد مطاع معظم و جناب مستطاب مفتح سلمه الله وابقاه وجعل آخر امره خيراً من دنياه وبلغه الى ما يحبه من مراتب رضاه و اخذه باسباب عنايته الى ما هو هواه واحفظه عن الاشارات والميل الى ما هو خلاف رضاه اينکه معلوم است که مردم جميعاً تابع هواي نفس نيستند و همچنين همه شان خداوند را طالب نه لاجل آنکه لوخلص الحق عن الباطل لم يخف على ذى حجبى ولوخلص الباطل عن الحق لم يتبعه احد ولكن نعوذ بالله يؤخذ من هذا ضعف ومن هذا ضعف فيمزجان فهناك استولى الشيطان على اوليائه ونجى الذين سبقت لهم من الله الحسنى همچنانکه امير المؤمنين روحى له الفداء فرموده است پس بر هر كسى لازم است که ميان خود و خداوند خود باتمام انصاف و متانت عقل و فکر نظر کند در امرى که اورا مرتكب ميشود اقل در امور دين تا آنکه نعوذ بالله واستجير من سخطه نه اينکه مرتكب شود اميرى که آخر آن بخسران و ندامت و حسرت باشد از براى وى در آخرت پس لابد است تا يقين نکرده شخص آنچه را که ميخواهد بلکه مثل آفتاب در وسط زوال نگشته اقدام نکند تا آنکه سبب هلاک نفس خود نگردد در آخرت وساير مردم را ممن تبعه پس هر كسى که امرى ادعا کند و برطبق آن بينه از کتاب الله از آيات محکم آن داشته باشد و از اخبار همچنين پس حق خواهد بود و اين قوى خواهد بود در نزد عقلا و اهل ديانت و هر که نعوذ بالله چيزى ادعا

کند که دلیل قاطعی از کتاب الله و از احادیث محکمه نداشته باشد باطل و ضعیف خواهد بود در نزد اینگروه و آنچه مذکور گشته نزد جناب مستطاب مخفی نیست لکن ذکر کردن منقطع الی آل الله آنها را بجهت تذکار است و از وقتیکه این منقطع بسوی آل الله سلام الله علیهم وارد این ارض شد تاحال را بهیچ نحو تصرف در امورات احدی نکرده ام نه از امورات دنیا و نه از امورات آخرت بلکه در خانه خود نشسته و مشغول بقرائت کتاب الله و تمسک بحبل آل الله میباشم و لکن بعضی از اشخاصی که جناب سامی آنها را بهتر می شناسند لاجل اینکه مدتی است که در اینجا تشریف دارند و لکن این منقطع الی آل الله تازه وارد بر اهل این بلد شدم بعضی از حرکات ناشایسته میکنند همچنانکه مراراً بسمع شریف البته رسیده است و با وجود تشریف داشتن مثل جناب سامی بعید است که توانند بعضی از اراذل ناس بعضی حرکات خلاف کنند و جناب مستطاب البته بایشان شنوایده که امری خالی از این دو قسم نیست یا این حرکات بجهت امر دنیا است ترسیدن از دنیایشان پس جناب سامی خود ضمانت فرموده که بقدر سم ابره دردنیایشان دخل و تصرف احدی نکرده تا خوفشان تبدیل باطمینان گردید و اگر چنانچه بجهت امری از امورات دین است پس آنهم محکم و متقن است و مکرر در مجالس عیدیه اتفاق افتاده که صحبت نمودند و جوابهای شافی از برکت تأیید امام زمان عجل الله فرجه شنیدند و حرفی از برایشان باقی نمانده همچنانکه بسمع شریف البته رسیده است و شکی نیست که اگر چنانچه نعوذ بالله حرفی دراو باشد جناب مستطاب اهل آن هستند و با وجود بودن سرکار کسیکه او را حظی نباشد از میزان شریعت که کتاب الله و احادیث عربیست حرکات خلاف کردن جسارت عظیمی است از ایشان و نتواند کسی بقدر سم ابره خلاف کرد مرا آنچه را حدیث و کتاب ناطق است با آنکه

خداوند شاهد بر سائر همه و مطلع است که این منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم نیامد در این بلد الا بجهت چند نفر از اقربائی که فقرا و بی بضاعت اند و مکرر نوشته بودند التماس بسیار با جزع و تضرع کردند بجهت آمدن و خود نمیتوانستند آمد لهذا این منقطع الی آل الله سلام الله عليهم عزم مراجعت کرده وارد این بلد شد و الا از وقتی که بسن دوازده سالگی بودم که اراده مشرف شدن بآن ارض اقدس روحی و روح کل من فی ملکوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فیها کردم تا حال را که سیزده سال است هرگز اراده مراجعت نداشتم و در مراجعت بمجرد ورود درین ارض یوم نانی آن بود که شنیدم از آنها آنچه شنیدم تا حال را با آنکه در کمال ذلت و کوچکی بایشان رفقا مینمودم من دون طمع آنچه در نزد ایشان است از دنیا مزخرفه یا آخرت ایشان بلکه خودشان حاضرند و خواهشهای بسیاری کردند و این منقطع الی آل الله قبول نکردم و بعضی اقترها و نسبتها میدهند نمیدانم که مقصودشان چیست آیا مردن از برای ایشان نیست آیا چه داعی شده است ایشانرا بر این امورات یا آنکه این بلد را بلد اسلام نمی دانند یا آنکه گمان دارند که امام زمان عجل الله فرجه دین را معطل و گذاشته و آنرا محکم و متقن فرموده و گمان ندارم که اگر چنانچه جناب مستطاب از ایشان سؤال کرده در آنچه میگویند توانند دروغ گفت و قسم بایشان داده که چه چیز باعث این نحو از اقترها گردیده و چرا باعث فساد میشود و چرا بجهت بعضی از امورات دنیا این متمسک بحبل آل الله را اذیت میکنید اگر چه مرا مقامی نیست لکن کمتر از حیتان بنی اسرائیل نیستم در نزد اجداد خودم سلام الله عليهم مرا مثل خودشان حساب کرده اند و در صدد اذیتش بر آمده اند و الله من هرگز مثل ایشان نبوده و نیستم بلکه جوانی هستم منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم و نمیدانم

كسيرا ملجأ و پناه الا صاحب الزمان عجل الله فرجه را و معتقدم بآنچه را قرآن و احاديث بر آن دال است از ظواهر در مقام ظاهر و از باطن در مقام باطن و از تأويل و محكم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقيد و بجميع آنچه حضرت رسول صلى الله آورده است و ائمه سلام الله عليهم بيان فرموده اند و نه ادعای امری نکردم و نه فتوی بمسئله دادم و نه دخل و تصرف در امری از امورات کرده ام بلکه پيش گرفتيم مسلك سيد سجاد سلام الله عليه را و بهمين طور خواهم بود تا خداوند آنچه خواهد حکم کند ذلك سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله في بعض من الحرف تبديلا و لن تجد لسنة الله في بعض من القول تحويلا و اگر چنانچه حرکتهاي ایشان سبب ايندو امر نيست بلکه من دون سبب است پس دست از من برداشته گوشه خانه خود نشسته و مشغول بسنت اجداد خود گشته و غرض از ارسال اين نوشته و نوشته سابق آن بود که جناب سامی سلمه الله و ابقاه مطلع باشند و الصلوة والسلام على ائمتنا و ساداتنا و من اتبعهم بالا تقطاع اليهم و الحمد لله رب العالمين و ايضا بسمه الذي لا اله الا هو الحمد لله الذي قد شرفنا بمتابعة اوليائه و واختصنا من دون العالمين بالتمسك بحول اصفيايمه و نور قلوبنا باشراقات الانوار من القائم في مقامه و المع في كل وجه على صدورنا بتلاؤ انوار ضيائه فعرنا مواقع امره و اوضح لنا سبل شرايع دينه و كشف عن اعيننا غطاء الجهالة والضلالة بتشعشع نور بقيته صلوات الله وسلامه عليه و عجل الله في فرجه ثم في فرجنا به انه على كل شيء قدير و الحمد لله الذي قد جعل قلوب الاعداء في الاكثه لئلا يعلمون شيئا من الامر و كانوا في قعر الجحيم مسكونا و قد ضرب على آذانهم و قرأ من العصية و الجهالة ليكونوا في نار الطغيان والضلالة محروقا ثم الصلوة من طلعة حضرت الذات على سيدنا و نبينا رسول الله صلى الله عليه و آله ثم الصلوة المباركة الطيبة الزكية

علی سیدی و امامی و جدی امیر المؤمنین روحی و روح العالمین فداه ثم الصلوة
الوصلية والنور الصمدية علی الصديقة الطاهرة وعلی ابنائها مادام الملك لله والله یورثها
من یشاء من عباده والعاقبة للمتقين پس از حمد و صلوات بر سادات کرام سلام الله
علیهم مذکور میشود نزد سرور مکرم و جناب مستطاب منمخ سلمه الله و ابقاه
اینکه نوشته سرکار که در جواب عریضه نوشته بودید ملاحظه نمودم و در بعضی
از کلمات و خطابات بسیار تعجب نمودم لاجل آنکه از مثل جناب سامی بعید می
دانستم والا اگر غیر شما میبود نقلی نبود زیرا که همیشه دأبشان باین نحوها
بوده است و خواهد بود و لکن بر مثل جناب سامی که معروف بدقت و فطانت عقل
و وقار بودند چگونه توانستند که امر را مشتبه کنند با آنکه آنها را خود بهتر
میشناسی و اینکه خطاب فرمودند و نسبت بعضی از قولها باین منقطع الی آل الله دادند
با اینکه از من چیزی خود سرکار نشنیده اید و از نوشته های من ندیده اید و آنچه
که دیده اید آن نوشته سابق است و آن مطابق است با ضرورت جمیع مذاهب
فضلاً از مذهب اسلام و اما نسبتها مثل عدم حجیت عقل و بطلان عمل بظن و امثالش
اولاً که ازین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم نشنیده است اینرا احدی و ثانیاً آنکه
ازیشان جناب سامی استفسار باید فرمایند که آیا عقل را در کجا حجت نمیدانند
زیرا که عقل حجت است در بعضی از مواقع بضرورت کل مذاهب و حجت نیست
در بعضی از مواضع باتفاق جمیع اهل کتاب والا که بعث رسل و انزال کتب عبث
بودی همچنین عمل بظن در بعضی از مواضع که نص رسیده است احدی را نمیرسد
که رد کند آنها را لاجل آنکه رد بر خداوند است و اما جاهائیکه نهی از کتاب و
سنت بضرورت اسلام ثابت شده است در آنها باطل است باتفاق کل اهل اسلام
پس معلوم جناب سامی باشد آنکه این منقطع الی آل الله نمیگوید الا آنچه را که

ائمهٔ ماسلام الله عليهم بيان فرموده اند در نفی و اثبات چه در مقام ظاهر و چه در مقام باطن و چه در مقام تاویل و جناب شما گوش ببعضی از حرفهای مردمیکه خود میدانید آنها بواسطهٔ اغراض فاسده که خودشان در نظر گرفتند جناب شما را در مهلکه میاندازند ندهید و این از مثل جناب شما بعید است که عاقبت امر را ملاحظه نکرده مرتکب امری شوید که نعوذ بالله عاقبت آن خسران در آخرت و دنیا هر دو باشد و خود را در نزد امام زمان عجل الله فرجه بمقام عتاب بر آورید زیرا که هر امری خالی از دو قسم نیست یا باطل است و یا حق اما اول پس خداوند خود او را باطل میکند و اگر حق است پس احدی نمیتواند که او را ضایع کند بلکه هر قدر در صد تضييعش بر آید او بلندتر خواهد شد و امرش محکمتر و نورش بیشتر و ظهورش عالیتر همچنانکه در امر سادات ما سلم الله عليهم دانستید پس این منقطع الی آل الله سلام الله عليهم در مقام نصیح ذکر میکنم که جناب شما خود را داخل نکنید در امری که عاقبت آن بر شما مکشوف و عیان نیست تا آنکه در روز جزا در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قتیکه خداوند بگوید الله اذن لکم ام علی الله تفترون آنجا جواب فلان و فلان چنین گفتند بکار نمیآید لاجل آنکه اگر این بکار میآید هر آینه قول آنها که مذکور است حکمشان در قرآن مقبول بود و قسم پیرورد گاریکه جانم بید قدرت اوست چنین که گمان کرده اند بعضی از ارادل نیست که این حکم مثل حکم خودشان است نه و الله بترسند از انتقام امام زمان عجل الله فرجه از آنکه بگیرد آنها را در دنیا بدترین گرفتنها و در آخرت مستقر باشند در عذاب جهنم ابدالدهر و خلاصی از آنها نداشته باشند و شفیع آنها را شفاعت نکند و اما این منقطع الی آل الله را سلام الله عليهم اگر چه مقامی نیست لکن مولایش که امام زمان عجل الله فرجه باشد قوی است و صاحب قدرت کبری است و درید قدرت او

است باذن خداوند اختیار تمام ملک و محبوب نیست از او اخبار هیچ کس همچنانکه در توفیق شیخ مفید قدس الله تربته و اعلى الله مقامه میفرماید و بترسند مقترین از افتراها و پرهیزند مکذبین از تکذیب و نکنند اذیت بعضی از اشخاصی را که آنها را بصورت ظاهره مثل خودشان می بینند و نمیدانند که آنها کیستند قسم پیروردگار یگانه که اگر چنانچه برنگردند از کارهایی که میکنند و از افتراهائی که میزنند و اذیتها که میبرسانند خواهند یافت مثل آنچه که اهم سابقه یافتند بل اشد آنها و بر من نیست الا گفتن فمن شاء فليقبل ومن شاء فليعرض تالله الحق ما انا بكذاب اشر و سيعلمون ذلك اذ الرزية من آل محمد سلم الله عليهم قد انتشر والصيحة بالحق باذن الوراق قد استمر الا يا ايها الملاء ان ارجعوا الى امر الله وانبيوا الى ذكر الله وقولوا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب فسيحانك يا الهى تعلم مقامى وتشهد ضميرى وكفى بنفسك على شهيدا فاحكم اللهم بالحق لمن اراد جحدك و جحد اوليائك والرّد لكتابك والاستهزاء لاصفيائك والاذية لاهل محبتك فانك قدير حكيم وانك علم حليم فسيحانك سيحانك لا اله الا انت وانت ربى و رب العالمين وسلام منك على المرسلين فاشكر الله ربك بالخضوع لما كتبت اليك وقل ان الحمد لله رب العالمين اى عالم عليهم پس بدان که من گمان نداشتم در حق مثل جناب شما اینگونه حرکات را لاجل آنکه شما را متین و معقول میدانستم و از شخص عاقل بعید است بعضی از حرکات و بعضی از اطوار آیا مخبر نیستی که الی الان در پیش جمیع مردم چگونه کسانی که باعث بعضی از این امورات شده اند مذموم اند لاجل آنکه مثل این حرکات از هیچ نبی و وصی صادر نشده بلکه طریق حق لاحقاق حق و ابطال باطل بمیزان مقررۀ در نزد اهل اسلام است و هر قدر باین نحوها حرکت بیشتر نمایند نیست جز اینکه ظاهر

کنند بر جمیع مردم در حق خود آنچه را که گمان نداشتند در حق ایشان و از این طرف محمود و نیکو خواهند بود و ازدیاد حبشان در قلوب مردم خواهد شد اذ ذلك سنة الله قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا پس نکند مثل جناب شما بعضی از حرکات را بواسطه خواهش بعضی ارادل ناس الدینهم لدی سیدی و حبیبی سلم الله علیه اخبت من الذی یوسوس فی صدور الناس و اگر چنانچه بقدر مدت قلیلی باین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم می نشستنی و گوش میدادی هر آینه بعضی از چیزها می یافتی که هر کلمه از آن بهتر بود از برای تو از آنچه آفتاب بر آن میتابد فاصیک یا ایها الانسان ان لاتعرب بالدنیا و زخرفها و باهلها و زبرجها فانک تأتی يوم القيمة کیوم ولادتك فلن تستطیع بشیء من الامر وانک فی ذلك الیوم علی ما عملت یداک قد کنت لدی الله ماخوذا الخ و بالجمله کمتر از سالی باینمنوال گذشت و خبر وفات سید رشتی رسید و ندای مدعیان منتشر گردید و بعزم حج رهسپار طریق فارس گشته موقعی بشیراز رسید که جناب ملاحسین بشرویه و مالاعلی بسطامی و دیگر اصحاب اولیه مجتمع بودند و روزی باثناء عبور بازار تصادف ملاقات یافته از حال یکدیگر واقف شدند و تنی از آنان شکایت از باب الباب نموده گفت ایشان بشرف لقاء و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام مضایقه دارند و ملاحسین دستور کتمان نام و احتیاط از رؤساء و جهال انام را بیان نمود و در آنحال حضرت باب اعظم گذشتند و او نگریسته گفت من این امر را ازین سید جوان برکنار نمی بینم و ملاحسین را بی اختیار این بیت از زبان گذشت دیده میخوام که باشد شه شناس تاشناسد شاه را در هر لباس و همه را شوق زیارت عنان اختیار از کف ربود و بدان قانع شدند که ملاحسین تحصیل اجازه نماید و همینکه ماوقع را معروض داشت اظهار اشتیاق بملاقات ایشان فرمودند و حین حضور و مکالمه بصرف نصرت باطنه و نورانیت

ضمیر حقیقت آن بزرگوار را مشاهده و اعتراف نمود و آخر حروف حی و واحد اول مقرر شد و باتفاق سفر حج نموده در نشر انوار و آثار کمک کرد و مدت نه ماه حضراً و سفرأ باهم بودند و ما تفصیل عودت و رسالت از بوشهر بشیراز و وقوع بلیات و سفر از شیراز ییزد و کرمان و نائین و اردستان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را در بخش سابق آوردیم و ایام اقامت طهران مهمان جمال ابهی شد آنگاه بوطن برگشته بامراعات احتیاط بترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکوره خصوصاً در مازندران جمعی باو هدایت یافته از بروزات الهامیه اش مستفیض گشتند وصیت عرفان و بیانش مشتهر گردید و ضدیت مالایان بشدت رسید و مردم باسد بتوهین برخاستند و قریب دو سال خانه نشین شد و اصحاب و احباب مجزون و متغیر بوده گاهی برخی پی حمایتش از بلاد دیگر رفتند و خواهر و زن پدر بخدمت پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نماید و بایشان وهم باصحاب رموز و اشاراتی همی فرمود که دلیل بر قرب طلوع آثار و قیام و شهادتش در سیل امر پروردگار بود تا آن هنگام که ملاحسین بابالباب بعد از زیارت حضرت نقطه اولی در سجن ماکو بیاز فروش آمده ملاقات نموده با آثار و انوارش منجذب گشته کمر بحمایت و نصرت بست و بهیجان ملاها خصوصاً سعیدالعلما نیران فتنه مشتعل گردید و لاجرم با تنی چند از اصحاب مازندرانی بمشهد خراسان رفته برای اعلان امر بدیع اجتماع نمودند و تفصیل قیام و سطوع انوار و شهرتش بنام قدوس در اجتماع بدشت و شدت بلا یایش در نیالا نیز در بخش سابق گذشت و قبل از ورود بیاز فروش توقیع معروف بشهادت الازلیة را نگاشته با نامه چند برای جناب بابالباب فرستاده خبر از قرب وقوع شهادت خود باجمعی از اصحاب داده امر با اجتماع و نصرت فرمود و چون بوطن در آمد تعرض و تجاوز فقها و اهالی رعد و برق و ولوله و زلزله برانگیخت و

بامرحکومت مازندران ویرا بساری برده درخانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که نسبت قرابت داشت توقیف نمودند و ملاها محاجه و مناظره ها کردند و مجتهد مذکور بینه و برهان خواست انا بموجب خواهش وی تفسیر بر سوره اخلاص و شرح الله الصمد را که بس مفصل و معظم است با سرعت قلم شروع فرمود و چون جواب بنوع مزاج میدادند مجتهد پاس رضاء خاطرش را ملحوظ داشته زائرینش را منع نمود و مدت توقیف سه ماه و پنج روز رسید و کیفیت استخلاص و تمامت واقعات قلعه طبرسی و شهادت آن مظلوم را به بارفروش نیز در بخش سابق آوردیم و آغاز طلوع رایت قدوسی بشعبان ۱۲۶۴ در بدشت شد و بوقوع شهادت در بیست و سوم جمادی الثانیه ۱۲۶۵ اختتام پذیرفت و نیل زرندی چنین نوشت که ایشان در سن هیجده از بار فروش حرکت فرمودند و قریب چهار سال با حضرت سید کاظم مرفوع در کربلا همراه بودند و در سن ۲۲ بساحت حضرت اعلی وارد شدند و قبل از الست امرشانرا بلی گفتند و حضرت اعلی آن نیر اکبر را اسم الله الاخر نامیدند چه آخر حروف حی و مکمل آن عددند و با طلعت اعلی بسفر حجاز تشریف بردند و بعد از رجوع از حجاز در شیراز با جناب اسم الله الاصدق و ملا اعلی اکبر اردستانی گرفتار ظلم اعدا شدند و بامهار در بازارشان گردانند و آن اول ظلمی بود که در امر بدیع از ظالمان صدور یافت و آنهیکل مقدس بکمال روحانیت آن بلا را متحمل شدند و از شیراز اخراج بلد گردیدند و بعداً بین الاصحاب شهرت یافت که روح مسیحیائی در جزیره الخضراء برای قلع و قمع دجالیان نزول اجلال میفرماید و مأمورند ویرا در قتال با دجال و اتباعش نصرت نمایند و چون در بدشت نزد آنحضرت رسیدند سر این سخن را دانستند تا آنکه آنحضرت رسیدند بدانچه رسیدند و در سن ۲۷ ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۶۵ در سبزه میدان بار فروش بعد از انتهای ظلم اشرار و

احراق نار بقیه آنهیكل نور را یکی از ابرار در نیمه شب از میان ربود و در همان نزدیکی مخزون نمود طلعت اعلی بقدر يك مجلد بیانات در زیارتشان نازل نمودند و شش ماه تمام در عزای آنروح قدسی متالم بودند و از قلم اعلی من ملیک الابهی نیز در حقیقت بیانات لا تحصی نازل گردیده همین کافی است که در تفسیر آیه مبارکه کُل الطعام آنسید اثم را نقطه اخری نامیدند و تمام اوصاف در ظل این وصف اعظم مضمحل است انتهی و هیكل قدوسی را از ابتداء نمو و شباب روحی آزاد و منقطع بوده پیوسته آهنگ آشیان ملاه اعلی داشت و ازدواج نکرده نسلی برجای نگذاشت و از اقرباء و منتسبینش نخست پدر و زن پدرش بودند که فائز بایمان نگشتند و سالیانی بعد از شهادت آنحضرت از اینجهان در گذشتند و دیگر خواهر ابونیش که در غایت تعلق باو بود و آنحضرت نامش را تغییر داده مریم خواند و موقعی که بقلعه رفت ویرا بخانه حاجی ملامحمد شریعتمدار فرستاده تمامت کتب و آثار خود را بودیعت سپرد و حاجی حمایت و حفاظت کرد ولی مریم پس از شهادت برادر چون شمع همیگداخت و حاجی پس از چندی ویرا بزنی بگرفت ولی او سکون و قرار نیافته بجهان دیگر انتقال نمود و دیگر حیدر پسرزن پدر آنحضرت از شوهر نخستین بود و حسن عقیدت و تعلق شدید باو داشته خدمت مینمود و آنحضرت ویرا برادر خطاب میکرد و چون بقلعه رفت ویرا نیز محض حفظ و سیانت بخانه حاجی شریعتمدار فرستاد و او بیتابی و اصرار کرد تا اجازه گرفته در خانه مسکونه آن حضرت بماند و همی بیاد برادر و مولای خویش گریه و زاری و ناله و بیقراری نمود تا خبر بسمع مهدیقلی میرزا حاکم مازندران و رئیس اردوی قلعه رسیده جمعی بفرستاد ویرا بمعسکر کشیدند و در حالیکه سوار بر اسب سواری برادر بود بمحضر شاهزاده وارد کردند و آنظالم حکم بقتل داد و حیدر چون خواست از اسب

پیاده شود هنوز یکپای در رکاب داشت که فراشان و میرغضبان ویرا قطعه قطعه کردند و مادر باقلب پراخکر در پی فرزند از بارفروش بمعسکر شتافت و جسد پاره پاره اش را بر همان اسب نهاده شبانه بشهر عودت داد و اهالی از دفن جسد مظلوم ممانعت کردند ناچار بخارج بلد در محل موسوم بآزاد بن که بمسافت نیم فرسنگ از بلد دور است دفن شد و دیگر برادر ابی آنحضرت آقا محمد صادق مشهور بدائی محمدصادق دوبار برای اقامت نزد برادر و نصرت اصحاب وارد قلعه شد و حسب الامر برگشته در خانه بماند و با قلبی صافی و ایمانی کافی و وافی سالها بعد از واقعه شهادت زیست و واقعات قلعه و احوال آنحضرت و اصحاب را برای احباب حکایت همی نمود و از جمله احوال و اقوال عظیمه قدوسیه که اصحاب قلعه طبرسی و متقدمین مؤمنین حکایت نمودند چنین نوشتند که چون زن پدر و خواهر اصرار داشتند که در آغاز جوانی برای وی عروسی نمایند و او امتناع میورزید برای اقناع و ارضائشان چنین گفت جشن شادمانی و کاهرانیم باین اختصار نشاید بلکه بنوعی بسیار عظیم وقوع یابد و در سبزه میدان بادف و کرنا و شور و غوغاء عمومی برپا گردد و نیز روزی پس از استحمام در گرمابه با بعضی از اصحاب در خانه صحبت میداشتم و قلمتراش بدست گرفته اصلاح ناخن میکرد در آنحال انگشتش برید و قطره خون چکید و آقا رسول بهنمیری و ملارضای شاه ابراز تأثر نمودند و او بایشان نگاه و تبسم کرده گفت شما که بمشاهده این جرح قلیل چنین دچار حزن و تأثر شدید شدید چگونه بدنم را شرحه شرحه و آغشته بخون توانید دید و نیز نوبتی باجمعی از اصحاب در سبزه میدان بارفروش بتفرج بودند ناگهان بایشان روی نهوده گفت جسد شخصی بزرگ را که الحال مردم نمیشناسند درین محل با کاه برنج آتش زنند و آتش حیا نهوده نسوزاند ولی مردم بی آزر

دست از اعمال سوء نکشند و نیز باری دیگر در حالیکه با معدودی از جوار مدرسه میرزا زکی میگذشت بهمرهان خود فرمود این مدرسه که حال مخروب و مطمور است دیرزمانی نخواهد گذشت که مدفن شخصی عظیم شده چنان معمور و مشهور گردد که مردم از جهات بعیده بزیارت آیند و حاجی میرزا جانی باین مضمون نوشت که چون مهدیقلی میرزا از پیکار با اصحاب قلعه بازماند امر نمود تا پدر و زن پدر و خواهر آنحضرت را از بارفروش بار دو آوردند و والد را بمعرض بازخواست قرار داده گفت آیا پسرت ازین هنگامه عظیمه که برپا داشته چه مقصد و مقصود و ادعا دارد مرد زارع ساده دل جواب داد که من اصلاً بحال و خیال پسر منی نبرده دراعمال او متحیر و سرگردانم پس شاهزاده ویرا بقلعه فرستاد تا از آنحضرت اخمد نانه را بطلبد و او چون بقلعه درآمد و نزد پسر بزرگوار رسید قدرت تکلم نیافت و قدوس تلطف نموده دلداری داد تا مقداری از کیفیت حال و عیال خود و اقوال و اعمال شاهزاده بازگفت و سخنی چند در نصیحت و خواهش ادا نمود و آنحضرت باو چنین فرمود که اما مظلومیت و اسارت ما سبب اجری جزیل و منبع و منصب و مقامی بسیار رفیع است که انبیاء و اولیاء بدان افتخار مینمودند و اما نصیحت و سخنانی که پدرانه گفتی این نکته را بدان و آگاه باش که پسرت متغیر و متبدل شد و آنکه اکنون با تو خطاب و تکلم مینماید روح و حقیقت مسیحائی است اینک برگردد و شاهزاده را نیک مطلع و واقف ساز لاجرم آنمرد ساده بار دو برگشت و بیانات آنحضرت را بازگفت و چند روزی در اردو بوده مستخلص گشته بشهر رفتند و نیز باینمضمون آورد که در ایام توقیف در خانه میرزا محمد تقی مجتهد ساروی سرتیب عباسقلیخان لاریجانی را که بملاقات رفت باین خطابات عظیمه مخاطب فرمودند که ما ئیم سلطان بحق و عالم ملک زیر نگین ما است و ملوک ارض

برای ما خاشع خواهند شد و بمصداق کلام خداوندی ان اکر مکم عندالله اتقیکم تقریبی نزد ما جز از جهت تقوی نیست و باحدی نظر بشروت و شئون دنیویه احترام ننمائیم و از جهت فقر و مسکنت خوار نشماریم و در بخش سابق که قسمتی عظیم از بیان حال و مقال قدوسی را آوردیم نگاشتیم که مادرش سیده حسینه بود و آنحضرت در قلعه مازندران دستار اخضر بر سر داشت و کثیری از بایبه ویرا سید حسنی و نفس زکیه و قائم جیلانی ما ثور در اخبار میدانستند و آثار بارزه داله بر مقام عظمت نفس و قوت اعتماد و توجهات الهیه اش فوق ادراک و تحمل عقول قاصره بود و نیز آنحضرت در جمیع شئون بلطافت عظمی و ظهور نعم و آلاء تجلی و تحلی داشت و در کتاب روضة الصفا در خصوص احوال اصحابش که پس از اختتام امر قلعه طبرسی اسیر سپاهیان شدند چنین مسطور است غالب آنان زرد و ضعیف و لاغر و بیمارگونه بودند زیرا که چون در ایام محاصره آذوقه آنان اتمام یافته مدتی بخائیدن چرم و جلود دواب معیشت داشتند و بحکم نواب والا چهارصد کس از معاریف آنفرقه بضر تفنگ و شمشیر و نیزه سپاهیان مازندران برهلاک رسیدند و چندانکه بدانگروه نصیحت ببازگشت از آنطریقه کردند بسمع قبول اصغان نمودند و نبیل زرنندی در بیان احوال حضرت نقطه اولی پس از استماع خبر شهادت قدوسی چنین نوشت که طلعت اعلی شش ماه تمام در عزای آن روح قدسی متالم بود و در زیارتش بقدر يك مجلد بیانات نازل فرمود و هشت روز در اوصاف و محامد وی مینگاشت و صورت یکی از آن زیارات این است زیارة الشهداء علیهم السلام الذین قد فدوا انفسهم لاسم الله الآخر قدوس قدوس قدوس بسم الله الامنع الاقدس قدوس قدوس قدوس انما البهاء من الله الذی لا اله الا هو علی فؤادک و فؤاد من فی فؤادک و علی روحک و روح من فی روحک و علی نفسک و من فی نفسک و علی

جسدك ومن في جسدك ثم العلاء من الله على فؤادك وفؤاد من خلق من نور تسييحك
وعلى روحك ومن خلق من روح تجميدك وعلى نفسك ومن خلق من نفس توحيدك
وعلى جسدك ومن خلق من نور تكبيرك قدارتفعت وليس فوقك ذوارتفاع مثلك
و دنوت وليس دونك ذو دنو مثلك سبحت الكينونات كلهن من ساذج تسييحك و
حمدت الذاتيات كلهن من كافور تجميدك ووحدت النفسيات كلهن من جوهر توحيدك
وكبرت الانيات كلهن من مجرد تكبيرك كل يسبحون الله بك و كل يقدرسون الله
بك وكل يوحدون الله بك وكل يكبرون الله بك فقد عظمت مصيبتك حيث قد انقطعت
عن الاقتران بها كل المصائب من كل الممكنات و ترفعت رزيتك على مقام فرقت
الزرايا عن الذكر معها من كل الممكنات فوعزتك ما من شيء من دون الله الا و انه
هو باك لك ومستقر في ظلك ومسبح لله بما قد سبحت ومقدس لله بما قد قدست و
موحد لله بما قد وحدت ومكبر لله بما قد كبرت لم تنزل و لا تزال كنت في علو
القدس والجلال ولا تنزال انك لتكونن في سمو القدس والجمال انت الظاهر بظهور
ربك والباطن ببطون ربك و الاول حين لا اول غيرك والاخر حيث لا آخر دونك
قد تعرضت في الابداع الى افق ماسبقك من احد و استقلت فوق كرسى عزتك في
اعلى افق الرضوان حيث لم يكن في علم الله اعلى منه فلا شهدتك وكل شيء بان دمك
طهر طاهر مطهر وان بماض ذكره قد ظهرت كينونيات الممكنات (الى قوله) فلا شهدن
الله وكل شيء بان الله قد طهرك عن المثل و آتاك ما لم يؤت احدا من خلقه لاملك الارض
وما عليها بل ملك الرضوان ومن فيها حيث لا يخطر على فؤاد ذكر عظمة او كبرياء الا و انه
وافد عليك بذكر الخضوع و نازل برحل فناءك بمتتهى ما يمكن في الخشوع (الى قوله) كاننى
لاشاهدن ملائكة العرش و الكرسى و السموات و الفردوس الاعلى و الرضوان الابهى طوافون
حول تربتك، وليأخذن ماء عين من يظهر في حباك وليحضرنه بين يدي الله ربك ولينظرن الله

الی من اکتسب ذاک الفضل ولیسکین علیه رضوانه ولیختصه بكل فضله وما یمکن عند ابداعه اذ لم یکن قطرة ماء عند الله احب عما یجری فی مصیبتک و یظهر علی خد فی رزیتک الخ ودر الواح صادره از قلم اقدس ابھی اذکار رفیعہ و مقامات منیعہ در حق آنحضرت مسطور است وبعنوان طلعت اخری و نقطه اخری ستودند ودر لوحی چنین فرمودند فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو علی قد اشرقتاه عن افق الفارس و انزلناه علی ظلل الروح من سماء عز علیا و آخر ما بعثناه فهو ایضاً علی وسمیناه فی الملا الا علی باسمنا القدوس ان انت بذلك علیماً و عززنا هما بهذا الجمال الذی ظهر بالحق و اشرق عن افق الامر بسطان منیعاً الخ و اما آثار قدوسیہ از خطب و دعوات و شئون تفسیریہ بسیار بود کہ بیشتر را با خواهرش مریم بخانه حاجی ملا محمد شریعتمدار فرستادند و غالباً در دست نیست و در آنہ میان خانمی دیدہ شد کہ بر نگینش این آیه از قرآن ان ترن انا اقل منك مالا و ولداً نقش یافت و ما در این مقام محض مراعات اختصار بثبت نبذہ از آنها اکتفا میکنیم منها صورت دعائی است کہ آنحضرت باصحاب جهت حرزدادند بسم الله الحمید انه هو الحیید لدینا علی حکیم سبحان الذی قد نزل الایات بدعاً من شأنہ لیشهد کل انہ لا اله الا هو قد کان لما یشاء قدیراً و هو الله ربی و رب العالمین حمیداً و هو الله ربی قد کان قبل ذلک فی ام الکتاب حکیماً اللهم انک لتعلم ان الاحبا یستدعون منک ما تعلم حکمہ و تشهد سرہ و ضمیرہ و انت العالمیم الحکیم فان احببتیم بما سئلوا فانما هو من فضلك قد مننت علیهم و ان منعتهم عن ذلک فانما هو من عدلك و ان العدل لا یتحمل الملك لظہورہ ولا یمکن الاختراع لشہودہ ولا یتحصل فی ذرۃ نقطۃ الابداع بروزہ اذ العدل لما کان له وجود من دون الفقدان بالسر الموجود و بعد ما قد کان کل انما هو بقولک کن لامن شیء فی شأنہ یوجدون فکیف یقال فی حقہ ذلک بل کل ما تفعل بکلشیء

الی من اکتسب ذلک الفضل ولیسکین علیه رضوانه ولیختصه بكل فضله وما یمکن عند
ابداعه اذ لم یکن قطرة ماء عند الله احب عما یجری فی مصیبتک ویظهر علی خد فی
رزیتک الخ ودر الواح صادره از قلم اقدس ابهی اذکار رفیعہ و مقامات منیعہ در
حق آنحضرت مسطور است وبعنوان طلعت اخری و نقطه اخری ستودند ودر لوحی
چنین فرمودند فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو علی قد اشرقناه عن افق الفارس
وانزلناه علی ظلل الروح من سماء عز علیا و آخر ما بعثناه فهو ایضاً علی وسمیناه فی
الملا الا علی باسمنا القدوس ان انت بذلك علیماً و عززنا هما بهذا الجمال الذی ظهر
بالحق و اشرق عن افق الامر بسلطان منیعا الخ و اما آثار قدوسیہ از خطب و
دعوات و شئون تفسیریہ بسیار بود کہ بیشتر را با خواهرش مریم بخانه حاجی ملا
محمد شریعتمدار فرستادند وغالباً دردست نیست ودر آن میان خاتمی دیده شد کہ
بر نگینش این آیه از قرآن ان ترن انا اقل منك مالا و ولداً نقش یافت و مادر
این مقام محض مراعات اختصار بثبت نبذہ از آنها اکتفا میکنیم منها صورت دعائی
است کہ آنحضرت باصحاب جهت حرزدادند بسم الله الحمید انه هو الحیب لدینا علی
حکیم سبحان الذی قد نزل الایات بدعاً من شأنه لیشهد الكل انه لا اله الا هو قد
کان لما یسأ قديراً وهو الله ربی ورب العالمین حمیداً وهو الله ربی قد کان قبل ذلك
فی ام الكتاب حکیماً اللهم انک لتعلم ان الاحبأ یستدعون منک ماتعلم حکمه وتشهد
سره وضمیره و انت العلیم الحکیم فان اجبتهم بما سئلوا فانما هو من فضلك قد مننت
عليهم وان منعتهم عن ذلك فانما هو من عدلك وان العدل لا یتحمل الملك لظهوره ولا
یمکن الاختراع لشهوده ولا یتحصل فی ذرۃ نقطة الابداع وروزه اذ العدل لما کان
له وجود من دون الفقدان بالسر الموجود و بعد ما قد کان الكل انما هو بقولک
کن لامن شیء فی شأنه یوجدون فکیف یقال فی حقه ذلك بل کل ماتفعل بکلشیء

من تلالؤات الجمال او من ظهور الجلال فى ميادين الابتجال كل ذلك من فضلك
فان الفضل هو العلة للوجود وهو الله لم يزل عند اهل الفضل لمشهود فصل يارب على
طلعتك المتشعشع بالهوية فى شجرة المعبود وسرك المتلامع فى الجزئيات المنضود
وهويتك الظاهرة فى نقطه الباء اذ لم يقترن بالحدود وانى اشهد له انه القدوس فى
ختم الاكوار لدى الصعود وانه هو الفاتح القيوم فى تنزل الانوار عند القيود واشهد انه
السر سرى الحق فى قصبات الوجود فصل عليه وعلى باب مدينته وذكر آيات لاهوتيته
وتغنى ورقاء هائيته فصل عليه وعلى البقرة الاصفر الجامع التحف الازلية فى كل السر
من رشح ثم على من انت تحب كما تحب كيف تحب ثم انى اسئلك ببركة ذلك
الصورة الانزعية فى تقديم الظهور وذلك المدينة البائية وان عنافات سرهما فى الظهور
ان تتفضل على جمع احبتك ما به تسر قلوبهم وتنور صدورهم وتكشف غمومهم و
تذهب همومهم وتنصرهم وتحفظهم عما يكره رضاه وتدفع عنهم كل البليات بما
فى الارض والسموات وفى البر والبحر والجبال والاوادية وما فى الاشجار ظهوره و
فى الحيوان ستوره وما فى الجان بروزه وما فى شياطين الانسان ركوده وما فى الهواء
او فى الماء او فى النار او فى التراب سطوعه وانى اعيد نفسى وكل من اتبعنى بالحق
باسمك القاهر المقتدر الجبار عن كل الافات والبليات والحركات والسكنات والهوام
والطيور والسباع و كل ما فى الملك مما هو صار سيجانك سيجانك لا اله الا انت
انت الحفيظ وانت الكفيل وانت ذو الفضل العظيم وانت الرحمن الرحيم وانت العليم
القديم والحمد لك ان الحمد لله رب العالمين وايضاً صورت دعاء ديكر است كه بانها
جهت حرز دادند بسم الرب القهار سيجان الذى نزل الشفاء بمحبة حجته اذ هو
الذى لا اله الا هو و هو الغفور الرحيم فى الهى قد وعدت ان تستجيب الدعاء لمن
اتاك بالرجاء فانزل اللهم شفاء و رد عنه ما قد احزنه بما يشاء بحق سرى الظاهر فى

هوية الهاء فانك اهل الكبرياء ولا تخيب احداً اذا اتاك لللقاء سبحانه سر آيتك
ذاتك اذ لا اله الا هو وانت رب العالمين (وايضاً من دعائه للاحباء على الاعداء) بسم الله الذى
لا اله الا هو العلى العظيم الحمد لله الذى قد خلق الحمد بحمده لحمده و قد جعله
بجوده مظهر طلعه بانه لا اله الا هو و هو العلى القديم الحمد لله الذى قد جعل
الحمد حمداً لما ابرز بسره و اركز الحمد فى سرائر سطره و انطق الحمد بآيات
ذكره لئلا يخفى عن العالمين جذبات جماله ولئلا يقول احد فى طلعة حمده بعضاً
من القول و كان الكل لديه من المنصعين الحمد لله الذى قد خلق الحمد حمداً لنفسه
بآيات هويته و قد ترشح من لجة جوامع حكمته و قد علم بجذبة و رقائه كل الايات
الجلاليات بصحويات الهويات الى غاية مراده بانه لا اله الا هو وهو لا اله الا هو
و هو السر المستسر بالورقة الهوية قديم اللهم يا مالك الهوية و يا صاحب الطلعة
التقطية و يا من جذب الكل بالايات الصمدية و يا مغنى الاوراق الكافورية بالورقاء العمائية
و يا مجمع البهائيات بترشح جواهر السربة انزل علينا الاية التى قد وعدتنا من قبل
واظهر الامر الذى قد اردتها من بعد و انزل النصر من عندك و افتح الابواب من فضلك
وابشر اوليائك بالنظر الى طلعتك و اجمع شملهم بانزال السكينة على قلوبهم من
رحمتك و فرق الاسباب التى قد منعتهم عن الاجتماع لدى ذكرك و سبب يا الهى
بجودك سييلا لظهار امرك و اعلاء حكمك و اتقان صنعك و اطفاء نار الشرك فى
عبادك اللهم انى اسئلك بالاسم الهاء فى الهوية و بالبهاء فى الاسمية و بالطاء فى السرية
و بالالف الغيبية و بالحروف العمائية و بالرقوم الكلمات الجامعة و بالفتى الجالس على
عرش العزة لديك و باهل البهاء فى لجة الثناء و بمن نادى فى الطور بلسانك انى انا الله
و بمن قد نزل الرحمة على ايوب اذ نادى و بمن اتجى يوسف من الجب و اليه ابويه
أوى و بمن خلص عيسى من ايدي اليهود و ارفعه الى السماء وهو هوى و بمن اغرق

فرعون وفرج عن موسى واخيه وقومه ما مسهم من البأساء والضراء وبحق الذى هو على العباد رؤوف رحيم وعلى اهل الدعوة مجيب قديم و على المضطرين كاشف بأسائهم وهو عظيم عظيم فى الهى وسيدى ومحبووى ومناى ورجائى فوعزتك ليس لى رجاء الا انت ولا مقام الا لديك ولا انيس الا انت ولا من اسكن اليه الا انت فبحق اسمك العظيم وبحق شرك القديم وبحق اسمائك الحسنى وصفاتك العليدا و طلعات جذابيتك فى العماء وتغنى ورقائك فى طلعة شمس الثناء الا ان تفرج الكربة الذى قد انزلتها على عبادك المخلصين واهل محبتك المصطفين و امنائك الراجين و الذى ليس لك فى الارض الا هم يارحمن يا رحيم فان القلوب ياسيدى قد ضاقت لما راي من الاذى وان الصدور قد تصدعت مما سمعت من الشكوى وان الافئدة قد حقرت من خفاء طلعتك عن الورقاء وان الكبد قد خمدت لما نزلت عليه من البأساء والضراء وان الابدان قد تبلبلت بالفناء وان المشاعر قد ضاعت بالشماتة النازلة من السحب المكفهرة السوءى اللهم عنهم بكل لعن نزلتها على ابوالشورور وبكل لعن قد لعنتها الفرعون وحزبه وانزل عليهم بكل نعمة قد انزلته على احد من عبادك الذين قد خرجوا من طاعة اوليائك وبعوا على اصفياك و طردوا اهل كرامتك (الى قوله) اللهم انى ادعوك بما دعاك حجتك على بن الحسين عليه السلام من قبل ان تسلط عليهم من لا يرحمهم ولا يضع فى شأن قراراً ولا يمكن لهم منه فراراً اللهم خذهم اخذ عزيز مقتدر اللهم سلط عليهم عبدك الذى قد اخزته لتنتقم به عنهم اللهم انزل على قلبه حتى لا يرحمهم و حتى لا يوقر كبيرهم ولا يرحم صغيرهم ولا يكون لهم الا كما قد وعدت فى قولك ومن اعرض عن ذكرى فان لهم معيشة ضنكاً اللهم افضحهم بفضح لا يمكن مثله (الى قوله) اللهم اللهم كل مؤمن لعنهم و كل عبد التبرى منهم اللهم اجعلهم فى الارض بحيث لا يستطيعون بشىء من الامر وهم فى كل

شأن خائفون وعنهم منتقمون لانهم قد آذوا نفسك ووالوا عدوك وافتروا عليك و
اسسوا اساس الظلم بك وقطعوا رحمتك وظهر الشيطان بينهم ولم يتبرئوا منه اللهم
انى اختم الكلام بالبرائة عنهم والتمسك بحبل ذكرك واتباعه فاقول من حكمك
اللهم صل على ذكرك وآل ذكرك انك حميد عليهم واحشرنى برحمتك فى كل شأن
معهم انك انت ارحم الراحمين

واما ملا سعيد معروف بسعيد العلماء اهل قريه ديو كلا از توابع بارفروش
كه موقد نيران فتنه مازندران و سبب قتل حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب
گشت تحصیلات مقدمات علوم در بارفروش و ساری نمود آنگاه در عراق عرب نزد
ملا شریف ملقب بشریف العلماء آملی تکمیل اصول و فقه کرده اجازه اجتهاد
گرفته بیارفروش برگشت و مسند قضاوت و ریاست بگسترد و از معارف مجتهدین
محسوب گردید و دختر رئیس اصطبل محمد شاه را بحاله نکاح گرفته بستگی
بسلطنت یافت و لاجرم جاه و جلال و ثروت و مال اندوخته معجب و مغرور گشت
و مالائی متعصب و لجوج و پر خاشگر و تندخو و متکبر و ستمگر شد و از جهت
جمودت عقیدت ظاهریه فرعیه و غلظت فقاهتیه با ارباب علوم و معارف عقلیه و ذوقیه
خصوصت شدید یافته لا سیما بتأسی از بعضی اساتید خود در عراق نسبت بعقیدت
شیخیه نفرت عنیف اظهار نمود و با حضرت قدوس مصادت و مخالفت همی کرد تا
هنگامه مذکوره را برپا داشت و سد هائل پیشرفت مقاصد اصحاب گشت چنانکه
در بخش سابق نگاشتیم و هنگامی که باب الباب و اصحاب در طبرسی نزول کردند و

ملا سعید اصلا بهردی و جدید الاسلام بود و سعیده نام زن ریش دار که در اخبار مأثوره
است که حضرت قائم را با دسته آهنین مقول میسازد مرا او است و دسته آهنین تبرزینی
بود که بدست خود بر سر آن حضرت فرود آورد حاجی میرزا جانی

شان خائفون و عنهم منتقمون قد آذوا نفسك ووالوا عدوك و افتروا عليك و
اسسوا اساس الظلم بك و قطعوا رحمك وظهر الشيطان بينهم ولم يتبرئوا منه اللهم
انى اختتم الكلام بالبراءة عنهم و التمسك بحبل ذكرك و اتباعه فاقول من حكمك
اللهم صل على ذكرك و آل ذكرك انك حميد عليهم و احشرنى برحمتك فى كل شأن
معهم انك انت ارحم الراحمين

و اما ملا سعيد معروف بسعيد العلماء اهل قريه ديوكلا از توابع بارفروش
كه موقد نيران فتنه مازندران و سبب قتل حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب
گشت تحصیلات مقدمات علوم در بارفروش و ساری نمود آنگاه در عراق عرب نزد
ملا شریف ملقب بشریف العلماء آملی تکمیل اصول و فقه کرده اجازه اجتهاد
گرفته ببارفروش برگشت و مسند فقهات و ریاست بگسترده از معارف مجتهدین
محسوب گردید و دختر رئیس اصطبل محمد شاه را بحالۀ نکاح گرفته بستگی
بسلطنت یافت و لاجرم جاه و جلال و ثروت و مال اندوخته معجب و مغرور گشت
و ملائی متعصب و لجاج و پر خاشگر و تندخو و متکبر و ستمگر شد و از جهت
جمودت عقیدت ظاهریه فرعیه و غلظت فقهاتیه با ارباب علوم و معارف عقلیه و ذوقیه
خصومت شدیدۀ یافت لا سیما بتأسی از بعضی اساتید خود در عراق نسبت بعقیدت
شیخیه نفرت عنیف اظهار نمود و با حضرت قدوس مصادت و مخالفت همی کرد تا
هنگامۀ مذکورۀ را بر پا داشت و سد هائل پیشرفت مقاصد اصحاب گشت چنانکه
در بخش سابق نگاشتیم و هنگامی که باب الباب و اصحاب در طبرسی نزول کردند و

ملا سعید اصلا بهردی و جدید الاسلام بود و سعیده نام زن ریش دار که در اخبار مأثورہ
است کہ حضرت قائم را با دستہ آہننہ مقتول میسازد مراد او است دستہ آہننہ تبریزی
بود کہ بدست خود بر سر آنحضرت فرود آورد حاجی میرزا جانی

کرسی خطابه و دعوت برقرار نمودند و مبلغین بهر سو فرستادند و کثیری از مردم مازندران برای تحقیق احوال بدانجا شتافته باستماع بیان و علم و تبیان آنجناب متنبه و مستفیض شدند نهی شدید کرد و اصرار و ابرام نمود که کسی بدانجا نرود و از فروش برنج و نان و دیگر مایحتاج باصحاب ممانعت اکیده بجای آورد و مکاتیب پی در پی بناصرالدین شاه نگاشت و ملاحسین و اصحاب را طاعی و سزکش و مدعی سلطنت خواند و موجب گردید که حکم شاهی بمدافعت آنان صادر گشت و عبدالله خان سورتی با چند هزار مردم مسلح از اطراف مازندران پی مدافعت اصحاب بیامدند و حین ورود ببارفروش نزدوی رفت و حسب تحریکات و تشویقاتش مصمم هدم و ردم قلعه و اصحاب شد و تفصیل بیرحمی و قساوت مالا سعید را نسبت بحضرت قدوس دربخش گذشته آوردیم و او پس از واقعات مذکوره برعشۀ اعضا بمرض ضعبالعلاج نادرالوجودی مبتلا گشت و برد شدیدی برمزاجش استیلا یافت

ملا قاسم از ائمه جماعت بارفروش ساکن محله آق رود قریب بخانه حضرت قدوس مردی شرور و متعرض باحباب و مزاحم آنجناب بود و سعیدالعلماء را بر مقاومت و مدافعت همی تحریک کرد و او را مشتعل از نار عناد و فساد نموده دروغهای بسیار گفت که از حد خارج بود و دوستان با آنحضرت عرض کردند که شقاوت و شرارت و کفر بیحسابش را همه مردم دیدند از شما میخواهیم عذابی بر او ظاهر شود که همه مشاهده کنند در جواب فرمودند آیا میخواهید بچه صورتی منقلب گردد عرض کردند خدا او را بصورت خوک ظاهر فرماید فرمودند منتظر باشید خواهد شد بعد از زمانی ملا قاسم مریض شد و حالتش بسختی رسید اطباء هر قدر بمعالجه کوشیدند سودی نداد و چهره و صورتش دیگرگون شد و در شهر شهرت یافت که صورت ملا قاسم مانند خوک شد پرستاران پرده کشیدند و مردمی که بعیادت میرفتند

و در تمامت فصول سال حتی در هوای حار و را کبد تابستان لباس بسیار از پشم و پوست جانوران دربر کرده تجار و یف عمامه کبیره اش از پشم انباشت و ابواب حجره آرامگاه و خوابگاهش را با استحکام بسته پرده‌های ضخیم بر ابواب بیاویخته منافذ را سد محکم کرده در کرسی گرم زیر لحاف‌های پشمین سنگین جای گزید معذک کله از سورت برودت ناله و فریاد کردی و از سختی سرما سوختی و عاقبت با چنان حال خسران مآل که از تمتعات اکل و شرب و غیره نیز محروم بود بی‌ملای و با دچار شده زندگانی را بدرود گفت ۱۲۷۰ ه. ق و او را اولاد متعدد بود و همگی در ایام جوانی ناکام مردند و نشانی جز برخی اقربا و خویشان برجای نماند دیگر از ملایان مخالف ملا فضل‌الله بود که بروش وی رفته با معروفین از مؤمنین معاندت و تعرض همی نمود و اعیانیش نیز چنین کردند دیگر سید ربیع نام گویند در هنگامه ورود جناب باب و اصحاب کفن بگردن افکنده بچهارسوق بازار شتافته فریاد برکشید ایها المسلمین العجل العجل بکوشید بجوشید بایمان بیدین را

سبب میسر رسیدن و باصرار پرده‌را بالا میزدند و شکل خوک میدیدند و فرار مینمودند تا بمقام اصلی خود رفته برفقا و هم‌صورتان خود پیوست و میان مردم شهرت یافت که چون جسدش را در آق رود غسل میدادند صورتش مانند خوکی دیده میشد ولذا مالاها حکم دادند که او را فوراً دفن کردند و اما حکایت عذاب سعیدالعلما چنین بود که ناخوشی سرما گرفت و در تابستان و شدت گرمای هوای مازندران زیر کرسی رختهای متعدد پوشیده با کلیجه‌های ماهوت پوستین بردوش و چهار منقل پراز آتش باز هم مانند کسی که تب لرز دارد گرم نمیشد و غذای او را از انواع لطیف ذائقه پذیر حاضر میکردند و آرزوی آنها داشت ولی يك لقمه بحلقش ممکن نبود فرورود و باین عذاب بمقر خود رفت آقا سید محمد رضا شهمیرزادی

از این خاك برانید .

ودیگر از مالا های مازندران که بمدافعت این امر ومقاومت باصحاب قیام کردند حاجی میرزا محمدتقی مجتهد ساروی ستون کفر بود که کیفیت رفتار سوئس باحضرت قدوس و بشهادت رساندنش آقا سیداحمد شه میرزادی را دربخش سابق و حاضر نگاشتیم .

ونیز در آن ایام (ایام حبس برادران و غیرهما در انبار طهران درسال ۱۲۷۷) مجتهد مازندرانی از اهل ساری میرزا تقی مشهور بستون کفر (حضرت قدوس او را بدین لقب خواندند) قاتل فرزند رسول یعنی برادر شهیدم که مقرب نزد سلطان بود بطهران آمد و چند نفر از اهل ولایت ما بدون اذن ما نزد آنملعون خونخوار شرار رفتند وباین نوع تظلم نمودند که ای آقا عرض ما را برس اول قسم میدهیم شمارا بخدا و پیغمبران و امامان علیهم السلام و در ثانی متضرعیم بیادشاه عرض نمائید که دوبرادر از سادات و اولاد رسول در انبار مبار که هستند ایشانرا مرخص فرمایند برسید بچه تقصیر و گناه و از کجا آوردند گفتند از مازندران وباسم بابی وبهتان زدند آنشیریر گفت بشماچه نسبت دارند گفتند هم ولایتی ما و شه میرزادی هستند گفت خوب میشناسیم يك برادر ایشانرا در مازندران بدست خود کشتم و ثوابی عظیم بردم وباید این دورا هم کشت چون خدمت شاه رسم باید کاری کنم که این نام ها از روی زمین تمام گردد لاجرم آن بیچاره ها را خوف غالب شد معجلا بانبار آمدند باینعبارت خبر دادند که شمر را بیدار کردیم و ما باعث حرکت آن غدار شدیم اینک تدبیری نمائید که آرام وقرار درما نمانده گفتم امر دردست خالق ورازق ومحیی وممیت میباشد وتقدير الهی مقدم برتدبیر خلق است اگر انشاءالله شهادت نصیب شود پس خوشا بحال ما رشته برگردم افکنده دوست

واما حاجی ملا محمد حمزه شریعتمدار بزرگ بن حاجی ملا مقیم بن حاجی شریف اهل قریه حمزه کلا از توابع بارفروش که از اینرو بنام حمزه مشهور گشت و او از اکابر علماء راشدین کاملین محسوب است مجتهد متتبع در فقه و اصول و دیگر علوم نقلیه دینیه و حکیم متعمق در حکمت و کلام و دیگر علوم عقلیه

میکشد هر جا که خاطر خواه او است ولی تخت عزت این بدبخت بزودی واژگون میگردد فواره چون بلند شود سرنگون شود و اعتنائی باین اعمال و اقوال نکنید باری آنملعون بمازندران رفت و ایامی چند گذشت روزی زندانبان آمد بما گفت مژده دهم شمارا مجتهد مازندرانی که چنان خیالات سوء در حق شما داشت مرده اینک خبر رسید و شهرت یافت که چون نعش او را بطهران میآوردند و بکربلا میبردند همینکه بفیروز کوه رسیدند قاری های قرآن که با نعش بودند دیدند از درون تابوت خوکی بیرون آمده بصحرا فرار کرد و درون تابوت را تجسس کردند جسد آخوند نبود و بسیار وحشت و دهشت کردند و ناچار در آن منزل توقف کرده یکتن از قاری ها را بساری فرستادند و بوراث میت خبر دادند آنان گفتند این قضیه موجب اقتضاح ما است فوراً بمنزلگاه بروید و جسد میت تازه را در تابوت بجای جسدش گذارده بکربلا ببرید و مبادا مبادا احدی از ما وقع باخبر گردد و چنین نمودند ولی بسیاری از مردم شنیدند و هر که میدانست او قاتل فرزند رسول بود لعن نمود و زندانبان بعد از نقل این حکایت گفت این قدرت جد شما امام حسین علیه السلام میباشد الحمد لله عذاب دنیا ظاهر شد و یقین است در جهنم میهمان اولیاء طائفوت گردید و بزنجیر هفتاد ذرعی پیوست اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آله و اللهم العن شجرة النفی من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها من اصلها و فرعها الی آخر کلامه آقا سید محمد رضا شهمیرزادی

وسالك واصل بمقامات باطنیه عرفانیه و جامع علوم و رسوم قریبه و مقتدر در اسرار و فنون غریبه و دارای کرامات و مقامات معنویه بود و مدت تحصیلات علمیه و ریاضات نفسانیه را درسی و اند سال در مازندران و اصفهان و عراق عرب پایان برده در علم و عمل و قدرت روحیه بمقامی رفیع رسید و قسمتی از تحصیلاتش نزد شیخ احسانی شد و در بار فروش افاضل علماء در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه و نقلیه نمودند و بسیاری از تلامذه اش مانند شیخ عبدالله مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد و ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف بشیخ کبیر که شیخ المجتهدین در بار فروش شد و از مؤمنین امر بدیع حمایت کرد و شیخ اسمعیل بن حداد که عالمی ذوفنون و مدرس علوم ادبیه عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و هیئت فلکیه و نجوم و غیرها در مدرس مدرسه حاجی کاظم بیك و معروف بوفرت علم و تقوی و انقطاع از جاه و ریاست ملائی گشته دم از روش استاد بزرگوار خود همی زد و غیرهم شهرت بلیغه یافتند و مردم مازندران خصوصاً بار فروش و قرای تابعه غالباً عقیدت و ارادت کامله بوی داشته او را صاحب کرامات و مقامات و تأثیرات نفسیه دانستند و در آن بلد چون ستاره عظیمی درخشید و در درس و وعظ حتی در دعا و راز و نیاز با خدا بزبان مازندرانی تکلم میکرد و عباراتش بدان لغت در دعای استسقا در آنحدود بدینمضمون مشهور است که بار خدایا من اینخلق را آزمودم بنفرستادن باران و مجازاتهای دیگر مانند آن تنبه نیابند و بشری نو که بعد از اهلاکشان آفریده شوند نیز بهمین نهج خواهند بود لذا بر جهل و گناهشان ببخشا و حکایاتی در باب استجابت دعای استسقا و هم نفرینش در حق بسیاری از اعداء و اخبار مافی الضمیر مردم در احیان استخاره بقرآن از خدا مشهور است و مسجد اقامت جماعتش مسمی بمسجد حاجی کاظم بیك در اوقات صلوات خصوصاً در سه ماهه رجب و شعبان

و رمضان چنان مملو از مقتدیان مصلحان بود که صفوفی در خارج حتی در حجرات فوقانی و تحتانی بسته میگشت و در مجلسش سخن حضر در تفسیر قرآن و احادیث مأثوره و زیارتنامه های ائمه شده سخن در امور ظاهریه و وقوع نمیافت چه بزبان مازندرانی بدینمضمون منع میکرد که عمر آدمی اشرف از آن است که در امور فایه باطله مصروف گردد و ملا سعید مذکور با اینکه در مقابل جامعیت علمیه و فضائل ذاتیه و کمسیه اش منزلت و مقداری نداشت ره رقابت و حسد نسبت باو بیمود و طرفی بصحت دیوسه از تنور ضمیر و تبخیر خطیر و عقاید و آداب بی نظیرش در آتش غضب میگذاخت و شریعتمدار بزخلاف دیگر مجتهدین و واعظین در محضر و منبر قلوب مستمعین را سرشار نشاط و سرور میساخت و همی خطاب کرده بلغت مازندرانی بدین مضمون میگفت من شمارا میخندانم و سرور میگردانم زیرا دور گریه بسر آمد و از این پس دور شادی و سرور میباشد و همینکه صیت ظهور بدیع برخاست و در بارفروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملا سعید مانند عدوی عنید بمقاومت و بغضا برخاست و حاجی حاجی امر بدیع شده از آنحضرت و اصحاب حمایت و رعایت کرد و باجناب بابالباب مضاحبه و آثار و آیات را مطالعه نمود آورده اند که جناب قرة العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بارفروش شد بخانه مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد حاجی کاظم بیگ مذکور در صف جماعت نسوان بحالیکه پرده فیما بین صفوف رجال و نساء میکشیدند خلف حجاب قرار گرفته بخل غوامض مسائل دنیجه و مواعظ بلیغه پرداخت و خورده بر بعضی از بیاناتش بحالیکه بر منبر ادا میکرد گرفت و او بنوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگان شما آموخت و هنگامیکه اصحاب بخارج بارفروش رسیدند و پند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسبه

و بیکاران که حسب اشاره سعید العلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند گروهی از اهالی بدرب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان بایان میگویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه میفرمائید جواب گفت البته بروید

حاجی شریعتمدار در خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشهادة خود که شمه در خصوص بابیه نوشته و اکنون بخط وی موجود است تحقیقات دقیقه از طریقه امامیه نمود و در چنان موقع و تاریخی که مقاله مذکوره را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که آحاد باقی مانده اینطائفه در غایت تقیه و اختفا میزیستند عقاید خود را نسبت بدوره بابت این امر با مراعات احتیاط و تحفظ از شرور اعداء در طی بیان تلویحاً و اشاره مبین داشت که در بخش اول آوردیم و در اینمقام نیز نبذه را ثبت مینمائیم و هی هذه س - بابیه معنیست و چه کسان بوده اند و چون است حال ایشان از ممدوحین بوده اند یا مذمومین بیان فرما که در این زمان نزدیک سال (۱۲۶۰) سنه غرس اول غیبت امام در عین و لام از رس طلوع کردند و منتشر شدند در عرب و عجم تا خود را بجزیره خضرای شیخ طبرسی کشیدند و در تنزل لام مذکور که شش سال گذشته از طلوع باشد همه بتوپ و تیر کشته شدند ج - باب بمعنی دراست و جمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهر علم بود و امیر المؤمنین علیه السلام در آن بفرموده اش که انا مدینه العلم و علی بابها پس اول بلا اول قبله باب جناب میرزا علی محمد شیرازی که تاجر زاده بود اگر چه من ایشانرا ندیدم اصلاً نوشته از کتاب مؤلف او دیدم که در ابتداء طلوع سنه غرس بیست و هفت سال بود که از عمرش گذشته بود و در حدائت سن خود بملازمت جناب حاجی سید کاظم بکر بلای معلی بسر برد کمتر از یک سال و بسیار بازهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تاسیوطی و حاشیه ملا عبدالله بیشتر نخوانده بود و از بابت قوت ذهن و

تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است گفتند ای آقا جان مردم را میکشند
و میگویند صاحب الزمان ظهور کرد جواب گفت من شنیدم با اینکه وارد و مهمانند
شما اهالی نخست دست بجفا و ایذا گشودید گفتند سعیدالعلما چنین فتوی داد

دکاء و تأیید و تقوی قدرت تألیف و تصنیف پیدا شد او را چندین مجلدات تا
شش و هفت جلد بشاکله آیات و سوره قرآن که از کلمات قرآن بیرون نبود
و خطب پرفصاحت و بلاغت شبیه خطب صحیفه سجادیه انشاء و املاء کرده بود و
شرح سوره بقره نوشت بعبارات غریبه مشکله که همه اش را دیدم آورده بودند
پیش من همه را و بسیار خوش خط و ربط و تیز قلم و تند رقم بود و دعوی باییت کرد
و خود را باب نامید و برانگشتر سیفد خود خط باب کشید این باب اول که باجتهاد
و استنباط و ریاضت و صفای خود خود را باب وصول بمعرفت و توحید و حق و تجرید
و علم و تفرید و باسم باب مسمی ساخت و باب دوم بعد از وی جناب حاجی
محمد علی پسر زراعت کار مازندرانی که مقارب او بود در سن و صورت و قدری
اسن از وی بود بملازمت او همسفر بود راه مکه ذهاباً و ایاباً دائماً مانند او درس
متعارف خوانده نبود مگر تاسیوطی و حاشیه بهمان صورت و سیرت که بمراجعت
از سفر مکه بخانه اش در شهر شیراز باوی بوده و بآداب وی حتی در تألیف که شرح
سوره توحید نوشت ناتمام بقدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب و ادعیه
بکلمات غریبه غیر متعارفه بسرعت قلم مینوشت که همه را دیدم و سبک و لسان
هر دو توحید صرف بود و باب سیم جناب آخوند ملاحسین بشرویه خراسان
بود که در علوم متعارفه فقه و اصول و مقدمات و در علم باصطلاحات و قواعد شیخ
الاستاد زرنک و باتسلط بود ولی در علم باییت خود را جذب آندو نفر مانند قطره
بدریا میدانست و بسیار با شجاعت و جنگی و جلالت و سیفی بود و در سن مقارب

گفت ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شما هستید باسعید
العلما در مقابل منتقم قهار توانا و موقعی که هنگامه طبرسی مرتفع شد و حضرت
قدوس با اصحابش بقلعه رفتند با آنکه قریب بنود سالگی بود عزم آن داشت که

سن حاجی محمدعلی و اسن از او بوده بعد از وفات حاجی سید کاظم ملاحسین و جمعی
رفتند بشیراز و احوال و آداب و قرآن ها و خطب و تألیفات و آثار میرزا علی محمد
را دیدند در منزلش و باو گریه کردند و او را باب دانستند و تألیفاتش را دلیل و بینه
باییت و حقیقت او قرار دادند و گفتند بخلاق که اگر در شک باشید در او فائز بسوره
من مثله و آدم باطراف بلاد عرب و عجم فرستادند و قصه اش را منتشر کردند تا آنکه
علماء و طلاب و اغنیا و کتاب متعرض شدند واقعه را بسطان زمان و حاجی میرزا
آقاسی وزیر ایران رسانیدند و سید و حاجی محمدعلی و جمع ایشانرا از شیراز
متفرق ساختند سید را بعد از ملاقات دارالخلافه بردند بماکو حبس داشتند و سید
که باب بود قلم و رقم و جمیع امور متعلقه باییت را تفویض مصاحب خود
حاجی محمدعلی نمود که وارد خانه پدر خود محمد صالح شد بعد ملاحسین و
جمعی بهوای او حرکت کردند بخانه او منزل نمودند تا آنکه جناب آخوند
ملا محمد سعید از شدت خوف رجوع بعرف ساری کرد ایشانرا از بارفروش بیرون
کرد ملاحسین روی بولایت خود نمود و علماء و ذاکرین و عوام میامی و شهر مشهد
مقدس رضوی و قم و طهران و قزوین و تبریز تا بسمنان و نور و علی آباد و بهنمیر و
بارفروش و مازندران و اطراف بلدان را جمع کردند و بموالات خود خواندند و
بهمراه خود آوردند مسلح و مکمل متجاوز از چهارصد نفر وارد سبزه میدان
بارفروش شدند رنگریز و دکان نشینان آن گذر مانع شدند دخول ایشانرا بشهر
و ایشان ممنوع نشدند میان ایشان فتنه در گرفت تا بقتل رسید که در ربع ساعت

با جمعی کثیر باصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده بنظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب بقعه مذکوره نوشت که محلی مناسب و درخور ورود او و همراهانش حاضر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و

قریب بغروب نزدیک بیست نفر مرد بزرگ و کوچک از طرفین کشته شدند بعد از وقوع این قتل اهل شهر خیردار شدند و همه و ولوله عظیمی در آن شب داشتند تا صبح که روشن شد پس از آن تا دوزخ دیگر زن و مرد صغیر و کبیر مثل بید میلرزیدند که استعدادی بهم رسید از اهل لاریجان و اطراف تا اینکه با طائف الحیل ایشانرا از کاروانسرای آن میدان بیرون کردند و ایشان خود را بشیخ طبرسی صاحب احتیاج کشانیدند و دورش را خندق محکم زدند و دو حمله آوردند که دوم شیخون بود که قتل نمایان کردند تا اینکه از دار الخلافه طهران توپ کوچکی آوردند و محاصره کردند تا بقدر نصف یکسال بیشتر که جوع و قطع نان و آب بر آنها غالب شد با این احوال ملاحسین با جمعی از انتخاب کرده قریب صد نفر بیرون آمدند از اندرون خندق و بر عسکر حمله آوردند جمع کثیر از طرفین آن شب کشته شدند که شب نهم ربیع الاول بود تا آنکه بعد از چند وقتی همه از شدت جوع بیرون آمدند بنزدیک عسکر پادشاه و دستگیر شدند و بشلیک هزار تیر بر زمین افتادند و از دنیا درگذشتند و حاجی محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند و هرچه سؤال می کردند مرا از ظالم و مظلوم و حق و باطل طرفین و استفتاء میکردند از کفر و ارتداد یا اسلام و بقاء تشیع ایشان سکوت میداشتم و جواب نمی نوشتم و نمی گفتم این مجمل بود از داستان ایشان اگر چه رفتند و منقرض شدند ولی دور فلک را بازچه ها بسیار است عقبه را باید پائید و از عواقب آن اندیشید معامله من لایعلم

با جمعی کثیر باصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده بنظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب بقعه مذکوره نوشت که محلی مناسب ودرخور ورود او و همراهانش حاضر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و

قریب بغروب نزدیک بیست نفر مرد بزرگ و کوچک از طرفین کشته شدند بعد از وقوع این قتل اهل شهر خبردار شدند و همه و ولوله عظیمی در آنشب داشتند تا صبح که روشن شد پس از آن تا دوروز دیگر زن و مرد صغیر و کبیر مثل بید میلرزیدند که استعدادی بهم رسید از اهل لاریجان و اطراف تا اینکه بلطائف الحیل ایشانرا از کاروانسرای آنمیدان بیرون کردند و ایشان خودرا بشیخ طبرسی صاحب احتجاج کشانیدند و دورش را خندق محکم زدند و دو حمله آوردند که دوم شیخون بود که قتل نمایان کردند تا اینکه از دار الخلافه طهران توپ کوچکی آوردند و محاصره کردند تا بقدر نصف یکسال بیشتر که جوع و قطع نان و آب بر آنها غالب شد با این احوال ملاحسین با جمعی از انتخاب کرده قریب صد نفر بیرون آمدند از اندرون خندق و بر عسکر حمله آوردند جمع کثیر از طرفین آنشب کشته شدند که شب نهم ربیع الاول بود تا آنکه بعد از چند وقتی همه از شدت جوع بیرون آمدند بنزدیک عسکر پادشاه و دستگیر شدند و بشلیک هزار تیر بر زمین افتادند و از دنیا درگذشتند و حاجی محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند و هرچه سؤال می کردند مرا از ظالم و مظلوم و حق و باطل طرفین و استفتاء میکردند از کفر و ارتداد یا اسلام و بقاء تشیع ایشان سکوت میداشتم و جواب نمی نوشتم و نمی گفتم این مجمل بود از داستان ایشان اگرچه رفتند و منقرض شدند ولی دور فلک را بازچه ها بسیار است عقبه را باید پائید و از عواقب آن اندیشید معامله من لایعلم

ضروریات اقامت آنجا نمایند قلعه بمحاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را باصحاب رساند ولکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی نمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت بایمان را میپرسیدند غالباً باینمضمون جواب میگفت من ایشانرا بد نگویم و بد ندانم آورده اند که بعد از خاتمه امر قلعه هنگامیکه دژخیمان حکومتی برخی از آحاد اصحاب را ذبح میکردند دژخیمی باهمان خنجر خونریز روی بسوی وی رفت و همراهم و محارمش را بیم گرفته گفتند که اینک مأموریت ظلم و ستم جدید انجام خواهد داد و او

را با من لایعلم چاره چیست و من لایعلم را بر من یعلم سییلی نیست بسم الله بگو مرد این میدان گیسست و در مقام دیگر از کتاب مذکور چنین نوشت پیغمبران و امامان علیهم السلام را ساحر کردند و نسبت جنون و کفر و شرک و ضال و مضل بایشان دادند بعلمت حماقت و قصور فهم و ادراک که داشتند پس چگونه میشود که مرد شیعه عالم و فاضل و صالح و متقی و کامل و خود طالب شریعت سید المرسلین طریقت امیر المؤمنین حقیقت رب العالمین باشد و شیعه و شیعه زاده و در میان شیعیان نشو و نما کند و کفر بگوید شرک بورزد سفیه و مجنون اینکار را نمیکند که او بکند باینکه عالم باشد بهمۀ راههای ظاهریین که بآن تکفیر میکنند غایة الامر کتاب مؤلفی و کلماتی از او صادر شد و محجوبین و قاصرین و مقصرین و ظاهرین از ادراک فهم آن عاجز آمده باید اگر طالب باشند از او سؤال کنند یا سکوت ورزند و واگذارند او را میان او و خدای او نه ایسکه بفهم ناقص خود تکفیر کنند خصوص هرگاه عاری باشند از فنون و از فن او و حکم بکفر و اجتناب او کنند و احکام کفر بر او جاری کنند و از حکم اصول و قواعد شرعیۀ قطعیه محکمه انحراف ورزند منشأ فتنه و فساد گردند انتہی

بیان اعتماد بخدا کرد تا دژخیم رسید و نظری بر چهره منیرش افکنده خنجر
بینداخته گفت ای آقا مرا نامسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار بزبان
مازندرانی بدینمضمون گفت ای ناپاک اگر بخوردن سنك معاش میکردی بهتر ازین
بود که با چنین شغل ناروا و کشتن بندگان خدا زندگانی کنی برو دکان علافی
باز کن و دژخیم توبه کرده بدکان علافی نشست و عقیده بدینگونه یافت که با همان
خنجریکه مؤمنین را سرمیبرد بسر رنجوران و تب داران میمالید تا رنج و تب
زائل میگشت و بالجمله حاجی شریعتمدار بنوعیکه آوردیم حسب الوصیه حضرت
قدوس آیات و آئارش را لاجرم حفظ و نیز خواهرش را حمایت وصیانت نمود و
اجساد شهداء بایه را بدون غسل و کفن نماز خوانده دفن کرد و قاتلین را توبه
داد و بسیاری از اهالی شهر نظر بمقامات وی تاسی کرده تعرض نمودند و لسان
از بدگویی بازداشتند و بدین رو ملایان متعصب سخت آشفته و غضبناک شدند و
منشور حکم بکفر و خروجش از اسلام را پی در پی بنوشت و همینکه قطعات جسد
مطروح حضرت قدس را بواسطه گماشتگان ربوده نماز خوانده در مدرسه میرزا
زکی بثابت آخر شب دفن نمود سعیدالعلما ارادل و اشرار را تهییج کرد که از زیر
خاک بیرون آورده معدوم سازند و او نزد حکمران بلد رفته باحالت افروخته
نصیحت گفت و از عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود و عمامه از سر انداخته شمه
از اعمال اعداء در ارض کربلا گفته تهدید بنفرین نموده بر جای شان نشاند تا چون
شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آراء حاکم مازندران وارد بارفروش شد و خواست
بشرف زیارت وی رسد و او اعتنا و تجلیل نکرد سعیدالعلماء موقع را غنیمت شمرده
سعایت کرد و چون والی بمركز حکومتش ساری برگشت دستور داد ویرا در
دارالحکومه بارفروش ایامی چند حبس کردند و باری دیگر ده تن از گماشته گان

حکومتی کتاره بر کمر بسته از ساری برای بردنش با قید و غل ببارفروش آمدند و در مجلس درس شرح جامعه شیخ که صد و اندی از علماء و فضلاء نزدش تحصیل میکردند وارد شده یکی از آنان مسمی بگت ملا آقا که عمامه بزرگ بر سر داشت خطاب کردند که برخیز بنزد حاکم کل در ساری برویم و شریعتمدار که حسب معمول کلاهی از پوست گوسفند مانند کلاه چوپانان آندیار بر سر داشته بر پوستی نشسته بود از جایش برخاسته بزبان مازندرانی بدین مضمون گفت ایکوران بباطن که خدا دیدگان شما را ناینا ساخت شریعتمدار منم برویم هر چه بشما امر شده انجام دهید برحماری سوارم کنید و کلاهی از کاغذ بر سر گذارید خدا خانه ظالمین را خراب کند و بالاخره خواهد کرد و خبر باهالی رسیده دکاکین را بسته مهیسا برای دفاع و جهاد شدند و چند صد از نسوان مقدسه در خانه اش اجتماع کردند و شاعره در آن واقعه مرثیه و مصیبت حاضره میخواند و زنان دیگر برسینه میزدند و مرد وزن میگریستند و همه را یقین بود که ویرا در ساری بعنوان بابی میکشند در آن حال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زبان مازندرانی بانبوه بشمار زن و مرد بدین مضمون گفت که خدای باقی و توانا مرا نصرت مینماید بدانید که بساری رفته صحیحاً سالمأ بر میگردم شما همه بکار خود مشغول گردید نزع و فتنه نشود و شرحی از اجر صبر و شکیبائی بیان نمود و همه را امر بقرار و آرامش و عمل بموجب تعالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندک هیجان و آشوب ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته که بحاکم نفرین میکرد بساری روان شد همینکه بدار الحکومه رسید حکمران پر خاش کرده در باب حمایتش از بابیه اعتراضات و بازخواست نمود و حاجی بر آشفته باتغیر و تأثر تام باو گفت مکن کاری که نزد منتقم قادر قهار از تو شکایت نمایم آورده اند که در همان اوان

پسران نورس حاکم در حجرهٔ عمارت خود در حالیکه درهای سنگین حجره را که بزنجیری تکیه داشت بالا کرده ایستاده تماشا مینمودند ناکهان در برگردنشان فرود آمده هر دورا خفه کرده بکشت و حکمران از شدت تأثر و اندوه روز و شب گریان و نالان گشته تنبه حاصل نمود و از وی قیول عذر و عفو تقصیر خواسته مبلغی نقود و هدایا تقدیم کرده اورا محترماً بیمار فروش روانه داشت ولی تحریر کات سعید العلماء کار را بجائی رساند که سقله بلد روزها رودهٔ گوسفند را بشکل عمامه دور سر پیچیده خود را شریعتمدار کبیر بابی نامیده در کوی و برزن مورد سخرهٔ مردم کردند و در بخانهاش را بانفط سیاه مخلوط بفضلهٔ گاو بیالودند و نوبتی سعید العلماء ویرا در مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد زواجی بودند باعمال مذکوره نکوهش و بتعقیب شدید حکومت تهدید نمود و شریعتمدار باو جواب گفت که من آرزو داشتم مرا ریش تراشیده بر استمیری نشانده در مجامع بگردانند و تو ای سین از آنهمه جور و تعدی که نسبت ببندگان خدا رواداشتی خجل و شرمسار نمیشوی و ندامت و توبه نخواهی نمود و بدین طریق ملا سعید را نزد محارم و مخلصین بعنوان سین لقب و شهرت داد تا آنکه در اواخر ایام که تعرضات انام و سختگیری دولت نسبت ببایبه بیشتر بود بمصداق دارهم مادمت فی دارهم و بمضمون ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ابواب فیض هدایت را بر وجوه جهال بست و در اثناء شاداید و بلایا و قتل و یغماء مؤمنین امر بدیع درس من تجاوز از صد این جهان خاکی را وداع گفت ۱۲۸۱ و جسدش را بنجف برده در جوار مرقد علوی دفن کردند ولی محلش اکنون معلوم نیست و او را قامتی متوسط و چهری سفید گلگون و چشمانی سیاه و بالای بینی اندک بر آمده بود و سیمائی جذاب داشت و محاسن را بارنک و حنا خضاب میکرد و تا سن هشتاد سالگی آثار ضعف و ناتوانی ندید و

از آن پس بفرط تعدی سعیدالعلماء و اتباعش مریض گردید و اورا بجز مریم خواهر حضرت قدوس که در سن نود سالگی باحضور جمعی عقد بست و تعرضات اعداء را سد نمود دوزوجه اولیه بود و از ایشان سه پسر برجای پدر مانده روش ویرا گرفتند و نیز سه برادر داشت که دوتن کهتر بنام حاجی علی و حاجی کاظم ملاک بودند و نوبتی تنی از اهالی که مبلغی وام بحاجی علی داد و او بنا بر اعتماد بقدرت برادران نمیکرد نزد شریعتمدار شکایت نمود و حاجی علی منکر و ام شد و بانصیحت برادر اقرار نکرد و حاجی شریعتمدار چوب و فلکله امر داده ویرا بستند و زدند تا اعتراف کرده و ام ادا نمود و اما برادر مهتر بنام حاجی ملا یعقوب مجتهد شریعتمدار از حاجی شیخ مرتضی انصاری اجازه اجتهاد داشت و مسند ریاست در وطن بگسترد و چون در گذشت جسدش را حسب وصیتش بنجف برده بخاک سپردند و از وی پسر و دخترانی عالم و عابد بدان روش ماندند و از ذکور و اناث مذکور خاندان وسیع شریعتمداری در مازندران برقرار گردید و از تألیفات حاجی ملا محمد شریعتمدار کتاب لمعان و کتاب حظوظ الایام و کتاب اسرار الشهاده میباشد و اولاد و اعقاب و برادرزاده و خویشاوندانش که بسیار و بعد از وی متنفذ و نامدار و مجتهد و شریعتمدار شدند نسبت باین امر تعرض نمودند و بعضی اظهار محبت و ایمان میکردند و کتاب اسرار الشهاده مذکور را جمعی از علماء مازندران بدست بازماندگان وی دیده خواستند کلماتی را که در مدیحه این امر است محو کنند و سیاه نمودند و چون پسرش خواست بطبع رساند بعضی فریاد و عویل برکشیده ممانعت کردند و اما شهداء و بقیه السیف قلعه طبرسی از اهل مازندران چونکه در بخش سابق مفصلاً آوردیم در اینجا تکرار نکنیم .

و یکی از مشاهیر شهداء مذکور ملا رضا شاه عالمی ساکن محله

چهارشنبه پیش با فروش بود و پس از خاتمه امر قلعه همینکه باعده دیگر خریده
و مستخلص گشت و هریک بسوئی رفتند بخانه خویش در آمده در بروی مردم بیست
ولی بتحریرک ملا فضل الله پیش نماز سابق الذکر بامدادان گروهی از سفله بدرج
خانه اش گرد آمده سب کرده سنک زده در را بیلیدی آلودند و بعد از چندی او را
بیرون کشیده در پنجشنبه بازار بشهادت رساندند و شیخ محمد حسن شیخ کبیر
سابق الذکر که آنهنگام در حجره از مدرسه میرزا زکی از محله حصیر فروشان
(محله حصیر فروشان واقع در جنب پنجشنبه بازار بود و مدرسه مذکور مدفن
حضرت قدوس گردید) بتحصیل مشغول بود حکایت کرد که روزی برخی از طلاب
مدرسه بمن خبر دادند که ملا رضا شاه بابی را آوردند که بکشند و من شتافتم
وقتی رسیدم که بملا رضا میگفتند توبه کن مسلمان شو و او خطاب بانبوه جمعیت
کرده گفت ای مردم شما باید توبه کنید که دشمن خدا و ائمه و حجت زمان
هستید و دژخیم پیش دویده عمامه از سرش برداشت که بکشد و او در آنحال
شروع بقرائت دعای عدیله نموده خواند شهید الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا
العلم قائماً بالتسط لا اله الا هو العزيز الحكيم و قاتل خنجر بگاویش گذاشت که
ببرد من طاقت نیاورده برگشتم و ساعتی دیگر شنیدم که کشتند و جسدش را تابعین
حاجی شریعتمدار کبیر برده نماز خوانده دفن کردند و چند روزی بعد از این قضیه
هفت نفر از بابیان را بمیدان سرحمام آوردند که بکشند و ظالمان سخت گرفتند
که تبری کنید و الا کشته شوید و آنان با اینکه مغلول بودند مانند شیر مقید بنجیر
بر آشفته گفتند ما گناهی نکردیم تا توبه کنیم و شما باید توبه کرده از کفر یعنی
دشمنی خدا و انبیا و اولیا و حجت زمان تبری جوئید و میرغضب پیش دوید که
همه را بقتل آورد و من نتوانستم بایستم برگشتم و بعداً شنیدم که آن هفت نفر را

میرغضب ناعرالدين شاه بقتل رساند و گماشته گان حاجی شریعتمدار اجسادشانرا برده نماز خوانده در همان محله سرحمام قرب مسجد حاجی کاظم بيك دفن کردند و از مشاهير بابيه مازندران آقا رسول اهل بهنمير از قرای بارفروش مردی متمول و معتبر و ملاک ریاستمدار دلیر بود و بیان کیفیت ایمان او و دیگر بابیان قریه مذکوره را چنین آوردند که بسال ۱۲۶۱ حاجی زکی نامی از اهل قریه در سفر حج مکه حضرت باب اعظم را ملاقات کرده منجذب گشت و پس از عودت بوطن اخباری در خصوص حضرت نقل و حکایت کرد که موجب انتباه و اتعاش جمعی از اختیار گردید و بصدت تحری و تجسس برآمدند خصوصاً آقا رسول و دو برادرش بتفحص از امر برخاستند و کربلائی حسین نام صدیق امین خود را بمشهد خراسان در ایام ارتفاع ندای حضرت قدوس و جناب باب الباب فرستادند که بشرف ملاقات و استفاضه فائز شده عارف و مقرر گردیده بملازمت خدمتشان پیوست و با آقا رسول و همراهانش نگاشت که این نداء حق و این عصر عصر ظهور حضرت قائم موعود میباشد و بر هر کس نصرت اصحاب واجب و فرض است و جمعی از اهالی بهنمیر و عرب خیل مطلع و منجذب باین امر شدند و آقا رسول با همرهان نسبت بحضرت قدوس حسن عقیدت و ارادت یافت و ایمان باین امر آورد و بعد از ورود آنحضرت بقلعه طبرسی باجمعی از خویشان و همرهان باصحاب پیوست و یکی از سران نامی محسوب گشت تا در اواخر ایام محاصره و محاجه تاب شد؛ اذ طاقت فرسا نیاورد و هنگامی که اردوی دولت حتی آب را بر اصحاب بستند و از جهت ارتفاع زمین قلعه حفر چاه دشوار بود بی اختیار شد و نزد آنحضرت رفته تظلم نموده اظهار بیتابی کرد فرمودند خداوند مدد میفرماید پس هوا شروع بباران نمود و تا يك هفته امتداد یافت و اصحاب سیراب گشتند و بالاخره در ایام

عسرت شدید به نزد مهدیقلی میرزا شتافت و بوعده‌های کاذبه‌اش فریفته گشته معاودت نمود و اصحاب را تشویق بخروج و اطمینان با امنیت داد و آنان پذیرفتند و باینکه آقا سید احمد شه میرزادی سابق الوصف باو چنین گفت تا حضرت در قلعه اقامت دارند دست‌ازاو نخواهیم کشید و از نزدش متفرق نشویم با هم‌رهان خارج شده باردور رفت و عباسقلی خان لاریجانی فرمان داد آنان را هدف گلوله نموده کشتند و سرش را جدا کرده با برادرش آقا محمدحسین بآمل فرستادند آقا محمدحسین در آمل مقتول شد و سر آقا رسول را بیار فروش بردند و بارؤس سران قلعه در کوچه و بازار همی گرداندند و از آقا رسول پسر و دختر و خاندانی (ممتازیان) در این امر باقی ماند

و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه ملا سعید اهل قریه رزه کنار از توابع بار فروش در ظل تربیت حضرت قدوس بمقامات رفیعه‌ایمانیه و عرفانیه رسیده با او بقلعه رفته بنصرت قیام کرد و بالاخره بنوعی که در بخش سابق آوردیم دستگیر اعداء گشته ویرا بساری برده بحکم ملاها شهید نمودند آورده اند که در اوائل ارتفاع هنگامه قلعه چون هنوز اردوی دولتی اصحاب را بتنگنای محاصره نینداخته اهالی مازندران را مراسله و مرآوده بقلعه میسر بود برخی از علمای معروف آنحدود بحضرت قدوس مکتوبی مفصل نگاشته از مسائل چندی سؤال کرد و در ضمن از مسائل نجومیه و جفر و کیمیا پرسید و آنحضرت ترقیم جواب را بملا سعید مذکور محول نمود و او جوابی مشروح نوشته آغاز را بخطبه عربیه فصیحه در شأن توحید و معارف الهیه شامل ادله و مواظ متینیه افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضه را در غایت اتقان و اقتدار بیان جواب گفت و در طی کلام قریب بیکصد حدیث نقل از ائمه اطهار و اولیاء عالممقدار در پیشگوئی راجع بامر قلعه ثبت نمود و از اخبار

و بشارات مقدسه مدلل ساخت که سیصد و سیزده تن از اصحاب و انصار قائم موعود بعدد اصحاب بدر در قلعه طبریه از خاک طبرستان مجتمع شوند و بشهادت رسند بحدیکه گودال ها پر از خون شود و تا زانوی اسبان را فرا گیرد و چون مکتوب بدست ملایان رسید بتعجب و تحیر اندر شدند چه میدانستند ملاسعید را بآندرجه مقامات علمیه نبود و بیقین پیوستند که انشراح صدر و فتوحات تجلیات بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانیش حاصل گردید

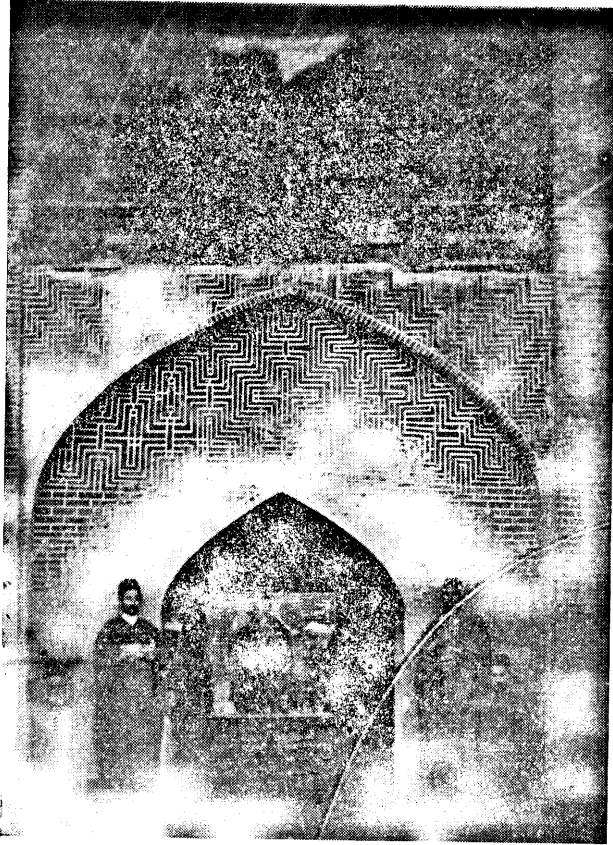
و بعد از وقوع واقعه شهادت عظمی جمعی کثیر از بایبه در نقاط متعدده مازندران خصوصاً در بارفروش و ساری و توابع و در نور و سوادکوه میزیستند که عده از بقیه السیف قلعه بودند از آنجمله شیخ میرزا آقا اهل قریه کفشگر کلا نخست مؤمن بدین امر گردید آنگاه سه برادر که پترش نیز پذیرفتار گشتند و بقعه درآمده بشمار اصحاب قرار گرفتند ولی یکی از آنان آقا محسن نام در اثناء مصائب گریخته معرض شد و شیخ میرزا آقا با دو برادر دیگر محمدعلی و میرزا حسن برجای ماندند تا بنوع مذکور در بخش سابق اسیر سپاهیان شدند و بشفاعت میرزا سعید بزرگ مالک مهم علی آباد و بصرف مالی که کردند مستخلص گشتند و تتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم

دیگر ملا ابوالقاسم بن مشهدی اسدالله معروف بکلان از اهل چاله زمین از اصحاب قلعه که در آنجا بعلم و تقوی معروف و تکیه سارو کلا از بناهای او بود و خلفش آقا محمود که ذکر احوالش در بخش ششم میآید

دیگر ملا ولی الله معروف بولی خویش و ملا امینا از اصحاب قلعه که پسران و دختران با ایمانی یادگار از خود گذاشت و نیز مشهدی حسین و پسرش آقا علی از اصحاب قلعه و از پسران مشهدی حسین آقا حسن و آقا محمد کلاهدوز

بودند و آقا محمد نزد اهالی بارفروش و اطراف بنام بابی شهرت بلیغه داشت و مدت‌العمر مورد تعرض و تطاول جهال شد و واقعات قلعه را برای مردم مازندران حکایت مینمود و از بابیه سواد کوه عدّه باقی بودند و در آنمیان میرزا محمدخان سرهنک خلف ملا میرزا بابا شهید شهرت و اقتدار بسیار یافت و در تا کر و قرای دیگر نور جمعی کثیر از علماء و معاریف بابیه بودند و مخصوصاً خانواده و بستگان و ارادتمندان جمال ابهی شهرت بلیغه داشتند و از امکانه تاریخیه در قسمت نور که موطن اسلاف نور ابهی بود عمارات پدری و اجدادیشان در تا کر و تعلقاتشان در قریه دارکلا بنوعی که در آغاز بخش سابق نگاشته و در بخش ششم مفصلاً میآوریم معروف است

و در بارفروش خانه مستط الرأس و مسکن حضرت قدوس و سبزه میدان و رباطش که محل ورود و میدان مدافعه و محاربه بابالباب و اصحاب و مدفن جمعی از شهداء و بالاخره مشهد عظیم آنحضرت گردید و نیز عمارت مشهور باغ ارم که محل توقیف آنمظلوم و اسراء شد و نیز پنجشنبه بازار و قبرستان سرحمام که مشهد و مدفن تنی چند از مؤمنین گردید، و نیز خانه سعیدالعلماء که ویرا محاکمه و بازخواست و تعذیب نمودند و مدرسه میرزا زکی مدفن قطعات جسد مطهر آنمظلوم است و در این ایام که شهر بارفروش تغییرات و تعمیرات بسیار یافته تجدید گشت نام مذکور که اصلاً بارفروش ده یعنی بازار خرید و فروش امنعه قرای اطراف، بود و بعداً شهر بارفروش شد بنام بابل که اسم رود جاری در یسار آنشهر است تبدیل گردید و بسیاری از محال و مواضع بلد خصوصاً سبزه میدان مذکور تغییر یافت و عمارت باغ ارم و اصطخر بزرگ دوران را که از آثار تفریحیه سلاطین آل قاجار و نشیمن گاه حکام پرچور و آزار آندوره بود سیل تجدیدات



مقام حضرت قدوس در بار فروش (بابل حالیه)

مربوط بصفحة ٤٥٠

حاضره بدیاری عدم برد و اکنون مواقع آنها را تقریباً معلوم توان نمود و در ساری خانه میرزا محمد تقی مجتهد محلّ توقیف حضرت قدوس و صدور تفسیر سورۀ اخلاص و میدان ساری محلّ شهادت ملا جلیل و ملا سعید و عدۀ دیگر

ملا سعید رزه کناری در شهر ساری پنجشنبه بازار ملاها در بالای ارسی جمع شده بخصوص حاجی میرزا محمد تقی بزرگ که قاتل آقا سید احمد سنگسری بود بفرمایش حاجی محمد علی ساروی صاحب مقتل که اسم آن خبیث را گذاشته بود ستون کفر از فعل و عمل شنیع او همین ستون کفر با جمعی مثل خودش در آن بالاخانه نشسته بودند و جناب شریعتمدار حاجی ملا عبدالله کیوسری هم بود و میگریست میگفت چرا این مسلمانان را بیجهت میکشید و جواب خدا را چه میگوئید آنسپاه قلب کافر سنگدل گفت پیرشدی خرف شدی اینها منکر خدا و رسول اند قتل ایشان واجب است آن پیرمرد طاقت نیاورد از مجلس بیرون رفت اربابان حمزه کلا بارفروش در ساری بودند پول زیادی میدادند که او را شهید نکنند آن سنگدل گفت الا اینکه بکشید آخر شهیدش کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین من الاولین والآخرین و در آمل به همراه جناب میرزا محمد باقر آقا محمد حسین برادر آقا رسول بهنمیری را که بسیار شجاع و دلیر بود شهید نمودند جناب شیخ نعمت الله دردعوای سردار تیر زیادی برداشتند از گلوله و ساچمه تا روز آخر بیرون آمد زخم داشتند بانهایت ذلت بردند در آمل بفتوی بانهایت ایذا و اذیت که شکمش را پاره کردند دست مبارکش را در شکمش طیانند و بهر از انداختند پدرش از پیش از قلعه بیرون رفته بود او را دم توپ گذاشتند و ملا ولی الله آملی شاگردش بود که در جناب پاستیان تیر برداشته در قلعه در گذشت

خلاصه از حکایات مرقومه آقا میر ابو طالب بقیة السیف شه میرزادی

حاضره بدیاری عدم برد و اکنون مواقع آنها را تقریباً معلوم توان نمود و در ساری خانه میرزا محمد تقی مجتهد محلّ توقیف حضرت قدوس و صدور تفسیر سورۀ اخلاص و میدان ساری محلّ شهادت ملا جلیل و ملا سعید و عدۀ دیگر

ملا سعید رزه کناری در شهر ساری پنجشنبه بازار ملاها در بالای ارسی جمع شده بخصوص حاجی میرزا محمد تقی بزرگ که قاتل آقا سید احمد سنگسری بود بفرمایش حاجی محمد علی ساروی صاحب مقتل که اسم آن خبیث را گذاشته بود ستون کفر از فعل و عمل شنیع او همین ستون کفر با جمعی مثل خودش در آن بالاخانه نشسته بودند و جناب شریعتمدار حاجی ملا عبدالله کیوسری هم بود و میگریست میگفت چرا این مسلمانان را بیجهت میکشید و جواب خدا را چه میگوئید آنسپاه قلب کافر سنگدل گفت پیرشدی خرف شدی اینها منکر خدا و رسول اند قتل ایشان واجب است آن پیرمرد طاقت نیاورد از مجلس بیرون رفت اربابان حمزه کلا بارفروش در ساری بودند پول زیادی میدادند که او را شهید نکنند آن سنگدل گفت الا اینکه بکشید آخر شهیدش کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین من الاولین و الاخرین و در آمل به همراه جناب میرزا محمد باقر آقا محمد حسین برادر آقا رسول بهنمیری را که بسیار شجاع و دلیر بود شهید نمودند جناب شیخ نعمت الله دردعوای سردار تیر زیادی برداشتند از گلوله و ساچمه تا روز آخر سه روز

از اصحاب قلعه بود

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر جمال ابهی و عدّه از مؤمنین و خانه حاکم محل اقامت چند روزه شان بود و ملا نعمت الله آملی و آقا محمد حسین بهنمیری و میرزا محمد باقر هراتی را که اسیراً بابرخی از رؤس شهداء بآمل برده در آن بلد بشهادت رساندند

و اما مشهد عظیم طبرسی بقعه و مقبره در دوفرسخی جنوبی بارفروش واقع در جنگل و قرب بعضی قراء و مزارع برنج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر و محصور بدیوار کوتاه و در وسطش مقبره بود و چند اطاق و ایوانی نیز در اطراف بقعه مسقف بنی و علف داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت میکردند و در قبرستان دفن اموات مینمودند و بقعه مذکوره مدفن شیخ احمد طبرستانی مازندرانی معروف بشیخ طبرسی یکی از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است و علماء طبرستان بنام طبرستانی و یا طبری معروف اند و محوطه مذکوره که اصحاب قلعه بنا کرده جانفشانی نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر است

قال الیاقوت فی ذیل الآمل و قد خرج منها کثیر من العلماء لکنهم قلموا ینسبون الی غیر طبرستان فیقال لهم الطبری منهم ابو جعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ المشهور اصله و مولده من آمل و لذلك قال ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی و اصله من آمل ایضاً و کان یزعم ان ابا جعفر الطبری خاله بآمل مولدی و بنو جریر لاخوانی و یحکی المرء خاله فها انا رافضی عن تراث و غیری رافضی عن کلاله و کذب و لم یکن ابو جعفر رحمه الله رافضیاً و انما حسدته الحنابله فرموه بذلك فاغتنمها الخوارزمی و کان سباباً رافضیاً مجاهراً بذلك متبججاً به و مات ابن جریر فی سنة ۳۱۰ ثلثمائة و عشر

زیارات بسیار از قلم اعلی و ابهی برای آنزمین مقدس صدور یافت و محوطه مذکوره و اطرافش تا قریه واسکس که اقامتگاه شاهزاده مهدیقلی میرزا و محل اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری و اراضی جنگل بین قلعه و بارفروش ملطخ بدماه و اعضاء ابدان شهداء و مدفن آنمظلومان است و مدفن آقا میرزا محمد باقر خالوزاده جناب بابالباب در قرب چاه وزوا واقع شده و محوطه قلعه مدفن جناب بابالباب و جمعی غفیر از شهداء اصحاب میباشد و تفصیل آن در بخش سابق گذشت و قریه علی آباد در این سنین تعمیر و تجدید معموره جدیده مهمی شده بنام شاهی مسمی گردید

هندوستان بنوعی که در بخش سابق آورديم شيخ سعید از اهل آن بلاد ساکن عراق عرب و از تلامذه سید رشتی بود و بتفحص تا شیراز آمده فوز بقاء و ایمان باب اعظم یافت و مأمور بتبلیغ در وطن گشت و خبری از او باز نیامد .

دیگر سید ملقب ببصیر و معروف بسیداعمی در ملتان هندوستان در خانواده سیادت و ولایت منتسب و متسلسل از سید جلال هندی شهیر یکی از اولیاء عظام و رؤساء کرام شعب طریقت که طائفه جلالیه و دراویش داغداری ایران بدونسبت دارند و خاندان و اخلاف و اعقابش در هندوستان بغایت معتبر و صاحب مریدان متکثرند و جمعی از اولیاء طریقت از ایندودمان برخاستند متولد شد و در صغر سن تقریباً هفت سالگی بمرض آبله از دو چشم نابینا گشته ولی بصفاء باطن و استعداد کامن میراثی و فطری علوم کثیره متداوله عصر و نیز معارف و فنون غریبه اسراریه را بتمامها حائز گردید و عقاید و مشارب متنوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم و فلسفه های گوناگون را فرا گرفت و مکنت و ثروت و فیره و مسند ولایت و

ریاست خطیره میراثیه نیز باو رسید وبعلاوه مراتب مذکوره حلیه زهد و قناعت و حله عبادت و ریاضت را در ایام صبی دربر کرده بسیر وسلوک راغب گشت و سید و صلوک طالبش شدند و شئون فضائل و خصائل و مقامات و کراماتش را احدی انکار نکرد و بجلالت ظاهریه و باطنیه شناخته گردید و اعظم و افاضل بسیار ارادت ورزیدند و تا بیست و یکسالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از وطن بیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و انفس نموده حق و حقیقت را جويا و پویا گشت و نقش اداء حج را برضمیر بسته طریق عبور را ایران قرارداد چه از اسلاف کرامش مأثور بود که ولی اعظم از این سرزمین اکرم و اقدم طلوع نماید و چندی بامذاهب مختلفه و عقائد متنوعه ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد بزرگان و مشهور نزد دانشمندان شد و درعین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و بفقره و ضعفاء دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رهسپار مکه شده بعد از اداء حج بعراق عرب رفت و با حاجی سید کاظم رشتی الفت یافت و باو اخلاص اظهار میداشت آنگاه عودت بوطن کرد و طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قربیت الهیه شنید و بیدرنک بایران بازگشت و چون حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد الحرام بفیض لقاء فائز گردیده حلقه اخلاص و ارادت کامله بگوش و پس از آن بعزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا برسیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرده تبلیغ و نشر امر بدیع نمود و بارعایت حکمت و اسلوب مخصوصی که او را بود بهدایت و ارشاد پرداخت و چون بانواع کمالات علمیه و فضائل اخلاقیه متصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر و کیمیا و غیرها از علوم رسمیه و فنون غریبه متبحر بود سخنانش در قلوب نشست

و نفوس را جذب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و بازق کرامات دیدند تا چون هنگامهٔ مازندران برپا شد بعزم نصرت اصحاب بصفحهٔ نور شتافت ولی ورود بقلعه از جهت محاصره اردو مقدور نشد و چندی باتفاق میرزا مصطفی قلندر مجذوب معروف که باو ارادت میورزید درنواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر صدمات وافر دید چندانکه هر دورا شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و در بعض منازل طریق از آب و نان ممنوع داشتند لاجرم بقزوین سفر کرد و در آنجا مریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس بطهران رفت چندی با شیخ عظیم مصاحبت نمود و ایامی در مازندران بفیض محضر اقدس ابهی مستفیض گردید و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعهٔ شهادت عظمی در حالش مجذوبیتی غریب و جذائیتی عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منیعه تراوش کرد و در بسیاری از قسمتهای ایران تبلیغات مؤثره نمود چنانکه در اطراف کاشان و قم و عراق و لرستان و مازندران جمعی را بصراط مستقیم مهتدی ساخت آورده اند که در مجالس محاجهٔ با مالاها چون برای اثبات این امر استدلال بآیات قرآنی و احادیث مأثوره در کتب معتبره مینمود و میخواست مواقع آیات و اخبار را نشان دهد اوراق قرآن یا کتاب کافی را میشمرد تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر آن نهاده نشان میداد و ملا ابوالحسن گلپایگانی ملای ساکن قهرود و پسرانش را بدانگونه هدایت نمود و لاجرم بغیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد و واقعات عجیبه از او حکایت کردند از آن جمله در قمصر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله بواسطهٔ او اقبال کرده ایمان یافته از مشاهیر بایه محسوب شد و نیز حاجی سیدابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعی و مقتدای اهل قریه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جذب نمود و

روزی از قصر عزیمت شهر کاشان داشت و بحاجی سید ابراهیم دستورداد که روزی دیگر نزد وی بشهر رود و حاجی برای مشغله رفتن نتوانست و شب را بیمارید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر رسید بخاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر برآمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده بخود آمده بقصر عودت کرد و لباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه بملاقات سید رسید و وصف الحال کرد ویرا باین عبارت خطاب نمود که مامیتوانستیم تورا بهمان حال تا کاشان بیاوریم و بالجمله سید بصیر را بسالی بعد از واقعه شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم باقسی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آنفاجعه این است که ایلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان در آنسال حکومت داشت و ازین امر باخبر بوده با احباء بنفاق اظهار وفاق میکرد و سید بصیر در اثناء سفر باردوی وی وارد شده ایامی چند مؤانست و معاشرت جسته بتعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه بمیان آمد و حاضرین هر یک در محامد صفات شاه باطراء سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب بحقیقت گوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا بر شمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت تقطه اولی را شاهد و دلیل آورد پس ایلدرم میرزا بر آشفته سقط و دشنام گفت و بدژخیمان بیدادگر حکم داد تا

گویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علائم خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقاسی نه که من تمام الجهات بدانصاف بود شاهزاده گفت خورش کجا است سید گفت خورش برادرت محمد شاه بود

زبان‌ش از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حفره با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اواخر سال ۱۲۶۷ واقع شد

دیگر دولت راجه مؤمن هندی قهرالله که کیفیت ایمان و شردمه از احوالش را در بخش سابق آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهزادگان هندوستان و آثار اصالت و بزرگی از ناصیه اش نمایان بود قدم در سیر و سلوک گذاشته بکمال زهد و ورع و قناعت و عبادت اتصاف یافت و ریاضت را بدرجه رساند که يك اربعین با قند و گلاب انجام داد و بغایت مقید بنظافت و اطافت بود و سخن بغایت اندک میگفت و غالباً در تفکر و تذکر و مراقبه بسر میبرد و همینکه لب بتکلم می‌گشود اسرار معارف الهیه از لسانش جریان می‌یافت و در اثناء سیر و سفر چون بایران آمد حضرت نقطه اولی در سجن چهریق بود و پس از تشریف بمحضر مبارک و جذبۀ

قهرالله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی بی‌جنابیت او مجذوب گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز بفتنه افتادند و او را هم شخص مستقلی تصور کردند ولی خود او اقرار داشت که از نوایان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک را در رؤیای دیده منجذب گشته و باو فرمودند که پیاده با ذربایجان بچهریق بیاید لذا آمده بمقصود خود رسید از اینحالات در صفحات خوی غوغای عظیم برپا و رؤسای اکراد اکثری منقاد او شدند لذا اینخبر بتبریز و طهران رسید علاج را در آن دیدند که حضرت را بتبریز بخواهند و هنوز خبری از آن واقعه نبود که بیجناب عظیم امر شد که قهرالله را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد با نجا راجع شود و منادی حق باشد و او بمحض رسیدن پیغام حرکت کرد و هر کس خواست همراهی کند نپذیرفت که انک لن تستطیع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول نکرد و دیگر خبری از او نشد
نبیل زرنندی

قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلایا چنانکه در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آنحضرت از خاک ایران بیرون رفت و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیاورده مراجعت نموده در قلعه چهریق بزایه جنب غرفه ئیکه آنحضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامت جست و بیود تا موقعی که حضرت را بتبریز برای اجراء شهادت بردند درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق بمراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق بحق زده مستخلص گردید و پس از واقعه شهادت کبری از تبریز بیرون رفت و در اثناء عزیمت بطهران در بین طریق بعضی از اعداء ویرا بقتل رساندند

یزد نخستین کسانیکه از اهالی آنحدود بعرفان و ایمان بدیع سرافراز شدند یکی میرزا محمد ذاکر مصائب خاندان رسالت مشهور بنام میرزا محمد شیخی از علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و بموجب بشارات سید انتظار ظهور موعود داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همینکه خبر ظهور جدید بسمعش رسید بشیر از شتافته ایمان آورده از حروف حی محسوب گردید و عودت ییزد نموده بذکر محامد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملایان تعرض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و اورا ضعف نفس و بیم فرا گرفته ناچار خویش را بشیخیه منتسب و متکی ساخت و از خاندان خانان که بحاجی محمد کریم خان ارادت میورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردند و اورا شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بابی بود و بهر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع میدید ارائه عقیدت و اقامه حجت میکرد و بدین طریق ایام حیات پبایان رساند و ازین جهان در گذشت

دیگر آقا سید احمد از فضلاء شیخیه و از تلامذۀ حاجی سید کاظم رشتی با عائلۀ خود ساکن کربلا بوده بواسطۀ ملاعلی بسطامی بعرفان و ایمان جدید فائز شد و بقرۀ العین ارادت و اخلاص حاصل کرده باتفاق وی بیرون آمد و در همدان از موکبش جدا شده بطهران رفت و در فتنۀ گرفتاری و بلایای واردۀ بر آنجناب بمحضربهی رفته سعی وجد برای خلاصی همی نمود و در هنگامۀ قلعۀ طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش میرزا محمدعلی با او همراه بود تا عاقبت باصابت گلولۀ توپ سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگرش آقا سید حسین چنانچه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف حی و یکی از مهمترین اصحاب شد و پسر دیگرش آقا سید حسن نیز از متقدمین مؤمنین و بواسطۀ پدر نامدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارابی بکمال ایمان بدیع رسید و پس از وقوع فتن شیراز هر دو بانتظار زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذراندند و در اصفهان متفقاً زیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین بشغل کتابت آثار و آیات افتخار یافت و پس از تبعید آنمظلوم از اصفهان هر دو با ملاحظۀ احتیاط در عقب رفتند تا بقریۀ کلین ورود نمودند و بعنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامت دادند و آقا سید حسن حسب الامر از ماکو برگشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی در تبریز وقوع یافت و در لوحی از الواح صادرۀ از قلم ابهی در وصفشان چنین مسطور است قد کان عند ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بیدالفضل و اطرد الحسن بیدالعدل مع ان له عند محبوبی و مبشری شان من الشئون الخ و چون آقا سید حسین در موقع مکالمه و سئوال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود محفوظ و مصون از قتل شد و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سئوالات

قونسول روس مقیم تبریز که ویرا نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه
اولی و امر جدید نمود گر چه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تا اندازه
گفتنی‌ها را گفت و برخی از آثار داد و بالاخره او را از تبریز بطهران برده حبس
نمودند و تا سال ۱۲۶۸ ه. ق در موقع بروز فتنه و مذبحة عمومی بایمه محبوس بود
و از مقام عظمت ابهی در محبس بوی افضال و اکرام همیشه و در واقعه مذکور با
اینکه مداخله بلکه اطلاعی از اوضاع و احوال نداشت بنوعی که در بخش لاحق
می‌آوریم حاجی علیخان حاجب الدوله بمحبس در آمده ویرا بشهادت رساند و او از
بین تمامت مؤمنین باین اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر ایام حضرت نقطه
اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و بقلب عزیز مفتخر و بعنوان
کاتب و کاتب الیابان مشتهر گردید و در ضمن توقیعی در باره وی چنین فرمودند
وان من کان عند ربك قد علمناه جواهر العلم والحكمة فاستنبی عنه فانا كنا لمنبیین
ولتكرمنه من عند ربك بما كنت عليه من المقتدرين و در این مقام توقیعی را که در
ایام ماکو در جواب معروضه آقا سید احمد صدور یافته برای وی بکربلا ارسال
فرمودند ثبت میدارم وهی هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يمن على من
يشاء من عباده وانه لا آله الا هو ذوالفضل العظيم واننى على محمد صلى الله عليه وآله
بما قد انما الله في قدم الذات وذروة الصفات انه لا اله الا هو العزيز الحكيم المتعال واصلی
على اوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله بما قد صلى الجليل عليهم قبل وجود كلشيء و
يسلم عليهم بعد فناء كلشيء انه هو الجواد الوهاب و بعد قد قرمت كتابك الذي ارسلته
عند ولدك جزاك الله في احسن بلائك بما قد صبرت في جنبه و انى في الايام التي
كنت في ارض الصاد اطلمت بما نزل عليك من قضاء الله و ان ذلك امر لا مفر لاحد منه
فاحسن الله صبرك فيه فانا لله وانا اليه راجعون ولعمري انى اقول حباً لذلك الشأن

الا ايها الموت الذى ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصرأ بالذين احبهم كانك تنحونحوهم بدليل و ان حين الذى سمعت بلائك اذنت لولدك بالسفر اليك وانه لم يرض لحيه فى الدين وان الان لما سمعت من الواردين على تلك الارض كثرة حزنك و كبر سنك احببت لان آذن قرعة عيني الحسن بالعود على تلك الارض المقدسة و ارجو الله بان يحفظه فى السيل و يبلغه الى ساحة قدس حرم الجليل و ان باذنك ما اذنت لاخيه الاكبر لانه معى انشاء الله فى المنظر الاكبر فلا تحزن له فان حضوره لدى انفع لك من حضوره لديك و اسئل له ان يفرج عن قلوب المؤمنين بفضله و يسهل لنا الصعود بالوصول الى تلك الارض المقدسة بمنه و اننى انا فى ذلك الجبل احمد الله حمدا شعشعانياً لامعاً مقدساً الذى يعلو كل حمد و ثناء كعلو امر الله على كل من فى ملكوت السموات و الارض و يفضل على كل ثناء كفضل الله على عباده انه هو الغنى المتعال و فى كل حين تدخل الحرم سلم من اهل السجن على ائمة العدل و اسئل من فضلهم لان الله قد ضمن لاجابة الدعاء تحت تلك القبة و لا شك ان الله لا يخلف الميعاد و اذا ارادت ام احمد بالحجيج فارسل معها ولدك الصغير لسكون قلبها و ان الله يؤيد بفضله من يشاء من عباده و هو العزيز الحكيم و اننى انا ذا استغفر الله ربي لكل ما احب الله و اوليائه انه هو الغفور الودود و سبحان الله رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين

ولى انتشار امر در آن حدود بواسطه آقا سيد يحيى و حيد اكبر تحقق يافت و والد آن جناب آقا سيد جعفر كشفى شهير بن آقا سيد اسحق علوى موسوى و آباء و اسلافش سلسله از سادات علماء فخام ساكن در قسمت جنوب ايران و فارس بودند و آقا سيد اسحق مذکور از داراب باصطهبانات انتقال نموده سکونت گزید و آقا سيد جعفر در آنجا حدود سال هزار و صد و هشتاد و اند متولد گردید و در صغر

سن و آغاز شباب تحصیلات علمیه نمود ولی جذبات باطنیه عنان از کفش ربود و از فارس بنجف شتافته مشغول بریاضات و طاعات گشت و سنین چند بمراقبه و مجاهده و مکاشفه پرداخت و معروف بعلوم باطنیه و کشف و کرامات گردید و تألیفات کثیره از قبیل تحفة الملوك سنابرق رق منشور بلدالامین کفایة و غیرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متطرف و متبحر و صاحب قلب و فکری سیال و متنور شد و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات

حاجی سید جواد کربلائی حکایت نمود که جناب آقا سید یحیی اکبر انجال حاجی سید جعفر کشفی بود و بعلم و فضل اشتهار داشت و مخصوصاً محمد شاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف بشخص اول بحضرتش و ثوق کامل حاصل داشتند و چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتفاع یافت و خلق کثیر از عالم و تاجر و عامی بامر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سید یحیی از بس احوال را مختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفسه بامر مبارک رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازین معنی آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه معروض داشت محمد شاه طیب الله ثنواه بوساطت میرزا لطفعلی پیشخدمت از سید خواهش نمود که درین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را بشاه اعلام دارد و بالجمله حاجی سید جواد میفرمود که چون جناب آقا سید یحیی بشیراز وارد شد چند مجلس بحضور مبارک مشرف شد و سئوالاتی که ازهر باب داشته جواب هر یک را کتباً و لساناً اخذ مینمود و هر مجلس که مشرف میشد بر مراتب خضوع و خشوع او میافزود و معذک اظهار تصدیق نمینمود و گویا منتظر رؤیت چیزی دیگر بود ولی مهابت و بزرگواری حضرت که قلب او را پر کرده و سرا پای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی

هريك خانه وعائله تأسيس كرد و اولاد واحفاد بسيار وارادتمندان بيشمار فراهم نموده با وفرت علم وعظمت ومكنت دربلاد مذكوره ميزيست وجمعی از اخلافتش علماء ووعاظ عظيم الشان شدند و در سال ۱۲۶۰ هـ ق درمكه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالاخره درسال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات نمود و جمله غاب نجم العلی را برای تاریخ وفاتش ضبط كردند و نجل جلیش جناب آقا سید یحیی از زن یزیدیه اش در شهر یزد بعرضه وجود آمد و در ایام صغر وجوانی تحصیلات علمیه

معروض دارد تاآنکه وقتی بمن بسبب محرمیتی که حاصل شده بود اظهارداشت که آیا ممکن است که تصرفی از تصرفات خارقه انسان مشاهده نماید ومقصودشان اینکه من چیزی خدمت آنحضرت معروض دارم گفتم جناب آقا سید یحیی مثل اینحال مثل کسی است که بر مائده شخص بزرگی حاضر باشد و آنشخص از اغذیه لطیفه واشربه لذیذه و فواکه طیبه از هر صنف برای او برخوان حاضر نماید و او درین اثنا چیزی از قبیل فوم وبصل طلب نماید بحقیقت من از اینوساطت و شفاعت عاجزم تو خود هر وقت بحضور مبارك مشرف شدی هر چه خواهی پیرس و هر چه در دل داری طلب نما وبالجمله پس از قلیل شبی که مقرر بود آنشب بحضور مبارك مشرف شود جزوی از سئوالات مشكله ومسائل معضله که نوشته بود باخود آورد وفرمود این مسائل چندی است از حضرت سؤال نموده ام خواهش دارم بحضور آنحضرت تقدیم نمائی وجواب طلب کنی چون شب گذشت وصحبت بسیار داشته شد وغذا صرف نمودیم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت بیت خود برای استراحت عودت فرمودند من جزوه سئوالات حضرت وحید را در حضور خودش بغلام آنحضرت که نامش مبارك بود دادم و گفتم همین حال این جزو را بحضرت ده و از قول من عرض کن این سؤال جناب آقا سید یحیی است وبر سیل مطایبه

نموده مستجمع علوم شده از افاضل علماء و وعاظ بی همتا گردید و بعلاوه وفرت علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر و استدلال دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بود و نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و بکثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت و در وطنش یزد زن اختیار کرده چهار فرزند آورد و غالب تعلق و سکونتش در آن بلد بود و در نیریز فارس نیز بعداً ازدواج کرده تأسیس خانه و عائله نمود و در هر دو جا دوستانش بسیار شدند و در حدود سال

گفتم عرض کن آقا سیدیحیی است نه برك چغندر و مقصود حاجی سید جواد ازین عبارت مطایبه با حضرت وحید و طلب تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بود باری حاجی سید جواد میفرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستعد ادای صلوة گشتیم که ناگاه مبارك آمد و جزوی بخط حضرت آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود حالی غریب باو دست داد با اینکه جبل و قار بود حرکاتی مشعر بخفت مانند میل برقص از او ظاهر و متبادر شد گفتم جناب شما را چه میشود فرمود جناب حاجی سید جواد من قریب يك هفته است که بنوشتن این سئوالات مشغولم و امشب از اول لیل آنحضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم آنحضرت در بستر خواب استراحت فرمودند تو را بخدا این اجوبه را که کتابی است مین درجه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان بیرو جرد و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدر حاجی سید جعفر مشهور بکشفی کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را بمیرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد شاه نماید

میرزا ابوالفضل گلپایگانی

۱۲۶۰ هـ. ق سفری بطهران رفته در خانه برادرش آقا سید اسحاق در محله امامزاده یحیی ورود و مدتی اقامت نمود و خبر ظهور حضرت باب اعظم بسمعش رسیده بنوع مسطور در بخش سابق بعزم تحقیق روانه شیراز گشت و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلایی و ملا شیخعلی عظیم که باهم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمات کرده بواسطه ایشان مکرراً نزد حضرت وفود یافت آورده اند که در ملاقات نخست حضرت را جوانی نورانی و متقی ولی عاری از مصطلحات علمیه و خویشتن را اعلم دانست و در ملاقات دوم ایشان را با خود در یک رتبه تصور نمود و در مره ثلثه پی بدریای علم الهی برده خویش را جاهل و حضرت را عالم حقیقی مشاهده کرد و در مقام عرفان و ایمان استقرار یافت و نامه بمحمد شاه و حاجی میرزا آقاسی توسط میرزا لطفعلی پیشخدمت در خصوص امر حضرت بفرستاد و نیز بعلماء یزد و نیریز که از آن جمله ابوالزوجه اش حاجی شیخ عبدالعلی از علمای مشهور محترم و متدین نیریز بود شمه از اشراقات ظاهره و آیات باهره بدیعه نگاشت و چون امر بسیر و سفر تبلیغ داشت سکون و قرار از او سلب گردید نخست از شیراز ببروجرد رفته با والد ماجد ابلاغ حجت و اقامه بینه نمود و براهین آفایه و انفسیه را با کمال وجه بیان کرد و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی و جوه امتیازی چند در همیکل مبارک و آیات باهرانش بیان می نمود اول آنکه حضرت امی است و تحصیلات علمیه نکرد دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله

آقا سید یحیی دارایی چون بشیراز آمد با جناب شیخعلی محولاتی که بجناب عظیم ملقب بودند و در خراسان باهم سابقه دوستی و آشنائی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه

نیل زرنندی

کرد که مراعات ادب نماید

و مطالب علمیة عویصه مقاصد را بغایت مختصر و مفید ادا مینماید که از عهدۀ دیگران خارج است سوم آنکه کلمات و عباراتش شبیه بکلمات علما نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مآرب و غیرها بدع و مخصوص بنخود او است و این اعظم دلیل میباشد که علم آنحضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فیالمثل بیش از سطری بر آن نتوان نوشت جواب مسائل را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم میفرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علماء مجبورند که شرح آنمطلب را در مباحث مفصله

و از همین سید کامل حکایت کردند که در شیراز در مجلس اول از حضرت طالب علم کیمیا میشود و حضرت اعتنائی نفرموده و از بی اعتنائی ضیق قلب و حزن از برای سید حاصل میشود بعد از مراجعت از مجلس اول قرار سید در عالم خیال این میشود که این وجود هر گاه حجة الله است باید جامع علم اولین و آخرین بوده باشد يك مجلس هم رفته و اعاده در مطلب مینمایم هر گاه بروز علم کیمیا نکردند حجیت ثابت نیست بر میگردم و بروز دیگر بهمین نیت بعد از سرافرازی حضور انگور تازه بر سییل ارمغان از برای حضرت میآوردند حضرت بملازم امر میفرماید قدری از انگور در میان مجمعه پیش سید بگذار و بعد از گذاردن سید قدری میل میفرماید بعد اشاره از حضرت میشود که سید برگی که در میان انگور بوده او را بمجمعه مس بمالند که بعد از مالیدن مجمعه طلا میشود بعد اشاره از سرکار میشود که مقصود خداوندی تعلق نگرفته که مس طلا گردد بلکه باید بکیمیای علم مس وجود شماها طلا گردد و سید بهمین متذکر و نادم میگردد و آنطلا را باز عود میدهند بصورت اول

ملا عبدالرحیم قزوینی

بیان نمایند پنجم آنکه با همه حسن و زیبایی خط که آنحضرت راست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم مینویسد و حال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم میباشد ششم حسن خلق آنحضرت است که از تمام شئونش آشکار و ممتاز از دیگران میباشد بدرجه‌ایکه قیام و قعودش ابدأ بنشست و برخواست سائر ناس شباهت ندارد هفتم آنکه اکل و شرب حضرت مانند اکل و شرب سائر ناس نیست و بدقت تمام ملاحظه کردم سه لقمه ناهار او است و در شام هفت لقمه غذا میل میفرمایند و بنظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش بمقدار دو لقمه غذای یک مرد آکول نیست و غذای غالبش چای میباشد و آنرا نیز با جلیسش مساوی می‌آشامند اگرچه آنشخص از طبقه دانه باشد (و از این جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شعائر بایه قرار دادند و این طائفه بکثرت شرب چای معتاد شدند ما بین جهال انام شهرت یافت که بایه بدادن چای مردم را بای می‌نمایند) هشتم آنکه عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه میباشد با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین ۴ و از سید الساجدین حکایت شده است و در صفحات بروجرده و لرستان ضمن وعظ و بیان بطریق حکمت ذکر معارف این امر نموده مردم را متنبه ساخت و سعی مبنول داشت که اهالی را از امر جدید بی‌اگاهاند و بعد از بروجرده باصفهان نزد اخوان خود آقا سید سینا مدرس مدرسه کاسه‌گران و آقا سید عیسی که تجارت منسوجات مینمود رفت و در اردستان با خواهرش ملاقات نمود آنگاه بیزد جهت ملاقات عائله و برای ابلاغ امر باخوانش آقا سید علی واعظ و آقا سید حسن و جمعی شتافت سپس ابلاغ امر ببرد طهرانیش آقا سید اسحق و برخی از علماء و فضلاء و امراء طهران کرد و از آنجا عطف عنان بخراسان نمود و پس از انجام آنچه خواست بقزوین رفته نزد خواهرش که زوجه

حاجی محمدرحیم امینی مشهور بود قرب شش ماه بماند و سابق برین سفرهم مدتی نزد خواهر مذکورہ اش اقامت داشت و از قزوین پی زیارت حضرت نقطهٔ اولی پیاده بماکو شتافت و از لقاء محبوب کام دل گرفت و درعین برف و بوران و سورت برودت زمستان بطهران عودت نموده نزد جمال ابهی وفود و متول یافت و باجمعی

دختر حاجی سیدجعفر کشفی عیال حاجی محمدرحیم امینی باین سبب حاجی سید یحیی بقزوین درخانهٔ ایشان تشریف فرما شدند حاجی محمد حسن درویش برادر حاجی محمدرحیم باجناب حاجی سیدیحیی درمسئلهٔ گفتگو کردند جناب حاجی سیدیحیی ایشانرا کافردانسته بخانهٔ حاجی اسدالله تشریف آوردند و چهارماه بودند و در مسجد شاه موعظه میفرمودند مراجعت بطهران زمان محمد شاه ندای نقطهٔ اولی که بلند شد محمد شاه ایشانرا بشیراز فرستاده پس از تفهیم مراجعت بیزد حجرهٔ جناب آقا محمدجواد با آقا کربلایی رفیع اخوی ایشان بیاناتی فرمودند زمان حرکت بجناب آقا محمدجواد فرمودند این اخوی شما چیزی نخواهد شد و من دیگر بحجره نمیآیم شما روزها بخانه بیائید... از باد نورآباد کاشیان تا میبد یزد آقا محمدجواد همسفر وحید بود و اهل اردکان باستقبال وحید بیرون آمده بودند و در شمس آباد اقداح یکروز و یکشب ایشانرا مهمان نمودند پس جناب وحید باردکان تشریف بردند و آقا محمدجواد یزد پس از چندی جناب وحید بیزد و از یزد بطهران و از طهران مراجعت بیزد و خبر صعود جناب حاجی اسدالله را آوردند و در مسجد ریک مجلس فاتحه گذاردند پس از چند دیگر باز بطهران تشریف بردند اینمرتبہ جناب آقا هادی را ملاقات میفرمایند و بخدمت جمال قدم میبرد و امر میشود که آقا هادی بقزوین بیاید و جناب طاهره را ببرند

مضمون بیان جناب آقا محمدجواد فرهادی

از مهمین اصحاب مانند جناب طاهره و غیرها مؤانس و معاشر گشت و در آن ایام بر ملا و فاشا فاش ابلاغ این امر همیکرد و بالجمله جناب آقا سیدیحیی سفرهای پی در پی نمود و چند بار بطهران و یزد و شیراز رفت و ایامی که در شیراز بود آقا سید عبدالعظیم تبریزی که شمه از احوالش را در بخش دوم ضمن واقعات قلعه مازندران و غیرها آوردیم از نزد حضرت نقطه اولی توقیعی و حرز همیکل بزرگی و نیز پیامی برای وی آورده ابلاغ نمود و ملاجعفر قزوینی درباره وی چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی علیه بهاء الله پنج بار بقزوین آمد و بر منبر حاجی ملا عبدالوهاب برآمد در نوبت اولی تکذیب شیخ احساسی و تصدیق حکماء و عرفاء نمود در کره نایه شیخی و حکمی هر دو را تصدیق کرد در مره ثلاثه استدلال بر بطلان محیی الدین اعرابی و ملا محسن و اثبات حقیقت جناب شیخ کرد در دفعه چهارم در خانه حاجی محمد رحیم تبریزی استدلال بر ظهور علامات و طلوع حق نمود و شبها حاضرین را مرتفع ساخت و نوبتی در خانه تبریزیها مشرف شدیم این بنده دلیل خاکسار و عمم ملاقنبر و ملا عبدالاحسین و حاجی میرزا او از وحید سؤال کرد در جواب فرمود بعد از استماع این نداء بشیراز رفتم و در کنار حق نشستم و دلیل و برهان و بینات خواستم بیان فرمودند و شرح کوثر را که کوچکترین سور قرآن است طلب کردم فرمودند تقریراً او تحریراً عرض شد تحریراً پس قلم و کاغذ بدست مبارک گرفتند و جواهر و دراری ثمینه برصفحات ریختند و بنوعی از سرعت مرقوم و مسطور میفرمودند که حرکات انامل لطیفه معلوم نمیشد بدون تفکر و تدبیر و سکون قلم زیاده از دوهزار بیت نوشتند و بمن دادند ملاحظه نمودم دیدم که در قوه بشر نیست اینگونه کلمات بدون تفکر و سکون قلم بنویسد و یقین بر حقیقت او و بطلان غیر او نمودم بعد فرمودند از ناصران و یاری کنندگان ما مید عرض کردم

صاحب شمشیر نیستم شمشیری بمن دادند جوهردار برنده و حقیر تیغ جوهردار بسیار خوب را دیدم مرتبه پنجم زمانی بود که طلعت اعلی درماکو محبوس بودند رفتند و مراجعت نمودند و واقع شد آنچه واقع شد انتهی و چون هنگامه از ندران برپا شد واصحاب از هرسو پی نصرت شتافتند آقا سید یحیی بطهران رفته بصدد تهیه لوازم ورود بقلعه برآمد در آنموقع جمال ابهی پس از گرفتاری بدست سپاهیان درمازندران و استخلاص از چنگ آنان بطهران رسیدند و جناب وحید درك محضر مبارک نموده از تفصیل واقعات باخبر گشت و ناچار از عزیمت بمازندران منصرف شده نقشه دیگری در نظر گرفت و در اواخر سال ۱۲۶۵ بعزم قیام در وطن از طهران بیرون راند و بنای سیر بلاد و نشر این امر نهاد چندی در قزوین وقم و کاشان و اصفهان و اردستان و اردکان سفر نموده علی رؤس المنابر تبشیر و ابلاغ کرد تا در بدایت جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ بیزد وارد شد و در مصلی بر عرشه منبر نشست و خطابه غرا اداء نموده ابواب عرفان بروجوه حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علماء و محترمین وغیرهم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند از آنجمله ملا محمد رضا (رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملاعلی اکبر و ملا آقا بابائی پسران ملا حاجی محمد مجتهد متنفذ و ماجا الانام منشاء بودند و نخست ملا محمد رضا که عالم و فاضل بود بیعت کرد پس اخوان و سائر آحاد خانواده تاسی نمودند و ملا حاجی محمد خود نیز ازین امر مطلع گشت و بعداً بنام بابی دچار حملات و تعرضات اعداء گردید و دیگر حاجی ملامهدی عطری و خاندانش بودند و نیز آقا میرزا محمد رضا طیب و آقا شیخعلی دهجی گمنام و شاطر رضا اردکانی و ملاحسن اردکانی قمالاقی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی و حاجی سیدعلی مهریزی و آقا سید حسین منشادی و آقا سید محمد باقر مهریجردی که از سادات و علمای

مقدسین بوده اهالی کرامات و کشف و مقامات در حقش اعتقاد داشتند و برادرش حاجی سید حسین روضه خوان و پسرش آقا سید حسین قالی باف و میرزا جعفر دهجی از طلاب علوم دینیہ وملا علی نقی روضه خوان ومیرزا محمد معروف بملیک و محمدزمان تاجر شیرازی وآقا علی اکبر حکاک و حاجی عبدالرحیم شماعی وآقا محمدصادق صوف باف وآقا میرزا حسن آقا فاضل وآقا سید جعفر وحاجی عبدالغفور و برادرش آقا محمدعلی ونیز حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهدعلیا و غیرهم بیعت کرده بشعلہ غیرت ایمانیہ افروختند ونفوسی دیگر اظهار محبت و مساعدت با آنجناب نمودند و ازین هنگام نهضت بابیہ در یزد و اطرافش شروع شد و قتنہ برخاست و منتهی بواقعة یزد گشت و از آنجا بنیریز راند و بنوعیکہ در بخش سابق مفصلاً آوردیم در هیجدهم شعبان سال مذکور بشهادت رسید و اما آثار آنجناب از آنجمله رسالہ استدلالیہ ودومقالہ بعربیت فصیحی وحسن خط در بیان تشریفش بحضور در بیت مبارک و در ک عظمت و اثبات حقانیت آنحضرت بعین خطش موجود است و ہذہ ہی بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلوة على رسول الله وآله آل الله الى يوم لقاء الله وبعد يقول العبد الراجي والاسير الفاني والفقير الجاني $\frac{١٠}{٨} \frac{٨}{٢}$ الفاطمي انه لما مضى من الهجرة النبوية على مهاجرها الف سلام وتحية غ ر س بلغني انه قد قام قائم من بياض انفارس وظهر نجم لامع وطلع كوكب دري ساطع من بلد شیراز كانه هو المعنى بالذكر في قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون فما زلت مهاجراً من بلد الى بلد وسائراً في مناكب الارض واطرافها وطير الفؤاد يتقلب يميناً وشمالاً ويصف على شطر الافاق وارجائها حتى انتهيت الى الارض المباركة والبلد المقام وهو البلد الامن مطلع العبد الممتحن في شهر جميدى الاولى عام غ ر س ب فوقفت بالباب و وفدت الي من عنده علم الكتاب

من العلم والقدرة انما العلم فكما سمعت وانما القدرة فهو ذاته
 سلام الله عليه من دون فكر ولا يكون علم بغير هذه الكلمات
 الطيبات والناجيات الاكيات والخطبات الواقيات الاكيات
 الباهرات فان قدرة اعظم من هذا فاعرفه في ان هذا
 اعظم عندنا انما البصير من خلق السموات والارض ومع
 جميع سلام الله عليه هذين الكالين اللذين لمس هوتهما كما
 في الامكان فقد خلقنا باخلاص الرزق طائفتين وطائفتين بالادب
 اعداده الطاهرين سلام الله عليهم ابدا لا بد من ودهر الدنيا
 انظروا حواره وطواره واخلاقه وحرركاته وسكاته وشفاه
 واعماله ليزي قدرة بانه شعر لوجوه ارباب الناس في كل
 والذرة ساعة والارض حوله اله ما يدريها القول شعر
 هذا هو النور الذي قد شابه موسى الكليم هذا هو النور الذي
 يجلبه عظم الربم فقد ذكره في قوله ونفسه بالمد والعلامة
 من الاعراض والذائب والادساغ خلق اليعاقم الاكبرية بان
 من امره وشابهه لحواروا آتاه الله فتعبد كل من حقه وديون
 الكلا مخلوق ودفعة ويوصل كل من يشاء الى مقامه حتى اذا اخذ شيئا
 من المال كوال والشرب سلبه ان تمام كماله لان هذا هو شان لان

بما خلقنا خلقا
 بخلقنا خلقا

مع كونه على الله عليه والدمع من فضلاء اهل الحجاز فكيف لا يثبت
 بهذه القدرة عبودية هذا السراج الوهاج والمبتجج الابهاج
 لآل هذه الاجلها ورسلام الله عليهم في آلاء اللب والظرف انهم
 مع ان سلام الله عليه قد ولد بين الاعميين وديونهم وكان
 اعيانهم شان تلك الانار ومع هذه الحجة الكبرى انوا شاملا
 خلقا انما الولاية التي هي لنا جاءت والخطب والزيارات والاكيات
 ينطق بكتب بلا شك ولا يكون فلف في ستة ساعات عتاة الف
 بيت بحيث لم يبق فيه احد من اولي الافكار ولا فاعنا وما يمكن
 اولي الابصار ولقد ظهر دعوى فاداه بعد تلك الامور انما
 حيث ظهر من فلفي تلك المدة العظيمة فقاسر معتد في حيا
 معدودة ورسائل مستورة وكثرت في حيا وما شغلنا
 من اني ظهر كان الادب خرج منه الجواب فان يشي بعد ذلك
 ومن انكره او جهده او وصف امره بعد ظهور تلك الانار وطبع
 تلك الانار فظهرت ابياتنا وادخلت قلبه الذي ركضت
 وتوكل الله صلى الله عليه واله رحمت قال وقوله الحق فما جلا
 عظيم يا خلق لا يبغضنا الا بن زنا او ابن جنة ومن خلقنا
 عجايبه وانما ظهر دعوى ودوخ من في كوكب الانار والخلق فله

باب
 في
 بيان
 الحجة
 على
 من
 انكره

دو صفحه، از اسد تالاییه جناب آقا سید رحیمی وحید بخط خود در اثبات امر بدیع

مربوط بصفحة ۴۷۱

دع

بجز

ورأيت البلد يجيى اليه ثمرات كلشيء وانمده من الناس تهوى اليه فاقمت فيه وآوى
الطير اليه فقد علم صلوته و تسبيحه فوالذى نفسى بيده له نور و ظهور مثل نوره
كمشكوة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجه كانها كوكب درى يوقد من
شجرة مباركة زيتونة لاشرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسه نار نور
على نور يهدى الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكلشيء عليم وكان
من انارته ولمعانه ما افاض واجاد على الشرقيين ليخضعن الشارقون او انعم واصاب
من استفاض من الغربيين ليضعقن البديرون والطوريون شرحه صلى الله عليه حروف
البسملة بمراتب اربعة ثم تفسير سورة الكوثر يجرى فيها الانهار انهار من ماء غير
آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من غسل مصفى وانهار من خمر لذنة للشاربين
ثم شرح الحديث الذى افاض الحجاب الاعظم العالم بالسراير ابو جعفر محمد بن
على الباقر صلوات الله وسلامه عليه لابي لميد المخزومي فى بعض علم الحروف و
المقطعات من القرآن ثم اجابته لذى الحسب الشامخ الرفيع و ذى الشرف الباذخ
المنيع ذى الرياستين السيد ابى الحسن الحسينى وقد سئل من جنابه عليه السلام
كشيف السر عن وجه الامر وشرح في حروف الهاء لانه كان اول حرف كتابه وصار
معروفاً بالرسالة الهائية ثم شرح دعاء الغيبة المروى فى الكافى المشتمل على فقرات
ثلاثة واتفق على ابواب اربعة عشر وقد طلع فى ابوابه مكن الغيب المستور ما طلع
فى الليل اذا عبس من الصبح الازل اذا تنفس ثم جواب احد من المجاهدين
والمهاجرين والصابرين الذين صبروا فى سبيل دين الله على الاذى ثم افاضة على السيد
السند والحبر المعتمد الوافد الى نور الفؤاد السيد الجواد الحسيناوى فى جواب
مسئلته فى باب الاعراب ثم جواب السائل الجليل المستطاب نواب الهندى فى حكم
اسماء الله تعالى ثم جواب مسئلة العالم الماجد والعارف الكامل الشيخ العابد ثم اجوبة

مؤنعة مؤتقة في مسائل العارف الملاحسن الرشتي ثم جواب مسألة المهاجر المجاهد
في سبيل الله الحاج محمد اسمعيل الفراهاني ثم المسائل التي جعلها تذكرة و متاعاً
للمقرين فسمح باسم ربك العظيم فورب السماء والارض انه لقول رسول كريم في
كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون افبهذا الحديث انتم مدهنون وتحصلون رزقكم
انكم تكذبون فأبوا بحديث من مثله ان كنتم صادقين سبحانه الله عما يصفون وسلام
على المرسلين والحمد لله رب العالمين (وايضاً) بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي
اضاء الضياء وتجلي للعلماء بالبهاء و اظهر الثناء بالسناء واحاط الكل تحت ظلال الكبرياء
فاول ما برزت من كتاب الكون في ديباجة الانشاء البسملة والتسيحات الاربعة العليا
احرف الاسم الاعظم من الاسماء الحسنى وجعلها مجلى ذاته الظاهرة لها بها في
سائر عوالمه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير
وعظيم العظمة و امرها بالادبار بالتجلي والنزول والطلوع والافول بعد ان اجرى
من آخر اركانها ماء الابدان ببحر المداد و نوب الصاد الداخر المواجه المتلاطم
الرجراج وجعل منه البحرين هذا عذب فريات سائغ شرابه وهذا ملح اجاج وخلق
من الاول طينة اهل الاجابة الحسنى من الانبياء الى الصلحاء الازكياء و اسكنها في
علمين من حول عرش الكبرياء وخلق من الثاني طينة اصحاب الاجابة السوءى من
عين اليمن و الكبريت والطبرية والافريقيه اجمة ما سيدان وجة ناجروان و عين
ابرهوت الى اقصى انبساط النقطة الظلماء فامكثها في سجين واسفل السافلين الى
ما تحت الثرى ثم امر الفريقين من اهل المقامين بالادبار والاقبال لما اراد من اظهار
الجلال واسفار الجمال لرب النور والظلال و شاء من بروز اتقان الصنع من الحكيم
الفعال فنزل المدبرين المقبلين وصعد المقبلين المدبرين حتى التقى الفلكان واتصل
التظنجان في هذه النشأة منتهى مراتب النزول ومبدء عوالم الصعود تداخلت الشجرتان

وتشاكلت الفرقتان ودخل ابليس اللعين بواسطة طاوس العناصر وحية الجوزهر الى جنة الانسان اكبر حجة الله على الخلق و اعظم ما بنى بيده الرحمن و اخرج آدم بديع الكل عن مقام الرضوان و افسد ما علمه الرحمن من علم البيان و انزله الى تلك الارض المغبرة معدن الاحزان قال تحسراً على ما فات منه من الالحسان من تغرد طيور العماء على الافنان تغيرت البلاد و من عليها فوجه الارض مغبر قبيح و جعل يبكي بكاء و يجرى دموعاً و لم ينقطع الى ان تلقى من ربه كلمات فتاب الى السبحان فاجابه بارئته و امره الى حيج البيت ذى الاربعة الاركان المحاذية للبيت المعمور المربع و السقف المرفوع البنيان المحاذية للادكار الاربعة من التكبير و التهليل و التحميد و السبحان بعد تعميره على شكل بيت الاحدية و هيكل الايمان فهو اول بيت وضع للناس فى وجه الارض للحكاية و التبيان بالامثلة الملقاة فى هويات الامكان و ذاتيات الاكوان من الاية اللاهوتية و الوجه الجبروتية و الوصف الملكوتية و الرسم الناسوتية فى السر و الاعلان و بعثه لظهار سر واحد من هذه الاركان فهو التوحيد و آية المنان و نصر فى التبليغ باقى الانبياء من اولى العزم و غيرهم الى طلوع شمس العرفان من مشرق الايقان خاتم الانبياء و سيد الانس و الجن و امره باظهار سر ركن الثانى و هو النبوة مبدء المعان الى يوم الغدير خير الايام و قطب الزمان بلغ فيه بنفسه الشريف و وصى الى اوصيائه باظهار ركن الثالث و هو ركن الولاية و تاويل آية القرآن و اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون الى يوم طلوع شمس الازل فى احدى وستين قبلها الالف و المائتان و تمت آل الله و حروف كلمة البيان فى روع عبدهم الذى وسع قلبه لجميع الظهورات من تلالؤ جسم سيدة النسوان بل من فى ملكوت الامر و الخلق من الاكوان باظهار سر ركن الرابع من الكلم الجامع آخر شروط الايمان الى هنا تمت الادوار و كملت الاكوار و تألف بسم الذى

بالحروف غير مصوت و بالتشبيه غير مجسد الباء بهاء الله والسين سناء الله والميم ملك
الله و مجد الله كلاهما واحد في الاداء و وجدت الكينونة و حصلت البينونة بين الشريف
والوضع والبصير والاعمى و اما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى قال ٤ ثمود طائفة
من الشيعة ثم الايجاز و التكوين اى العوالم الاربع من الجسم والنفس والعقل و
الفؤاد عالم العماء فشرع بالتشريع الذى هو روح التكوين و هو ظهور الربوبية
الممكنة فى الانشاء فالمربى فى النزول اى التكوين هو الاسم المشتق من اسم الله الاعلى
وهو العلى المتعال وهو العلى الكبير و هو العلى العظيم و فى الصعود اى التشريع هو
الاسم المشتق من اسم الله المحمود وعسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً اولنا محمد
و آخرنا محمد و اوسطنا محمد فاجتمع الاسمان الاعليان واقترن الشكلان الاصلان
فى هذا المقام فهم من كان ذاقهم سديد والقى السمع وهو شهيد وسبحان الله عما يصفون
والحمد لله رب العالمين وبعد يقول العبد الراجى بالحقى القيوم و الداعى يا دائم يا
ديموم $\frac{10}{8} \frac{10}{2}$ هذه خطبة جليلة من المولى المؤمن الجليل و العبد الممتحن
الخليل القائل للقول السديد والداد على الامر الرشيد فى ق و القرآن المجيد بل
عجبوا ان جائهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شىء عجيب جعلتها تقدمة لهذا
الخطاب و تذكرة لاولى الالباب من اهل المبدء والمآب فمن كان دعواه الحمد لله
الذى انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجاً قيماً لينذر بأساً شديداً من لدنه ويبشر
المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجر احسنا و من الذين يستمعون القول
فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولو الالباب و من الذين يحملون
العرش و من حوله و يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا ربنا
وسعت كل شىء رحمة و علماً فانقر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم
فيا ايها الاخوان من الحاضر و البادى مقامكم و مكانكم انصتوا و استمعوا الصيحة بالحق

ونداء المنادى فهذا هو الميزان والصراف والطور والكتاب المسطور والبيت المعمور
فان السيد العلى والنور البهى والكوكب الدرى برز من البلد المقام و استقر على
ارض الصاد وطلعت الشمس من برجها وقرت على نقطة الزوال وغشت ضيائها جملة
الافاق وظهر تأويل قول الله سبحانه وتعالى بسم الله الرحمن الرحيم والشمس وضحيها
والقمر اذا تليها والنهار اذا جليها الى تمامها ولا يخاف عقيبتها فامرنى بالحضور فى
ارض الطاء فلما نزلت بامر مولاي عليها فى اول شهر الثانى من السنة الثالث بعد
غرس وحضرت عند اهلها من اصحاب الاخدود فى السلاسل والاغلال والقيود اذ ما
كان لهم شأن الاذكار الحدود التى هم عليها قعود وهم على ما يفعلون بالمؤمنين
شهود وما تقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد قد غابنى الاخزان وتركنى
الاخوان الذين كانوا يساعدوننى لرضى الرحمن حتى صرت بحيث اشير الى مولاي
بطرف قلبى وارى نفسى مفارقاً من حبيبى واتمنى الرحيل الى سبيله و التوصل الى
مقيله فهل اليك يا بن احمد سبيل فنلقى و هل يتصل يومنا منك بغده فتخطى متى
نرو مناهلك الروية فنروى متى نتفع من عذب مائك فقد طال الندى متى نفاديك
ونراوحك فتقر منها عيننا وصرت كما قال الامير عليه السلام و طفقت ارتأى بين
ان اصول بيد جزاء او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصغير
ويكدح فيها مؤمن حتى يلتقى ربه فرايت ان الصبر على هاتى احجى فصبرت و فى
العين قذى و فى الحلق شحى مع طول المدة و شدة المحنة فلما علمت ان السبيل
مقطوع والدليل ممنوع اشتغلت بذكر مقاماته وجمع خطاباته التى برزت فى اول
مستقر من الهجرة وهو الشهر الحرام ذى القعدة من السنة المذكورة لعل الله يسكننى
بذلك فانه منزل السكينة على قلب من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين و كان اول
ما شرق فى تلك الارض من فوارة النور الذى هو بالرعب منصور و لمع من العلم

المشهور وظهر في تلك الطحناء الديجور شرح سورة والعصر ثم رسالة في النبوة
الخاصة بالعقل اللامع ثم اجوبة لمسائل شتى من السائلين الواقفين حول الباب
مستعيناً بالله انه هو الولي في المبدء والمآب و هو حسبي نعم المولى و نعم النصير
واما اعقابش از زوجه يزدیه سه پسر و یکدختر بودند پسر ارشد آقا سید احمد نام
داشت و مطلع و محب نسبت باین امر بود و سالها در یزد زیسته در محضر شرع
حاجی ملا باقر اردکانی که کیفیت احوالش را عنقریب میآوریم کتابت مکاتیب
شرعیه مینمود و بنت عم خود آقا سیدحسن را در حباله نکاح داشت و آخر حیاتش
چون باصفهان پی ملاقات عمین معظمین خود آقا سید سینا و آقا سید عیسی رفت
بیمار شده در آنجا وفات نمود و مدفون گردید و از او دختری شد که در یزد حیاتش
سپری گشت و پسر دوم وحید آقا سید محمد امین التجار نیز اطلاعی از این امر داشت
و در سن شباب بکرمان رفته متزوج و متوطن شده در سرای گلشن اشتغال بتجارت
جست و عاقبت در آن بلد وفات نمود و نسلی از او برقرار نماند و پسر سوم وحید
آقا سید محسن از مومنین این امر بوده در قزوین متوقف و در دستگاہ ابن عمه اش
حاجی میرزا محمود امینی مشهور متوظف و در آنشهر متزوج شد و از او دختری
و خاندانی بر جای ماند و دختر وحید نیز از مؤمنات بوده در طهران بمیرزا نصرالله
کاشی ندیم فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی مقیم طهران شوهر نمود و از او نسلی
در این امر ظاهر نیست و اما از زوجه نیریزیه صغری نام که مؤمنه بود وحید را
پسری شد که سید اسمعیل نام داشت و پس از شهادت پدر شبانه در آغوش مادر
باتفاق برخی از خویشاوندان مؤمن بقصبة اصطهبانات واقعه در شش فرسنگی جنوب
غربی نیریز گریختند و بیخانه خواهر وحید که زوجه حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری
مؤمن باین امر بود پناه گرفتند و حاجی مذکور از خواهر وحید کودکی میرزا

ابوالحسن نام داشت و خواهر دیگر وحید نیز در قصبه مذکوره زوجه آقامیر مرشد بود و همگی ایشان در آن ایام از بیم دشمنان مخفی بودند و پس از چند سال که امنیتی حاصل شد آقا سید اسمعیل باتفاق میرزا ابوالحسن مذکور در مدرسه خان یزد بتحصیل علوم پرداخته بمدارج عالیّه علمیه و اجتهاد در فقه و اصول ارتقاء جست و بنت خالش آقا سید علی واعظ را ازدواج کرده بموطن خود اصطهبانات عودت نموده ساکن گردید و کتاب لمعة النور فی شرح آية النور و حصن الحصین فی شرح بلد الامین و شرح تشریح الافلاک در علم هیئت فلکیه و کتاب سلسیل در علم حکمت از جمله مؤلفات او است و بلقب حاجی محقق العلماء شهرت تامه داشت و از او اخلاقی از سلسله علما بر جا ماندند ولی از این دودمان عظیمه و وسیعه شهیر کشفی که از آنجمله آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی ساکن و متوفی در طهران و اخ اکبرشان آقا سید روح الله ساکن و متوفی در تبریز بسال ۱۲۸۸ بودند اثر و حرکتی در این امر حاصل نشد زیرا از بیم واقعات مهیبه و حوادث خطیره که بر جناب وحید و سائر آحاد این طائفه واقع گردید حال تجسس و جنبش از آنان زائل گشت فقط آخرین اولاد حاجی محمد اسمعیل مذکور در جامعه اهل ایمان بدرخشید که در بخشهای آتیه میاوریم و در این مقام نبذه از کلمات مبارکه که در شان سید کشفی و جناب وحید است ثبت مینمائیم قوله الاحلی فی کتاب تفسیر سوره یوسف یا قرّة العین قل للعالم الجلیل جعفر العلوی انک علی الحق ان کنت بالباب لله ساجدا لقد کنت فی ام الكتاب عند الله محموداً و هو الله قد کان علیک علی الحق شهیداً فوربک انک لن تحرق الارض بالحق من دون الباب ولن تبلغ الجبال من دون الذکر علی الحق بالحق طولاً و انه من الله الحق لحق بالکلمة الاکبر علی العالمین جمیعاً ان کنت قد اتبعت امره فانما قد جعلناک فی الدنیا رکناً علی العالمین رفیعاً و انک بالحق فی الاخرة معنای الرفیق

الاعلى باذن الله العلى و هو الله قد كان على كلشىء شهيداً ذلك مما قد اوحى الله عليك فى سبيل الحكمة فانظر على الحق الاكبر امرنا و انصر ذكرنا الاكبر هذا الغلام العربى فان نصر الله و آياته قد كان فى ام الكتاب قريباً و درموقى ديگر مسطور است و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوى و شاهدت بواطن آياتها و انه ما عرف الا نفسه و ما وصف الا شئون عبوديته و كل ما قال فى حق آل الله سلام الله عليهم فى تفسير الدعاء المشرقة عن ناحية المقدسة لم يك فيهم ولا يلىق عند الله بشأنهم لانه ما قرء الا حرف عبوديته و ما وصف آل الله الا بما تجلى آخرهم فى كنه ربوبيته و لا يعرف آل الله احد و لا يقدر بوصفهم عبد اذا ما سواهم من فاضل ذكرهم ليذكرون و يوجدون و درمقوى ديگر مذکور است و لقد بلغ الى حظيرة الواقع فى بواطن تلك الرقائق و الدقائق سيد المعاصر عضد المحققين فصل فى سنابرقه المحيط على المغارب و المشارق فجزاه الله فى بيانه فى حقيقة ذلك المسئلة بالسر الواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات فى قباب اشاراته و لكن ذلك ما كان الا لحفظه نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين و در رساله دلائل السبع در شأن جناب و حيد چنين مسطور است و نظر کن در عدد اسم الله فرد متفرد و و حيد متوحد که احدى از مخالف و مؤالف منکر بر فضل و تقواى آن نيست و کل مقررند بر علو او در علم و سمو او در حکمت و نظر کن در شرح کوثر تا بر نوشته جاتى که از براى آن ظاهر شد و استدراك علو شأن او را عند الله نموده الخ و از قلم عزابى در سورة الصبر وصف احوال آن جناب مسطور است قوله عز بيانه و اذ قال الوحيد يا قوم قد جئتمكم من الروح من لدن على قيوماً . . . و قضى من الايام الى ان اجتمعت فى حول الوحيد شردمة من قرية التى باركها الله بين القرى و رفع اسمها فى اللوح الذى كان ام الكتاب عنه مفصولاً . . . و بلغ امر الله الى مقام الذى سمع رئيس الظلم

الذی کفر بالله واشرك بجماله واعترض ببهانه وكان اشقى الناس في الارض ويشهد بذلك رجال الذی كانوا في سرادق الخلد مستوراً . . . فاذا ذكر يا قلم القدس ما قضى على الوحيد من اعادى نفس الله ليكون امره في الملاء الاعلى بالحق مذكوراً فلما سمع الذی کفر وشقى ثم استکبر وبغى ارسل جنود الكفر وامرهم بان يقتلوا الذین ما حمل الارض بمثلهم في ايمانهم بالله ويسفکوا دماء التي كانت بها كلشيء مطهوراً . . . وقرر للجنود رئيسین الذین هما کفرا بالله وآياته . . . اذا فتح فم الروح و نطق روح القدس بلسان الوحيد وقال يا قوم ان تقرؤا بفضلی وتعرفونی انا بن محمد رسول الله لم جئتم علينا بجنود الكفر . . . و كرر بينهم الرسل و الرسائل الى ان وضعوا كتاب الله بينهم واقسموا بالله وختموه و ارسلوه الى جمال عز وحيدا . . . الى ان اخذوا الوحيد وهتكوا حرمة وعروا جسده وفعلوا به ما یجرى من عیون اهل المفردوس مدامع حمر ممزوجاً . . . ان ارتفعوا الرؤس على الاسنان والراح و دخلوا في ارض التي شرفها الله على جميع بقاء الارض و فيها استوى الرحمن على عرش اسم عليا فهيناً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي فيه خلقت السموات والارض واخذت كتاب الله بقوة ايمانك وصرت من نفحات الله الى حرم الجمال مقلوباً و نیز صورت زیارتی از قلم ابهی برای زیارت رمس مطهر آنجناب صدور یافت تااو وشهداء اصحابش را بدان طریق زیارت نمایند و اما اصحاب وحید و بایه یزد از آن جمله آقا محمد هادی بن حاجی محمد صالح بن حاجی محمد شفیع اصفهانی الاصل بود که در حال ریعان جوانی و نبغان ایمانی دست از ولای وی نکشید و اموالش بغارت رفت و خود بنوعی که در بخش لاحق می آوریم در شیراز بشهادت رسید و برخی چنین آوردند که جمعی بیست و دو تن از اصحاب وحید در یزد کشته گردیدند و هنگام مهاجرت از یزد برای نیریز سه تن از بایه یزد چنانچه در بخش سابق نموده ایم

همراه بوده در وقایع نیریز نیز بنصرتش قیام کردند و نفوس شهیره مذکوره الاسامی در یزد و اطراف برقرار بوده عده را براه راست آوردند و خاندانی برجای گذاشتند و باین طریق پس از واقعه شهادت کبری جمعی از این طائفه در یزد و اطراف می زیستند.

ویکی از اشراف علمای بیان در آن قسمت حاجی ملا باقر اردکانی از ائمه جماعت اردکان بود و بملاقات وحید رسیده فائز بعرفان و ایمان بدیع گردید و کما کان بامامت جماعت و ریاست دینی در وطنش اشتغال نمود ولی برفراز منبر ضمن بسط مواعظ و حل مسائل چشم و گوش غافلین را میگشود و آثار تجدد حال از اقوال و اعمالش نمایان شد لذا مدتی طویل نگذشت که بنام بابی مشهور گشت و رؤساء و رقبای محل از ارباب محراب و منبر بتعرض و معارضتش برخاستند و پیوسته سعایت و شکایت بیزد بردند و برای شکستن نام و مقامش همی کوشیدند تا نائره فتنه و فساد را مشتعل ساختند و حکومت را بمضادت او وا داشتند و آن ایام حکومت یزد و کرمان با خان بابا خان سردار بود و خود ارتکاز در کرمان داشته پسر هشت ساله اش مشهور بامیرزاده را بحکمرانی یزد گماشت و میرزا مطلب نام نفرشی وزیر و نایب الحکومه حاجی را از اردکان بیزد کشید و رقباء فرصت را از دست نداده صورت استشهادی بر بابتش محشی و مشحون بمهر و شهادت و امضای جمعی کثیر تنظیم کرده نزد حکمران بکرمان فرستادند لاجرم شعله فتنه بلند شد و خان بابا خان حاجی را بکرمان طلید و باقدام معاندین یزد و اردکان آنعالم ذیشان را مغلولاً باکند و زنجیر تحت مراقبت جمعی از گماشته گان حکومتی بردند و حکمران با وی ملاقات کرد و حاجی چون عالمی حکیم و نطق و ندیم و حسن الاخلاق و منزله از زرق وریای اهل نفاق بود بلطف سخن و حکمت و مزاح

سایر ولایات

آذربایجان از قرار نوشته‌های که درین روز
 از تبریز آمده ناخوشی و با که چند وقت پیش ازین در آنجا
 بروز کرده بود بعد سرد شده و برف باریده و ناخوشی
 مزبور تخفیف بهم رساند درین روزها باران شدت کرده
 بطوریکه روزی بچهار نفر دشت نغمه نیز منقلب را
 هفت روز در زمانه دولتی که از آنجا می‌آید نوشته‌ام
 اخبار مکانی و گفتگوی خلق است و امید است که آن
 باین شدت نبوده باشد

یزد

از فردا که در روزنامه انوشیروانی نوشته بودیم
 بسیار آب کوبی درین اوقات سبب و پانزده نفر
 اطفال آنجا را قبل از ناخوشی و با در بین ناخوشی
 و آب کوبیده است که یکی خوب شده اند و بکس درین
 عمل حال نموده است فرزندان عابد است از
 سیر محمد علی سستی در آب کوبی طفل خود اجمال برده
 و طفل او در عرض آب کوبه که شده است

بگردها نوشته بود که سبب نفیث در غایب است که سال
 و بین دو بیت حاصل است انواع نفیث کمال و فرزند
 و نصر جناس از سالهای دیگر از آنراست و مکتوب
 و در العباده بزرگ از غیر حدیث کرده و حاوی دولت نامه

چنانچه حاصل از او در سال ۱۲۷۰

حاجی ملا باقر دکانی که از بنوعی بزرگ است چون نسبت
 با داده بود که از طایفه ضال بابیه است لهذا امیرالامراة
 سردار او را بکرمان خواسته اند که در باب تحقیق نماید

استخراج

از روزنامه دولتی

(شماره ۱۴۶) آنزمان

راجع باحضر و حرکت جناب

حاجی ملا باقر دکانی بکرمان

مربوط بصفحه

و طیبیت دل از حاکم ربود چندانکه ویرا بغایت عزت و جلال در دارالحکومه مقر داده از ماوقع ندامت حاصل کرده بتلافی مافات باوی منادمت جست و پس از چندی که او مائل عودت بوطن شد مبالغی برای مصاریف سفر تقدیم کرده ویرا با تخت روان و تکریم شایان روانه داشت و حاجی مدتی اندک در اردکان ماند آنگاه عزیمت عراق عرب نمود و تقریباً دو سال در کربلا و نجف بزیارات و استکمالات علمیه و دینیه در محاضر درس علماء و مجتهدین پرداخت و اجازهٔ اجتهاد گرفته بیزد برگشت و باحشمت و جلال وارد وطن شد و در یوم ورودش قاریان سواره پیشاپیش قرائت قرآن کردند پس در اردکان ویزد بمسند قضاء و فتوی بنشست و بامامت جماعت و ریاست مشغول شد و برای احتیاط از شرور انام و رقبای مهام در ظاهر خویش را ازین نام بری کرد و در خفاء همواره مساعدت و محافظت نمود و سالیانی دراز پس از شهادت برقرار ماند و دلبستگی کامل بعنایات اقدس ابهی یافت و ذکر و ازوی در بخش ششم مینمائیم

و از اصحاب وحید در یزد آقامیرزا حسن فاضل و استاد علی اکبر حكاك و آقا محمدصادق نساج و نیز آقا حسن زنجانی سرباز را شرح شهادت و مقتل و مدفن در بخش لاحق میآوریم

دیگر از معاریف مؤمنین آقامیرزا سید حسین از علما و حاجی سید علی مهریجردی از ملاکین بودند و نوبتی حاجی رسول مهریجردی ضابط قریه فرستاد حاجی سیدعلی را آوردند و تهدید بقتل و تأکید در سب نمود و او با کمال ایمان و اقتدار جواب داد پس ویرا چندان باچوب زدند که چندبار بیهوش شد و بر تختهٔ درخانه گذاشته بشهر آوردند و بعد از شش ماه معالجه شد و دکهُ ریسمان فروشی باز کرد و بعداً مدتی باقلید آباه رفته بماند و در سن یکصد و هشت سالگی در آنجا

متوفی گشت و ما شمه از احوال شهداء مذکور را دربخش لاحق بمحال مناسبه مینگاریم و تفصیل حالات جمعی را دربخش ششم میآوریم و عمارت مسکونه جناب وحید دریزد از اماکن شهیره تاریخیه نمودار است و اکنون بنقل همین مقدار از نفوس شهیره اکتفا کرده برای ارائه نمونه از آثار قلمیه کثیره علماء بیان صورت دو رساله استدلالیه صادره از قلم بعضی از مشاهیر اصحاب را که در سنین اولیه این امر نوشتند منضم نموده مقالات را ختام اختتام می نهیم و از عدم توضیح و تفصیل احوال صدها نفوس مهمه دوره نقطه البیان که برای شدت اضطهادات و مشقات و غیرها عناکب نسیان بر تاریخ احوالشان نسج نموده و صور و آثاری از آن شهداء و بزرگان در دست نه بلکه اسماء جم غفیری در خاطر احدی نیست اعتذار میجوئیم

و دربخش تالی شروع بواقعات سال ۱۲۶۷ ه. ق نموده اوضاع

و احوال دوره دوم این امر را سنویاً بقید

کتابت می آوریم

متوفی گشت و ما شمه از احوال شهداء مذکور را دربخش لاحق بمحال مناسبه
مینگاریم و تفصیل حالات جمعی را دربخش ششم میآوریم و عمارت مسکونه جناب
وحید دریزد از اماکن شهیره تاریخیه نمودار است و اکنون بنقل همین مقدار از
نفوس شهیره اکتفا کرده برای ارائه نمونه از آثار قلمیه کثیره علماء بیان صورت دو
رساله استدلالیه صادره از قلم بعضی از مشاهیر اصحاب را که درسین اولیه این امر
نوشتند منضم نموده مقالات را ختام اختتام می نهیم و از عدم توضیح و تفصیل احوال
صدها نفوس مهمه دوره نقطه البیان که برای شدت اضطهادات و مشقات و غیرها
عناكب نسیان بر تاریخ احوالشان نسج نموده و صور و آثاری از آن شهداء و بزرگان
در دست نه بلکه اسماء جم غفیری در خاطر احدی نیست اعتذار میجوئیم

و دربخش تالی شروع بواقعات سال ۱۲۶۷ ه. ق نموده اوضاع

و احوال دوره دوم این امر را سنویاً بقید

کتابت می آوریم

نقل از رساله از جناب قره العین

که در کربلا بسال ۱۲۶۱ هجری قمری در جواب و حل ردود و شکوک
ملاجود (خوار) قزوینی سابق الذکر و ملا عبد العلی و من ساوقهما نگاشت
و طبق مفهوم و مقتضیات آن ایام در خصوص دعوت حضرت باب دلائل
و براهین بر حقیقت آن بزرگوار اقامه کرده

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلاً وعلما
بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه كان علياً كبيراً والصلوة والسلام على الحجاب
المتلاء الذي خلقه الله لنفسه وطهره عن دلالة غيره وارسله الى غيره وجعله سراجاً
منيراً وعلى ذوى القربى الذين قربهم الله الى نفسه وقرن طاعتهم بطاعته ومعصيتهم بمعصيته
وعبر عن ولايتهم بالوهيته وجعلهم للخلق دالاً ودليلاً وعلى شيعتهم وابوابهم المتمحصين
فى طاعتهم والسارعين الى ولايتهم و المقتفين بآثارهم و الواقفين ببابهم عباد مكرمون
الذين كانوا لاهل السموات نجماً مضيئاً و بدرأ منيراً خصوصاً على المقبل بلكه اليهم
والمقطع عما سواهم والحامل لامرهم سرالاسرار ونور الانوار الذى قد كان فى بحبوحة
الجمال خلف القاف اى قاف القلب مكنوناً ومخزوناً و لعنة الله على من نظر الى جلالته
بغيره كما قال الحجة عجل الله فرجه فى تفسيره فلا تيسسوا بالاشارة الى فان الكلمة
مطهرة عن الاشارة ونفيها وهوالله ربنا قد كان على كلشى شهيداً وشراه بضمن بخس ونسى
حظه فصار منكرأ مسيئاً و مذنباً غيباً اما بعد چنين گوید اين امه خاطرته جانیه تراب
اقدام جواری فاطمة صلوات الله عليها غرض از تحرير اين كلمات بحسب اقتضای وجوب
تکلیف این منغمرة در بحر خطیبات آن است که نوشته کدورت سرشته از بعض اصحاب
رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گردید وین عجب که
بسیاری حق حق را نشناخته شتافتند و چون خیالات شهوانیه خود را که دلیل از
جهت معرفت آیت بدیعه غیبیه مصور نیافتند لهذا در بوتۀ امتحان گداختند یریدالله ان
یصیبهم بعض ذنوبهم انه کان ذوالبأس الشدید زیرا که سبک شمرده اند امر عظیمی را

که رب عظیم عظیم شمرده و خیال نمودند که حق و سنت غیر متبدله او همان است که در نزد ایشان مشهود و هویدا است و بدقت نظر و صفاء بقباح و شناعة این اعتقاد فاسد ننگر بستند که کفریست عظیم دست پروردگار بسته نیست بدیع لامن شیء است و عنده مفاتیح العیب لا یعلمها الا هو و او را علوم غیبیه و امتحانات شدید می باشد که اولیاء و اصفیای او که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل خائف و هراسان اند و همیشه کلمه بده را در مقام اثبات بشیعیان خود فهمانیدند و ان شئنا لنذهبن ونأت بخلق جدید و در نزد تراجمه مشیت و السنه اراده او چه اسرار نهفته نهان ما وصل الی الخلق الا الف غیر معطوفه و الان کما کان سبحان الله که چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچارگان و چه بسیار جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام علیه السلام را که یدالله است بسته میدانیم سبحانه سبحانه هو المتصرف فی الملک کیف یشاء بمایشاء و هو الله کان علیاً حمیداً آه آه ما هکذا الظن بهم بانهم یتبعون اهوائهم ولا یدخلون الباب سجداً لیکونوا من الفائزین واحسرة ثم واحسرة علیهم بان القوا انفسهم بایدیهم الی التهلکة و اوردنا الی المملکة العظیمه العظیمه وهم لا یشعرون هذه فتنه یضل بها من یشاء و یدی بها من یشاء انه عزیز حکیم هر چند آن نوشته را در نزد اولی الالباب جوابی نبود لکن چون رد جواب واجب بعضی از مضامین خلاف آئینش را بر سیل اجمال بیان مینمائیم و در مقام جواب بحول ربی وقوته بر میآئیم هر چند بسیاری از کلماتش مزخرفات می باشد که بنگریستن باو فرائض مرتعش گردیده از جرئت کاتبش که از جهل ناشی شده خلاصه سیجزیهم الله وصفهم مضمون اول آنکه بعد از آنکه وارد بزم حضور نور الانوار گردیدیم مرد عربی در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب بر آمد که من عربی هستم و از نزد اخباریین آمده ام تا شمارا امتحان نمایم که آنچه را از مسائل موافق خیال من جواب فرمائید تصدیق شما نموده بجانب قوم خود رجوع نموده که ایشان نیز تصدیق نمایند پس سؤال نمود از رکعتین اخیرتین صلوة جماعت که آیا حکم او جهر است یا اخفاست حجة الله العظمی فرمودند اخفاست و شیخ از دلیل سؤال نمود فرمودند آیه قرآن ولا تجهر بصلاتک شیخ در مقام رد متمم آیه را خواند و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلك سیلا

و بنای مجادله را از جهل خود با حق مطلق گذاردند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسبت از لسان حقیقت نثار اظهار فرمودند و آن بیچاره فقیر در مقام انکار برآمد چونکه موافق آنقاعده مصوره در خیال خود را که میزان قرارداد بود ندیده اما جواب اولاً آنکه شیخ میبایستی ضرورت مذهب و کتاب الله و احادیث آل الله و ادعای مدعی و شاهد و آیت او که بر طبق مدعا ادعا مینماید و سنت غیر متبدله حق در اجراء امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نماید و اینرا فهمیده داشته باشد که امتحان حجة الله میزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست لایستل عما يفعل موردش اینجا است پروردگار آیه را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب میفرماید و حجت و بینة او را قرار میدهد آنچه خود میخواهد لاخراج الضغاین و التمهیص و الافتتان و تمییز الانسان من غیر الانسان اگر آیات آیه لاحقہ بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آید پس ما وجدنا علیها آباءنا را چرا پیشینیان دلیل خود قرار داده اند در انکار حق و اگر علمی از آیات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کذبوا بما لم یحیطوا به علماً و ان نظن الا ظناً و ما نحن بمستیقنین بچه سبب نازل گردید ای مسکین اگر بامدادات و فیوضات سابقه که از آیه سابقه بتورسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده و مشهود نزد تو و مدرک مدارک شهودیه گردیده بتوانی بآن آلات و صور خیالیه درک آیات بدیعه غیبیه نمائی پس چه میفرماید در وصف کفار قالوا قلوبنا غلف و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب و ان تدعهم الی الهدی لا یسمعون و تراهم ی نظرون الیک و هم لا یسمعون و این را فهمیدید که فرمود امام علیه السلام زمان لاحق با سابق بمثل آب در جریان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان و لا یزالون ای الناس مختلفین الا من رحم ربک پس بمذهب شما که الان بر آن هستید آن کسانیکه رد آیات رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند مقصر نیستند زیرا که آیات قرآن را چونکه نمیفهمیدند حجت نمیدانستند بخدمت رسول الله (ص) شتافته آیه مسیح ۴ و معجزه کلیم ۴ طلب مینمودند آن بزرگوار (ص) در جواب میفرمودند ان اتبع الا ما یوحی الی و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان انا الا نذیر مبین معجزه من همین آیات را پروردگارم قرارداداده فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر

ان الله لغنى عن العالمين و میگفتند آمانا به لولا انزل اليه آية که مراد از اين آية آن آية را میجستند که موافق قواعد ایشان باشد و بفهم شهودی ایشان راست آید آنگاه تصدیق نمایند آیا شیخ آیه و ما کان لرسول ان یأتی بآية الا باذن الله را فراموش نموده و آیه ی محو الله ما یشاء و ثبت و عنده ام الکتاب را نشنید مهلا یا شیخ اولاً میبایست بنظر اعتبار بنگری که این مدعی ادعای چه مقام مینماید و شاهد او چیست بر اثبات حقیقت قد علم اولوالالباب ان الاستدلال علی ما هنالك لا يعلم الا بما هی هنا آیا نه این است که این بزرگوار ادعای مقام عبودیت محضه و اطاعت صرفه میفرماید و حجت و بینة ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه میباشد ... و ما کان لرسول ان یأتی بآية الا باذن الله قالوا لولا انزل علیه آية من ربه قل ان الله یضل من یشاء و یرد یهدی الیه من اناب خلاصه مفتاح فهمیدن حق را حق در انابه قرار فرموده نه بيمين و یسار در ارض عادات دویدن حق را حق تعالی شأنه و جلت عظمته له الشکر و المنه کالشمس فی رابعة النهار آشکار فرمود بان لیس کمثله شیء موافق ضرورت مذهب و کتاب و سنت مصدقاً لما معنا بر ما واجب است تسلیم تسلیم تسلیم و ردش سبب خلود جحیم آیا ندیدی که منادی امام علیه السلام از ما فوق عرش الی تحوم ارضین ارضین ندا در داد که هذا یوم جدید و اتم علی اقتضاء کینوناتکم فی لبس من خلق جدید نفهمیدن و بمقصد نرسیدن از جهت ورود باب از غیر باب است که آن آیه و یرا که او باذن الله اظهار فرموده و بمشرق و مغرب رسانیده تو از او اعراض نموده در ارض خیالات خود حیران در دوران بمثل قوم موسی ۴ ارنا الله جهرة گوینان بهر جانب شتابانی آیه معرفت در اعلی شعر فؤاد میخواهی بخیالات نفسانیه درک نمائی شفاک الله ان کان فیک آية مستورا و نسبت فرمودن سر الاسرار (ص) از باب نسو الله فنسیهم ام تتبئونه بما لا یعلم است امام علیه السلام و شیعة خصیص او بتعلیم او کل احکام را قادر است که از یک حرف قرآن استخراج نماید خواندن شیخ جاهل متمم آیه را حاکی از نقص قابلیت شیخ است و اگر نه حجت الله کامل است و سؤال دیگر آنکه چه نسبت است در بین کلمه بدیعه و باین (ص) ... و مضمون دیگر آنکه سؤال نموده بودید از نسبت بین صفت و موصوف ... شما در مقام

اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استدلال مینمائید و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که مسمی بعمل نموده جسم میدانید و حدیث بشهادة کل موصوف انه غیر الصفة را فراموش مینمائید بعد طعن بر صوفیه ملاحظه مینمائید و خود را از عارفان بلسان نوران نیران بابان آخران صلی الله علیهما می شمارید در کدام مقام ایشان این بیان را فرمودند که مابین حق و خلق ربط و نسبت است سبحانه سبحانه ربهما عما یقول المقصرون علواً کبیراً حجۃ الله العظمی از نهایت مرحمت و عفو شما را بباطن مطالب ایشان میکشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر می آید و انه والله العلی خلق عظیم و لقد قلت کلمة الکفر فکفرتم بعد ان کنتم مسلمین . . . معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرالسرار است نفهمیده استغفر الله الذی لا اله الا هو آیا که میتواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیانش بر آید اگر دریا ها مرکب شود وصف الف غیر معطوفه نخواهد شد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است لکن آنچه را از تفضل و احسان در مقام بیان باین اقل از ذره او دونه تجلی فرموده در مقام بیمقامی خود عرضه میدارم . . . نه آنکه باین (ص) در ضلالت بودند و کلام ایشان ناقص است کلام کلا ثم کلا الیوم آندو بزرگوار را در صفحه امکان بجز این نقطه نقطه دایره وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهد شناخت و احدی از خلق قدر ایشانرا بمثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست نظر بمحکمات بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر مبارک و زیارت و شرح اقول و چشمی بمال و درک نما که این حرارت از محبت آندو بزرگوار در اشتعال نیامده بلکه از شیطان رجیم است که از عداوت می خواهد مخلد در نیرانت نماید البته باهر کس از راهی که بتواند می آید و سوسه مینماید خلاصه کلام ان الله یدعی من یشاء الی صراط مستقیم الی قوله . . .

و پاره از مکالمات ملا عبدالعلی را در مقام تأیید مطلب سطر نموده بودید هر چند ایرادات او مثل اباحت شما از کثرت وضوح بطالانش مستغنی از بیان است لکن چونکه مندرج در کتاب خود نموده بودی لهذا مذکور میشود که سؤال نمود ملا عبدالعلی از حجۃ الله العظمی که حجت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست فرمودند که تفسیر و صحیفه مکنونه

فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر عرض نمود که عامه خلق نمیفهمند آیات را از آنجهت حجت عامه نیست فرمودند نبأ کبریٰ ص که قرآن را عوام الناس نمیفهمند چه نوع حجیت آنرا یافته که کل انحاء علوم را در او مندمج و مندرج میدانی که از يك حرف سوره توحید کل احکام را مستخرج میدانی عرض کرد که قرآن را بامین حجت میدانم زیرا که اهل بیت طهارت ص بیان اسرار و انحاء علوم او را نمودند لهذا حجت است اگر قرآن بنفسه حجت باشد پس قول عمر ثابت که حسبنا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت مذهب است یا معشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بچه فهم و بچه نظر این محتجین باستار داخل دیار آل الله الاطهار گردیده و قائم در خدمت سرالاسرار لسان خود را مطلق العنان در میدان اظهار اسرار نهانیه خود نموده اند بیچاره مسکین تو که سر دین محمد صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر بعین اغیار هستی حینی که نمیفهمی خودت که چه میگوئی ... و بحقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب بر نیامدی تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکه عظیم افکندی سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست میگوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده قال الذین کفروا لولا انزل علیه آیه در جواب میفرمودند ان اتبع الا مایوحی الی و ما انا الا نذیر مبین ان استطعتم ان تأتوا بسوره من مثله ای معشر جهال پروردگار اجل شانا و ارفع قدرا از آن است که حجتی بجانب خلق خود فرستد تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بینه او را ناقص عطا فرماید و بن طرفه و عجب آنکه آن آیه لن یستطیعوا الجن والانس ان یأتوا بمثله میباشد لکن ناقص و لیس کمثله شیء است و مؤثر در حجیت آورنده خود نیست و انما انزل بعلم الله است و علم الله ناقص است حال سؤال مینمایم که اگر بنفسه آیات قرآنیه دلیل اثبات حقیقت نمیبود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب مینمودند که موافق خیال ایشان باشد آیه و ما کان لرسول ان یأتی بآیه الا باذن الله لکل اجل کتاب ما ادری ما یفعل بی ولا بکم فلا تظهر من الغیب را جواب میشنیدند اگر تمام نبود و ایشان طالب

بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حال قوم مقصر هستند یا پروردگار ایشانرا حیران گذارده بیان فرماید تعالی الله عما یصف الظالمون فی آیاته علواً کبیراً بلکه مقصر قوم خود بودند که از نظرات نفسانیه و حرکات شیطانیه عین بصیرت خود را محجوب نموده واقف بباب از باب داخل نمیشدند ذلك الكتاب لاریب فیہ هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ای ما غاب من مدار کهم ومشاعرهم وما کان عندهم مشهوداً بلکه همانکه دیدند مثل ندارد برایشان لازم بود که ایمان آورند آه آه که این آیه مبارکه حجت را بر خاص وعام تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر میآمدند فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض اوسلماً فی السماء فتأتیهم بآیه ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تكونن من الجاهلین فاذا جاءک یجادلونک فکانما یساقون الی الموت وهم ینظرون نظر بنمائید بآیات قرآنیه خواهید فهمید که شماها نیز قدم بقدم پیشینیان بر میدارید پس چرا ایشانرا طعن ومذمت مینمائید این بزرگوار سر دین رسول را بیان مینماید که پروردگار عالم خواسته امتحان نماید خلق را که آیا حقیقه ایمان برسول الله آورده اند یا تابع کثرات ونظرات نفسانیه میباشند . . . وجناب شیخ صلوات الله علیه نیز در کتاب رجعت ذکر نموده است که فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما سلام الله علیه میرسد آنشخص خاص عرض کرد یابن رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل میشود فرمودند نه از آن بابت که بر رسول الله نازل میشد بر اینکه او رسول الله بوده بلکه میفرماید خداوند در کلام خودش که واوحینا الی ام موسی واوحی ربک الی النحل وقائم افضل از مادر موسی ونحل است در نزد پروردگار . . . یا قرۃ العین فلا تظهر من الغیب شیئاً لیختلف الناس حول الباب فقل ان حجتی هذا الكتاب من عند الله فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر فوربکم ان حجة الله لحق وهو اعظم الايات من عند الله بالحق علی عبده وان حجة الله بعد هذا الكتاب علی العالمین قد کان علی الحق بالحق الوفی بلیغاً وما کان الله لیظلم الناس بآیه ناقصه لا یدر کونها و لا یتعلقونها بل کان الناس انفسهم یظلمون ای مستان باده غرور باید از باب این دیار که فواید است بادلیل حکمت داخل گردید لا بالمجادلة والاعتراض وابتلاء النفس بالاعراض والامراض یا اهل الارض اتقوا الله فی ذلك الورقة المنبته من الشجرة الاحدیة هذا فانه

بالحق لحق كما هو الله واوليائه على الحق لحق وان يروا كل آية لا يؤمنوا حتى اذا جاءوك
بجدلونك اين مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ايمان بغيب است نه مشاهده انك لا تهدي
من احببت موردش اينجا است وان الله يهدي من يشاء فلا يظهر من الغيب احدا وهو يهدي
اليه من اناب در اين مقامات وارد گردیده ای بيجاره ها شماها ادعای معرفت مينمائيد و
خود را از اهل لسان بابان ميسماريد اين مقام اختيار و تكليف و خلق كينونات است
باقضاء قبول ايشان هل من خالق غير الله يعنى چه لاجبر ولا تفويض بل امر بين الامرين
مفادش كجا خلاصه طول كلام مورث فهم شما نميشود ان الله يهدي من يشاء ويضل من
يشاء وقرآن حجتى است كامل و آيه است بالغ شامل در مقام حجيت احتياج بمدين
ندارد زيرا كه ليس كمثله شىء ميباشد وحاكى از مقام متكلم او اما بعد از اينكه مكلف
مجاهده نمود و چشم از خيالات و اعتبارات نفسانيه پوشانيد و خود را عبد ذليل و مولاي
جليل را متصرفديد و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجيت قرآن
را بانه ليس كمثله شىء است بنظر فؤاد و حقيقت ذات خود كه مستمد از رب الارباب
است بي پردهديد و اقرار بر رسول و آورنده او نمود آنوقت براو واجب است كه نفس را
در مقام بيان عبارات و تبيان اشاراتش مطلق العنان ننمايد و قدم جرئت در فهم
آيات و اسرار حق بر ندارد و بداند كه او را حامل و مينيى كه محيط بكل احكام او باشد
در هر عصرى لازم ليعلم كل اناس مشربهم اى جاهل مقام حسبنا كتاب الله اين مقام نيست و
قائل اين قول باطل و عاقل اظهار كفر و بغض خود را در اين مقام ننمود بلكه ابو جهل و سائر
مشركين ابراز نمودند از جمله مطاعن شما بر بالاسريه خذلهم الله آن بود كه موارد كلام
را نفهميده خاطر مبخثين مينمايند چه شد شمارا كه مقام حجيت و آيتيت قرآن را با آنكه
او را مينيى و حافظى لازم است امتياز نميدهيد اين مقام فأتوا بسورة من مثله او اشاره
من علم من قبله ميباشد آن مقام لا يعلم تاويله الا الله و الراسخون فى العلم انما انت منذر
و لكل قوم هاد است خلاصه طول كلام مثمر ثمرى نيست ان الله يهدي من يشاء الى صراط
مستقيم . . . و از كلمات مسطرات حزن و كدورت اعتبارات آنكه بعد از سؤال و جواب
بارب الارباب مظهر لطف و احسان ملك و هاب در مقام آنكه ترا از ظلمات خيالات و

حیرت استدلالات برآورده از جام وحدت سیراب نمایند تا آسوده شوی بلسان حقیقت
نثار فرمودند که آیا نوشتجات ما را دیده و قبول داری و حق میدانی جواب آنکه بعضی را
فهمیده و حق میدانم و بعضی را نمیفهمم اینکلام شما و انکارت از بابت افتو منون بعض
الکتاب و تکفرون بعض میباشد باید آنچه را فهمیده محکم قرار دهی و اقرار نمائی
و آنچه بر تو متشابه است رد بمحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی و قول دیگر
آنکه میشود که حق سبحانه حق را در غیر محلس قرار دهد چنانچه اسم اعظم را بیلم
بن باعور عطا فرمود که با عیسی در افتاد الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز
گذشتید سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده اید جواب خود را خود گفته
که بلعم با عیسی در افتاد و اینهمه نزاع و اختلاف که ولا یزالون مختلفین الا من رحم
ربک مگر در غیر این مقام است که آن حقی که امر الله و حکم او است محل طیب و مظهر
ظاهر و عاری از شوائب غیریت میخواهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار
حجت نباشد تعالی الله عن ذلك که حق را در غیر محل قرار دهد علواً کبیرا بلکه حق را
بمحلس قرار میدهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضای ما من نبی الا اذا
تمنی التمی الشیطان فی امنیه صورتی از آن حق بیمعنی و مثالی بیجا اهل باطل متلبس
میکردند و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتقونه فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته
بلعم بن باعور مادامیکه مطیع بود و حق را می برستید محل اسم اعظم بود وقتی که
مخالفت نبی الله کرد از او بگرفت و بخودش وا گذاشت و لکن محل حکم و دارای امرش
عیسی بود طیب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خبیث الذات در اطاعت
بلعم بود و تابع شیطان خلاصه اینکلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان
ندارد چونکه نوشته بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید حال از تو سؤال
مینمایم که بعد از جناب باب الله المقدم پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود
وا گذاشته بعد از آنکه چندین سال میباشد که نضح مواد داده و بمرات های بسیار و زحمتهای
بیشمار اولیا و صلحای بندگان او این بنیان را بیانات و استدلالات محکم نمودند ...
و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف بباب و لامذ بجناب گردیدند حال پروردگار

آن نظام را از هم پاشید و سنت غیر متبدله او متبدل و عادت غیر محوله او متحول گردید سبحانه سبحانه قالت اليهود یدالله مغلوله و اشهد انه انزل آیه مبارکه اکبر و اشرف من اختها و انه کلمه بدیعه لیس کمثله شیء چنانچه سید اکبر و نور انور (ص) در او اخر میفرمودند که ای قوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک نمودید مقاصد ما را بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد ما مبشر بودیم از آن امر عظیم و شخصی از ابواب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید فرمودند لله امر هو بالغه اینکلام را علی السمیری آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که پرسیدند باب بعد از تو کیست سید باب (ص) وقتی که اینطور فرمودند توهم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت صغری بودند استدراک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست در مقام و موضعی دیگر سؤال نمودند فرمود والله نمیرسد بمعرفت او کسی که بقدر ذره از حب دنیا در قلبش باشد من طلبه و جده تم کلامه الشریف مراد از حب دنیا نظر و محبت بآنقواعد و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود است ذلك الكتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم بالغ و اکمل از تفسیر مبارک مرحبابک بسیار خوب اولاً تو میبایست معنی مثلث را بفهمی آنوقت در مقام اظهار خدائی بر آئی معنی مثلث نه ترکیب تألیف حروف بیست و هشت گانه میباشد که صورتی از آن بر داشته در مقام نقش و ارتسام بر آئی بلکه مثلث وقتی درست آید که در جمیع عوامل بآنطور و آنصقع صادق آید حال بفرما تو ادعای این مقام داری که انک سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت السموات و الارض بوجودک و انت سر المستتر فی قلب النبی و السطر المسطر فی صدر الولی الالعی وان من توقف فی امرک اقل من لمحظة العین حبسه الله علی الصراط سبعمائة و خمسين الف سنة اگر این ادعا را نداری پس مثل نیاورده اگر داری ثابت بفرما لله لله آه آه آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی والله الذی لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرئت را در این میدان بمثل تو مطلق العنان

نموده ای والله که ننمود آه نم آه از آنساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حق نشستی و باب فیوضات نامتناهی را بر روی خود بستی والله الذی لا اله الا هو که خانه خود را خراب کردی اگر بدانی که چه کرده اگر صد هزار روح در بدنت باشد اقرب از لمح العین از بدنت مفارقت خواهد نمود ما هکذا الظن بك والله الذی لا اله الا هو که ظهور این بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان این مقام عظیم را با آیه واحده از تفسیر مبارك مستغنی از جمیع استدلال است خودت مطلع میباشی که در اول ظهور امر این بزرگوار بنده در قزوین بودم بمحض آنکه این امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسیر مبارك و صحیفه مکنونه را زیارت نمایم تصدیق نمودم زیرا که بنظر خالی از اغیار بحول وقوه پروردگار نگرستم که این امر عظیم البته مظهر و محلی میخواهد بعد از آنکه پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قرینه ظاهره را بخلق فهمانیده و ایشانرا بساحت قرب خود کشیده و از سماء علو و رفعت رزق ایشان را بارانیده پس بدلیل حکمت پراو چل شأنه واجب است که ایشانرا بخود وانگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوماً فیوماً کور در ترقی است و ماکان لفیضه تعطیلاً الحمد لله و المنة والشکر که امر الان کماکان است که حجة الله اعظم که وصفی از شئیست در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از غیریت در مقام شناسائیش معلوم نه . . . ای آنکه چشم حق بینیت را عبار خود بینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حق واضح کالشمس فی رابعة النهار بر آمدی و هیچ متالم و متأثر اصلاً ابدأ نگریدی و احسرة عليك ثم و احسرة که استحوذ عليك الشیطان فانساك ذکر الله در باب نفس خود را که والله العظیم القادر القاهر که اهلك هالکین و اخصر خاسرین الانرا گزیده چرا و اگر این بزرگوار حجة الله نیست پس کیست و در محضر رب الارباب بانکار عذرت چیست اللهم الا اینکه بگوئی الهی انکار کردم سببش آنکه مافوق رتبه عبدین تو که باین از جانب امام علیه السلام بودند ادعا نمود میفرماید مگر نصی از کلام من یا اولیای یا ابواب معصومین ایشان بتورسیده که فوق مرتبه ایشان رتبه نیست و ایشان مستقل اند و حکم ایشانرا تغییر و تبدیلی نیست مگر آیه

ولو شئنا لنذهبن بالذى اوحينا اليك و نأت بخلق جديد را نشيدى و مذهب يهود را نفهميدى اگر بگوئى كه دليل حكمت ميخواند و من موعظه و دليل مجادله طلب نمودم بيان فرمود بلکه فرمود من عبد هستم مأمور بامر مولایم او مرا امر فرمود كه با دليل حكمت شمارا دلالت نمايم البته او حكيم و دانای اسرار است و تكليف نفرموده شما را الا آنكه مقتضيات تكليف را آماده نموده و لا يكلف الله نفساً الا ما اليها ميقرمايد رب قادر قاهر و استبدلت الذى هو خير بالذى هو اذنى و قلت مقالة قوم موسى لن نصبر على آية واحدة ادع لنا ربك يخرج من ارض عادتنا بدعوات انياتنا حقيقة القشاء و من الخيالات الباردة السائلة و حقيقة القوم من الاوهام التى زرعنا فى ارض عادتنا الكسدة الباطلة و نوشته بودى كه تفسير مبارك نامربوط بهم میباشد اى مسكين بهمان نظرى كه بتفسير نگرسته بقرآن بنگر و نظر نما يك آيه از احكام و يكى از قصص و يك آيه از كفر كفار بردار و بين چه مقدار آيات نامربوط بهم میباشد آخر قوم بهمين نظر سركار نگرستند كه انكار رسول الله (ص) نمودند چشمى بمال و بهوش بيا زينهار زينهار كه كارت از دست رفت تو بنظر تفريق سا نگرسته و گرنه كلام امام در نهايت ربط و نظام است همين مقام بود كه قوم قواعدى كه در دست داشتند و از كتب سماويه استخراج نموده بودند چونكه قرآن با بعضى از اقواعد ربطى نداشت نداء ما انت الا رجل مفتر را بلند مينمودند و چون از سنت غير متبدله حق از اخبار انبيا كه معجزه ايشان غير يكديگر بود برايشان ميخواندند صدای ان هذا الا اساطير الاولين بر گوش خلاق ميرسانيدند و از آنجمله است كلام عثمان عليه اللعنة والنيران ان فى القرآن لحننا صححته السنة العرب وهو قوله ان هذان لساحران و ديگر آنكه دعای بى نقطه در مقام حجت از نقطه دائره ايجاد (ص) خواسته بودى عطا فرمودن آن كان كرم واحسان باذن الله بود الله اكبر كه چه مقدار جسارت در محضر رحمن حين استواى ايشان بعرش بيان نمودى و الله كه بارتكاب خيال يكى از اين معاصى جلياء عظيمه اگر دابه بر روى زمين نيماند سزاوار بود والله سزاوار بود والله قد ثبت على كل ذرات الوجود من الغيب والشهود انه لعلی خلق عظيم سلم الله عليه و روحى له الفداء ان الله لا يظلم الناس شيئاً ولكن الناس انفسهم يظلمون

وسکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک
تذکره او تخرشی آن خیال است که شیطان در عالم شیطنت در ذهنت جولان میدهد و
آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب مبین در نزد اهل یقین نقص نیست به حواله
مایه و یثبت و عنده ام الکتاب و اینها متشابهات است نباید متشبهت گردید چنانچه
گردیدی و خاک تیره و مذلت بر سر عالم ریختی انصاف بده که آیا صاحب عقل و شعور
چشم از حجیت تفسیر مبارک و محکمیت او پوشیده میدارد و او را نفهمیده و مهمل و
متشابه میگذارد و به محو اثبات خطوط متشبهت میگردد در مقامی که باران بداء از سحاب
امضا باذن الله العلی الاعلی دائم در ریزش و سیلان و امر الله و حکم او را اقرب از لمح عین
در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرم و مقضی که دهری را آن و آنی را دهر میتوان
نمود و ما کانت یده مغلوله و لا لفیضه تعطیلاً... آیا کسی چشم از حجیت و محکمیت
صحیفه مکنونه پوشیده میدارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود میانگارد اعتقاد
چنان است که احدی از پیشینیان این حجت ها را نگرقتند که شما گرفتید هو الذی
ارسل الیکم رسولا ليعلمکم الكتاب والحکمة فاطيعوه حتی تکونوا من المفلحین ای
بندگان خدا الیوم حجت الهی تفسیر عظیم و صحیفه مکنونه میباشد پروردگار اجل
از آن است که خلق را مهمل و معطل گذارد انیسوا الیه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع
و ادعوه خوفا و طمعاً حتی یهدیکم الی صراطه العزیز الحمید و اینکه شخص قواعد صوریه
بیمعنی چندی را مسمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهره مستحبه که مفتاح کنوز غیبیه و
سبب فیض الهیه میباشد تکاهل و رزد این از مصاد و مکائد شیطان است و مخالف طریقه
سالکان و حقیقت مذهب صوفیه ملاحظه است ام من هو قانت آناء اللیل یحذر الاخرة
و یرجو رحمة ربه کمن هو اخلد فی ارض عاداته و تابع لشهواته نمیدانم چه بنویسم با
لسان کلیل و قلب علیل پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه
میشود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را نیست مگر از
آنکه باغشاوه غفلات محجوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محبوب در نهایت
محبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلی برآمده و تمام عالم را بخروش آورده و مادر

ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم آه آه ثم آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او اتتنا بعذاب الیم بلند نموده و بنای مباحله گذارده بعد از آنکه تاویل آیه شریفه لونشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین ظاهر نمودی جوابت آیه مبارکه است ولو يؤاخذ الله الناس بما اکتسبوا ما ترك علی ظهرها من دابة اینقدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الی ما فوق سماوات وجود در جنب جلالت و عظمت ادنی بنده محبان و مقربان امر الله الاعظم و سره الاکرم نداریم اگر مضمون و ما کان الله ليعذبهم وانت فیهم نبود آنوقت قادر قهار میفهماند که جناب شما و آنکه باشما بود چه اساس پای کار آورده اید چنانچه نقطه غیب و سر لاریب در تفسیر مبارک این عمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرموده اند الله اکبر که چه عملها در نقطه امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که بانفس الله العلی در مقام مجادله و مباحله بر آئید الله اکبر از وسعت رحمة کلمه تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود ائیر علیه سلام الله العلی الکبیر والله الذی لا اله الا هو آن کسیکه طالب حق باشد همین اعمال ردیه شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان بیان شنیدند قبول نمایند والا فلا چنانچه شما و ملا عبدالعالی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفاء بریح اهواء نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخمال خود نشستید والله ثم والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربقه تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه از غفلت الله الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دست و ظهور یوم الحسرة والله العظیم که کارت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او بپاودست ظاهریه نیست و حجت آیات حجة الله در کش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال

ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم آه آه ثم آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او اتنا بعذاب الیم بلند نموده و بنای مباحله گذارده بعد از آنکه تاویل آیه شریفه لانشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین ظاهر نمودی جوابت آیه مبارکه است ولو یؤاخذ الله الناس بما اکتسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة اینقدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الی ما فوق سموات وجود در جنب جلالت و عظمت ادنی بنده محبان و مقربان امر الله الاعظم و سره الاکرم نداریم اگر مضمون و ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم نبود آنوقت قادر قهار میفهماند که جناب شما و آنکه باشما بود چه اساس پای کار آورده اید چنانچه نقطه غیب و سر لاریب در تفسیر مبارک این عمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرموده اند الله اکبر که چه عملها در نقطه امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که بانفس الله العلی در مقام مجادله و مباحله بر آید الله اکبر از وسعت رحمة کلمه تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود ائیر علیه سلام الله العلی الکبیر والله الذی لا اله الا هو آن کسیکه طالب حق باشد همین اعمال ردیه شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان بیان شنیدند قبول نمایند والا فلا چنانچه شما و ملا عبدالعالی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفاء بریح اهواء نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخیال خود نشستید والله ثم والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربقه تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه از غفلت الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دستت و ظهور یوم الحسرة والله العظیم که کارت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او بپاود دست ظاهره نیست و حجیت آیات حجة الله در کش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال

و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدله حق نما تا برأی العین بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشد استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه میخواهد و گریه و خضوع میخواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً و خفیه تا مقام معرفت حجة الله بحقیقت ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب بشوی چنانچه سید ساجدین صاوات الله علیه در دعای صحیفه میفرماید اللهم واتباع الرسل وصدقوهم من اهل العنیب عند معارضة المعاندين لهم بالتكذب والاشتباه الى المرسلين بحقائق الايمان في كل دهر و زمان اینقدر بدان که معرفت حجة الله بحقائق ایمان است نه ببدیده ظاهر در عالم عیان خلاصه جوابهای مظهر الحق والله المطلق که در نهایت ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور من ید قدرة الله العلی الغفور که حاکی از مقامات اربعه آن سر مستور بود الویل ثم الویل ثم الویل لك که چنان امر را تنگ گرفتی و در ارض استقلال و انیت مخد گردیدی و فضای رحمت بی انتهای حق را بر عالمیان تنگ کردی چه نویسم که نوشتنم بهتر خداوند دانای اسرار شاهد است که هر آنی که چشمم بقال و قیلت که در کاغذت مسطور نموده میافتد و نظر به مخاطب و مخاطب میافکنم عقل حیران و فکرم سرگردان میشود که چه شد شما را که چنان یکدفعه ربقه ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالات در میدان رد و انکار در جولان و مصداق تأویل آیه شریفه ان الانسان اکثر شیء جدلا گردید و آنچه عرضه داشتیم در مقام اثبات کلمات سرالاسرار صلی الله علیه فی آناء اللیل و اطراف النهار حال استغفار مینمایم زیرا که کلام ایشانرا نمیتواند بیان نماید الا ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطه از طفح رشح بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات صلوات الله علیه نمیشود سبحانه سبحانه عن وصف الواصفین و نعت الناعتین تسیحاً علیاً الحمد لله والشکر له که ابواب علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در درک آنها بجز آنها کسی شریک نیست میخواستیم در مقام جواب کل بیانات بر آیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم

اگر برابیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط و هرزه نالی ستار العیوب ستر عیوب فرماید و غفار الذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و بخود طپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشیمانی دویدن و بکوی محبوب رسیدن بما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است الویل ثم الویل یارباه ادر کنا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب الباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الذر الفاخر المصباح النور فی اللیل الدیجور المؤید من الحق و اسبق من سبق المطهر عن کل شین و المصلی بقبلتین جناب مولا ملاحسین سلمه الله و عافاه و جعلنی من کل مکروه فداء مسطور نموده بودی اشهد الله و اولیائه بانی مؤمن به و بما انزل فی حقّه و انه وجه معرفه المعبود و سلم للعود و اول مؤمن فی ذرا الایجاد و ثانی مظهر فی لوح الفؤاد و حقه عظیم و شهادت میدهم و شاهد میگیرم خالق کل موجودات و باری السمات و داحی الدحوات را که او مؤید بروح میباشد من عند الله و نطق نمینماید الا باذن الله و اورا مفترض الطاعة میدانم و منصوص از قبل ولی متصرف بر حق و منصوب من الحق و در رد و خلافش آتش سرکش جحیم را بر خود خروشان می بینم نعوذ بالله و نستجیر به من الالحاد فی عظمته و الشک فی سلطنته اولاً بجهت آنکه الیه یجتبی لرسالته من یشاء و یعلمه مما یشاء لا یستل عما یفعل و هم یستلون و ثانیاً بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الافئده و الالباب جناب سید اکبر و النور الانور روحی فداء جهان را از غیاب نفس شریف تیره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انیات اهل سکر و غفلات از شش جهت متراکم گردید و سرکار شماها و ما در پرده های غفلات و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم بمثل حیوانات محظوظ و تلج الفؤاد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از حجت ظاهره نمیگذارد بعد از آنکه بخلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده من طلبه و جده چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداء فرموده بودند و این بزرگوار باب الباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند که ما شاهان این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زبون و مزاج

شریفش دگرگون و صحتش بسقم و سرورش بغم و الم مبدل گشته مرض شدیدی
بجنازش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت باب الله المقدم در کل عروق و اعصابش
ساری و جاری گردید تا آنکه خود را بمسجد کوفه کشانید بانواع ریاضات و گریه و
مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا آنکه
عالم السرائر و مجیب الدعوات نداء باسوز و گدازش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق
و در دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشانید
و پرده از جمال باکمال برداشته بتجلی بر آمده او را از خود بیخود بخود رسانید شهادت
میدهم که آنجناب طالب بود حقیقه و صدقاً حینی که طالبی نبود نمیشناسد او را مگر
کسی که او را خلق فرموده و باب باب فیوضات نامتناهی خود قرارداد همین آیه بجهت
اولی الالباب در وصف او نقاب حجاب مرتفع مینماید تا طالب بنظر صواب را درک نماید
یا ایها الباب خذ هذا و املاً نفسك من ماء کافور الظهور و کن لله کالقطعة الحديد
المحماة بالنار القديمة صلی الله علیه ثم صلی الله علیه و شهادت میدهم در حق سابقین که
ایشان مقرب عند الله و فائز بفوز عظیم و در مقام مرتفع اند که احدی را آرزوی رتبه
ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند بظهور النور علی الطور و عالم را روشن نمودند و
ایشانند مصابیح نور در ظلمات دیجور و جمله کتاب مستور علیهم سلام الله الولی الشکور
آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت ایشان آیا چه بلاها در ظهور حق
بجان نخریدند و چه مصیبت ها که ندیدند در حالتیکه ما و شما در خواب غفلت مشغول
با اغیار بودیم اصلاً ابداً بوی طلب بمشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب
باز میداشت که بر خدا است اظهار حجت اما آیات مترادفات حق را در بابت طلب حق
در طاق نسیان گذارده بودیم و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا و ان الله یهدی من یناب ابی الله
الا ان یجری الاشیاء الا باسبابها یا من یابیه مفتوح للراغیین و نیله مباح للسائلین یا من
اذا سئله عبد اعطاه و اذا امل ما عنده بلغه مناه و غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و
مرغوب بدون راغب در جلوه نمیآید و پرده از جمال نمیکشد چنین بوده سنت الهی و ما
را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود آیا نه این بود که خودت همیشه

میگفتی که امر الهی عظیم است دیدی بغتة بیکی وحی نازل فرمود که تو عیسی بن مریم هستی مفری بجز تسلیم نیست ... والحاصل حال کلام خودت بخودت حجت گردیده وشهادت میدهم که مودت ومحبت واطاعت سابقین بر لاحقین لازم وواجب است بتأویل قوله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربى و مراد قرب باطنی است نه صوری وایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کل خلق بجهت اینکه ترقی شخص بنفؤاد است وتحقق وظهور نفؤاد منوط بتصدیق این مقام پس آنها پیش از خلق ومع الخلق هستند ...

والحمد لله الذی الهمنی حکمه و لم يجعلنى من الخاسرين والصلوة والسلام

على محمد وآله الطاهرين و شيعتهم الانجيين و اسئله ان يثبتنا

بالقول الثابت مع اهل اليقين وجعلنا لبطشه من المنتظرين

ولدولة اوليائه من المترقيين و اسئله بحق نفسه

القوى المبين ان يحفظنا من شر الشياطين

لعنة الله عليهم اجمعين ابدالابدين

و دهر الداهرين

رسالة ديگر

که نیز در کربلا بسال ۱۳۶۳ هـ . ق در جواب و حل ردود و شکوک
حاجی محمد کریم خان کرمانی و اثبات حقیقت حضرت باب نوشته شد

بسم الله الرحمن الرحيم و هو العلی العظیم الحمد لله الذی شهد لنفسه بنفسه ان لا اله الا هو وتنزه عن مجانسة عباده بقده ان لا اله الا هو و تعزز عن مقارنة آثاره بوصفه ولمسه ان لا اله الا هو و تكبر عن مماثلة امثاله بکينونة ذاته و لبسه ان لا اله الا هو ظاهراً بجلال کينونيته وغائباً بلطيف اينونيته متجلياً بکمال کيفوفيته و باطناً بسرينونيته انشاء المخترعات لامن مثال قبلها و اوجد المبتدعات لامن مادة فوقها و احدث الموجودات من غير شيء امدّها و اقضى المصنوعات من دون خلق اعدّها (الى قوله)
اما بعد فيقول الساکن في الظل الظليل و الفائز من عفو ربه المقيّل الشارب من رشحات السيد النبيل باب الله المقدم القليل بن الكربلائی تراب اقدام المؤمنين السابقين و التابعين اللاحقين من المجيبين لدعوة الداعي الفصيح والمليين لنداء المنادى من حول الضريح انى قد كنت بعد وفات السيد التمام وغيبية ظاهرية الامام سيد الشيعه واحدى السبعة من اصحاب الكهف و الرقيم في باطن الباطن او تاويل تاويل كهف الانام و ابى الايتام ايتام آل محمد (ص) المأمون من الزوال و المؤمن من الخلل القرية الظاهرة للسير الى القرى المباركة في التأويل و الباطن و القرية المباركة في ابطن البواطن المنزهة عن مقارنة ابناء الجنس و المقدس عن تشاكل افراد الانس مولانا و مولى الافاخر و الاعاظم و لا شرف الاديان خير ناظم السيد كاظم الرشتى انار الله برهانه و اعلى مقامه على الارض المقدسة ذات القبة الحمراء و مدفن سيد الشهداء صلى الله عليه مادام جده اشرف الانبياء و ابيه زين الاصفياء ما ادرى الى اين الى الجبرية ام الى القدرية او البالاسرية المفوضة الدهرية الى ان مضت من الزمان برهة و من الدهر هنيئة بقدر اربعة اشهر و ايام قليلة نادى مناد من السماء على اسم قائم من بياض الفارس ارض ميمونة معدن الاطياب و مهوى الافئدة و الابواب موطن فاتح الابواب و مسقط رأس اشرف الاصحاب سلمان المحمدى صلى الله عليه و كفى

لهذه الارض الطيبة فخرأ قول رسول الله صلى الله عليه وآله لو كان الحق في الثريا لنا ولته
ايدي رجال من الفارس نقلته بالمعنى وقول الامام عليه السلام في ولادة جده (ص) كشف
الغطاء من عين آمنة سلام الله عليها حتى رأّت قصور الشام وبياض الفارس النخ و جاء
بكتاب جديد وقلب كانه زبر حديد وصحيفة مكنونة ورسائل مشحونة من ام المطالب
واصل المآرب ماسمعت اذن ولا رأّت عين وطلعت منها اوراقاً وتصفحت ارقاماً طارلي
وتحير قلبي من بيان تلك المقامات العالية والمراتب السامية ظهر عندي ظهوراً كانه اتاني
بكل معجزة من معاجز الانبياء فالتزمت بالقبول والاذعان والاقرار بما جاء به من عند مولاه
صاحب الزمان عليه سلام الله الملك الديان وشرعت اروج امره ونبيه واظهر في الناس
اسمه ووصفه ولكن لانعلم الشخص على التعيين الا بالحدس والتخمين حتى اخذوا رسوله
العالم العلي صاحب النور البهي وانكر بعض العلماء وتردد بعض سيما بعد نزول امر البداء
من بقية الخلفاء ووقوع المصيبة العظمى والبلية الكبرى مصيبة ما صدرت من احد كهوا ولا
وقع في الاسلام بمثلها على النجباء الازكياء والصلحاء الاتقياء ملا محمد صادق الخراساني و
اصحابه فمابقي من المقربين التابعين الا شردمة قليلة واشخاص معدودة اقل من كبريت
الاحمر والاكسير الاعظم فاذن حصل في القلب فتور وللنفس قصور ادور اسئل من العلماء
والطالين وما اسمع منهم الا الطرد والمنع وذكر بعض شيء لا يحسن للعاقل ان يتفوه به
ومرة اراجع كتبه وخطوطه وبياناته يشوقني اليه مع انه ماقراء درساً يمكن الاتيان بمثل
ما صدر منه بهذا المقدار من التحصيل لكن اقوى شبهتي من توقف العلماء بل اعراضهم من
هذا الامر العظيم والخطب الجسيم والاعصار المثار الى عنان السماء والفتنة التي ما سمعت
بمثلها بعد خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله الاصفياء الى ان لا قيت كتاباً ظاهرها منظومة و
باطنها منشوره صورتها معجبة وداخلها منتنة كسراب بقية يحسبها الظمان ماء حتى اذا
جاء به لم يجده شيئاً كعجل السامري اخذ من حلي القوم عبارات مسروقه وبيانات واهية
صنفها العالم الكرمانى والتارك لرياسة الخاني حاجي محمد كريم خان ابن ابراهيم خان سادة
الاموية ووراثه ملكة الكسروية بترالله ادبارهم واذهب آثارهم وقد صار لقلبي كالماء البارد على
الظمان في شدة الهجر ورمضاء الحرور اطمانت اطمينان القلب في صدره والظير في

وكره لما فيها من الاباطيل المجعولة والدلائل المفتولة اهون من بيت العنكبوت وان او هن البيوت لبيت العنكبوت سيما من افترائه على السيد المظلوم والظاهر المعصوم قد كان عندي متيقنا خلافه بل خلاف مذهب السيدالباب الذي ملأ كتيبه و رسائله منه وليس ادعائه الا ما كتب وزير فعلمت ان فهمي ماخان بي وما اخطأت في جهادى وان الناس اغلبهم طالبوا الرياسة والماشين من غير نور الهداية من اهل بيت النبوة والولاية فحتمت على نفسى ان اذكر بعض ماصدر من قلم بيانه ليت لم يجز قلمه ولم ينطق لسانه فان فى كثيره طول بلاطائل وابين فساد ماقال بمحكّمات من القرآن والاحاديث وقطعيات من بيانات الشيخ والسيدالباب(ص) و ضروريات مذهبهما التى هى اس المقاصد واصل المطالب ليكون لطالب الحق انتباه من مكائده وادكار من مغالبه وشأنى فى هذا الامر مثل شأن السيدالباب(ص) واعلى الله مقامه حيث قال نحن ما نتكلم الا بلفظ الحديث او معنى الحديث و شرطى على ان لا اقول الا ما ذكر مع كلمات الشيخ والسيد البابين رحمهما الله بالفاظها و عباراتها و معانيها وافوض امرى الى الله وهو حسبى ونعم الوكيل قال الخان بعد خطبته و اظهار نكبته يقول العبد الاثيم والفانى الرميم كريم بن ابراهيم الخ اقول قد خاصم نفسه فى اول كلامه حيث وصف نفسه بالرميم الذى هو الميت المشرف على الانعدام والاضمحلال بعد الاثيم الهاماً من الله العلى العظيم لان الاسماء تنزل من السماء على ما نص عليه الاوصياء من خاتم الانبياء اما الاثيم فهو البالغ فى الاثم بحيث صار مصداقاً لقوله تعالى من كسب سيئة واحاطت به خطيئة ولذا ما وصف سبحانه بهذا الوصف الا الذى غلبت نقطة سوداه على نقطة بيضاء وانقلب عقله بالشيطنة والنكراء وتحمل لجميع ظهورات المنكر والفحشاء مثل الفرعون وامثاله قال سبحانه ولا تطع كل حلاف مهين هماز مشاء بنميم مناع الخير معتد ائيم عتل بعد ذلك زنيماً ان كان ذامال وبنين انظر ايها العقول فى معانى تلك الكلمات المباركات ومطابقتها للمقصود وقال الذين يكذبون بيوم الدين ومايكذب بها الا كل معتد ائيم وقال تعالى كل كفار ائيم وقال سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلى فى البطون كغلى الحميم خذوه فاغتلوه الى سواء الجحيم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحميم ذق انك انت العزيز الكريم الطعام فى التأويل هو العالم كما قال عليه السلام فلينظر الانسان الى

طعامه اى الى علمه عن يأخذ فان شجرة الزقوم التى تخرج فى اصل الجحيم طلعتها كانه رؤس الشياطين طعام للائيم و الخان العزيز الكريم انظر فى صراحة الاية الشريفة سيما على تفسير ظاهر الظاهر فى الكريم فاشبه الاشياء الى ذلك الطعام الاخرى الباطنى فى الدنيا هو الغليان والدخان المخترع لكل نفس ثنوى و الظاهر دليل الباطن الا اذا دل الدليل بخلافه وهنادل بوقفه فيا ايها العاقل المنصف مع قطع النظر عن الاحاديث المكرره و هى اثنى عشر تدبر فى هذه الاية الشريفة بصراحتها فى المطلوب اليس شجرته مرأ زقوماً اما يغلى فى بطنه اليس طلعه وهو رأسه كراس الشيطان اما يشينه العقول السليمة و يقبحه كل من يرتكبه ام لم يرتكب و ضرره ايضاً معلوم فاذاً لا يجوز تبقيه المرتكب لهذا القبح الكبير فى كل يوم وليلة مرات عديدة وكرات متعددة والاصفاء اليه والاخذ منه مع ادعائه مقام الامناء والاولياء هذا وصفه باللائيم فبهذا المعنى الرميم ليس المراد منه ما يفهمه العوام كما هو ظاهر قوله تعالى من يحيى العظام و هى رميم وليس ايضاً مراده مراعات السجع والوزن فقط لان مقامه اجل من هذا بل المراد منه التأويل و خلاف الظاهر فالمقصود من هذا الوصف اما الجهل او سلب الايمان والكفر كما فى القرآن والاحاديث وكلمات العارفين كقوله تعالى ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حى عن بينة اى ليجهل الجاهل عن بصيرة و ليعلم العالم عن بصيرة ما كان الله ليندر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب افمن كان ميتاً اى جاهلاً وجعلنا له نوراً اى علماً يمشى بين الناس كمن مثله فى الظلمات من الجهالات ليس بخارج منها ولا اظن احداً يشك فيما ذكر و ايضاً الموت له اطلاقان على الظاهر موت هو الخير والنور وهو ملاقات الرب سبحانه وانذاك جبل الانية وقطع العلائق وكشف الحقايق فالحيوة المقابل لهذا المعنى هو الادبار والبعد من الجبار والتعجب عن تجلياته والاشارة الى هذا المعنى من الموت فى قوله تعالى غير مرة فتمنوا الموت ان كنتم صادقين وبهذا المعنى من الحيوة فى التأويل ولتجدنهم احرص الناس على حيوة ولذا اتى سبحانه بالتنكير وموت هو الظلمة والاعراض عن المبدء الحق كما اشترنا اليه و الجهل و الانكار و كل ما يحصل من الادبار فالريميم لا يطلق الا فى هذا المعنى من الموت ولذا قال الانسان مبدء الانكار من يحيى العظام و هى رميم فانا اغويتهم واتبعونى

وانسوا ذكر الله قال سبحانه قل يحييها الذي انشاها اول مرة اذا شاء فان الله قادر على كلشيء كما فيما بعد هذه الاية اوليس الذي خلق السموات والارض بقادر ان يخلق مثلهم وانما قلت على الظاهر لان الموت له اطلاقات آخرليس هنا محل استيفائه لكن يجمعها هذان القسمان اللذان ذكرتهما وهما الادبار والاقبال مثل الليل فانه مرة يطلق ويراد به الفناء المحض وانطفاء الحواس والخروج عن العمران حتى من قرية عبادان محوالموهوم وكشف المعلوم والعماء المطلق والهواء المنيسط ومرة يراد به الادبار والاعراض غلبة الانية واستيلاء الماهية على المعنى الاول قوله تعالى انا انزلناه في ليلة القدر وانها خير من الف شهر من المراتب وقوله تعالى فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احد بالمدارك الغيبية والشهودية اسرى بعده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى وعلى المعنى الثانى قوله تعالى والليل اذا يغشى اتاهم امرنا ليلاً سبع ليال وثمانية ايام سيروا فيها ليالى و ايام آمنين وهكذا هذه الايات تعرف كل فى المعنى الاخر لكن المقصود الاشارة الى نوع المسئلة ليأخذ اهل الحكمة نصيبه ولا يشتبه عليه موارد الاستعمال فالريم لا يستعمل الا فى هذا المعنى الاخير كما قال تعالى فى مقام اظهار النكال والبطش وفى عاد اذا رسلنا عليهم الريح العظيم مانذر من شىء انت عليه الاجلته كالريم فالله سبحانه اجرى على لسان الخان لما قلنا ان الاسماء تنزل والاسم صفة الشىء ربما يقال لابس فى استعمال هذه وامثالها فى مقام الانكسار والانفعال من المبالغة فى اثم منكر بقرينة قوله ائيم والامر فيه سهل قال الخان ان الباعث على تحرير هذه الرقوم المسطرات الى قوله ورفع غائلة قوم من المبتدعين الذين ظهروا فى احدى وستين من الثالثة عشر من المائتين من هجرة خاتم النبيين ص الخ اقول اعلم ان السيدالباب صلى الله عليه لما ان شيد اركان الايمان واتقنها بواضحات البيان بحيث مابقى لاحد عذر من العوام والخواص و سائر افراد الانسان (الى قوله) فقد وصف السيدالباب صلى الله عليه على مالقى عليه من امامه لايسبق له بالقول وهو بامرهم يعمل هذا الرسل باوصاف المؤمن الذى ذكرها الامام على بن ابيطالب عليه السلام لهمام رواه الكلبي وجمعها بكلمات مختصرة يفهمها كل احد من العوام والخواص قال (ص ٤) صفات الباب الاعظم ان يكون من اشرف الانساب وسلالة الانجاب حتى لايقول احد لو لم يكن من هذا النسب

لكان احسن واولى وان لا يكون في اعضائه زيادة لان الزيادة نقص ولا نقصاً مثل العمى ولا العرج والاشل ولا الكوسج وغيرها من الاوصاف الذميمة و الصفات الدنية لانها من دنائة الفطرة وتغيير الخلقة وان لا يكون قصيراً ولا طويلاً مفراطاً ولا قبيح المنظر ولا يعرف بصدور المعصية من الصغيرة والكبيرة وان يكون احسن الناس خلقاً كما هو احسنهم خلقاً ولا يتكلم بمسئلة الا دله دليل من الافاق والانفس والكتاب والسنة والعقل السليم وان يكون مكانه من اشرف الاماكن بعد المشاهد المقدسة ومدوحاً في الاخبار مثل البحرين وحجر الاحساء قال العمار لوضربونا حتى يردونا الى شعفات الحجر لعلمنا انا على الحق وهم على الباطل وان يكون هو ائمه معتدلاً ينشؤ في ارضه نخل وتمر ولا يكون ماءه قليلاً ولا كثيراً لو كان مياؤه قناة كان احسن هذا اجمال ما اوردت والتفصيل يطالب من الطلاب حيث استوفوها في تقريراتهم سيما العالم المحقق المدقق المولى الولي جناب الملا على التبريزي واشترط ان لا يكون اولهم سيداً ولا من اهل الارض المقدسة للاشتباه بالامام عليه السلام وهكذا كان شأنه في بيان وصف صاحب هذا المقام بمحضر بين الخواص والعوام في مدة عشرين سنة بل ازيد لكن بعدم التصريح بالاسم والشخص بل بالاشارة والتلويح سيما في شهر الصيام شهر رمضان المبارك الى السنة الثامنة من الخمسين بعد المائتين والالف من الهجرة المقدسة على مهاجرها آلاف الثناء والتحية قدصرخ بالاسم وكشف عن الرسم وعين الشخص بعد تنزيهه عن العيب والنقص بان اسمه اسم السماوى قال رسول الله (ص) اسمى في السماء احمد وفي الارض محمد وختم ذلك الشهر بوصف كمالاته وذكر حسن سماته وصفاته صلى الله عليهما وبعد هذا بقليل وقع وقعة الكربلا و صدر من اهل الخلاف ما صدر على المنتسبين بالشيعة وهتك الحرمه للآل وشيعتهم عليهم السلام حتى حضر موسم الصيام وشهر الله الحرام التمسوا من جناب الباب صلى الله عليه ان يذكرهم من صفات الشيعة والركن الرابع قال صلى الله عليه وروحي فداه انا في العام الاول ذكرت وعנית و وصفت وبينت ما صار لاصحابنا انتعاش ولا لمخالفينا تصديق واقبال حتى وقع عليهم من السيف ما وقع وصدرت عليهم تلك الشدة المهولة والمصيبة المخوفة ان تريدوا مثل ذلك فاذا ذكركم واكرر كم لاني ما ارى منكم اشخاصاً متأهلين لذلك ولا مستعدين لما هنالك فالترك

اولى و تغير الاسلوب اخرى وسافر بعد الشهر المبارك الى زيارة مواليه وائمه سادات الامة ومصايح الظلمة وكان عنده من اصحابه من الركبان ملاحسن گوهر وميرزا محيط الكرمانى وسيدعلى كرمانى وسيدجعفر كرمانى وولدان لحاجى ملاعبدالوهاب القزوينى وسيدحسين يزدى وحاجى سعيد هندى وغيرهم ومن الرجال العالم العامل والتقى العادل العارف الهروى جناب ملا محمدتقى نازل ارض اصفهان و جناب العالم الوفى الملا على البسطامى وملا عبدالجليل و آخوند ملا محمدعلى مازندرانى و ملاعلى بيارجمندى و ملاعلى بجنوردى وغيرهم من المؤمنين الصالحين والتابعين المخلصين وكان يظهر منه صلى الله عليه فى كل منزل من المنازل ما ينسب عن غيبته وارتجاله سيما من نجوعه على صالحى اتباعه وابتهاه بالخصوص نقل الرؤيا من صاحب الغنم والراعى حيث صدقه وقال اما ترضون ان اموت ويظهر امر امامكم والطيف الذى نقل السيد الباب (ص) بان واحداً من الذين اعتمد عليه رأى فى الطيف بان واحداً يقول بعد ثلثين اسبوعاً يظهر امركم اتفق آخره باول جمادى الاولى وكان يقول لملاحسن والمحيط لا تختلفوا بعدى ولا تفرقوا انى ما حملتكم فى هذا السفر الا لهذا وسأل واحد منه من لنا بعدك ياسيدى قال يا مولاي هذه الاشخاص الموجودون اسئلوا منهم من المسائل اذا اجاب احد بالبراهين والادلة و وجدت الصفات المذكورة فتمسكوا به وقال ذات يوم فى بيت شيخ محمد شبلى فى بغداد وكان من الحاضرين شيخ احمد مشكور النجفى وشيخ راضى قصير وهما الان تابعان لملاحسن گوهر واشخاص كثير من اهل بغداد من المصدقين لهذا الامر وغيرهم حيث ذكر عنده السيف وضرب بيده على الارض فقال روحى فداه و الله ان السيف اقرب من ما تتخيلون ثلاثاً ومن هذا توهم بعض من القاصرين ان الاسباب الظاهرى موجود عند فلان فى الجملة ومالوا وحاصوا حيصة ثم التفتوا الى القدرة الكاملة من قدرة الله النافذة رجعوا واستقروا على خط الاستواء من النقطة البيضاء و سئل جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروى عند دجلة ما غباره فى محضر من الناس قريب الزوال من القائم بالامر بعده قال (ص) لله امر هو بالغه واستدرك فى العذر وقال لكن امرنا ليس مثل امر الابواب فيبشر بانسه يظهر عن قريب وصرح بالامر وصاحبه بالاسم فى بلد الكاظم سلم الله عليه فى بيان الفقرة التى

فى شرح القصيدة اى ديباجته بثالث الاصل و اربعة الفرع اشار بالاول الى العلى و الثانية الى محمد لكن ذلك الوقت ما التفت احد و اهل البصائر تيقنوا ان مراده صلى الله عليه من تلك العبارة فى ذلك المقام كان هذا لاغير و الحاصل ان اظهار ذهابه من بين الناس و اتصال ظهور الامر بغيبته كان اكثر من ان تحصى و ازيد من ان يستقصى سيما فى اهل بيته الطاهرات سلم الله عليهم و لذا لما سمعن هذا الامر صدقن و اعتقدن و نقل منه ان السيد الباب اوصى لهن بان يكن مع ملا حسن گوهر بزمان قليل حتى يظهر امرنا و كان صاحب الطيف الماضى اى ثلثين اسبوعاً واحدة منهن و الان كل ما صدر من قلم الباب صلى الله عليه موجود فى البيت الشريف يقرؤن الكتب و يتلون الفرقان و يعملون بالسلوك ثم رجع سلم الله عليه من سفره بايام مضي من شهر ذي حجة الحرام و وصل الى المدفن المقدسة ليلة عرفة و اجاب دعوة ربه ليلة الحادى عشر من تلك الليلة ليلة الواقعة من العام الاول بثلاث ساعات او اربع او بينهما مضت من اول الليل و مشى من الناس بعض ليطعوه للغسل و التلقين و كان بينهم سيد من اهل بلد الكاظم سلم الله عليه اسمه ابراهيم و هو معروف و كان مقدمهم و بعده سيد مصطفى و آخرون قال سيد ابراهيم مشيت قبل الناس حتى وصلت بباب بيت الذى قبض فيه السيد الباب ص فاذن بسيد شاب واقف على الباب نهرنى و ضرب بظهر يده على صدرى و قال ما تستحى تدخل فى بيت السيد و نساؤه مكنتات الرأس قال الرجل انتعش بدنى و ضعف قلبى و ما قدرت ان اقوم حتى قعدت و اتكيت الى الحائط ثم بعد زمان اجتمعت النساء و البنس على المخدرات قناعهن و امرنا ذلك السيد الشاب بسم الله تقدموا فقدمنا و اخرجنا سيدنا من البيت قال الرجل و انا تخيلت ذاك سيد على الكرماني و اذا سئلت منه قال ما كنت انا و مالي خبر من هذا و اذا ظهر هذا الامر و تعين المدعى فعلم ان ذاك كان هذا و كذا سليمان ميرزا شهزاده ادعى ان السيد الباب اوصانى باوصاف الخلف بعده كلها يطابق بصفات هذا المدعى و قال يوماً انا مع عشرين نفساً من اتباعى كنا مستعدين و منتظرين للظهور و اذا وصل لكم خبر فى كربلا فاخبرونى حتى نفدء بانفسنا و مات رحمه الله بهذا الاعتقاد اعتماداً لما سمعه من السيد الباب و كان سكنه غالباً فى جوار الكاظمين سلم الله عليهم و اما ما نقل المصدقون من القرائن و الاشارات فكثير

جداً لم اذكرها لطول الكلام ولعدم النفع في المقام و بعد دفنه سلم الله عليه في الرواق المبارك في اقرب الاماكن بالقبر الشريف تحير الناس من الطلاب الذين ميزوا الماء من السراب الى اين يمشون وبمن يتمسكون حتى جائوا عند الملاحسن گوهر مدعى الوصاية وميرزا محيط مدعى النظارة وسألوا منهما بانكما كنتما اقرب الناس الى الباب و ادناهم للجناب ظاهراً اما سمعتم شيئاً من جنابه صلى الله عليه في الخلف بعده اما الاول فقال ما سمعت شيئاً واما الثانى فقال عندى شىء لكن ما قوله الان و واجب عليكم ان لا تتفرقوا من كربلا و اشتهر في بين الناس من قبيل رمية من غير رام ان السيد الباب قال ان الامر يظهر بعدى بسنة ولذا تأمل الطالبون و توقف السالكون مدة اربعة شهر تقريباً توهموا منهم ربما يكون المحيط صادقاً في دعواه لان الكذب قد يصدق حتى اذا استياسوا منه و ظهرت منهما افعال اشمازت منها القلوب و هانت لها الخطوب تفرقوا كايادي السبا الى الصحارى و القفار والبواهى والبرار ولاذوا بالمشاهد والمقابر والمساجد والمنابر وكان جناب العلى من الاقارب وقائد اولى الالباب باب الباب وحامل فصل الخطاب مشنيف الاذن و العين مولانا بلامين آخوند ملاحسين مع بعض من الاصحاب ومنهم جناب العالم الوفى الملا على البسطامى في ذلك الايام طائفاً حول القبر فى العزى ومعتكفاً فى مسجد الولى سلم الله عليه حتى ضاق عليه الخناق وسافر بعد زيارة المولود متوكلاً على الله الوردود فى البلوغ الى المقصود ويخدمه اخوه و ابن خاله و بقى الباقون فى شدة الحريرة و كمال الضغطة لا يجدون حيلة ولا يهتدون سبيلاً لان جناب الباب كان سناداً لقلبيهم وعماداً لصددهم وكانوا على هذه الشدة الى خامس عشر من شهر ربيع الثانى وهاجروا بسائق من النضا و رائد من الامضاء وسافروا على طريقة اولهم من طريق البحر حتى وردوا بلد الامن شيراز لازال محفوظاً عن الحدثن واختلاف الجديدان اسمائهم المكتوبة الملا على البسطامى و ملا عبد الجليل وميرزا محمد على القزوينى وملاحسن بجستاني وملا محمد ميامى وملا احمد مراغى وملا محمود خوى عدد ايام الاسبوع والنجوم الزهر حتى تشرفوا بخدمة جناب الباب و اظهر لهم بعد سؤال وجواب بانى قد فزت بالوصول الى المقصود و عرفت القائم مقام محمود بعناية من الله وفضل من المعبود وامرنى ان ابين لكم بهذا المقدار بلا تعيين

شخص ولا ذكر اسم تقبلوا مني وارجعوا الى مساكنكم حتى يظهر لكم الشخص في كربلاء
مدفن الشهداء ومرجع الصالحاء وامتنعوا ان يقبلوا منه من دون دليل و برهان ولا مستند
من سنة قائمة ومحكم القرآن فهؤلاء جدوا في الطلب وكثرة السؤال وهو في الكتمان
للمرآء والجدال حتى انعم الله عليهم وكرمهم وفضلهم على كثير من الناس وعلمهم وانتم لهم
الايمان بمعرفة بابہ والورود الى جنابه اسم التكبير وصفة التفهيم وذلك الظهور من العشر
الاول من شهر جيم الاول الى عشرين من الجيم الثاني من سنة ستين بعد الالف والمائين وذلك
كان مختصاً لذلك الاطياب من الانجاب ولسائر الناس احدى وستين ورجعوا بامر من الله
من لسانه الناطق عنه الى الارض المقدسة بالغى المرام وبارد القلب ساكنى الادم ورافع
السغب ووصلوا الى مشهد مولاهم المستوى على عرش ربه يوم السادس والعشرين من
شهر الله الحرام شهر رجب وكان الناس مجتمعين من ارض بغداد وحلة والكربلاء وسائر
القبائل لزيارة المبعث سبع وعشرين من ذلك الشهر و لما سمعوا ان نفر المتفقهين قد
رجعوا اجتمعوا عليهم وسئلوا منهم الخبر وكيفية الوصول الى المطلوب واطهروا السائلين
مما عندهم مقدار ما كانوا مأذونين لابرازه و اخفوا ما شاهدوا عند تجلى مولاهم من
الانوار وعانوا من الاسرار خوفاً من عدم تحمل الاخير و التهاب فتنه الاشرار و امثالاً
لامر الائمة الاطهار لا تتكلم بما تسارع العقول الى انكاره وان كان عندك اعتذاره وقولهم
عليهم السلام ماكلما يعلم يقال ولا كلما يقال حان وقته ولا كلما حان وقته حضراهم مع
انهم كتموا كثيراً مما كان عندهم من الفضائل و ما رأوا من الايات والفواضل افتروا
عليهم بافتراءات ما افتروا بهاشر الاولين لخيرهم من جملة ما افتروا عليهم انهم قالوا ان
ملا عبد الجليل كان يذكر كثيراً من الفضائل ومقامات الباب الاعظم و ثبت المعجزات له
وقالوا له ان كل ما تذكر وقع وظهر منه قال في جوابهم ان كل هذه المطالب و الفضائل
التي يثبتون للائمة عليهم السلام كلها صارت و وقعت منهم بل لابدان يقال هكذا لهداية
الناس ودفع شبهات الخناس الوسواس فوالله العلى العظيم هذه افتراء محض و تهمة زور
لعن الله مقترهه اظن ان يكون هذا من افتراءات جسد العجل لعنه الله وليس بعجيب منه
خذله الله وهذا من جملة علامم الحق والصدق بانهم تركوا المسلميات عندهم و تمسكوا

بالافتراء وتشبثوا بالبهتان والمرآء مثل بالاسرية خذ لهم الله حيث ما قدروا ان ينكروا البراهين الواضحات والحجج اللاتحاث وارادوا صرف العوام كالانعام من الدين الخالص ليكونوا رؤساء لهم والادلاء عليهم افتروا على الشيخ والسيد البايين صلى الله عليهما حيث قالوا بان اعتقادهم غير ما يظهرون للناس تلك سنة الله التي قد دخلت من قبل ولن تجد لسنة الله تحويلا ولن تجد لسنة الله تبديلا والحاصل ان امر الامام عليه السلام قد ظهر في شهر رجب واشتهر بحيث ما بقي احد من المكلفين من اهل تلك النواحي الا وقد سمع وعرف و اعترف المؤمنون وانكر المنافقون في القلب دون الظاهر لعدم الدواعي اليه في ذلك الوقت وقال كل من رأى الباب قبل هذا لو كان المدعى فلانا فاننا من المسلمين حتى بالاسرية والمستضعفين في التشيع من اهل الكاظمين وكذا خدام المشاهد المشرفة و كل من كان مجالسته معه ازيد حتى اذا جاءهم ما عرفوا كفروا به واكد لهم في التبليغ عند نزول الكتب والفرقان ليلة الثالثة والعشرين من شهر رمضان المبارك في المشهد النجف و عيد الفطر بكر بلا عرش سيد الشهداء عليه وآله من الله آلاف التحية والثناء بلا تعيين شخص ولا تشخيص عين لانهم اذا سلموا الامر وخضعوا للكتاب وانابوا الى فصل الخطاب لاسيما الى احد اصحاب الشيخ الباب صلى الله عليه يظهر لهم الامر ويكشف عنهم الستر ليغلب عليهم السر في احدى وستين بعد الالف والمائتين من هجرة خاتم النبيين ولما خالفوا امر مولا هم و فرقوا الكتاب و باعوا عقباهم بدنياهم و آذوا الانجاب من رسل الباب (ص) غضب الله عليهم ولعنهم ورفع عنهم عنايته واهلى لهم خمس سنين ليزدادوا اثمأ وليكمل التبليغ عليهم ويتلى عليهم الكتاب وتستبرى لهم الرسل حتى يقر كل منكر في الورود الى النار وسؤال خزنتها بلى قد جائنا نذير وقلنا ما نزل الله من شيء ان انتم الا في ضلال كبير هذا اجمال ماشاهدت من الوقايح وبعض ما عانيت من الحوادث ان افتريته فعلى اجرامى و انا بريى مما تجرمون فله صلى الله عليه ظهورات وغيبات و آثار من ائمه وعلامات وانه مصداق جميع الايات القرآنية وكل الاخبار النبوية والولوية والا لم يكن له باطن او باطن باطن فان منكرى الولاية قد اهلكوا انفسهم واحتجوا عن الباطن لانكارهم الولي الجامع والشيعمة الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعأ حرموا انفسهم و يسوا من باطن

الباطن لادبارهم عن الباب والركن الرابع و اما سنته في الستين عنهم عليهم السلام فان استنتطاه من الحروف هو السين قطب الحروف لان ظاهرها عين باطنها وليس في الحروف شيء يطابق زبره على بيناته سوى هذه الحرف المبارك و هو اسم ظاهرية رسول الله (ص) في مقام الجسد يس والقرآن الحكيم فزمان الشيخ الباب والسيد (ص) من اول المائة من الدورة الثانية الى ذلك الوقت كان جسدا لهذا الجسم وجسماً لتلك الروح و ظاهراً لذلك الباطن وباطناً لباطن الباطن وان كان بالنسبة الى ما قبله اصلاً و باطناً وروحاً و جسماً فافهم والا فاسلم تسلم واما الدليل الثقلي فقول الصادق عليه السلام لمفضل بن عمر رواه الشيخ الباب (ص) في كتاب الرجعة قال المفضل يا مولاي فكيف في ظهوره فقال عليه السلام يظهر في سنة الستين امره ويعلو ذكره وينادى باسمه وكنيته ونسبه و يكثر ذلك في افواه المحققين والمبطلين والواقفين لتعرفهم بالحجة بمعرفتهم به على انا قصصنا ذلك و دللنا عليه ونسبناه وسميناه وكنينا و قلنا سمي جده رسول الله صلى الله عليه وآله و كنيته لثلا يقول الناس ما عرفنا اسماً ولا كنية ولا نسباً فوالله لتحقيق الافصاح به وباسمه و كنيته على الستين حتى ليسميه بعضهم لبعض كل ذلك للزوم الحجة لهم الخ فيما ايها الناظر لتلك الكلمات انصف ربك و الق سمعك ودق بصرك هل سمعت من اول الغيبة الى الان ستيناً يعلو ذكر الامام و يظهر امره مثل ستين دورة الباطن حتى يسمعه كل احد و يكثر ذلك في افواه جميع المحققين والمبطلين حتى النصارى واليهود و اهل الخلاف و المجوس والهنود وسائر الملل والاديان سيما الافرنج بطوائفهم المختلفة واصنافهم المتعددة المتكثرة و اما انتشار امره في رجب فلان له سنة من القائم عليه السلام (الى قوله) واما الاحدى وستون ففيه سنة من الحسين عليه السلام لان خروجه ٤ بعد تمام آلمص كما في الحديث المشهور غلبت الروم في ادنى الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون والسين هو الستين لله الامر من قبل ومن بعد فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون بالبينات والزبر وهو الطالب لثاره والمدرك لاوتاره والطلب يناسب بمطابقة زمان اخذ الدبة مع زمان القتل ولذا ظهور الامام عجل الله فرجه كان يوم الجمعة وعشر المحرم يوم قتل الحسين عليه السلام وقال العالم العليم والعارف الحكيم الفارق بين الفصل والوصل والظاهر والمظهر جناب الحاج

ملا جعفر كرامنا شاهاني قد سئلوا وطلبوا من الشيخ الباب في بلد الكاظم ٤ وانا حاضر في الايام التي استعد للخروج الى زيارة بيت الله بعد نبيه و اوليائه ٤ وتوفي في ذلك السفر شيئاً من علامات الفرج لاهل الحق عجل الله فرجهم ليستبشروا به قال (ص) وروحي فداء احدي وستين وسئلوا منه البيان قال روهي فداء ولتعلمن نباه بعد حين ثم سئلوا عن البيان قال الحسين عدده كم اليس بثمان وستين ه نقل هذا الخبر قبل وفات السيد الباب وبعده بلا فاصلة قبل ظهور امر الباب وبعده والان هو حاضر ومنتظر لامر مولاه وقال آخر من السادات يعرفه جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروي في حرم امير المؤمنين عليه السلام اني تشرفت على حضور السيد الجليل والباب النبيل لاسئل منه من المسائل الغامضة و توجه الى بعد اداء التعارف وقال سل مسائلك في الوقت الفلاني قلت ممن قال (ص) من غيري في كربلاء والسيد جاء في احدي وستين الى كربلاء اعتماداً لما وعده السيد الباب وتيقن بان مراد السيد كان هذا الامر تفصيل هذا الخبر عند ملا محمد تقى الهروي وانا ذكرت بعضاً منه ونقل الاخرون من الازكيا بان السيد الباب امر في بعض تدريساته بان لا تخرجوا من كربلاء ونقل ايضاً من غير واحد بان قال روهي فداء كاني برؤس اصحابي تنهادي كرؤس الترك و الديلم وقد اشار الى مصداق الصحيفة التي نقلها الشيخ في شرح الجامعة في تفسير قوله ٤ واوصياء رسول الله المعروف بحديث لوح فاطمه رواه جابر بن عبدالله الانصاري بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم له محمد نبيه ونوره وسفيره الى قوله تعالى واخرج منه الداعي الى سبيلي والخازن لعلمي الحسن و اكمل ذلك بابنه م ح م د عليه كمال موسى وبهاء عيسى و صبر ايوب فتذل اوليائي في زمانه وتنهادي رؤسهم كما تنهادي رؤس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين وجلين تصبغ الارض من دمائهم ويفشوا الويل والرنه في نساءهم اولئك اوليائي حقاً بهم ادفع كل فتنة عمياء حنسد وبهم اكشف الزلازل وارفع الاصار والاعلال اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون انتهى والى قول الصادق ٤ قد كان قبلكم قوم يحرقون ويقتلون وينشرون بالمنشير ويقرضون بالمقاريض فما يردهم ما هم فيه عما هم عليه من غريزة و تروا لمن فعل ذلك بهم ولا ما تقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز

فأطلبوا من الله درجاتهم حتى تدركوا سعيهم انتهى (الى قوله) هل سمعتم اورأيتم دعاء
بهذه المضامين العالية والكلمات السامية مالكم لا تتفكرون ولكم الويل مما تفترون مع
انه روحى فداه لا يروى ولا يهيم ولا يفكر فى شىء حتى يألف مثل اصحاب التركيبات
المسخوطة الخان وامثاله هل لك ان تنسب شيئاً مما تفترون على الله على الرسول والائمة
عليهم السلام لانه لافرق بينه وبينهم الا انه عبدهم ولسانهم الناطق عنهم والظاهر لا تبالون
من الاقتراء عليهم ان كان فيه صلاح دولتكم ونظم رياستكم فوحق الذى بيده ملكوت كل
شىء لا اله الا هو ماسمعت امرأ حقاً مثل ماظهر فى احدى وستين اعرف واظهر فى الحقيقة
واكثر منكر اواشد فى المجهولية الانصب الخليفة فى يوم الغدير بل هذا اظهر منه بكثير
لان ظهور ذلك انما بين المسلمين فقط واما هذا فبين المسلمين وسائر الملل من النصارى
والافرنج بفرقهم والصائب والمجوس واليهود حتى ان كثيراً من المسلمين اعتقدوا بهذا
الامر اولاً لقول اليهود بان مانتظره شهر ربيع الاول من احدى وستين والصوفية سيما
اتباع شاه نعمه الله كانوا مفطوراً بهذا حتى سرى منهم لسائر الشيعة وكانوا يقرءون اشعار
المرشد المزبور ويستبشرون بها كأنها من اخبار أئمتهم سلام الله عليهم والحقير سمعت
هذه المضامين ووقعها فى احدى وستين قبل هذا بخمس وعشرين سنة و ماتوا الاباء
المؤمنون المنتظرون بهذا الاعتقاد فعلى الكاذب لعنة الله ولعنة اللاعنين وكذا المقترى
المعانند المغمض عن الحق المبين وقد اخبر سبحانه فى كتابه الكريم عنهم و اعمالهم
يقول افكلما جائكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم وفريقاً تقتلون
وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلاً ما يؤمنون ولما جائهم كتاب من عند الله
مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جائهم ما عرفوا كفروا
به فلعنة الله على الكافرين وقال و اذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و
يكفرون بما ورائه وهو الحق مصدقاً لما معهم اه فكل احد كان يتوقع ان يكون ذلك النور
الظاهر والعلم الباهر من مذهبه وعلى تصديق ما هو عليه من الدين والمذهب فالصوفيه كانوا متوهمين
انه منهم و بالاسرية القشرية يظنون انه لهم والزيدية و الاسما عيلية والواقفية و سائر
طوائف الشيعة وكذا من طائفة السنة اتباع محيى الدين الاعرابى ومن اهل الكتاب والاديان

كل كانوا يدعون الله على هذا و يذكرون العلامات والفرائن الحالية و المقالية من مذهبهم و كتبهم و اخبار رؤسائهم و نسبوا الى محبي الدين و قد سمعت من احد النصاب انه اذا بلغت المدة الى الالف و المائتين و الستين تطوى المجالس و تدرس المدارس و يبطل الدرس و يستغنى عن البحث و ان الاسمعية اضعف الطوائف و اقلهم و ادناهم دركاً و شعوراً بعد الفطحيه كانوا يتوقعون وقوع ذلك من اولاد شاه خليل الله و قد رايت منهم واحداً في النجف الاشرف قبل هذا بخمس سنين كان رجلاً عالماً حكيماً عارفاً مجرباً قليل النظير في مقامه كان ينقل بعض الاثار و العلام على قرب انقلاب دولة السلطان الى آقاخان او خلفه بقليل من زمان حتى مال اليه سيد حسين خوى و كان لا يفارقه بالليل و النهار و شافه جناب العالم بلامين آخوند ملا حسين گنجة و نقل جناب السيدان السندان ميرزا محمد على نهري و اخوه ميرزا محمد هادي ان واحداً جاء بيتنا في كربلا و سكناه في اقصى بلاد الهند و سئلت عنه دينه و ائتمه فيين لى و سماهم واحداً بعد واحد الى الامام المنتظر عليه السلام و عجل الله فرجه و سئلت عن الامام الثانى عشر و كيفية امره قال هو غائب قلت اندرون متى ظهوره فان هنا ظهر واحد و يدعى انه من مقدمات الظهور قال الهندي ان المعروف في بلدتنا و المنقول من آبائنا و اجدادنا ان ظهوره عليه السلام في المائة الثالثة عشر انتهى انشدك بالله يا ايها الناظر الى تلك الكلمات هل المبدع هذا القمر الازهر و النور الانور الذى كلت البصائر عن ادراك كماله و عى المدارك عن سطوع نور جماله ما سمع احد ولا راى بعد الائمة احداً في زهده و تقواه و عبادته و بهاء و توجهه الى مولاه فوالله العظيم ما سمعت احداً من المخالف و المؤلف و القريب و البعيد يثبت عليه عيسا و يدعى له ذنباً بل و مكروها او المبدع هو الذى انكر القرآن و الاحاديث و خالف الائمة الاثنى عشر (ص) و الشيخ و السيد الباين ٤ و خالف مذهب الشيعة و المسلمين بل ساير فرق المسلمين يريدون ان يطقوا نور الله بافواههم و الله متم نوره ولو كره الكافرون (الى قوله) فاذا تقرر هذا انصفونى يا ايها الملاء هل مثل هذا الرجل واحد العين و الكوسج و قصير القامة و المملو بطنه من دخان و النبات على الدوحة الالهوية و المشتغل الى خمسة و عشر سنة بخلاف ما عليه شريعة النبوية يصلح ان يكون قائماً مقام السيد الباب و ان يكون

آية للإمام الذي هو آية النسي الذي هو آية لله الجامع لجميع الصفات الكمالية وآية الآية
آية فيكون آية لله سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون الملحدون في أسمائه علواً
كبيراً كما أشار إلى مدعاه في قوله وأشار أحياناً بما أشار الخ وكتب مراسيل بعد وفاة
السيد الباب إلى أهل الكاظمين وميرزا محيط وملاحسن گوهر ومراسلة لسليمان ميرزا
شهزاده وادعى في كلها أنا القائم بالامر بعد الغائب عن الناس والمحتجب عن لمس الناس
هذا نسبه وحسبه وصفاته وسماته وذلك علمه وادعائه وأما صفاته وأحواله وأول أمره في
صغره إلى كبره فمعلوم عند أكثر الخلق وأنه كبر تحت يد المحيط الكرمانى ثم استكبر
عليه وأما علمه فاشير بحول الله إلى بعض مفسد ما كتب في كتابه مع اتسابه إلى الشيخية
والشيخ والسيد البابين ومن أرسلهما بريثون منه ومن اتبعه إلا لعنة الله على القوم الظالمين
ثم انصفونى بعشر انصافكم هل الذى يذكر الله والنبي والائمة صلى الله عليهم رؤيته و
معاشرته كما قال عليه السلام عاشر من يذكر الله رؤيته ويصلح للباية والخلافة بعد الخلفاء
ام الذى يذكر رؤيته بنى امية وبنى سفيان واتباع معاوية عند الجميع من مبغضيه ومحبيه
أما اعدائه الله الذين هم اولياء الله فيشاهدون صفات اعداء الله واخلافه وخذعه كلها فيه
بلا شك ولا ريب وأما اتباعه ومواليه الذين هم اولياء الشيطان فيقولون حين يذكرونه
ويمدحونه بان فلانا من اولاد فلان وفى اول الامر كان قسى القلب وقبيح العمل والان
صار عالماً عادلاً صاحب الاخلاق الطيبة والافعال الحسنة وهكذا والحاصل كل من رآه
من المؤمن المنكر له والمنافق الموافق له يذكر اعداء آل محمد صلى الله عليه وآله و
قتلة الحسين فالمؤمن يحزن عند مشاهدته لتذكر آباءه والمنافق يسر لخبث طباعه قال
الشاعر عاشر اخاتقة تخطى بصحبته والنفس مكتسب من كل مصحوب كالريح آخذة مما
تمر به تتنا من التنن او طيباً من الطيب فالمؤمن الصافي والشيعه الخالص هو الذى اذا رآه
احد ولا حظ ظاهره وباطنه يقول اشهد ان لا اله الا الله لانه الحرف الرابع من الاسم
الاعظم لا انه اذا لاحظ وجهه يتذكر معاوية لان الذى خبت لا يخرج الا نكدا وراى شرب
دخانه يتذكر الجحيم وثمراته كما اخبر عنه سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم يغلى
فى البطون كغلى الجحيم وقد قال السيد الباب فى بعض ايام افادته صلى الله عليه وروحي

فداه وقد كنت حاضراً والمجلس مملو من اهلها يطعن على الصوفية والرؤساء يدعى انى
مرشد ورئيس وهو يشرب الدخان وذكر ايضاً عنده اسم الغليان فى بعض الايام قرء روحى
فداه قوله تعالى فارتقب يوم يأتى السماء بدخان مبين الخ وفى بعض الايام كان قاعداً
على الدكة وعنده من الناس المخالف والمؤلف وشيخ حنيف الله بحراني فى اقرب الاماكن
اليه كانه ادعى بانه يصفى على ظاهر ما يقول السيد الباب قال مولانا السيد اترك لشرب
الدخان قال الشيخ ماكنت اظن ان تكلفنى بهذا التكليف وقال السيد روحى فداه ماكنت
اظن ان ترد مقالتي فبعد هذا اعرض عنه من القلب واقل الاقبال اليه بالنسبة الى القبل
فاذن هل يجوز لاحد ان يدعى مقام الامناء مع اتصافه بهذه الصفات والاحوال كما اشار
اليه السجاد عليه السلام من رب العباد فى الصحيفة الكاملة و قال امير المؤمنين عليه السلام
لشريح قاضى ياشريح جلست مجلساً لا يعقد فيها الا النبى ووصى النبى او الشقى نقلت
بالمعنى ومنشأ اشتباهه فى دعواه ان السيد على الكرمانى لما اعرض من ملاحسن گوهر
لساعة من مال السيد (ص) كان عند السيد المزبور فابى ان يعطى الى الرضا وهو اصر فى
اخذه حتى وقع فى البين تناكر وتخالف شديد وكان السيد على من جملة شهود الوصاية
واراد ان يفسد امر ملاحسن كتب كتابة افتراء على السيد الباب بان السيد روحى فداه
كتب هذا لفلان وما عندى صورة ذلك والمكتوب فيها هذه قال على عليه السلام كلما
فى العالم فى القرآن وكلمافى القرآن فى الحمد وكلما فى الحمد فى البسمة وكلما فى
البسمة فى النقطة وانا النقطة تحت الباء وانت واقف عليه وبتقطعة علم برخوردة و بسر
مطلب رسيده والباقي من هذا القبيل وقرء هذه النسخته عند الطلاب المنتظرين الطالبين
للحق اليقين ووقع بذلك الاختلاف والتشتت بين الاصحاب وهذا من جملة البواعث على
حركة الاشخاص الماشين الى شيراز بقصد كرمان فانه و ان لم يكن الكرمانى اهلاً
لهذا الامر لكن ربما يكون له على الحامل اطلاع واستعلام لوقوفه على نقطة العلم بنص
من السيد الباب سيما من بعث الكرمانى فى ذلك الايام رسالة مختصرة على هجم كراسين
على خدمة السيد الباب روحى فداه وفيها اعتقاداته وبعض المسائل انشاء الله نكتب من
بعض معتقاداته اذا اقتضى المقام ومن جملة المسائل انه سئل ياسيدى من الذى بعدك

فما اجابه السيد روحى فداه ظناً منهم ان السيد ماكان من شأنه ردالسائل خصوصاً مثل العالم الكرمانى وقد قاله يقيناً وكتب السيد على هذه الكلمات الى الكرمان مع شىء زايد بان السيد الباب (ص) فى المكان الفلانى قال ان فلانا اطلع على نقطة العلم و ان لفلان روحانية و عند فلان قال فلان احق بالاتباع و يجوز الاخذ منه وعبارات آخر من هذا القبيل يطول بذكره الكلام ولا يقتضيه المقام لما انا عليه من الاختصار فى المرام هذا قصده من قوله و اشار احياناً (الح) ولما رجع الماشين بالشيراز من مقصدهم و اظهروا امر الخلف القائم مقام الامناء تبعهم سيد على كرمانى وجاء يوماً عند ملا عبد الجليل و استغفر و تاب عما صدر منه و اقر بتقصيره بانى فعلت كل ذلك لا فساد امر ملاحسن و الا انا ما اعتقد على الفلانى ابدأ و الان اتوب الى الله من كل ما فعلت و قد كان قرب على الاياس ائتمنه ملا عبد الجليل و قوى قلبه و كان هذا حاله الى ان ارادوا ان ياخذوا المصدقين لذلك الامر هرب خوفاً من الاعداء و تشرف بمكة زادها الله شرفاً و حاز سعادة القعود مع النير الاعظم و الجلوس فى طرف المحمل و رجع ثانياً الى كربلاء و هذا السيد على كرمانى كان محرر السيد الباب روحى فداه و قد بعث اليه هديته جناب الخان و احواله فى ذلك الوقت كان معروفاً عند كل احد اقل ما يصفه يفترى على باب الله المقدم و بعد غيبة الباب روحى فداه استأنس مع سيد مصطفى اصفهانى و هو معروف ليزمعه الى السيد ابراهيم القزوينى و يأخذ له فلوساً من مال الهند فح وقع بينهما نزاع و شقاق و افترقا بعد ايتلاف و اتفاق و اظهر كل منهما سر الاخرين فعل المنكر قبح الله وجه ثالثهما و طرده بعد هذا من عنده كل مخالف و مؤالف حتى صار من امره ما صار و لا شىء مما ذكرت خفياً لاحد من الهجاورين فاداً انصفونى ايها الملاء هل يجوز لاحد ان يطمئن بكلام شخص واحد هذا حاله و يجترى على ادعاء مقام لا يقعد فيها الا وصى او شقى مع الاتصاف بتلك الصفات المكروهة التى ذكرناها من كونه مشابهاً للمعاوية من حيث اللحية و لا بليس من حيث العمى و لبرى عدن من جهة البطن المملو من الدخان و لكل مطرود من وجه خاص من كراهة الوجه و قصر القامة و خبائة المولد و النسب و لا يكون هذا الامن من جهالة التامة بحيث لا يكون للجهل الكلى مظهراً فى هذا المقام مثله او من السفاهة و احتجاب المشاعر بكدورة

المعاصي منها الغليان كما سئلوا من الشيخ الباب صلى الله عليه من حليته وحرمة قال
روحى فداء انا ما اقول حلال او حرام لكن ادنوا منى واعطوني بعصابة بيضاء فلما وضعها
فوق القصبة وقال لشاربه اشرب فلما شرب قال مستنف هكذا يفعل بمشاعر الانسان فكيف
اذا اجتمعنا معاً وهما السفاهة والجهالة عوذ بالله ونستجير به واقول هو حسبي ولا حول
ولا قوة الا بالله العلى العظيم ونقل رجال كثير منهم العالم العارف جناب الملا على البرغانى
ان ذات يوم كنا فى خدمة الشيخ قدس الله روحه فى منزل من منازل ما بين قم و طهران
وتغذينا عنده وبعد رفع الطعام توجه الينا وقال اين اصنامكم و اشار بالغليان وقال بعد
اظهار مستكنه من ادعائه مقام الامناء الى ان التأم جماعة منهم فى شيراز وارادوا لانفسهم
الاجلال والاعزاز ففكر مفكرهم وقدر وقتل كيف قدر ثم نظر ثم ادبر واستكبر وطلب
الرياسة واستأثر وظن فى نفسه علماً يؤثر فاعرض عن ربه وادبر وقال انا الذكر الاكبر و
النور الانور والضيء الازهر وباب القائم المنتظر (الخ) اقول مراده من الجماعة الاشخاص
الذين ذكرت بعض احوالهم اجمالاً مع اسمايهم الشريفة فاؤلهم وقائدهم المبرأ من كل
نقص وشين جناب مولانا العارف بلامين آخوند ملاحسين خراسانى واخوه ملامحمد
حسن وابن خاله ملامحمد باقر و باقى ذكور الرجال السبعة و جناب مولانا المكرم
سيد حسين يزدى و جناب العالم الاوحد ميرزا محمد يزدى والزاهد الامجد والعالم المسدد
المولى الولى جناب آخوند ملامحمد على مازندرانى وملا محمد باقر تبريزى قوله وارادوا
لانفسهم الاجلال والاعزاز (الخ) هذا كلام ان صدق كذب وان كذب صدق لان جناب
الخان ومرة يستدل بهؤلاء الرجال والسائرين الى باربيهم بالحال والمقال على حقيفة مقاله
و صدق مراره حيث انهم قصدوا اولاً لجنابه والورود على بلد مقامه رغماً منه انهم قصدوه
فى ادعاه وسلموه فى ما يتمناه كما كتب هذا المعنى فى مواضع متعددة من مراسيله و
كتب مناديه الخوار ايضاً اخذاً منه ان السابقين سيما جناب الملا على قد سلكوا اولاً
على الفطرة المستقيمة وبعد هذا حصل لهم الاعوجاج فى الفطرة ومرة يستدل بهم على بطلان
هذا الامر العالى التبيان وشيد الاركان فما هنا اما من قولهم الغريق يتشبث بكل حشيش
او من قولهم لا يكون للكاذب من حافظة واما الاشارة الى احوال هذه العلماء الاعلام والامناء

الفخام وزهدهم من زخاريف الدنيا الدنية وزبرجها في الجملة فاعلم ان جناب باب الباب اعنى آخوند ملاحسين سلمه الله تعالى قد كان في اول امره في مشهد مولانا الرضا سلم الله عليه من ارشد تلامذة سيد محمد قصير و كان مؤتمناً عنده و اميناً لديه و يحول عليه بعض الاحكام والفتاوى و قد سمعت مدح جناب الملا حسين باذنى هذا من لسان ابن العالم القصير و كان معنا في السيفة بين الحرمين و كان يحتمل حقية هذا الامر مع انكاره للشيخ الباب (ص) بمحض تصديق جناب باب الباب سلمه الله و بعد هذا نزل بارض اصفهان لحرصه في طلب العلم ومقامات العرفان و اشتغل على تحصيل الفروع والاصول واشتهر امره عند العلماء والفحول سيما حاجى سيد محمد باقر و شيخ محمد تقى و غيرهما من رؤساء سائر الفنون و بعد بلوغه الى مناه و تصفح العلوم يميناه و اراد زيارة المدفون بارض الفرات على مشرفها ازكى السلام و ابهى الصلوات خرج من اصفهان الى مسقط رأسه الشريف ومجتهده المنيف ليستأذن ممن يجب له طاعة و من كرام ذى قرابته و سمع هذا الخبر حاكم تلك النواحي و اطلع عن امر جناب الاخوند كما هي منعه من مسافرتة شوقاً لخدمته و مصاحبته و طلباً منه لخطبة ابنته و مصاهرته كلما اصر جناب الاخوند فى السعى الى مقصده اشتد ميل حاكمهم لمنعه و عقد معه حتى التجأ جناب الاخوند بالرضا لامر التزويج و شرط الارجاء بعد الرجوع من طواف بيوت آل الله الاطهار صلى الله عليهم فى آناء الليل و اطراف النهار و كان كل همه التخلص من يده و المجاورة للقبر الشريف والحضور على مدرس السيد الباب المنيف لكثرة اشتياقه الى جنابه وشدة ميله لاصفاء خطابه حتى منعه ذلك عن كل تعلقات الدنيوية والذات البدنية وورد الفرات باشق الاحوال و كان وسيع البال مع قدرته بالسير من هذا الحال لكن بتفسير الوجه للجهاى وتشرف بالسدة السنية بعد زيارة لمولاه القديم واستفاد من اشراقات اللوامع الحسينية بعد معرفة السيد الكريم والباب العظيم ببرهه من الزمان بما لا يطيقه الانسان وتميز من بين الطلاب والتلامذة كان يرجع اليه كل من كان عنده شبهة واشكال و يحل معضله بالحكمة والاستدلال و صار ميزاناً لفهم امثاله واقرانه ومروجاً لامر سيده بينانه و بيانه ومن الذين يحومون حوله و يطلبون فضله و طوله و يقرؤون معروفهم لديه و يعرضون

مفهومهم عليه جناب ميرزا عبدالصمد همداني و جناب العالم بلايين ملاحسين جوان
تبريزي وسيد ابراهيم دزفولي و جناب العالم التقى ملامحمد تقى الهروى كان يقرء عنده
بعد وفات السيد الباب من كتاب شرح الفوائد و كان معتمداً من حيث الفهم و الادراك
عند الكل سيما جناب شيخ احمد شكور النجفي والسيد العلي السيدعلي شبر و جناب ملا
عبدالخالق العليم و جناب العالم ملاشيخعلي محولاتي و العالم الدقيق ميرزا احمد ازغندي
و جناب العالم الفطن الاطهر حاجي ملاجعفر كرمانشاهاني و الشيخ الالمعي بلانظير الشيخ
بشير النجفي وغيرهم من الذين يطول بذكرهم الكلام و كان سلمه الله تعالى ادقهم فهماً و
ابطنهم علماً و اتقنهم فقهاً و ازهدهم في الدنيا و اصبرهم على البلاء و كان لا يشكو عند احد
من المخالف و المؤلف من امر دينه و دنياه و شاكر الامر مولاه و مخالفاً لهواه فهؤلاء الذين
ذكرت اسمائهم و اشرت اليهم اسئلوا من كل واحد واحد فان بعضاً منهم مصدق له في
مقاتلته و البعض متوقف في رسالته و البعض متردد و الاخر متحير و كان السيد الباب روحى
فداه يحول عليه من بعض اجوبة المسائل و ينهى اليه من جواب المراسيل و كتب كتابين
في مدة كونه في الحضور غير الاجوبة و المسائل الجزئية احديها في تفسير سورة المباركة
الكوثر و عرضها على الباب العالى الرفيع و السيد الشريف المنيع و قال في مدحه سلمه
الله كلماتاً و عباراتاً ما لم ينطق لاحد سواه و هو صلى الله عليه على المنبر حتى توهم بعض
الطلاب من اصرار السيد الباب روحى فداه في توصيفه و بيان مرتبته و مقامه انه القائم
بالامر بعده (ص) كما اظهره بعد وفاته و هو سلمه الله رفع شبهتهم و اقام بينتهم و بين
صفات البايية العظمى و ابان عدم اهليته لذلك المقام و فقد جامعته لصفات الكرام منها عدم
صدور الصغيرة و الكبيرة و الترك الاولى بلا داع و موجب و هو قد شرب الغليان في بعض
الاحيان من الازمان و ارسله الى دعوة حجة الاسلام و اقامه مقامه في الاداء و فعل في دار
السلطنة اصفهان من اظهار امر الشيخ و السيد البابين سيما في حضور السيد العالم سيد محمد
باقر الرشتي مالا يمكن لاحد من بعده و ما صدر من احد قبله قد تحيرت العقول في ادراك
صفاته الكمالية من التمكين و الوقار و الشجاعة و قوة القلب كانه زبر حديد بل اشد لكنه
رقيق على اصحابه يتزعزع القلوب المشيدة من ذكر احوال ذلك المجلس المهمة

من القلوب القاسية وخشب مسندة واقرار حجة الاسلام بالعي واشتباه الامر له في ملاء من الناس وهو ظاهراً من المحالات وتحقيقه بعض المطالب منه سلمه الله في الخلوة الى ثلثة ايام ثم امره بالعود الى المنبر واطهار امر الشيخ ورفع شبهة الخلق وقرائته نسخة دليل المتحيرين لهم وموعده العظيمة والهدية لجنابه وعدم قبوله وخروجه من اصفهان بغير اطلاع منه وطلبه الرجوع الى اصفهان من المشهد وكفى فخراً وشرفاً لجنابه ما كتبه السيد الباب صلى الله عليه وروحي له الفداء بعد وقوع هذا الفتح المبين وكسر صولة اللعين الى ان قال صولت باطل شكستى جزا كم الله خيراً اين عمل تو مقابل هممة اعمال مردم است كن ثابت الجاش ولا خائف ولا خاش كان الله معك ومن كان الله معه فالمبادئ العالية معه الا ان اولياء الله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون چه باك از موج بحر آنرا كه باشد نوح كشتى بان چه غم ديوار امت را كه دارد چون تو پشتى بان الى آخر كلامه روحي فداء والخط الشريف موجود الان مرسوم بالمهر المنيف فاداً هل الذى قال فى شأنه السيد الباب هذه الفقرات اولى بالتصديق والتبعية او مثل الخان الذى سمعت فى ما قبل ما ذكرت فى وصفه بادعاء بعض العبارات بشهادة السيد على الكرماني وهو قد اقر بلسانه بحضور جماعة منهم جناب الملاحسين گنجة فى كربلاء بانى مع كوني شارب الخمر واللاطى وارتكاب المعصية من الكبائر احسن و اشرف من البالاسرية لانهم انكروا الولاية وفضائل الائمة الى آخر كلامه لعنه الله وما اظن ان ينكرها الان فيا ايها الناس انصفوا ربكم هل انقلب مذهب الشيعة الى السنة والجماعة ام ارتفع التكليف وبقى الخلق سدى مهملين يختار كل احد ما يشاء اليس ابوبكر وعمر من عبدة اللات والعزى ثم اسلما وادعيا خلافة رسول الله اما كان رد الشيعة لاهل السنة الى الان بان الذى صدرت منه الكبيرة التى توجب الحدود لا يصلح للرياسة فى دين الله المعبود اليس جواب اهل السنة بانهما تابا واتبعا رسول الله صلى الله عليه وآله والاسلام يجب ما قبله كيف وقد التزمت بمقالة المخالفين واعرضتم عما عليه شيعة امير المؤمنين عليه سلام الله ابد الابدين و ادعيتم البايعة الكبرى والوساطة العظمى لسلالة الاشقياء و نتيجة اللعنة بنى امية المشيومة والسرورته الملعونة لعنهم الله واستأصلهم هذا

احد مواقعه سلمه الله تعالى وله مقامات مشهورة وآيات معهودة وظلال ممدودة ليس هنا
مقام ذكر جميعها لطول الكلام وله خوارق عادات وكرامات قد شاهدوها في اوائل امره
الى ان خرج من مسقط رأسه فمن اراد الاطلاع فليستل من اهل بشرية واقربائه وقد
ذكر ميرزا محمد ابراهيم بن ميرزا اسمعيل سبزواري باني قد سمعت من جناب الملاحسين
قبل وفات السيد الباب (ص) قال كاني ارى نفسي وبعضاً من اصحاب السيد في عسكر الامام
عليه السلام ومن جملة الانصار وقال سئلت من منشأ هذا القول وما خذه امتنع عن الابرار
ولكني ادري من اين صدر هذا وما موجب له وقد وصل الى منته سلمه الله بواسطة واحدة
والحاصل ان فضائله اكثر من ان يحصى كلها ويستقصى باسرها ويكفي في شأنه وذكائه
وفطنته ان كل من رأى كتاب يوسف و تفسير سورة البقرة و سائر الكتب التي يعجز
الخلائق من الاتيان بآية او ورقة بمثلها نسبها الى جناب باب الباب اولاً اما المحققون
فقد صدقوه في قوله بانه من الغير وليس من شأنى اتيان مثلها واحاطة كنهها واما المبطلون
فباقون في اعتقادهم مع انهم من اول زمان الظهور الى الان مدة سنتين وازيد ما تاتي احد
بمثله ولا يقدر ان يأتي من بعد ابداً وكل من تكلم ببعض الهذيان فهو يعلم انه ليس مثله
لانه ليس كمثلته شيء لانه كلام الامام ووصفه والامام آية الله و دليله و حجة الله وسيله
وان اليه ليس كمثلته شيء وهو السميع البصير وكذا آياته وعلاماته ومقاماته التي لا تعطيل
لها في كل مكان يعرفه بها من عرفه وبها ملاء سمائه وارضه حتى ظهر ان لا اله الا هو و
كذا جناب مولانا العلي آخوند ملاعلى البسطامي كان ازهد الناس و اصدقهم بعد جناب
باب الباب واشبه الناس لابي ذر في زمانه قال رسول الله صلى الله عليه في حقه ما اظلت الخضراء
وما حملت الغبراء اصدق من ابي ذر وكان سلمه الله يتكلم بالصدق و ينطق بالحق ما كان
يبالي من احد كانه ما خلق الله شيئاً غيره وكان وفيماً حليماً و لياً كريماً سخياً و
الدينا ارذل عنده من جناح البعوضة و كان الدرهم والدينار مع الحصى عنده سواء وكان
اكله حبساً ولبسه خشناً سخياً في الطبع وجواداً في السجيه زاهداً ناسكاً وقد كان في اول
تحصيله في جوار مولاه نامن الائمة من آل الله صلى الله عليهم وكان معروفاً بالزهد والورع
ومتمايزاً في بين الامثال والاكفاء والورود على مشهد الامام عليه السلام حتى خلس من تحصيل

العلوم الظاهرة و الرسوم المتعارفة التي الله في قلبه طلب مقام و علم غير ما في يد الناس لان الله اجل من ان يخلق الخلق وينزله من الفالف عالم الى عالمنا هذا غاية ما هو المعروف الان من العلماء القشريين من العلم الظاهر القشر ومعرفة العوام الصرف الى ان الجاه التفكير في هذا الى السير في العلماء والورود على المتسمين بالعلم والطلب من كل واحد بعد واحد الى ان تشرف بخدمه جناب العالم الكامل حاجي ملاجعفر كرامان شاهاني واظهر له ما في قلبه وطلب دفع ما في صدره وبين له جناب العالم المذكور طريقة الشيخ الباب و السيد الطاهر الطهور وذكر اوصافهما وما عليه شأنهما من مقامات المعرفة والمراتب السبعة اشتاق اليهما اشتياق الصبي الى امه والطير الى وكره و تحصل منه اياماً من كلمات الشيخ الباب و كتب السيد صلى الله عليه حتى غلب عليه حب لقاء السيد الباب وروحي فداه وهاجر من المشهد المقدس الرضوى الى الارض المقدسة الحسيني العلوي بعد الاستيذان من والديه ودعوتهما على ما هو عليه من الاعتقاد والمذهب الصحيح وتشرف على مجلس الحضور بعد التقرب من شجرة الطور والقبر المحبور وكان يستفيد من رشحات الباب الاعظم وطفحات العماد الاقوم صلى الله عليه وسلم وعرف من المقامات والمراتب العاليات من اسرار العلوم المستودعة في قوسى الصعود والتزول سيما علم الاخلاق والطريقة وحسن الاخلاق وطيب الاعراق في مدة ما لا يمكن لغيره في ازمته كثيره و كتب بيده كلما صدر من قلم السيد الباب الا قليلا من النسخ المفقودة الاسل و كان ملازماً لخدمة السيد وطالباً لصحبته ما كان مجلس درس او محل بحث و كلام ووعظ في اوقاته المخصوصة الا وقد كان حاضراً حافظاً ومنتقلاً للإشارات و ملتفتاً للتلويحات والحاصل انه كان جامعاً للعلم والعمل والزهد والتقوى وطريقة السلوك العلمية والعملية معاً وبقي في الارض المقدسة مدة سبع سنين تقريباً المحض تحصيل المعرفة والعبادة وله اهل واولاد في وطنه ما كان يصبر على مفارقة السيد الباب حتى جاء ابوه وعمه ليذهبا به ولم يقدر لمخالفتها واستأذن من مولاه واعطاه السيد وروحي فداه حرزاً واذن له بالمشي وبقي عند اهله بسنتين او اقل او ازيد بايام وضاق له الخناق وما قدر ان يصبر على الافتراق اكثر من هذا ثم عزم ثانياً الرجوع الى الارض الطيبة والساحة المقدسة كان فيها الى ان توفي مولاه صلى الله عليه واسدل عليه نوب رضاه وفي السنة التي قبل عام الوفاة عزم

سامه الله لطواف بيت الله بعد زيارة اوليائه وكان في قلبه وبنائه المشى راجلاً حتى قرب الموسم و اراد الحركة بدون اطلاع احد من الاصحاب طلبه السيد الباب روحى فداه ليلا من الليالى و قال تريد مكة قال نعم قال روحى فداه لا تمش هذه السنة بقاؤك عندنا احسن فقبله وسلم امره حتى وقع ما وقع وكان سلمه الله يحلف بالله بانى ما اظهرت مضر قلبى لاحد حتى لرفيقه الذى كان يخدمه ليلا ونهاراً وكان يعد هذا من جملة الكرامات للسيد الباب صلى الله عليه والحاصل ان صفاته المحسنة و احواله الحسنة و اخلاقه المستحسنة اجلى من ان يوصف و اجل من ان يعد ويعرف من لم يره لم يدركه و كان من المشين بالرجل حول التخت فى آخر سفر السيد (ص) و قال روحى فداه فى خان الخانزاد تعبيراً لاهل الدنيا من اصحابه لارجاء لى الا من هؤلاء المشين والساعين حول اليهودج و اماهمكم فى الاكل والشرب و اما جناب الملا حسن البجستانى فرجل صادق و مؤمن صافى حربيه سلم و غضبه صلح و غيظه ضحك طيب الذات حسن الفطرة متأثر من الخطرات و متألم من المرجوحات ذاكر ربه مقل غلبه و مكتر ذنبه يشكر لفعل الطاعات و يستر لصدور العبادات كما يستغفر عن اللغو و يتاوه للمكروهات حلیم و دود رحيم رئوف لين العريكة و طيب السجية ينسى من اساء له و يذكر من احسن ايه يجب الحق و يبغض الباطل باطنه يعرف من ظاهره و ظاهره يحكى عن باطنه افهم الناس فى رتبته و اشرفهم فى درجته لا يتكلم الا بما يعلم و لا يسئل عما لا يعلم والحاصل كل من جلس معه مجلساً او مجلسين يعلم كل ما اقول صدقاً و يعرف كل ما كتبه حقاً وكذا جناب مولانا الولي ميرزا محمد على ابن العالم المعروف ايده الله بمنه فتى شاب تام البصيرة وحسن السيرة كامل الصفات و بالغ السمات جواد صبور وقور شكور شجاع فى الشكل وقوى فى القلب ثابت الجاش غير خائف ولا خاش مستبصر فى امر دينه مطمئن فى ايمانه كالجبل لا تحركه العواصف ولا تزيله القواصف كفاه فخراً و شرفاً قول بقية الله صلى الله عليه فى شأنه الفتى العربى القزوينى وقد صبر على بلية لوصبت على الجبال لتندك و على ذكور الرجال لتنفك لا يبالى للحق عن المهالك ولا يتزلزل اذا اظلمت المسالك يرفق لآخيه وان ظلم ويوصل لصاحبه وان انقصم باربازل عارف عادل يطلع على الاشارات وينتقل الى التلويحات زاهد

في شبابه فقيه في مقامه معرض عن الدنيا وراغب للعقبى وان متاع الدنيا عنده ادنى كلشيء فوالله العظيم ما رأيت ابن عالم الى الان ازهد واتقى منه طالباً للمراتب العالية والمقامات السامية مع حداثة السن وبدو الشباب رقيق القلب ورحيب الصدر وان شئت صدق مقالتي انظر الى ابناء علماء العصر وزنه معهم كأنهم كيس التين مقابل الدر الثمين فيها هو ابن حجة الاسلام كان رئيساً للالواط الاطلام وصار سبباً لاهانة ابيه من السلطان وكذا ابن العالم الكلباسي فان قوله فلان وفلان قد ملاء الاصقاع وطرق كل الاسماع وكذا ابن شيخ محمد حسن النجفي قد احدث في بين العرب كبائر لم تسمع اذناهم ولم يكتسب يمناهم وكذا ابن شيخ محمد حسين اصفهاني نازل كربلا قد كان مستأنساً لسيد مصطفى اصفهاني بعد فوت ابيه وقد كان ابوه مكدر العيش في حفظه وهكذا زيد وعمرو لوشئت ان تقول بلفظ الكل لما اخطأت فرجت احوالهم واطلعت عليهم وما سواهم اكثر منهم واما ما سمعت بغير مصاحبة ومرابطة مني فبنو علماء كل البلاد الا قليل سيما علماء الطهران والقزوين فان قلت هذا ادعاء محض واقتراء صرف اقول وهب اني اقول الصبح ليل ايعمى الناظرون عن الضياء وهكذا جناب ملا عبد الجليل وسائر السابقين الواردين للماء المعين بعد غور الماء في سنة الستين اذا لاحظت احوالهم تراهم ازهد الخلق واعبدتهم واشدهم ذكراً للموت وحباً للقاء الرب تعالى وعليك موازنة الكل مع اهل مرتبته فان حسنات الابرار سيئات المقربين فان سائر السابقين لا يقاس مع جناب الملا علي المحجوب في سجن الظالم وجنبه لا يقاس مع جناب باب الباب وهو لا يقاس مع الابواب العظام وهم مع خاتم الابواب فخاتم الابواب اكرم واكمل ماتحتته والابواب العظام اكمل ماتحتهم وجنب باب الباب آخوند ملا حسين افضل واكمل ماتحتته من اهل الایجاد وجنب الملا علي اشرف الباقيين والسابقين اشرف اللاحقين فكل سافل بالنسبة الى ما فوقه ناقص واما بالنسبة الى ماتحتته فاكمل واكمل ومن هذا اشتبه منادى السفيناني الكرمانی خوار الولياني ومدته على الضعفاء والمساكين بان الملا حسين ما كان باباً لانه لو كان باباً ليلزم ان يكون مهيمناً على كل كمال وعالماً بكل علم وقابلاً لكل نوال و عارفاً بكل رسوم ولا يكون فاقداً لشيء من السنن والمنذوبات ولا مصدراً لظهور المرجوحات حتى شرب الغليان وترك النوافل في بعض الاحيان وكذا

السابقون الذين مدحهم الامام بقية الله صلى الله عليه وعجل فرجه وقد خبط خبط عشواء والتجاء خرط القتاد بيد جزاء ضل واضل كثيراً حيث ما فرق بين المراتب السبعة او الثمانية على قول قال عليه السلام لجابر اتدرى ما المعرفة البيان اولا والمعاني ثانياً والابواب ثالثاً والامام رابعاً والاركان خامساً والنقباء سادساً والنجباء سابعاً هـ و عدد البعض الصلحاء مرتبة اخرى وكذا الفقهاء فان مرتبة المعاني عند رتبة البيان نقص محض بل عدم صرف لانه مقام ليس كمثله شيء والمعاني رتبة معاني المصادر والابواب نقص بالنسبة الى المعاني والامامة بالنسبة الى الابواب والاركان بالنسبة الى الامام والنقبا بالنسبة الى الاركان والنجباء بالنسبة الى النقباء والفقهاء بالنسبة الى النجباء والصلحاء الرعية بالنسبة الى الفقهاء نقص بحت وجهل بات فان النجابة لاشك انها مرتبة الابواب العظام والنجابة رتبة الابواب الجزئية حملة العلوم الحققة من النقباء فان جناب الباب اعنى الملا حسين سلمه الله لو فرض كونه من النجباء انما هو حاو للكمالات التي في رتبته وكامل بالنسبة الى الفقهاء والصلحاء واما بالنسبة الى النقباء فناقص البتة وكذا السابقون لو فرض كونهم من الفقهاء ولو لانفر من كل فرقة ليتفقهوا في الدين فكاملهم بالنسبة الى الصلحاء الرعية لالنجباء الكرام فلكل رتبة منها صفات و احوال يختص تلك الرتبة بها لاغير فغلط الذي خالط المبحث و مشى في ارض العلوم بغير هدى من الله ولا كتاب منير ثاني عطفه ليضل عن سبيل الله ويريد ان يطفى نور الله بافواه المبطلين والله متم نوره ولو كره المشركون فالابواب اكمل ماتحتهم وباب الباب اكمل ماتحتهم و السابقون المهاجرون اكمل ما تحتهم و من ارتاب في ما قلت فليختبر ان كان طالباً للحق و سالكاً بالصدق اولئك آباءى فجتنى بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجامع وان اشتبه الامر في تميز صفات المراتب ومعرفة احوال الاشخاص فمليك بكتب الشيخ والسيد الباين صلى الله عليهما وقد استوفى الشيخ الباب ببيان مراتب الاربع من البيان والمعاني والابواب والامام في اول تفسير الجامعة الكبيرة و السيدالباب (ص) ببيان مراتب النقباء والنجباء في كتاب شرح القصيدة فقد ترندق من ام يحفظ المراتب و تدمدم من اغمض عن الحق في المطالب المبلوغ الى الآمال والمآرب فانه ح من المماندين الفجار و مصداق لفواه تعالى قل تمتع بكفرك قليلا فانك من اصحاب النار فهذه الصفات السابقين

الواردين بدارالالا من شيراز فى الجملة فان التفصيل يوجب التطويل ناشدتكم بالله لو كان اشخاصا هذا احوالهم وصفاتهم وسماتهم هل يهلكون انفسهم بل النفوس لطلب الجلال والمرتبة مع ان كل واحد منها ذوشان و رفعة فى وطنه انصفوا بينكم وبين الله لوان جناببابالباب يقعد فى احد المشاهد ويظهر العلم و يشتغل بالدرس والبحث اما كان مثل احد من الرؤساء القشريين و كذا سائر السابقين بالنسبة الى مقامهم ومرتبتهم ربما يخطر بالبال بل يظهر فى لسان المقال فان كل ما ذكر من الاوصاف والكلم الاجحاف بهت زور و كلام كزاف واقول كل من يدعى مالىس فيه كذبتة شواهد الامتحان فانى بالله العظيم ما كتبت شيئا خافيا عن درك عامة الناس بل اضمرت اكثر ما كان ظاهراً خوفاً من الخناس الوسواس و ان تكذبنى من شارك فى نطقته الشيطان لكنى مصدق بحمدالله عند اولياء الرحمن اهل البصائر من الانس والجنان ولو اطلع احد بكيفية وصول هؤلاء الرجال الى معرفة ذكر الله المتعال لما يقع فى قلبه شبهة ولا فى صدره ريبه لكن الله رفع بنيانه وسدّ تميانه ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حى عن بينة (الى قوله بعد تفصيل طويل) وربما يخطر ببعض الاذهان بانه قد اخذ من السيد بابالله المقدم وتعلم هذه العلوم منه قلنا ان الذكر الاكبر صلى الله عليه وروحى فذاه قد تشرف بارض المقدسة و بقى فى كل المشاهد احدى عشر شهراً ثمانية اشهر فى جوار الحسين ٤ وثلاثة اشهر فى خدمة سائر الائمة ٤ وفى مدة بقائه فى كربلا كان يحضر على مجلس الدرس كل يومين او ثلثة ايام مرة اما اوله او وسطه او اخره و مع هذا ما سمعنا من السيدالباب ان يتكلم فى تلك الاوقات من هذه العلوم التى ذكرت اسمائها فوالله ما فات منى درس ولا موعظة منذ عشر سنين الى يوم وفاته (ص) وما سمعت منه ابداعاً للتقارب ولا التباعد ولا من غيره وعالى فرض ذلك انصف بينك وبين الله هل يمكن لاحد ان يتحصل فى هذه المدة القليلة تلك العلوم الجليلة ويتصرف فيها ويصنف فيها كتاباً ويتصدى سؤالاً وجواباً لاهل العلم و الطلاب المستنيرة بنور بابالله المقدم و تربوا عنده واما عمله فكعلمه لان العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا فارتحل و العبودية جوهره كنهها الربوبية فايما وجد العلم فالعمل معه و كذا العكس لانهما جناحان للسالك السائر كما ان الطير لا يقدر ان يطير بجناح و احد كذا العارف المدف فى ارض العلوم وهواء

منه جاودالذين يخشون ربهم الخ هذا بالنسبة الى الذين انكروا الولاية واعرضوا عن
الآخرة كما اخبر الله سبحانه عنهم بقوله الحق و كلامه الصدق و اذا قرئت القرآن جعلنا
بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستورا و جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه و
فى آذانهم وقرا فلا يفهمون منه شيئا لا ظاهراً ولا باطناً الثانية بعضه متشابه و بعضه مفصلة
محكم كما قال تعالى منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات وهذا بالنسبة
الى الذين خمدوا وانجمدوا واقتصروا على الظاهر والقشر كما اشار اليهم سبحانه فى قوله
مثلهم كمثل الذى استوقد ناراً كلما اضاءت ما حولهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا الخ
الثالثة محكم كله و مفصل جله كما قال سبحانه تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت
آياته قرآناً عربياً لقوم يعلمون يعنى جميع آياته لشأن افادة الجمع المضاف العموم و
قوله تعالى كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير هذا بالنسبة الى الاشخاص الذين
رقوا الاحجاب و خرقوا الاسباب و وصلوا بمقام فصل الخطاب و ميزوا البيت من الباب و دخلوا
البيوت من ابوابها كما قال تعالى ليس البر ان تاتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى
و اتوا البيوت من ابوابها اصحاب التوسم و ارباب النفوس و مواقع النور و بيت الظهور افمن
جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها فقول الامام ٤
بالنسبة الى الحالة الثانية لا الاولى و لا الثالثة لان فى الحالة الاولى كله مجمل و فى الحالة
الثالثة كله محكم مفصل فلا معنى للتفريق فان كلامنا مع الذين يدعون مقام العارفين
الكاملين و البالغين الواصلين و يحسبون انفسهم من اصحاب الرتبة الثالثة فيلزم ما قلنا و ورد
ما ذكرنا من التكرار و العيب و الزيادة و نقصان فى الفصاحة و البلاغة الا ان يقول انى عرام
قشرى فلا كلام معه و غفل عن قوله ٤ كما فى آخر ارشاد المفيد معناه ان اصعب ما يكون
على الناس او العلماء فى تعليم القرآن الجديد لانه يخالف فيه التأليف و الترديد منى
و عن قوله ٤ كما فى ينبوع و البصائر و الاكمال و كتاب غيبة البحار و غيبة الشيخ
الباب (ص) و غيرهما يأتى القائم بامر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضاء
جديد على العرب شديد ه اطلاق القائم على غير مولانا الامام محمد بن الحسن (ع)

كثير في الاخبار منها يقوم القائم بخراسان و قائم منا بجيلان و في قوله (ع) على العرب
شديد يعنى لاهل العربية و القواعد المعروفة ايماء بان ذلك الكتاب على
خلاف ما عندهم من التأليف و هو مؤيد للحديث المقدم .. قد فهم
من كان ذافهم شديد والقى السمع وهو شهيد سبحانه الله
عما يصفون و سلام على المرسلين
والحمد لله رب العالمين

قد تم القسم الثالث ويليه القسم الرابع

غلط نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۳	تحدید	تہدید	۱۳۳	۶	گوبا	گویا
۱	۱۹	ونیز	ونیز	۱۳۳	۵	اولی الاباب	اولی الاباب
		بمداز صفحہ ۴ تا ۱۳ نمرات بالای صفحہ اشتباه شدہ است		۱۴۲	۱۷	هل ینبعی	هل ینبعی
				۱۴۳	۱۲	شجاعتت	شجاعت
۹	۷	رف	رفت	۱۴۳	۲۰	ضعیف	ضعف
۲۲	۱۴	تدوڪ	تدرڪ	۱۴۴	۱۳	اختتام	اختتام
۲۷	۱۷	قیل	قبل	۱۴۴	۱۹	منقطاً	منقطعاً
۵۷	۹	چیزی قلبی	جیزست قلبی	۱۴۵	۲۰	گرفت	گرفت
۹۸	۹	میاوریم	اورا میاوریم	۱۵۷	۲۰	۱۳۹۵ هـ	۱۲۹۵ هـ
۹۹	۱۶	ظہور	ظہور	۱۶۴	۶	بچہریق	بچہریق
۱۰۲	۱۹	مذکورہ	مذکورہ	۱۶۵	۴	قدبرا	قدیرا
	۸	پنج دیگر	پنجنفر دیگر	۱۶۷	۳	مق قبل	من قبل
۱۰۶	۲۰	بالع لمین	بالعالمین	۱۶۸	۱۶	لا تنظروا	لا تنظروا
۱۰۷	۲۰	شافیة	شافیة	۱۶۹	۲۲	گرفت	گرفت
۱۰۸	۶	تفوی	تقوی	۱۷۰	۱۳	پس از فراغت	پس از فراغت
۱۱۲	۸	وزوار	دزوار	۱۷۱	۲۱	تنجیس	تنجیس
۱۱۶	۴	مذکورہ	مذکورہ	۱۹۰	۸	است	است
۱۱۷	۵	الفتنہ	الفتنہ	۲۰۰	۱۴	عجب	عجیبہ
۱۱۸	۱۸	طیب	طیب	۲۰۲	۳	اسری	اسرآء
۱۲۳	۵	لا تقفوا	لا تقفوا	۲۰۳	۱۳	بردیاری	بردیاری

غلط نامه

صحیح	غلط	صفحہ	سطر	صحیح	غلط	صفحہ	سطر
حقیقہ	حقیقہ	۲۵۲	۱۴	نقاط	نقاط	۲۰۴	۱۷
اتقوا اللہ	اتقوا اللہ	۲۵۲	۲۱	صفوف	صفوف	۲۰۷	۷
فاجبنہ	فاجبنہ	۲۵۳	۹	ہنگام حرکت موب	ہنگام موب	۲۰۹	۱۴
فی البیت	فی لبیت	۲۵۳	۱۱	بزعم	برغم	۲۱۱	۱۶
فطر دو المکاری	فطر دو المکاری	۲۵۵	۱۸	روزگار	رزگار	۲۱۳	۱۹
فکتبوا	فکتبوا	۲۵۷	۴	تقال	تفعل	۲۱۹	۱۵
مکاتب	مکاتب	۲۵۷	۱۸	خویش	خویش	۲۲۱	۲۱
لا ادری	لا ادزی	۲۶۲	۴	معنی	مغی	۲۴۶	۶
رسیدند	دسیدند	۲۶۷	۱	اجبتہا	احببتہا	۲۴۷	۱۶
ذا الجلال	ذالجلال	۲۶۹	۱۹	اکثرو الطعن	اکثرو الطعن	۲۴۹	۴
الفئۃ	الفئۃ	۲۷۲	۲	واياما	وامایا	۲۵۰	۴
سبحانہ	سبحانہ	۲۷۳	۴	والتشريع	والتشريع	۲۵۰	۱۰
ہذا المقام	ہذا المقام	۲۷۳	۱۰	ولا اشارة	ولا اشارة	۲۵۰	۱۶
لدينا	لدينا	۲۷۳	۱۵	يروا العذاب	يروا العذاب	۲۵۱	۵
حجیما	حجیما	۲۷۳	۱۵	ادخلوا	ادخلوا	۲۵۱	۱۷
الذی	الذی	۲۷۴	۱۱	هذا الباب	هذا الباب	۲۵۱	۱۸
نمایاندن	نماندن	۲۷۵	۸	متلا لآة	متللاه	۲۵۱	۲۱
لا شريك	لا شريك	۲۷۶	۴	هذا الباب	هذا الباب	۲۵۲	۴
ذاتیہ	ذاتیہ	۲۷۶	۲۰	عند	غند	۲۵۲	۵
الایات	لایات	۲۷۷	۲	آخوند	آخوند	۲۵۲	۱۲

غلط نامه

صحيح	غلط	صفحه	سطر	صحيح	غلط	صفحه	سطر
اصطفيته	اصطفيته	٢	٣٣٩	يديك	يديك	١٠	٢٧٨
وانتبهوا	وانتبهوا	١	٣٤٠	احديتك	احديتك	١٤	٢٧٨
السيناء	لسيناء	٣٤١	آخر	لانك	لانك	١٩	٢٧٨
عظيماً	عظيماً	٦	٣٤٢	بالانقطاع	بالانقطاع	٢	٢٧٩
لان	لان	٦	٣٤٢	وبذلك	وبذلك	٢	٢٨١
دقيق	دقيق	٧	٣٤٧	پرداخت	پرداخت	١١	٢٩٢
فيه	فيك	١٦	٣٤٧	اسراء	اسرى	١٤	٢٩٢
الارجاء	الارجاء	١٩	٣٤٧	بسته	بسنه	١٥	٢٩٢
فكل	قكل	١٩	٣٤٩	در	هر	١٧	٣٠٤
فليكفر	فليكفر	١٢	٣٥١	عظيمة الشأن	عظيمه الشأن	٩	٣١١
جحد	جحد	٢٠	٣٥١	متفرقه	متفرقه	٣	٣١٦
العظيم	العظيم	١٢	٣٥٢	بميت الوسى	بيت الوسى	٩	٣١٦
كنتم	كنتم	٨	٣٥٣	يروا العذاب	يروا العذاب	٨	٣٢٠
ينسجون	تنسجون	٧	٣٥٥	از	ار	١١	٣٢٢
بمثل	يمثل	٩	٣٥٧	شيخ	شيخ	٢٠	٣٢٤
مفاتيح	مفاتيح	١١	٣٥٧	الفئة	الفئة	١٦	٣٣٣
يا قوم	يا قوم	١٣	٣٥٧	لم	ام	٥	٣٣٤
القوا	اتقوا	١٨	٣٦١	ينبوع	يمنوع	١٧	٣٣٤
خيفة	خفية	٨	٣٦٢	والتلجاج	والتلجج	١	٣٣٨
ارتقوا	ارتقوا	٣	٣٦٨	اتخذة	اتخذة	١١	٣٣٨

غلط نامه

صحيح	غلط	صفحه	سطر	صحيح	غلط	سطر	صفحه
بگوش کرد	بگوش	۴۵۴	۱۶	ارباب	ارباب	۷	۳۶۸
بالحجج	بالحجج	۴۶۱	۱۳	فر	قر	۱۱	۳۶۸
پدرش	پدر	۴۶۴	۱۹	آنشخص	آنشخص	۸	۳۷۰
بمليک	بمليک	۴۷۱	۳	جمعی	جمعی	۱۳	۳۷۴
وانعم	وانعم	۴۷۲	۶	کرده	کرد	۱۸	۳۷۴
للمقوين	للمقوين	۴۷۳	۳	رعايت	رعايت	۲	۳۷۵
وتجعلون	وتحصلون	۴۷۳	۴	بیزد	یزد	۱۳	۳۷۵
فأتوا	فأبوا	۴۷۳	۵	ميرزابزرگ	ميرزا بزرگ	۴	۳۷۸
التوحيد	التوحد	۴۷۴	۱۲	وادقان	واوقان	۶	۳۹۴
الايجاز	الايجاز	۴۷۵	۴	ولاتردنى	وانك ولاتردنى	۹	۴۰۳
الاحزان	الاخزان	۴۷۶	۹	معمورة	معمودة	۷	۴۰۳
فخطى	فخطى	۴۷۶	۱۲	هذا الامر	هذا الامر	۶	۴۰۴
نرد	نرو	۴۷۶	۱۳	ذوبانهم	ذوبانهم	۱۰	۴۰۴
نغاديك	نغاديك	۴۷۶	۱۳	ق. ۱۲۳۸ هـ	ق. ۱۲۳۱ هـ	۱	۴۰۶
الطحيناء	الطحيناء	۴۷۷	۱	يردا	يروا	۴	۴۱۰
اخفات	اخفاست ۲ موضع	۴۸۵	۲۳	التى	اتى	۱۹	۴۱۰
مشعر فؤاد	شعر فؤاد	۴۸۷	۱۸	بصيرت باطنه	نصرت باطنه	۲۱	۴۱۸
اثارة	اواشارة	۴۹۱	۲۰	قريبه	قريبه	۱	۴۳۵
فيتبعونه	فيبقونه	۴۹۲	۱۵	سفيد	سيفد	۹	۴۳۸
الآ ما اتياها	الاما اليها	۴۹۵	۵	قدوس	قدرس	۱۳	۴۴۲

غلط نامه

صحیح	غلط	صفحہ	سطر	صحیح	غلط	صفحہ	سطر
تخطی	تخطی	۱۹	۵۱۷	استبدلت	واستبدلت	۶	۴۹۵
یضی	یضی	۵	۵۱۸	مادّاتنا	عاداتنا	۷	۴۹۵
لا یقعد	لا یقعد	۱۰	۵۱۸	من	ومن	۷	۴۹۵
علی الرضا	الی الرضا	۱۲	۵۱۸	زاید است	علیه اللّٰمۃ والنیران	۱۸	۴۹۵
النسخة	المنسخة	۱۸	۵۱۸	اللہ یجتبی	الیہ یجتبی	۱۵	۴۹۹
				حملہ کتاب	حملہ کتاب	۱۵	۵۰۰
				جآئه	جاء به	۲۱	۵۰۳
				تبعیة	تبعیة	۸	۵۰۵
				الاّوله	الادله	۵	۵۰۷
				وعینت	وعینت	۲۱	۵۰۷
				بخوعه	نخوعه	۸	۵۰۸
				باغ باده	ماغبارہ	۲۲	۵۰۸
				مکشفات	مکشفات	۱۵	۵۰۹
				فی الغری	فی العزی	۱۴	۵۱۰
				لتعرفهم	لتعرفهم	۱۰	۵۱۳
				الافرنج	الافرنج	۱۷	۵۱۳
				شیئاً	شیئاً	۴	۵۱۵
				یصلح	ویصلح	۱۱	۵۱۷
				اعدائه الذین	اعداءہ اللّٰہ الذین	۱۳	۵۱۷
				واخلاقہم وخدمہم	واخلافہ وخدمہ	۱۳	۵۱۷